

# حکومت‌های اسلامی

مؤلف

محمد فاروق قریشی

ویرایش دوم



# حکومت‌های اسلامی

مؤلف

محمد فاروق قریشی

ویرایش دوم

نام کتاب: حکومت‌های اسلامی  
مؤلف: محمد فاروق قریشی  
تاریخ تألیف: بهار ۱۳۹۷  
ویرایش: دوم  
ناشر: انتشارات اقبال

محمد فاروق قریشی

quaraishism@gmail.com

کلیه حقوق این کتاب برای مؤلف محفوظ است

هرات-۱۳۹۷

خداوند (ج) می‌فرماید:

( كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾ ) بقره/ (۱۵۱)

همچنین پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیختم که آیات (قرآن) ما را بر شما فرو می‌خواند و شما را پاکیزه می‌دارد و به شما کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار و منافع احکام) را می‌آموزد و به شما چیزی یاد می‌دهد که نمی‌توانستید آن را بیاموزید (تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی ۱/ ۴۵۰)

( وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ﴿٣٨﴾ شوری/ (۳۸) )

و کارشان به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است .  
تعبیرکلام بیانگر این است که همه کارهایشان شورائی است، تا بدین وسیله سراسر زندگیشان را با رنگ شوری رنگ آمیزی کند. جماعت مسلمانان دولت اسلامی را در ضمن خود دارند، و جماعت مسلمانان و دولت اسلامی هر دو با همدیگر برنامه اسلامی و نگاهبانی و مراقبت برنامه اسلامی بر زندگی فردی و گروهی را تحقق می‌بخشند. (تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی ۱/ ۱۲۷)

در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره (رض) آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند:

«إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمْعَاءُكُمْ وَأَمْرُكُمْ شُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرَ الْأَرْضَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شَرَارَكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخْلًاؤُكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى نَسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا»

آن گاه که حکام و امرای شما بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده ترین‌هایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است ولی آن گاه که امرای شما بدترین‌های شما باشند و توانگران‌تان بخیلانتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زانانتان وا گذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است. سنن ترمذی، ۱۶/ ۹)

### اظهار سپاس

حمد و ستایش خدای را غزو جل که طاعتش موجب قربتست و به شکر اندرش مزید نعمت. و درود بی پایان باد بر سرور کائنات و منقحر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت خدوند باد بر خلفاء راشدین (رض) و باقی اصحاب (رض) و مجتهدین: و ائمه دین: و صدیقین و شهدا و صالحین (رحمة الله عليهم اجمعین).

خداوند جل جلاله را سپاس گذارم که مرا توفیق داد تا کتاب حاضر را تالیف کنم. هدف از این کتاب مطالعه و تعمق و تفکر بیشتر در نصوص دینی برای حل مشکلات کنونی مسلمانان است چرا که در هر زمان و هر شرایط مشکل امت اسلام فقط توسط قرآن و حدیث و اصول دین مبین اسلام حل میشود. امید است که در این راه توانسته باشم خدمتی و کسب ثوابی نموده باشم.

در اینجا می بایست از علماء و اساتیدی که مراد این امریاری نموده اند تشکر کنم.

از علماء و اساتید محترم خواهشمندم تا با نظریات خویش بر غنای این کتاب بیافزایند.

محمد فاروق قریشی

بهار ۱۳۹۷

## فهرست

مقدمه ..... ۱۲

### فصل اول

مبانی حکومت‌های اسلامی ..... ۱

انواع حکومت‌های اسلامی ..... ۲

صفات مهم رهبر یا حاکم ..... ۴

مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت در قبال رهبر ..... ۱۲

حدود شرعی در حکومت اسلامی ..... ۱۵

### فصل دوم

حکومت پیامبر (ص) ..... ۲۰

حکومت پیامبر (ص) ..... ۲۲

صفات مهم رهبر حکومت اسلامی ..... ۲۳

سایر صفات مهم پیامبر (ص) ..... ۵۷

مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت در قبال حکومت ..... ۶۳

### فصل سوم

حکومت خلفای راشدین (رض) ..... ۷۲

حکومت خلفای راشدین (رض) (خواص) ..... ۷۴

هویت خلفای راشدین (رض) ..... ۷۵

دیگر ادله خلافت خاصه ..... ۹۹

۱۳۰ ..... صفات مهم دیگر خلفای راشدین (رض)

۱۴۱ ..... صلاحیت و مسئولیت امت در قبال حکومت

## فصل چهارم

۱۵۲ ..... ملوکیت

۱۵۴ ..... حکومت ملوک

۱۶۶ ..... هویت: معرفی حکام و امرا

۱۹۹ ..... جنگ قدرت در حکومت‌های مُلوکیت

۲۴۳ ..... مُلوک اموی و عباسی و ائمه دین

۲۵۳ ..... جنگ‌های بین مسلمانان

۲۵۷ ..... سایر صفات مُلوک و امرا

۲۵۹ ..... صلاحیت و مسئولیت امت در قبال حکومت

## فصل پنجم

۲۶۴ ..... مسلمان

۲۶۶ ..... مسلمین (عوام)

۲۶۷ ..... هویت

۲۸۲ ..... گناهان بدنی و قلبی

۳۱۰ ..... اهمیت نیت در اسلام

۳۲۶ ..... فتنه دنیا و مال

۳۳۰ ..... سایر صفات مهم مسلمان



## فصل ششم

شورا.....	۳۵۰
شورا در اسلام.....	۳۵۲
شورا و نص.....	۳۵۳
شورا در اوامر خداوند (ج).....	۳۵۷
حضرت پیامبر (ص) و شورا.....	۳۶۶
خلفاء راشدین (رض) و شورا.....	۳۸۱
شورا واجب است یا مستحب؟.....	۴۰۰

## فصل هفتم

اولی الامر.....	۴۰۹
حکومت شورا، در عصر ما.....	۴۲۵
ناتوانی یک فرد، در اداره حکومت.....	۴۳۰
شورا و حکومت مسلمین.....	۴۳۲
صفات اعضای شورا.....	۴۳۵
شورای علما.....	۴۳۶
امت و حق رأی.....	۴۴۳

## فصل هشتم

اهل حل و عقد.....	۴۵۳
اهل حل و عقد.....	۴۵۵

عشره مبشره.....	۴۵۷
اهل حل و عقد، احق به خلافت و وزارت .....	۴۷۳
انعقاد خلافت.....	۴۷۶
شورای اهل حل و عقد .....	۴۷۹
اهل حل و عقد در عصر ما .....	۴۸۲
استخلاف.....	۴۸۷
استخلاف در عصر ما.....	۴۹۹
استیلا و غلبه .....	۵۰۱
حکومت به غلبه در عصر ما .....	۵۰۶

## فصل نهم

نیابت .....	۵۰۹
خلیفه نائب امت .....	۵۱۱
وکالت .....	۵۳۴
طُرُق انتخاب خلیفه مسلمین.....	۵۴۲
اجماع امت.....	۵۴۵
وظایف خلیفه.....	۵۴۶
صفات حاکم.....	۵۵۰

## فصل دهم

امت سالاری.....	۵۶۵
-----------------	-----

امت مسلمان.....	۵۶۷
اجماع امت معصوم است.....	۵۷۲
حکومت امت.....	۵۷۶
صلاحیت و مسئولیت امت در حکومت.....	۵۸۲
طریق شورا و اجماع امت.....	۵۸۷
شریعت، ضرورت یا بدعت.....	۵۸۹
شبّهات در باره امت سالاری.....	۵۹۲
مسئولیت امت اسلامی.....	۶۱۱

## فصل یازدهم

فرق بین حکومت‌های اسلامی.....	۶۱۶
چرا حکومت‌های اسلامی فرق می‌کنند؟.....	۶۱۸
نظریات سه گانه در باره حاکمیت اسلامی.....	۶۳۲
ظاهر خلافت یا باطن خلافت.....	۶۴۰
خلاصه مطالب کتاب.....	۶۵۲
مراجع.....	۶۷۳

## مقدمه

امت مسلمان امروز در شرایط بسیار سختی قرار دارد. جنگ‌های بین کشورهای اسلامی و مذاهب و گروه‌ها بنیان کشورها را تضعیف نموده و بسیاری را به ورطه ورشکستگی و تجزیه سوق داده است. مسلمانان در زمره کشورهای جهان سوم و عقب مانده از لحاظ اقتصادی و نظامی قرار دارند. اتحاد امت مسلمان از بین رفته است و هر کشور اسلامی بجای اینکه با برادر دینی خود اتحاد و ائتلاف داشته باشد با او در حال مخاصمه و کشمکش می‌باشد. اکثر کشوری اسلامی با کشورهای غیر مسلمان ائتلافی مقطعی و کوتاه مدت دارد که آن هم به زیان کشور مسلمان و به نفع کشور غیر مسلمان است. در چنین شرایطی حرکت به سوی حکومت اسلامی و نظام اسلامی راه حل اصلی و اساسی جوامع اسلامی و امت مسلمان می‌باشد. نظامی که بتواند اختلافات کشورها و گروه‌های مسلمان را از بین برده و آن را به وحدت تبدیل کند و کشمکش و تشطط و پراکندگی را به ائتلاف و اتحاد تبدیل کند و راه تسلط بیگانگان بر ملل اسلامی را ببندد و زمینه استقلال و رشد اقتصادی را فراهم کند. مسلمانان حرکت از تفرق و کشمکش و اختلاف به سمت اتحاد و وحدت و همکاری راه حل ملل مسلمان می‌باشد که با ایجاد یک نظام اسلامی عادل و خدمتکار فراهم می‌شود. کتاب حکومت‌های اسلامی نظام‌های اسلامی چهارگانه را مورد تحقیق و تفحص قرار می‌دهد و هریک را شرح می‌دهد.

حکومت پیامبر (ص)

حکومت خلفای راشدین (رض)

حکومت ملوک

حکومت امت توسط نائب‌های امت

در این کتاب می‌بینیم که حکومت اسلامی در عصر ما حکومت امت توسط نائب‌های امت می‌باشد. حکومتی که امت قوانین و اصول آن را ایجاد میکند و وکلاء و نائب‌های خود را انتخاب میکند تا تحت امر اجماع امت و شورای مسلمین

این نائبه‌ها و وکلای امت آن حکومت را اداره کنند. این طریق حکومتی است که می‌تواند باعث حل اختلافات کشورها و گروه‌های اسلامی شود و زمینه را برای اتحاد و همکاری ملل و کشورهای اسلامی فراهم سازد. اگرچه در عصر سلف خلافت راشد و ملوکیت بوده است و خلافت راشده نیابت عن رسول الله (ص) می‌باشد چرا که خلیفه مسلمین خود را خلیفه رسول الله (ص) میدانست و همچنین ملوک خود را امرا و حکام میدانستند و نه نواب امت. اما از لحاظ فقهی سلاطین و امرا و حکام در واقع نائبه‌ها و وکلای مسلمین و امت مسلمان می‌باشند. در این کتاب سعی بر این است تا توضیح داده شود چرا خلیفه و یا امیر و یا حاکم نائب مسلمین و امت می‌باشد و حکومت او نیابت از حکومت امت است.

# فصل اول

## مبادی حکومت‌های اسلامی

## انواع حکومت‌های اسلامی

در طول تاریخ مسلمانان، چهار نوع حکومت اسلامی ایجاد شده است. این حکومت‌ها بر اساس شرایط رهبر همانند: تکلیف، وسعت، صلاحیت و مسئولیت متفاوت می‌باشند. در واقع رابطه بین رهبر، خلیفه و یا امیر با امت و مسلمین تعیین کننده نوع حکومت بوده است. عامل دیگر در تعیین نوع حکومت رابطه رهبر با قوانین نافذ و نظام تنفیذ قانون می‌باشد.

حکومت‌های اسلامی در واقع چهار نوع حکومت می‌باشند.

۱. حکومت پیامبر (ص) (حکومت معصوم)

۲. حکومت اصحاب خاص (رض) (حکومت خواص)

۳. حکومت حکام با زر و زور و به طریق غلبه و استیلا (ملوکیت)

۴. حکومت نایب‌های امت که بر اساس امر و شورای مسلمین و اجماع امت انتخاب شده و تابع شورای مسلمین می‌باشند. (نیابت)

حکومت اسلامی را براساس مشروعیت میتوان به چهار دسته تقسیم کرد:

الف: حکومت پیامبر (ص) و پیامبر (ص) منصوب از طرف خداوند (ج) بود.

ب: خلفای راشدین (رض) (حکومت خواص) و خلفای راشدین منصوب براساس استنباط و تفسیر نص از طرف خدا (ج) و پیامبر (ص) می‌باشند.

حکومت عامه مسلمین (حکومت عوام) که به دو دسته زیر تقسیم می‌شود:

ج: حاکم مسلمانی که منصوب بر اساس رای شورای اهل حل و عقد و یا اجماع امت به قدرت می‌باشند و براساس فیصله شورای مسلمین حکومت را اداره میکنند (حکومت نواب).

د: ملوکیت که بر اساس قدرت زر و زور به حکومت رسیده‌اند و با قدرت قهریه آن را اداره میکنند. (حکومت ملوک)

در این کتاب سعی بر این است تا اول صفات و خصوصیات رهبران و حکام اسلامی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و در ثانی صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های حکومت و صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های امت در قبال نوع حکومت اسلامی

وقت، مورد تحقیق و تفحص قرار گیرد. خلیفه، امیر، حاکم، امام، ملک، سلطان و یا رئیس در واقع یک مقام است و آن بالاترین مقام در حکومت اسلامی می‌باشد که دولت و دیگر مامورین تحت امر او می‌باشند. این نامها در کتب مختلف و در شرایط مختلف استفاده شده‌اند. (امرا و حکام محلی و ولایات بحثی جداگانه است)

صفات مهم رهبر یا حاکم:

۱. هویت
  ۲. ایمان
  ۳. علم
  ۴. تدبیر مصالح
  ۵. تقوی
  ۶. شجاعت
  ۷. عدالت
  ۸. مشروعیت
  ۹. سلامت حواس (عقل)
  ۱۰. سلامت جسم
  ۱۱. قریشی بودن
  ۱۲. مرد بودن
  ۱۳. بالغ بودن
- همچنین مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های اساسی امت در مقابل رهبر (حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم
۵. قوانین حکومت حاکم
۶. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم



۸. پیشنهاد به حاکم
  ۹. انتقاد از حاکم
  ۱۰. قضاوت درباره حاکم
  ۱۱. مخالفت با حاکم
  ۱۲. خلع حاکم
  ۱۳. رابطه امت با حاکم
- آنچه این حکومت‌ها را تفکیک می‌کند صفات و شرایط رهبر و یا امیر می‌باشد. صفات رهبر و حاکم نزد اهل علم بسیار اند؛ اما صفات عمده و اساسی شامل موارد فوق می‌باشند:

## صفات مهم رهبر یا حاکم

### ۱. هویت

رهبران و حکام اسلامی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

الف: پیامبر (ص) که مبعوث و منتصب الله (ج) بوده و رسول خداوند (ج) برای انسان‌ها می‌باشند.

ب: خلفای راشدین (رض) که منتخب خداوند (ج) و رسولش (ص) بر اساس نص می‌باشند و نائبین و وزراء پیامبر (ص) بودند و اصحاب گرامی (رض) و امت مسلمان بر افضلیت آن‌ها اجماع کرده اند.

ج: حکام مسلمانی که با زر و زور یعنی با رشوه دادن از بیت المال و یا جنگ و قتل و قتال توانسته‌اند حاکمیت را بدست آورند. (ملوک)

د: حکام مسلمانی که نائب امت می‌باشد و توسط شورای اهل حل و عقد، که فضلالی امت می‌باشند، و یا هم شورای عامه مسلمین، که اجماع امت است، به حکومت رسیده اند.

### ۲. ایمان

از شروط اساسی خلافت و امارت این است که خلیفه و امیر، مسلمان و مؤمن

باشند. قال الله تعالى:

(وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾ نساء/ ۱۴۱)

واضح است که خلافت و امارت توسط غیر مسلمان صحیح و قابل قبول نیست و اگر امیر و یا حاکم کافر گردد، خروج و جهاد بر ضد وی واجب است.

### ۳. علم

از شروط خلافت این است که به اندازه لازم مجتهد باشد. علامه شاه ولی الله دهلوی (رح) در این باره میگوید: "و از آن جمله آنست که مجتهد باشد؛ زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهی از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نگیرد

قال رسول الله (ص): (الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَانِ فِي النَّارِ فَأَمَّا الَّذِي فِي الْجَنَّةِ فَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَحَكَّمَ بِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَجَارَ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ. رواه ابوداود)

و اصل معنی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس، و هر حکمی را منوط بدلیل او شناخته باشد و ظن قوی به همان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه مجتهد نمی‌تواند شد مگر کسی که جمع کرده باشد پنج علم را.

۱. علم کتاب قراءه و تفسیراً.

۲. علم سنت باسناد آن و معرفت صحیح و ضعیف در آن.

۳. علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و نزدیک اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نکند.

۴. علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن.

۵. علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

بعد از آن اعمال فکر کند در مسائل جزئی و هر حکمی را منوط به دلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابوحنیفه (رح) و شافعی (رح)؛ بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدالات ایشان فهمیده ظن قوی در هر مسأله به هم رساند کافی است. و تحقیق آن است که احیای

تفسیر قرآن نیز به غیر این علوم پنجگانه میسر نیست؛ لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن، و بر علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینی را واللّٰه اعلم. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص ۹]

#### ۴. تدبیر مصالح

و از دیگر شروط خلافت و امامت آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن به وجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود در معرفت مدعی و مدعی علیه و مقرر و مقرر له و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه، و واجب است بر وی تولیت قضای امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را به آنچه در جهاد پیش آید و این‌ها بدون تدبیر و مصلحت ممکن نمی‌شود. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص: ۸]

#### ۵. تقوی

از جمله صفات حاکم تقوی می‌باشد. تقوی به معنی آن که برنامه‌ی روش زندگی فقط بر اطاعت از خدا (ج) و حصول رضای خدا (ج) باشد. هدف و نیت هر عملی فقط خدا (ج) باشد. تقوی به معنی طرد و رد نفس اماره بالسوء و شیطان می‌باشد و این‌ها ضرورت و لازمه عدالت و مساوات و نیکوکاری حاکم می‌باشد.

#### ۶. شجاعت

از جمله شروط خلافت آن است که شجاع باشد و صاحب رای در حرب و سلم و عقد ذمه و فرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایت یعنی دعه دوست (آرام طلب) نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور و نتواند سر انجام دادن مهمات را؛ زیرا که جهاد بجز از شجاع و صاحب رای کافی صورت نیندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص: ۸]

## ۷. عدالت

و از جمله شروط خلافت آن است که عادل باشد یعنی مجتنب (پرهیز کننده) از کبائر (گناهان) غیر مُصر بر صغائر (گناهان صغیره) و صاحب مروت باشد، نه هرزه گر خلیع العذار (بیهوده گو)؛ زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هر گاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است با آن که شرط باشد. قال الله تبارک و تعالی: "مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ" (۳) و مرضی بودن مفسر است به عدالت و مروت. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص: ۹]

## ۸. مشروعیت

هرکس مشروعیت خود را از هویت خود میگیرد.

الف: پیامبر (ص) توسط خدا (ج) مبعوث شد؛ لذا مشروعیت ایشان از حکم الله (ج) است.

ب: خلفای راشدین نائب‌های پیامبر (ص) و وزراء او بودند و بعد از ایشان نیز بر اساس تایید آیات خداوند (ج) و احادیث پیامبر (ص) به حکومت رسیدند؛ لذا مشروعیت خود را از بشارات خدا (ج) و رسولش (ص) می‌گیرند.

ج: حکامی که بر اساس شورای مسلمین و اجماع امت انتخاب شده اند، مشروعیت خود را از حکم شورا می‌گیرند. شورا خود مصدر امر است و اولی الامر (مشروط و محدود) می‌باشد. و حکم شورای مسلمین و اجماع امت بر هدایت بوده و هدایت یعنی رضای خدا (ج) و رسولش (ص) می‌باشد.

د: حکام و امرایی که از طریق غلبه و استیلا و زور و زور به حکومت رسیده اند، مشروعیت خود را از ضرورت وقت و شرایط مسلمین می‌گیرند. اگر چه این ضرورت حکومت حکام را مشروع نمی‌کند؛ بلکه اطاعت مسلمین در آنچه مطابق شرع باشد را از این حکام غاصب مجاز می‌گرداند. این مشروعیت مؤقت بوده تا زمانی که خداوند حق مسلمین که مهمترین حقوق همانا حکومت مشروع و عادل است را به ایشان برساند.

(عن ابن مسعود، عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: سَتَكُونُ أُمُورٌ وَأُمُورٌ تُكْرَهُونَهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُوَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ

وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ. رواه البخاری)

یعنی: ابن مسعود (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: بعد از من کسانی می‌آیند که در امور مادی و دنیایی خود شان و دیگران را بر شما ترجیح می‌دهند (و حق شما را به تمامی نمی‌دهند) و در مسائل دینی هم کارهایی انجام داده می‌شود که شما با آنها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می‌دهی؟ فرمود: حقّی که به عهده دارید، انجام دهید (و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید)، از خدا تمنا کنید که حق شما را به شما برساند. [اللؤلؤ والمرجان جلد دوم، ۲/۴۶]

#### ۹. سلامت عقل و حواس

و از جمله شرایط آن است که عاقل و بالغ باشد؛ زیرا که مجنون و سفیه و صبی (طفل) محجورند (معدورند) از تصرفات جزئیّه خویش قال الله تعالی: (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ. نساء/۵). چون بر مال خود قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف قطعاً از این جماعت سرانجام نمی‌شود. و واجب است بر وی تولیت قضات و نصب عمال و امر کردن مرجیوش (لشکرها) را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء و حواس متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص: ۸]

#### ۱۰. سلامت جسم

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن به وجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت (شناخت) مدعی و مدعی علیه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه، (اعضاء و حواس پنج‌گانه خلیفه سالم باشد). و واجب است بر وی تولیت قضات و نصب عمال و امر کردن مرجیوش (لشکرها) را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء متحقق نشود. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص ۸]

## ۱۱. قریشی بودن

لازم است که خلیفه قریشی باشد و نسب او از قریش باشد؛ زیرا که حضرت ابوبکر صدیق انصار را از خلافت منصرف کردند، باین حدیث که آن حضرت فرمودند:

أَلَا يَمَهُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ هَمَجْنِينَ حَدِيثُ: أَبِي هُرَيْرَةَ (رَضِيَ) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: النَّاسُ تَبَعُ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعُ مُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبَعُ لِكَافِرِهِمْ. أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ فِي كِتَابِ الْمَنَاقِبِ

”ابو هریره (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: مردم در امر خلافت پیرو قریش هستند، آنان که مسلمانند از قریشی‌های مسلمان، و آنان که کافرند از قریشی‌های کافر پیروی می‌کنند:

حَدِيثُ: (عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ، قَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَثْنَانِ. الْبُخَارِيُّ بَابِ مَنَاقِبِ قُرَيْشٍ. إِزَالَةُ الْخَفَاءِ عَنِ خِلَافَةِ الْخُلَفَاءِ فَارَسِي، ص ۱۰)

لازم به ذکر است که قریشی بودن فقط شرط برای خلافت عظمی و یا امامت امت است و برای امرای محلی (و یا سلاطین مناطق یا کشورهای مختلف) چنین شرطی نمیباشد چنانچه حضرت ابوبکر و دیگر خلفای راشدین در انتخاب امراء و حکام محلی چنین شرطی را نگذاشته‌اند. اما در مسئله خلافت عظمی و یا امامت امت چنین شرطی را مطرح کردند و آن هم براساس احادیث پیامبر (ص) انجام شد. اصل در اسلام بر مساوات بین مسلمین و فضل بر تقوی میباید و این شرط همان طور که از احادیث فوق استنباط میشود یک استثناء از باب ضرورت است چرا که مردم اقوام مختلف فقط از زعمای و رؤسای خود پیروی میکنند و نه از زعماء و رؤسایانی که از اقوام دیگر باشند اما همه مردم مسلمین (از زعمای مسلمان قریش) و غیر مسلمین (از زعمای غیر مسلمان قریش) تبعیت میکنند و آن هم به خاطر جایگاه و مرتبه قریش است. و این تبعیت مانع اختلاف و جدال و تفرقه و جنگ در مسئله امامت و خلافت میشود چنانکه در مسئله انتخاب خلیفه در زمان حضرت ابوبکر (رض) انجام شد.

## ۱۲. آزادی

واژ آن جمله آنست که حر (آزاد) باشد؛ زیرا که عبد (غلام) قابل شهادت در خصوصیات نیست و به نظر مردم حقیر است، و واجب است بر وی مشغول بودن به خدمت سید خود. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی، ص ۸] همچنین امیری که در دست کفار و یا منافقین اسیر است نیز نمی‌تواند امر به اجرای شرع کند و خلافت و امارت او تعطیل است و امر به شورای اهل حل و عقد و اجماع مسلمین تعلق می‌گیرد. چرا که اولاً حکم او بجز توسط کفار و منافقین به مسلمین نمی‌رسد و این وسیله باطل است و همچنین او نمی‌تواند برخلاف رای کفار و منافقین حکمی صادر کند، چرا که در دست ایشان اسیر است و جان وی در خطر بوده و معذور است.

## ۱۳. مرد بودن

از آن جمله آنست که مذکر (مرد) باشد، نه امرأة (زن)؛ زیرا که در حدیث بخاری آمده: "مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً" چون بسمع مبارك آن حضرت (ص) رسید که اهل فارس دختر کسری را به پادشاهی برداشته‌اند فرمود: "رستگار نشد قومی که والی امر پادشاهی خود ساختند زنی را"؛ زیرا که امرأة (زن) ناقص العقل والدین است و در جنگ و پیکار، بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نیست؛ پس از وی کارهای مطلوب بر نمی‌آید. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی، ص: ۸]

## ۱۴. بالغ بودن

و از شروط خلیفه این است که بالغ باشد، به دلیل فرموده آن حضرت (ص) که: (أَنْ الْقَلَمَ رَفَعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَدْرِكَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ. صحيح البخاری، ص ۵/ ۲۰۱۷) قلم از سه کس برداشته شده است (اینها معذورند) از مجنون تا هوشیار شود و از کودک تا عاقل شود و از خوابیده تا بیدار شود.

شرایط خلیفه و یا امام از نظر ماوردی

ماوردی در احکام السلطانیة شرایط امام یا خلیفه مسلمین را چنین ذکر نموده است:

وَأَمَّا أَهْلُ الْإِمَامَةِ فَالشُّرُوطُ الْمُعْتَبَرَةُ فِيهِمْ سَبْعَةٌ: أَحَدُهَا: الْعَدَالَةُ عَلَى شُرُوطِهَا الْجَامِعَةِ.

وَالثَّانِي: الْعِلْمُ الْمُؤَدِّي إِلَى الْاجْتِهَادِ فِي النِّوَازِلِ وَالْأَحْكَامِ.

وَالثَّالِثُ: سَلَامَةُ الْخَوَاسِّ مِنَ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَاللِّسَانِ لِيَصِحَّ مَعَهَا مُبَاشَرَةُ مَا يُدْرِكُ بِهَا.

وَالرَّابِعُ: سَلَامَةُ الْأَعْضَاءِ مِنْ نَقْصٍ يَمْنَعُ عَنْ اسْتِيفَاءِ الْحَرَكَةِ وَشُرْعَةِ النُّهُوضِ.

وَالْخَامِسُ: الرَّأْيُ الْمُفْضِي إِلَى سِيَاسَةِ الرَّعِيَّةِ وَتَدْبِيرِ الْمَصَالِحِ.

وَالسَّادِسُ: الشَّجَاعَةُ وَالنَّجْدَةُ الْمُؤَدِّيَةُ إِلَى حِمَايَةِ الْبَيْضَةِ وَجِهَادِ الْعَدُوِّ.

وَالسَّابِعُ: النَّسَبُ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ مِنْ قُرَيْشٍ

صفات چهارده گانه ذکر شده در بالا از صفاتی که ماوردی ذکر نموده اند، بیشتر است و این صفات دیگر از رای علما و ضروریات دین نشأت گرفته است. مانند مرد بودن که از احادیث اخذ شده است و ...

علامه دهلوی می‌گوید: "... چون این شروط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه راشد شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند؛ لیکن اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع (در آنچه موافق شرع است) نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا (ایجاد) کند و هرج و مرج پدید آرد". [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی، ص: ۱۰]

می‌دانیم جز صفات آخر که در همه رهبران و حکام یکی است دیگر صفات در ایشان به درجات مختلف متفاوت بوده است. و همین اختلاف در صفات حاکم باعث اختلاف در نوع حکم و امر می‌باشد و همین شرایط رابطه رهبر و امت را تعیین می‌کند. صفات و شرایط رهبر باعث می‌شود که امت نسبت به او وظایف و اختیارات و صلاحیت‌ها و مسئولیت‌هایی داشته باشد.



## مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت در قبال رهبر

مسئولیت‌ها، صلاحیت‌ها و وظایف امت در مقابل رهبر و یا حاکم عبارتند از:

### ۱. مشروعیت حاکم

برامت لازم است تا بداند شخصی که حکومت می‌کند کیست؟ او از طرف چه کسی انتخاب شده است و نائب کیست؟ حدود وسعت و تکلیف او چه اندازه است؟ رابطه امت با او چگونه است؟

### ۲. طریقه انتخاب حاکم

رهبر و یا امیر و یا نائب چگونه باید انتخاب شود. طریقه صحیح انتخاب امیر چیست؟

### ۳. دوران حکومت حاکم

رهبر و یا امیر و نائب چه مدت باید حکومت کند؟ آیا دائم العمر است و یا وقت ریاست آن محدود است؟

### ۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم

آیا در اطاعت از این رهبر، امیر و یا نائب، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که بر امت فرض است انجام میشود؟ آیا در اجرای فرامین حاکم معصیتی برای امت واقع می‌شود یا نه؟

### ۵. قوانین حکومت حاکم

قوانین حکومت و صلاحیت‌های رهبر و امیر از کجا آمده‌اند؟ آیا اجرای حکم نصوص است و یا امر شورای مسلمین و یا نظر و حکم شخصی امیر می‌باشد؟ آیا او در استنباط از شرع قدرت علمی و اجتهادی لازم را دارد که دچار

سوء تفسیر و سوء تعبیر نصوص نشود؟

## ۶. اطاعت از حاکم

در چه مسائلی باید از حاکم اطاعت شود و در چه مسائلی باید از او اطاعت نشود؟ حیطه و اندازه صلاحیت‌های حاکم چیست؟ آیا در هر کار و هر مسأله‌ای اجازه امیر و حاکم لازم است یا نیست؟

## ۷. نظارت بر حاکم

آیا حاکم معصوم است یا خیر؟ اگر معصوم نیست پس آیا باید تحت نظارت باشد یا خیر؟ چه کسی و چه مرجعی مسئول نظارت بر حاکم باشد و حیطه صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های ناظر چیست؟

## ۸. پیشنهاد به حاکم

آیا امت حق دارد به حاکم پیشنهاد و نظر و رای خود را بدهد یا خیر؟ آیا حاکم موظف است تا نظر و رای امت مسلمان را بشنود و در نظر گیرد یا نه؟

## ۹. انتقاد از حاکم

آیا امت مجاز به انتقاد از حاکم و رهبر است یا خیر؟ اگر مجاز است اندازه و میزان انتقاد و موارد انتقاد چیست و چگونه است؟

## ۱۰. قضاوت درباره حاکم

آیا امت حق دارد در باره حاکم قضاوت کند؟ آیا حق دارد اعمال او را محاسبه کند و گذشته او را مورد نقد و محاسبه قرار دهد یا خیر؟

## ۱۱. مخالفت با حاکم

آیا امت حق دارد با حاکم ابراز مخالفت کند؟ اندازه مخالفت چه مقدار است؟ آیا باید با اعمال حاکم مخالفت کرد و یا می‌توان با خود حاکم و حکومتش نیز مخالفت کرد؟

## ۱۲. خلع حاکم

آیا امت حق خلع حاکم از قدرت و ریاست دولت را دارد؟ آیا امت می‌تواند حکومت را تغییر دهد و رؤسا و وزراء را تغییر دهد؟ اگر حق دارد چگونه و با چه شرایطی می‌تواند حاکم و حکومت را تغییر دهد؟

## ۱۳. رابطه امت با حاکم

رابطه امت با حاکم چیست؟ آیا امت به رهبر ایمان دارد؟ یا با او بیعت کرده است؟ یا با رهبر قرار داد و توافق بسته است و یا هم بر حسب ضرورت از او اطاعت می‌کند؟

این صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها و حقوق رابطه بین امت و رهبر یا حاکم را تعیین می‌کند. در این کتاب سعی شده است، این صفات و شرایط رهبر و حاکم و همچنین صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های امت در قبال حاکم و حکومت مطالعه و بررسی شود. این صفات و شرایط رهبر و فرامین او و همچنین مسئولیت و صلاحیت امت در قبال رهبر و فرامینش در حکومت‌های چهارگانه که در ابتدا ذکر شد، بررسی می‌شود.

این بررسی در حکومت‌های زیر خواهد بود:

حکومت پیامبر(ص)(معصوم)

حکومت اصحاب خاص(رض)(خواص)

حکومت حکام با زر و زور و به طریق استیلا (ملوکیت)

حکومت نائب‌های امت تحت امر اجماع امت و شورای مسلمین (نیابت)

با مطالعه و تحقیق در این موارد می‌توان صلاحیت و مسئولیت حکام و صلاحیت و مسئولیت امت در قبال حکومت و حاکم و همچنین نوع نظام حکومتی وقت و رابطه امت و با آن را به شکل کاملاً واضح و مشروع تحقیق و تبیین کرد.

## حدود شرعی در حکومت اسلامی

### حدود شرعی و شرایط تطبیق

حدود شرعی که توسط خداوند (ج) و پیامبر (ص) برای ما تبیین گردیده‌اند از ثوابت دین می‌باشند و هیچ کس نمیتواند آنها را تغییر دهد و یا رد کند. این حدود از ثوابت اسلام می‌باشند و عمل به آنها از واجبات دینی می‌باشد.

اما آنچه در باره این حدود واضح است این است که این حدود شرایط خاصی دارند. شرایط مختلفی مانند اختیار، اجبار، عقل، صحت، عافیت، ضرورت، فتنه، امنیت، خطر، توان، ضعف، زمان و... در اجرای این حدود در نظر گرفته میشود و نوع تطبیق آن فرق میکند. نمونه این شرایط را در تصمیمات و اجراءات حضرت عمر (رض) می‌بینیم:

[سیمای صادق ص: ۵۴۴]: فاروق (رض) در اجرای حدود اضافه بر مقررات را به هیچ کسی اجازه نمی‌دهد. يك نفر شکایت پیش فاروق (رض) آورد که ابوموسی اشعری [عبریات، عقاد، ص ۴۹۲] استاندار در مجازات يك نفر به جرم می‌خوارگی اضافه بر زدن هشتاد تازیانه حد شرعی، روی او را نیز سیاه کرده و به مردم هم گفته است که با این مرد هم مجلس و همسفر نشوید، فاروق (رض) از او عذرخواهی کرد و برای جبران دل شکستگی و دلجویی از او، دو بیست درهم (معادل بیست مثقال طلا) هم به او داد، و نامه تهدیدآمیزی هم به ابوموسی اشعری نوشت که در آن نامه خطاب به ابوموسی گفته بود: «اگر این عمل را تکرار کنی رویت را [عبریات، عقاد، ص ۴۹۲] سیاه می‌کنم و تو را در میان مردم می‌گردانم، و به محض رسیدن این نامه مردم را به هم نشینی این مرد دعوت کن و به او فرصت بدهید که از اعمال بد خویش نادم گردد و پس از آن که حالتی از ندامت در او ظاهر شد شهادت را هم از او قبول کن». [سیمای صادق، ص: ۵۴۴]

معافیت موقت و دائم از اجرای حدود شرعی: فاروق (رض) مرتد را فرصت می‌داد تا بعد از مدتی پشیمان شود و به دین اسلام برگردد. [ابن الجوزی،

ص ۶۶، به نقل اخبار عمر، ص ۱۹۷] و اهل فسق را فرصت می‌داد تا بعد از مدتی پشیمان شود و اهل طاعت و عبادت شود و شهادت او قبول گردد و می‌خواران ضعیف و بیمار را مهلت می‌داد که از بیماری شفا یابند [الریاض النضره، ج ۲، ص ۳۵] و قوت و طاقت پیدا کنند آن گاه حد شرعی را بر آن‌ها اجرا می‌کرد و کسانی که معافیت دائم داشتند عبارت بودند از افراد کم بضاعت که در شرایط عادی از بیت المال یا در شرایط قحطی از اموال مردم چیزی به سرقت می‌بردند که از اجرای حد شرعی کلاً معاف [الخراج، ص ۲۰۴] بودند و هم چنین زنی که مردی با اکراه و اجبار به او تجاوز می‌کرد که در عین این که حد شرعی بر مرد اجرا می‌گردید، زن از اجرای حد شرعی معاف بود. [سیمای صادق ص: ۵۴۴]

[سیمای صادق ص: ۵۴۹]: فاروق (رض) ... در شبهه و اشتباه و معذوریت‌ها، مرتکبین جرم‌هایی را از اجرای حدود شرعی [عقوبات، عقداد، ص ۴۹۳] معاف دائم کرده است (مثلاً افراد بی بضاعتی که در شرایط عادی از بیت المال و در شرایط قحطی از اموال مردم سرقت کرده‌اند از اجرای حد معاف کرده [الخراج، ص ۲۰۴] و به طور مکرر زنانی که به عذر مجبور بودن و نداشتن نیروی مقاومت از اجرای حد زنا معاف نمود [الفایق، ج ۲، ص ۳۰۶] و هم چنین کسانی را که ضعیف و کم توان یا بیمار می‌بودند موقتاً و تا پیدا کردن توان و سلامتی آن‌ها را معاف می‌کرد. [سیمای صادق ص: ۵۴۹]

[اجتهاد نص، واقع، مصلحت ص: ۱۴۶]: چنین مسأله‌ای در زمان خلیفه دوم راشدین، عمر بن خطاب (رض) که به کثرت اجتهادات مُطَلَّق و تَوَقُّف در برابر ظاهر نص، مشهور است، واقع شده است. وی عمل به سهم «مؤلفه قلوبهم» را با آنکه قرآن، آنان را از مُسْتَحَقِّین دانسته است، متوقف نمود و حد سرقت در سال قحطی و گرسنگی را با آنکه حدی قطعی بوده که در آن حَقُّ الله (حق جماعت) بر حق فرد (مُکَلَّف) غلبه داشت، متوقف کرد و ... و به مسلمین، چهار پنجم زمینه‌ای فتح شده‌ای که در قرآن، آمده بود، إعطاء نمود. [اجتهاد نص، واقع، مصلحت ص: ۱۴۶]

[اجتهاد نص، واقع، مصلحت ص: ۱۶۷]: ... احکامی نیز وجود دارد که منوط به فراهم شدن شرایط آنهاست. پس عمل به حکم تا زمانی که شرط آن

مُحَقَّق شود و تطبیق آن، صورت گیرد، متوقّف می‌گردد. زیرا از عدم شرط، عدم مشروط، لازم می‌آید. هنگامیکه شرط، مُحَقَّق شود، مشروط، نیز حاصل می‌گردد. از جمله این موارد کاری است که عمر (رض) انجام داد یعنی از قطع دست عده‌ای از سارقانِ گرسنه مُضْطَرّ، امتناع ورزید. چراکه خداوند متعال، مُجَرَّد گناه را از دوش مضطّر، برداشته است. (اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ) «هر کس به خوردن آن‌ها مُحتاج شود در صورتیکه به آن تمایل نداشته و از اندازه سدّ رمق نیز تجاوز نکند، گناهی بر او نخواهد بود». اِثْم در اینجا نکره در سیاق نفی است. بنابراین افاده عُموم می‌کُند. یعنی اِثْم مورد نفی و ساقط با ویژگی عمومی و تامّ از فرد مُضْطَرّی است که قصد بغی یا عُدوانی، نداشته است. پس هنگامیکه اضطرار، بدون بغی و عُدوان، مُحَقَّق شود، اِثْم و عُقوبت، ساقط می‌شود. چگونه است که پیامبر (ص) امر به درء حدود به واسطه شُبّهات، نموده است در حالیکه اضطرار، عُذری قطعی و مانعی منصوص است؟! عمر (رض)، نصّ را متوقّف ننموده و با فروض مصلحتی که در نظر داشته با آن معارضه نکرده است، بلکه نُصوص دیگری را اِعمال کرده که مُقتضی شرایطی تطبیقی بوده و حدّ منصوص با آنها مُطابقت نداشته است. [اجتهاد نص، واقع، مصلحت ص: ۱۶۷]

اگر به تاریخ احکام اسلامی بنگریم می‌بینیم در شرایط مختلف احکامی آمده است که با تغییر شرایط آن احکام منسوخ شده است و احکام جدیدی آمده است و آیات ناسخ و منسوخ و احادیث ناسخ و منسوخ از این دست می‌باشند. البته ناسخ و منسوخ شدن احکام فقط در اراده و صلاحیت خداوند است و مسلمین فقط آیات ناسخ را اجرا می‌کنند اما همین آیات ناسخ نیز شرایطی دارند. حضرت عمر (رض) نیز بعضی تصامیم و فرمانهای جدیدی را براساس تغییر در شرایط گرفته است چرا که بعضی از شرایط و ضروریات خلافت حضرت عمر (رض) و شرایط و ضروریات صدر اسلام متفاوت بوده اند. مثلاً اگر زنی در شرایط امن و اختیار و آزادی زنا کند حد شرعی بر او اجرا میشود و اگر در شرایط جبر و زور و خطر ناشی از متجاوز زنا کند حد شرعی بر او اجرا نمی‌شود و این تغییر در اجرای حد ناشی از تغییر در شرایط است.

[اجتهاد نص، واقع، مصلحت ص: ۱۶۸]: احکامی وجود دارد که محلّ آن‌ها

موجود نیست، به گونه‌ای که محلّ حکم از وجود یا به صورت کُلّی و یا تا مدّت زمانی خاصّ، قطع می‌گردد. گاهی نبودن محلّ یا رفتن محلّ، عمومیت دارد و گاه مختصّ به عده‌ای از مُکلفین است. در تمامی حالات، از میان رفتن محلّ به خودی خود، به معنای رفتن حکم مُتعلّق به آن است...

اما رفتن محلّ خاصّ، نظیر اینکه شخصی، بصورت یتیم، پرورش پیدا کند. بنابراین جمیع احکام مُتعلّق به والدین در زمان حیات آن‌ها، نظیر طاعت و احسان و عقود و نفقه، در حقّ او، ساقط می‌شود. [اجتهاد نص، واقع، مصلحت ص: ۱۶۸]

[فقه آسان در مذهب امام شافعی (رح)، احمد عیسی عاشور، ص: ۷۲۵]: ... ماوردی گفته است: بنابراین گاهی جایی برای یک چیز حرز است و گاهی نیست چون زمان بر یک حال می‌ماند و در هر چیزی زمان معتبر است. باید دانست در زمان قحطی و خشکسالی و گرسنگی، نباید دست دزد را برید و کاری که عمر بن خطاب (رض) کرد بر این حمل می‌شود که گفت: "در سال گرسنگی و قحطی دست بریدن دزد در کار نیست" و در مال دزدیده شده شرط است که مال ملک خود دزد، نباشد پس اگر کسی مال و ملک خود را از کسی دیگر دزدید دست وی بریده نمی‌شود، مانند این که مال به گرو نهاده یا به اجاره داده و یا به عاریه داده خود را، یا ودیعه خود را یا مال خود را از عامل قراض و یا از وکیل یا از شریک خود بدزدد، دست وی بریده نمی‌شود. و باز هم شرط است که نباید سارق در مال مسروق شبهه‌ای داشته باشد چون پیامبر (ص) گفته است:

(ادْرُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ. عمدة القاری شرح صحیح البخاری جزء ۳۰/ ص ۱۳۰) با شبهه‌ها حدود را دفع کنید (یعنی به هنگام شبهه حدّ را اجرا نکنید).

پس در دزدی مال از پدر و مادر و برعکس دست قطع نمی‌شود، چون مال هریک از آنها برای نیاز دیگری آمده شده است و چون شبهه استحقاق نفقه هریک از آنها در مال دیگری وجود دارد. و اگر عبد، مال سید خود را بدزدد به دلیل استحقاق عبد در مال سیدش دست وی قطع نمی‌شود. در دزدی زن از مال شوهر دستش قطع نمی‌گردد به دلیل این که این شبهه وجود دارد که او

استحقاق نفقه از مال شوهرش را دارد و نفقه اش واجب است ولی اگر شوهر از مال همسرش بدزدد باید دستش را برید چون نفقه شوهر بر همسر واجب نیست و شبهه‌ای وجود ندارد. [فقه آسان در مذهب امام شافعی (رح)، احمد عیسی عاشور، ص ۷۲۵]

منظور از این جملات این است که حدود ثابت و غیر قابل تغییر هستند اما شرایط ما متغیر و متفاوت می‌باشد و لذا ما باید شرایط عصر و زمان و وقت را درک نماییم. این نیز برعهده علماء و فقها می‌باشد که شرایط زمان ما اعم از اختیار و جبر و جنگ و فتنه و غلبه کفار و ضعف مسلمین و عدم استقلال مالی و سیاسی و نظامی، فتنه رسانه‌های غیر اسلامی ... و دیگر مشکلات مسلمین را درک نموده و در سایه و حیطه این شرایط حدود را جاری سازند چنانکه حضرت عمر حد سرقت را در سال قحطی جاری ساخت. این بسیار واضح است که شرایط ما با شرایط زمان رسول الله (ص) و شرایط عصر صحابه (رض) فرق بسیار دارد. ایشان در خیر القرون زندگی می‌کردند و ما در عصر فتنه (شر) زندگی می‌کنیم (حدیث).



## فصل دوم

# حکومت پیامبر (ص)

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٥٦﴾ نساء/ ۵۶)

کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است) و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدم شان خواهد بود، عبارتند از پیغمبران و راست روان (و راست گویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان) که درون و بیرون شان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد. و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند. [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ۵۸/۲]

(وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ انفال/ ۴۶)

از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش نکنید، و (اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود. [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ۱۶۰/۱]

## حکومت پیامبر (ص)

در بحث حکومت اسلامی ابتدا حکومت پیامبر (ص) را بررسی می‌کنیم چون که این حکومت اولین و اصلی‌ترین حکومت در نظام اسلامی می‌باشد. خداوند (ج) پیامبر (ص) را اسوهٔ حسنه و نمونهٔ کامل برای بشریت و مسلمین قرار داده است؛ لذا حکومت ایشان نیز اسوهٔ حسنه و نمونهٔ کامل برای حکومتداری مسلمین می‌باشد؛ البته با این تفاوت که بعضی مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها مختص پیامبر (ص) بوده و دیگر مسلمین نسبت به آن‌ها هیچ حقی ندارند. در حکومت پیامبر (ص) ابتدا صفات مهم رهبر و یا حاکم نظام اسلامی که شخص پیامبر (ص) می‌باشد را بررسی می‌نماییم و سپس به وظایف و مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت مسلمان در قبال رهبری و حکومت ایشان خواهیم پرداخت.

صفات مهم رهبر عبارتند از:

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
۴. تدبیر مصالح
۵. تقوی
۶. شجاعت
۷. عدالت
۸. مشروعیت
۹. سلامت حواس
۱۰. سلامت جسم
۱۱. قریشی بودن
۱۲. مرد بودن
۱۳. بالغ بودن

اصلی‌ترین و اساسی‌ترین مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها و وظایف امت در مقابل

رهبر (و یا حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم
۵. قوانین حکومت حاکم
۶. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم
۸. پیشنهاد به حاکم
۹. انتقاد از حاکم
۱۰. قضاوت درباره حاکم
۱۱. مخالفت با حاکم
۱۲. خلع حاکم
۱۳. رابطه امت با حاکم

## صفات مهم رهبر حکومت اسلامی

### هویت پیامبر (ص)

پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) خاتم النبیین و از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت می‌باشد. در واقع پیامبر اسلام آخرین کتاب آسمانی و شریعت و دین الهی را به بشریت رسانده است، لذا حضرت پیامبر (ص) صفات و خصوصیات سایر پیامبران را داشته و البته صفات برجسته و مهم دیگری نیز دارد.

در این قسمت معرفی کامل از انبیاء و رسل (پیامبران) خواهیم داشت. این معرفی بیشتر صفات و خصوصیات و شرایط ایشان را در بر خواهد گرفت که این‌ها شامل صفات پیامبر اسلام (ص) نیز می‌باشند.  
(برای توضیح در باره پیامبران (ع) و همچنین پیامبر اسلام (ص) بخش‌هایی از

کتاب پیامبران و رسالت الهی تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین در اینجا ذکر شده است.]

### ۱. تعریف نبی

[لسان العرب، ص ۵۶۱/۳، ۵۳۷، ر.ک: بصائر ذوی التَّمییز (۱۴/۵) لوامع الانوار البهیة، ۴۹/۱، ۲۶۵/۲]

در زبان عربی "نبی" از "نبا" گرفته شده که به معنی خبر است، مانند: فرموده الله متعال:

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾ النَّبَاِ (۱-۲)

- این مردم- درباره چه چیز از یک دیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ - و مهم رستاخیز می‌پرسند.

علت نامگذاری "نبی" به این نام، این است که:

۱- به او خبر داده شده و وحی شده است، یعنی "باخبر" است. الله متعال می‌فرماید:

(وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱﴾ (التحریم / ۳).

...گفت: چه کسی تو را از این - موضوع - آگاه کرد؟ پیغمبر (ص) گفت: - الله متعال که - دانا و آگاه - است - مرا با خبر کرد.

۲- از جانب الله متعال، برای ابلاغ دستور و پیام، فرستاده می‌شود. یعنی "خبررسان" است. الله متعال می‌فرماید:

(نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱﴾ (الحجر / ۴۹)

- ای پیغمبر! - بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهر گستر هستم.

(وَنَبِّئَهُمْ عَنْ صُيْفٍ إِبْرَاهِيمَ ﴿۱﴾ (الحجر / ۵۱) و آنان را از مهمانان ابراهیم باخبر کن.

### ۲. تعریف رسول

[لسان العرب، ص ۱۱۶۶/۲ - ۱۱۶۷ و ر.ک: المصباح المنیر، ص ۲۲۶]

کلمه رسول به معنی "فرستاده" است. پس وقتی که شخصی را به منظور انجام

کاری به جایی مأمور می‌کنی، در واقع او رسول و فرستاده‌ی توست، الله متعال به نقل از ملکه‌ی سبأ می‌فرماید:

(وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾ النمل / ۳۵)

یعنی: من - هیئت‌ی را- به همراه هدیه‌یی به سوی آنان می‌فرستم تا ببینم فرستادگان با چه - خبری- باز می‌گردند.

بنابراین علت نام‌گذاری پیامبران به رسول این است که آن‌ها فرستاده شده از جانب الله متعال می‌باشند:

(ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِّلْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾ المؤمنون / ۴۴)

سپس پیغمبران خود را یکی پس از دیگری (به سوی اقوام‌شان) روانه کردیم و اقوام‌شان آنان را تکذیب نموده و دروغگو نامیدند. ما هم (این ملت‌های سرکش را نابود و) یکی را به دنبال دیگری روانه (دیار نیستی) کردیم و ایشان را نقل مجالس و مایه عبرت (دیگران) نمودیم. نابود باد اقوامی که بی‌ایمان و بی‌باورند. [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ص ۱/ ۶۳]

پیامبران با رسالت و پیام مشخصی فرستاده شده و مکلف به دریافت و رساندن وحی و پیروی از آن بوده‌اند.

### تفاوت نبی و رسول

کسانی که گفته‌اند نبی و رسول فرق ندارد، حرف‌شان نادرست است و دلیل باطل بودن این ادعا، روایاتی است که درباره تعداد انبیاء و پیامبران آمده است؛ زیرا رسول الله (ص) فرمود:

(فقد ذكر الرسول صلى الله عليه وسلم أنَّ عدة الأنبياء مائة وأربعة وعشرون ألف نبى، وعدة الرسل ثلاثمائة وبضعة عشر رسولا. رواه أحمد في مسنده حديث رقم: ۲۱۵۴۶، ۲۱۵۵۲)

”تعداد انبیای الهی صد و بیست و چهار هزار نفر و تعداد رسولان، حدود سیصد و سیزده نفر است“. همچنین در قرآن ”نبی“ بر ”رسول“ عطف شده است و این دلیلی بر تفاوت میان آن دو می‌باشد.

در نزد علما مشهور است که ”رسول“ گسترده‌تر از ”نبی“ می‌باشد و از نظر

آنان ”رسول کسی است که شریعتی به او وحی شده و مأمور تبلیغ آن است، هر رسولی، نبی است، ولی هر نبی، رسول نیست. الله متعال می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ الْحَج)

و ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستاده‌ایم، مگر اینکه هنگامیکه چیزی را تلاوت می‌کرد شیطان در تلاوت و خواندن او (شبهه) القا می‌نمود، پس الله متعال آنچه را که شیطان القا می‌کرد از بین می‌برد سپس الله متعال آیاتش را استوار می‌دارد پس الله بس آگاه و با حکمت است.

گاهی پیغمبران را شاعر، زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است. - اما الله متعال آن‌چه را که شیطان القاء کرده است - توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه حال - از میان برداشته است - و شبهات و توهمات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است - و سپس آیات خود را - در برابر سخنان ناروا و دلایل نابه‌جای نیرنگ‌بازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه - پایدار و استوار داشته است، زیرا که الله متعال بس آگاه - از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان‌صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه - و دارای حکمت است - و لذا اهریمن و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وسوس خود بپردازند.

تعریف مورد قبول این است: ”رسول کسی است که شریعت جدید به او وحی شده باشد؛ ولی نبی برای تأیید و تقویت شریعت قبل از خود مبعوث شده است.“

ایمان به انبیاء و رسولان الهی، یکی از اصول ایمان است.

یکی از اصول و پایه‌های اساسی ایمان، اعتقاد به پیامبران است، همان‌گونه که الله متعال فرموده:

(قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾ آل عمران)

بگو: به الله و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نواذه گانش نازل شده و نیز به آنچه موسی و عیسی و سایر پیامبران از پروردگارشان دریافت کرده اند، ایمان داریم و میان هیچیک از پیامبران - از لحاظ ایمان به آنها - فرقی نمی گذاریم؛ و ما تسلیم و فرمان بردار الله هستیم.

### ۳. وظایف و مأموریت پیامبران

قرآن کریم و سنت نبوی (ص)، وظایف و مأموریت رسولان الهی را به خوبی تبیین کرده اند:

#### ۱. بلاغ مبین و روشنگر

پیامبران سفیران الله متعال به سوی بندگان و حاملان وحی اند و نخستین کار مهم شان، رساندن امانتی بود که به سوی بندگان الله متعال حمل می کردند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ﴿۶۷﴾) مائده / ۶۷

”ای فرستاده - الله متعال، محمد مصطفی! - هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است - به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم - برسان - و آنان را بدان دعوت کن - و اگر چنین نکنی، رسالت الله متعال را - به مردم - نرسانده ای.“

چون پیغمبران بر خلاف عقاید مردم امر به چیزی که باب طبع آنها نبوده و یا امر به ترک عادات ناپسند شان، می کنند، لازمه این تبلیغ، شجاعت، دلاوری و بی باکی از مردم است.

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ﴿۳۹﴾ احزاب / ۳۹) - پیغمبران پیشین، یعنی آن - کسانی که - برنامه ها و - رسالت های الله متعال را - به مردم می رساندند - و از او می ترسیدند و از کسی جز الله متعال نمی ترسیدند “

بلاغ مبین، تلاوت نصوص و آیاتی است که الله متعال، بدون کاستن یا اضافه کردن، وحی کرده است، می باشد.

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾ البقره / ۱۵۱)



”و همچنین - برای تکمیل نعمت خود بر شما - پیغمبری را از خودتان در میان شما برانگیختم که آیات - قرآن - ما را برای شما تلاوت می‌کند.“  
 بلاغ بیان اوامر، نواهی، معانی و علوم است که الله متعال بدون ایجاد تغییر و تبدیل در آن‌ها، وحی نموده است.

همچنین از جمله روش‌های تبلیغ این است که فرستاده الله متعال، آن‌چه که برای بندگان به او الهام شده، را تبیین نماید؛ زیرا که پیامبر (ص) بیش از دیگران می‌تواند معنی و مفهوم آیات الله متعال را بفهمد و درک کند؛ در این باره هم الله متعال خطاب به رسول خود (ص) می‌فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۴﴾ النحل / ۴۴)

”قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است - که احکام و تعلیمات اسلامی است - شاید آنان - قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن - بیندیشند.“

رسول الله (ص) گاهی با گفتار خود وحی را تبیین می‌نمود؛ ایشان مطالب متعددی که فهم آن برای اصحاب مشکل بود، را توضیح می‌داد؛ آیات مختصر، در مورد نماز، روزه، حج و دیگر احکام الهی، که رسول الله (ص) با گفتار و بیان خویش، برای صحابه توضیح دادند.

اما توضیح و تبیین، به گفتار محدود نمی‌گردد؛ بلکه شامل عمل هم می‌باشد؛ چرا که افعال و کردار رسول الله (ص) در انجام نماز، زکات، حج و دیگر فروع، روشن‌گر و تفسیر قسمت عمده از نصوص و آیات قرآن بوده است.

وقتی مردم به جای اجابت، از قبول دعوت پیامبران روی گردان می‌شدند، پیامبران بر ابلاغ مبین بسنده می‌کردند.

(وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ﴿۲۰﴾ آل عمران / ۲۰)

”و اگر سرپیچی کنند - نگران مباش؛ زیرا - بر تو فقط ابلاغ - رسالت - واجب است و الله متعال بینا به - اعمال و عقائد - بندگان است.“

#### ۴. دعوت مردم به سوی الله متعال

وظایف و مأموریت مهم پیامبران، تنها با بیان حق و ابلاغ آن تمام نمی‌شود؛ بلکه باید مردم را به قبول و پذیرش آن فراخوانند، به طوری که دین را گفتار،

کردار و اعتقاد خود سازند. در این مورد، تمامی پیامبران، یک راه را پیموده و به مردم می‌گویند: شما بندگان الله متعال هستید و الله متعال، پروردگار و معبود شماست، ما از جانب الله متعال فرستاده شده‌ایم، بر شما واجب است از ما پیروی و دستورات ما را اجرا کنید، الله متعال ما را فرستاده تا چگونگی عبادت او را به شما بیاموزیم:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۳۶﴾ النحل / ۳۶)

اما به میان هر ملتی، پیغمبری را فرستاده‌ایم - و محتوای دعوت هم پیغمبران این بوده است - که الله متعال را پرستید و از طاغوت - شیطان، بت‌ها، ستمگران، و غیره - دوری کنید

و همه پیامبران به قوم خود گفته‌اند:

(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) ﴿الشعراء / ۱۰۸﴾

“از الله متعال بترسید و از من اطاعت کنید”.

## ۵. تبشیر و انذار

دعوت پیامبران همیشه هم‌پای بشارت و بیم دادن بوده است، و از آنجا که ارتباط بین دعوت بسوی الله متعال و تبشیر و انذار بسیار استوار است، قرآن در چندین آیه وظیفه رسولان را به بشارت و بیم دادن منحصر کرده و می‌فرماید:

(وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ﴿۵۶﴾ الكهف / ۵۶)

“و ما فرستادگان را تنها به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده می‌فرستیم”.

بشارت و بیم دادن پیامبران هم دنیوی است و هم اخروی؛ زیرا فرمانبران از دستور الله متعال و فرستادگانش را، در دنیا به زندگی پاک بشارت می‌دهند: “هرکس از هدایت و رهنمود من پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی‌شود”.

و آن‌ها را به عزت، سرافرازی، استقرار و امنیت وعده می‌دهد:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ

بَعْدَ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ النور/ (۵۵)

”اللّه متعال به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، نوید می‌دهد که حتماً در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیان‌شان حکومت بخشید. و دین‌شان را که بر ایشان پسندیده است، استوار می‌سازد و پس از ترس و بیم‌شان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می‌گرداند. مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند.“

و نیز آن‌ها را به عذاب و هلاکت دنیوی هشدار می‌دهد:

(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ ﴿١٣﴾ فصلت/ ۱۳)

“اگر - مشرکان مکه از پذیرش ایمان - روی گردان شدند، بگو: شما را به صاعقه همچون صاعقه عاد و ثمود هشدار می‌دهم“

و فرمانبران را در آخرت به بهشت و نعمت‌های جاودان آن بشارت می‌دهد:

(تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٣﴾ النساء/ (۱۳))

«هر کس از الله متعال و فرستاده‌اش - در آنچه بدان دستور داده‌اند - اطاعت کند، الله متعال او را به باغ‌های - بهشت - وارد می‌کند که در آن‌ها رودبارها روان است و - چنین کسانی - جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است.»

گناه‌کاران و سرکشان را از عذاب الله متعال در آخرت، می‌ترسانند:

(وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٤﴾ النساء/ (۱۴))

«هر کس از الله متعال و فرستاده‌اش، نافرمانی کند و از حدود - و قوانین - الهی تجاوز کند، - الله متعال - او را وارد دوزخی می‌گرداند که جاودانه در آن خواهد ماند و عذابی خوارکننده، - در پیش - دارد.“

## ۶. اصلاح و تزکیه نفس و روان

اللّه متعال نسبت به بندگان خود مهر ورز و مهرگستر است، و از نشانه‌های مهر ورزی او، زنده کردن و منور ساختن درون و روان انسان‌ها، با وحی، الهام و نور

خود می‌باشد:

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ الشورى/ ٥٢)

“همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم - که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌ها است. پیش از وحی - تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام؛ ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم”.

اللّه متعال مردم را با وحی خویش از تاریکی‌های کفر، شرک و جهل به سوی نور اسلام و حق، خارج می‌کند:

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾ البقرة/ ٢٥٧)

و اللّه متعال پیامبرانش را با هدایت و شریعت بسوی مردم فرستاده تا مردم را از تاریکی بسوی نور بیرون آورند.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾ إبراهيم/ ٥)

“موسی را همراه با نشانه‌های خود فرستادیم - و بدو دستور دادیم - که قوم خویش را از تاریکی‌های - کفر و جهل - بیرون بیاور - و - به سوی نور - ایمان و دانش رهنمود گردان -”.

آن‌چه سود بخش و زیانبار است و نیز راهنمایی بر راه محبت اللّه متعال:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ الجمعة/ ٢)

“اللّه متعال کسی است که از میان بیسوادان، پیغمبری را برانگیخت تا آیات اللّه متعال را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او به ایشان کتاب - قرآن - و شریعت - یزدان - را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند”.

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ البقرة/ ۱۲۹)

”ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای ایشان بخواند و کتاب - قرآن - و حکمت - اسرار شریعت و مقاصد آن - را بدیشان بیاموزد و آنان را - از شرک و اخلاق ناپسند - پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیز و حکیمی - و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می‌کنی بنابر مصلحتی و برابر حکمتی است.“

#### ۷. تصحیح افکار منحرف و عقاید نادرست

مردم در ابتدای آفرینش، بر فطرت سلیم خداپرستی بودند و برای ذات باری تعالی شریک قایل نبودند؛ ولی چون در میان شان تفرقه افتاد و دچار اختلاف گشتند، الله متعال پیامبرانش را فرستاد تا مردم را به راه راست هدایت و از گمراهی و انحراف برهانند.

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا ﴿٢١٣﴾ البقرة/ ۲۱۳)

مردمان (برابر فرمان فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت اجتماعی یک گونه و) یک دسته بودند. (کم کم دوره صرف فطری پایان رسید و جوامع و طبقات پدید آمدند و مرحله بلوغ و بیداری بشریت فرا رسید) پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت (و عدالت) دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند، داوری کند (و بدین وسیله مرحله نبوت فرا رسید، آنگاه) در (مطالب و حقایق) کتاب (آسمانی) تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترس شان قرار داده شده بود، و به دنبال دریافت دلایل روشن، از روی ستم‌گری و کینه توزی (و خود خواهی و هوا پرستی، در پذیرش و فهم و ابلاغ و اجراء کتاب) اختلاف نمودند (و مرحله اختلاف در دین و ظهور دینداران و دین سازان حرفه‌یی فرا رسید و زمینه بروز و سلطه طاغوت فراهم شد) پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش (که مایه رشد فکری و ایمان پاک و زمینه رستن از انگیزه‌های

نفسانی و تمسک کامل به کتاب آسمانی است) به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد، و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست (که همان راه حق است) رهنمود می‌نماید (تا حق را از میان انحراف‌ها و اختلاف‌ها دریابند، و مرحله برگشت به دین راستین و حاکمیت کتاب و شریعت فرا رسد. [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ص ۲/ ۲۳۶])

هر پیامبری قومش را به راه راست دعوت می‌کرد و حق را برایشان روشن می‌ساخت و بسوی آن فرا می‌خواند. این کار مورد اتفاق همه پیامبران بوده، سپس هر پیامبری در پی اصلاح انحراف پدید آمده، در شهر و عصر خود گام بر می‌داشت. انحراف هم اشکال گوناگونی دارد و به هیچ ضابطه منحصر نمی‌شود. پس هر پیامبری در صدد درست کردن و اصلاح انحراف موجود در عصر خویش بود، مثلاً: نوح و ابراهیم (ع) با بت پرستی مبارزه می‌کردند، هود (ع) در برابر زیاده خواهی و ستم‌گری و زورگویی قوم خود، به پاخواست، صالح، فساد و پیروی از مفسدان را در میان قوم خود انکار می‌کرد و با آن مبارزه نمود، لوط (ع) با جرم و جنایت خبیث لواط، که در میان آن قوم رواج یافته بود، وارد جنگ شد و شعیب با گناه و جریمه کم فروشی و خیانت در پیمان، مقاومت نمود. به همین ترتیب، تمامی این جرم و جنایت‌هایی که امت‌ها مرتکب می‌شدند، انحراف و گمراهی از راه راست تلقی می‌شود. پیامبران راه راست را تبیین می‌نمودند و با بیرون رفتن و انحراف از این راه، با هر شکلی که ممکن بود، مبارزه می‌کردند.

## ۸. اتمام حجت

هیچ کس همانند الله متعال جایی برای عذر و بهانه باقی نگذاشته است، از این رو الله متعال پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها و قوانینش را نازل فرمود، تا در روز قیامت برای مردم حجت و بهانه‌ای نباشد:

(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) ﴿النساء/ ۱۶۵﴾

“ما- پیغمبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده - فرستادیم- تا بعد از آمدن فرستادگان، بهانه و دلیلی برای مردمان بر الله متعال باقی نماند.”

اگر الله متعال، پیامبرانش را به سوی مردم نمی‌فرستاد، مردم در روز قیامت با الله متعال وارد جدال می‌شوند و می‌گویند: چگونه ما را عذاب می‌دهی و به دوزخ می‌اندازی، درحالی که کسی را نزد ما نفرستادی تا برنامه‌ات را به ما ابلاغ کند:

(وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَبِّعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُخْزَى ﴿١٣٤﴾ طه/ ۱۳۴)

”اگر ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام، ایشان را با عذابی نابود می‌کردیم، - روز قیامت - می‌گفتند: پروردگارا! چرا - در دنیا - پیغمبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که - در آخرت - خوار و رسوا شویم - و به دوزخ گرفتار آییم؟“

#### ۹. مدیریت و رهبری امت

کسانی که دعوت پیامبران را می‌پذیرند، یک جماعت و امت را تشکیل می‌دهند و نیازمند کسی هستند که رهبری و تدبیر امور سیاسی آن‌ها را بر عهده گیرد، فرستادگان الهی در زندگی خود، چنین وظیفه را عهده دار بودند و در بین مردم با حکم الله متعال داوری و حکمرانی می‌کردند.

(فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ ﴿٤٨﴾ المائدة/ ۴۸)

”پس - اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند - میان آنان بر اساس آنچه الله متعال بر تو نازل کرده است، داوری کن.“

و الله رب العزة، داود پیامبر را خطاب قرار داده و می‌فرماید:

(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾ ص/ ۲۶)

”ای داود! ما تو را در زمین نماینده - خود - ساخته‌ایم - و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم - پس در میان مردم به حق داوری کن.“

پیامبران بنی اسرائیل به وسیله تورات، امت شان را مدیریت و رهبری می‌کردند. در حدیث نیز آمده است: ”كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ...“ ”بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هرگاه، پیامبری فوت

می‌کرد، پیامبر دیگری، جایگزین او می‌شد...“.

بنابراین پیامبران در بین مردم حکومت می‌کردند و در صلح و جنگ، رهبر امت و عهده‌دار امور قضایی بودند و برای اداره‌ی امور و مصلحت مردم، به پاخواستند، درحالی که در تمام احوال و شرایط، فرمان‌بردار الله متعال بودند و اطاعت از آن‌ها هم، اطاعت از الله متعال است:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا) ﴿النساء/ ۸۰﴾

“هرکه از فرستاده اطاعت کند، در حقیقت از الله متعال اطاعت کرده است...“.

و بنده جز با اطاعت از پیامبر (ص) به خشنودی و محبت الله متعال نایل نمی‌گردد:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ﴿آل عمران/ ۳۱﴾

“بگو: اگر الله متعال را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله متعال شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببخشد و الله متعال آمرزنده مهرورز است“.

بنابراین، ویژگی همیشگی مؤمن “شنیدن دستورات خدا و اطاعت از آن‌ها” است:

(إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ﴿النور/ ۵۱﴾

“مؤمنان هنگامی که به سوی الله متعال و پیغمبرش فرا خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، سخن شان تنها همین است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند“.

## ویژه‌گی‌های پیامبران

انسان‌بودن

حکمت الله دانای آگاه، بر این بوده است که فرستادگانش را از نوع بشر برای هدایت و راهنمایی آن‌ها برگزیند:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) ﴿الکهف/ ۱۱۰﴾

“ای پیغمبر! - بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم“.



شایسته‌گی بشر برای حمل رسالت الهی  
 پیامبران به طور خاص، برای برعهده گرفتن امر نبوت و رسالت، تربیت شده و  
 از پرورش منحصر به فردی برخوردارند:  
 (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿﴾ طه: ۴۱)

"تورا برای - وحی خود و حمل رسالت - خویش برگزیدم".

در این مورد، به پیامبر خودمان بنگر که چگونه از عنایت و یثرة الله متعال بهره  
 مند بود و با وجود فقر مادی و یتیم بودن، رعایت و عنایت الله متعال او را به  
 طور همه جانبه در برگرفت:

(أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ﴿﴾ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ﴿﴾ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ﴿﴾  
 الضحیٰ / ۶-۸)

آیا الله متعال تورا یتیم نیافت و پناه داد؟ و تورا سرگشته و حیران - در میان  
 شرک بت پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان  
 و فاجران... - نیافت و رهنمایی نمود؟ و تورا فقیر و بی چیز نیافت و سپس  
 ثروتمند و دارا نکرد؟!

الله متعال او را پاک و بی آلائش پرورش داد، پلیدی شیطان را از او زدود و از همان  
 اوان کودکی بهره شیطان را از او خارج ساخت؛ همانگونه که انس بن مالک  
 روایت می‌کند: هنگامی که رسول الله (ص) همراه با کودکان همسن و سال  
 خود مشغول بازی کردن بود، جبرئیل آمد و او را بر زمین خوابانید، سینه‌اش را  
 شکافت، و علقه را از آن خارج کرد و گفت: این بهره شیطان در توست، سپس آن  
 را در تشت طلایی با آب زمزم شستشو داد و به جای خود برگردانید، کودکان نزد  
 مادر شیریش - حلیمه - شتافتند و گفتند: محمد کشته شد. به استقبالش آمدند و  
 او را درحالی یافتند که رنگش پریده بود. انس گفت: من اثر دوخت و بخیه را  
 در سینه رسول الله دیده‌ام.

واقعه دیگر شبیه به همین، هنگام آماده شدن برای سفر بزرگ معراج و بالا  
 رفتن به سوی آسمان‌های رفیع، برای رسول الله (ص) رخ داد. در حدیث اسراء  
 آمده است که رسول الله (ص) فرمود:

(فُرِجَ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَنَزَلَ جِبْرِيلُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَفَرَجَ صَدْرِي  
 ثُمَّ غَسَلَهُ مِنْ مَاءٍ زَمْزَمَ ثُمَّ جَاءَ بِطُسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُتَمَلِّي حِكْمَةٍ وَإِيمَانًا فَأَفْرَغَهَا فِي

صَدْرِي ثُمَّ أَطْبَقَهُ . متفق علیه)

در مکه بودم که سقف منزلم شکافته شد، جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشو داد، سپس تشتی پُر از حکمت و ایمان را آورد و در سینه‌ام ریخت، سپس آن را بست.

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ آل عمران/ ۱۶۴)

یقیناً الله متعال بر مؤمنان منت نهاد آنگاه که در میان شان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت...

### مقتضای بشر بودن پیامبران و فرستادگان

مقتضای بشر بودن پیامبران و فرستادگان، این است که دارای ویژگی‌های بشری باشند، ویژگی‌های که هرگز از او جدا شدنی نیستند؛ مانند: داشتن جسم و جسدی که نیازمند همه آن چیزی باشد، که مورد نیاز تمام بشر است و نیز دفع فضولات؛ زیرا لازمه آن خوردن و آشامیدن است:

(يَا أُمَّ سُلَيْمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي فَقُلْتُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ وَأَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طَهُورًا وَزَكَاةً وَقُرْبَةً يُقَرِّبُهُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . مسلم، ح ۴۷۱۲)

ای امّ سلیم! آیا نمی‌دانی که من از پروردگارم وعده گرفته‌ام که مانند دیگر انسان‌ها بشر هستم، مانند سایر مردم گاهی راضی و گاهی خشمگین می‌گردم، پس علیه هر کسی دعا کردم که سزاوار آن نباشد، الله متعال آن را موجب پاک‌کردن او از گناه و نزدیک شدن به خویش در قیامت گرداند.

### کمال بشری

یقیناً انبیاء و رسولان الهی، در بالاترین صورت نمونه بارز و در اوج کمال انسانی هستند، چون الله متعال آن‌ها را خود برگزیده و برای خویش پرورش داده، پس بی‌تردید انسان‌هایی با پاک‌ترین قلب، نیکوترین اخلاق و بهترین قریحه را برگزیده است:

(وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ

حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾ (الأنعام/ ۱۲۴)

اللّه متعال بهتر می‌داند که - چه کسی را برای پیامبری انتخاب و - رسالت خویش را به عهده کسی بگذارد.

### کمال در خلقت ظاهری

اللّه متعال ما را از اذیت و آزار رسول اللّه (ص) بر حذر داشته، همانگونه که بنی اسرائیل موسی را آزار دادند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً ﴿٦٩﴾ (الأحزاب/ ۶۹)

ای مؤمنان! همانند کسانی نباشید که - با گفتن سخنان ناروا - موسی را آزار رساندند - و رنجیده و آزرده کردند - و اللّه متعال او را از آن چه می‌گفتند، پاک و بی‌گناه کرد و او در پیشگاه اللّه متعال گران قدر و صاحب منزلت بود.

رسول اللّه (ص) برای ما بیان فرموده که بنی اسرائیل با متهم کردن موسی به عیب و نقص در خلقت ظاهری، به او آزار می‌رساندند. در صحیح بخاری از ابوهریره روایت است که رسول اللّه (ص) فرمود:

(إن موسى كان رجلاً حَيِّياً سَتِيراً لا يُرى من جلده شيءٌ استحياءً منه، فأذاه من آذاه من بنى اسرائيل، فقالوا ما يستتر هذا التستر إلا من عيب بجلده: أما برص، و إما أذرة و إما آفة، و إن الله متعال أراد أن يبرئه، ممّا قالوا لموسى، فخلاً يوماً وحده، فوضع ثيابه على الحجر، ثم اغتسل، فلما فرغ أقبل إلى ثيابه ليأخذها، و إن الحجر عدا بثوبه، فأخذ موسى عصاه عريانياً أحسن ما خلق الله متعال، و أبرأه ممّا يقولون، و قام الحجر، فأخذ ثوبه فلبسه، و طفق بالحجر ضرباً بعصاه، فوالله متعال إن بالحجر لندباً من أثر ضربه، ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً، فذلك قوله. رواه بخاری ح ۳۴۰۴)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً ﴿٦٩﴾ (احزاب/ ۶۹)

موسى (ع) مرد خجالتی و اهل حیا بود، خیلی بدن خود را از دید دیگران پوشیده نگه می‌داشت، بنابر این برخی از بنی اسرائیل که در پی اذیت و آزارش بودند، گفتند: این همه مخفی کاری موسی، که کسی بدنش را نبیند، حتماً

به خاطر عیبی است که بر بدنش هست؛ یا پسی، یا فتق بیضه و یا آفت دیگری دارد؛ ولی الله متعال خواست او را از اتهام به نقص بدنی، پاک کند، تا این که روزی در محلی خلوت لباس‌هایش را در آورد و روی سنگی گذاشت که آبتنی کند، وقتی آبتنی تمام شد و می‌خواست لباس‌هایش را بپوشد، سنگ لباس‌هایش را ربود، عصایش را برداشت با بدنی غریبان و زیبا، به دنبال سنگ و لباس‌هایش دوید؛ در همین هنگام بنی اسرائیل او را دیدند و فهمیدند که او عیب ظاهری ندارد، پس الله متعال او را از آن تهمت پاک و بی‌گناه گرداند و سنگ در آن موقع ایستاد و موسی لباس‌هایش را برداشت و پوشید. سپس با عصا شروع کرد به زدن سنگ، و به الله متعال سوگند، اثر ضربه‌ها به تعداد سه یا چهار یا پنج ضربه، بر روی سنگ نمایان شد؛ این است معنی این آیه که الله متعال فرمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا) ﴿حزاب/۶۹﴾

ابن حجر در دنباله حدیث می‌فرماید: ”از این حدیث معلوم می‌شود که پیامبران هم از لحاظ آفرینش و هم از لحاظ اخلاق، در اوج کمال بشری قرار داشته‌اند و هر کس نقصی را به پیامبر (ص) نسبت دهد، در واقع او را آزار رسانده است و بیم آن می‌رود که مرتکب کفر شده باشد.“

### کمال در اخلاق

انبیای الهی در اخلاق هم در سطح بالایی قرار داشتند و مستحق بودند پروردگار هستی آن‌ها را بستاید، همانگونه که ابراهیم خلیل (ع) را اینگونه مدح و ستایش فرمود:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ) ﴿هود/۷۵﴾

”زیرا ابراهیم بردبار و نرم دل و باز گشت‌کننده - به سوی خدا- بود.“

دختر شعیب، نزد پدرش اینگونه موسی ع را وصف می‌کند:

(قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) ﴿القصص/۲۶﴾

”یکی از آن دو - دختر - گفت: ای پدر من! او را به کار گیر. چرا که بهترین کسی را که باید به کار گیری، شخصی است که نیرومند و درست کار باشد.“

همان گونه که الله متعال اسماعیل (ع) را به صداقت در وعده ستایش فرمود:  
 (وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾  
 مریم/ ۵۴)

و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده پیامبر بود.

و اخلاق پیامبر (ص) را عظیم و بزرگوار توصیف و با سه تأکید، آن را بیان فرموده است: قسم خوردن به "ن" و قلم، شروع جمله با "إن" تأکید و داخل کردن "لام تأکید" بر خبر:

(ن وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾ الْقَلَمُ/ ۱-۴)

نون. سوگند به قلم و قسم به چیزی که می‌نویسند. در سایه نعمت و لطف پروردگار، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و بی‌پایان هستی. تو دارای خوی سترگ - یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده هستی.

از جمله اخلاق والای رسول الله (ص) که الله متعال آن را شهره آفاق کرد، مهربانی و عطوفت فطری ایشان بود:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ التوبة/ ۱۲۸)

"بی‌گمان پیغمبری - بنام محمد - از خود شما انسان‌ها - به سوی تان آمده است. هر گونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار است."

و این اخلاق والا، تأثیر بسزایی در هدایت و تربیت مردم داشت. ابن صفوان بن امیه می‌گوید: "در حالی که رسول الله از همه مردم نزد من منفورتر بود، بخششی بس بزرگ به من داد، تا اینکه از هر کسی بیشتر دوستش داشتم". صحیح مسلم.

هم چنین، در صحیح مسلم آمده است که: "مردی از رسول الله در خواست کمک مالی کرد، بنا بر این رمة گوسفند به او بخشید که فاصله دو کوه را اشغال کرده بود، سپس آن مرد نزد قوم خود برگشت و گفت: اسلام بیاورید،

واقعاً محمد آن گونه مال می‌بخشد که هرگز باکی از فقر ندارد. اگر پیامبران از چنین کمالی برخوردار نبودند که موهبتی الهی است، قطعاً مردم از روی میل تسلیم و پیرو ایشان نمی‌شدند؛ زیرا مردم با رضایت از کسی که نقص فراوان داشته، و از فضایل اندکی برخوردار باشد، پیروی نمی‌کنند.

### پیامبران دارای بهترین نسب بودند

پیامبران دارای انساب والا و بزرگواری بودند؛ زیرا همه پیامبران بعد از نوح، از نوه و نسل او هستند و همه پیامبران بعد از ابراهیم، از نسل او بودند، الله متعال می‌فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾ الحديد/ ۲۶)

“ما نوح و ابراهیم را - پیغمبر و به سوی مردم - روانه کرده‌ایم و در نسل آنان، نبوت و کتاب‌های آسمانی - از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن - را قرار دادیم.”

از این رو، الله سبحان، پیامبران را از میان کسانی برگزید که در نسب، برترین مردم بودند، بخاری از رسول الله (ص) روایت می‌کند که ایشان فرمود:

(بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقُرْنِ الَّذِي كُنْتُ مِنْهُ)

: "نسب من در هر قرنی از میان بهترین‌ها برگزیده شده تا به این قرن رسید که به پیامبری مبعوث شدم."

در مسند احمد و سنن ترمذی نیز آمده است که رسول الله (ص) فرمود:

(أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُكُمْ بَيْتًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا).

“من محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب هستم، الله متعال انسان را آفرید و از بهترین انسان‌ها، نسل مرا برگزید، سپس آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد و من از بهترین آن دو گروه هستم، سپس مردم به قبیله‌ها تقسیم شدند، باز هم من از میان بهترین قبیله انتخاب شده‌ام، سپس به خانواده تقسیم شدند که من از بهترین خانواده هستم، پس من از لحاظ خانواده و از جهت نفس و شخصیت،

برترین شما هستم“.

همچنین در صحیح مسلم و سنن نسائی روایت شده است که رسول الله (ص) فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ كِنَانَةَ مِن وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَىٰ قُرَيْشًا مِن كِنَانَةَ وَاصْطَفَىٰ مِن قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ) ترجمه: خداوند از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه و از بنی کنانه، قریش و از قریش، بنی هاشم را برگزید.

### استعدادها و توانایی‌ها

انبیاء از قدرت عقل و درک، هوش سرشار، زبان روشن‌گر، حاضر جوابی و فراست و دیگر استعدادها و توانایی‌ها، برخوردار بودند که لازمه حمل رسالت آسمانی، تبلیغ آن و تربیت و رهبری کسانی است که پذیرای آن رسالت هستند. رسول الله (ص) آن‌چه را به وی الهام می‌شد، بدون فراموشی حتی یک کلمه، حفظ می‌کرد:

(سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ﴿٦﴾ ﴿الْأَعْلَىٰ/٦﴾)

“ما قرآن را بر تو خواهیم خواند - و به تو خواهیم آموخت و- تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد“.

بنابراین پیامبران، دین الله متعال را بر دشمنان عرضه کرده و در مقام استدلال، آن‌ها را ساکت کرده و بی‌پاسخ می‌گذاشتند. ابراهیم خلیل با همین کار، دشمنش را ساکت کرد:

(فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾ البقرة: /٢٥٨)

“پس آن مرد کافر، مبهوت شد و الله متعال مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند“.

الله متعال در ادامه موضوع مجادله ابراهیم با قومش فرمود:

(وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ... ﴿٨٣﴾ الأنعام/ ٨٣)

“این‌ها دلایل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطا کردیم - تا- در برابر قوم خود - به کار گیرد و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما بدانند. او با همین دلایل کونی بر آنان پیروز شد و برتری یافت و این سنت ما است که- هر کسی را که بخوایم، مقامش را بالا می‌بریم“.

### نمونه بندگی کامل الله متعال

به کمال ظاهری و جسمی، اخلاق والا و کامل، استعدادها و قدرت‌های الهی

پیامبران اشاره کردیم، در اینجا نوع دیگری از کمال هم هست که الله متعال پیامبران و فرستادگانش را به کسب آن، توفیق بخشید و آن تحقق بخشیدن بندگی کامل الله متعال، در وجود شان است.

به هر اندازه که انسان، بندگی الله متعال را بیشتر در رفتار، گفتار و اعتقاد خویش تحقق بخشد، به همان اندازه، از نردبان کمالات انسانی صعود می‌کند و بر عکس، هر اندازه از بندگی الله متعال فاصله بیشتری داشته باشد، بیشتر به سوی خواری و هلاکت سقوط می‌کند.

پیامبران در این میدان هم، گوی سبقت را ربودند؛ زیرا سراسر زندگی شان در مسیر تحقق بخشی به بندگی کامل و بدون قید و شرط، برای الله متعال سپری شد. این خاتم الانبیاء و سرور پیامبران است که الله متعال او را، در بهترین و والاترین جایگاه "بنده" توصیف می‌فرماید و در مقام وحی و دریافت الهام او را این چنین وصف فرمود:

(فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿۱۰﴾ النجم/ ۱۰)

"پس جبرئیل به بنده الله متعال -محمد- وحی کرد آن چه می‌بایست وحی کند".

و در مقام نازل شدن کتاب بر او می‌فرماید:

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿۱﴾ الفرقان/ ۱)

"خجسته است خداوندی که فرقان -جدا سازنده حق از باطل- را بر بنده خود -محمد- نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد."

و در مقام دعوت می‌فرماید:

(وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿۱۹﴾ الجن/ ۱۹)

"به من وحی شده است که - چون بنده الله متعال - محمد- بر پای ایستاد - و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد- و به پرستش الله متعال پرداخت، کافران پیرامون او نزدیک بود که بر او هجوم آورند."

و در هنگام اسراء و معراج فرمود:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱﴾ الإسراء/ ۱)

"پاک و منزّه است ذاتی که شبی بنده اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی



که پیرامونش را پر برکت نمودیم، بُرد تا برخی از آیات مان را به او نشان دهیم. بی‌گمان الله شنوای بیناست.“

### مردانگی

از جمله کمالاتی که الله متعال به همه فرستادگانش بخشید، این بود که همه را در میان مردان برگزید و از زنان پیامبری انتخاب نکرد. این موضوع از ساختار منحصرکردن، در این آیه روشن است، آن گاه که می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ ﴿٧﴾ الْأَنْبِيَاءُ / ۷)

“تنها تونستی که پیغمبری و در عین حال انسان؛ بلکه - پیش از تونیز تنها مردانی را برانگیختیم که بدیشان - دین آسمانی را - وحی کردیم.“

## امور منحصربه‌انبیاء در میان بشر

### ۱. وحی

الله متعال در میان انسان‌ها، پیامبران را به وحی خود اختصاص داده است، همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾ الْكَهْفُ / ۱۱۰)

“ای پیغمبر! بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم و امتیاز من این است که من پیغمبر الله متعال هستم و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است.“

این وحی الهی اموری در پی دارد، تا پیامبران با سایر مردم فرق داشته باشند، از جمله صحبت الله متعال با برخی، ارتباط ایشان با گروهی از فرشتگان، مطلع کردن آن‌ها از برخی امور غیب گذشته یا آینده و یا آگاه کردن از عالم غیب.

از آن جمله اسراء و معراج رسول الله (ص) از مکه به بیت المقدس و عروج ایشان به سوی آسمان‌های رفیع، دیدار با فرشتگان و انبیاء، اطلاع از بهشت و دوزخ و مشاهده عذاب شدگان در قبرها و شنیدن عذاب آن‌ها.

در حدیثی از رسول الله (ص) نیز آمده است: (لَوْلَا أَن لَا تَدَافِنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُسَمِعَكُمْ عَذَابَ الْقَبْرِ). صحیح البخاری باب ما جاء فی عذاب

القبر).

”اگر بیم این نبود که مردگان را دفن نکنید، از الله متعال می‌خواستیم که عذاب آن‌ها را بشنوید“.

## ۲. عصمت

عصمت انبیاء یکی از خصوصیات ایشان می‌باشد. عصمت به معنی عدم ضلالت و گناه است که ما معتقدیم همه پیامبران معصوم بودند. در باره عصمت باز هم صحبت خواهد شد.

## ۳. پیامبران چشم‌شان می‌خوابد ولی قلب‌شان بیدار است

و از جمله ویژگی‌هایی که الله متعال انبیاء را بدان اختصاص داده، این است که چشم‌شان می‌خوابد؛ ولی قلب‌شان هوشیار بود، همانگونه که انس بن مالک در حدیث اسراء می‌فرماید: ”چشم رسول الله (ص) به خواب می‌رفت، ولی قلبش هوشیار بود و انبیاء همه چشم‌های شان می‌خوابد، ولی قلب‌های شان هوشیار است“.

این روایت اگرچه گفته انس است؛ اما همانگونه که ابن حجر بیان کرده است، چنین حرفی با رأی و نظر شخصی گفته نمی‌شود. با روایت صحیح هم از رسول الله (ص) منقول است که فرمود:

(إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ. شرح الزرقانی ص ۳۶۲).

”ما پیامبران چشممان مان می‌خوابد؛ ولی قلب‌های مان به خواب نمی‌رود“.

در مورد خودش نیز فرمود: (إِن عَيْنِي تَنَامَانِ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي).  
 ”همانا دو چشم من می‌خوابند؛ ولی قلبم هوشیار است“.

## ۴. حق انتخاب پیامبران هنگام وفات

از جمله ویژگی‌های منحصر به فرد انبیاء این است که هنگام مرگ در انتخاب دنیا و آخرت مخیر می‌شوند، عایشه (رض) می‌فرماید: از رسول الله (ص) شنیدم که می‌فرمود:

(مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمْرُضُ إِلَّا خِيَرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. صحیح بخاری، ح ۴۵۸۶).

”همه پیامبران در بستر بیماری مرگ، در بین انتخاب دنیا و بازگشت بسوی

اللَّهُ متعال، مخیر می‌شوند.

و عائشه نقل می‌کند که: در هنگام آخرین بیماری، رسول الله (ص) دچار صدا گرفتگی شدیدی شد و شنیدم که می‌فرمود:  
 [مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ.  
 النساء/ ۶۹]

”همراه با کسانی که نعمت به آن‌ها ارزانی داده شد، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان.

“عائشه فرمود: اینجا بود که فهمیدم، حق انتخاب مرگ یا زندگی به او داده شده است. قبلاً نیز در کتاب ”عالم الملائكة“ در مبحث اختیار دادن به موسی برای انتخاب مرگ یا زندگی، از سوی فرشته مرگ و سیلی زدن موسی به او، که موجب بیرون آمدن یکی از چشمانش گشت، این موضوع را مفصل بیان نموده‌ایم.

### ۱. پیامبران تنها در جایی دفن می‌شوند که وفات یافته‌اند

اینکه هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته دفن نمی‌شود، همانگونه که رسول خدا ص با نص صریح فرمود:  
 (لم يقبر نبيّ إلا حيث يموت . رواه احمد، جامع صغير).  
 یعنی هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته دفن نمی‌شود. از این رو صحابه ی بزرگوار رسول خدا را در حجره ی عائشه؛ و همانجایی که وفات یافت دفن کردند.

### ۲. در قبرهایشان زنده هستند

با سند صحیح از رسول الله (ص) روایت شده که فرمود: (الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون). ”پیامبران در قبرهای شان زنده هستند و نماز به جا می‌آورند“ و نیز روایت شده که رسول الله (ص) فرمود:  
 (مَرَرْتُ - عَلَى مُوسَى لَبِئْلَهُ أُسْرَى بِي عِنْدَ الْكَيْثِبِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ . صحيح مسلم، ح ۴۳۷۹) شبی که به اسراء رفتم، موسی را دیدم که در «الکثيب الأحمر» در قبرش به نماز ایستاده بود.

اللَّهُ متعال، مخیر می‌شوند.“

و عائشه نقل می‌کند که: در هنگام آخرین بیماری، رسول الله (ص) دچار صدا گرفتگی شدیدی شد و شنیدم که می‌فرمود:  
[مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ.  
النساء/ ۶۹]

”همراه با کسانی که نعمت به آن‌ها ارزانی داده شد، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان.

“عائشه فرمود: اینجا بود که فهمیدم، حق انتخاب مرگ یا زندگی به او داده شده است. قبلاً نیز در کتاب ”عالم الملائكة“ در مبحث اختیار دادن به موسی برای انتخاب مرگ یا زندگی، از سوی فرشته مرگ و سیلی زدن موسی به او، که موجب بیرون آمدن یکی از چشمانش گشت، این موضوع را مفصل بیان نموده‌ایم.

#### ۵. پیامبران تنها در جایی دفن می‌شوند که وفات یافته‌اند

اینکه هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته دفن نمی‌شود، همانگونه که رسول خدا ص با نص صریح فرمود:  
(لَمْ يَقْبُرْ نَبِيٌّ إِلَّا حَيْثُ يَمُوتُ . رواه احمد، جامع صغیر).  
یعنی هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته دفن نمی‌شود. از این رو صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا را در حجره‌ی عائشه؛ و همانجایی که وفات یافت دفن کردند.

#### ۶. در قبرهایشان زنده هستند

با سند صحیح از رسول الله (ص) روایت شده که فرمود: (الأنبياء أحياء فى قبورهم يصلون). ”پیامبران در قبرهای شان زنده هستند و نماز به جا می‌آورند“ و نیز روایت شده که رسول الله (ص) فرمود:  
(مَرَرْتُ - عَلَى مُوسَى لَيْلَةً أُسْرَى بِي عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ . صحیح مسلم، ح ۴۳۷۹) شبی که به اسراء رفتم، موسی را دیدم که در «الکثیب الأحمر» در قبرش به نماز ایستاده بود.

همچنین مسلم در مورد داستان اسراء و معراج از ابو هریره روایت کرده که

رسول الله (ص) فرمود:

(وَقَدْ رَأَيْتَنِي فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا مُوسَى قَائِمٌ يُصَلِّي ... وَإِذَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَائِمٌ يُصَلِّي ... وَإِذَا إِبْرَاهِيمُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَائِمٌ يُصَلِّي. صحيح مسلم، ح ۲۵۱).

خود را در میان جمع پیامبران دیدم، در حالی که موسی و عیسی بن مریم و ابراهیم خلیل به نماز ایستاده بودند، ....

### عصمت پیامبران

آیا پیامبران از اشتباه و گناه معصوم هستند؟ آیا این عصمت عام و فراگیر است و همه چیز را شامل می‌شود؟ اینک به بیان این موضوع می‌پردازیم:

#### راز عصمت پیامبران

پیامبران و فرستادگان الله متعال، با وحی الهی معصوم می‌شوند:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿١﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٢﴾ النجم/ ۳-۴)

“و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن - چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است - جز پیامی نیست که - از سوی الله متعال بدو - وحی می‌شود.”

#### معصوم بودن در دریافت و تبلیغ رسالت

اتفاق امت اسلام بر این است، که پیامبران در دریافت رسالت الهی، معصوم هستند و چیزی از وحی را فراموش نمی‌کنند؛ مگر آن‌چه الله متعال بخواهد آن را نسخ کند. الله متعال خود ضمانت فرموده که رسول الله (ص) آن‌چه را که به او وحی می‌شده است، فراموش نکرد؛ مگر با اراده الله متعال.

(سَنُقَرِّؤُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿١﴾ (الأعلى/ ۶)

“ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.”

الله متعال جمع‌آوری قرآن را در سینه او برعهده گرفته و می‌فرماید:

(لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿٢﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿٣﴾ (القیامة/ ۱۶-۱۸)

“به هنگام وحی قرآن - شتاب زده زبان به خواندن آن مجانبان - و آیات را

عجولانه و آزمندانه تکرار مکن. چرا که گرد آوردن قرآن - در سینه تو و - توانایی بخشیدن به زبان تو، برای - خواندن آن، کار ما است. پس هرگاه ما قرآن را - توسط جبرئیل بر تو - خواندیم، تو خواندن آن را - آرام و آهسته - پیگیری و پیروی کن.

از آنجا که پیامبران در تبلیغ رسالت معصوم هستند، هرگز ذره از وحی را کتمان نکرده‌اند؛ چون اگر کتمان می‌کردند، مرتکب خیانت می‌شدند و محال است که خیانت از پیامبران سر زده باشد، الله متعال می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ المائدة/ ٦٧)

“ای فرستاده الله، محمد مصطفی! هر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم برسان و آنان را بدان دعوت کن و اگر چنین نکنی، رسالت الله متعال را به مردم نرسانده‌یی.”

چنان چه کتمان یا تغییری در کار بود، الله متعال به آن‌ها وحی نمی‌فرستاد؛ زیرا به طور قطع مجازات و سزای الله متعال بر کتمان‌کننده وحی و تغییر دهنده نازل می‌شود:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ الحاقة/ ٤٤-٤٦)

“اگر پیغمبر پاره سخنان را، به دروغ به ما نسبت می‌داد. ما دست راست او را می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم.”

علاوه بر این، بخشی از عصمت این است که ذره از وحی را فراموش نکنند و عدم فراموشی در تبلیغ، در این آیه گنجانده شده است:

(سَنَقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى ﴿٦﴾ الأعلیٰ/ ٦)

این آیه از جمله آیاتی است که بر عصمت پیامبران در امر تبلیغ دلالت می‌کند:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ النجم/ ٣-٤)

”و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن - چیزی که با خود آورده و با شما در میان نهاده است - جز وحی و پیامی نیست که - از سوی الله متعال بدو - وحی می‌گردد.“

## ۷. عادات انسانی

رسول الله به پدیده فراموشی خود، مانند عادت سایر بشر تصریح فرموده است. همان طور که در روایت ابن مسعود از رسول الله آمده است که فرمود: **وَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أُنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي**. ابوداود، سنن کبری (۲۰۸۹)

”البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشی می‌شوم، وقتی که چیزی را فراموش کردم به یادم بیاورید.“ این جمله را بعد از فراموشی در یکی از نمازها بیان فرمودند.

## فضل و برتری مقام والای نبوت

انبیاء از تمام مردم برترند. الله متعال آفریدگان را آفرید و برخی را بر برخی دیگر، برتری داد.

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) ﴿القصص/ ۶۸﴾

“پروردگار تو هرچه را که بخواهد، می‌آفریند و هر کس را که بخواهد، برمی‌گزیند و مردمان - پس از صدور فرمان الله متعال، درباره چیزی و کسی - حق انتخاب و اختیار را ندارند. الله متعال بسی منزّه‌تر و بالاتر از آن است که چیزی را همتای او کنند.“

الله متعال در روی زمین، مگه را برگزید و آن‌جا را مکانی برای خانه ارزشمند و گرمای خویش، قرار داد. آن خانه از چنان حرمتی برخوردار است که اگر کسی وارد آن شود، در امان است. الله متعال قلب مردم را، به سوی آن مشتاق نمود و بر مردم، در صورت داشتن توان مالی و جسمی، حج را واجب و شکار و قطع درختانش را تحریم نمود و پاداش انجام عمل صالح در آن را، چندین برابر و ظلم و ستم کردن در آنجا را، سزاوار مجازات شدید و عذاب دردناک قرار داد: **(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْإِحَادِ يُظْلَمِ نَذَقَهُ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) ﴿الحج/ ۲۵﴾**

“همچنین کسانی که با توسل به ظلم - از حد اعتدال خارج می‌شوند و - در

آن سرزمین، مرتکب خلاف می‌شوند، عذاب دردناکی بدیشان می‌چشانیم.“  
 الله متعال از میان دوازده ماه سال، ماه رمضان را و از میان شب‌ها، شب قدر را و از میان روزهای هفته، روز جمعه را برتری داد. در میان فرشتگان نیز، این تفاوت مقام، وجود دارد. فرشتگانی که حامل رسالت الهی، به سوی پیامبران هستند نسبت به دیگر فرشتگان برتری دارند. در میان بشر نیز “انبیاء” را برتری بخشید و آن‌ها برترین و فاضل‌ترین بندگان الله متعال هستند که برترین انبیاء نیز “رسولان” می‌باشند.

(اللهُ يُضْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۷۵﴾ (الحج/ ۷۵)  
 “الله متعال از میان فرشتگان پیام‌آورانی - همچون جبرئیل - را برمی‌گزیند - و به سوی انبیاء گسیل می‌دارد - و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی - همچون موسی و عیسی و محمد - را - برمی‌گزیند و به سوی مردم می‌فرستد و از کار همه آنان باخبر است - چرا که الله متعال شنوا و بینا است.“  
 امت اسلام اتفاق نظر دارند که انبیاء بر غیر انبیاء، یعنی: صدیقین، شهداء، صالحین و دیگران برتری دارند.

این آیه هم با صراحت تمام بر فضیلت و برتری انبیاء، دلالت می‌کند:  
 (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۱﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۲﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۳﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۸۴﴾ (الأنعام/ ۸۳-۸۶)

“این دلیل و برهان ما بود که به ابراهیم در برابر قومش عطا کردیم؛ درجات هر که را بخواهیم، بالا می‌بریم. به راستی پروردگارت حکیم داناست. ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و آن دو را - به سوی حقیقت و خوبی - رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را - به سوی حق و نیکی - ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح - هم کسانی همچون - داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را - هدایت کردیم - و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را - نیز هدایت کردیم - همگی آنان از بندگان شایسته بودند. و اسماعیل، الیسع، یونس و لوط را - نیز رهنمود کردیم - و هر کدام - از اینان - را



بر جهانیان - زمان خود- برتری دادیم.

اللَّهُ مُتَعَالٍ بندگان خوشبختش را در چهار گروه، رتبه‌بندی کرده و می‌فرماید:  
(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ  
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿۶۹﴾ النساء/ ۶۹)

”و کسانی که از الله متعال و پیامبر (ص) اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که الله متعال ایشان را گرامی داشته است؛ -یعنی- با پیامبران و راست‌گویان و شهیدان و شایستگان‌اند و آنان چه همدمان نیکویی هستند.“  
در نتیجه نخستین و بالاترین این رتبه‌ها پیامبران هستند، سپس صدیقین، سپس شهداء و بعد هم صالحین.

## آیات و معجزات پیامبران

در زبان عربی، نشانه و دلیل وجود هر چیزی را ”آیه“ گویند؛ ولی در این مورد وقتی می‌گوییم آیه یا نشانه، منظور امور خارق العاده و مغایر با سنت‌های عادی و طبیعی است که از جانب الله متعال به پیامبران اعطا شده و انجام آن، خارج از قدرت و توانایی بشر است. مانند: تبدیل عصا به اژدهایی که حرکت کند و به هر سویی در جست و خیز باشد، چنین امری چون مخالف با سنت‌های عادی و مورد انتظار جهان هستی و دلیلی غیر قابل نقض و بطلان است، بر درستی و راستی آن‌ها در رسالتی که از جانب الله متعال آورده‌اند، دلالت می‌کند.

### تعریف آیه و معجزه

همه علمای این نشانه‌ها را معجزه نامیده‌اند. واژه ”معجزه“، به معنی ”ناتوان کننده“ است و به معجزات انبیاء به این خاطر ”معجزه“ اطلاق شده که دیگران نمی‌توانسته‌اند مانند آن را انجام دهند و در مقابل آن، شکست می‌خورده‌اند. ”معجزه“ در زبان عربی، اسم فاعل از ریشه ”عجز“ به معنی ”ناتوانی در انجام کاری“ می‌باشد و فرقی نمی‌کند کاری باشد یا رأی و تدبیری.

امام فخرالدین رازی (رح) معجزه را در عُرف اینگونه تعریف می‌کند: ”امر خارق العاده است که همراه با مبارزه طلبی بوده و چیزی با آن برابری نمی‌کند.“  
ابن حمدان حنبلی (رح)، معجزه را چنین تعریف می‌کند: ”هر سخن یا کاری

فوق طبیعی که همراه و موافق با ادعای رسالت و پیامبری باشد و کسی نتواند همان سخن و کار و یا شبیه به آن را بیاورد“ ۷. امور فوق طبیعی که الله متعال، به کسانی غیر از پیامبران اعطاء فرموده است. امروزه علما آن امور را “کرامت” می‌نامند. این تقسیم بندی، توسط علمای امروز مطرح شده است و علمای قدیم، مانند امام احمد (رح)، همه این‌ها را شامل معجزه می‌دانند.

ما معجزه را “آیه” می‌گوییم، همانگونه که در قرآن ذکر شده است. این نام شامل تمام اموری است که الله متعال به انبیاء (ع) بخشیده تا دلیلی باشد بر درستی و راستی ایشان، چه به منظور مبارزه طلبی باشد و چه نباشد. انواع نشانه

وقتی که در مورد معجزات و نشانه‌هایی که الله متعال به پیامبران (ص) و فرستادگانش عطا فرموده، به تحقیق و پژوهش می‌پردازیم، می‌بینیم که همه در زیر مجموعه این سه مسأله هستند: علم، قدرت و بی‌نیازی. بنا براین، خبر دادن از امور غیبی گذشته و آینده، هم چون عیسی (ع) که به قوم خود خبر می‌داد چه می‌خورند و چه چیزی را در خانه‌های شان پس‌انداز می‌کنند و نیز مانند گزارش رسول الله (ص) درباره امت‌های پیشین و خبر از فتنه‌ها و نشانه‌های آخر الزمان، که در آینده به وقوع می‌پیوندند. همه این‌ها از باب “علم” هستند.

تبدیل عصا به اژدها، شفای نابینای مادرزاد، شفای جذامی، زنده کردن مردگان، شکافتن ماه و امثال آن، از باب “قدرت” هستند. حفاظت و حمایت از رسول الله (ص) در برابر سوء قصد مردم، روزه گرفتن پیاپی ایشان بدون این‌که بر نشاط و سرحالی ایشان تأثیر گذارد، از باب “بی‌نیازی” است.

سه مسأله: علم و قدرت و بی‌نیازی، که همه معجزات به آن‌ها بر می‌گردند، به صورت کامل و مطلق آن، ویژه الله متعال هستند و جز او، کسی در هیچ کدام از این‌ها به کمال نمی‌رسد؛ از این رو الله متعال پیامبرش (ص) را فرمان می‌دهد که خود را از ادعای این امور دور و مبرا کند:

(قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ

إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾  
 (الأنعام/ ۵۰)

“ای پیغمبر! بدین کافران - بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های - ارزاق و اسرار جهان - یزدان در تصرف من است - چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن الله سبحانه است و بس - و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم - چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکان‌ها و زمان‌ها حاضر و ناظر باشد که الله متعال است - و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام؛ بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و - من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم - و سخن کسی جز سخن الله متعال را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او، راه می‌روم.“  
 پس رسول الله (ص) از ادعای غیب، مالکیت خزانه‌های زمین و از این که فرشته باشد بی‌نیاز از خوردن و آشامیدن، خود را تبرئه می‌کند. پیامبران به میزانی که الله متعال به آن‌ها عطا نماید، به این سه امر فوق طبیعت و عادت، دست می‌یابند. آن چه را که الله متعال به ایشان می‌آموزد، می‌دانند، توانایی انجام کارهایی را دارند، که الله متعال قدرت انجام آن را به ایشان ارزانی می‌بخشد و هر اندازه که الله متعال ایشان را بی‌نیاز نماید بی‌نیاز هستند. [پیامبران و رسالت الهی، دکتر عمر سلیمان اشقر]

### شخصیت اخلاقی پیامبر (ص)

از کتاب فروغ جاویدان (جلد ۲)

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾ الْقَلَمُ/ ۴)

“ای محمد! تو بر مقام والایی از اخلاق هستی” منتقدان کور و متعصب از سیزده قرن قبل، ایشان را سنگدل می‌گویند؛ لیکن بنگریم که قرآن‌کریم در این مورد در میان دشمنان چنین شهادت می‌دهد:

(بِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ﴿١٥٩﴾)  
 آل عمران/ ۱۵۹

”پس به سبب رحمت خداوند نرم شدی برای آنان و اگر درشت خو و سخت

دل بودی بر آنان؛ البته از نزد تو پراکنده می‌شدند.

در جایی دیگر می‌فرماید:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ التوبة/ ۱۲۸)

”همانا نزد شما مسلمانان پیامبری از میان خود تان آمده است که رنج شما بر او دشوار است و بر هدایت شما حریص است بر مسلمانان بخشاینده و مهربان است.“

در باره اخلاق، اشتباه بزرگی که روی داده این است که فقط رأفت، عطوفت، تواضع و فروتنی، مظهر اخلاق پیامبر گونه قرار داده شده است. در حالی که اخلاق آن چیزی است که در هر شعبه زندگی و در هر جانبی از وقایع به طور نمایان مشهود است. دوست و دشمن، کوچک و بزرگ، مفلس و توانگر، صلح و جنگ، خلوت و جلوت، خلاصه، در هر جا دایره اخلاق وسیع است و موضوع اخلاق آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - از همین حیث باید مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. [فروع جاویدان، ۱/ ۳۲۶]

گفتاری جامع در باره اخلاق نبوی

پیش از این که وقایع جزئی و تفصیلی در باره اخلاق آن حضرت (ص) نوشته شوند، گفتارها و اظهارات افرادی که سالیان دراز در محضر ایشان بودند و از تک تک حروف دفتر اخلاق و عادات ایشان آگاه اند، نوشته می‌شود. هیچ کس بیشتر از همسر، از عادات و اخلاق آدمی آگاه نیست. حضرت خدیجه کبری (ص) که مدت بیست و پنج سال پیش از بعثت و بعد از بعثت رفیق حیات ایشان بود، در دوران آغاز وحی با این الفاظ ایشان را تسلی خاطر می‌داد:

”هرگز چنین نیست، سوگند به خدا، خداوند هیچ گاه شما را اندوهگین نمی‌کند. شما صلۀ رحم می‌کنید. بار وامداران را بر دوش می‌کشید، به مستمندان کمک می‌کنید، از مهمانان پذیرایی و میزبانی می‌کنید، از حق حمایت می‌کنید و در مشکلات و مصیبت‌ها مردم را یاری می‌رسانید“ [صحیح بخاری باب بدء الوحی]

از میان ازواج مطهرات، هیچ کس به اندازه ام المؤمنین حضرت عایشه (رض)

اوصاف آن حضرت را به طور مفصل و مشروح بیان نکرده است. وی می‌گوید: "پیامبر اکرم (ص) از هیچ کس بدگویی نمی‌کردند. در مقابل بدی، بدی نمی‌کردند؛ بلکه گذشت و عفو می‌کردند (جامع ترمذی) هرگاه بین دو امر به ایشان اختیار داده می‌شد، امر آسان را اختیار می‌کردند به شرطی که گناهی در آن نبود و گرنه از آن بسیار دور می‌شدند. از احدی برای شخص خود انتقام نگرفتند؛ لیکن کسی که برخلاف احکام الهی عمل می‌کرد، به فرمان خداوند از وی انتقام می‌گرفتند [صحیح بخاری و مسلم. فروغ جاویدان، ۱/ ۳۲۷]

یعنی از جانب خداوند به موجب احکام الهی ایشان بر وی حد جاری می‌کردند. هیچ‌گاه مسلمانی را با نام وی مورد لعنت قرار ندادند و هیچ‌گاه غلام، کنیز، زن و حیوانی را با دست خود نزدند [صحیح مسلم، ابوداود و غیره به نقل از حضرت عایشه (رض)]. درخواست احدی را رد نکردند به شرطی که آن درخواست غیر جایز نبود. هنگامی که وارد خانه می‌شدند، بی نهایت خندان و متبسم بودند. در میان دوستان پاهای خود را دراز نمی‌کردند و نمی‌نشستند (مستدرک حاکم) شمرده شمرده سخن می‌گفتند، به طوری که اگر کسی می‌خواست یاد بگیرد یاد می‌گرفت [صحیح بخاری و مسلم] حضرت علی (رض) از تربیت یافتگان آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - است و از آغاز بعثت تا آخر حد اقل بیست و سه سال در محضر ایشان بود. یک بار حضرت حسین (رض) از وی در باره اخلاق و عادات آن حضرت پرسید، حضرت علی (رض) در پاسخ وی چنین اظهار داشت:

"ایشان همواره متبسم، خوش خوی و مهربان بودند. بدخوی و تنگ دل نبودند. بر هر سخنی پرخاش نمی‌کردند. سخن بدی بر زبان نمی‌آوردند، بر چیزی خرده نمی‌گرفتند. اگر امری را نمی‌پسندیدند، در باره آن مسامحه می‌کردند. اگر کسی امید و آرزویی داشت و به محضر ایشان حاضر می‌شد، نه او را مأیوس می‌کردند و نه اظهار اجابت می‌کردند یعنی صریحاً انکار و یارد نمی‌کردند؛ بلکه سکوت اختیار می‌کردند و کسانی که با مزاج و طبع ایشان آشنا بودند، از ظاهر ایشان منظور و مقصود ایشان را درک می‌کردند. سه چیز را از خود دور کرده بودند: بحث و جدال، صحبت بیش از حد نیاز و مشغول شدن در کارهای بیهوده". [فروغ جاویدان، ص ۱/ ۳۲۸]

## سایر صفات مهم پیامبر (ص)

## ۱. هویت

هویت را قبلاً بررسی نمودیم

## ۲. ایمان

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾ مريم)

“آنان که پیغمبرانی بودند از سلالهٔ آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمرهٔ کسانی که آنان را - به سوی ایمان - رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی - برگزیدیم.”

انس بن مالک روایت می‌کند: هنگامی که رسول الله همراه با کودکان همسن و سال خود مشغول بازی کردن بود، جبرئیل آمد و او را بر زمین خوابانید، سینه‌اش را شکافت و علقه را از آن خارج کرد و گفت: این بهرهٔ شیطان در توست، سپس آن را در تشت طلایی با آب زمزم شستشوداد و به جای خود برگردانید، کودکان نزد مادر شیریش "حلیمه" شتافتند و گفتند: محمد کشته شد. به استقبالش آمدند و او را درحالی یافتند که رنگش پریده بود. انس گفت: من اثر دوخت و بخیه را در سینهٔ رسول الله دیده‌ام.

واقعۀ دیگر شبیه به همین، هنگام آماده شدن برای سفر بزرگ معراج و بالا رفتن به سوی آسمان‌های رفیع، برای رسول الله (ص) رخ داد. در حدیث اسراء آمده است که رسول الله (ص) فرمود:

(فَرَجَ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَنَزَلَ جِبْرِيلُ (ص) فَفَرَجَ صَدْرِي ثُمَّ غَسَلَهُ مِنْ مَاءٍ زَمْزَمَ ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ فَمُتَّلِي حِكْمَةً وَإِيمَانًا فَأَفْرَغَهَا فِي صَدْرِي ثُمَّ أَطْبَقَهُ. متفق علیه.)

“در مکه بودم که سقف منزل شکافته شد، جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشوداد، سپس تشتی پُر از حکمت و ایمان را آورد و در سینه‌ام ریخت، سپس آن را بست.”

## ۳. علم

علم پیامبر (ص) منشاء الهی دارد  
 (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ  
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۲۹﴾ الجمعة / ۲۹)  
 "اللَّهُ متعال کسی است که از میان بیسوادان، پیغمبری را برانگیخت تا آیات  
 اللّٰه متعال را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او به ایشان کتاب -  
 قرآن- و شریعت - یزدان- را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی  
 آشکاری بودند."

## ۴. تدبیر

پیامبر (ص) مدبرترین خلق در امور امت است  
 تدبیر پیامبر (ص) در امور، منشاء الهی دارد، چرا که به فرمان خداوند و بر  
 اساس وحی انسان‌ها را رهبری می‌کند.  
 (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ  
 الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا  
 تَتَّقُونَ، فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصَرِّفُونَ ﴿۳۱﴾  
 یونس / ۳۱-۳۲)

"بگو: چه کسی از آسمان و از زمین به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر  
 گوش و چشم‌ها توانا است - و آن‌ها را می‌آفریند و بدان‌ها نیروی شنوایی و  
 بینایی می‌دهد؟- یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد-  
 و حیات و ممات در دست او است؟ - یا چه کسی امور - جهان و جهانیان  
 - را می‌گرداند - و کارساز و کاردان است؟- پاسخ خواهند داد و خواهند گفت  
 : آن خدا است - چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار  
 هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند یکتا است - پس بگو: آیا نمی‌ترسید و  
 پرهیزگار نمی‌شوید؟ آن، خدا است که پروردگار بر حقّ شما است آیا سوای  
 حقّ جز گمراهی نیست؟ پس چگونه باید از راه بدر برده شوید؟". [تفسیر فی  
 ضلال، ترجمه فارسی، ص ۱/۱۴]

## ۵. مصالح

پیامبر (ص) مدبر و مصلح مطلق است

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ البقرة/ ۱۲۹)

"ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای ایشان بخواند و کتاب - قرآن - و حکمت - اسرار شریعت و مقاصد آن - را بدیشان بیاموزد و آنان را - از شرک و اخلاق ناپسند - پاکیزه نماید، بی گمان تو عزیزی و حکیمی - و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنابر مصلحتی و برابر حکمتی است." [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ۳۸۰/۱]

## ۶. تقوی

پیامبر (ص) معصوم و متقی است

[قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْأُمِّشْرِكِينَ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ] انعام/ ۱۶۱

"بگو: بی گمان پروردگارم - با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گسترده جهانی - مرا به راه راست رهنمود کرده است و آن دین راست و استوار و پا برجا، یعنی دین ابراهیم است. همان کسی که حَقِّگرا - و از آیین‌های انحرافی محیط خود روی گردان بود- و از زمره مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است - و این است که تنها خدا را پرستش می کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می کوشم و در این راه می میرم، تا حیاتم ذخیره مواتم شود- خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان- در میان امت خود، و مخلص ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای خدا- هستم." [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ص ۱۰۶/۱]

## ۷. شجاعت

پیامبر (ص) در شجاعت در مرتبه اعلی قرار دارد

(الَّذِينَ يَبُلُّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ الأحزاب/ ۳۹)

"پیغمبران پیشین، یعنی آن - کسانی که برنامه‌ها و رسالت‌های الله متعال را - به مردم می رساندند و از او می ترسیدند و از کسی جز الله متعال نمی ترسیدند."



(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ  
وَالْآخَرِينَ مِّن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
يُوفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾ أنفال / ۶۰)

" برای - مبارزه با - آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی - مادی و معنوی - و از جمله اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان - آمادگی و ساز و برگ جنگی - دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا - از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی - صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید ". [تفسیر نور، خرم دل، ۳۰]

### ۸. عدالت

پیامبر (ص) نمونه عدالت کامل بود و هر آنچه ایشان انجام داد، از عدالت کامل ایشان بود.

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ نساء / ۵۸)

" بی‌گمان خداوند به شما - مومنان - دستور می‌دهد که امانت‌ها را - اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهایی که مردم آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته‌اند - به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید. - این اندرز خدا است و آن را آویزه گوش خود سازید و بدانید که - خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد - و شما را به انجام نیکی‌ها می‌خواند - بی‌گمان خداوند دائماً شنوای - سخنان - و بینای - کردارتان - بوده و می‌باشد - و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند - ". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۱۰۱]

و بدیشان می‌گفت :

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ  
وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ  
تَلَوْا أَوْ نَعَرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا] نساء / ۱۳۵

"ای کسانی که ایمان آورده اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید - و از این سو و آن سو جانبداری نکنید - هر چند که شهادت تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود، دارا یا نادار باشد - رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند - چرا که - رضای - خداوند از - رضای - هر دوی آنان بهتر است - و خدا به مصلحت آن دو، آگاه‌تر از شما است - پس از هوا و هوس پیروی نکنید که - اگر چنین کنید - از حق منحرف می‌گردید و به باطل می‌افتید - و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید - خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است - و پاداش اعمال نیک و پاداش اعمال بدتان را می‌دهد - [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۱۰۲]. پیامبر (ص) تمامی فرامین خداوند (ج) را بدون کم و زیاد انجام می‌دادند."

## ۹. مشروعیت

مشروعیت پیامبر (ص) از فرمان الهی بود

خداوند پیامبر (ص) را به پیامبری مبعوث نمود و هم او وظیفه رهبری امت و هدایت انسان‌ها را در امور دنیوی و اخروی به ایشان محول کرده بود؛ لذا مشروعیت رهبری پیامبر (ص) و حکومتش از امر خداوند (ج) نشأت می‌گیرد. (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَبَجَاءُ وَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿۷۴﴾ یونس / ۷۴)

"سپس بعد از نوح، پیغمبران فراوان و بزرگواری را فرستادیم. آنان همراه با دلایل روشن - و معجزات دال بر صدق خود - به پیش قوم خویش رفتند؛ اما ایشان هم حاضر نشدند به چیزی ایمان بیاورند که قبلاً دیگران آن را تکذیب کرده بودند. به همین شیوه دل‌های متجاوزان را مهر می‌زنیم - تا دیگر حق و حقیقت بدان‌ها نفوذ نکند و راه‌یاب نشوند. یعنی کفر و نفاق و استمرار گناه تدریجاً بر دل‌های متجاوزان اثر می‌گذارد تا بدانجا که انگار دل‌ها مهر باطل می‌خورند و پرده بر آن‌ها فرومی‌افتد، و دیگر نور حق بر آن‌ها نمی‌تابد -"

[تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۲۹۴]

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ

عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۳۶﴾ (نحل/ ۳۶)

"ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده ایم - و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است - که خدا را بپرستید و از طاغوت - شیطان، بتان، ستمگران، و ... دوری کنید". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۵۵]

#### ۱۰. سلامت حواس

(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿۳﴾ (نجم/ ۳)

که این محمد دیوانه نیست و گم بوده نیست. [ترجمه تفسیر طبری، ۱۷۴]

(ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ ﴿۴﴾ (سبا/ ۴۶)

"سپس (درباره محمد که سال‌ها با او بسر برده‌اید فکر خود را به کار گیرید - و بیندیشید - تا پاکی و امانتداری و سلامت جسمانی و روحانی او، در خاطره‌ها مجسم شود ... - این همدم و همنشین - دیرینه - شما جن زده و دیوانه نیست".

[تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۱۰]

(ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۵﴾ مَا أَنْتَ بِمُجْنُونٍ ﴿۶﴾ وَإِنْ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مُمْنُونَ ﴿۷﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۸﴾ فَسَتَبْصُرُ وَيُصْرُونَ ﴿۹﴾ بَايَكُمُ الْمُفْتُونَ ﴿۱۰﴾ (قلم/ ۱-۵)

"نون. سوگند به قلم و قسم به چیزی که می‌نویسند. در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختگی هستی. تو دارای خوی سترگ - یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده - هستی. خواهی دید و خواهند دید، که کدام یک از شما مبتلا به دیوانه‌گی است - محمد، یا شما کافران و مشرکان". [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، ۱/ ۲۰]

باقی شرایط رهبری که شامل

۱۱ سلامت جسم

۱۲ قریشی بودن

۱۳ مرد بودن

۱۴ بالغ بودن

می‌باشند در پیامبر (ص) کامل و تمام موجود بوده است.

## مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت در قبال حکومت

### ۱. مشروعیت

مشروعیت حکومت پیامبر (ص) از امر خداوند حاصل می‌شود:  
 (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً ﴿٦٤﴾ نساء/ ۶۴)  
 "هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود - پس اطاعت از او، اطاعت از خدا، و سرکشی از دستور او، سرکشی از دستور خدا بوده است - و اگر آنان بدان هنگام که - با نفاق و دروغویی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا - به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بی‌گمان خدا بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند." [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۲/ ۴۴] از آنجا که پیامبر (ص) از طرف خداوند (ج) انتخاب شده است لذا مشروعیت حکومت پیامبر (ص) از امر خداوند (ج) حاصل می‌گردد.

### ۲. طریقه انتخاب

پیامبر (ص) توسط الله (ج) انتخاب شده است:  
 (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ آل عمران/ ۱۶۴)  
 "یقیناً الله متعال بر مؤمنان منت نهاد آنگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت ...".

### ۳. دوران حکومت

حکومت پیامبر (ص) مادام العمر می‌باشد. رهبری و حکومت انبیاء از رسالت آن‌ها نشأت می‌گیرد. چون رسالت براساس امر الله (ج) است این رهبری نیز براساس امر الله (ج) است. تمامی پیامبران از زمان بعثت تا رحلت رسالت و نبوت ایشان ادامه داشته است، لذا این رهبری نیز از زمان بعثت تا رحلت مادام العمر و تا زمانی که حیات داشته باشد. «تا زمانی که خداوند اراده

کند.»

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾  
آل عمران / ۱۴۴

محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته اند؛ آیا اگر او در جنگ اُحد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت پرستی بازگشت می‌کنید)؟! و هرکس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد. بوده است.

(قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ نوح / ۵)

”نوح گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز - به سوی ایمان به تو - فرا خوانده‌ام.“

توضیحات: (لَيْلًا وَنَهَارًا): ”شب و روز“. مراد استمرار در دعوت است.“ [تفسیر نور، خرم دل، ص: ۲].

#### ۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

در اطاعت از پیامبر (ص) اطیعوا الله و اطیعوا الرسول تضمین است.

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨﴾ نساء / ۸)

”هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است - چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد - و هر که - به او امر و نواهی تو - پشت کند - خودش مسئول است و باک نداشته باش - ما تو را به عنوان مراقب - احوال و نگهبان - اعمال - آنان نفرستاده ایم - بلکه بر رسولان پیام باشد و بس -“. [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۴۷]

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾ نساء / ۶۵)

"اما نه، به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم - قضاوت تو- باشند."

### ۵. قوانین حکومت

قوانین حکومت پیامبر(ص) بر اساس اوامر خداوند است که به صورت وحی جلی و خفی به او می‌رسد و آنچه از علم خداوند به او عطا کرده است که سنت می‌باشد.

[فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ ﴿٤٨﴾ المائدة / ۴۸]

"میان آنان بر اساس آنچه الله متعال بر تو نازل کرده است، داوری کن."  
(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ نساء / ۵۸)  
"بی‌گمان خداوند به شما - مومنان - دستور می‌دهد که امانت‌ها را - اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده و چیزهایی که مردم، آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته اند- به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید. - این اندرز خدا است و آن را آویزه گوش خود سازید و بدانید که - خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد - و شما را به انجام نیکی‌ها می‌خواند- بی‌گمان خداوند دائماً شنوای - سخنان و- بینای - کردارتان- بوده و می‌باشد - و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند-". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۴۱/۱]

روند قرآنی، بخش حاکمیت در همه کارهای بندگان را می‌آغازد، و آن را دیباچه بیان بخش حاکمیت در کار تحلیل و تحریم حیوانات ذبح شده می‌گرداند. کار تحلیل و تحریمی که مشرکان حق حاکمیت در آن را متعلق به خود می‌دانستند و عملاً بدان دست می‌یازیدند و در این کار از زبان خدا دروغ به هم می‌بافتند و بر سلطه و قدرت او تجاوز می‌کردند. برای نیل بدین هدف ناپاک و ناروا مقدمه چینی‌های درازی ترتیب می‌دادند، همان گونه که از روند آیه‌ها در اینجا ملاحظه خواهیم کرد:

(أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾ وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ انعام/ ۱۱۴-۱۱۵

"ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا در باره حق و حقیقت است، آیا جز خدا را - میان خود و شما- قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب - آسمانی قرآن - را برای شما نازل کرده است و - حلال و حرام و حق و باطل و هدایت و ضلالت در آن - تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب‌های - آسمانی را پیشتر - برای آنان فرستاده ایم می‌دانند که این - قرآن - حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است - چرا که کتاب‌های آسمانی خود شان بدان بشارت داده است و تصدیق کننده آن است - پس تو از تردید کنندگان مباش - و پیروان تو نیز در باره حقانیت قرآن کم‌ترین تردیدی به خود راه ندهند- فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمان‌های ما را دگرگونه کند - و جلو دستورات ما را بگیرد- خدا شنوای- سخن آنان - و دانای- کردار ایشان- است. اگر از بیشتر مردم - که کافران و منافقاند- پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می‌سازند. چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌گویند. - راه او را در پیش می‌گیرند-". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۲/ ۲۵۵]

## ۶. اطاعت

اطاعت از پیامبر (ص) فرض است  
(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٠﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿١٦١﴾ آل عمران/ ۱۳-۳۲)

"وقتی که روایاتی را بپذیریم که می‌گویند: آیه‌های نخستین این سوره تا هشتاد و اند آیه آن به خاطر قدوم هیأت اعزامی مسیحیان نجران یمن، و به مناسبت مناظره ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در باره عیسی علیه السلام نازل شده است، این درس جمله‌گی در چهار چوب چنین مناسبتی قرار می‌گیرد، جز اینکه این روایات، آمدن چنین هیأتی را در سال نهم هجری

می‌دانند، سالی که در سیره به نام "عامُ الْوُفُود" معروف شده است. چه بدین هنگام اسلام به درجه‌ از قدرت و شهرت در سراسر جزیره العرب و همچنین فراتر از آن، رسیده بود که سبب شد هیأت‌های اعزامی از نواحی مختلف جزیره العرب به سوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیایند و دوستی خود را اظهار کنند و یا از او بخواهند که با ایشان پیمان ببندد، و یا اینکه بدانند حقیقت کار او چیست و رسالت وی کدام است. ما چنانکه قبلاً اشاره کردیم چنین می‌فهمیم که موضوعی که این آیه‌ها بدان می‌پردازند، و طریقه‌ که در چاره جویی آن مبذول می‌دارند، هر دو این نظریه را فریاد می‌دارند که این آیه‌ها زودتر و در نخستین سال‌های هجرت نازل شده اند... " [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۵۲/۱]

### ۷. نظارت

پیامبر (ص) تحت نظارت الهی می‌باشد  
 (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿﴿﴾ المائدة/ ۶۷)  
 " ای فرستاده هر آن‌چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است - به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم برسان و آنان را بدان دعوت کن - و اگر چنین نکنی - رسالت الله متعال را به مردم - نرساندی."  
 (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿﴿﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿﴿﴾ حج/ ۷۵-۷۶)  
 " خداوند از میان فرشتگان پیام آورانی - همچون جبرئیل - را برمی‌گزیند - و به سوی انبیاء گسیل می‌دارد - و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی - همچون موسی و عیسی و محمد - را - برمی‌گزیند و به سوی مردم می‌فرستد، و از کار همه آنان باخبر است - چرا که خداوند شنوا و بینا است ". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱۶۷/۱]

سرانجام، جدّیت در واپسین آوا و در تهدید قاطعانه و گرفتار کردن کمرشکن، شخصی جلوه گر می‌آید که این کار را به بازیچه می‌گیرد یا آن را تغییر می‌دهد. این شخص هر کس که هست، حتی اگر او محمد پیغمبر خدا



باشد.

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلَ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾ حَاقَهُ / ٤٤-٤٧)

"اگر پیغمبر پاره سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع - این کار ما در باره - او شود - و مرگ را از او باز دارد." [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۸/۱]

از این آیات معلوم می‌شود که نظارت و انتقاد و مخالفت با پیامبر (ص) مخصوص الله (ج) می‌باشد و هیچ انسانی چنین حقی ندارد. رسول الله به پدیده فراموشی خود، مانند عادت سایر بشر تصریح فرموده است. همان طور که در روایت ابن مسعود از رسول الله آمده است که فرمود: (وَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أُنْسِي كَمَا تَنْسُونَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي. مسلم، ح ۸۸۹).

"البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشی می‌شوم، وقتی که چیزی را فراموش کردم به یادم بیاورید."

از این آیات چنین استنباط می‌شود که خداوند هم بر پیامبر (ص) نظارت داشته و هم مراقبت می‌نموده و در همه امور او را تحت نظر داشته است. و همچنین خداوند است که می‌تواند از پیامبر (ص) انتقاد کند و یا هم با او مخالفت کند و یا هم در باره او قضاوت کند و یا هم او را جزا و مکافات بدهد.

و مسلمین نیز باید که بعضی از امور را که پیامبر (ص) فراموش میکرد به او یادآوری میکردند و یادآوری زمانی میسر است که مومنین مراقب و ناظر کارهای ایشان باشند.

## ۸. مشوره

مشوره در امور غیر دینی و مسائل غیر از وحی جایز است

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ هُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ آل عمران / ۱۵۹)

"از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان - که از سر از خط فرمان کشیده بودند - نرمش نمودی. و اگر در سختی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده

می‌شدند. پس از آنان درگذر و برای شان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن و هنگامی که - پس از شور و تبادل آراء - تصمیم به انجام کاری گرفتی - قاطعانه دست بکار شو - و بر خدا توکل کن، چرا که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد. [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۲/ ۶۰]

پیامبر (ص) در میان اصحاب ایستاد و فرمود:

(أَشِيرُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ. فيض القدير ص ۲۶۸)

" ای مردم به من پیشنهاد کنید و رأی و نظر خود را ابراز دارید "

عَنِ الْمُسَوِّرِ بْنِ مَحْرَمَةَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتَرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذَرَارِيِّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّوَنَا عَنِ الْبَيْتِ فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِلَّا تَرَكْنَاهُمْ مُحْرَبِينَ» ... (بخاری: ۴۱۷۹)

ترجمه: مسور بن مخرمه - رضي الله عنه - مي گوید: نبي اکرم - صلی الله علیه وسلم ... و گفت: قریش، جمعیت کثیری، از جمله حبشی ها را گرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگید و تو را از زیارت کعبه، باز خواهند داشت. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود «ای مردم! نظر شما چیست؟ آیا دوست دارید به زن و فرزندان کسانی که ما را از زیارت کعبه باز می دارند، حمله کنیم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گویا شر جاسوس از سرشان کوتاه شده است. (جاسوسی نفرستاده ایم). در غیر این صورت، آنها را در حالی که غارت شده اند، ترک می کنیم».

#### ۹. انتقاد

انتقاد و مخالفت و قضاوت در باره پیامبر (ص) ناجایز است. فقط خداوند (ج) است که می‌تواند از پیامبران انتقاد کند و یا در باره آنها قضاوت کند و یا هم با آنها مخالفت کند. و البته خداوند ایشان را معصوم آفریده است و ضرورتی به این مسئله ندارد.

بخش نخستین این بندها و بخش‌ها به رخداد ویژه از رخدادهای زندگانی پیغمبر (ص) می‌پردازد. پیغمبر (ص) سرگرم کار و بار گروهی از بزرگان قریش بود. ایشان را به سوی پذیرش دعوت می‌فرمود. در این وقت ابن ام مکتوم که مرد کور و فقیری بود به خدمتش آمد. او نمی‌دانست که پیغمبر (ص) به کار و بار این گروه از مردمان سرگرم است، از پیغمبر (ص) درخواست کرد که

بدو پیام‌ورز چیزهایی از آنچه خدا بدیشان آموخته است. پیغمبر خدا (ص) از درخواست نا به هنگام او خوشش نیامد و چهره‌اش را درهم کشید و از او روی برتافت. سرآغاز این سوره از قرآن نازل گردید و پیغمبر (ص) را مورد سرزنش شدیدی قرار داد، و حقیقت ارزش‌ها و معیارهای موجود در زندگی گروه مسلمان را با شیوه تند و برنده بیان داشت. همچنین حقیقت این دعوت و سرشت آن را تذکر داد:

(عَبَسَ وَتَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى ﴿٣﴾ عِبَسَ / ۱-۳)

لذا مورد خطاب و عتاب آفریدگار قرار گرفت، و این مسأله، درس عبرت جاویدانی برای مسلمانان شد.

اما انسان‌ها حق انتقاد و قضاوت و مخالفت با پیامبر (ص) را ندارند؛ چنانچه خداوند (ج) می‌فرماید:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ نساء / ۱۱۵)

"کسی که با پیغمبر دشمنانه‌گی کند، بعد از آنکه - راه - هدایت - از راه ضلالت برای او - روشن شده است و - راهی - جز راه مومنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که - به دوزخ منتهی می‌شود - و دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و - با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است - و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ، چه بد جایگاهی است". [تفسیر فی ضلال القرآن، ۴۲/۱]

## ۱۰. قضاوت

قضاوت در باره پیامبر (ص) ناجایز است

هیچ کس نمی‌تواند در باره شخصیت و یا کارهای پیامبر (ص) قضاوتی جز آنچه خدا و رسولش (ص) می‌فرماید داشته باشد.

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۚ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾ احزاب / ۳۶)

"هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند - و آن را مقرر نموده باشند - اختیاری از خود در آن ندارند - و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد - هر کسی هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند،

گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱۱/۱]

### ۱۱. مخالفت

فقط الله ج میتواند با پیامبران مخالفت کند و مخالفت انسانها با پیامبر (ص) کفر بوده و حرام است.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ أنفال آیه ۶۷

هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پیایی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. اما به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیرکردن قناعت کند. ای مؤمنان!) شما (تنها به فکر جنبه های مادی هستید و) متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرائی (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجه عزت و پیروزی است)

از این آیات معلوم می‌شود که نظارت و انتقاد و مخالفت با پیامبر (ص) مخصوص الله (ج) می‌باشد و هیچ انسانی چنین حقی ندارد.

مخالفت انسان‌ها با پیامبر (ص) کفر بوده و حرام است.  
(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾ بقره/ ۹۸)

"کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرئیل و میکائیل باشد - خداوند دشمن او است - چه خداوند دشمن کافران است". [تفسیر فی ظلال،

ترجمه فارسی، ۱/۱۴۵]

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ آل عمران/ ۳۲)  
"بگو: از خدا و از پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند - ایشان به خدا و پیغمبر ایمان ندارند و کافرنند و - خداوند کافران را دوست نمی‌دارد...".

## ۱۲. خلع حاکم

خلع پیامبر (ص) از حکومت فقط در قدرت خداوند ج است  
 [وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ  
 الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾ حاقه / ۴۴-۴۷]

"اگر پیغمبر پاره سخران را به دروغ بر ما می بست، ما دست راست او را می گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می کردیم. و کسی از شما نمی توانست مانع - این کار ما در باره - او شود - و مرگ را از او باز دارد- ". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۸/ ۸]

پیامبر (ص) معصوم است؛ لذا هرگز گمراه و یا گناهکار نمی شود. هیچ گاه دچار خطا و ظلم نمی شود و هیچ امری در او ایجاد نمی شود که در یک انسان عادی باعث خلع از رهبری و حکومت شود. همچنین چون پیامبر (ص) را خدا برای امت انتخاب و انتصاب کرده است هم تغییر و خلع او فقط در قدرت خداوند است؛

## ۱۳. رابطه با امت

پیامبر (ص) نبی امت بوده و همه به او ایمان داشته و از او بی چون و چرا اطاعت می کنند.

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ اعراف / ۱۵۸)

"ای پیغمبر! به مردم بگو: من فرستاده خدا به سوی جمله گوی شما هستم . خدایی که آسمان ها و زمین از آن اوست . جز او معبودی نیست . او است که می میراند و زنده می گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیغمبر درس نخوانده که ایمان به خدا و به سخن هایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید ". [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۲/ ۴۸]

# فصل سوم

## حکومت خلفای راشدین (رض)

در حدیث عرباض بن ساریه (رض) آمده که پیامبر (ص) فرمودند: (أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ. رواه أحمد، ۴/ ۱۲۹ - ۱۲۷. والترمذی، ۷/ ۴۳۸ به سند صحیح).

« شما را به تقوای خداوند و اطاعت و فرمانبری سفارش می‌کنم هرچند بنده حبشی باشد. هر کس از شما بعد از من زنده باشد اختلافات بسیاری را مشاهده می‌کند پس به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسک جوید و محکم آن را بگیرید و زنه‌ار از امورات ایجاد شده در دین پرهیزید چون هر نو آوری بدعت و هر بدعتی گمراهی است».

در حدیثی که امام احمد آن را صحیح دانسته است، به روایت سفینه از پیغمبر (ص) است که فرمود:

(الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا. رواه احمد).

«خلافت بعد از من تا ۳۰ سال است و بعد از آن پادشاهی می‌شود».

قال ابوبکر (رض) قال رسول الله (ص):

(الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ. تَفْسِيرُ الرَّازِي، ۸۱)

والأنصار سلموا له صحة تلك الحجة

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ حَبَشِيٌّ كَانَ رَأْسُهُ زَيْبَةً». (بخاری: ۶۹۳)

ترجمه: انس ابن مالک - رضی الله عنه - روایت می‌کند که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «از امیر خود، بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او برده ای حبشی و سیه فام بوده و سرش به اندازه یک کشمش، کوچک باشد». (مراد از غلام حبشی که سرش به اندازه کشمش باشد مبالغه در اطاعت و منع اختلاف و تفرقه است و نه تشریع حکم خلافت برای غلام حبشی که سرش به اندازه کشمش باشد)

## حکومت خلفای راشدین (رض) (خواص)

در ابتدا صفات مهم رهبر نظام اسلامی را بررسی می‌نمائیم و سپس به وظایف و مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت مسلمه، در قبال رهبری و حکومت ایشان خواهیم پرداخت.

### صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
۴. تدبیر
۵. مصالح
۶. تقوی
۷. شجاعت
۸. عدالت
۹. مشروعیت
۱۰. سلامت حواس
۱۱. سلامت جسم
۱۲. قریشی بودن
۱۳. مرد بودن
۱۴. بالغ بودن

عمده‌ترین این مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها و وظایف امت در مقابل رهبر (حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم



۵. قوانین حکومت حاکم

۶. اطاعت از حاکم

۷. نظارت بر حاکم

۸. پیشنهاد به حاکم

۹. انتقاد از حاکم

۱۰. قضاوت درباره حاکم

۱۱. مخالفت با حاکم

۱۲. خلع حاکم

۱۳. رابطه امت با حاکم

صفات مهم خلفای راشدین المهدیین (رض) به عنوان رهبران حکومت اسلامی

## هویت خلفای راشدین (رض)

در این قسمت معرفی کامل خلفای راشدین «اصحاب خاص» خواهیم داشت. این معرفی بیشتر صفات و خصوصیات و شرایط ایشان را در برخواهد گرفت. یکی از بهترین کتاب‌های که در باره خلافت خلفای راشدین نوشته شده است، کتاب «إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» تألیف محدث هندی شاه ولی الله دهلوی (رح) می‌باشد. در این فصل بخش‌هایی از این کتاب را برای شما آورده‌ام که مرجع معتبری در تحقیق در باره خلفای راشدین می‌باشد.

شاه ولی الله دهلوی (رح) و جمعی دیگر از علما، خلافت را به دو قسم، خلافت خاصه (کامله) و خلافت عامه تقسیم می‌کنند و در شرح آن می‌گویند:

۱. خلافت کامله (خاصه) همان است که وثوق به صاحب آن داشته باشیم به نص شارع و اشارات او.

۲. خلافت عامه آن‌که به مجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم.

مراد از خلافت کامله یا خاصه همان خلافت خلفای راشدین است که به نص شارع و اشارات او ایجاد شد و آن همان خلافت سی ساله می‌باشد و مراد از خلافت عامه، نیابت است و همچنین ملوکیت؛ چرا که شرح آن شامل نیابت است و ملوکیت.

## خلافت عامه

مسأله در تعریف خلافت « هی الریاسه العامه فی التصدی لاقامه الدین بإحیاء العلوم الدینیة و اقامه اركان الاسلام والقیام بالجهاد وما یتعلق به من ترتیب الجیوش والفرض للمقاتله واعطاءهم من الفهء والقیام بالقضاء و اقامه الحدود ورفع المظالم والامر بالمعروف والنهی عن المنکر نیابةً عن النبی (ص) ». [ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ص، ۹/۱]

تفصیل این تعریف از کتاب [ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ص، ۹/۱] تفصیل این تعریف آن‌که معلوم بالقطع است از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که آن حضرت (ص) چون مبعوث شدند، برای کافه خلق الله با ایشان معامله‌ها کردند و تصرف‌ها نمودند و برای هر معامله نواب (نماینده‌ها) تعیین فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقراء نماییم و از جزئیات ب کلیات و از کلیات به کلی واحد که شامل همه باشد، انتقال کنیم جنس اعلی آن، اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی اجناس دیگر باشند. یکی از آن احیای علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و موعظت، قال الله تعالی:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ﴿٢﴾ ﴿جمعه/ ۲﴾)

ترجمه: خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند [تفسیر نور خرم دل ص: ۱]

“ و مستفیض (ثابت) شد که آن حضرت (ص) تعهد می کردند صحابه را به تذکیر و موعظت. و دیگری اقامت ارکان اسلام ست؛ زیرا مستفیض (ثابت) شد که امامت جمع (نماز جماعت) و اعیاد و جماعت خود می کردند و نصب امام در هر محلی می فرمودند و أخذ زکوت و صرف آن بر مصارف می نمودند، عمال را برای این معنی منصوب می ساختند و همچنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم به صوم و فطر می فرمودند و حج

را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آن حضرت (ص) در مکه متحقق نشد حضرت ابوبکر صدیق (رض) را فرستادند تا اقامت حج نماید. و قیام آن حضرت (ص) به جهاد و نصب امرا و بعث جیوش و سرایا و قیام آن حضرت به قضا در خصومات و نصب قضات در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر به معروف و نهی از منکر مستغنی از آن است که به تنبیه (یادآوری) احتیاج داشته باشد. و چون آن حضرت (ص) به رفیق اعلی انتقال فرمودند، واجب شد اقامت دین به همان تفصیل که گذشت و اقامت دین موقوف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام فرماید در این امر و نواب را به آفاق (اطراف و اکناف) فرستد و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از امر وی تجاوز نکنند و بر حسب اشاره وی جاری شوند (عمل کنند) و آن شخص خلیفه آن حضرت (ص) باشد و نائب مطلق وی. پس از کلمه ریاست عامه برآمدند (اقدام کردند) علمای مسلمین که به تعلیم علوم دینی مشغول شوند و قضاة امصار (شهرها) و امرای جیوش (لشکر) که بامر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصر اول موعظت (کردن) و تذکیر (پند دادن) ضمیمه خلافت بود

قال (ص) : لا یَقْضُ الا اُمیرٌ او مأمورٌ او مختال .» (مسند امام احمد حدیث: ۱۸۰۵۰)

“ ترجمه: وعظ نکند مگر حاکم وقت و یا نماینده اش، و اگر غیر از آن‌ها کسی وعظ کرد او ریا کار می‌باشد. و از لفظ فی التصدی لإقامه الدین برآمد (نتیجه شد) شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و متصدی (می) شود اخذ (گرفتن) باج را من غیر وجه شرعی مثل ملوک جابره متغلبه. و از لفظ تصدی برآمد شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل (کامل) داشته باشد و افضل اهل زمان خود بود (باشد)؛ لیکن بالفعل از دست وی چیزی از این امور برنیاید. پس خلیفه مختلفی و غیر منصور و غیر متسلط نخواهد بود (نمی تواند باشد). و قید نیابه عن النبی بر می‌آرد (نتیجه میشود) از مفهوم خلیفه، انبیاء را هر چند در قرآن عظیم، حضرت داود علیه السلام را خلیفه گفته شد؛ زیرا که سخن در خلافت آنحضرت است و حضرت داود خلیفه الله بودند، لهذا حضرت ابوبکر صدیق راضی نشدند باسم خلیفه الله و فرمودند که مرا خلیفه رسول الله می‌گفته باشد .»

## خلافت خاصه

«خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهای که نصیب آن حضرت (ص) و منسوب بایشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسی به دست وی سرانجام شود و آن حضرت (ص) انابت (نایب بودن) او را تصریحاً و تلویحاً مرات کثیره اظهار فرموده باشند، تا همه کارها در جراید اعمال حضرت پیغامبر (ص) مرقوم گردد و ایشان شرف وساطت حاصل نموده باشند». (ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ص ۱-۲۱)

## در لوازم خلافت خاصه

بیشتر مطالب این فصل از کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء گرفته شده اند؛ چرا که «مؤلف»، کتاب علامه شاه ولی الله دهلوی را هم از حیث اعتبار و همچنین حفظ احترام علماء بر تحقیق خود ترجیح داده است. در حدیث وارد شده که آن حضرت (ص) خبر دادند که: «چند گاه نبوت و رحمت خواهد شد بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضوض (بسیار گزنده) بعد از آن جبریت و عتود (تاخت و تاز) و در بعض روایات خلافت بر منهج نبوت واقع شده». مسند امام احمد، حدیث: ۱۸۴۰۶

و نیز به ثبوت رسیده که آن حضرت (ص) خبر دادند: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص، ۳۹۲).

و خدای عزوجل در چندین آیت از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح فرمود از آنجمله آیت: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ﴿٤١﴾ الْحَج/ ٤١)

. ترجمه: "همان کسانی که اگر در زمین به آنها قدرت و -حکومت- بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند، و امر به معروف می‌کنند و آیه:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ... ﴿٢٤﴾ نور/ ۲۴).

ترجمه: "الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آنها را در زمین جانشین -و حکمران- خواهد کرد". و آیه:

(محمد رسول الله والذين معه أشدّاء على الكفار ﴿﴾ فتح/ ۲۹).

ترجمه: "محمد رسول الله است و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر و شدیداند"

وآیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... ﴿﴾ المائدة/ ۵۴

ترجمه: « ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما که از دین خود برگردد - به الله زیانی نمی‌رساند - الله به زودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها - نیز - او را دوست دارند».

الى غير ذلك من الآيات.

و صحابه (رض) در وقت مشاوره در تعیین خلیفه، به بعض اوصاف نطق نموده اند؛ چنانکه گفتند احق بهذا الامر - خلافت - وتوفى رسول الله (ص) وهو عنهم راضٍ و...

از استقراء این چند ادله وصفی، زیاده از اوصافی که در خلافت عامه گفته شد محصل می‌شود.

در این فصل می‌خواهیم که آن اوصاف را بر شمیریم و ثبوت آن‌ها در خلفای اربعه (رض) بیان کنیم. باستجماع، قتاده شیخ اهل بصره از تابعین (از) لوازم خلافت خاصه حواریت را، مقرون به قریشیت (در) نسب تفسیر کرده است. (قال معمر قال قتادة: الحواریون کلهم من قریش ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وحمزة وجعفر وابوعبیده وعثمان بن مظعون وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة والزبیر وفسر قتادة فیما روی عنه روح بن القاسم الحواریین الذین تصلح لهم الخلافة کذا فی). (استیعاب ابن عبدالبر) و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است:

نکته نخستین: آن که نفوس قدسیه (جانهای پاک) انبیاء علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده‌اند و در حکمت الهی به همان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته‌اند و ریاست عالم بایشان مفوض (داده) شده (است).

قال الله تعالى: (الله أعلم حيث يجعل رسالته ﴿﴾ انعام/ ۱۲۴)

و از میان امت جمع می‌هستند که جوهر نفس ایشان قریب به جوهر نفوس (نفسهای) انبیاء مخلوق (خلق) شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای

انبیاء اند، در امت. به مثال آنکه آینه از آفتاب اثری قبول می‌کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست. این فریق که خلاصه امت اند، از نفس قدسیه پیغامبر (ص) به وجهی متأثر می‌شوند که دیگران را میسر نمی‌آید و آنچه از آن حضرت (ص) فرا گرفته اند، به شهادت دل فرا گرفته اند، گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالاً ادراک کرده بود و کلام (حدیث) آن حضرت (ص) شرح و تفصیل آن معانی اجمالی نمود، و بعد از ایشان جماعت دیگر اند پایه به پایه فرودتر، (پایین تر) تا آن‌که نوبت عوام مسلمین آید، پس خلافت خاصه آن است که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود، به حسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم است در صفا و علو فطرت الأمثل فالأمثل (همانگونه) نیز رئیس امت باشد، تا ریاست ظاهر هم دوش ریاست باطن گردد و این جماعت که به وضع طبیعی خلفای انبیاء اند، در شریعت مسمی اند (نامیده میشوند) به صدیقین و شهداء و صالحین و این مضمون استفاده می‌شود از این دو آیه کریمه:

قال الله تعالى على لسان عباده:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ﴿٦٩﴾ فاتحه / ۶-۷)

و قال تبارك و تعالی:

(أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ الصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ نساء / ۶۹).

پس در این دو آیه افاده فرمود که مطلوب مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح مهم ایشان در سلوك مراتب قرب موافقت با جماعه منعم عليهم (جماعتی که نعمت داده شده اند) است، و مراد از منعم عليهم این چهار فریق اند.

و در جای دیگر:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ مائدة / ۵۴-۵۵)

نیز اشاره به همین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشان اند که

به اقامت صلوة و وصف محبیت (دوستداری) و محبوبیت و غیر آن متصف اند و این معنی را عبدالله ابن مسعود (رض) بیان کرده:

(اخرج ابو عمر فی خطبة الاستيعاب عن ابن مسعود (رض) قال: إن الله تعالى نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد (ص) خير قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد (ص) فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وُزَرَاءَ نبيه (ص) يقتلون عن دينه). و بیهقی مثل آن ذکر کرده إلا انه قال (میگوید):

(فجعلهم انصار دينه ووزراء نبيه فما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسنٌ وما رآه قبيحاً فهو عند الله قبيحٌ)

و چنانکه اولویت این فریق در خلافت متحقق است، اجتهاد این فریق اولی و احق است از اجتهاد دیگران و هر وصفی از اوصاف مذکوره علامات و خواص دارد، آن حضرت (ص) در میان مناقب صحابه گاهی نص (حدیث) فرموده‌اند باثبات این اوصاف در ایشان، گاهی باثبات علامات و خواص، تلویح ابلغ من التصريح ادا کرده (بیان روشنتر از واقع).

نکته دوم: آنکه خلیفه حقیقی پیغامبر مثل نئی است که نائی (نی نواز) آن را برده‌ان خود نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن. و انشاء نغمه و تعیین کیفیت آن راجع (مربوط) است به نائی، همچنان از تقاسیم (نصیب) رحمت الهی نصیب پیغامبر گشته و پیغامبر (ص) قبل از مباشرت آن به رفیق اعلی پیوسته بوجهی از وجوه بطور سببیت (عامل) و نیابت آن معانی (مسائل) را به دست خلفاء اتمام ساخته اند، به حقیقت آن همه (مسائلی که خلفاء انجام داده اند)، راجع است به پیغامبر و ایشان (خلفاء) به منزله جوارح (اعضای) پیغامبر شده‌اند لا غیر (نه چیزی دیگر).

پس خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهای که در قرآن عظیم و حدیث قدسی نصیب آن حضرت (ص) و منسوب بایشان است به دست وی (خلیفه) سرانجام شود و آن حضرت (ص) انابت (نایب بودن) او را تصریحاً و تلویحاً (مشخصاً و ضمناً) مراتب کثیره (زیاد) اظهار فرموده باشند، تا همه کارها در جراید اعمال حضرت پیغامبر (ص) مرقوم (ثبت) گردد و ایشان شرف وساطت حاصل نموده باشند چنان که آیه:

(ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْأَهُ... ﴿٢٩﴾).

الفتح/ ۲۹)

ترجمه: محمد فرستاده خدا است ، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت ، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند . ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی . آنان همواره فضل خدای را می جویند و رضای او را می طلبند . نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است . این ، توصیف آنان در تورات است ، و اما توصیف ایشان در انجیل...

نکته سوم: آن که خلافت امر خطیر است و نفوس آدم مجبور (سرشت آن) بر اتباع هوا، و شیطان در بنی آدم جاری است مجری الدم (در خون اوست) چون خلافت به رأی شخص مستقر شود، احتمال دارد که جور پیش گیرد و در مقاصد خلافت تهاون (سستی) صریح بعمل آرد و ضرر این خلیفه در اُمت مرحومه اشدّ (زیادتر) باشد از ضرر ترك استخلاف وی، و این احتمال کثیر الوقوع است نمی بینی که پادشاهان همه إلا ماشاء الله (جز آنکه خداوند نخواهد) در این مهلکه گرفتار شده اند و می شوند، تا وقتی که این احتمال بر انداخته نشود به وعده الهی یا باوصافی که نزدیک - هنگام - حصول آنها جور (ظلم) و تهاون (سستی و کاهلی) ممتنع عادی (کلا رفع) گردد و ظن قوی به عدل و قیام خلیفه بامر ملت بظهور (به اثبات) رسد، استخلاف (به خلافت رسیدن) این چنین شخص خیر محض (کامل) نباشد و نفوس آدم (مردمان) باقامت او اطمینان پیدا نکنند. و کسی که مرشد خلایق گردد و مربی ایشان در علم ظاهر و باطن (شود) یحتمل (احتمال دارد) که در علم و حال خود غلط کرده باشد و دیگران به بعضی قرائن متمسک شده همان غلط را رواج داده باشند.

تا اعتماد بر علم و حال شخصی به حدیث مستفیض (سخن قاطع) صادق مصدوق (مورد تایید) و اشارات او حاصل نشود کار نا تمام است.

پس خلافت کامله، همان است که وثوق به صاحب آن داشته باشیم به نص شارع و اشارات او، و خلافت عامه آن که به مجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض (تعمق) در تفصیل نماییم:

از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد



(واقعات) عظیمه. مثل: بدر و احد و تبوک که در شرع تنویه (شهرت) شأن آن مشاهد (واقعات) و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض (اعطاء) شده. اما آن‌که از مهاجرین اولین باشد، از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی در شأن مهاجران اولین می‌فرماید:

(اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا... ﴿۳۹﴾ (الحج/ ۳۹)

بعد از آن فرمود: (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ ﴿۴۰﴾ (الحج/ ۴۰)  
بعد از آن فرمود: (الَّذِينَ انْكَرَتْهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ﴿۴۱﴾ (الحج/ ۴۱)

حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده شد، تعلیق می‌فرماید که: اگر ایشان را تمکین (سکونت) فی الارض (در زمین) دهیم یعنی رئیس گردانیم، اقامت صلوة کنند و ایتاء (پرداخت) زکوة نمایند و امر به معروف و نهی از منکر به عمل آرند، و نهی از منکر متناول (برپادارنده) است اقامت جهاد را؛ زیرا که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال، و متناول (برپادارنده) است اقامت حدود را و رفع مظالم (ستم) را و امر بمعروف متناول (برپادارنده) است احیای علوم دینیه را.

پس به مقتضای این تعلیق (توضیح) لازم شد که هر شخصی از مهاجرین اولین که ممکن فی الارض (خلیفه) شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خُلف نیست. پس خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد، امن (خاطر جمع) حاصل شود بر وی و اطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتی است که برای انبیاء علیهم السلام ثابت است.

و نیز می‌فرماید:

(فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتِلُوا وَ قُتِلُوا لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلَتْهُمْ جَنَّةُ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مَنْ عِنْدَ اللَّهِ ﴿۱۹۵﴾ آل عمران/ ۱۹۵)

و نیز می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ أَوْوَأَوْ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۷۴﴾ انفال/ ۷۴)

و نیز می‌فرماید:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ ﴿٢٠﴾ التوبة/ ۲۰)

و اما آن‌که از حاضران حدیبیه باشد، از آن جهت مطلوب (لازم) شد که خدای تعالی می‌فرماید: (محمّد رسولُ الله وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) و بر اثر وی (دنبال آن) می‌فرماید: (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ ﴿٢٩﴾ الفتح/ ۲۹)

حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعت که همراه آن حضرت (ص) در این واقعه مبارکه حاضر بودند، اظهار دین و اعلاّی کلمه الله واقع خواهد شد، پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا (ی الله) برای این فریق مقرر شد قال الله تعالی:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ... ﴿١٨﴾ الفتح/ ۱۸)

و در حدیث آمده:

(عن جابر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لن يلج النار أحدٌ شهد بدرًا والحديبيه. مسند البزار، ۸/ ۲۷۶)

(وعنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا يدخل النار احدٌ ممن بايع تحت الشجرة. سنن ابی داود، ۴/ ۲۱۳)

و اما آن‌که از حاضران نزول سوره نور باشد، از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی می‌فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ (نور/ ۵۵) لفظ "منكم" راجع است به حاضرین نه به مسلمین قاطبه (اکثریت)؛ زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می‌بود، به ذکر لفظ منکم با کلمه "الذين آمنوا وعملوا الصالحات" تکرار لازم می‌آمد.

پس حاصل معنی آن است که وعده برای جمعی است از شاهدان نزول آیه که تمکین (استقرار) دین بر وفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان به ظهور خواهد رسید.

و اما آن‌که از حاضران مشاهد (واقعات) خیر باشد، از آن جهت که اهل بدر

افضل صحابه اند.

(اخرج البخاری عن معاذ بن رفاعۃ بن رافع الزرقی عن ابيه وكان ابوه من اهل بدر قال جاء جبرئیل الى النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال: ما تعدون اهل بدر فيكم فقال من افضل المسلمين أو كلمه نحوها قال و كذلك من شهد بدرأ من الملائكة. صحيح بخاری، ۵ / ۸۰)

و در شان ایشان صحیح نقل شده:

(لَعَلَّ اللّٰهَ اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد وَجِبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ. صحيح بخاری، ۴ / ۷۶)

و در حاضران تبوك نازل شده:

(لقد تاب الله على النبي والمهاجرين و الأنصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة ﴿التوبه/ ۱۱۷﴾)

ترجمه: "قطعاً اللّٰه رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، آنان که در زمان سختی - و تنگدستی - از او پیروی نمودند، نمود". و مبتنی بر همین اصل است، کلامی که ابن عمر مهیا کرده بود که برای معاویه بن ابی سفیان بگوید:

(أحقُّ بهذا الأمر منك مَنْ قاتلك و قاتل أباك علي الإسلام. اخرجه البخاری)  
و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه مبشّر (بشارت داده شده) به بهشت باشد؛ یعنی بر زبان مبارک آن حضرت (ص) گذشته باشد که فلان شخص - به خصوص اسم او به غیر تعلیق شرطی - از اهل بهشت است و عاقبت حال او نجات و سعادت است؛ زیرا که این بشارت افاده می‌فرماید: قطعاً سعادت این شخص و ایمان او و تقوای او در آخر حال، و آخر حال خلفاء قیام بامر خلافت بود و ایشان در حالت خلافت از عالم گذشته اند، و افاده می‌فرماید: ظناً (گمان) قریباً من الیقین که افعال او در سایر عمر خیر باشد و ایشان معجذب (پرهیزکننده) باشند از معاصی و عامل به طاعات، اگر چه مغفرت مرتکب کبیره پیش اهل سنت و جماعت جایز قلیل الوجود (امکان قلیل) است؛ لیکن اینجا تبلیس (حق پوشی) عظیم و تدلیس (چاپلوسی) شدید لازم می‌آید و تبلیس و تدلیس از آن حضرت (ص) منفی (بدور) است.

و بشارت خلفای اربعه به جنت به حد تواتر (کثرت) رسید به وجهی که

احتمال خلاف آن نماند.

اولاً: اجمالاً در آیات مناقب مهاجرین و حضار حدیبیه و جيش العسرة و غیر آن، و در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب حاضران این مشاهد و ذکر آن، احادیث طولی (طولانی وجود) دارد.

و ثانیاً: در ضمن عشرة مبشره عن سعید بن زید.

و ثالثاً: برای خلفای ثلثه عن ابی موسی و جابر و غیرهما.

و رابعاً: برای شیخین در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود.

و خامساً: فردی (تنها) فردی از جماعه کثیر از آن جمله:

حدیث: (عثمانُ رفیق فی الجنة ولعلی بستان فی الجنة).

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن حضرت (ص) نص فرمایند: که وی از طبقه علیای امت است از صدیقین یا شهداء و صالحین، و محدث نیز شقیق (برادر) صدیق است و به يك اعتبار داخل در حد وی (است)، یا بیان علو درجه او در بهشت فرموده باشند و این معنی نیز لازم بودن شخص است (که) از طبقه علیای امت (باشد).

یا رأی او موافق باشد با وحی، و آیات کثیره بر وفق رأی او نازل شده باشد و این معنی نیز لازم بودن شخص است (که) از طبقه علیا (باشد). یا به تواتر ثابت شود که سیرت او در عبادات و تقرّب الی الله اکمل (کاملتر) است، از سیرت سایر مسلمین و متحلی (آراسته شده) باشد به خصال مرضیه و مقامات علیه و احوال سنیّه و کرامات قویه؛ یعنی چیزهای که امروز باسم طریقه صوفیه مسمی می‌گردد و صاحب "قوت القلوب" و غیر وی در کتب خویش بیان کرده‌اند و هر مسأله را با حدیث و آثار محکم نموده و این نیز لازم صدیقیت و شهادت است، و این معنی در خلیفه برای آن مطلوب شد که ریاست ظاهر او مقرون (نزدیک) باشد به ریاست باطن، و تشبّه کامل به آن حضرت (ص) پیدا کند، و در اعداد (جمع) آیه کریمه:

(وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رِحَاءُ بَيْنِهِمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ﴿۲۹﴾ الفتح)

و در اعداد (جمع):

(يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۴﴾ المائدة)

داخل شود و ثبوت این معنی برای خلفای اربعه از ضروریات دین است و ثابت با حدیث بی‌شمار.

از آن جمله حدیث ابی هریره:

(ان رسول الله (ص) کان علی حراء هو و ابوبکر وعمر وعثمان و علی و طلحه والزبیر فتحَرَکَتِ الصخرة فقال: رسول الله (ص) اهدأ فَمَا عَلَیْكَ إِلَّا نَبِیُّ أَوْ صَدِیقٌ أَوْ شَهِیدٌ. اخرج الحدیث المسلم و الترمذی)

و حدیث انس:

(ان رسول الله (ص) صَعِدَ أُحُدًا و ابوبکر و عمر و عثمان فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ اثْبُتْ أَحَدُ أَرَاهُ ضَرْبَهُ بِرَجْلِهِ فَأَنَامَا عَلَیْكَ نَبِیٌّ وَ صَدِیقٌ وَ شَهِیدَانِ. اخرجه البخاری و ابوداود و الترمذی)

و از آن جمله حدیث عثمان:

(بمثل حدیث انس و فی آخره شهد معه رجالٌ. اخرجه النسائی)

و از آن جمله حدیث ابی هریره:

(أَمَّا أَنْتَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي. اخرجه ابو داود)

و حدیث جابر (رض): (يا ابا بکر اعطاك الله الرضوان الأكبر فقال بعض القوم ما الرضوان الاکبر يا رسول الله! قال يتجلى لعباده في الاخرة عامةً و يتجلى لابی بکر خاصةً اخرجه الحاكم و نوزع فی صحته و الحق مع الحاكم).

و حدیث عبدالله بن عمر:

(ان رسول الله (ص) قال لابی بکر أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْخَوْضِ وَ صَاحِبِي فِي الْغَارِ. سنن ترمذی)

و از آن جمله حدیث:

(جعل الله الحق على لسان عمر و قلبه. بروایت ابن عمر و أبی ذر و علی بن

ابی طالب (رض). سنن ابی داود)

و حدیث: (لقد كان فيما كان قبلكم من الأمم ناسٌ مُّحَدَّثُونَ فان يكن في أمتي أحدٌ فإنه عمر. بروایت ابی هریره و عائشه. صحيح بخاری)

و شبیه به آن است حدیث عقبه بن عامر (ص):

(لو كان بعدی نبیٌ لكان عمر بن الخطاب. صحيح بخاری)

و حدیث: (والذي نفسی بيده ما لقيك الشيطانُ فجاً إلا سلكَ فجاً غير فجك).

از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و عائشه و بریده اسلمی (ص). فضائل الصحابه امام احمد حنبل)

و حدیث موافقت فاروق با وحی الهی از روایت عمر و ابن عمر و ابن مسعود [صحیح بخاری]

و از آن جمله حدیث:

(هذان سیدا كهول أهل الجنة من الاولین والآخرین إلا النیین والمرسلین. از روایت علی بن ابی طالب و انس و ابی جحیفه. سنن ترمذی)

و حدیث:

(إنَّ أهلَ الدرجاتِ العلی لیراهم مَن تحتهم كما ترونَ النجم الطالعَ فی افق السماء وان ابابکر وعمر منهم وأنعمًا. اخرجہ الترمذی وابن ماجه)

و حدیث (ألا أستحیی مَن یتحیی منه الملائکةُ یعنی عثمان. اخرجہ مسلم)

و حدیث (لکل نبی رفیقٌ ورفیقٌ فی الجنة عثمانُ. اخرجہ الترمذی)

و حدیث:

(أما ترضی أن تكونَ منی بمنزله هارونَ من موسى. به روایت سعد بن ابی وقاص و جابر و غیرهما. صحیح بخاری)

و حدیث:

(لأعطین الرايةَ غداً رجلاً یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله رواه جماعة من الصحابة. صحیح بخاری)

(و قال علی عن النبی (ص): ان لکل نبی سبعة نُجباء رُقباء وأعطیت انا

اربعة عشر قال انا و ابنائی و جعفر و حمزه و ابوبکر و عمر و مصعب بن عمیر

و بلال و سلمان و عمار و عبدالله ابن مسعود و ابوذر. روالمقداد رواه الترمذی)

و پاره از سیرت مرضیه خلفای اربعه که به نقل مستفیض المعنی ثابت در فصل

آینده نقل خواهیم کرد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که آن حضرت (ص) با خلیفه معامله فرماید،

مرآت (نوبتهای) بسیار کرات (زیاد) بی شمار چنانکه امیر با منتظر الإماره

معامله می کند قولاً و فعلاً و این معامله به چند وجه تواند بود:

یکی آن که استحقاق خلافت او بیان فرماید و فضائل او باعتبار معامله با امت

ذکر کند.

دوم آن‌که اظهار فرماید، قرائن بسیار چندان‌که فقهای صحابه بدانند که: (لَوْ كَانَ مُسْتَخْلَفًا لَا سَتَخْلَفَ فَلَانًا) و بدانند که (أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَانٌ) و بگویند: (تُوفَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ) و آنچه در این باب باشد.

سوم آن‌که در حیات خود این شخص را به کارهای که متعلق به نفس مبارک آن حضرت (ص) من حیث النبوة است امر فرماید، و این معنی در خلافت خاصه از آن جهت مطلوب شد که وثوق به خلافت خلیفه، از جهت شرع به هم رسد و از این رو حضرات شیخین چون می‌خواستند که شخصی را به کاری که تعلق به خلافت داشته باشد، امر کنند تفحص - جستجو - می‌نمودند که آن حضرت (ص) این شخص را گاهی متولی امری ساخته‌اند از امور مسلمین، اگر می‌یافتند امضای عزیمت می‌فرمودند و الا موقوف می‌داشتند و این قصص به حد تواتر رسیده است.

و نیز قیام این شخص بامور دین نسبت کرده شود به آن حضرت (ص)، چنان‌که منسوب می‌شود فعل به امر در مثل بنی الامیر المدینه (امیر شهر ساخت)؛ اما بیان کردن آن حضرت (ص) حال خلفا را باوصافی که حس خلافت به آن حاصل گردد پس مستفیض (نتیجه) شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل صحابه و تنها تنها نیز، و این بیان آن حضرت به منزله اجازت روایت حدیث و اجازت تدریس علم و فتاوی است، چنانکه الیوم (امروز) علما جمعی را به خلافت خود برمی‌گزینند و نص می‌نمایند باستحقاق آن اشخاص، آن حضرت (ص) این منزلت را به فضلالی صحابه و کبرای ایشان تنویه (اعلان) فرموده‌اند. از آن جمله حدیث ابی سعید خدری:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَرْحَمُ أُمَّتِي بِهَا أَبُو بَكْرٍ وَأَقْوَاهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ عُمَرُ وَأَصْدُقُهُمْ حَيَاءً عَثْمَانُ وَأَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْخ. اُخْرَجَهُ أَبُو عُمَرَ فِي أَوَّلِ الْأَسْتِيعَابِ)

و حدیث (شیخ من الصحابة یقال له ابو محجن او محجن بن فلان قال: قال رسول الله (ص): إِنْ أَرَأَيْتَ أُمَّتِي بِأُمَّتِي فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَ حَدِيثَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ فَذَكَرَ مَثْلَهُ. اُخْرَجَهُمَا أَبُو عُمَرَ فِي الْأَسْتِيعَابِ) و از آن جمله حدیث ابن مسعود و حدیث حذیفه:

(لا ادرى ما بقائى فيكم فاقصدوا بالَّذين من بعدى . فضائل الصحابة)

و از آن جمله حدیث مرتضی و حذیفه:

(إن تَوَمَّروا أباً بكر تجدوه أَمِيناً زاهداً فى الدنيا راغباً فى الآخرة وإن تَوَمَّروا عمر تجدوه قوياً أميناً لا يخاف فى الله لومة لائم وإن تَوَمَّروا علياً ولا أَرْكُم فاعلين تجدوه هادياً مهدياً يأخذ بكم الطريق المستقيم). (مسند امام احمد) و (سُئِلَتْ عائشةُ من كان رسولُ الله (ص) مُستخلفاً لو استخلفه؟ قالت: ابوبكر. فقيل: ثُمَّ مَنْ بعدَ ابى بكر؟ قالت: عمر. قيل: من بعد عمر؟ قالت: ابو عبيده. مصنف ابن ابى شيبه)

(قال عمر: ما احدثُ أحقُّ بهذا الامر من هؤلاء النفر الذين تُوفى رسول الله (ص) وهو عنهم راضٍ فسمى علياً و عثمان والزبير و طلحه و سعداً و عبد الرحمن. صحيح بخارى)

و از آن جمله حدیث (ابى سعید قال: قال: رسول الله (ص): ما من نبى الا وله وزيران من اهل الارض اما وزيرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل و اما وزيرای من اهل الارض فابوبکر و عمر. اخرجه الترمذی، وللحدیث طرق عند الحاكم و غيره)

(و قال من كنت مولاة فعلى مولاة اخرجه جماعة. سنن ترمذی)

اما فعل آن حضرت (ص) با ایشان معامله منتظر الامارة (باشد) پس شاهد آن تفویض امامت صلوة است در قصه رفتن به قبیله عمرو بن عوف؛ و در تبوک چون افواج مسلمین بیرون شهر آمدند حضرت صدیق را برای عرضه لشکر و اقامت صلوة معین فرمود و در مرض آخر (نیز امام تعیین نمود)، و آن متواتر بالمعنى است.

و امیر الحج ساختن حضرت صدیق (رض) در سال نهم و به غزوات فرستادن (ایشان) چندین بار، و همیشه مشاورت فرمودن با شیخین در امور مسلمین.

و امیر ساختن حضرت عمر (رض) را در بعض غزوات و عامل صدقات مدینه فرمودن او را، و فرستادن حضرت عثمان (رض) را به جانب اهل مکه در مصالحه حدیبیه، و والی یمن گردانیدن حضرت مرتضی (رض) را و دعا نمودن برای وی که قضا بر وی آسان شود و این احادیث بر هیأت (شکل) مجموعی متواتر بالمعنى شده است.



و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن چه خدای عزوجل برای آن حضرت (ص) وعده فرموده است: بعض آن بر دست این خلیفه ظاهر شود، و این علامت خلافت خاصه (را) در وقت خلافت (او) (می)توان شناخت نه قبل از خلافت به خلاف علامات دیگر؛ و وجود این معنی در خلفا متحقق است در آیه:

(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ) ﴿الحج/ ۴۱﴾

اقامت صلوات وایتای (دادن) زکوة و امر به معروف و نهی از منکر مذکور (یاد) شده. و در آیه:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ﴿النور/ ۵۵﴾)

تمکین و تقویت دین بر دست ایشان و برحسب سعی ایشان و حصول اطمینان از کفار مذکور است.

و در آیه: (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمِثْلَهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ) ﴿الفتح/ ۲۹﴾

اشاره به فتح بلدان و شیوع اسلام در اقالیم معموره (شده است)، و در آیه:

(لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) ﴿التوبة/ ۳۳﴾

غلبه بر دین یهودیت و نصرانیت و مجوسیت مذکور (منظور) است، و آن در زمان خلفای ثلاثه بوده است.

و در آیه: (مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ... ﴿مائده/ ۵۴﴾)

قتال مرتدین مذکور است و آن در زمان صدیق اکبر به ظهور پیوست.

و در آیه: (سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ... ﴿الفتح/ ۱۶﴾)

جمع عساکر به نفیر عام برای قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشائخ ثلاثه «ابوبکر، عمر و عثمان (رض)» متحقق شد.

و در آیه: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) ﴿القیامة/ ۱۷﴾

جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشائخ ثلاثه ظهور یافت.

و در حدیث قدسی:

(إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبُهُمْ وَعَجَمَهُمْ. مسلم، ح ۲۸۶۵)

قتال عجم مذکور است و آن در ایام خلفای ثلاثه ظاهر گشت.

و در حدیث: (هَلَكَ كَسْرِي فَلَا كَسْرِي بَعْدَهُ وَهَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ.

صحیح بخاری) و حدیث (لَتَفْتَحَنَّ كَنْزُ كَسْرِي. صحیح بخاری)

فتح فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفای ثلاثه به ظهور رسید. و در حدیث قتال خوارج: (لَئِنْ أَدْرَكْتَهُمْ لَأَقْتُلَنَّاهُمْ قَتْلَ عَادٍ. صحیح بخاری) و در حدیث دیگر لفظ (یَلِی قَتْلَهُمْ اُولِی الْفِرْقَتَیْنِ) و آن در زمان حضرت مرتضی واقع شد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین، نه به آن معنی که تقلید عوام مسلمین او را صحیح باشد؛ زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد است و در خلافت عامه بیان آن گذشت. و نه به آن معنی که خلیفه فی نفسه بی اعتماد بر تنبیه آن حضرت (ص) واجب الطاعه باشد؛ زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست؛ بلکه مراد این جا منزلتی است بین المنزلتین. تفصیل این صورت آنست که آن حضرت (ص) حواله فرموده باشند: بعض امور را به شخصی به خصوص اسم او، پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می‌شود متابعت امرای جیوش (لشکر) آن حضرت، به مقتضای امر آن حضرت (ص) و این خصلت در خلفای راشدین به همان می‌ماند که قول زید بن ثابت را در فرایض مقدم باید ساخت، بر اقوال مجتهدین دیگر، و قول عبدالله بن مسعود را در قرأت و فقه، و قول ابی بن کعب را در قرأت بر قول دیگران، و قول اهل مدینه نزدیک (در زمان) اختلاف امت بر قول دیگران (ارجح است).

آن حضرت (ص) به تعلیم الله عزوجل دانستند که بعد آن حضرت اختلاف ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسایل به حیرت (مشکلات) در مانند. رأفت کامله آن حضرت (ص) بر امت اقتضا فرمود که: مخلص (راه حل) آن حیرت (مشکلات) برای ایشان تعیین فرمایند و در این باب حجتی برای امت قائم کنند و این معنی ثابت است، برای خلفای اربعه؛ زیرا که قال الله تبارک و تعالی:

(وَلِيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ ﴿۵۵﴾ النور)

در این آیه افاده می‌فرماید آنچه بسعی ایشان ممکن و شایع و مشهور می‌شود، دین مرتضی است پس آنچه بکوشش این جماعت شایع شد انتساب او به شرع معلوم گشت (است).

و در حدیث عرباض بن ساریه: (علیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدين من بعدی. سنن ترمذی) و در حدیث ابن مسعود وحذیفه: (اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر. سنن ترمذی) و این معنی از اکابر صحابه مروی (روایت

شده) است:

(أخرج الدارمی عن عبد الله ابن ابی یزید قال: کان ابن عباس اذا سئل عن الامر فکان فی القرآن أخبر به وإن لم یکن فی القرآن وکان عن رسول الله (ص) أخبر به فان لم یکن فعن ابی بکر وعمر فان لم یکن قال فیہ برأیه. مصنف ابن ابی شیبہ)

و مجتهدان تابعین و تبع تابعین باین اصل قائل شده و اهل مذاهب اربعه به آن رفته‌اند کسی که در مؤطا و آثار محمد بن الحسن تأمل نماید: به یقین این را بداند اگر چه بعض اصولیان شافعیه در این باب تردد دارند و غالباً منشأ تردد عدم اخذ سلف ببعض آثار خلفا بوده باشد.

و تحقیق در این باب آن است که نزدیک (در وقت) تعارض ادله، تقدیم بعض ادله شرعیه بر بعض نفی حجیت دیگر نمی‌کند چنانکه خبر واحد را نزدیک (وقت) مخالفت حدیث مشهور یا اجماع امت ترک می‌کنیم، مأخذ فقه را طبقات است و هر طبقی را حکمی. اینجا کلام امام شافعی (رح) بعینه نقل کنیم:

(قال: البیهقی فی السنن الصغری أخبرنا ابوسعید بن ابی عمر وقال حدثنا ابوالعباس قال أخبرنا الربیع قال قال الشافعی (رح): ما کان الکتاب والسنه موجودین فالعذر عند من سمعها مقطوع الا باتباعهما فاذا لم یکن ذلک صرنا الی اقاویل اصحاب النبی (ص) او واحدہم، ثم قال قول الایمہ ابی بکر وعمر وعثمان قال فی القدیم وعلي (رض) اذا صرنا الی التقلید احب الینا وذلك اذا لم نجد دلالة فی الاختلاف تدل علی اقرب الاختلاف من الکتاب والسنه فتتبع القول الذی معه الدلالة).

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه افضل امت باشد، در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از آن جهت که در نکتۀ اولی تقریر کردیم که چون خلافت ظاهره هم دوش خلافت حقیقیه باشد وضع شی در محل خود ثابت گردد؛ لیکن اینجا این نکته باید شناخت که غیر اخص خواص (عوام) ریاست خواص را لایق نیست، پس خلافت او مطلق نباشد، و نصب غیر افضل رخصت دارد به نسبت عزیمت و رخصت خالی از ضعف نیست و مورد مدح مطلق نمی‌تواند شد.

و از آن جهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرضی من کل وجه مطلوب است و آن به غیر استخلاف افضل صورت نمی‌بندد؛ چنانکه حضرت مرتضیٰ نزدیک استخلاف امام حسن فرمود: (إِنْ يُرَدِّ اللَّهُ بِالنَّاسِ خَيْرًا فَمِنْهُمْ بَعْدِي عَلَى خَيْرِهِمْ. رواه الحاكم)

به خلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضیٰ مطلوب است، لا من کل الوجوه، و از آن جهت که خلافت خاصه مقیس (قیاس شده) است بر نبوت؛ زیرا که در حدیث آمده: (خلافه علی منهاج النبوه) و نیز آمده: (تکون نبوه ورحمه ثم خلافه ورحمه. مسند امام احمد)

و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهراً و باطناً، پس چنانکه استنباء - پیامبر ساختن شخص دلالت می‌کند بر افضلیت وی بر امت تا قبح از مستثنی جلّ ذکره مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت می‌نماید بر افضلیت وی، و از آن جهت که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است.

(عن ابن عباس قال: قال: رسول الله (ص): من استعمل رجلاً من عصابه وفي هذه العصابة من هو أَرْضَى الله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين. المستدرک علی الصحیحین)

(وعن ابی بکر الصدیق قال: قال: رسول الله (ص): من ولی من امر المسلمین شیئاً فامر علیهم احداً محاماه فعلیه لعنه الله لا یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتی یدخله جهنم). (اخرجهما الحاكم)

از اینجا می‌توان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود.

از آن جهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت را نهادند و لفظ احق بهذا الامر گفتند، و جمعی که مناقشه داشتند در استخلاف صدیق اکبر، چون خطای رای خود بر ایشان ظاهر شد قائل شدند به افضلیت او، و این مبتنی است بر آنکه استخلاف با افضلیت مساوق (همراه) بود و افضلیت خلفای اربعه ثابت است به ترتیب خلافت بأدله بسیار.

اینجا بر سه مسلک اکتفا کنیم:

مسلک اول: آنکه استخلاف این بزرگواران به نص و اجماع ثابت شد و استخلاف کذا (چنین) لازم است افضلیت را کما مرّ تقریره (قبلاً گفته شد).

مسلك ثانی: احادیث مرفوعه ادله بر افضلیت ایشان نصاً از آن جمله حدیث ابن عمر: (كنا نختار في زمان رسول الله (ص) فنقول ابوبكر خير هذه الامه ثم عمر ثم عثمان. السنة امام احمد)

و از آنجمله حدیث: (هذان سيدا كهول اهل الجنة. سنن ترمذی) و تلویحاً مثل حدیث ابی بکر و عرفجه در وزن میزان و رجحان ایشان به ترتیب مسند امام احمد.

و حدیث ابی هریره: (أما انك يا ابا بكر أول من يدخل الجنة. سنن ابی داود)

و حدیث: (جابر يتجلى الله تعالى في الآخرة للناس عامه ويتجلى لأبي بكر خاصة. رواه الحاكم)

و حدیث: (إن اهل الجنة ليتراءون اصحاب الغرف. المجالسه و جواهر العلم) مسلك ثالث: اجماع صحابه اجمالاً و تفصيلاً و این قصه بس دراز است، از هر صحابی فقیه لفظ خیر هذه الامه و أحق بهذا الأمر و مانند آن مروی شد؛ چنانکه حضرت فاروق (رض) در وقت بیعت حضرت صدیق (رض) گفته است: (انت أفضل مني. مصنف ابن ابی شیبه)

و ابو عبیده گفته است: (تأتونني وفيكم ثالث ثلثه. مصنف ابن ابی شیبه) اشاره می‌کرد. به آیه کریمه (ثانی اثین).

و چنانکه حضرت صدیق (رض) وقت استخلاف فاروق اعظم (رض) و شکایت مردمان از وی

(لو قد وَلَيْنَا كَانَ أَفْظَ وَ أَغْلَظَ) گفته است: (أَبْرَبِي تَخَوَّفُونِي؟ أَقُولُ: اللَّهُمَّ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ خَلْقِكَ أَخْرَجَ ابُوبَكْرُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ كُلَّ ذَلِكَ. مصنف ابن ابی شیبه)؛

لیکن مصرّح ترین همه -در مسأله افضلیت- حضرت مرتضی (رض) است. از وی به طریق صحیح ثابت شد که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود می‌فرمود: (خير هذه الامه ابوبكر ثم عمر) این لفظ را محمد بن الحنفیه و ابوجحیفه و علقمه و نزال بن سبره و عبدالخیر و حکم بن حجل و غیر ایشان روایت کرده‌اند و از هر یکی طرق متعدده منشعب شده. مسند امام احمد) و به طریق استفاضه از وی منقول است که می‌فرمود:

(سبق رسول الله (ص) و صَلَّى ابوبکر و ثلث عمر ثم خبطتنا فتنه. رواه عبدالله بن احمد فی زوائد المسند والحاکم و غیرهما)  
و نیز به طریق استفاضه مروی شده که علی مرتضی (رض) بر جنازه حضرت عمر فاروق (رض) حاضر شد و گفت:

(ما من الناس أحدٌ أحبُّ إلى أن القى الله بما فی صحیفته من هذا المسجی. أخرجه الحاكم). (المستدرک) (و أخرجه محمد بن الحسن عن ابی حنیفه عن ابی جعفر الباقر عن علی مرسلًا. فضایل الصحابه)

(قال ابو داود حدثنا محمد بن مسکین قال: حدثنا محمد یعنی الفریابی قال: سمعت سفیان یقول: مَنْ زعم أن علیاً کان أحق بالولایه منهما فقد خطأ أبابکر و عمر والمهاجرین والانصار (رض) وما أراه یرتفع مع هذا له عملٌ إلى السماء. سنن ابی داود) (واخرج البیهقی عن الشافعی (رح) بطریق متعدده انه قال: اضطر الناس بعد رسول الله (ص) إلى أبی بکر فلم یجدوا تحت أديم السماء خیراً من ابی بکر فولّوه رقابهم. معرفة السنن و الآثار)

در ذیل این مسئله باید دانست که فضیلتی که در شرائع مدار افضلیت خلفاء شده، امور عرفیه نیست که شعراء و مانند آن‌ها به آن تطاول کنند. مثل براعت نسب و قوت فصاحت و زیادت شجاعت و کمال صباحت «زیبائی» و تناهی در سخاوت اگر چه فی الجمله شرع استحسان این اخلاق فرموده است، و نه علوم غریبه از رمل و جفر و قیافه، و نه اموری که در شرع تصریح به آن نرفته، مثل معرفت وحدت وجود و مراتب تنزلات سته چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بر آن دایر ساختن چرا باشد؟ بلکه مراد اینجا اوصافی است که در قرآن عظیم و سنت صحیحه صیغه اعظم (درجه و اکثر ثواباً) و مانند آن بر آن دایر ساخته باشند. كما قال الله تعالى:

(لا یستوی منکم مَن أنفق مِن قبل الفتح وقاتل أولئک أعظمُ درجهً من الذین أنفقوا من بعد وقاتلوا ﴿۱۰﴾ الحديد)

(و قال رسول الله (ص): من أفضل المسلمين أهل بدر او کما قال)

پس باین سباق می باید خاطر را راه داد باز از این صفات تفصیلیه می باید کلیات آن انتقال نمود و از مقدمات به مقاصد تا واضح شود که افضلیت خلفاء با یکدیگر باعتبار زیادت تشبه بالانبیاء است. . یا گویم باعتبار قوت

اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد.

باز مکملات و مقدمات قیام به خلافت خاصه بسیار است، اصل مقصود مقاصد خلافت است نه طرق موصله به آن، چون مقاصد خلافت حاصل گشت به مقدمات و مکملات نتوان پرداخت. این به همان می ماند که مقصود قتل عدوی باشد، تا شر عام از عالم مرتفع گردد. جوان مردی به هر صفت که توانست به آن قیام نمود. ساده لوحی می گوید قتل به شمشیر اذل است، بر شجاعت از قتل به تیر، یا خشب رمح از فلان درخت بهتر باشد.

پس اقوی (مهمترین) وجوه افضلیت کمال تمکین (فرمانبرداری) فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلیفه؛ زیرا که اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه همان است و مدار مسایل خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشایخ ثلثه روشن تر است.

و نیز اقوای (مهمترین) وجوه افضلیت در خلفاء نص شریعت است، باستخلاف ایشان و این معنی در مشایخ ثلثه اجلی است؛ زیرا که در اکثر احادیث خلافت ذکر مشایخ ثلثه آمده است فقط.

و نیز اقوی وجوه افضلیت قیام بامور موعوده برای پیغامبر است، به مثال آنکه گرد را گرد باد بر می دارد و گنبدی اصطناع می فرماید (می سازد)، اراده الهی نفس پیغامبر را حرکت داد و بعض کارها به وجود آورد و کارهای دیگر هنوز ناتمام بود که حکمت الهی پیغامبر را از عالم ادنی (این دنیا) به رفیق اعلی (رحلت) رسانید. آن حضرت (ص) به نحوی از تسبب (عوامل) اتمام آن را به خود منسوب گردانیدند و صورت آن کارها به خلفاء راجع گشت و ایام خلافت به حقیقت ایام نبوت بود؛ لیکن وحی از آسمان فرود نمی آمد و این وجه در مشایخ ثلثه زیاده تر نمایان گشت.

و نیز اقوی وجوه افضلیت اعانت پیغامبر است، در تحمل وی اعباء نبوت را مخاصمة و جهاداً و انفاقاً قال الله تعالی:

(لایستوی منکم من انفق... ﴿الحدید/ ۱۰﴾)

ظاهر است که پیغامبر (ص) تن (فرد) تنها بود، چون اراده الهی به ظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب اذکیای (هوشیاران) حاضرین افتاد که او را اعانت (کمک) کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را رسیده

است، شامل حال این اذکیاء شد و این وجه در شیخین خصوصاً قبل از هجرت ظاهرتر است.

و نیز اقوی وجوه افضلیت تشبه است به آن حضرت (ص) در تألیف (جمع نمودن) قلوب ناس (مردم) بر اسلام، و اتصاف (صفت) شیخین به آن واضح‌تر است.

و اقوی (مهمترین) وجوه (دلیل) افضلیت واسطه بودن است، در میان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت، و این معنی در حضرات شیخین آشکار است.

و اقوی وجوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی در مشایخ ثلثه روشن‌تر.

چون لوازم خلافت خاصه مبین شد، الحال باید شناخت که جمعی کثیر از اصحاب به فیض صحبت آن حضرت (ص) قدر متیسّر (ممکن) از این اوصاف حاصل کرده بودند و ایشان به خلافت مقیده فائز گشته مانند: عبدالله بن مسعود در قرائت و فقه، و معاذ بن جبل در قضا، و زید بن ثابت در فرایض. از این جمله آنانکه قریشی بودند و اهل بیت تحمل اعباء (مقام) ریاست داشتند، مستحق خلافت مطلقه گشتند، باز مستحقان خلافت در بارگاه عزت منتظر ایستاده اند، تا کدام يك را فضل الهی، به مرتبه استخلاف مطلق بالفعل رساند.

ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ﴿﴾ الحديد / (۲۱)



## دیگر ادله خلافت خاصه

خلفای راشدین صفات و خصال مهمی داشتند که آن‌ها را واجد خلافت خاصه یا کامله گردانیده بود. این خصال و صفات مخصوص ایشان می‌باشد و در احد من الناس غیر از ایشان جمع نمی‌شود، به همین دلیل است که خلافت راشده، بعد از ایشان ختم شده و ملوکیت آغاز شده است.

صفات و خصال مهم خلفای راشدین:

۱. رضایت الله (ج)
۲. رضایت رسول الله (ص)
۳. سابقون الاولون
۴. احادیث و آیات اثبات خلافت راشده
۵. بشارت هدایت و ایمان
۶. بشارت بهشت
۷. قریشیت
۸. مهاجرین
۹. اجماع صحابه
۱۰. اجماع (رای قاطبه) امت
۱۱. تحقق بشارات الله (ج)
۱۲. تحقق بشارات رسول الله (ص)

شرح صفات و خصایل خلفای راشدین

### ۱. رضایت الله (ج)

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴿﴾ توبه/ ۱۰۰). ترجمه: «خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند».

خشنودی خدا (ج) از آنان، آن خشنودی است که پاداش به دنبال دارد. خود

خشنودی خدا (ج) والاترین و بالاترین و بزرگ‌ترین و گرانبهاترین پاداش است. خشنودی آنان هم از خدا (ج) اطمینان و اعتماد به یزدان سبحان، یقین و باور به قدر ایزد مٔان، گمان نیک به قضای آفریدگار مهربان، شکرگزاری نعمت‌های پروردگار جهانیان، صبر و شکیبایی در برابر امتحان و آزمون او است.

اما تعبیر با رضا در اینجا و در آنجا، فضای رضای شامل و فراگیر و متبادل و فراوان و وارد شونده و صادر شونده، میان یزدان سبحان و این گروه گزیده از بندگان را، فراخی و گسترش می‌بخشد، پایگاه و جایگاه این گروه گزیده بشریت را بالا می‌برد، تا بدانجا که با پروردگارشان رضا و خشنودی مبادله می‌کنند. پروردگارشان که اعلی و اعظم است، و ایشان بنده‌گان آفریده هستند... [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۶۷/۲]

(لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يبائعونك تحت الشجرة فعلم ما فى قلوبهم فأنزل السكينة عليهم وأثابهم فتحا قريبا و مغانم كثيرة يأخذونها و كان الله عزيزا حكيما ﴿فتح: ۱۸-۱۹﴾)

« خداوند از مؤمنان راضی گردید، همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان - از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام- نهفته بود؛ لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد و فتح نزدیکی را - گذشته از نعمت سرمدی آخرت - پاداششان کرد. همراه با غنیمت‌های بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیره، شکست ناپذیر و فرزانه است که کارهایش بر اساس حکمت است. » (فتح: ۱۸-۱۹)

## ۲. رضایت رسول الله (ص)

(قال الشافعي (رح): و بلغني انه سئل فقيل أى الناس! احب اليك. فقال عائشة: - أخبرنا- أبو عبد الله الحافظ. قال: اخبرني عمرو بن العاص (رض) ان رسول الله (ص) بعثه على جيش ذات السلاسل. قال فأتيته. فقلت: يا رسول الله! من احب الناس اليك؟ قال: عائشة قلت: من الرجال. قال: أبوها. قلت: ثم من. قال: عمر فعد رجالا - وقال غيره ثم عمر - . رواه مسلم، فى الصحيح عن يحيى بن يحيى واخرجه البخارى)

(قال عمر: ما اُحْدُ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفِرِّ الَّذِينَ تُؤْفَى رِسُولُ اللَّهِ (ص) وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ فَسَمِيَ عَلِيًّا وَعثْمَانُ وَالزَّيْبِرُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدٌ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ . صحيح بخاری)

احادیث زیادی وجود دارد که محبت رسول الله (ص) و رضایت ایشان از خلفای راشدین را نشان می‌دهد. مانند: حدیث رفیقی فی الجنة عثمان و ...)

### ۳. سابقون الاولون

خلافت خاصه، فقط متعلق به سابقون الاولون است. (إزالة الخفاء، عن خلافة الخلفاء فارسی، ص: ۱۴۴)

(اخرج ابو یعلی، عن عمر. قال: قال رسول الله (ص): الا اخبرکم بخیار انتمکم من شرارهم، الذین تحبونهم و یحبونکم یدعون لکم و تدعون لهم و شرار انتمکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و تلعنونهم و یلعنونکم).

همچنین در (إزالة الخفاء، عن خلافة الخلفاء، فارسی، ص: ۲۲۵) می‌خوانیم: (و اما ان الخلافه حق المهاجرین الاولین دون الطلقاء: فقد اخرج ابو عمر، فی الاستیعاب، ان عبدالرحمن بن غنم عاتب ابا هریره و ابا الدرداء، بحمص اذا انصرفا من عند علیّ رسولین لمعاویه. و کان مما. قال لهما: عجباً منكما کیف جاز علیكما ما جئتما به تدعوان علیاً الی ان يجعلها شوری و قد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار و اهل الحجاز والعراق و ان من رضیه خیرٌ ممن کرهه و من بايعه خیرٌ ممن لم یبايعه وائى مدخل لمعاویه فی الشوری وهو من الطلقاء الذین لایجوز لهم الخلافه و هو و ابوه رؤس الاحزاب فندما علی مسیرهما و تابا بین یدیه. أخرجه أبو عمر، فی الاستیعاب).

و از اینجا معلوم شد که ابو درداء و ابوهریره (رض) آخراً به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع کردند. و حدیث جریر بن عبدالله مرفوعاً:

(المهاجرون والانصار اولیاء بعضهم لبعض والطلاء من قریش والعقلاء من ثقیف بعضهم اولیاء بعض الی یوم القیامه. مسند امام احمد: ج ۳۱ / ص ۵۴) و از ادلّ دلائل مدعا، قول حضرت مرتضی است که چندین مره به طرف اهل شام نوشت که امر خلافت مفوض است، به مهاجرین و انصار، دیگری را در حل و عقد آن مدخل (مداخله) نه (نیست)، چون ایشان بیعت کردند دیگران را

مجال خلاف نمایند. و از قرائن این مدعا، حدیث آن حضرت (ص) در آحق به امامت صلاة (است): (قال رسول الله (ص): فان كانوا فى السنة سواء فاقد مهم هجرة. صحيح مسلم: ۱/ ۴۶)

و همچنان صفات نفسانیه هم سه قسم باشد:

قسم اول: بودن شخص از سابقین و مقربین.

خدای تعالی مسلمین را سه قسم ساخت. و قال عز وجل:

(ثم اورثنا الكتب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات ﴿﴾ ﴿﴾ فاطر/ ۳۲)

وقال تعالى: (و کتتم ازواجاً ثلاثه، فأصبح الميمنة ما اصحب الميمنه، واصحب المشئمة ما اصحب المشئمة، والسابقون السابقون اولئك المقربون ﴿﴾ ﴿﴾ الواقعه/ ۷-۱۱)

و قال تعالى:

(و ما ادريك ما عليون، كتاب مرقوم يشهده المقربون ﴿﴾ ﴿﴾ المطففين/ ۱۹-۲۱)

پس خلیفه می‌باید که از قسم اول باشد و از شریعت قطعاً معلوم شود که وی از سابقین مقربین است، از صدیقین یا شهداء یا صالحین.

و قسم دوم: علم به حکمت و به احکام الله به وجهی که نائب پیغامبر (ص) در تبلیغ شرائع و حکم تواند شد.

و قسم سوم: اتصاف به حزم و اموری که ریاست عالم به آن میسر آید از شجاعت و کفایت و مرتبه شناسی رعیت و رفق در تدبیر و غیر آن.

باز تحقیق تشبّه به انبیاء من حیث النبوة به سه چیز است:

اول: دادن بشارت آن حضرت (ص) به جنت از جهت وحی.

دوم: بیان فرمودن آن حضرت (ص) قولاً و فعلاً استحقاق اوامر خلافت را.

سوم: تلویح و تصریح آن حضرت (ص) به آنکه افضل امت است به موجب وحی.

اما عبادات، پس لازم مقربین است و حسن معامله با خلق الله لازم رعیت پروری و این هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم.

و اما اعانت آن حضرت (ص) در اعلاى کلمة الله، به حضور آن حضرت و ایام حیات او (ص)، پس مسمى است به سوابق اسلامیه و آیات: (لا یستوی منکم من

انفق من قبل الفتح و قاتل) اشاره به اوست و هجرت نیز ازین باب است. اما اشتراط سوابق اسلامیه، ثابت است به وجوه بسیار از شریعت مطهره، بالقطع معلوم است که مدار فضیلت عندالله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامیه بوده است. چندین آیت در این باب نازل شد: (لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل) و در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر (رض) چیزها گذشت که بالقطع دلالت می‌کند بر اعتنا به سوابق اسلامیه. قال ابوبکر (رض): (الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا الست صاحب کذا). (سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶)

(و قال عمر (رض): ان ابابکر، صاحب رسول الله (ص) و ثانی اثین و انه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبیعوه). (صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸)  
(و عد عثمان (رض) سوابقه الاسلامیه حین قدحوا فی خلافته و اعترضوا علیه).  
(مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۴۲)

(و باح علی (رض) بسوابقه فی ایام خلافته بأصرح ما یکون حین اراد اثبات خلافته و ترجیح نفسه علی غیره). (حدیث شماره: ۳۲۰۶۴، ج ۶، ص ۳۶۵، مصنف ابن ابی شیبیه، و حدیث شماره: ۱۰۰۳، ج ۱/ ص ۵۹۱ فضائل الصحابة از امام احمد بن حنبل)

(و زوی، عن النبی (ص): لعل الله اطلع علی اهل بدر. فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم). (صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۷۶)  
(و قال ابو عبیده (رض): تأتونی و فیکم ثالث ثلاثه). (مصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷/ ص ۴)

(و زوی، ابن عمر (رض): ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر. فقال: اعملوا ما شئتم). (مسند امام احمد: ج ۱۰/ ص ۱۱)

(و زوی، ابوهیرة (رض): اطلع الله علی اهل بدر. فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم). (سنن ابوداود: ج ۴/ ص ۲)

(و روت حفصه (رض): انی لأرجو ان لا یدخل النار احد شهد بدرا و الحدییه). (سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۴)

(و زوی، جابر (رض): لا یدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة). (سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱)

(و زوی، انه قال: لنا النبی (ص): انتم اليوم خير اهل الارض). (صحيح مسلم: ج ۳/ص ۱۴)

(و زوی، رفاعه بن رافع. جاء جبریل، الی النبی (ص) فقال: ما تعدّون اهل بدر فیکم؟ قال: من افضل المسلمين او کلمة نحوها. فقال: كذلك من شهد بدرًا من الملائكة). (صحيح بخاری: ج ۵/ص ۸)

(وقال سعيد بن المسيب: كان ابوبکر الصديق (رض) من النبی (ص) مکان الوزير. فكان يشاوره فی جميع اموره. و كان ثانيه فی الاسلام و كان ثانيه فی الغار و كان ثانيه فی العريش. يوم بدر و كان ثانيه فی القبر و لم یکن رسول الله (ص) یقدم علیه احداً). (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۶۶)  
(و اخرج ابو عمر تعلیقاً: قال: رسول الله (ص) لبعض من لم یشهد بدرًا و قد رآه یمشی بین یدی ابی بکر: تمشی بین یدی من هو خير منك). (الاستیعاب، فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ص ۱)

(قال العارف السهروردي: فی باب الخامس والخمسين من العوارف: زوی ان رسول الله (ص) كان جالساً فی صفة ضيقة فجاء قوم من البدریین فلم یجدوا موضعاً یجلسون فيه. فاقام رسول الله (ص): مَنْ لم یکن من اهل بدر فجلسوا مکانهم فاشتد ذلك علیهم فانزل الله تعالی: و اذا قيل انشزوا فانشزوا). (کتاب آراء المریدین، سهروردي، فصل: مصاحبة الجنس و من یستفید منه خیراً)  
باز حضرت عمر (رض) اهل بدر را بعد از آن اهل حدیبیه را مقدم ساخت بر سائر صحابه، چه به اعتبار اثبات در دفتر غزاة و چه به اعتبار اعطاء عطیات و چه به اعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ایشان و تبرک به ایشان، بعد از آن امت مرحومه در تکریم و توقیر ایشان گذشت الی اليوم.

(و اخرج الواقدي، عن ابی بکر الصديق، فی وصيته عمرو بن العاص، اتق الله فی سرّ امرک و علانيته. فانه یراک و یری عملک فقد رأیت تقدمی لك علی من هو اقدم منك سابقة، و اعلم یا عمرو! ان معک المهاجرین والانصار من اهل بدر فاكرهم و اعرف لهم حقهم و لا تطاول علیهم بسلطانک و لا تداخلک نخوة الشیطان. فتقول: انما و لانی ابوبکر لانی خیر منکم و ایاک و خداع النفس فکن کاحدهم و شاورهم فیما ترید من امرک). (فتوح الشام: ج ۱/ص)

(و اخرج البخاری، عن قیس بن ابی حازم. قال: کان عطاء البدریین خمسة آلاف خمسة آلاف. وقال عمر: لافضلنهم علی من بعدهم).

#### ۴. آیات و احادیث و سنن مؤید خلفای راشدین

و از آن جمله تفویض امامت صلاة، به صدیق اکبر (رض) در ایام مرض در عین وقتِ استخلاف، برین دلیل اعتماد نمودند و جماعه مهاجرین و انصار اذعان آن کردند. اصل قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال به امامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه، مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود (رض) و قصه ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز ماندن انصار به سبب همین حدیث، صحیح شده است. از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبدالله بن مسعود (رض).

و وجه استدلال؛ اما اجمالاً پس از آن جهت که اکابر صحابه به آن استدلال فرمودند و جمیع امت، آن استدلال را تلقی به قبول نمودند و سبب الزام مخالف همان دلیل آمد، پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت.

اما تفصیلاً پس باید دانست که اقامت شخصی، شخص آخر را بر مقام خود گاهی به قول می‌باشد و گاهی به فعل، و می‌باید که فعل مفهوم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می‌باشد. محترف خلیفه خود را بر دکان می‌نشانند و مدرس در حلقه درس، و بادشاهان عجم بر تخت می‌نشانند. چون در اسلام اشد طاعات صلاة آمد و همیشه آن حضرت (ص) امامت می‌فرمودند تفویض امامت صلاة، به صدیق اکبر (رض) دلیل جلی بر استخلاف او آمد.

اثبات خلافت به نص

در حدیث عرباض بن ساریه (رض) آمده که پیامبر (ص) فرمودند: (أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبِشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ فَمَتَمَّسَكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ. رواه أحمد، ۴/ ۱۲۹ - ۱۲۷. والترمذی، ۷/ ۴۳۸ به سند صحیح).

« شما را به تقوای خداوند و اطاعت و فرمانبری سفارش می‌کنم هرچند بنده حبشی باشد. هر کس از شما بعد از من زنده باشد اختلافات بسیاری را مشاهده

می‌کند پس به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسک جوید و محکم آن را بگیرد و زنهار از امورات ایجاد شده در دین بهره‌یزد چون هر نو آوری بدعت و هر بدعتی گمراهی است».

در حدیثی که امام احمد آن را صحیح دانسته است، به روایت سفینه از پیغمبر (ص) است که فرمود:

(الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یكون ملکا. رواه احمد).

«خلافت بعد از من تا ۳۰ سال است و بعد از آن پادشاهی می‌شود».

قال ابوبکر (رض) قال رسول الله (ص):

(الْأُيُومَةُ مَنْ قُرِئَ تَفْسِيرُ الرَّازِي، ۸۱)

والأنصار سلموا له صحة تلك الحجة

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ حَبِشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيَّةٌ». (بخاری: ۶۹۳)

ترجمه: انس ابن مالک - رضی الله عنه - روایت می‌کند که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «از امیر خود، بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او برده ای حبشی و سیه فام بوده و سرش به اندازه یک کشمش، کوچک باشد». (مراد از غلام حبشی که سرش به اندازه کشمش باشد مبالغه در اطاعت و منع اختلاف و تفرقه است و نه تشریع حکم خلافت برای غلام حبشی که سرش به اندازه کشمش باشد)

از این احادیث معلوم میشود که خلافت راشده همان خلافت ۳۰ ساله است که رسول الله ص مورد تایید و تاکید قرار دادند.

علامه شاه ولی الله دهلوی در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء که کتاب بزرگی است با استناد به آیات و احادیث بسیاری ثابت می‌سازد که خلافت خلفاء راشدین براساس نص یعنی آیات و احادیث می‌باشد. برای بحث بیشتر در این باره این کتاب را مطالعه فرمایید.

## ۵. بشارت هدایت و ایمان کامل

(فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ) ﴿۸۱﴾



بقره/ ۱۳۷

« پس اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که باور داشته باشند که شما باور دارید، بی‌گمان - به راه درست خدایی - رهنمود گشته اند، و اگر پشت کنند - و از حقیقت سرپیچی ورزند و دوباره، به رسوم و آداب موروثی آباء و اجدادی چنگ زنند- پس راه اختلاف و دشمنانه‌گی را - با شما- در پیش گرفته‌اند.»

« چنین سخنی از جانب پروردگار متعال، و این‌گونه گواهی و شهادتی از سوی کردگار بزرگوار، شکوهی به دل مؤمن می‌دهد، و با داشتن عقیده‌ی راستینش، او را غرق غرور و افتخار می‌کند. جا دارد که به عقیده اش بنازد، چه تنها او، راه حق را یافته است و شاهد مقصود را در آغوش گرفته است.» (تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۳۹۴)

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) حشر/ ۸ (تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۱۳)

« هم‌چنین غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یار می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از یامدن مهاجران خانه و کاشانه - آئین اسلام - را آماده کردند و ایمان را - در دل خود استوار داشتند- کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهای که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصئون و محفوظ کردند، ایشان قطعاً رستگارانند.» حشر: ۸-۹ (تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۱۳)

(وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) حشر/ ۱۰

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته اند، بیامرز. و کینه نسبت به مومنان در دل‌هایمان جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی

هستی. (تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی ۱/ ۳۹)

## ۶. بشارت بهشت

اما بشارت خلفا به بهشت پس ثابت است به طرق بسیار:  
اول: عمومات قرآن، در باب مهاجرین و مجاهدین و حاضران مشهد حدیبه و تبوک و غیرهما.

ثانی: احادیث وارده در فضل اهل بدر:

حدیث: (لعل الله اطلع على اهل بدر. فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم). (از مسند عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابوهریره).  
و حدیث: (جاء جبرئیل. فقال: ما تعدون اهل بدر فيكم؟ قال: من افضل المسلمين). (از مسند رفاعه بن رافع و رافع بن خدیج).

و حدیث حفصه و جابر: (انی لأرجو ان لا يدخل النار احدٌ شهد بدر والحدييه)  
ثالث: احادیث وارده، در فضل اهل حدیبه. مانند حدیث: (لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة و حدیث انتم خير اهل الارض). (صحیح بخاری: ج ۵/ ۱۲)

رابع: احادیث وارده، در بشارت عشره از مسند عبدالرحمن و سعید بن زید (مصنف ابن ابی شیبه: ج ۶/ ۳)

خامس: احادیث وارده، در بشارت اربعه، از آن جمله حدیث جابر بن عبدالله.  
سادس: احادیث وارده، در بشارت ثلاثه. مثل حدیث: (ابی موسی و نافع بن عبدالحارث). (صحیح بخاری: ج ۵/ ۸)

سابع: احادیث وارده، در بشارت شیخین از حدیث ابوسعید خدری: (ان اهل الدرجات العلی یراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع فی افق السماء و ان ابابکر و عمر منهم وانعما). (سنن ترمذی: ج ۵/ ۶)

و حدیث مرتضی و انس: (هذان سیدا کهول اهل الجنة). (سنن ترمذی: ج ۵/ ۶)  
(و حدیث ابن مسعود: (سیطلع علیکم رجل من اهل الجنة فیهما جمیعا). (سنن ترمذی: ج ۵/ ۶)

ثامن: احادیث وارده، در بشارت صدیق اکبر (رض) از آن جمله:  
حدیث ابی هریره: (انه یدعی من ابواب الجنة کلها). (صحیح بخاری: ج ۵/ ۵)

ص ۶)

وحدیث انس فی وصف طیر الجنة فی آخره: (قوله (ص) لابی بکر وانی لأرجوان تكون ممن يأكل منها). (مسند امام احمد: ج ۲۱ / ص ۳)  
تاسع: احادیث وارده، در بشارت فاروق اعظم از آن جمله: (رؤیا النبی (ص)  
قصراً من ذهب من حدیث جابر و انس و ابی هريرة و بريدة الاسلمی). (سنن  
ترمذی: ج ۵ / ص ۶)

عاشر: احادیث وارده، در بشارت ذی النورین از آن جمله: (عبدالله بن حوالة  
تهجمون علی رجل یبایع الناس و هو معتجر بیرد من اهل الجنة فکان عثمان).  
(فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۸۵)

حادی عشر: احادیث وارده، در بشارت مرتضی از آن جمله: (علیّ لك فی الجنة  
خير منها) (فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۲ / ص ۶۵۱)  
اما بودن خلفا از سابقین مقربین. ثابت است به احادیث بسیار از آن جمله:  
(تحرك الجبل وقوله (ص) اثبت فانما عليك نبی و صديق و شهيد من طرق  
كثيرة جداً من مسند عثمان و سعید بن زید و ابی هريرة و ابن عباس و انس و  
بريدة و سهل بن سعد

وحدیث ان الشيخین من النجباء من مسند علی).  
وحدیث (ان اهل الدرجات العلی، یراهم من تحتهم الخ من مسند ابی سعید).  
(سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶)

وحدیث (تحدّث جبرئیل بفضائلهما من مسند عمار). (فضائل الصحابة، امام  
احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۴۲۹)

وحدیث (رؤیا رجحانهم فی المیزان من مسند ابی بكرة و عرفجة و غیرهما).  
وحدیث (تشبه الشيخین بملکین مقربین، من حدیث ابن مسعود و غیره و حدیث  
هما سیدا کهول اهل الجنة من مسند علی و انس و حدیث یدعی من ابواب  
الجنة کلها فی مناقب ابی بکر و حدیث لقد کان فیما کان قبلکم ناس محدثون  
من غیر ان یكونوا انبیاء فان یکن فی امتی احد فانه عمر و حدیث فرار الشیطان  
من ظل عمر و حدیث رفیقی فی الجنة عثمان).

واما آنکه آن حضرت (ص) با خلفاء معامله منتظر الامارة می کردند. پس ثابت  
است به طریق بسیار:

(حدیث سهل بن سعد که آن حضرت (ص) برای صلح بقبیله بنی عمرو بن عوف رفتند و صدیق اکبر (رض) را امامت صلوات تفویض نمودند و در وقت مرض موت، امامت صلوات بتأکید فرمودند: و این قصه متواتر المعنی است). (مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۳۵)

و حدیث امارت حج از مشاهیر است (صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۸۲) و در حدیث ابودرداء (رض) فرمودند: (فهل انتم تاركون لی صاحبی فما اودی بعدها). (همان: ص)

و در حدیث ابوسعید خدری هر دو را وزیر گفته شد (سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱) (وقال علی لعمر، حين توفي: ان كنت لأرجو ان يجعلك الله معهما اني كنت لاسمع رسول الله (ص) يقول: جئت انا و ابوبكر و عمر و دخلت انا و ابوبكر و عمر و خرجت انا و ابوبكر و عمر). (صحیح بخاری: ج ۵/ ص) (و سئل علی بن الحسین، عن منزلة ابي بكر و عمر من النبی (ص) فقال: كمنزلتهما اليوم و هما ضجیعا). (شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة: ج ۷/ ص ۱۳۷)

(و در چندین حدیث حضرت صدیق (رض) را ارف امت و حضرت عمر فاروق (رض) را اشد هم فی امر الله و ذی النورین (رض) را اصدقهم حیاء و مرتضی (رض) را اقضاهم گفته شد). (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۱) (و هر یکی از این خصال، اشاره جلیه است، به آنکه ایشان استحقاق ریاست عظمی مسلمین را دارند و در حدیث حذیفه و مرتضی ثابت شد (ان تؤمروا ابابكر...)). (مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱)

و در حدیث حذیفه و ابن مسعود: (اقتدوا بالذین من بعدی ابی بكر و عمر). (سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۱)

و در حدیث مطلب بن ابی وداعه: (الحمد لله الذی ایّدنی بهما). (فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳)

و در حدیث عبدالرحمن بن غنم: (اشعری لو اجتمعتم فی مشورة ما خالفتكما). (مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱)

و در حدیث انس: (كان رسول (ص) اذا دخل المسجد لم يرفع احدٌ من رأسه غیر ابی بكر و عمر فأنهما كانا يتبسمان اليه و يتبسم اليهما). (سنن ترمذی: ج

## ۷. قریشیت

اما آنکه قرشیت، شرط خلافت اختیاریه است و ليس الكلام فى الخلافة الضرورية پس به احاديث بسیار ثابت است.

از آنجمله: حديث صديق اكبر (رض) (مرفوعاً الأئمة من قریش) (مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۳۱) وموقوفا: لم يعرف هذا الأمر الا لهذا الحى من قریش هم اوسط العرب داراً). (صحيح ابن حبان: ج ۲ / ص ۱۵۰)

و حديث حضرت ذى النورين (رض) وسعد بن ابى وقاص مرفوعاً: (من اراد هوان قریش اهانہ اللہ). (سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۷۱)

و حديث حضرت مرتضى مرفوعاً: (الا إن الامراء من قریش ما قاموا بثلاث ما حُکّموا فعدلوا و ما عاهدوا فوفّوا و ما استرحموا فرحموا). (مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱ / ص ۴۲)

و حديث ابن عمر مرفوعاً: (لا يزال هذا الامر فى قریش ما بقى فى الناس اثنان). (صحيح مسلم: ج ۳ / ص ۱۴۵۲)

و حديث ابن عباس مرفوعاً: (اللّهم اذقّت اول قریش نکالا فاذا قى آخرهم نوالا) (اخرجه الترمذی)

و حديث ابى موسى مرفوعاً: (ان هذا الامر فى قریش ما داموا اذا استرحموا فرحموا الخ). (مصنف ابن ابى شيبه: ج ۷ / ص ۵۲)

و حديث ابى هريرة مرفوعاً: (الناس تبعٌ لقریش فى هذا الشأن مسلمهم لمسلمهم وكافرهم لكافرهم). (صحيح بخارى: ج ۴ / ص ۱۷۸)

وايضاً حديث ابى هريرة مرفوعاً: (ان لقریش حقاً ما حُکّموا فعدلوا و ائتمنوا فادوا و استرحموا فرحموا). (مسند امام احمد: ج ۱۳ / ص ۹)

وايضاً حديث ابى هريره مرفوعاً: (الملك فى قریش والقضاء فى الانصار والاذان فى الحبشة والامانة فى الازد). (سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۷۲)

و حديث جابر مرفوعاً: (الناس تبع لقریش فى الخير والشر). (صحيح مسلم: ج ۳ / ص ۱۴)

وحديث انس مرفوعاً: (الائمة من قريش ان لهم عليكم حقاً و لكم عليهم حقاً مثل ذلك ما ان استرحموا رحموا و ان عاهدوا فوا و ان حكموا عدلوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين). (مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۳۱)

وحديث ابى برزة الاسلمى مرفوعاً: (الامراء من قريش لكم عليهم حقٌ ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثاً كمثلاً حديث انس). (مسند امام احمد: ج ۳۳ / ص ۴۲)

وحديث ذى مخمر: (كان هذا الامر فى حمير فنزعه الله منهم فجعله فى قريش الخ). (مسند امام احمد: ج ۲۸ / ص ۳)

وحديث معاوية بن ابى سفيان مرفوعاً: (ان هذا الامر فى قريش لا يعاديهم احدٌ الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين) (صحيح بخارى: ج ۴ / ص ۱)

وحديث جابر بن سمرة و ابى جحيفة مرفوعاً: (لا يزال الاسلام عزيزاً الى اثنى عشرة خليفةً كلهم من قريش). (صحيح مسلم: ج ۳ / ص ۱۴)

وحديث عمرو بن العاص مرفوعاً: (قريش ولائُ الناس فى الخير والشر الى يوم القيامة). (اخرجه الترمذى)

(واخرج الشافعى (رح)، عن ابن ابى فديك، عن ابن ابى ذيب، عن مشايخه احاديث منها: عن ابن شهاب، انه بلغه ان رسول الله (ص) قال: قدّموا قريشاً ولا تقدّموها و تعلّموا من قريش و لا تعلموها او تعلّموها شك ابن ابى فديك). (مسند الإمام الشافعى: ج ۲ / ص ۱۹)

(و منها: عن حكيم بن ابى حكيم، انه سمع عمر بن عبدالعزيز و بابت شهاب يقولون: قال رسول الله (ص): من اهان قريشاً اهان الله (همان: ص ۱۹)

(و منها: عن الحارث بن عبد الرحمن، انه قال: بلغنا ان رسول الله (ص) قال: لولا ان يبطر قريشٌ لأخبرتها بالذى لها عند الله عز وجل). (همان: ص ۱۹)

(و منها: عن شريك بن ابى تمر، عن عطاء بن يسار، ان رسول الله (ص) قال: لقريش انتم اولى الناس بهذا الامر ما كنتم مع الحق الا ان تعدلوا عنه فتلحون

كما تلحى هذه الجريدة يشير الى جريدة فى يده). (همان: ص ۱۹۴)

(و اخرج الشافعى (رح)، عن يحيى ابن سليم، عن عبد الله بن عثمان بن خيثم، عن اسمعيل بن عبيد بن رفاعه الانصارى، عن ابيه، عن جده، رفاعه ان النبى

(ص): نادى ايها الناس ان قريشا اهل امانةٍ من بغاها العواثر كبه الله لمنخريه يقولها ثلاثاً). (همان: ص ۱۹)

(اخرج الشافعى (رح)، عن عبدالعزيز بن محمد، عن يزيد بن الهاد، ان محمد بن ابراهيم، حدثه ان قتادة بن النعمان وقع بقريش. فكانه نال منهم. فقال رسول الله (ص): مهلا يا قتادة لا تشتم قريشاً فانك لعلك ترى فيها رجلاً او يأتى منهم رجال تحقّر عملك مع اعمالهم وتغبطهم اذا رأيتهم لو كان ان تطغى قريش لاخبرتها بالذى لها عندالله (همان: ص ۱۹)

(و اخرج الشافعى (رح)، عن سفيان بن عيينة، عن ابن ابى نجيح، عن مجاهد فى قوله تعالى: " و انه لذكرٌ لك و لقومك ". قال: يُقال ممّن الرجل. فيقال: من العرب. فيقال: من ائى العرب؟ فيقال: من قريش). (معرفة السنن والآثار)

(و ذكر الشافعى (رح) متن الحديث تعليقا. ثم وصله البيهقى باسناده عن جبير بن مطعم. قال: قال رسول الله (ص): للقرشى مثل قوة الرجلين من غيرهم. فقليل للزهرى بمّ ذلك. قال: من نبل رأى ذكر هذه الاحاديث كلها البيهقى فى اوائل سنته الصغرى). (همان: ص ۱۶۱)

بالجمله جمعى كثير از صحابه و تابعين اين مدعا را روايت کرده‌اند به الفاظ مختلفه و طرق متغايره بعض از آن صريح است در خلافت قريش و بعض اشاره است به آن و بعض قرينه است كه ذهن را به آن نزديك مى‌گرداند. بعد از آن نزديك وفات آن حضرت (ص) انصار گفتند: « منّا امير و منكم امير » و مهاجرين به همين حديث ايشان را از خلافت باز داشتند و بر همين معنى اجماع منعقد شد و مخالف ساكت گشت و اين قصه را طرق بسيار است. بعض روايات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صديق بيان خواهيم كرد.

## ۸. مهاجرين

بالجمله بعد از آن مناظره‌ها اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت؛ اما آن كه از مهاجرين اولين بودند، شرط خلافت خاصه است. پس به قول خداى تعالى: « لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجةً من الذين انفقوا من بعد ». (الحديد/۱) و به قول وى عز وجل »

الذین ان مکّنهم فى الارض اقاموا الصلوة». (الحج: ۴۱) و قول حضرت فاروق در خطبه آخر چون خلافت را شورا ساخت در میان شش کس: (و انى قد علمت ان اقواماً سيطعونون فى هذا الامر انا ضربتم بيدى هذه على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضلال). (صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۳) و قول ابن عمر: (احق بهذا الامر، من قاتلك و قاتل اباك على الاسلام).

(صحيح بخارى: ج ۵/ ص ۱۱)

و قول زيد بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صديق: (ان رسول الله (ص) كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين و نحن انصاره كما كنا انصار رسول الله (ص)). (مسند امام احمد: ج ۳۵ / ص ۴۸)

(و قول رفاعه بن رافع زرقى بدرى، فى قصة خروج طلحة والزبير، على على و بلوغ الخبر الى على فى الاستيعاب. فقال: رفاعه بن رافع الزرقى: ان الله لما قبض رسوله (ص) ظننا اننا احق الناس بهذا الامر لنصرتنا الرسول و مكاتنتنا من الدين فقلتم نحن المهاجرون الاولون و اولياء رسول الله (ص) الاقربون انا نذكركم الله ان لا تنازعونا مقامه فى الناس فخليناكم و الامر فاتم اعلم و ما كان بينكم غير انا لما رأينا الحق معمولاً به و الكتاب متبعاً و السنة قائمة رضينا و لم يكن الا ذلك فلما رأينا الاثرة انكرنا ...). (الاستيعاب فى معرفة الأصحاب:

ج ۲/ ص ۴)

(و قول عبدالرحمن بن غنم الاشعري، لابی هريرة و ابى الدرداء: و ائى مدخل لمعاوية فى الشورى و هو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤوس الاحزاب فندما على مسيرهما و تابا بين يديه). (الاستيعاب فى معرفة

الأصحاب: ج ۲/ ص ۸۵۱)

و از اينجا معلوم شد كه ابودرداء و ابوهريره آخرأ به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع كردند. و حديث جرير بن عبدالله مرفوعاً: المهاجرون و الانصار اولياء بعضهم لبعض و الطلقاء من قريش و العتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الى يوم القيامة). (مسند امام احمد: ج ۳۱ / ص ۵۴)

و از ادلّ دلائل مدعا قول حضرت مرتضى است كه چندين مره بطرف اهل شام نوشت كه امر خلافت مفوض است به مهاجرين و انصار، ديگرى را در حل و عقد آن مدخل نه چون ايشان بيعت كردند ديگران را مجال خلاف نمائند.



و از قرائن این مدعا، حدیث آن حضرت (ص) در آحق به امامت صلاة. قال رسول الله (ص): (فان كانوا فى السنة سواء فاقد مهم هجرة). (صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۴۶)

و آیت کریمه (إنا احللنا لك ازواجك ... اللاتى هاجرن معك). (الأحزاب/ ۵) و ام هانى به سبب قید هجرت از شرف تزوج آن حضرت (ص) محروم ماند. و از قرائن این معنی آن است که حضرت عباس را با وجود عمومیت پیغامبر (ص) و مقدم بنی هاشم بودن در امر خطیر خلافت و دخل نبود و به او اعتدادی نه، و بعضی ولد او به این معنی اشاره کرده است: (اخرج الحاكم عن ابى اسحق. قال: سألت قثم بن العباس كيف ورث على رسول الله (ص) دونكم؟ قال: لانه كان اولنا به لحوقاً واشدنا به لزوقاً). (المستدرک على الصحيحين: ج ۳/ ص ۱۳)

بالجمله این مدعا که از مهاجرین اولین بودن اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت، به مآخذ بسیار ثابت است و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده است.

قرشیت و هجرت اولیه با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر (رض) و نظراء او ماده اجتماع بودند؛ لهذا صرف انصار به هر دو وصف واقع شد و در مناظره حضرت مرتضی و معاویه بن ابی سفیان صفت هجرت مدار فرق گشت، و اینجا بحثی است شریف: (اخرج البخارى، عن عاصم، عن ابى عثمان النهدي، عن مجاشع بن مسعود. قال: انطلقت بأبى معبد الى النبى (ص) ليبياعه على الهجرة فقال: مضت الهجرة لاهلها ابايعة على الاسلام والجهاد فلقيت ابا معبد فسألته. فقال: صدق مجاشع). (صحيح بخارى: ج ۵/ ص ۱۵)

(و اخرج البخارى، عن ابن عمر. لا هجرة اليوم او بعد رسول الله (ص)). (همان: ج ۵/ ص ۱۵)

(و اخرج عن مجاهد، كان ابن عمر. يقول: لا هجرة بعد الفتح). (صحيح بخارى: ج ۵/ ص ۱۵)

(و اخرج عن عائشة. قالت: لا هجرة اليوم كان المؤمن يفرّ احدهم بدينه الى الله والى رسوله مخافة ان يفتن عليه فاما اليوم فقد اظهر الله الاسلام فالؤمن يعبد

ربه حيث شاء ولكن جهاداً ونيةً). (همان: ص ۱۵)

(و اخرج الطبرانی فی الصغیر، من حدیث ابی هند یحیی بن عبداللہ بن حجر بن عبدالجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی بالكوفة. قال: حدثنا عمی محمد بن حجر، بن عبدالجبار. قال: حدثنی سعید بن عبدالجبار، عن ابيه عبدالجبار عن امام یحیی، عن وائل بن حجر، حدیثاً طویلاً فی قصة وفوده علی النبی (ص) ثم رجوعه الی وطنه. ثم اعتزاله الناس فی فتنه عثمان ثم قدومه علی معاویه. فقال له معاویه: فما منعك من نصرنا وقد اتخذك عثمان ثقةً وصهرًا؟ قلتُ: انك قاتلت رجلاً هو احق بعثمان منك. قال: و کیف یكون احق بعثمان منی وانا اقرب الی عثمان فی النسب. قلت ان النبی (ص): كان آخا بین علی و عثمان فالأخ اولى من ابن العم و لست اقاتل المهاجرین. قلت: اولسنا مهاجرین قلتُ: اولسنا قد اعتزلناكما جميعا وحجة اخرى حضرت رسول اللہ (ص) وقد رفع رأسه نحو المشرق و قد حضره جمع كثير ثم ردّ الیه بصره. فقال: اتکم الفتن کقطع اللیل المظلم فشدّد امرها و عجلّله و قبّحه فقلت له من بین القوم: یا رسول اللہ وما الفتن؟ فقال: یا وائل اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاعتزلهما. فقال: اصبحت شیعیاً. فقلت: لا ولكنی اصبحت ناصحاً للمسلمین. فقال: معاویة ولو سمعت ذا و علمته ما اقدمتک. قلت: اولیس قد رأیت ما صنع محمد بن سلمة عند مقتل عثمان انتهى بسيفه الی الصخرة فضربه حتی انکسر. فقال: اولئک قوم یحملون علینا. قلت: فکیف تصنع بقول رسول اللہ (ص) من الانصار فبحبی و من ابغض الانصار فیبغضی). (المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۲/ ص ۲۸۴)

(و اخرج ابویعلی، عن معاویة بن ابی سفیان. قال: سمعت رسول اللہ (ص) یقول: لا تقطع الهجرة حتی تقطع التوبة. قالها: ثلاث مرات ولا تقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها). (مسند ابویعلی موصلی: ج ۱۳ / ص ۳۵)

و وجه تطبیق در میان این دو حدیث مختلف، آنست که هجرت در لغت انتقال است از وطن مألوف خود، و فرد اکمل آن، هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبه کفار به جانب آن حضرت (ص) به نیت آنکه به شرف ملازمت آن حضرت (ص) مشرف شود. در اعلاء کلمه اللہ تحت رایت آن حضرت (ص) مساعی جمیله، به کار برد و از سلطان کفار که مانع اقامت ارکان

اسلام است، خلاص یابد و این فرد اکمل حقیقت شرعیه لفظ هجرت است که به غیر توسط قرینه در عرف شرع فهمیده می‌شود و آن معنی، به فتح مکه منقضی شد. « لا هجرة بعد الفتح » و به معنی دیگر، انتقال از وطن خود برای طلب فضیلت دینیه، از طلب علم و زیارت صالحین و فرار از فتن، و این نیز از رغائب هنی است، هر چند به نسبت معنی اول مفضول است و این معنی تا قیامت منقرض نیست و افضل اصناف این هجرت، انتقال است به جناب آن حضرت (ص) برای تحصیل علم و تأدب به آداب او علیه الصلاة والسلام و تهیاً برای جهاد بر معاویه بن ابی سفیان تفریق بین المعنیین مشتبّه شد. واللّه اعلم بحقیقة الحال -

و اما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس مآل آن آنست که خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گویی، چون تنقیح معنی آن کنیم راجع شود به آنکه خلیفه متصف به صفاتی باشد که مخصوص به کاملان و مقربان است و آن حضرت (ص) به آن صفات متصف بوده اند. « مِنْ حَيْثُ اِنَّهُ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى » و مصدر افعالی گردد که آن حضرت (ص) آن را میکردند. « مِنْ حَيْثُ اِنَّهُ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى » و تحقیق این خلیفه، بدین افعال و صفات بوجه تأکید از شریعت معلوم باشد و چون استقراء کلی به کار بریم این افعال را بر سه قسم یابیم:

قسم اول: حسن عبادات بینه و بین الله و حسن معاملات باخلق الله.

قسم دوم: اعانت حضرت پیغمبر (ص) در جهاد اعداء الله و اعلاء كلمة الله.

قسم سوم: افعالی که بعد آن جناب (ص) به ظهور آید. از قبیل: تتمیم افعال جناب نبوی علیه الصلاة والسلام مثل بر هم زدن ملت کسرا و قیصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن.

## ۹. اجماع صحابه

اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر (رض): و این مسلك را عبدالله بن مسعود اختیار نموده است: (قال عبدالله: ما رأى المسلمون حسناً فهو عند الله حسنٌ و ما رأوه سيئاً فهو عند الله سيئٌ و قد رأى الصحابة جميعاً ان يستخلفوا ابابكر). (المستدرک على الصحيحین: ج ۳/ ص ۸)

و استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم، قال عبداللّٰه بن مسعود: (أفرسُ الناس ثلاثةً أبوبكر حين استخلف عمر الحديث). (المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ ص ۳۷)

و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق (رض) به وجهی که هیچ کس را در آن اشکالی نماند، اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد. پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شده؛ لیکن بعد از استخلاف و تسلط و هم چنین قصه اتفاق بر ذی النورین (رض) معلوم و مشهور است. متأخرین اشاعره همین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک اکتفا کرده و بیعت اهل مدینه و دیگر بلاد اسلامی با حضرت علی ثابت و مشهور است.

آ

اما آنکه هر یکی از خلفاء در وقت خلافت خویش، افضل امت بوده است از حدیث ابن عمر: (کنا نخیر فی زمان رسول اللّٰه (ص) فنقول: ابوبکر خیر هذه الأمة ثم عمر ثم عثمان). (صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴) و حدیث مرتضی: (هذان سیدا کهول اهل الجنة) و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر به روایت ابوبکره ثقفی و عرفجه و غیر ایشان.

و عمر فاروق (رض) فضیلت ابوبکر صدیق (رض) را بیان کرد و آن متواتر است ازو، و صدیق (رض) گفت: (اللّٰهم استخلفت علیهم خیر خلقک). (مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷، ص ۴۳)

و عبدالرحمن بن عوف در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفته: (واللّٰه علیه ان لا یألو عن افضلهم فی نفسه). (صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱) و مرتضی (رض) بر سر منبر کوفه فرمود: (خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر). (مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۴)

سفیان ثوری به ملاحظه همین اجماعیات گفته است: (من زعم ان علیاً کان احق بالولاية منهما فقد خطأ ابابکر و عمر والمهاجرین والانصار و ما أراه یرتفع مع هذا له عمل الى السماء).

و شافعی (رح) گفته: اضطر الناس بعد رسول اللّٰه (ص) الى ابی بکر فلم یجدوا تحت اديم السماء خیرا من ابی بکر، فولّوه رقابهم). (معرفة السنن والآثار، ابو بکر بیهقی: ج ۱/ ص ۱۹)

و چندین صحابه و تابعین گفته اند: که صدیق اکبر (رض) در قتال مرتدین به چیزی قایم شد که کار انبیاء بود.

### ۱۰. اجماع (قاطبه) امت، بر حقانیت خلفای راشدین

و احادیث متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق (رض) با وحی الهی. و از ادل دلایل این معنی مشورت آن حضرت (ص) در مصالح جهاد و اوضاع شریعت با شیخین و قبول مشاورت ایشان. و حدیث متواتر بالمعنی: (علیکم بالسَّواد الأعظم). (مسند امام احمد: ج ۳۰ / ص ۳۹) با کثرت طرق خویش که امام شافعی (رح): آن را در اثبات اجماع، روایت کرد و علماء در فقه این احادیث مختلف اند. جمعی بر وجوب طاعت خلیفه: (اذا لم یکن فی معصیه) حمل نموده‌اند و طایفه بر وجوب قول به اجماع.

و فقیر می‌گوید: مراد آنست که قول خلیفه حجت است، چون ممکن شود در مسلمین. پس معنی طاعت خلیفه و قول به اجماع هر دو مجموع است، تفصیل این اجمال، آنکه خدای تعالی در نفوس این عزیزان ملکه نهاده است و بعد از آن تأیید از نزدیک خویش داده است که به سبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سیاست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق این امت، فضلی خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تأییدی در این باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود، آن رای حجت باشد در دین: (نور علی نور یرهدی الله لنوره من یشاء).

(اخرج الحاكم، حدیث عمر فی خطبته بالجایبه من طرق منها: طریق عبدالله بن دینار، عن ابن عمر. قال: خطبنا عمر بالجایبه. فقال: انی قمت فیکم کمقام رسول الله فینا. فقال: اوصیکم بأصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشوا الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف و یشهد الرجل ولا یستشهد فمن اراد منکم بحبوحه الجنة فیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد ألا لا یخلونب رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان. قالها: ثلثاً و علیکم بالجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد ألا و من سرته حسنته و ساءته سیئته فهو مؤمن ومنها: طریق عامر بن سعد، بن ابی وقاص، عن ابيه. قال: وقف عمر بن الخطاب بالجایبه. فقال: رحم الله رجلاً

سمع مقالتي فوعاها، اني رأيت رسول الله (ص) وقف فينا كمقامي فيكم. ثم قال: احفظوني في اصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يكثر الهرج و يظهر الكذب و يشهد الرجل و لا يستشهد و يحلف و لا يستحلف من منكم بحبوة الجنة فعليه بالجماعة فان الشيطان مع الواحد و هو من الاثنين ابعد لا يخلون رجلٌ بامرأة فان الشيطان ثالثهما من سرته حسنته و ساءته سيئته فهو مؤمن). (المستدرک على الصحيحين: ج ۱/ ص ۱۹۹)

(و اخرج البيهقي، من طريق الشافعي (رح)، عن ابن عينة، عن عبد الله بن ابي ليبد، عن بن سليمان بن يسار، عن ابيه ان عمر بن الخطاب. قام بالجاية للناس خطيباً فقال: ان رسول الله (ص) قام فينا: كمقامي فيكم. فقال: اكرموا اصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظهر الكذب حتى ان الرجل ليحلف و لا يُستحلف و يشهد و لا يستشهد الا فمن سرّه بحبوة الجنة فليزم الجماعة فان الشيطان مع الفرد و هو من الاثنين ابعد و لا يخلون رجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما و من سرته حسنته و ساءته سيئته فهو مؤمن. قال الشافعي (رح) في اثناء كلامه فلم يكن للزوم جماعتهم معنى الا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحریم والطاعة فيهما. من قال: بما تقول جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم وانما تكون الغفلة في الفرقه فاما الجماعة فلا تمكن فيها كافة غفلة عن معنى كتاب الله و لاسنة و لا قياس ان شاء الله). (معرفة السنن والآثار: ج ۱/ ص ۱)

(و اخرج الحاكم، من حديث معتمر بن سليمان، عن رجل، عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر. قال: قال: رسول الله (ص) لا يجمع الله هذه الامة على الضلالة ابداً. وقال: يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الأعظم فانه من شذّ شذ في النار). (المستدرک على الصحيحين: ج ۱/ ص ۱۹۹)

(و اخرج الحاكم من حديث عبد الله بن طاؤس، عن ابيه، عن ابن عباس. ان النبي (ص) قال: لا يجمع الله امتي او قال هذه الامة على الضلالة ابداً و يد الله على الجماعة). (المستدرک على الصحيحين: ج ۱/ ص ۲۰۲)

(و اخرج الحاكم، عن انس، عن النبي (ص) في حديث طويل وسأل ربه ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطى ذلك). (المستدرک على الصحيحين: ج ۱/ ص ۲۰۳)

(و اخرج الحاكم، عن ابى ذر. قال: قال رسول الله (ص): من فارق الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه). (همان: ص ٢)

(و اخرج الحاكم من حيث نافع، عن عبد الله بن عمر. ان رسول الله (ص) قال: من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه حتى يراجعه). (المستدرک على الصحيحين: ج ١/ ص ٢٠)

(و قال من مات وليس عليه امام جماعة فان موته ميتة جاهلية). (همان: ص ٢)

(و اخرج الحاكم من حديث الحارث الاشعري، حديثاً طويلاً فى آخره. قال رسول الله (ص) آمرکم بخمسة كلمات أمرنى الله بهن الجماعة والسمع والطاعة والهجرة والجهاد فى سبيل الله فمن خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من رأسه الا ان يرجع). (المستدرک على الصحيحين: ج ١/ ص ٢٠)

(و اخرج الحاكم، عن معاوية قال: قال رسول الله (ص) من فارق الجماعة شبراً دخل النار). (المستدرک على الصحيحين: ج ١/ ص ٢٠٥)

(و اخرج الحاكم، عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله يقول: من فارق امته او عاد اعرابياً بعد هجرته فلا حجة له). (همان: ص ٢٠٥)

(و اخرج الحاكم من حديث حذيفة، عن ربعى بن حراش قال: اتيت حذيفة ابن اليمان لىالى سار الناس الى عثمان. فقال: سمعت رسول الله (ص) يقول: من فارق الجماعة واستذل الامارة لقي الله ولا حجة له).

(و اخرج الحاكم، عن فضالة بن عبيد. عن رسول الله (ص) انه قال: ثلاثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى امامه فمات عاصياً امامه وعبد ابق من سيده فمات و امرأة غاب عنها زوجها و قد كفها مؤنة الدنيا فتبرجت بعد فلا يسأل عنهم).

(و اخرج الحاكم، عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص) الصلاة المكتوبة الى الصلاة المكتوبة التى بعدها كفارة لما بينهما والجمعة الى الجمعة وشهر رمضان الى شهر رمضان كفارة لما بينهما. ثم قال: بعد ذلك الا من ثلاث الا من الاشراك بالله و نكث الصفقة و ترك السنة. قلنا: يا رسول الله! اما الاشراك بالله فقد عرفناه فما نكث الصفقة و ترك السنة. قال: اما نكث الصفقة ان تباع رجلاً بيمينك ثم تخالف اليه فتقاتله بسيفك و اما ترك السنة فالخروج من الجماعة). (المستدرک على الصحيحين: ج ١/ ص ٢٠٧)

(و اخرج الحاكم، فى حديث حذيفة الطويل، حين ذكر قوماً يهدون بغير هديه وقوماً يدعون الى ابواب جهنم. قلت: فما تأمرنى ان ادركت ذلك؟ قال: تلزم جماعة المسلمين و امامهم. قلت: فان لم تكن لهم امامٌ ولا جماعة. قال: فاعتزل تلك الفرق كلها). (المستدرک على الصحيحين: ج ۱/ ص ۱۹۷)

(و اخرج الشيخان من حديث عمر، بطرق مختلفة انتم شهداء الله فى الارض) (صحيح بخارى: ج ۲/ ص ۹۷)

(و اخرج الحاكم من حديث ابى زهير الثقفى. قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: يوشك ان تعرفوا اهل الجنة من اهل النار. او قال: خياركم من شراركم. قيل: يا رسول الله! بماذا؟ قال: بالثناء الحسن والثناء السيئ و انتم شهداء بعضكم على بعض). (المستدرک على الصحيحين: ج ۱/ ص ۲۰)

(و اخرج مسلم، من حديث ثوبان والمغيرة و جابر بن سمرة و جابر بن عبد الله و معاوية بن ابى سفيان. والفاظهم متقاربةٌ لاتزال طائفةٌ من امتى قائمةٌ بامر الله لا يضرهم من خذلهم او خالفهم حتى يأتى امر الله و هم ظاهرون على الناس). (صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۵۲)

محتمل است كه حديث لايجتمع امتى على الضلالة بر موافقت همين حديث محمول باشد، بر آنكه طائفه بر حق باشد، آخذ به سنت و قائم به واجبات ملت، نه به معنى حجيت اجماع؛ لكن المعنى الاول هو المشهور الذى حمل عليه جماهير الفقهاء والله اعلم.

و از اين طرق كثيره معلوم مى شود كه احاديث نهى از مفارقت جماعت و امر اتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تأمل كنيم هر دو علت از بيان آنها مى تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن مى شود:

يكى اقامت خلافت كه متبع چندين فوايد است و ديگر حفظ ملت از اختلاف اهل آن، و اتفاقيات فقهاى امصار، بى حكم خليفه، به اعتبار مصلحت كه امام شافعى (رح) به آن اشاره كرده: (حيث قال: انما الغفلة فى الفرقة فاما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة عن معنى كتاب و لاسنة و لا قياس مظنه اصاب است. قال عمر (رض): فاقض بما قضى به الصالحون) و اين نيز معلوم بالقطع است كه اگر در فصل مجتهد فيه، حكم خليفه را قبول نکنند و هر يكى بر رأى خود رود، حكم خلافت مضبوط نگردد و مصلحت اقامت خلافت



متحقق نشود، به ملاحظه همین مراتب، امام شافعی (رح) گفته: (و اذا رجعنا الى التقليد، فقول الائمة ابي بكر وعمر وعثمان - قال في القديم - و علي احب الينا) و توقف در قول مرتضی به مذهب جدید از جهت عدم تمکین است و عدم اجتماع امت بر قول او یکی از اوصاف مؤثره است. قاطبه مسلمین که اهل سنت و جماعت میباشند بر حقانیت خلافت خلفای راشدین اجماع دارند و این در کتب مذاهب اربعه و اهل حدیث و سلفیها و غیره موجود میباشد.

### ۱۱. تحقق بشارات الهی

و اما آن که موعود خدای تعالی برای این امت مرحومه، بر دست خلفاء ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است:

مطلب اول آن که این معنی، یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است؛ زیرا که خلافت به معنی جانشینی است و آن در عرف شرع، راجع است به تصدی اقامت اموری که پیغامبر (ص) برای اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت به معنی اول زیادت مشابهت به سیرت آن حضرت (ص) حاصل گردد.

و از جمله سیر و افعال آن حضرت (ص) بلکه عمده آن ها فتح بلاد کفر بوده است.

مطلب ثانی آن که آن حضرت (ص) وعده فرموده است، امت خود را که بلاد شام و عراق را فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است، به احادیث متواتره المعنی. از حدیث ابی هریره و عقبه بن عامر و عدی بن حاتم و خباب و غیرهم (ممن لایحصی عددهم. صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۴۲)

مطلب سوم آن که: آن موعود بر دست خلفاء ظاهر شد و نقل متواتر از جماهیر مسلمین، از فقهاء و محدثین و مؤرخین، و در اثبات این مطلب کافی است: (مع هذا حدیث الحمد لله الذی ایدنی بهما). (فضائل الصحابة، امام احمد: ج ۱/ ص ۳۸) (و حدیث استبشار اهل سماوات به اسلام عمر. سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳) (و غیر آن برین معنی دلالت می کند.

و اما آن که قول خلیفه حجت است، چون آن را امضا کنند و آن قول ممکن

شود، در مسلمین و آن بالاتر از قیاس است و این خصلت ثابت است در این بزرگواران. پس ثابت است به طریق بسیار. قال الله تعالى:

(وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم ﴿٥٥﴾ النور / ٥٥)

و قال عز وجل: (الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكاة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله عاقبة الامور ﴿٤١﴾ حج / ٤١)

## ۱۲. تحقق بشارات پیامبر (ص)

\* براء گوید: (در روز حفر خندق در قسمتی از خندق به صخره سنگی عظیم برخورد کردیم که تبر بر آن کارگر نبود. شکایت به نزد رسول خدا (ص) بردیم. ایشان آمدند و تبر به دست گرفتند، و گفتند: بسم الله، و یک ضربه بر آن زدند و گفتند: (الله اكبر! أعطيت مفاتيح الشام. والله إنى لأنظر قصورها الحمر الساعة). «الله اكبر! خدا بزرگ است. کلیدهای شام را به من عطا کردند. به خدا من دارم کاخ‌های قرمز رنگ آن را همین الان می‌بینم». آنگاه ضربه دوم را زدند و قطعه دیگری از آن صخره را جدا کردند و گفتند: (الله اكبر! أعطيت فارس. والله إنى لأبصر قصر المدائن الأبيض الآن). «الله اكبر! خدا بزرگ است. فارس را نیز به من عطا کردند، به خدا من همین الآن دارم کاخ سفید مداین را می‌بینم»

آنگاه گفتند: (الله اكبر! أعطيت مفاتيح اليمن. والله إنى لأبصر أبواب الصنعاء من مكاني) «الله اكبر! خدا بزرگ است. کلیدهای یمن را به من عطا کردند، به خدا از همین جا که ایستاده‌ام، دروازه‌های صنعاء را می‌بینم». (سُنن النسائي، ج ۲، ص ۵۶)

ابن اسحاق قریب به همین مضمون را از سلمان فارسی (رض) نقل کرده است. [سیره ابن هشام: ج ۲، ص ۲۱۹. خورشید نبوت: ترجمه فارسی الرحیق المختوم، ۱۰۶/۲]

و چنانکه می‌دانیم فتح شام، ایران و یمن در زمان خلفای راشدین انجام گرفته است.

احادیثی در باب فضایل خلفای راشدین می‌باشد که دال بر خلافت ایشان

است، و از ادلّ دلایل احادیث متواتره: (بالمعنی السکینه تنطق علی لسان عمر من طریق علی و ابی ذر و ابن عمر و غیرهم).

## درجات اصحاب (رض) نزد خداوند (ج) و رسول الله (ص)

اصحاب رسول الله (ص) درجات و مراتب مختلفی داشته‌اند. گروهی مصاحبین خاص رسول الله (ص) و مشاورین و وزرای او بودند و بشارت بهشت، به ایشان داده شده بود، گروهی دیگر در درجات پایین‌تری قرار داشتند.

اصحاب خاص از تفسیر فی ظلال القرآن

بلی همیشه در این جامعه مراتب متفاوتی بوده است که خود حرکت اسلامی آن مراتب را پدیدار کرده است. مجموعه‌هایی از مؤمنان، مراتب ممتازی پیدا کرده‌اند، به اندازه‌ای تلاشی که داشته‌اند و زحماتی که کشیده‌اند و دلیری و شهادتی که در جنبش و پیشتازی و استواری از خود نشان داده‌اند... پیشتازان نخستین، مهاجرین و انصار، اهل بدر و اصحاب بیعة الرضوان در حدیبیه، امتیازات و درجاتی بوده است که به ترتیب نصیب گروه‌هایی از مؤمنان راستین شده است. سپس به صورت همه‌گانی کسانی ممتاز بوده‌اند که پیش از فتح مکه اموال خود را انفاق و هزینه کرده‌اند و در راه خدا جنگیده‌اند. نصوص قرآنی، احادیث نبوی، و اوضاع عملی در جامعه اسلامی، این مراتب و منازل عالی را تأکید می‌کنند، درجات و امتیازاتی که جنبش عقیده‌آنها را پدیدار کرده است و بر آنها صراحت دارد:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ توبه / ۱۰۰) پیش‌گامان نخستین، مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی، روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر درختان و کاخ‌های آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ).

[تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۷۲]

(لعل الله اطلع إلى أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم، فقد وجبت لكم الجنة. أخرجه أحمد ۱/ ۱۰۵ و ۱/ ۱۳۱)

«چه بسا خداوند از بالا، بر اهل بدر نگرسته و فرموده است: هر کاری را که می‌خواهید بکنید، بهشت، برای شما واجب گردیده است». (اخرجه البخاری)

این حدیث پیغمبر خدا (ص) پاسخی به عمر (رض) است که از پیغمبر خدا (ص) اجازه خواست تا گردن حاطب پسر ابولتعه را بزند. چرا که در لحظه از ضعف، کسی را پنهانی به پیش قریش فرستاده بود و ایشان را از آماده شدن پیغمبر خدا (ص) برای فتح مکه آگاه کرده بود.

(لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يباعدونك تحت الشجرة، فعلم ما فى قلوبهم فأنزل السكينة عليهم وأثابهم فتحا قريبا، و مغانم كثيرة يأخذونها و كان الله عزيزا حكيما) ﴿فتح ۱۸-۱۹﴾

«خداوند از مؤمنان راضی گردید، همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌های شان - از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام - نهفته بود؛ لذا اطمینان خاطری به دل‌های شان داد، و فتح نزدیکی را - گذشته از نعمت سرمدی آخرت - پاداش شان کرد. همراه با غنیمت‌های بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیره، شکست ناپذیر و فرزانه است که کارهایش بر اساس حکمت است». (فتح ۱۸ و ۱۹)

(لا يستوى منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل، أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد و قاتلوا و كلا وعد الله الحسنى، والله بما تعملون خبير) ﴿حديد/ ۱۰﴾

«کسانی از شما که پیش از فتح - مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود - بخشیده‌اند و - در راه خدا - جنگیده‌اند، - با دیگران - برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقام شان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح - مکه، در راه اسلام - بذل و بخشش نموده و جنگیده‌اند...؛ اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن

چیزی است که می‌کنید». (تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۷۳)  
 پیامبر (ص) به خالد بن ولید در باره اصحاب خود چنین می‌گوید:  
 (مهلا یا خالد، دع عنك أصحابی فوالله لو كان لك أحد ذهباً، ثم أنفقتَه  
 فی سبیل الله ما أدركت غدوة رجل من أصحابی و لا روحه. صحیح بخاری،  
 کتاب فضائل اصحاب النبی، ح ۳۶۷۳)

«ای خالد! آهسته باش و بس کن. دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند،  
 اگر تو به اندازه کوه احد طلا داشته باشی و آن را در راه خدا خرج کنی، به  
 اجر یک بامداد یا یک شام‌گاه مردی از اصحاب من دسترسی پیدا نمی‌کنی». ابن  
 قیم آن را در زاد المعاد ذکر کرده است. این حدیث پاسخ پیغمبر خدا (ص)  
 به خالد پسر ولید است. بدان هنگام که خالد پسر ولید با عبدالرحمن پسر  
 عوف (رض) به نفرین و دشنام و سرزنش و کینه توزی یک دیگر پرداختند.  
 معلوم است خالد ملقب به سیف الله به معنی شمشیر خدا، از جانب پیغمبر  
 (ص) است. و اما عبدالرحمن پسر عوف (رض) از سابقین اولین، به معنی  
 پیشتان نخستین است. پیغمبر خدا (ص) به خالد فرمود:

(دع عنك أصحابی) «دست از اصحاب من بدار».

مراد او این دسته و طبقه ویژه والا مقام و ممتاز در میان جامعه اسلامی مدینه  
 است. این گروه اصحاب خاص می‌باشند، چرا که اهل سنت و جماعت  
 حضرت خالد بن ولید را نیز صحابی می‌دانند.

«اما این طبقه‌ها و دسته‌هایی که با منزلت و درجه ایمانی خود ممتاز  
 می‌گردیدند و آن منازل و درجات را هم حرکت اسلامی پدیدار گردانده بود،  
 مانع این نمی‌شد سطح‌های ایمانی به یکدیگر نزدیک شوند و در جامعه  
 مدینه، پیش از فتح مکه هماهنگ و همساز گردند، و بسیاری از عوارض تزلزل  
 در صف مسلمانان، و بسیاری از پدیده‌های ضعف، و شک و دودلی، و بخل  
 جانی و مالی، و روشن نبودن پرتو عقیدتی، و نفاق، و ... از آن جامعه رخت  
 بربندد و ناپدید گردد. به گونه‌ای که می‌توان جامعه مدینه را روی هم رفته بنیاد  
 اسلامی، به شمار آورد؛ ولی فتح مکه در سال هشتم هجری، و تسلیم شدن  
 هوازن و ثقیف در طائف که پیامد فتح مکه بود، هوازن و ثقیفی که پس از  
 قریش دو نیروی بزرگ در جزیره العرب بودند، دیگر باره گروه‌های تازه فراوانی

را به جامعه اسلامی، سرازیر کرد و آئین اسلام را پذیرفتند و با تفاوت‌های گوناگون سطح‌های ایمانی مسلمان شدند. در میان آنان منافقانی وجود داشتند که از اسلام بیزار بودند. کسان دیگری هم وجود داشتند که به سوی اسلام چیره و توانا رانده شده بودند. در میان آنان افراد مؤلفه القلوب نیز بودند، یعنی کسانی که لازم بود با خوبی و نیکی و اخلاق شایسته، دل ایشان به دست آورده شود. این چنین اشخاصی، با حقایق اصلی اسلام، سرگشته و قالب‌گیری نشده بودند، و روح حقیقی اسلام با خمیره ذات آنان نیامیخته بود.» [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۷۵]

و در حاضران تبوک نازل شده:

(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ ﴿التوبة/ ۱۱۷﴾)

خداوند توبه پیغمبر - از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد - و توبه مهاجرین و انصار - از لغزش‌های جنگ تبوک، مثل: کندی و سستی اراده و اندیشه بد به دل راه دادن و آهنگ باز گشت از نیمه راه جهاد - را پذیرفت و مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی - با وجود گرمای زیاد، کمی وسیله سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود - از پیغمبر پیروی کردند - و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند - بعد از آن که دل‌های دسته از آنان اندکی مانده بود که - از حق به سوی باطل - منحرف شود. - در این حال - باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رؤف و مهربان است.» [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۲/ ۱۵۹]

(لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ. أخرجه البخاری فی: ۵۶ کتاب الجهاد: ۱۹۴ باب لا هجرة بعد الفتح)

«بعد از فتح - مکه - هجرت - از مکه - وجود ندارد.»

بیعت با پیغمبر (ص) بعد از فتح مکه، بر پیروی از اسلام و جهاد در راه خدا و کارهای خیر، و بیان این که بعد از فتح مکه رفتن از مکه به مدینه مهاجرت نیست.

حدیث: (مُجَاشِعُ بْنُ مَسْعُودٍ وَأَبِي مَعْبُدٍ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ التَّهْدِي، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ. قَالَ: انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبُدٍ إِلَى النَّبِيِّ (ص) لِيُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ. قَالَ:

مَضَتْ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا، أُبَايَعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ فَلَقِيْتُ أَبَا مَعْبُدٍ، فَسَأَلْتُهُ. فَقَالَ: صَدَقَ مُجَاشِعٌ. أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ، فِي: ٦٤ كِتَابِ الْمَغَازِي: ٥٣ بَابٍ وَقَالَ (الليث)

یعنی: « مجاشع بن مسعود (رض) گوید: با ابو معبد پیش پیغمبر (ص) رفتیم، تا بر هجرت از مکه به مدینه با پیغمبر (ص) بیعت کند. پیغمبر (ص) گفت: دیگر فضیلت و ثواب هجرت از مکه به مدینه، برای کسانی که می‌خواهند به مدینه بیایند وجود ندارد - و بعد از فتح مکه اگر کسی به مدینه بیاید ثواب هجرت را ندارد؛ ولی با او بر دین اسلام و جهاد در راه خدا بیعت می‌نمایم. ابی عثمان نه‌دی گوید: به ابا معبد رسیدم و از او درباره حدیثی که مجاشع بن مسعود روایت کرد، سؤال کردم گفت: مشاجع راست گفته است. »  
حدیث:

(ابن عباس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (ص) يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَأَنْفِرُوا. أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ فِي: ٥٦ كِتَابِ الْجِهَادِ: ١٩٤)  
یعنی: « ابن عباس (رض) گوید: پیغمبر (ص) در روز فتح مکه گفت: دیگر بعد از فتح مکه، هجرت از مکه به مدینه فضیلت و ثواب ندارد؛ ولی هجرت به واسطه جهاد در راه خدا و هجرت به خاطر نیت خالص - مانند هجرت برای طلب علم و دوری از فتنه و فساد و ... - باقی است، و هر وقت که از شما خواستند برای جهاد در راه خدا حرکت کنید فوراً به جهاد بروید. »  
بر این اساس، کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شدند از مهاجرین نمی‌باشند و لذا آیات مربوط به مهاجرین شامل آن‌ها نمی‌باشد که این‌ها شامل ملوک اموی و حضرت معاویه (رض) می‌باشند.

## صفات مهم دیگر خلفای راشدین (رض)

### ۱. هویت

هویت در بخش قبلی توضیح داده شد

### ۲. ایمان

حاملان پیام رسالت اسلام، اصحاب کرامند کسانی که قرآن از آن‌ها تمجید نموده و احادیث به فضیلت آن‌ها گواه است. آن‌ها به شهادت قرآن بهترین امتان هستند. کسانی هستند که: (رضی الله عنهم ورضوا عنه) هستند و نام مهاجرین و انصار که باعث درخشش اسلام و نصرت رسول رب العالمین شدند، در قرآن چون ستاره می‌درخشند، آن‌ها به شهادت قرآن، در میان خویش رؤف و رحیم و در مقابل دشمنان خداوند شدید هستند. آن‌ها بیعت کنندگان آغازین با رسول پروردگار اند خدای که از بیعت شان از بالای هفت آسمان اعلان رضایت کرد.

(رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ فتح/ ۱۸)

« به تحقیق خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، راضی شد و دانست که چه در دل دارند. سکینه و آرامش را بر آن‌ها نازل کرد و فتح قریبی را برای شان مقرر نمود ». آری! خداوند آن‌ها را شناخته به همین دلیل ایمان شان را این‌گونه تأیید نموده است:

(فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ ﴿١٣٧﴾ بقره/ ۱۳۷)

« پس اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که باور داشته باشید که شما باور دارید، بی‌گمان - به راه درست خدایی - رهنمود گشته اند، و اگر پشت کنند - و از حقیقت سرپیچی ورزند و دوباره به رسوم و آداب موروثی آباء و اجدادی چنگ زنند - پس راه اختلاف و دشمنانه‌گی را - با شما - در پیش گرفته‌اند ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۳۹۴]



(قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا وما أنزل إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط وما أوتى موسى وعيسى وما أوتى النبيون من ربهم، لا نفرق بين أحد منهم ونحن له مسلمون، فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا، وإن تولوا فإنما هم فى شقاق، فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم ﴿﴾ ﴿﴾ بقره/۱۳۶-۱۳۷)

« بگوئید ایمان داریم به خدا و آنچه - به نام قرآن - بر ما نازل گشته است، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و الاسباط - یعنی نواده‌گان یعقوب - نازل شده است، و به آنچه برای موس و عیسی آمده است، و به آنچه برای - همه - پیغمبران از طرف پروردگار شان آمده است. میان هیچ يك از آنان جدایی نمی‌اندازیم - نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضی‌ها را بپذیریم و بعضی‌ها را نپذیریم؛ بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتاب‌های شان را به طور اجمال - می‌پذیریم - و ما تسلیم - فرمان - خدا هستیم. اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید، و بدان چیزهای که شما ایمان دار ید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان - به راه درست خدایی - رهنمود گشته اند، و اگر پشت کنند و - از حقیقت سر پیچی نمایند و دوباره، به رسوم و آداب موروثنی چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانه‌گی را با شما- در پیش گرفته اند، و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از - اذیت و آزار و نیرنگ و دسیسه‌های - ایشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بینا است- و گفتار ایشان را می‌شنود و کردار آنان را می‌بیند).

(تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۲۷۶)

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿﴾ ﴿﴾ فتح/ ۲۷-۲۹)

سراسر این درس، سخن از مؤمنان و سخن با مؤمنان است. از آن جماعت ممتاز و منحصر و خوشبخت سخن می‌رود و با آنان سخن گفته می‌شود که با پیغمبر خدا (ص) در زیر درخت بیعت کردند. آن بیعتی که خدا در آن حاضر و ناظر و پیمان گیرنده بود. دست خدا بالای دست‌های ایشان بود. آن مجموع که از خداوند بزرگوار شنیدند که در باره ایشان به پیغمبر خود (ص) می‌گوید:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَّا لَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ فَتَحَ)

«خداوند از مؤمنان راضی گردید، همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست، آنچه را که در درون دل‌های شان - از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام - نهفته بود؛ لذا اطمینان خاطری به دل‌های شان داد، و فتح نزدیکی را - گذشته از نعمت سرمدی آخرت - پاداش شان کرد.

و از پیغمبر خدا (ص) شنیدند که در باره ایشان می‌گوید:

(أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ). «شما امروزه بهترین سرنشینان زمین هستید».

(مسند الشافعی: مشکول، ص ۲۷۶)

(وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾ تَوْبَهُ)

«پیش‌گامان نخستین، مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی، روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر - درختان و کاخ‌های - آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۸۴/۱]

(لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ وَجِبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ. أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ ۱/۱۰۵ وَ ۱/۱۳۱)

«چه بسا خداوند از بالا، بر اهل بدر نگرسته و فرموده است: هر کاری را که می‌خواهید بکنید، بهشت که برای شما واجب گردیده است. [حدیث نبوی است و بخاری آن را استخراج کرده است]

این حدیث پیغمبر خدا (ص) پاسخی به عمر (رض) است که از پیغمبر خدا (ص) اجازه خواست تا گردن حاطب پسر ابولتعه را بزند. چرا که در لحظه از ضعف کسی را پنهانی به پیش قریش فرستاده بود و ایشان را از آماده شدن پیغمبر خدا (ص) برای فتح مکه آگاه کرده بود.

(لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يباعدونك تحت الشجرة، فعلم ما فى قلوبهم فأنزل السكينة عليهم وأثابهم فتحا قريبا، ومغانم كثيرة يأخذونها و كان الله عزيزا حكيما ﴿ فتح ۱۸-۱۹ ﴾)

« خداوند از مؤمنان راضی گردید، همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌های شان - از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام- نهفته بود؛ لذا اطمینان خاطری به دل‌های شان داد، و فتح نزدیکی را - گذشته از نعمت سرمدی آخرت - پاداش شان کرد. همراه با غنیمت‌های بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیره و شکست ناپذیر و فرزانه است که کارهایش بر اساس حکمت است.»

(لا يستوى منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل، أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد و قاتلوا و كلا وعد الله الحسنى، والله بما تعملون خبير ﴿ فتح ۱۰ ﴾)

« کسانی از شما که پیش از فتح - مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود- بخشیده‌اند و - در راه خدا - جنگیده‌اند - با دیگران - برابر و یک سان نیستند. آنان درجه و مقام شان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح - مکه در راه اسلام - بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند...؛ اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۷۲]

(مهلا يا خالد! دع عنك أصحابي. فوالله لو كان لك أحد ذهباً ثم أنفقته في سبيل الله ما أدركت غدوة رجل من أصحابي ولا راحة).

(كَانَ بَيْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ كَلَامٌ. فَقَالَ خَالِدٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ: تَسْتَطِيلُونَ عَلَيْنَا بِأَيَّامٍ سَبَقْتُمُونَا بِهَا؟ فَبَلَّغْنَا أَنَّ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلنَّبِيِّ. فَقَالَ: دَعُوا لِي أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أُحُدٍ - أَوْ مِثْلَ الْجَبَالِ - ذَهَبًا، مَا بَلَغْتُمْ أَعْمَالَهُمْ. أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ ۳/ ۲۶۶ - ۱۳۸۴۸)

«ای خالد! آهسته باش و بس کن. دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند اگر تو به اندازه کوه احد، طلا داشته باشی و آن را در راه خدا خرج کنی، به اجر يك بامداد یا يك شام‌گاه مردی از اصحاب من دسترسی پیدا نمی‌کنی. (ابن قیم آن را در زاد المعاد ذکر کرده است. این حدیث پاسخ پیغمبر خدا (ص) به خالد پسر ولید است. بدان هنگام که خالد پسر ولید با عبدالرحمن پسر عوف (رض) به نفرین و دشنام و سرزنش و کینه توزی یک دیگر پرداختند. معلوم است خالد ملقب به سیف الله، به معنی شمشیر خدا از جانب پیغمبر (ص) است. و اما عبدالرحمن پسر عوف از سابقین اولین، به معنی پیش تازان نخستین است. پیغمبر خدا (ص) به خالد فرمود: (دع عنك أصحابي). «دست از اصحاب من بدار».

مراد او این دسته و طبقه و ویژه والا مقام ممتاز در میان جامعه اسلامی مدینه است.

(وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ الحشر/ ۱۰)

«و آنان که بعد از مهاجرین و انصار آمدند می‌گویند: پروردگارا! ببخشای بر ما و بر برادران ما که در ایمان بر ما سبقت کردند، و در دل‌های ما قرار مده هیچ کینه را برای کسانی که ایمان آورده‌اند، پروردگارا! همانا تو رؤف و مهربانی». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۷۴/۱]

و همچنین اند اصحاب صفه و کسانی که جان و مال خود را فدای دین اسلام می‌کردند.

(لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ، يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ، تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٧٣﴾ بقره/ ۲۷۳)

«- چنین بذل و بخششی مخصوصاً باید- برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا درمانده‌اند و به تنگنا افتاده‌اند و نمی‌توانند در زمین به مسافرت پردازند. او از راه تجارت و کسب و کار برای خود هزینه زندگی فراهم سازند و- به خاطر آبرومندی و خویشن‌داری، شخص نادان می‌پندارد که اینان دارا و بی نیازند؛ اما ایشان را از روی رخسار و سیمای شان می‌شناسی، - چه از لحن گفتار و

طرز رفتار پیدا و نمودارند و- با الحاح و اصرار - چیزی - از مردم نمی‌خواهند. و هر چیز نیک و بایسته را که ببخشید، بی‌گمان خدا از آن آگاه است». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۹۱/۳]

« این وصف الهام‌گرانه، بر گروهی از مهاجرین منطبق بود که اموال و اولادشان را پشت سر خود بر جای گذاشته بودند، و در مدینه اقامت گزیده و وجود خویش را وقف جهاد در راه خدا و نگهبانی رسول الله (ص) نموده بودند. از قبیل اهل صُفّه که در مسجد بسر می‌بردند و از اهل و عیال و خانه و کاشانه رسول خدا نگهبانی می‌کردند، تا در غیاب مسلمانان و غفلت آنان دشمنی به حریم ایشان تجاوز ننماید. اهل صُفّه به جهاد اختصاص یافته بودند و برای تجارت و کسب و کار نمی‌توانستند در زمین به مسافرت پردازند و راهی جایی شوند. با وجود این چیزی از مردم نمی‌خواستند. چنان خویشان دار و موّقر، رفتار می‌کردند که کسی که به حال و احوال شان آشنا نبود خیال می‌کرد که دارا و ثروتمندند. چه اظهار نیاز نمی‌نمودند و فقر خویش را به دیگران نمی‌گفتند؛ لذا کسی جز افراد زیرک و هوشمند به حالشان پی نمی‌برد.». (تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۹۲/۳)

### ۳. علم

خلفای راشدین اعلم و مجتهدین وقت خود بودند. در باب ایشان احادیث زیادی است که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنم:  
(لَقَدْ كَانَ فِيكُمْ مَنْ الْأُمَمِ نَاسٌ مُّحَدِّثُونَ فَاِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عَمْرٌ. بروایت ابی هریره و عائشه. صحیح بخاری، ح ۳۴۸۶)  
و شبیه به آن است حدیث عقبه بن عامر (رض): (لو كان بعدی نبی لكان عمر بن الخطاب. ترمذی، ح ۳۶۱۹).  
و حدیث: (والذی نفسی بیده مَالِقِیْكَ الشَّیْطَانُ فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَیْرَ فَجِّكَ).  
از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و عائشه و بریده اسلمی (رض).  
و حدیث موافقت فاروق با وحی الهی از روایت عمر و ابن عمر و ابن مسعود.  
عمر الفاروق (رض) در مکه ایمان آورد و با اسلام آوردن او اسلام به مشیت الله عزت یافت. چه قبل از هجرت و چه بعد از هجرت و چه بعد از وفات

رسول الله (ص) عمر الفاروق (رض) موجب عزت اسلام بود و زمان خلافتش از دوران پر افتخار تاریخ اسلام محسوب می‌شود. (احادیثی در فضایل خلفای راشدین، ص، ۶۷)

#### ۴. تدبیر

تدبیر خلفای راشدین احسن است، چرا که پیامبر (ص) می‌فرماید: (علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدين المهديين من بعدی).

#### ۵. مصالح

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ. وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ: أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكٌّ خَارِجَةٌ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ. مَا قَالَ عُمَرُ (سنن الترمذی، باب فی مناقب عمر بن الخطاب (رض)) «از ابن عمر (رض) روایت شده که رسول الله (ص) گفت: بدرستی که الله حق را بر لسان و قلب عمر قرار داد. ابن عمر گوید: بر مردم امر و حادثه رخ نمی‌داد، الا این که درباره آن اظهار نظر می‌کردند و عمر نیز درباره آن اظهار نظر می‌کرد و قرآن نازل نمی‌شد، مگر همان طور که عمر نظر داده بود.»

#### ۶. تقوی

خداي تعالی در سوره حجرات دلایل باهره، بر فضل خلفاء ذکر می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۳﴾ حجرات / ۳)

و شیخین (رض) سبب ورود آیت و مصداق آن بوده‌اند به نقل مستفیض: (انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله ﴿۱۵﴾ حجرات / ۱۵). در مقابل اعراب و قول ایشان «آمنوا».

(عن عبدالله بن الزبير قال: قدم ركب من بنى تميم على النبی (ص) فقال أبوبکر: أمّر القعقاع بن معبد. و قال عمر: بل أمر الأقرع بن حابس. فقال

أبو بكر: ما أردت إلا خلافي. فقال عمر: ما أردتُ خلافك. فتماريا حتى ارتفعت أصواتهما فأنزل الله: (يا أيها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله إن الله سميع عليم) ﴿حجرات/ ١﴾.

(عن ابن أبي مليكة قال: كاد الخيران أن يهلكا؛ أبو بكر و عمر رفعاً أصواتهما عند النبي (ص) حين قدم عليه ركب بنى تميم فأشار أحدهما بالأقرع بن حابس وأشار الآخر برجل. فقال أبو بكر لعمر: ما أردتُ إلا خلافي. قال: ما أردت خلافك فارتفعت أصواتهما في ذلك، فأنزل الله: (يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي... ﴿حجرات/ ٢﴾) و قال ابن الزبير: فما كان عمر يُسمع رسول الله (ص) بعد هذه الآية حتى يستفهمه. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسي، ص ٦٠٥]

## ۷. شجاعت

باید دانست که شجاعت دو قسم است، شجاعت پهلوانان و شجاعت امراء، شجاعت پهلوانان غلبه بر اقران است در مبارزت به قوت بطش و ثبات قلب، و شجاعت امراء فتح بلاد و هزیمت دادن جیوش است، به سیاست جیش و حسن استعمال آن‌ها در مواضع آن‌ها با ثبات قلب و زیادت عقل و عدالت و دانستن هر چه در وقت مطلوب است از صلح و جنگ و تانی و عجلت و دانستن معرفت هر يك از افراد جیش و کار مطلوب گرفتن از ایشان، و گاهی این دو شجاعت مفترق می‌شوند، چنانکه عنتره موصوف بود به شجاعت امراء فقط پس تیمورلنگ اشجع ملوک بود هر چند منقول نشد که با پهلوانی مبارزت کرده باشد، و او را از پا افکنده باشد، و هر چند حضرات خلفاء همه متصف بودند به هر دو شجاعت؛ اما حضرات شیخین را فضل بود در شجاعت امراء و حضرت مرتضی را زیادت بود در شجاعت پهلوانان و این معنی بدیهی است به نسبت کسی که سیرت کسبی همه ایشان و آثار منقوله، همه از ایشان دانسته باشد و شجاعت امراء انفع است در تمشیت ملت، و شجاعت پهلوانان نیز در آن دخلی دارد، به قدر خود و لهذا نصیب آن حضرت (ص) که میزان شرف و فضل است و منتهای آن، از شجاعت امراء اوفر و اتم بود به نسبت

شجاعت پهلوانان و همچنان از رؤسای دین و دنیا شده، آمده است. (اما افضلیت شیخین، به اعتبار نشر علوم دین، بیان آن آنست که افضل علوم قرآن عظیم و جمع کننده، قرآن و نصب کننده قاریان در آفاق شیخین اند، و حضرت مرتضی هر چند روایت قرآن کرده است؛ اما روایت آن نکرده اند، الا اصحاب عبداللّه بن مسعود از اهل کوفه مثل زر بن حبیش و ابو عبد الرحمن السلمی و ایشان اول بار قرآن را بر عبداللّه بن مسعود خوانده بودند و بر مرتضی دوباره گذرانیدند، و اگر نمی‌گذرانیدند هم روایت ایشان صحیح می‌بود. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص، ۹۳۱])

و چون مطلع شد که پیامبر (ص) به خانه ابی ارقم برگشته است، همراه مادرش به آنجا رفت. وقتی مطمئن شد که پیامبر (ص) سالم است، از او خواست که مادرش را به اسلام دعوت دهد، پیامبر (ص) مادر ابوبکر را به اسلام دعوت داد و او بلا فاصله اسلام را پذیرفت و ابوبکر (رض) بسیار شادمان شد و احساس خوشی نمود.

حضرت علی (رض) به شجاعت ابوبکر (رض) شهادت داده است. هنگامی که از او پرسیده شد که دلیرترین مردم نزد شما چه کسی است؟ گفت: ابوبکر (رض) چون در جنگ بدر وقتی برای پیامبر (ص) سایبانی ساختیم و گفتیم: چه کسی حاضر است که همراه پیامبر (ص) بنشیند، تا مشرکین گزندى به ایشان نرسانند؟ سوگند به خدا جز ابوبکر (رض) هیچ کس حاضر نشد. ابوبکر شمشیر کشید و در کنار پیامبر (ص) ایستاد و هیچ کس از مشرکین جرأت نداشت که به سوی پیامبر (ص) برود، از این رو می‌دانم ابوبکر (رض) دلیرترین مردم است. [تاریخ الخلفاء با اندکی تصرف، ص ۴۵-۴۴] و (بار خدایا! هریک از این دومرد، ابوجهل و عمر بن الخطاب را بیشتر دوست داری اسلام را به وسیله او کمک کن. ترمذی، کتاب المناقب، عمر بن الخطاب، حدیث شماره ۳۶۸)

عمر کسی بود که پیامبر (ص) او را فاروق گنیه داد، چون خداوند به وسیله عمر حق را از باطل جدا کرد، پیامبر (ص) در مورد عمر فاروق (رض) فرموده است: «من شیطان‌های انس و جن را می‌بینم که از عمر فرار می‌کنند».

پیامبر (ص) به عمر (رض) می‌گفت: ای فرزند خطاب! سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شیطان از راهی که تو از آن گذر کنی نخواهد رفت. (بخاری



ش ۳۶۸۳، مسلم ش ۲۳۹۶)

## ۸. عدالت

اصحاب رسول الله (ص) همه عادل بودند، و این قول «هم كانوا يعدلون» در باره ایشان خصوصا خلفای راشدین صدق می‌کند و امت مسلمه بر این موضوع اجماع دارد.

## ۹. مشروعیت

خلفای راشدین مشروعیت خود را از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و نص شرعی گرفته اند. خداوند جل جلاله ایشان را، از فضیلتی مسلمین قرار داده است و از ایشان اعلام رضایت نموده است و رسول الله (ص) مسلمین را به تبعیت از ایشان فراخوانده بودند و امت مسلمه، بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشته است.

حضرت علی (رض) در نامه برای اثبات مشروعیت خلافت خویش، انتخاب شورای مهاجران و انصار را نام می‌برد و اجماع آنان را موجب رضای خدا و منحرف از آن را واجب القتال و جهنمی می‌فرماید.

[چرا صحابه را عادل می‌دانیم؟، ص: ۸۸]

سخن حضرت عبدالله بن مسعود (رض): «خداوند متعال در قلوب بندگان نگاه کرد و از آن میان، قلب محمد (ص) را بهترین قلب یافت، فلهمذا او را برای خود انتخاب فرمود، و برای رسالتش برانگیخت. بعد از آن به قلوب بندگان نگریست و قلوب اصحاب محمد (ص) را از همه قلوب دیگر بهتر یافت. فلهمذا آنان را وزرای نبی خود - علیه السلام - قرار داد که برای دین او به قتال می‌پردازند. پس هر چه مسلمانان اصحاب رسول الله (ص) خوب دانستند، نزد خدا هم محبوب است و هر چه آنان بد دانستند، نزد خدا هم بد است.» (مسند احمد، رزین با اندکی اختلاف) [مشکوه المصابیح: اعتصام / فصل سوم] و به همین معنا در: [شرح السنه بغوی: سنن دارمی، چرا صحابه را عادل می‌دانیم؟، ص: ۸۸]

## ۱۰. سلامت حواس

سلامت حواس، لازمه سلامت رفتار و گفتار می‌باشد. خلفای راشدین از سلامت حواس کامل برخوردار بودند، چرا که اعمال ایشان تا زمان وفات و یا شهادت ایشان منطبق بر کتاب الله جل جلاله و سنت رسول الله (ص) و مشوره با مسلمین بوده است و اعمال ایشان، سنت صحابه می‌باشد که تاکنون مورد احترام امت مسلمه می‌باشد. دیگر صفات خلفاء که شامل:

۱۱. سلامت جسم

۱۲. قریشی بودن

۱۳. مرد بودن

۱۴. بالغ

می‌باشند، هیچ شک و شبهه وجود ندارد و این صفات در همه ایشان کامل بوده است.

## صلاحیت و مسئولیت امت در قبال حکومت

دیدیم که هر حکومتی، صفات و خصوصیات خاصی دارد و امت مسلمان در قبال آن حکومت، صلاحیت و مسئولیتی دارند. این صفات و خصوصیات صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها عبارتند از:

### ۱. مشروعیت

مشروعیت حکومت خلفای راشدین، از فرمایشات الله و رسول الله (ص) حاصل شده است. پایه مشروعیت حکومت خلفای راشدین بر اصول زیر استوار است:

۱. رضایت الله و بشارات خداوند جل جلاله.
  ۲. رضایت رسول الله (ص) و بشارات ایشان.
  ۳. اجماع اهل حل و عقد و شورای مسلمین بر خلافت ایشان.
  ۴. اجماع امت مسلمه بر احق بودن ایشان به خلافت.
- خلفای راشدین، خلیفه و نایب رسول الله (ص) بودند و بر اساس نصوص، توسط بزرگان صحابه به خلافت انتخاب شده اند؛ لذا مشروعیت آن‌ها از نص و اجماع مسلمین نشأت می‌گیرد.

### ۲. طریقه انتخاب

آن طور که اجماع صحابه صلاح دانستند، این طرق عبارت بود از اجماع اهل حل و عقد، انتخاب توسط خلیفه پیشین، شورای اهل حل و عقد و شورای مهاجرین و انصار که افضل مسلمین بودند.

اهل حل و عقد در عصر صحابه، از اصحاب کبار و عشرة مبشره بودند که مشروعیت خود را از مصاحبت خاص پیامبر اکرم (ص) و آیات الهی و احادیث نبوی بدست آورده بودند. در باره اهل حل و عقد در فصل‌های بعدی مفصلاً توضیح داده خواهد شد.

## ۳. دوران حکومت

مادام العمر: چون به تحقیق و به اساس خبر - نص آیات و احادیث - افضل امت در زمان خود بودند. این افضلیت و احق بودن به خلافت در طول عمر ایشان تا لحظه وفات و شهادت موجود بوده است. - حدیث پیراهن حضرت عثمان - و این از نصوص دینی و همچنین از اجماع امت مسلمه ثابت می‌باشد.

## ۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در مطابع از اصحاب خاص تضمین است، چرا که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: (علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدين المهدیین من بعدی. سنن أبی داود، ۱۳/۵ و الترمذی مع تحفة الأحوذی ۴۳۸/۷)

## ۵. قوانین حکومت

فرامین و اوامر خدا و رسول الله (ص) و شورا با مسلمین و همچنین اجتهاد خلیفه.

ابوداود، ترمذی و دارمی از معاذ بن جبل (رض) روایت نموده‌اند که: رسول خدا (ص) وقتی وی را به سوی یمن فرستاد گفت: « وقتی قضاوتی برایت پیش بیاید چگونه فیصله و قضاوت می‌کنی؟ گفت: به کتاب خدا فیصله می‌نمایم. فرمود: اگر در کتاب خدا نیافتی؟ گفت: به سنت رسول خدا (ص). فرمود: اگر در سنت رسول خدا نیافتی؟ گفت: به رأی خود اجتهاد می‌کنم و تقصیری نمی‌نمایم. می‌گوید: آن گاه رسول خدا (ص) بر سینه‌اش زد و گفت: ستایش خدایی راست که رسول خدا را به آنچه در آن، رسول خدا راضی می‌شود موفق گردانید ». [ این چنین در المشکوه: ص ۳۱۶ آمده است ]

هیبت و ترس ابوبکر و عمر (رض) در آنچه نمی‌دانستند.

ابن سعد و ابن عبدالبر، در العلم از محمد بن سیرین روایت نموده‌اند که گفت: « بعد از پیامبر (ص) هیچ کسی از ابوبکر (رض) در آنچه نمی‌دانست پُرترس و هراسان‌تر نبود، و بعد از ابوبکر هیچ کسی از عمر در آنچه نمی‌دانست پُرترس و هراسان‌تر نبود. برای ابوبکر قضیه پیش آمد، و اصلی برای آن در کتاب خداوند تعالی و اثری در سنت نیافت، آن گاه گفت: به رأی

خودم اجتهاد می‌کنم، اگر صواب و درست آمد، از خداوند است، و اگر خطا آمد از من است، و از خداوند مغفرت می‌خواهم». [این چنین در الکنز: ۵/۲۴۱ آمده است] [حیات صحابه: ص: ۲۷۷۹]

## ۶. اطاعت

اطاعت از اصحاب خاص، واجب است، چرا که رسول الله (ص) می‌فرماید: «علیکم با السنّتی و سنت خلفاء الراشدين المهدیین من بعدی». همچنان ایشان اولی الامر بودند و نایبین و امرای منصوب رسول الله (ص) بودند. حدیث ابوهریره (رض) می‌باشد که پیامبر (ص) می‌فرماید: (مَنْ أَطَاعَنِی فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِی فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ أَمِیرِی فَقَدْ أَطَاعَنِی وَمَنْ عَصَى أَمِیرِی فَقَدْ عَصَانِی. صحیح البخاری: برقم ۷۱۳۷)

«هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. هر کس از امیر اطاعت کند مرا اطاعت نموده و هر کس از امیر نافرمانی کند؛ مرا نافرمانی کرده است».

## ۷. نظارت

نظارت بر صحابه خاص، توسط اصحاب و امت صورت می‌گرفته است. -مانند قضیه پیراهن حضرت عمر- صدها قواره، از پارچه‌های یمنی برای پوشاک مسلمانان، وارد شده بود، و امیرالمؤمنین (رض) آن‌ها را یکی یکی بر مسلمانان تقسیم نمود و خودش نیز یکی از آن‌ها را برداشت و پس از چند روز، در حالی که دو قواره از آن پارچه‌ها را یکی بر بالای دیگری پوشیده بود، بر منبر ظاهر گردید و گفت: «رحمت خدا بر شما باد! به من گوش بدهید». سلمان فارسی در حالی که از دیدن این دو قواره، در لباس امیرالمؤمنین (رض) به شدت عصبانی شده بود، از جای خود برخاست و به امیرالمؤمنین (رض) گفت:

(وَاللّٰهُ لَا تَسْمَعُ وَاللّٰهُ لَا تَسْمَعُ. ریاض النضره، ج ۲، ص ۵۶ و ابن الجوزی، ص ۱۲۷، به نقل اخبار عمر، ص ۱۷۳ و خلافت و ملوکیت، ص ۱۱۰)

«به خدا گوش نمی‌دهیم، به خدا گوش نمی‌دهیم». امیرالمؤمنین (رض) گفت: «ابو عبدالله چرا و چه کار خلافی را مرتکب شده‌ام». سلمان گفت: «تو

در مورد تقسیم قواره‌ها، خود را از ما برتر شمردی؛ زیرا به هر یک از مسلمانان یک قواره دادی و برای خودت دو قواره برداشتی، در حالی که هر دو قواره را یکی بر بالای یکی پوشیده آمدی و ما را پند و اندرز می‌دهی!» امیرالمؤمنین (رض) در میان جمعیت فریاد برآورد، کجا است عبدالله پسر عمر؟ عبدالله جواب داد: این جا هستم چه می‌فرمایی؟ امیرالمؤمنین (رض) گفت: «یکی از این دو قواره‌ها مال کیست؟ گفت: مال من است. امیرالمؤمنین (رض) به سلمان گفت: ای ابو عبدالله! تو درباره من قضاوت عجولانه کردی، من پیراهن کهنه خود را شسته‌ام و جامه پسر را، تا خشک شدن پیراهنم عاریه گرفته‌ام. سلمان گفت: «حالا حرف‌هایت را بگو می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم». [سیمای صادق: ص، ۵۲۳]

### ۸. پیشنهاد

پیشنهاد در امور دینی و غیر دینی به اصحاب جایز بوده است. حضرات خلفای راشدین همیشه در امور با اصحاب مشوره می‌کردند و نظرات و پیشنهادات ایشان را می‌شنیدند و در صورتیکه صحیح و مفید می‌بود، از آن استفاده می‌کردند. مثال‌های زیادی در این باره موجود است.

پیامبر (ص) در میان اصحاب (رض) ایستاد و فرمود:

(أشيروا عليّ أيها الناس. فيض القدير ص ۲۱۲ و ۲۶۸)

ای مردم! به من پیشنهاد کنید و رأی و نظر خود را ابراز دارید. «[بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران: ص، ۲۷]

محمد بن عمر اسلمی، از جاریه بن ابو عمران، از عبد الرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می‌کند: «که هر گاه ابو بکر صدیق را کار مهمی بود و می‌خواست مشورت کند و رای خردمندان و فقها را بداند، از مهاجران و انصار کسانی را فرا می‌خواند. از جمله علی، عمر، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت (رض) و جمله این گروه هم، در زمان خلافت ابو بکر فتوی می‌دادند و فتوی بر عهده ایشان بود و چون ابو بکر در گذشت و حکومت به عمر رسید، همین گروه را فرا می‌خواند؛ ولی در دوره عمر، فتوی به عهده عثمان و ابی و زید بود». [الطبقات الكبرى: ترجمه فارسی، ص ۱۱۳۰]

خطبه اول ابوبکر (رض) در میان انصار  
 « و شما ای گروه انصار! کسانی هستید که فضیلت شما در دین شناخته شده است و سابقه شما در دین اسلام روشن است، خداوند شما را به عنوان یاران خود و رسول خویش قلمداد کرد و هجرت رسول را، به سوی شما عملی ساخت. اکثر ازواج و اصحاب رسول، در میان شماست و پس از مهاجرین نخستین، کسی به پایه شما نمی‌رسد. ما امرای این قوم و شما وزرا هستید و هیچ کاری بدون مشورت شما انجام نخواهد گرفت ». [زندگانی ابوبکر صدیق: محمد حسین هیکل، ۹۹/۱]

## ۹. انتقاد

انتقاد که بر اساس اصول شرع بوده باشد، بر اصحاب جایز است و انتقاد نا مشروع جایز نیست، چرا که خداوند می‌فرماید:  
 (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ حشر / ۱۰)  
 « کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه نسبت به مومنان در دل‌های ما جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۳۹/۱]  
 روایت عبداللّه بن مغفل (رض) از رسول خدا (ص): « در حق اصحاب من از خدا بترسید و پس از من آنان را هدف اعتراض و انتقاد قرار ندهید. هر کس آنان را دوست داشته باشد، به دوستی من دوستان می‌دارد - مرا دوست می‌دارد - و هر که آنان را مبغوض بدارد، به بغض من مبغوض شان می‌دارد - مرا مبغوض می‌دارد - ». [جامع الاخبار: فصل ۱۲۵، ص ۱۸۲]  
 در حدیثی دیگر آمده است: « اصحاب مرا بد مگویید ».  
 اما انتقاد مشروع، همواره توسط اصحاب کرام وارد شده است و نمونه‌های آن در سیرت اصحاب موجود است.

هم‌چنین در زمان خلفای راشدین همه مردم، به راحتی می‌توانستند انتقاد کنند. چنان که عمر فاروق روزی بر منبر رفت و گفت: « ای مردم! اگر در

من کژی و انحرافی یافتید، آن را درست کنید. مردی برخاست و گفت: به خدا سوگند! اگر در شما انحراف و کژی ببینیم آن را با شمشیرهای خود راست خواهیم کرد. عمر (رض) گفت: خدا را شکر که در میان این امت، مردانی یافت می‌شوند که کژی‌های عمر را، با شمشیرهای خود راست می‌کنند. علاوه بر این، ایشان در نخستین خطبه خود پس از خلیفه شدن گفت: مرا امر به معروف و نهی از منکر نمایید و با نصیحت کردن یاری کنید». [زندگانی عمر: صلابی، ص ۱۸۶]

### ۱۰. قضاوت

از آن جایی که اصحاب، مورد تأیید پیامبر (ص) بوده اند؛ امت نیز باید آن‌ها را تأیید کنند.

در احادیث رسول الله (ص) خلفای اربعه را، راشدین و مهدیین خطاب کرده و دانسته اند؛ لذا قضاوت امت نیز باید، همین باشد. یعنی ایشان را راشدین و مهدیین و هدایت شده بدانند. در صحیح مسلم آمده که: «اصحاب همراه رسول الله (ص) در سفری بودند که فرمود: (إِنْ يَطْعُ الْقَوْمُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا) اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت می‌یابند». اصحاب کرام: از زبان پیامبر محبوب اسلام، ص ۲۳)

اما وجه مقربیت، خدای تعالی در سورة فاتحه که بر السنه مسلمین، نازل فرموده است، می‌فرماید: (اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم). جمهور مسلمین می‌باید، در نماز خود از جناب حق جل و علا طلب کنند هدایت به راه منعم علیهم، شك نیست جماعه که راه ایشان اعظم مطلوبات است، افضل اند نزدیک خدای تعالی و الا طلب راه مفضول یا مساوی معقول نمی‌شود. بعد از آن تفسیر فرمود منعم علیهم را

(وَمَنْ يَطْعُ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) ﴿نساء/ ۶۹﴾

بعد از آن، آن حضرت (ص) در احادیث مستفیضه که حجت به آن قایم شود، فرمودند که: «ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان شهید. پس از این جا مبرهن گشت که این عزیزان افاضل امت اند و ایشان را ریاست معنوی بر سایر



مسلمین متحقق است.

باز در سورۃ تحریم، قراءۃ اُبی بن کعب این بود که وصالح المؤمنین ابوبکر و عمر. (عن ابن عباس قال: کان ابی یقرءها وصالح المؤمنین ابوبکر و عمر). (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۷۸۳)

## ۱۱. مخالفت

مخالفت با اصحاب خاص، جز به دلیل شرعی جایز نیست؛ اما چون ایشان افضل و اعلم امت در امور دین هستند، دلیلی برای مخالفت یافت نمی‌شود. حضرت ابوبکر می‌فرماید: «اگر مرا به راه دین دیدید، از من اطاعت کنید و...».

اصحاب (رض) در زمان خلفاء با بعضی از اعمال ایشان اظهار مخالفت می‌کردند. مانند: حضرت عمر که می‌فرماید: «اگر در من کجی دیدید، مرا راست کنید... مردی از عامهٔ مسلمین برخاست و گفت: «هرگاه در تو کجی دیدیم، آن را با تیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد». حضرت عمر تبسم نمود و فرمود: «ثنا باد مرخداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را با تیزی شمشیرش راست می‌کند». (زندگانی عمر: صلابی، ص ۱۸۶)

از این کلام حضرت عمر ثابت می‌شود که ایشان و سایر خلفای راشدین مشورت، انتقاد، مخالفت و قضاوت شرعی را در بارهٔ خود می‌پذیرفتند؛ ولو با قدرت سلاح می‌بود. هم‌چنین متعهد به اصلاح امور خویش بودند و از حق تبعیت می‌کردند و نه از ارادهٔ و منافع شخصی خود.

سعید بن منصور، ابویعلی و محاملی از مسروق روایت نموده‌اند که گفت: «عمر (رض) به منبر رفت و گفت: نباید کسی مهر را بیش از چهارصد درهم کند، در زمانی که رسول خدا (ص) و یارانش بودند، مهر در میان آن‌ها چهارصد درهم و کم‌تر از آن بود، و اگر زیادت در آن تقوی یا عزتی می‌بود، از آن‌ها بر آن سبقت نمی‌نمودید، و بعد از آن پایین آمد. آن گاه زنی از قریش بر وی اعتراض نمود و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا مردم را از این نهی نمودی که مهرهای شان را بیش از چهارصد کنند؟ گفت: بلی، آن زن گفت: آیا قول خداوند را نشنیدی که در قرآن می‌گوید: (و آیتیم إحداهنَّ قنطاراً). النساء/ ۲۰ ترجمه: «و برای یکی

آن‌ها مال بسیاری داده باشید».

آن گاه عمر (رض) «گفت: بار خدایا! مغفرت می‌خواهم، همه مردم از عمر فقیه‌تر اند، بعد از آن بر گشت، و به منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را، از این‌که در مهرهای آنان بر چهارصد اضافه کنید نهی نموده بودم؛ اما - حالا به شما می‌گویم - هر کس آنچه می‌خواهد، و هر قدر مالی که به دادن آن راضی است بدهد. (حیات صحابه: ص ۲۲۶۸)

ابوبکر صدیق (رض) در بخشی از خطبه که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هر گاه از اطاعت خدا و رسول سر تافتم، پس نباید از من فرمان پذیرید». (زندگانی ابوبکر: صلابی، ص ۳۲۲)

## ۱۲. خلع حاکم

خلع حاکم توسط اجماع اصحاب صورت می‌گیرد. حضرت عثمان به صحابه فرمود: «هر گاه دیدید که بر اساس دستور قرآن عمل نمی‌کنم، باید مرا به زنجیر بکشید، حتماً این کار را انجام دهید». (مسند أحمد، ۵۲۴)

ابوبکر باقلانی: در بحث اجماع صحابه، بر خلافت ابوبکر صدیق (رض) می‌گوید: «مسلمانان، در مورد خلافت ابوبکر (رض) و اطاعت از وی اجماع کردند و از این جهت، اطاعت از ابوبکر صدیق (رض) بر همگان لازم و واجب شد. باری ابوبکر (رض) در خلال خطبه‌یی گفت: «مرا می‌توانید بر کنار کنید؛ چرا که من خودم را بهترین شما نمی‌دانم». علی (رض) این گفته ابوبکر (رض) را چنین پاسخ داد: «ما ترا عزل نمی‌کنیم و اصلاً چنین نمی‌خواهیم؛ چرا که رسول خدا (ص) تو را برای دین مان جلو کردند؛ پس ما چگونه به تو در امر دنیای مان راضی نشویم؟ اشاره علی (رض) به ماجرای امامت ابوبکر (رض) بود که رسول خدا (ص) به او دستور دادند، با مردم نماز بگزارد. علی (رض) به امارت و سرپرستی ابوبکر (رض) در حج اشاره کرد و آن را دلیل دیگر شایسته‌گی ابوبکر (رض) برای خلافت بر شمرد و تو را بر ما امیر فرمود ...». (زندگانی ابوبکر: صلابی، ص ۳۰۸)

## ۱۳. رابطه با امت

اصحاب خاص، معصوم نیستند؛ اما چون ایشان خلفای پیامبر اکرم (ص) بودند و ایمان خاص و اعلم و افضل و مجتهد زمان خود بودند، امت با آنها بیعت نموده و از ایشان متابعت - مشروط - کردند.

و در سنن روایت شده که رسول الله (ص) فرمود:

(اَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ)

« به ابوبکر و عمر، دو نفری که بعد از من می‌آیند اقتدا کنید ». که در مورد

غیر آنها چنین فرموده است. و از رسول الله (ص) ثابت است که فرمود:

(عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ).

« سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من، بر شماست به آن تمسک جویند و محکم آن را بگیرند و زنجار خود را از امورات ایجاد شده در دین بپرهیزند، چون هر بدعتی گمراهی است ». رسول الله (ص) در این فرموده خویش به پیروی از سنت خلفای راشدین که شامل هر چهار نفر می‌شود دستور داده است؛ ولی ابوبکر و عمر (رض) را به اقتدا کردن تخصیص داده و چنانکه معلوم است، مرتبه کسی که در کردار به او اقتدا و در سنت از او پیروی شود، بالاتر از مرتبه و مقام کسی است که فقط در سنت از او پیروی می‌شود.

## ۱۴. خلفای راشدین اولی الامر میباشند

اولی الامر در قرآن مجید همانا:

۱. الله جل جلاله

۲. رسول الله (ص)

۳. شورای مسلمین

هستند. و در کنار ایشان خلفای راشدین نیز اولی الامر می‌باشند. چرا که

ایمان ایشان کامل بوده و ایشان بر هدایت بودند و راشدین المهدیین بودند:

(وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). توبه/ ۱۰۰

« سابقون الاولون از مهاجران و انصار: پیش‌گامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله، نماز خوانده‌اند، یعنی سابقه آن‌ها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد « بیعت الرضوان » بوده‌اند. یا اهل « بدر » اند؛ و بهترین شان خلفای چهار گانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از « عشره مبشره ». آن گاه اهل « بدر ». سپس مجاهدان « احد ». آن گاه اهل « بیعت الرضوان » در « حدیبیه ». و سابقون الاولون از انصار: نخستین پیش‌گامانی، از انصار هستند که با رسول خدا (ص) در « بیعت عقبه اول و دوم » بیعت کرده‌اند، که تعداد شان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود « و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند ». یعنی: کسانی که از نخستین پیروان پیش‌گام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله روان و از پی آیندگان آنانند؛ از صحابه (رض) و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیش‌گامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیش‌گامان نخستین، از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: « خدا از ایشان خشنود شد » و طاعات و عبادات شان را پذیرفت و از تقصیرات شان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت. « و ایشان نیز از او خشنود شدند ». بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش، بر آنان سرازیر کرد « و برای آنان » همراه با رضای خویش « باغ‌های آماده کرده که از زیر آن، نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ ». (تفسیر أنوار القرآن: ۹۱/۱)

( فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ). سوره توبه/ ۱۳۵-۱۳۶

« . پس اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که باور داشته باشند که شما باور دارید، بی‌گمان - به راه درست خدایی - رهنمود گشته‌اند، و اگر پشت کنند - و از حقیقت سرپیچی - ورزند و دوباره به رسوم و آداب موروثی آباء و اجدادی چنگ زنند - پس راه اختلاف و دشمنانه‌گی را - با شما - در پیش گرفته‌اند ». (تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی، ۱/ ۳۹۴)

از این آیات معلوم می‌شود که اصحابی که در این آیات با رسول الله بودند و مخاطب این آیات می‌باشند، ایمان ایشان به اسلام کامل است و از هدایت شده‌گان می‌باشند.

در صحیح مسلم آمده که اصحاب همراه رسول الله (ص) در سفری بودند که فرمود:

(إِنْ يَطْعُ الْقَوْمُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا).

« اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت می‌یابند ». (اصحاب کرام: از زبان پیامبر محبوب اسلام، ص ۲۳)

خفای راشدین اولی الامر بودند و امر ایشان همانا، سنت ایشان می‌باشد که رسول الله (ص) مسلمین را به پیروی از آن امر فرمودند:

(عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ. سنن أبي داود: ۱۳/۵ والترمذی: مع تحفة الأحمدي ۴۳۸/۷)

« به سنت من و جانشینان هدایت یافته، بعد از من تمسک جوئید و محکم آن را بگیرید ».

بر این اساس، مسلمین نمی‌توانند در سنت خلفای راشدین منازعه کنند و لذا امر خلفای راشدین که همانا سنت خلفای راشدین المهدیین می‌باشد لازم الاجرا است و لذا ایشان نیز اولی الامر می‌باشند.

# فصل چهارم

## ملوکیت

(عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ؛ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ. أخرجه البخاری: فی کتاب الأحکام، ص ۹۳)

«عبدالله بن عمر (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: وظیفه انسان مسلمان در برابر حاکم اسلام، شنیدن و اطاعت کردن است، خواه خوشش بیاید یا بدش بیاید، مادام که این دستور در جهت گناه و بی معصیت خدا نباشد؛ ولی وقتی حاکم به گناهی دستور داد، نباید به آن گوش کرد و نباید از او اطاعت شود.»

(ابن مسعود، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: سَتَكُونُ أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُ وَنَهَا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ. أخرجه البخاری: فی کتاب المناقب، ص ۶)

«ابن مسعود (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: بعد از من کسانی می آیند که در امور مادی و دنیایی خودشان، دیگران را بر شما ترجیح می دهند - و حق شما را به تمامی نمی دهند - و در مسایل دینی هم کارهایی انجام داده می شود که شما با آنها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می دهی؟ فرمود: حقی که به عهده دارید، انجام دهید - و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید - از خدا تمنا کنید که حق شما را به شما برساند.»

## حکومت ملوک

در اواخر خلافت راشد، یعنی بعد از شهادت حضرت عثمان، درب فتنه‌ها باز شد. فتنه‌ها باعث تزلزل خلافت راشد شد، تا جایی که حضرت علی (رض) که آخرین خلیفه راشد بود، بیشتر وقت خود را مشغول به جنگ‌های بین دو گروه مسلمین و هم‌چنین به جنگ با یغیان و باغیان، همانند خوارج مشغول بود. فتنه‌ها باعث پایان یافتن خلافت راشد و شروع ملوکیت شدند. فتنه‌ها باعث تغییر نظام اسلامی و تغییر طریقه انتخاب، امیر مسلمین و شیوه و نظام حکومت‌داری شدند. امرایی به حکومت رسیدند که صفات ایشان و صفات حکومت ایشان و رابطه ایشان با شرع و مسلمین، بسیار متفاوت از سنت خلفای راشدین بود و تناسب و پیروی کم‌تری نسبت به خلفای راشدین از ارشادات خداوند جل جلاله و رسول الله (ص) داشتند.

در این فصل ابتدا مطلبی چند در باره فتنه‌ها می‌خوانیم و ختم خلافت راشد و شروع ملوکیت و سپس به تغییراتی که در نظام حکومت مسلمین ایجاد شد، می‌پردازیم و به انحرافات، بدعت‌ها و ظلم و ستمی که در دوره ملوکیت، امرای اموی و عباسی ایجاد شد خواهیم پرداخت. البته اعمال نیک آن‌ها نیز فراموش نخواهد شد. در ادامه، صفات مهم رهبر و یا حاکم نظام اسلامی را بررسی می‌نماییم و بعداً به وظایف و مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های امت مسلمه، در قبال رهبری و حکومت ایشان خواهیم پرداخت.

صفات مهم رهبر یا حاکم:

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
۴. تدبیر مصالح
۵. تقوی



۶. شجاعت
  ۷. عدالت
  ۸. مشروعیت
  ۹. سلامت حواس
  ۱۰. سلامت جسم
  ۱۱. قریشی بودن
  ۱۲. مرد بودن
  ۱۳. بالغ
- عمده این صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های امت در مقابل رهبر «حاکم» عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم
۵. قوانین حکومت حاکم
۶. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم
۸. پیشنهاد به حاکم
۹. انتقاد از حاکم
۱۰. قضاوت درباره حاکم
۱۱. مخالفت با حاکم
۱۲. خلع حاکم
۱۳. رابطه امت با حاکم

## حکومت ملوکیت

ملوک‌ی که به حکومت رسیدند، از خلفای راشدین و عشره مبشره و سابقون الاولون و اصحاب بدر و أحد و احزاب و اصحاب بیعت رضوان و حتی اصحاب یوم الفتح نبودند. آن‌ها از مهاجرین و انصار نبودند و هیچ آیه و حدیثی در تزکیه

و تأیید این ملوک وجود ندارد. آن‌ها افضل امت و احق به خلافت نبودند. چرا که افضل امت و احق به خلافت همانا مهاجرینی بودند که از سابقون الاولون و اصحاب بدر و أحد و خندق و بیعت رضوان می‌باشند. مثلاً: افضل امت و احق به خلافت در زمان حضرت معاویه اصحابی مانند: حضرت سعد بن ابی وقاص می‌باشد که تمامی شرایط ذکر شده را دارا می‌باشد. چنانچه حضرت عمر (رض) فرموده است. ملوک مورد اعتماد و تأیید خدا و پیامبرش نبودند؛ بلکه احادیث بعضی از اعمال آن‌ها را تأیید و بعضی را رد می‌کنند. چنانکه در مبحث عصر فتنه و امرای بعد از فتنه دیدیم. بر این اساس این اشخاص از لحاظ خصوصیات مانند دیگر مسلمین می‌باشند و در گروه مسلمین عام، طبقه بندی می‌شوند. و در سلک خلفای راشدین قرار نمی‌گیرند.

(لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح وقاتل، أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنى، والله بما تعملون خبیر) ﴿حذید/ ۱۰﴾

«کسانی از شما که پیش از فتح - مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود- بخشیده‌اند و - در راه خدا- جنگیده‌اند، - با دیگران - برابر و یک سان نیستند. آنان درجه و مقام شان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح - مکه، در راه اسلام - بذل و بخشش نموده و جنگیده‌اند...؛ اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید». حذید / ۱۰

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

(مهلا یا خالد! دع عنك أصحابی فوالله لو کان لك أحد ذهباً، ثم أنفقته فی سبیل الله ما أدرکت غدوة رجل من أصحابی ولا روحه. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، ح ۳۶۷۳)

ای خالد! آهسته باش و بس کن. دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند اگر توبه اندازه کوه احد طلا داشته باشی و آن را در راه خدا خرج کنی، به اجر یک بامداد یا یک شامگاه، مردی از اصحاب من دسترسی پیدا نمی‌کنی.

«ابن قیّم آن را در زاد المعاد ذکر کرده است. این حدیث پاسخ پیغمبر خدا (ص) به خالد پسر ولید است. بدان هنگام که خالد پسر ولید با عبدالرحمن

پسر عوف (رض) به نفرین و دشنام و سرزنش و کینه توزی یک دیگر پرداختند. معلوم است خالد ملقب به سیف الله به معنی شمشیر خدا از جانب پیغمبر (ص) است. و اما عبدالرحمن پسر عوف از سابقین اولین، به معنی پیشتازان نخستین است. (تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۷۴)

همان طور که خدا و رسولش (ص) بین مسلمانان صدر اسلام که ما همه را به نام صحابه می‌شناسیم، فرق قائل شده است و آن‌ها را در گروه‌های جدا قرار داده است. منظور ما از اصحاب، همانا اصحابی است که در حدیث بالا به آن اشاره شده است و خلفای راشدین نیز جزء این اصحاب می‌باشند.

## عصر فتنه‌ها و آغاز دوران ملوکیت

### ۱. بهترین قرن

بهترین قرن‌ها، قرنی است که پیغمبر اکرم (ص) و اصحاب و تابعین در آن زیسته‌اند، سپس هر قرنی که نسبت به زمان حضرت رسول (ص) نزدیک‌تر است: (خیر القرون قرنی، ثم الذین یلونه، ثم الذین یلونه): «بهترین قرن، قرن من است آن‌گاه کسانی که به دنبال آن خواهند آمد و هكذا». (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ). الحشر/ ۱۰ «و آنان که بعد از مهاجرین و انصار آمدند می‌گویند: پروردگارا! ببخشای بر ما و بر برادران ما که در ایمان بر ما سبقت کردند، و در دل‌های ما قرار مده هیچ کینه‌یی را برای کسانی که ایمان آورده‌اند، پروردگارا! همانا تو رؤف و مهربانی».

این برتری قرن، به لحاظ برتری مسلمانان هر قرن بر مسلمانان قرن دیگر است. چنان‌که صحابه، افضل‌تر هستند از تابعین و تابعین افضل‌تر هستند از تبع تابعین. و هم به لحاظ برتری حکومت‌های اسلامی هر قرن بر حکومت‌های مسلمین در قرن دیگر است. چنان‌که حکومت تحت رهبری پیامبر (ص) برترین حکومت‌ها است و آن‌گاه حکومت خلفای راشدین بر حکومت ملوک افضلیت دارد و ... چنان‌که می‌دانیم با رحلت پیامبر (ص) حکومت نبوی خاتمه یافت و با آغاز فتنه‌ها و شهادت آخرین خلیفه، یعنی حضرت علی (رض) خلافت راشده نیز خاتمه یافت.

## ۲. عصر فتنه‌ها

برای توضیح بیشتر در باره عصر فتنه‌ها و تأثیرات آن، به بخش‌هایی از فصل پنجم کتاب *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء* مراجعه می‌کنیم: ... در تقریری فتنی که آن حضرت (ص) بیان فرموده اند، که بعد انقضای ایام خلافت خاصه - رашده - به ظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد:

یکی بیان فتنه که متصل به انقضای خلافت خاصه - رашده - پیش آید.

دوم بیان فتن دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود.

مقصد اول باید دانست که آن حضرت (ص) در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که: حضرت عثمان (رض) مقتول خواهد شد.

اما آن که آن حضرت (ص) اخبار فرمودند: به مقتول شدن حضرت عثمان و آن که او بر حق خواهد بود. پس ثابت است به طرق بسیار:

(عن ابن عمر ذکر رسول الله (ص) فتنه. فقال: يقتل هذا فيها مظلوماً. أخرجه الترمذی، ۱)

(و عن عائشة ان النبی (ص) قال: يا عثمان لعل الله يَمَصُّك قميصاً فان ارادوك على خلعه فلا تحلج لهم. أخرجه الترمذی)

(و عن مرة بن كعب و عبدالله بن حوالة و كعب بن عجرة و الفاظهم متقاربة ذکر رسول الله (ص) فتنه فقرَّبها فمرَّ رجل مقنَّع رأسه. فقال رسول الله (ص): هذا يومئذ على الهدى فوثبْتُ فاخذت بضبعي عثمان فاستقبلت الى رسول الله (ص) فقلت: هذا؟ قال: هذا و هذا لفظ ابن ماجة من حديث كعب بن عجرة و أخرجه الترمذی و الحاكم عن آخرين قريباً منه و فی حديث ابی هريرة ستكون فتنه و اختلافٌ او اختلافٌ و فتنه قالوا: فما تأمرنا. قال: عليكم بالامير واصحابه و اشار الى عثمان).

(و من حديث عثمان يوم الدار: ان رسول الله (ص) قد عهد الى عهداً و انا صابرٌ عليه. سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶)

(و فی حديث ابی موسى لعثمان و بشره بالجنة على بلوى تصيبه. صحيح بخاری: ج ۵ / ص ۸)

(اما تعیین زمان این فتنه پس در حدیث ابن مسعود آمده قال رسول الله (ص):

ان رَحَى الاسلام ستزول بعد خمس وثلاثين او ست وثلاثين او سبع وثلاثين

سنةً فان يهلكوا فسيبيل من قد هلك و ان يقم لهم دينهم يقم سبعين سنةً. قال عمر - (رض) -: يا نبى الله! بما مضى او بما بقى. قال: لا بل بما بقى. مسند امام احمد: ج ۶ / ص ۳

و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت؛ زیرا که در سنه خمس و ثلاثین حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد بر هم خورد، و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قایم گشت و از آن تاریخ، بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد.

اما تعیین جهتی که این فتنه آنجا خواهد بود پس در حدیث ابن عمر و جماعه: (من الصحابة و هذا حدیث مستفیض ألا ان الفتنة ههنا حیث تطلع قرن الشیطان. صحیح بخاری: ج ۹ / ص ۵۳)

و در خارج همچنان واقع شد، فتنه‌های که بعد از مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی مدینه است.

و اما تعیین صورت و صفت فتنه: (اخرج الترمذی، عن حذیفة بن الیمان. ان رسول الله (ص) قال: والذي نفسی بیده لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم هذا حدیث حسن).

(و اخرج احمد، عن ابن عون الانصاری، ان عثمان. قال لابن مسعود: و یحک انی قد سمعت و حفظت و لیس کما سمعت ان رسول الله (ص) قال: سیقتل امیر و ینتزی منتز و انی انا المقتول و لیس عمر انما قتل عمر واحد و انه یجتمع علی)

(و ذکر ابو عمر ان زرارۀ بن عمرو قصّ علی النبی (ص) رؤیاه. فقال: رأیت ناراً خرّجت من الارض فحالت بینی و بین ابن لی یقال له عمرو: هی تقول لظى لظى بصیر و اعمی. فقال النبی (ص): فی تعبیره اما النار فهی فتنة تكون بعدی. قال: و ما الفتنة یا رسول الله. قال: یقتل الناس امامهم و یشجعرون اشتجار اطباق الرأس - و خالف بین اصابعه - دم المؤمن علی المؤمن احلی من الماء یحسب المسیئ انه محسن ان مت ادرکت ابنک و ان مات ابنک ادرکتک. قال: فادع الله ان لا تدركنی فدعا له. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲ / ص ۵۱۷)

اما تعیین جمعی که تهیج این فتنه خواهند کرد:

(فقد اخرج الحاكم، من حديث ابن مسعود رفعه احذرکم سبع فتن تكون من بعدی وعدّ اولها فتنة تقبل من المدينة قال الراوى: فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير).

باز آن حضرت بیان فرمودند: که جمعی که خلافت ایشان منتظم شود، بعد از ایشان منقطع گردد، چند شخص خواهند بود و اسامی ایشان چیست؟ (فی حدیث ابی هریره و ابن عباس و رؤیا. رجل رأى فيها ظلة تنطف سمناً و عسلأ و سبباً و اصلاً من السماء الى الارض فاخذ به النبى (ص) و علا ثم رجلاً آخر ثم رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبره الصديق بما يدل على ابتلاء الثالث. سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۲۸)

(و اخرج ابوداود، عن الحسن، عن ابی بكرة ان النبى (ص) قال: ذات يوم من رأى منكم رؤيا؟ فقال رجل: انا رأيت كأنّ ميزاناً نزل من السماء فوزنت انت و ابوبکر فرجحت انت بابى بکر و وزن ابوبکر و عمر فرجح ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية فى وجه رسول الله (ص). و همچنان در بخش دیگری از کتاب إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی، ص ۳۰۷) می‌خوانیم:

(و من حدیث وائل بن حجر. حضرت رسول الله (ص) وقد رفع رأسه نحو المشرق و قد حضره جمع كثير ثم رد اليه بصره. فقال: اتكم الفتن كقطع الليل المظلم فشدد امرها و عجله و قبحه فقلت له من بين القوم يا رسول الله! و ما الفتن؟ فقال: يا وائل! اذا اختلف سيفان فى الاسلام فاعتزلهما المعجم الكبير الطبرانى: ج ۲۲ / ص ۴)

باز آن حضرت (ص) خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریت حال ایشان بعد فتنه به افسح بیان افاده فرمودند و در این باب استقصا نمودند به وجوه بسیار: یکی آنکه فرمودند:

(تزول رحى الاسلام لخمس و ثلاثين سنة فان يهلكوا فسييل من قد هلك. المستدرک على الصحيحین: ج ۳ / ص ۱۲)

« پس دوران رحی اسلام، عبارت است از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کله‌ها به ایتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر، و هلاک لفظی است، جامع جمیع انواع شرور که عمده آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان

مسلمین، دوم در حدیث ابی هریره آمده:

(الخلافة بالمدينة والملك بالشام. کتاب الفتن: تألیف نعیم بن حماد، ج ۱ / ص ۱)

(و فی المشکوة عن عمر قال: قال رسول الله (ص): رأيت عموداً من نور خرج من تحت رأسی ساطعاً حتی استقر بالشام. مسند عمر بن الخطاب و أقواله علی أبواب العلم: ج ۲ / ص ۷)

(پس ریاست را به دو قسم، تقسیم نمودند، و یکی را به خلافت مسمی کردند و دیگری را به ملک مع ما تقدم من حدیث:

(ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملك عضوض. مسند أبی یعلی موصلی: ج ۲ / ص ۱۷۷)

(و مع قوله تعالى وعد الله الذين امنوا منكم و عملوا الصلحت لیستخلفنهم). ادلّ دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین و در خارج چنان واقع شد که خلفای ثلاثه به مدینه اقامت نمودند و من بعد هیچ بادشاهی به مدینه متوطن نگشت و اگر حال ملک شام را واضح تر می خواهی، حدیثی دیگر بشنو: (عن عبد الله بن حوالة قال: قال رسول الله (ص):

(یا ابن حوالة اذا رأیت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة یومئذ اقرب من الناس من یدی هذه الی رأسک. السنن الکبری: البیهقی، ج ۹ / ص ۲۸)

سوم: (نزع امانت از صدور رجال اخراج البغوی، من حدیث حذیفة. قال: حدثنا رسول الله (ص) حدیثین قد رأیت احدهما و انا انتظر الآخر حدثنا ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الرجال ونزل القرآن فقرأوا من القرآن و علموا من السنة ثم حدثنا عن رفعها. قال: ترفع الامانة فینام الرجل ثم یتقیظ و قد رفعت الامانة من قلبه و یبقی اثرها کالوکت او کالمجل کجمر دحرجته علی رِجلك فهو یری ان فیهِ شیئاً و لیس فیهِ شیء و ترفع حتی یقال ان فی بنی فلان رجلاً امیناً و لقد رأیتنی و ما ابالی ایکم ابایع لئن کان مسلماً لیردنه علیّ اسلامه و لئن کان معاهداً لیردنه علی ساعیه فاما الیوم لم اکن ابایع منکم الا فلاناً و فلاناً. شرح السنة للبغوی: ج ۱۵ / ص ۵)

شک نیست که مشاهده کردن حذیفه اختلال امانت را بعد همین فتنه مستطیره

بوده است.

چهارم ظهور کذب خصوصاً در حدیث آن حضرت (ص) و آثار سلف صالح: (فی خطبة عمر (رض) بالجایبة عن النبی (ص) اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشوا الکذب حتی یحلف الرجل و لا یتخلف و یشهد الرجل و لا یتشهد. سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۶۵)  
(اخرج مسلم، عن ابی هريرة عن رسول الله (ص) انه قال: سيكون في آخر امتي اناس يحدثوكم بما لم تسمعوا انتم و لا آباؤكم فإياكم و اياهم. صحيح مسلم: ج ۱ / ص ۱)

(و اخرج مسلم، عن مجاهد. قال: جاء بشير بن كعب العدوی، الى ابن عباس. فجعل یحدث و یقول: قال رسول الله (ص) قال: فجعل ابن عباس لا یأذن بحديثه و لا ينظر اليه. فقال: يا ابن عباس! مالی لا اراك تسمع لحديثی احديثك عن رسول الله (ص) و لا تسمع. فقال ابن عباس: إنا كنا مرة اذا سمعنا رجلاً. یقول: قال رسول الله (ص) ابتدرته ابصارنا و أصغینا اليه بآذاننا فلما ركب الناس الصعبة و الذلول لم نأخذ من الناس الا ما نعرف).

و شك نیست که اول عصر، ابن عباس که به امانت و صدق وصف نموده است. پیش از این فتنه بوده است و آخر آن که به وصف ركبوا الصعب و الذلول بیان کرده است، بعد وقوع این فتنه است و اکثر این کذب در عراق شیوع یافت در احادیث حضرت مرتضی مرفوعها و موقوفها.

(اخرج مسلم، عن ابی اسحق. قال: لما احدثوا تلك الاشياء بعد علي. قال: رجل من اصحاب علی قاتلهم الله ای علم افسدوا)

(و اخرج مسلم، عن ابی بکر بن عباس. قال: سمعت المغيرة. یقول: لم یکن یصدّق علی علی فی الحديث عنه الا من اصحاب عبدالله بن مسعود)

(و اخرج مسلم، عن ابن ابی ملیكة. قال: کتبت الى ابن عباس، اسأله ان یکتب لی کتاباً و یخفی عنی. فقال: ولدٌ ناصحٌ انا اختار له الامور اختیاراً او اخفی عنه. قال: فدعا بقضاء علی (رض) فجعل یکتب منه اشياء و یمر به الشیء. فیقول: والله ما قضی بهذا علی الا أن یكون ضلّ. اخرج مسلم، عن طاؤس. قال: اوتی ابن عباس بکتابٍ فیهِ قضاء علی فمحاہ الا قدر و اشار سفیان بن عیینة بذراعه).



(و اخرج مسلم، عن سالم ابن عبدالله، بن عمر. قال: يا اهل العراق! ما سألكم عن الصغيرة واركبكم الكبيرة. سمعت ابي عبدالله بن عمر يقول: سمعت رسول الله (ص) يقول: ان الفتنة تجيئ من ههنا واومى بيده نحو المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان و انتم يضرب بعضكم رقاب بعض و انما قتل موسى الذى قتل من آل فرعون خطأ. فقال عز وجل: قتل نفساً فنجيناك من الغم وفتناك فتونا).

و لهذا ابوسعق سبيعی و امثال او از علمای کوفه که در حفظ احادیث حضرت مرتضی (رض) جد بلیغ دارند، اخذ حدیث نمی کردند. از لشکریان حضرت مرتضی؛ بلکه از اصحاب عبدالله بن مسعود و لهذا السبب بعینه اهل مدینه از اهل عراق اخذ نمی نمودند. (قال مالك لم يأخذ عنهم أولنا فلا يأخذ عنهم آخرنا) و این همه به جهت آنست که قبل جمع احادیث بلاد میسر نه شد. تمیز رجال و ضبط احوال روات علی ما ینبغی پس راه احتیاط گرفتند و ترك آن احادیث نمودند. بالمره و به حدیث اهل مدینه و فتوهای ایشان اکتفا کردند، چون امام شافعی (رح) و امام احمد (رح) پیدا شدند، احادیث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواة متمکن شدند. پس حدیث ثقات ضابطین اخذ نمودند، به شرط اتصال و تسمیه رواة و احادیث مرسله و اخبار متهمین و مبهمین ترك کردند و جمیع اهل حدیث همان راه اختیار نمودند و به همین سبب اهل حدیث و اهل رای از هم ممتاز شدند.

پنجم تعمق مردم در تجوید قرآن زیاده از آنچه بر زبان عرب جاری بود و اکتفاء بر قرأت و عدم تفقه در آن: (اخرج ابوداود، عن جابر بن عبد الله. قال: خرج علينا رسول الله (ص) و نحن نقرأ القرآن و فینا الاعرابی و العجمی. فقال: اقرأوا فكل حسن و سيجي اقوامٌ یقیمونه كما یقام القِدح یتعجلونه و لا یتأجلونه).

(و اخرج ابوداود، عن سهل بن سعد الساعدي. قال: خرج علينا رسول الله (ص) نحن نقترئ. فقال: الحمد لله کتاب الله واحد و فیکم الاحمر و فیکم الابيض و فیکم الاسود اقرءوه قبل ان یقرأه اقوامٌ یقیمونه كما یقوم السهم یتعجلوه و لا یتأجلوه).

(و اخرج البغوی، عن عبدالله بن مسعود. انه قال: لإنسان انك فی زمان

قلیل قراءه كثير فقهاء يحفظ فيه حدود القرآن و يضيع حروفه قليل من يسأل كثير من يعطى يطيلون فيه الصلوة و يقصرون فيه الخطبة بيدون فيه بأعمالهم قبل اهوائهم و سيأتى على الناس زمان كثير قراءه قيل فقهاء و يحفظ فيه حروف القرآن و يضيع حدوده كثير من يسأل قليل من يعطى يطيلون فيه الخطبة و يقصرون الصلوة بيدون باهوائهم قبل اعمالهم).

ششم تعمق مردم در تاويلات متشابه قرآن: (اخرج الدارمى، عن عائشة - (رض) ۱ - قالت: تلا رسول الله (ص) هو الذى انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات. قال رسول الله: اذا رأيتم الذين يتبعون ما تشابه منه فاحذروهم).

(و اخرج الدارمى، عن سليمان بن يسار. ان رجلا يقال: له صبيغ قدم المدينة فجعل يسأل عن متشابه القرآن فارسل اليه عمر و قد اعد له عراجين النخل. فقال: من انت؟ قال: انا عبدالله صبيغ فاخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه. فقال: انا عبدالله عمر فجعل له ضرباً حتى دمى رأسه. فقال: يا امير المؤمنين! حسبك قد ذهب الذى كنت اجد فى رأسى).

(و اخرج الدارمى، عن عمرو بن الاشج، ان عمر بن الخطاب (رض) قال: انه سيأتى ناسٌ يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بكتاب الله).

هفتم تعمق مردم در مسائل فقهيه و تكلم بر صور مفروضه كه هنوز واقع نشده است، و سابق اين معنى را جايز نمى داشتند و اسراع فقهاء در فتوى به غير مبالا و سابق از فتوى هيئت بسيار مى خوردند.

(اخرج الدارمى، عن وهب بن عمرو الجمحي. ان النبى (ص) قال: لا تعجلوا بالبليّة قبل نزولها فانكم ان لا تعجلوها قبل نزولها لا ينفعك المسلمون وفيهم اذا هى نزلت من اذا؟ قال: وُفق و سدد و انكم ان تعجلوها تختلف بكم الاهواء فناخذوا هكذا و هكذا و اشار بين يديه و عن يمينه و عن شماله).

(اخرج الدارمى، عن طاؤس قال: قال: عمر على المنبر أحرّج بالله على رجل سأل عما لم يكن فان الله قد بين ما هو كائن).

(و اخرج الدارمى، عن ابن عمر. سأله رجل عن شئ. فقال: لا تسأل عما لم يكن فانى سمعتُ عمر بن الخطاب يلعن من سأل عما لم يكن).

(و اخرج الدارمی، عن الزهري قال: بلغنا ان زيد بن ثابت الانصاري كان يقول: اذا سُئِلَ عن الامر اكان هذا؟ فان قالوا: نعم قد كان حدث فيه بالذي يعلم والذي يرى وان قالوا لم يكن قال ذروه حتى يكون).

(و اخرج الدارمی، عن عامر الشعبي قال: سُئِلَ عمار بن ياسر عن مسألة فقال: هل كان هذا بعد؟ قالوا: لا. قال: دعونا حتى يكون فاذا كانت تجشمنها لكم).

(و اخرج الدارمی، عن مسروق قال: كنت امشى مع اُبى بن كعب فقال: فتى يا عماه! ما تقول: فى كذا وكذا قال: يا ابن اخى كان هذا؟ قال: لا. قال: فاعفنا حتى يكون).

(و اخرج الدارمی، عن سعيد بن جبیر قال: ما رأيت قوماً كانوا خيراً من اصحاب رسول الله (ص) ما سألوه الا عن ثلاث عشرة مسألة حتى قبض كلهن فى القرآن منهن يسألونك عن الشهر الحرام ويسألونك عن المحيض. قال: ما كانوا يسألون الا عما ينفعهم).

(و اخرج الدارمی، عن عبادة بن نسی، و سُئِلَ عن امرأة ماتت مع قوم ليس لها ولي؟ فقال: ادركت اقواماً ما كانوا يشددون تشديدكم و لا يسألون مسائلکم).

حکام و امرا

صفات مهم حکام و امرا عنوان رهبر حکومت اسلامی

## هویت: معرفی حکام و امرا

در این قسمت معرفی کامل حکام و امرا را خواهیم داشت. این معرفی بیشتر صفات و خصوصیات و شرایط ایشان را در بر خواهد گرفت. بعد از خلفای راشدین، خلافت پایان می‌یابد و دورهٔ ملوکیت شروع می‌شود. اگر چه حکام اموی و عباسی خود را خلیفه می‌نامیدند و امیر المومنین می‌دانستند؛ اما احادیثی است که خلافت را منحصر به خلفای راشدین چهارگانه می‌کند و بعد از آن‌ها را حکام می‌نامد.

## تعداد خلفاء بر اساس نص

### ۱. خلفای اربعه

(أخبرنا أبو يعلى، حدثنا علي بن الجعد الجوهري، أخبرنا حماد بن سلمة، عن سعيد بن جهمان: عن سفينة قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم تكون ملكا. قال: أمسك خلافة أبي بكر (رض) ستين و عمر (رض) عشرا و عثمان (رض) اثنتي عشرة و علي (رض) ستا قال: علي بن الجعد: قلت لحمد بن سلمة: سفينة القائل: أمسك؟ قال: نعم. قال: شعيب الأرنؤوط. إسناده حسن، صحيح ابن حبان، ۱۵ / ۳۹۲) (عن العرباض بن سارية (رض) قال: و عظنا رسول الله (ص) موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون. فقلنا: يا رسول الله! كأنها موعظة مودع فأوصنا. قال: أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن تأمر عليكم عبد وإنه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل بدعة ضلالة. ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان در صحيحش و آلبانی تصحيح کرده است)

«عرباض بن ساریه (رض) می‌گوید: رسول الله (ص) چنان سخنرانی رسایی

ایراد نمود که به سبب آن قلب‌ها به وحشت افتاد و چشم‌ها گریان گردید، ما گفتیم: ای رسول خدا (ص): گویا این سخنرانی آخر و وداع است، پس ما را سفارش کن. فرمود: شما را به تقوای پروردگار سفارش می‌کنم، و گوش فرا دادن و اطاعت از والیان امر، هر چند برده‌یی حبشی حاکم شما باشد، هر کس پس از من زنده بماند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید، بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین راه یافته پیروی کنید و آن را با دندان‌های تان محکم بگیرید - کنایه از پایبندی محکم است - و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید، چرا که تمام بدعت‌ها، گمراهی اند.

## ۲. خلفای اثنا عشر

(حدثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا جرير، عن حصين، عن جابر ابن سمرة. قال: سمعت النبي (ص) يقول: وحدثنا رفاعة بن الهيثم الواسطي - واللفظ له - حدثنا خالد - يعني ابن عبد الله الطحان - عن حصين عن جابر بن سمرة. قال: دخلت مع أبي علي النبي (ص) فسمعتة يقول: إن هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة. قال: ثم تكلم بكلام خفي على. قال: فقلت لأبي ما قال؟ قال: كلهم من قريش. إن هذا الأمر لا ينقضي وفي رواية لا يزال أمر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا كلهم من قريش وفي رواية لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش. قال: القاضي قد توجه هنا سؤالان، أحدهما أنه قد جاء في الحديث الآخر الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم تكون ملكا وهذا مخالف لحديث اثني عشر خليفة فإنه لم يكن في ثلاثين سنة إلا الخلفاء الراشدون الأربعة والأشهر التي بويع فيها الحسن بن علي. قال والجواب عن هذا: أن المراد في حديث الخلافة ثلاثون سنة خلافة النبوة وقد جاء مفسرا في بعض الروايات خلافة النبوة بعدى ثلاثون سنة ثم تكون ملكا ولم يشترط في هذا الاثني عشر. السؤال الثاني أنه ولي أكثر من هذا العدد. قال: وهذا اعتراض باطل، لأنه (ص) لم يقل لا يلي إلا اثنا عشر خليفة وإنما قال: يلي وقد ولي هذا العدد ولا يضرهم كونه وجد بعدهم غيرهم ويحتمل أن يكون المراد مستحق الخلافة العادلين. قال: ويحتمل أن المراد من يعز الإسلام في زمنه ويجمع المسلمون عليه. صحيح مسلم: ۳

/ ۱۴۵۲. خاندان و یاران رسول خدا: ص: ۸۶)

عزت و اقتدار اسلام در زمان خلفای راشدین تا دوازده خلیفه:

این دوازده خلیفه عبارتند از: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. در صحیحین به نقل از جابر بن سمره - (رض) ما - آمده که پیامبر (ص) فرمود: (لا یزال الإسلام عزیزاً إلى اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش). «اسلام تا دوازده خلیفه که همه شان از قریش هستند، همچنان با عزت خواهد بود». عبارت این حدیث در بخاری «اثنی عشر أمیراً است. در عبارت دیگر آمده است: «لا یزال أمر الناس ماضیاً و لهم اثنا عشر رجلاً»: «امور مردم همچنان روبه راه است تا زمانی که دوازده امام دارند».

این چنین هم شد؛ چون: «خلفای راشدین که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی هستند، سپس خلافت به کسانی رسید که مردم درباره شان به توافق و اجماع رسیدند، و آنان به عزت و قدرت رسیدند. مانند: معاویه و پسرش یزید. سپس عبدالملک و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. بعد از آن دو، در دولت و حکومت اسلام نقصی به وجود آمد که تا به حال باقی مانده است». [خاندان و یاران رسول خدا: ص ۸۶]

(سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۱۴۶۳)

«موضوع حدیث فوق، در یک طرف دژی قرار دارد و ادعاها و پندارهای اینان در طرف دیگر است. گذشته از این، آن حدیث ائمه را در عدد مذکور حصر نمی‌کند؛ بلکه قدرت و شوکت اسلام را در زمان آنان بیان میکند و عصر خلفای راشدین و عصر بنی امیه، دوران عزت و سرفرازی و اقتدار مسلمانان بود». [سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۱۴۶۳]

بنابر این ابن تیمیه می‌گوید: «اسلام و قوانین آن در زمان بنی امیه، ظاهرتر و پردامنه دarter از زمان حکمای بعد از آنان بوده است. سپس به این حدیث استشهاد می‌کند که می‌فرماید: این دین در زمان دوازده خلیفه، همواره غالب و چیره خواهد بود که همه آن خلفاء از قریش هستند. سپس ابن تیمیه گفت: واقعیت حال هم آنگونه بوده است، ابتدا ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه بودند، سپس کسانی به خلافت رسیدند که مردم آن‌ها را انتخاب کردند و

اسلام در زمان آن‌ها دارای عزت، قدرت و شوکت بود، یعنی زمان معاویه و پسرش یزید، سپس عبدالملک و چهار فرزندش که عمر بن عبدالعزیز یکی از آن‌ها بود.

بعد از آن قدرت اسلام، رو به کاهش رفت؛ تا به امروز رسید و ابن تیمیه به شرح آن ادامه می‌دهد.

در تأیید این نظر علمای بزرگوار که منظور از حدیث خلفاء اثنی عشر، همانا عزت اسلام و مسلمین در زمان این دوازده امیر است، و نه تأیید احق بودن این اشخاص به خلافت. به نکات زیر توجه می‌کنیم:

« یزید امیرالمومنین و لذا از خلفاء نیست؛ بلکه از ملوک است. باری در مجلس حضرت عمر بن عبدالعزیز، شخصی ضمن یادآوری از یزید کلمات « امیرالمومنین » را بکار برد. حضرت عمر بن عبدالعزیز نگران شده فرمود: تو یزید را امیرالمومنین خواندی و پس از آن او را به جزای بیست شلاق محکوم ساخت ». [تهذیب التهذیب: ج ۱۱، ص ۳۶۱]

همچنین در فتاوی ابن تیمیه می‌بینیم که: «(وَالْحُسَيْنُ (رض) وَلِعَنَ مَنْ قَتَلَهُ وَرَضِيَ بِقَتْلِهِ - قُتِلَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَامَ إِحْدَى وَسِتِّينَ . وَكَانَ الَّذِي حَضَّ عَلَى قَتْلِهِ الشُّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ صَارَ يَكْتُبُ فِي ذَلِكَ إِلَى نَائِبِ السُّلْطَانِ عَلَى الْعِرَاقِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ). در این جا ابن تیمیه، یزید را سلطان خطاب می‌کند و نه خلیفه یا امیر المومنین. رأی شیخ الإسلام ابن تیمیه بالرافضة: ۱/ ۲۷۶)

از آنچه بیان شد معلوم می‌شود که حدیث اثنا عشر خلیفه، در واقع شرح قدرت و شوکت اسلام، در زمان آنان بوده و نه شرح و اثبات خلافت حقیقی خلفاء. چرا که حضرت عمر بن عبدالعزیز یزید را امیرالمومنین و خلیفه نمی‌دانست و بر این اساس جز خلفای راشد که به ترتیب زمانی، به خلافت رسیدند نمی‌دانست. در باره باقی خلفای دوازده گانه، معلومات موثق و بر اساس نص نداریم؛ بلکه کسانی مانند حضرت عمر بن عبدالعزیز بر اساس اعمال و گفتار و عدالت خویش، در سلک این خلفاء، شامل هستند و ما بقی واللّه اعلم.

توضیحی بیشتر در باره احادیث (اثنا عشر اماماً) از کتاب آنگاه که حقیقت را یافتیم. [محمد سالم الخضر: ۱/ ۴۲۹]

در صحیح بخاری به نقل از جابر بن سمره روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: (یکون اثنا عشر أميراً): « - پس از من - دوازده فرمانروا خواهند بود ». آن گاه عبارتی فرمود که من آن را - به خوبی - نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر (ص) در آن هنگام فرمود: (كلهم من قريش): « همه آن‌ها از قریش هستند ». [بخاری: کتاب الأحكام، باب استخلاف، حدیث شماره ۷۲۲۳]

در صحیح مسلم به نقل از جابر آمده است که شنیدم پیامبر (ص) فرمود: (لايزال الإسلام عزيزاً إلى إثني عشر خليفة): « اسلام همچنان عزیز و محکم برجا خواهد ماند، تا این‌که دوازده خلیفه - و جانشین بر سر کار - بیابند ». سپس عبارتی فرمودند که: من آن را نفهمیدم. از پدرم پرسیدم: پیامبر (ص) پس از آن چه فرمودند؟ پدرم پاسخ داد: پیامبر فرمود: (كلهم من قريش): « همه آن‌ها از قریش خواهند بود ». [مسلم در صحیح خود: کتاب الإمارة باب الناس تبع لقریش و الخلافة فی قریش، حدیث شماره ۱۸۲۱]

ابوداود این حدیث را چنین روایت کرده است: (لايزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع عليهم الأمة): « این دین همچنان برجا خواهد ماند تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کند، که امت - اسلامی - درباره - خلافت - همه آن‌ها اتفاق و اجماع خواهند داشت ». با تأمل بی‌طرفانه و به دور از جانبداری، در این نصوص اموری درمی‌یابیم که این گونه استدلال را رد می‌کند.

اولاً هنگامی که حدیث مذکور، را به طور کامل مورد بررسی قرار دهیم، برای دریافت معنایش و طرق روایت و الفاظ آن را مورد بررسی قرار دهیم در می‌یابیم که این حدیث با الفاظ زیر ذکر شده است:

(حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. بخاری، ح ۶۶۸۲)

(لايزال هذا الأمر صالحاً حتى يكون اثنا عشر أميراً. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۹۶۰)

در روایت دیگری آمده است: (لايزال هذا الأمر ماضياً حتى يقوم اثنا عشر



أمیراً. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۹۶۱)

در روایت دیگری آمده است: (لایزال هذا الأمر قائماً، حتى يمضي إثنا عشر أميراً. المعجم الكبير: ج ۲، ص ۱۹۷، حدیث شماره ۱۸۰۱)

در روایت دیگری آمده است: (إن هذا الدين لايزال عزيزاً، إلى إثني عشر خليفة. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۹۰۹)

در روایت دیگری آمده است: (لايزال الإسلام عزيزاً، إلى إثني عشر خليفة. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۸۷۰)

در روایت دیگری آمده است: (لايزال هذا الدين عزيزاً، إلى إثني عشر خليفة. ابو داود: كتاب الفتن، حدیث شماره ۴۲۸۰)

در روایت دیگری آمده است: (لايزال هذا الدين منيعاً، إلى إثني عشر خليفة. مسلم: كتاب الإمامه، باب الناس تبع لقريش و الخلافة في قريش، حدیث شماره ۱۸۲)

در روایت دیگری آمده است: (لايزال هذا الدين عزيزاً. أوقال: لايزال الناس بخير إلى إثني عشر خليفة. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۹۶۲)

و در روایت دیگری آمده است: (لايزال هذا الأمر عزيزاً، منيعاً ينصرون على من ناوهم عليه إلى إثني عشر خليفة. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۹۶۴)

(لايزال هذا الأمر مواتى أو مقارباً، حتى يقوم إثنا عشر خليفة كلهم من قريش. مسند احمد: حدیث شماره ۲۱۰۷۱)

(لايزال هذا الأمر في مسكة وفي علياء، حتى يملك إثنا عشر من قريش. معجم أوسط: ج ۲، ص ۱۱۵، حدیث شماره ۱۴۳۰)

(لايزال هذا الأمة مستقيم أمرها، حتى يكون إثنا عشر خليفة. معجم كبير: ج ۲، ص ۱۹۶، حدیث شماره ۱۷۹۸)

(لايزال أمر هذه الأمة هادئاً على من ناوأها حتى يكون عليكم إثنا عشر أميراً. معجم كبير: ج ۲، ص ۱۹۷، حدیث شماره ۱۸۰۰)

(لايزال أمر هذه الأمة ظاهراً، حتى يقوم إثنا عشر خليفة. المستدرک: ج ۳، ص ۷۱۵، حدیث شماره ۶۵۸۶)

(لايزال هذا الدين ظاهراً على من ناوَاه لا يضره مخالف و لا مفارق حتى يمضي من أمتي إثنا عشر أميراً كلهم من قريش. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۸۷۳)

(لایزال هذا الأمر ظاهراً على من ناواه ولا يضره مخالف ولا مفارق يمضى إثنا عشر خليفة من قریش. معجم کبیر: طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۶، حدیث شماره ۱۷۹۶)

(لن یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً ظاهراً على من ناواه لا یضره من فارقه أو خالفه حتی یملک إثنا عشر کلهم من قریش. مسند احمد: حدیث شماره ۲۰۹۴۳)

(لایزال أمر هذا الأمة ظاهراً، حتی یقوم إثنا عشر خليفة. المستدرک: ج ۳، ص ۷۱۵، حدیث شماره ۶۵۸۶)

کسی که در این احادیث، اعم از صحیح و ضعیف تأمل کند، درمی یابد که قطعاً این روایات بر مدح این افراد دوازده گانه، دلالت نمی کند؛ بلکه به معنای این واقعیت است که خلافت شان آغاز ضعف و سستی امت و از دست دادن عزت آن خواهد بود.

مفهوم «حتی» و «إلی» که به معنای انتها و غایت هستند، این امر را تأیید می کند این الفاظ تقریباً در همه احادیث تکرار شده اند. بنا بر این، مفهوم عبارت ما قبل این الفاظ با پس از آن ها متفاوت است.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامیة را نشو و نمای خواهد بود تا غایتی، بعد از آن متناقص شدن گیرد، مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث: (عن قیس بن أبی حازم قال: كنت فی المدينة فی مجلس فیہ عمر بن الخطاب. فقال: لبعض جلسائه: کیف سمعت رسول الله (ص) یصف الإسلام. قال: سمعت رسول الله (ص) یقول: إن الإسلام بدأ جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیساً ثم بازلاً. فقال عمر: ما بعد البزول إلا النقصان. أحمد و أبو یعلی: کنز العمال ۱۶۸۸)

همانطور که دیدیم این حدیث در صحیح بخاری و بسیاری از صحاح دیگر لفظ امیر ذکر شده و آن نکره است یعنی خلفاء راشدین و ملوک اموی و ... را شامل میشود.

وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

(عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ. قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ

فَالْأَوَّلِ، وَأَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ. مسلم: (۱۸۴۲)

« ترجمه: ابوحازم می‌گوید: پنج سال با ابوهیره (رض) همنشین بودم و شنیدم که می‌گفت: نبی اکرم (ص) فرمود: پیامبران، بنی اسرائیل را رهبری می‌کردند؛ هرگاه پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد؛ ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد؛ البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی - که از اسلام نیستند - انجام می‌دهند. صحابه عرض کردند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: شما به ترتیب، با هر کس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آن‌ها را ادا نمایید، و الله متعال در مورد حقوق زیر دستان، آن‌ها را بازخواست خواهد کرد. » [صحیح مسلم]

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَاَلْأَوَّلِ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (بخاری: ۳۴۵۵)

ترجمه: ابوهیره - رضی الله عنه - می‌گوید: نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هرگاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند. صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را بازخواست خواهد کرد.» [ترجمه فارسی مختصر صحیح بخاری ص: ۱۱۶۱]

از این حدیث معلوم می‌شود که هر خلیفه، خلیفه‌اشده نیست. بلکه حکام و امرا نیز خلیفه گفته شده‌اند. اعمال این خلفا و اعمال حکام و امرا ظالم که در احادیث دیگر آمده است، مشابه هم می‌باشند؛ لذا خلفای غیر راشد همان ملوک هستند که در احادیث دیگر به آن‌ها اشاره شده است.

حدیث: (ابن مسعود، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: سَتَكُونُ أُمَرَاءُ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ. أخرجه البخاری: فی کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام)

یعنی: «ابن مسعود (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: بعد از من کسانی می‌آیند که در امور مادی و دنیایی خود شان و دیگران را بر شما ترجیح می‌دهند - و حق شما را به تمامی، نمی‌دهند - و در مسایل دینی هم کارهایی انجام داده می‌شود که شما با آن‌ها مخالف هستید. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ - به ما چه دستوری می‌دهی؟ - فرمود: حقی که به عهده دارید، انجام دهید - و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید - از خدا تمنا کنید که حق شما را به شما برساند».

امر به صبر و شکیبایی به هنگام ظلم حاکم، و ترجیح دادن خودش، بر مردم در مسایل مادی و زندگی دنیوی.

حدیث: (أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ. قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فَلَانًا؟ قَالَ: سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ. أخرجه البخاری: فی کتاب مناقب الأنصار، باب ۸، ۶۳)

یعنی: «اسید بن حضیر (رض) گوید: يك نفر از انصار گفت: ای رسول خدا! چرا مرا مانند فلانی به عنوان مأمور وصول زکات و مالیات تعیین نمی‌کنی؟ پیغمبر (ص) گفت: بعد از من با بی عدالتی حکام و این‌که آنان بیشتر به فکر خود شان هستند، تا مردم روبه رو می‌شوید؛ ولی باید صبر و استقامت نمایید، تا اینکه در قیامت بر سر حوض به من می‌رسید». حال آنکه خلیفه حقیقی خلیفه است که رسول الله ص می‌فرماید:

در حدیث عرباض بن ساریه (رض) آمده که پیامبر (ص) فرمودند: (أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسِيرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ فَمَسْكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ. رواه أحمد، ۴/ ۱۲۹ - ۱۲۷. والترمذی، ۷/ ۴۳۸ به سند صحیح).

«شما را به تقوای خداوند و اطاعت و فرمانبری سفارش می‌کنم هرچند بنده حبشی باشد. هر کس از شما بعد از من زنده باشد اختلافات بسیاری را مشاهده می‌کند پس به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسک جوید و محکم آن را بگیرید و زنده از امورات ایجاد شده در دین بهره‌یزید چون هر نو آوری بدعت و هر بدعتی گمراهی است». یعنی خلیفه رسول الله (ص) هدایت

شده می‌باشد نه بدعتکار ظالم

### ۳. ملوکیت حضرت معاویه (رض)

« حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) هنگامی که بعد از بیعت با حضرت معاویه (رض) ملاقات نمود، او را با « السلام علیک ایها الملک » خطاب کرد. حضرت معاویه (رض) گفت: اگر تو امیرالمومنین خطاب می‌کردی چه حرجی بود؟ او در پاسخ گفت: قسم به خدا طوریکه تو زمام حکومت را بدست گرفتی اگر با این طریق به من تعلق می‌گرفت، آنرا هرگز نمی‌پذیرفتم ». [ابن الاثیر: ج ۳، ص ۵۰۴] حضرت معاویه (رض) خود نیز این حقیقت را درک کرده بود؛ او خود می‌گفت که « انا اول الملوک ». « من، نخستین پادشاه مسلمانان هستم ». [استیعاب: ج ۱، ص ۷۵۴. البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۱۳۵] و به قول حافظ ابن کثیر، سنت نیز همین است که او را باید به عوض خلیفه، پادشاه خطاب کرد؛ زیرا پیامبر (ص) فرموده بود که: « خلافت بعد از من سی سال دوام خواهد یافت. سپس پادشاهی خواهد بود ». [البدایه: ج ۸، ص ۱۶. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص: ۲۵]

مراتب اصحاب مهاجرین

و در شان ایشان صحیح شده: (لَعَلَّ اللّٰهَ اطلع على اهل بدر. فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد وَجِبَتْ لکم الجنة. اخرجه البخاری) و آیات بسیاری در باب اصحاب غزوه احد و خندق و حدیبیه و ... و در حاضران تبوک نازل شده: (لقد تاب اللّٰه على النبی والمهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة). و مبتنی بر همین اصل است، کلامی که ابن عمر مهیا کرده بود که برای معاویه بن ابی سفیان بگوید:

(احق بهذا الامر منك من قاتلك وقاتل اباك على الاسلام. اخرجه البخاری)

و کلام عبدالرحمن بن غنم اشعری، فقیه شام چون ابوهریره و ابودرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند - و ایشان میانجی بودند، میان امیر معاویه و حضرت مرتضی، و معاویه طلب می‌کرد که علی خلافت را بگذارد و شورایی گرداند در میان مسلمین - (فكان مما قال لهما: عجباً منكما كيف جازَ عليكما ما جئتما به تدعوان عليا ان يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار

و اهل الحجاز والعراق وإنَّ من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبایعه وأی مدخل لمعاوية فی الشوری و هو من الطُّلُقاء، الذین لایجوز لهم الخلافة و هو و أبوه رؤوس الأحزاب فنَدَمَا علی مسيرهما و تابا بین یدیه. اخرجہ ابو عمر فی الاستیعاب)

منظور از بیان این سطور این است که مطمئناً حکومت بعد از خلفای راشدین به ملوکیت تبدیل شده است و قضا و قدر الهی چنین بوده است و خداوند عالم‌تر است به چون و چرای این واقعیت.

(فی المشکوه، عن ابی عبیده و معاذ بن جبل. عن رسول اللّٰه (ص) قال: ان هذا الامر بدأ نبوه و رحمه ثم یكون خلافة و رحمة ثم ملکاً عضواً ثم کائن جبریّه و عتواً و فساداً فی الارض یستحلون الحریر و الفروج و الخمر یرزقون علی ذلك و ینصرون حتی یلقو اللّٰه. رواه البیهقی فی شعب الایمان)

(و فی روایه له، من طریق عبدالرحمن بن ابی بکره عن ابیه بمعناه و لم یدکر الکراهیه. قال: فاستاء لها رسول اللّٰه (ص) یعنی فساء ذلك. فقال: خلافة نبوة ثم یؤتی اللّٰه الملك من یشاء. اخرجہ احمد: ۵/ ۲۲۰)

و از آنجمله احادیث داله، بر آنکه ترتیب دولت آن حضرت (ص) بدین طریق خواهد بود که: (نبوة و رحمة ثم خلافة و رحمة و فی لفظ خلافة علی منهاج النبوة ثم یكون ملک عضوض). و در خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفاء حاصل شد و بعد از آن ملک عضوض. پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافت علی منهاج النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابوعبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان). [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۲۹۳] و از آن جمله اخبار آن حضرت (ص) به آنکه: (خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم بروایة جماعة عظيمة منهم عمر و ابن مسعود و عمران و حذیفه و غیرهم).

« و خبر دادند به خلافت فاروق اعظم (رض) در احادیث بسیار. در حدیث نزع ذنوب و نوط بعض با بعض و امر کردند به اقتداء او در حدیث اِقتدُوا و خبر دادند به خلافت حضرت عثمان (رض) و به آن که در آخر ایام او، بلای خواهد آمد و خبر دادند به آن که از او نزع قمیص خلافت خواهند خواست، و وی آن روز

بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق، و فرمودند آن قمیص را نزع مکن و خبر دادند که مرتضی را با قریش مناقشات خواهد افتاد و با ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یکی از امهات المؤمنین را فلان جا کلاب نباح خواهند کرد و وی در بلای خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد و عمار بن یاسر را « فنة باغیه » خواهند کشت و بردست: « أولى الناس بالحق جماعه مارقه » هلاک خواهند شد و به قتل حضرت مرتضی (رض) نیز خبر دادند در حق قاتل او فرمود: « اشقى الناس » و معاویه را فرمود: إن ملکت فأحسن و فرمود: (کیف بك لو قد قمصك الله قميصاً یعنی الخلافة قالت ام حبیبة: أو إن الله مقمصٌ اخی. قال: نعم. ولكن فيه هنات وهنات وهنات). و این کلمه اشعار است، به آن که خلافت او منعقد خواهد شد، به جهت تسلط نه حسب بیعت، و سیرت او موافق سیرت شیخین - (رض) ما - نباشد و آن خلافت، بعد بغی بر امام وقت باشد؛ و لهذا سه بار لفظ هنات فرمود و نیز به معاویه فرمود: (إن ولیتَ امرأ فأتق الله واعدل. أبو یعلی الموصلی) و آن اشاره به امارت شام و خلافت است جمیعاً.

(وفی حدیث ابی هریره و غیره الخلافه بالمدينه والملك بالشام). و اما: (ما) يستدل به علی خلافتهم من العلاقه التي ضربها النبی (ص) للخلافه الخاصه من انها فی المدينه: فقد اخرج الحاكم، من حدیث هشیم، عن العوام بن حوشب، عن سلیمان بن ابی سلیمان، عن ابیه، عن ابی هریره. عن النبی (ص) قال: الخلافه بالمدينه والملك بالشام).

باز آن حضرت (ص) خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریعت حال ایشان بعد فتنه، به افصح بیان، افاده فرمودند و در این باب استقصا نمودند به وجوه بسیار: یکی آن که فرمودند: (تزلزل رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلكوا فسیبیل من قد هلك).

پس دوران رحی اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کله‌ها به ایتلاف نفوس و اجتماع جموع برخیر، و هلاک لفظی است جامع جمیع انواع شرور که عمده آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است، در میان مسلمین.

دوم در حدیث: (ابی هریره آمده الخلافه بالمدينه والملك بالشام). (وفی المشکوة عن عمر قال: قال: رسول الله (ص) رأیت عموداً من نور خرج من

تحت رأسی ساطعا حتى استقر بالشام).

در ادامه کتاب إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی، ص ۳۰۷ می‌بینیم:

پس ریاست را به دو قسم تقسیم نمودند و یکی را به خلافت مسمی کردن و دیگری را به ملک، مع ما تقدم من حديث: (ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملك عضوض و مع قوله تعالى وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصلحت ليستخلفنهم). ادل دليل است، بر تباین حالتین و تغایر منزلتین. و در خارج چنان واقع شد که خلفای ثلاثه به مدینه اقامت نمودند و من بعد هیچ بادشاهی به مدینه متوطن نگشت و اگر حال ملک شام را واضح‌تر می‌خواهی، حدیثی دیگر بشنو: (عن عبدالله بن حوالة قال: قال: رسول الله (ص) يا ابن حوالة اذا رأيت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة يومئذ اقرب من الناس من یدی هذه الى رأسك. أحمد، و أبو داود، والطبرانی، والحاكم، والبيهقی، والضیاء عن ابن حوالة)

(و اخرج الحاكم، من حديث يحيى بن سعيد، عن الوليد بن عياش، عن ابراهيم، عن علقمة. قال ابن مسعود - (رض) -: قال لنا رسول الله (ص): احذركم سبع فتن تكون بعدى فتنة تقبل من المدينة وفتنة بمكة وفتنة تقبل من اليمن وفتنة تقبل من الشام وفتنة تقبل من المشرق وفتنة تقبل من المغرب وفتنة من بطن الشام وهى السفیانی. قال: فقال ابن مسعود: منكم من يدرك اولها و من هذه الامة من يدرك اخرها. قال الوليد بن عياش: فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير وفتنة الشام من قبل بنی امیه و فتنة المشرق من قبل هؤلاء).

آنچه در معنی این حدیث پیش فقیر- شاه ولی الله دهلوی، مؤلف إزالة الخفاء عن خلافة الخفاء- محقق شد، آنست که فتنة الاحلاس فتنة بنی امیه است در شام، و هرب اشاره است به گریختن عبدالله بن زبیر، از مدینه به مکه و حرب آنچه بعد از آن مقاتلات ضحاک بن قیس و غیر آن واقع شد، و فتنة السراء فتنة بنی عباس است قصه عهد ابراهیم عباسی بسوی ابومسلم در کتب تاریخ خوانده باشی، و فتنة الدهیماء فتنة ترك است، فاذا قيل انقضت تمادت اشاره است، به استقلال طوائف اترک طبقه بعد طبقه در زمین روم و فارس.



استقرار خلافت بنی عباس، در عراق و این دولت قریب به چهار صد سال ماند. آن حضرت (ص) خبر دادند: (اخرج الترمذی، عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص): يخرج من خراسان راياتٌ سودٌ فلا يردّها شيءٌ حتى تنصب بايليا. ابن حنبل: في مسنده ج ۲/ص ۳۶۵ ح ۸۷۶۰) و [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص: ۲۵]

## در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی

ابن خلدون دانشمند مشهور اسلام، در کتاب مقدمه ابن خلدون در باره چگونگی تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی، تحقیقی دارد و ب راساس آن، نتیجه گیری‌هایی انجام داده است. در این جا به نکاتی از کتاب مقدمه ابن خلدون - فصل بیست و هشتم در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی - را برای فهم و درک روشن‌تر از واقعۀ تبدیل خلافت به ملوکیت می‌آوریم:

«... باید دانست که پادشاهی برای عصیت غایتی طبیعی است، و وقوع آن از راه عصیت امری اختیاری نیست؛ بلکه نظم و ترتیب عالم وجود، آن را ایجاب می‌کند و امری اجتناب ناپذیر و ضروری به شمار می‌رود. چنان که در فصول گذشته یاد کردیم. در شرایع و ادیان و هر امری که جمهور مردم را بدان وا دارند، ناچار باید عصیت وجود داشته باشد؛ زیرا به دست آوردن هرخواسته و قیام، برای هر امری چنان نیازی به عصیت ندارد؛ زیرا به دست آوردن هر خواسته و قیام برای هر امری چنان نیازی به عصیت ندارد، چنان که یاد کردیم. پس عصیت برای یک ملت و مذهب «اجتماع» امری ضروریست و به نیروی آن، فرمان خدا اجرا می‌شود - و در میان مردم منتشر می‌گردد - و در صحیح آمده است که: «خدای هیچ پیامبری را بر نینگیخت مگر آن که او را در میان قوم و طایفه‌اش ارجمندی بود، و با خود حمایت کنندگان و پشتیبانان داشت».

از سوی دیگر می‌بینیم که شارع، عصیت را نکوهش کرده و مردم را به دور افکندن و فرو گذاشتن آن بر انگیزته است، چنان که فرموده است: «خداوند تکبر و نخوت روزگار جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را که در آن دوران مرسوم بود از میان شما برانداخته است، شما همه فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده است». و خدای تعالی می‌فرماید: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و نیز می‌دانیم که شارع، پادشاهی و خداوندان آن را نکوهش فرموده و احوال کشورداران را از قبیل: برخورداری از بهره‌افز و فقره و اسراف و انحراف از میانه‌روی و برگشتن از راه خدا مذمت کرده است؛ بلکه مردم را به دوستی و

همزیستی در دین بر نگيخته و از دشمنی و اختلاف و جدایی بر حذر داشته است. شارع قوی، غضب را آن چنان نکوهش نکرده که به کلی از انسان ریشه کن شود، چه اگر این قوه از آدمی زایل گردد، آن وقت پیروزی در راه حق را از دست خواهد داد و جهاد در راه دین و یاعلای کلمه خدا و حق، بیهوده و باطل خواهد شد؛ بلکه شارع، آن گونه غضب را نکوهش می‌کند که دستاویز شیطان گردد و در راه اغراض ناپسند و نکوهیده به کار رود و پیداست که اگر غضب در این گونه مقاصد به کار بسته شود مذموم و ناپسند به شمار خواهد رفت؛ ولی اگر همان قوی غضب در راه خدا و برای خدا باشد، آن وقت ستوده و پسندیده خواهد بود، چنان که این صفت از جمله خصال پیامبر (ص) بوده است. همچنین مقصود از مذمت شهوت، این نیست که به کلی آن را نابود کنند و باطل سازند، چه هر که به کلی فاقد شهوت شود، این حالت به منزله نقصی در او خواهد بود؛ بلکه مراد شارع، به کاربردن شهوت در امور پست که برای او در شرع مباح است و بر مصالح وی مشتمل می‌باشد، تا انسان در شمار آن دسته از بندگان خدا در آید که رفتار ایشان بر مقتضای اوامر الهی است.

عصیت را نیز بر همین طریق می‌توان سنجید و آن‌جا که شارع، آن را نکوهش کرده و گفته است: «نه پیوندها و نه فرزندان تان هرگز شما را سودی ندهد» مقصود هنگامی است که عصیت بر باطل و عادات و رسوم باطل باشد، چنان که در روزگار جاهلیت بود و این که بر دیگری بدان فخر کند، یا برای خویش حقی نسبت به دیگری قایل گردد؛ زیرا چنین روشی دور از افعال خردمندان و به منزله عملی لغو و بی‌فایده است و برای آخرت که سرمنزله جاویدان آدمی است، نیز سودی ندارد؛ لیکن اگر عصیت در راه حق و اقامه امر خدا باشد، کاری مطلوب و پسندیده خواهد بود و اگر باطل، تباه گردد، شرایع نیز باطل و تباه خواهد شد؛ زیرا چنان که در گذشته یاد کردیم پایه و شالوده شرایع، جز از راه عصیت استوار نمی‌شود، همچنین شارع سلطنتی را که به نیروی حق تشکیل یافته باشد و عموم را بر پیروی از دین و مراعات مصالح مجبور سازد، نکوهش نمی‌کند؛ بلکه چنان که گفتیم آن نوع از پادشاهی را مذمت کرده است که بنیان‌گذار آن، از راه باطل غلبه جوید و آدمیان را بر وفق اغراض و شهوت خویش فرمان دهد؛ لیکن اگر پادشاه در فرمانروایی و تسلط خویش بر مردم از

روی خلوص نیت، معتقد باشد که فرمانروایی او برای خدا و به منظور او داشتن مردم به عبادت و پرستش او و جهاد با دشمنان خداست، چنین سلطنتی مذموم نخواهد بود. سلیمان می‌فرماید: «پروردگارا! سلطنتی ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، چه او خویش را می‌شناخت و می‌دانست که در نبوت و پادشاهی از باطل بر کنار است.

و چون معاویه هنگام آمدن عمر به شام، با ابهت و شکوه و لباس پادشاهی و سپاهیان گران و بسیج فراوان، با عمر بن خطاب ملاقات کرد. عمر این وضع را ناپسند شمرد و گفت: ای معاویه! آیا به روش کسرایان - خسروان - گراییده‌یی؟ معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین! من در مرزی می‌باشم که با دشمنان روبرو هستم و ما را در برابر مباهات ایشان به آرایش جنگ و جهاد نیازمندی است. عمر هیچ نگفت و او را تخطئه نکرد؛ زیرا استدلال او به یکی از مقاصد دین بود. و اگر منظور ترک پادشاهی از اساس می‌بود به چنین پاسخی درباره پیروی از کسریایان - خسروان - و اتخاذ روش آنان قانع نمی‌شد؛ بلکه به کلی او را به خروج از آن روش برمی‌انگیخت و منظور عمر از «کسرویت» اعمال ناستوده بوده است که ایرانیان در کشورداری، به کار می‌بسته‌اند از قبیل ارتکاب باطل و ستمگری و جفاکاری و پیمودن راه‌های آن - ستم‌گری - و غفلت از خدا.

و معاویه پاسخ داد که مقصود از این جاه و جلال، کسرویت ایران و امور باطل ایشان نیست؛ بلکه نیت و قصد او در راه خداست.

وضع صحابه نیز چنین بوده است. آنان کشور داری و کیفیات آن را فرو می‌گذاشتند و عادات و رسوم آن را از یاد می‌بردند، از بیم آن که مبادا به باطل اشتباه شود و چون پیامبر خدا (ص) در حال احتضار بود، ابوبکر را در نماز جانشین کرد؛ زیرا نماز از مهم‌ترین امور دین به شمار می‌رفت و مردم به خلافت او تن در دادند و خلافت عبارت از او داشتن عموم مردم به احکام شرع است و نامی از پادشاهان در میان نبود؛ زیرا این امر در مظان باطل بود و در آن روزگار کشورداری از شیوه‌های کافران و دشمنان دین به شمار می‌رفت. ابوبکر بدین وظیفه چنان که خدا خواسته بود، همت گماشت و سنت‌های صاحب شرع را، به کمال پیروی کرد و با مرتدان به پیکار برخاست، تا آن که همه‌گی در گِرد اسلام متحد شدند. آن گاه با عمر پیمان بست و او نیز راه و

روش وی را پیروی کرد و با ملت‌های دیگر، به نبرد برخاست. آنگاه خلافت به عثمان بن عفان رسید و سپس علی خلافت یافت و همه آنان از پادشاهی دوری می‌جستند و از شیوه‌های آن پرهیز می‌کردند و به سبب تازه‌گی و سادگی اسلام و بادیه نشینی عرب، این خوی در آنان استوار شده بود. از این رو بیش از تمام ملت‌ها از امور دنیوی و ناز و نعمت آن، دور بودند، خواه از نظر دین‌شان که ایشان را به پرهیز از نعمت‌های دنیوی دعوت می‌کرد و خواه از لحاظ بادیه نشینی و مساکن‌شان و وضع سربردن با خشونت و دشواری و تنگی معیشت و خو گرفتن بدان. چنان‌که قبیله مضر، بیش از تمام اقوام جهان در مضیقه غذایی و سختی معیشت بودند، چه آنان در حجاز می‌زیستند که سرزمینی تهی از کشتزارها و وسایل دام‌پروری است و از نواحی آباد و مزروعی و غلات و حبوب و دیگر محصولات آن سرزمین‌ها به سبب دوری مسکن و جایگاه محروم بودند. و گذشته از این مواد و محصولات این گونه نواحی به قبایلی اختصاص داشت که نواحی مزبور را در دست داشتند، مانند ربیع و قبایل یمن.

از این رو هیچ‌گاه به نعمت‌ها و فراوانی آن سرزمین‌های آباد، دست درازی نمی‌کردند. وضع قریش، نیز در خوراک و مسکن نزدیک به شیوه زندگی مضر بود، تا این‌که عصبیت عرب در زیر لوای دین متحد گردید؛ زیرا خداوند ایشان را به نبوت محمد (ص) گرامی داشته بود. در نتیجه، دریای پهناوری از رفاه و توانگری به دست آوردند به حدی که سهم یک تن سواره، از غنایم در برخی از غزوات سی هزار زر - دینار - یا قریب بدان شده بود و بدین سبب بر ثروتی استیلا یافتند که حد و حصر نداشت؛ ولی ایشان با همه این‌ها، همچنان بر همان زندگی خشونت بار بودند. پس چنان‌که دیدیم اموال و ثروتی که قوم عرب به دست آورده بودند، چنان‌که می‌بینیم بر این منوال بود و آن‌ها را درین شیوه، از لحاظ دینی نمی‌توان سرزنش کرد؛ زیرا ثروت ایشان اموال حلالی بود که آنها را به عنوان غنیمت، به دست آورده بودند و در مصرف کردن این ثروت‌ها راه اسراف نمی‌پیمودند؛ بلکه چنان‌که گفتیم در آداب و رسوم زندگی خویش، اقتصاد و میانه روی را مراعات می‌کردند. از این رو داشتن ثروت فراوان برای ایشان مورد نکوهش و بدگویی نبود و اگر بسیاری کسب ثروت دنیا مذموم باشد، از آن سبب است که چنان‌که اشاره کردیم دارنده

آن به اسراف گراید و از حد اعتدال و میانه روی خارج شود؛ ولی در صورتی که توانگران، میانه رو را پیشه گیرند و ثروت خویش را در راه حق و امور خیر خرج کنند، آن وقت افزایش ثروت و توانگری ایشان را در شیوه‌های نیکوکاری و حق و اکتساب مراتب آن جهان، یاری خواهد کرد. و چون حالت بادیۀ نشینی و ساده‌گی آن قوم رفته رفته پایان یافت و چنان که گفتیم طبیعت کشورداری که از مقتضیات عصیت است، فراز آمد و قهر و غلبه یافتند، کشورداری ایشان هم در حکم رفاه و آسایش مالی و افزایش ثروت قرار گرفت. یعنی این غلبه و جهان‌گشایی را در راه باطل به کار نبردند و از مقاصد دیانت و اصول و مذاهب حق و حقیقت گامی فراتر ننهادند و هنگامی که میان علی و معاویه اختلاف و فتنه در گرفت، روش آنان درین باره نیز، متکی بر اصول حق و اجتهاد بود و مبارزه که با یک دیگر آغاز کرده بودند، برای مقصود و غرض دنیوی یا بر گزیدن باطل یا کینه وری نبود، چنان که گاهی ممکن است کسی به غلط چنین توهمی کند و ملحدی هم بدان بگراید.

آن‌ها یعنی علی و معاویه از روی اجتهاد در راه حق اختلاف پیدا کردند و نظر یکی با دیگری مخالف بیرون آمد و در نتیجه، به جنگ و کشتار دست یازیدند. هر چند علی بر حق بود؛ ولی معاویه هم در این باره، قصد باطل نداشت؛ بلکه او آهنگ حق کرد؛ ولی در اصابت به حق خطا کرد و همه در مقاصدی که داشتند برحق بودند- این مطلب نظر ابن خلدون می‌باشد- آن گاه طبیعت و خاصیت کشورداری اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد، ناچار باید فرد واحدی زمام حکومت را در دست می‌گرفت و ممکن نبود معاویه این مقام را از خود و طایفه‌اش رد کند، چه این وضع از امور طبیعی به شمار می‌رفت و خاصیت و طبیعت عصیت، او را بدان سوق می‌داد، و خاندان امویان این جامه را بر او پوشاندند و هر که از پیروان ایشان در اقتضای از حق بر طریقه معاویه نمی‌بود، دیگر افراد قبیله به مخالفت با او برمی‌خاستند و در این راه، جان فشانی می‌کردند و اگر معاویه، ایشان را به جز این طریقه وادار کرد و با آنان در حکومت مطلقه و خود کامه‌گی به مخالفت برمی‌خاست بی‌گمان به جای وحدت کلمه و یک رایی که از مهم‌ترین امور به شمار می‌رفت به نفاق و تشتت آرا دچار میشد، در صورتی که حفظ یگانگی و اتحاد در نظر او با

اهمیت‌تر از امری بود که در پی آن چندان مخالفتی وجود نداشت. عمر بن عبدالعزیز وقتی قاسم بن محمد بن ابی بکر را می‌دید می‌گفت: «اگر توانایی می‌داشتم، امر خلافت را به وی می‌سپردم» و اگر وادار می‌شد به این که وی را به جانشینی تعیین کند، این کار را انجام می‌داد؛ ولی عُمر از خاندان امویان می‌ترسید که به علت آنچه یاد کردیم، حل و عقد امور بدست ایشان بود و بنا بر این معاویه نمی‌توانسته است، امر خلافت را از آن خاندان باز گیرد و به دیگری منتقل کند، تا مبادا اختلاف و جدایی روی دهد. و بر انگیزه شدن وی به همه این‌ها دلبسته‌گی به هدف‌های پادشاهی است که لازمه عصیت می‌باشد و بنا بر این هرگاه قومی به پادشاهی و کشورداری نایل آید و فرض کنیم که یک تن از آن قوم آن‌را به خود اختصاص دهد و خودکامه‌گی پیش گیرد و حاکم مطلق شود و آن‌را در شیوه‌ها و طرق حق بکار برد، چنین پادشاهی را نمی‌توان نکوهش کرد و عمل او را ناستوده شمرد، چنان که سلیمان (ع) و پدرش داود (ع) برحسب مقتضیات طبیعت و خاصیت پادشاهی که ایجاب می‌کند پادشاه، در مرحله خاصی به فرمانروایی مطلق برسد، در کشور بنی اسرائیل، سلطنت مطلقه تشکیل دادند و هم چنان که می‌دانیم مقام نبوت هم داشتند و طریق حق را می‌پیمودند. همچنین معاویه، یزید را به جانشینی خود برگزید، تا مبادا نفاق و پراکنده‌گی روی دهد و رشته یگانه‌گی و اتحاد ملت اسلام، از هم بگسلد، چه خاندان امویان به فرمانروایی دیگری، جز افراد خاندان خود تن در نمی‌دادند، چنان که اگر معاویه دیگری را به جز یزید، تعیین می‌کرد با وی به ستیز و مخالفت بر می‌خاستند در حالی که گمان آنان به یزید صالح بود و هیچ کس در این باره شک نداشت و معاویه هم جز این گمانی به یزید نداشت، او یزید را به جانشینی خود تعیین نکرد، در حالی که معتقد باشد وی فاسق است، زینهار! هرگز درباره معاویه نمی‌توان چنین اندیشه به خود، راه داد.

همچنین مروان بن حکم و پسرش نیز هر چند پادشاه بوده اند؛ ولی در پادشاهی و کشورداری بر شیوه هوسرانان و ستمکاران نبوده‌اند؛ بلکه ایشان در جستن راه راست و پیروی از طریق حق منتهای کوشش خود را مبذول می‌داشته‌اند و به جز در برخی از موارد ضروری و الزامی، از قبیل: بیم نفاق و اختلاف کلمه،

ازین روش منحرف نمی‌شده‌اند، چه حفظ یگانه‌گی و وحدت در نظر ایشان از هر مقصدی مهم‌تر به شمار می‌رفته است و گواه بر این امر، طرز رفتار آنان در اقتدا و پیروی - از اصول شرع - و فضایی است که سلف از احوال ایشان داشتند، چنان که مالک (رح) در الموطأ به طرز رفتار عبدالملک استدلال کرده است.

و اما مروان کسی بود که در زمرة طبقه اول تابعین شمرده می‌شد و عدالت تابعین معروف است. سپس به ترتیب پادشاهی، به فرزندان عبدالملک رسید و همه آنان در دیانت بر همان پایه و مقام پدران خویش بودند. آن گاه نوبت خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید که در وسط این سلسله قرار گرفته بود - یعنی هفت تن پیش از او از خاندان امویان خلافت کرده بودند و شش تن پس از وی به خلافت رسیدند - و او منتهای کوشش خود را مبذول داشت، تا از طریقه خلفای چهارگانه و صحابه پیامبر پیروی کند و در تبعیت از آنان به هیچ رو مسامحه روا نداشت. از آن پس اخلاف آنان فرمانروایی کردند و طبیعت پادشاهی را، در اغراض و مقاصد دنیوی خویش بکار بردند و روش و رفتاری را که سلف ایشان بر آن بودند همچون: تحری اعتدال و میانه روی در آن و اعتماد و تکیه کردن برحق در شیوه‌های آن، از یاد بردند و این طرز رفتار سبب شد که مردم را به سرزنش کردن کردارهای آنان فرا خواند و به قصد انتزاع مُلک از ایشان، به دعوت عباسیان پرداختند و امر «خلافت» را به مردان آن قوم سپردند. و آنان را در دادگری در پایگاهی بودند - که می‌دانیم - و آنچه می‌توانستند پادشاهی را در راه‌ها و شیوه‌های حق می‌راندند، تا نوبت به فرزندان رشید - هارون - از پس از وی رسید که در میان آنان نیکوکار و بدکار هر دو یافت می‌شد، سپس امر - خلافت - به پسران آن‌ها رسید و آنان پادشاهی و ناز و نعمت را به حد اعلای رسانیدند و در کنار دنیا و باطل آن فرو رفتند و دین را پشت سر گذاشتند و فرو نهادند، تا آن‌جا که ایزد پیکار با ایشان و بازستاندن فرمانروایی از دست قوم عرب، یک سره اعلام فرمود و قدرت فرمانروایی را به جز ایشان ارزانی داشت. و خدا مقدار ذره ستم نمی‌کند.

آن گاه ابوجعفر، عبدالله بن مروان - آخرین خلیفه امویان - را فراخواند و او داستان ملاقات خویش را با پادشاه نوبه، هنگامی که از بیم عباسیان به کشور



او پناه برده بود، بدین سان حکایت کرد: مدتی با انتظار ایستادم آن گاه پادشاه آن کشور نزد من آمد و بر روی زمین نشست، در حالی که برای من فرش‌های گرانبهایی، گسترده شده بود، پرسیدم: چرا بر روی فرش‌های من نشست؟ گفت: من پادشاهم و سزاست که هر پادشاهی، در برابر عظمت خدا، که او را بدین پایه برافراشته است، فروتنی کند. آن گاه به من گفت: چرا شما باده می‌نوشید با آن که برحسب کتاب شما، میگساری حرام شده است؟ گفتم: بندگان و خدمت‌گزاران ما، بدین عمل اقدام ورزیده اند. پرسید: چرا چارپایان خود را از میان کشتزارها می‌رانید؟ در صورتی که فساد و خراب کاری به موجب کتاب تان، بر شما حرام است؟ گفتم: این کار را بندگان و خدمت‌گزاران ما از روی جهل مرتکب می‌شوند. پرسید: پس چرا دیبا و جامه‌های زر و حریر می‌پوشید، با آن که به موجب کتاب تان بر شما حرام است؟ در پاسخ گفتم: که پادشاهی از دست برون رفت و ما از گروهی عجم - غیرعرب - یاری خواستیم و آن‌ها این گونه جامه‌ها را بر خلاف میل ما می‌پوشیدند.

آن گاه پادشاه نوبه، سرش را پایین انداخت و با دستش بر روی زمین خطوطی می‌کشید و با خود می‌گفت: بندگان و خدمت‌گزاران ما و بیگانه‌گانی که به دین ما گرویده اند. سپس سرش را بلند کرد و به من نگریست. پس گفت: چنان که گفت نیست؛ بلکه شما قومی هستید که آنچه را خدا بر شما حرام فرموده است، حلال کرده‌اید و مرتکب اعمالی شدید که شما را از آن‌ها نهی کرده‌اند و در کشورهایی که به تصرف آوردید، به ستم‌گری پرداختید، از این رو خداوند به سبب گناهان تان، ارجمندی را از شما باز گرفت و جامه ذلت بر شما پوشانید و انتقام خدا درباره شما هنوز پایان نیافته است و من بیم آن دارم در همین هنگامی که در کشور من هستید، عذاب خدا بر شما نازل گردد و به خاطر شما آن عذاب دامن‌گیر من هم بشود؛ البته مهمانی بیش از سه روز نیست، هر گونه زاد و توشه که بدان نیازمندی، بر گیر و از سرزمین من بیرون رو. منصور ازین داستان در شگفت شد و سر به جیب تفکر فرو برد.

از آنچه گذشت، معلوم گردید که چگونه خلافت به پادشاهی تبدیل یافت و دریافتیم که امر - حاکمیت - در آغاز کار همان خلافت بود و حاکم و رادع هر فردی در آن دوران از ضمیر خود او برمی‌خاست و آن دین بود که آن را بر امور

دنیوی خویش ترجیح می‌دادند، هرچند به هلاک یکی از آنان به خاطر عموم منجر می‌شد. برای نمونه، عثمان را مثال می‌آوریم که چون در خانه خود محاصره شد، حسن، حسین، عبدالله بن عمر و ابن جعفر (رض) و امثال ایشان نزد وی آمدند، به قصد این که از وی دفاع کنند؛ لیکن او امتناع ورزید و آن‌ها را از کشیدن شمشیر، در میان مسلمانان منع کرد، از بیم این که مبدا اختلاف و تفرقه، روی دهد و برای حفظ الفتی که - وحدت - کلمه بدان حفظ می‌شد، هرچند منجر به هلاک او می‌گشت.

و علی (رض) را در نظر می‌آوریم که در آغاز خلافت، مغیره به وی اشاره کرد که زیبر و معاویه و طلحه را بر مناصبی که دارند، ابقا کند تا مردم بر بیعت وی اجتماع کنند و اتفاق کلمه و اتحاد حفظ شود، آن گاه - پس از بیعت - هر چه می‌خواهد بکند، و این سیاست پادشاهی بود؛ لیکن علی؛ امتناع ورزید برای فرار از تزویر و زر اندوزی که منافی اسلام است. مغیره بامداد پگاه نزد علی آمد و گفت: دیروز مطلبی را به عنوان مشورت با تو در میان نهادم؛ ولی سپس درباره آن تجدید نظر کردم و دریافتم که نظر من بمتنی برحق و خیرخواهی نبوده است و حق در همانست که تو اندیشده‌یی. علی گفت: نه به خدا؛ بلکه می‌دانم که تو دیروز مرا پندی خیرخواهانه دادی و امروز مرا بر خلاف آنچه در دل داری پند می‌دهی؛ ولی دفاع و حمایت از حقیقت مرا از مشورت و خیرخواهی تو باز داشت. احوال آن بزرگان چنین بوده است که به خاطر اصلاح دین، دنیا را از دست می‌داده‌اند؛ ولی ما « دنیای خویش را به پاره کردن دین مان وصله می‌کنیم، پس نه دین مان باقی ماند و نه آنچه را که وصله می‌کنیم »

بنا بر این روشن شد که چگونه امر خلافت به پادشاهی، تبدیل یافت؛ ولی معانی خلافت، از قبیل: تحری دین و شیوه‌های آن و عمل کردن بر وفق موازین آن به حال خود باقی ماند و هیچ گونه تغییری در آن راه نیافت، جز حاکم و رادع که نخست دین بود، آن گاه به عصیت و شمشیر مبدل گردید و وضع خلافت در عهد معاویه و مروان و پسرش عبدالملک و آغاز خلافت عباسیان تا روزگار رشید و بعضی از فرزندان او، بر این شیوه بود. سپس معانی خلافت، به کلی از میان رفت و به جز اسمی از آن‌ها باقی نماند و خلافت به کلی، به سلطنت

محض تبدیل یافت و طبیعت قدرت طلبی و جهان گشایی، به مرحله نهایی آن رسید و در هدف‌های مخصوص به آن طبیعت از قبیل: بسط تسلط و فرو رفتن در شهوات و لذات به کار رفت و وضع حاکمیت فرزندان عبدالملک و هم فرزندان رشید، از خاندان عباسیان و کسانی از آن خاندان که پس از آن به خلافت رسیدند، بر این شیوه بود و فقط نام خلافت در میان ایشان، به علت بقای عصیت عرب، به جای مانده بود و دو مرحله خلافت و پادشاهی به یک دیگر مشته می‌شدند. آن گاه رسم خلافت به سبب از میان رفتن عصیت و نابود شدن نژاد عرب و پراکنده‌گی آداب و رسوم عرب بر افتاد و خلافت درست به صورت سلطنت مطلقه در آمد. چنان که پادشاهان ایران در مشرق بر این شیوه بود و آن‌ها تنها از لحاظ تبرک و میمنت به طاعت و فرمانبری از خلیفه اعتقاد داشتند؛ ولی امور سلطنت با تمام عناوین و القاب و تشکیلات و خصوصیات آن، به خود ایشان اختصاص داشت و خلیفه را از آن بهره‌ی نبود. وضع پادشاهان زنانه مغرب مانند: صنهاجه در برابر خلفای عبیدیان - فاطمیان - و مغراوه و بنی یفرن با خلفای بنی امیه اندلس و عبیدیان قیروان نیز بر همین منوال بود.

پس آشکار شد که خلافت، نخست بدون پادشاهی پدید آمد، آن گاه معانی و مقاصد آن‌ها به یکدیگر مشته می‌شد و با هم در می‌آمیخت. سپس هنگامی که عصیت پادشاهی از عصیت خلافت تفکیک شد، به سلطنت مطلقه تبدیل گردید. و خدا اندازه گیرنده شب و روز است و اوست یگانه قهر کننده». [مقدمه ابن خلدون: ص ۵۵۴]

## بعضی از انحرافات خلفای اموی و عباسی

### ۱. خلفای اموی

بعضی از خلفای اموی به عیاشی و خوش گذرانی راغب بودند و این کار در انقراض دولت اموی اثر داشت. یزید بن امیر معاویه، به عیاشی معروف بود، به گفته مسعودی: «وی عیاش بود و حیوانات شکاری داشت و به شراب خواری راغب بود. یزید بن عبدالملک نیز مردی عیاش بود و به حبابه عشق می‌ورزید، پس از آن می‌خواست عاقل شود و روش عمر بن عبدالعزیز را پیش

گیرد. حبابه ترسید که مبادا یزید از دست او برود و یکی از شعرا را خواست، اشعاری بسازد و یزید را به عیاشی ترغیب کند. آن شاعر دو شعر بسرود و حبابه آن را برای یزید خواند. همین‌که یزید شعر را شنید آن را تکرار کرد و عشق‌بازی حبابه را، از سر گرفت. ولید پسر او نیز به عیاشی و بذله‌گویی معروف بود «[تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ص ۳۸۶]

مسعودی در باره سقوط دولت اموی گوید: «از آن پس که دولت به بنی عباس انتقال یافت، از یکی از بزرگان بنی امیه پرسیدند، علت انقراض شما چه بود؟ گفت: ما به خوش گذرانی مشغول بودیم و از مراقبت، کارهای ضروری باز ماندیم. به رعیت خود ستم کردیم که از انصاف ما مایوس شدند و آرزو کردند از دست ما آسوده شوند. به خراج گیران ما تعدی شد که از ما کناره گرفتند و املاک ما ویران شد و بیت المال‌ها خالی ماند. به وزیران خود اعتماد کردیم، آن‌ها مصالح خویش را، بر منافع ما ترجیح داشتند و کارها را بی اطلاع ما فیصله دادند و از ما نهان داشتند. مقرری سپاهیان به تاخیر افتاد و آنها از اطاعت ما بیرون رفتند و با دشمنان برای جنگ با ما همدست شدند. دشمنان به طلب ما برآمدند و به سبب کمی یاران از تسلط بر آنها عاجز ماندیم. نهان ماندن اخبار مهمترین علت سقوط دولت ما بود.» [تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۳۸۹]

از جمله علل سقوط دولت اموی این بود که دو کس را ولیعهد کردند که یکی پس از دیگری به خلافت برسد و این در خاندان اموی نفاق و اختلاف انداخت و آن‌ها را با یکدیگر دشمن کرد؛ زیرا همین که یکی از دو ولیعهد به خلافت می‌رسید، برای خلع کسی که باید بعد از او به خلافت برسد، می‌کوشید تا یکی از فرزندان خود را به جای او انتخاب کند و این کار موجب کینه و دشمنی می‌شد و اختلاف به امویان منحصر نمی‌ماند؛ بلکه فرماندهان و فرمانداران آن‌ها نیز در آن انباز «شریک» می‌شدند. [تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ص ۳۸۰]

«ابو جعفر، عبدالله بن مروان - آخرین خلیفه امویان - را فراخواند و او داستان ملاقات خویش را با پادشاه نوبه، هنگامی که از بیم عباسیان به کشور او پناه برده بود، حکایت کرد: ... پادشاه نوبه، سرش را به پایین انداخت و با دستش

روی زمین خطوطی می‌کشید و با خود می‌گفت: بندگان و خدمت‌گزاران ما و بیگانه‌گانی که به دین ما گرویده اند. سپس سرش را بلند کرد و به من نگریست، پس گفت: چنان که گفت نیست؛ بلکه شما قومی هستید که آنچه را خدا بر شما حرام فرموده است، حلال کرده‌اید، و مرتکب اعمالی شدید که شما را از آن‌ها نهی کرده‌اند و در کشورهایی که به تصرف آوردید به ستم‌گری پرداختید، از این رو خداوند به سبب گناهان تان، ارجمندی را از شما باز گرفت و جامهٔ ذلت بر شما پوشاند و انتقام خدا در بارهٔ شما، هنوز پایان نیافته است و من بیم آن دارم در همین هنگام که در کشور من هستید، عذاب خدا بر شما نازل گردد و به خاطر شما آن عذاب دامن‌گیر من هم بشود؛ البته مهمانی بیش از سه روز نیست، هرگونه زاد و توشه‌یی که بدان نیازمندی برگیر و از سرزمین من بیرون رو». [مقدمهٔ ابن خلدون: جلد اول صفحه، ۵۵۰]

## ۲. خلفای عباسی

در دورهٔ خلفای اموی و عباسی نظام و اجتماع و مردم از اسلام بسیار فاصله گرفتند و اختلافات بسیار بزرگی، بین آن‌ها و حکومت نبوی (ص) و حکومت خلفای راشدین ایجاد شد. این اختلافات در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و نظامی و ... بود. اختلافات بین ارکان دولت و بین خلیفه و نائب او و بین خلیفه و امرا و سلاطین محلی و بین خلیفه و امرای لشکر و بین خود امرا و سلاطین منطقه‌یی و گروه‌های قومی و مذهبی و زبانی و ... از جمله، اهم این اختلافات می‌باشد. کتب تواریخ مختلف مانند: طبری و ابن اثیر و ابن خلدون شرح مفصلی بر این نابسامانی‌ها و اختلافات و خانه جنگی‌ها و ... دارند. نمونه‌یی از این اختلافات را در کتاب تاریخ سیاسی اسلام تالیف دکتر حسن ابراهیم حسن ذکر شده است را می‌آوریم.

## ۳. اختلاف بین لشکریان و نظامی‌ها

«عباسیان دولت خویش را به کمک پارسیان، مستقر کردند و نفوذ و قدرت، خاص ایشان شد و معتصم که مادری ترک داشت، نفوذ ترکان را بیفزود و سپاه از ایشان بگرفت و کینه پارسیان و عربان را تحریک کرد. تعصب و کینه‌توزی تنها میان پارسیان و عربان و ترکان نبود که عربان میان

خود شان کینه و اختلاف قبایلی داشتند. عرب شمال که مضری بود با عرب جنوب که یمنی بود، پیوسته باهم در اختلاف و دشمنی بودند، تا آن‌جا که در شهری که گروهی از دو قبیله مقیم بودند، آرامش نبود. منظور پس از ساخت بغداد سپاه خویش را به کرخ برد که از اختلاف قبایل ایمن نبود. طبری گوید: منظور با قثم بن عباس که پیری صاحب‌رأی و جهان دیده بود گفت: می‌بینی که سپاهیان چگونه به اختلاف درند - اختلاف دارند- و با ما بستیزند - ستیز هستند- بیم دارم که اگر متفق شوند، کار از دست ما بدر رود. رأی تو چیست؟ گفت: اگر مرا رأی‌یی هست که اگر عیان کنم، تباه شود. اگر اجازه دهی کار بندم و کار خلافت به صلاح آید و سپاه مطیع شود. منصور گفت: در خلافت من کاری کنی که من ندانم؟ گفت: اگر اعتماد نداری با من مشورت مکن و اگر اعتماد هست، بگذار تا رأی خویش را به کار بندم. آن گاه قثم به منزل رفت و یکی از غلامان را بخواست و گفت: صبحگاهان به خانه خلیفه در شو و چون من پیامدم و به جای خویش قرار گرفتم عنان ستورم را بگیر و به پیامبر و عباس سوگندم ده که سخن تو را بشنوم و پاسخ دهم. من با تو خوشونت می‌کنم؛ اما اهمیت مده ... و پپرس که از قبیله یمن و مضر کدام به شرف بیشتر است و چون پاسخ دادم عنان ستور را بگذار و برو که ترا آزاد کردم. غلام به دستور پیر رفتار کرد و چون قثم پیامد، همان شد که گفته بود و چون سوال کرد. قثم گفت: که شرف مضر بیشتر است که پیامبر از مضر است و کتاب خدا بر یکی از مضر نازل شده و خانه خدا، در قبیله مضر است و خلیفه از آن‌هاست. یمنیان که این سخنان را شنیدند به خشم در شدند که قثم از شرف یمنیان چیزی نگفت. یکی از سرداران یمن بانگ زد: که چنین نیست که یمن را هیچ فضل و شرف نباشد و به غلام خویش گفتند برخیز و عنان ستور پیر را بگیر و او را خفیف کن. غلام چنین کرد و مضریان برآشفتمند و گفتند به چه حق با پیر ما چنین می‌کنند؟ و یکی شان به غلام خویش گفت: دست این غلام را ببر، حاضران دو قبیله، بجوشیدند و قثم از میانه به نزد منصور شد و سپاه را جدا کردند که مضر گروهی بود و یمن گروهی دیگر و خراسانیان را گروه دیگر کردند، ربیعہ نیز گروهی جدا شد ». [تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۹۰۳] « به جز این، مسلمانان نیز فرقه‌ها بودند که فرقه

سنی و شیعه اعتبار بیشتر داشتند و پیوسته با یک دیگر به جدال کلامی و گاه به جنگ بودند و آن شورش‌ها که در دوران عباسی در حجاز و عراق رخ داد کار شیعیان بود.

جماعت از چهار نژاد اساسی ترکیب می‌یافت، عرب و پارسی و ترک و مغربی. عباسیان پارسیان را برتری دادند که کینهٔ عرب بجنبید و فتنه‌ها شد، معتصم، ترکان را بناخت و کینهٔ عرب و پارسی بجنبید.

خلیفه‌گان عباسی، برده‌گان را به چشم حقارت نمی‌دیدند که بسیاری از ایشان از کنیزان زاده بودند و نیز خلیفه‌گان و بزرگان دولت، به کنیزان رغبت فراوان داشتند و غالباً ایشان را بر زاده‌گان عرب ترجیح می‌دادند. [همان: ص ۹۰۵-۹۰۶]

#### ۴. اختلاف بین فرق و مذاهب

« در این دوران، مسلمانان فرقه‌ها بودند و این فرقه‌ها پیوسته با همدیگر به نزاع بودند. سنیان که اکثریت داشتند، به دوران نفوذ ترکان و در ایام امیرالامرای، قدرت از ایشان بود و پیروان فرقه‌های دیگر را آزار می‌کردند، شیعیان در اقلیت بودند و رنج و سختی می‌دیدند. از علویان هر که در بغداد بود به محنت بود، بسیاری از ایشان به مصر گریختند و متوکل به ولایت‌دار مصر بگفت: تا همه را به عراق فرستد و از آن جا نیز همه را به سوی مدینه فرستاد، تا آل بویه به قدرت رسیدند و محنت از ایشان برخاست که آل بویه دل به تشیع داشتند، در این دوران نیز میان شیعه و سنی نزاع‌ها بود و این مایهٔ زحمت دولت بود. » [همان: ص ۹۰۹]

« در سال ۳۴۹ » اختلاف شیعه و سنی فتنه شد و نماز جمعه در مسجد سنیان تعطیل شد و در مسجد شیعیان نماز جمعه کردند؛ اما معز به شدت عمل کرد و گروهی از سنیان را بگرفت و نزاع بخفت و سال بعد شیعیان به روز عاشورا سوگواری حسین (رض) را علنی کردند و در ذیحجه آن سال نیز عید غدیر گرفتند. معز الدوله بگفت: تا به شادی عید غدیر، بغداد را زینت کردند و نقاره زدند و شیپور کشیدند.

همهٔ اختلافات، تنها میان سنی و شیعه نبود که فرقه‌های سنی نیز اختلاف

داشتند. دیدیم که حنبلیان مانع دفن طبری شدند. سیوطی گوید: به سال « ۳۱۸ » حنبلیان در بغداد آشوب کردند که با دیگر در میان سنیان در تفسیر آیه ۷۹ از سوره اسری ... جدل شد و حنبلیان با حریفان خویش نزاعی خونین کردند ». [همان: ص ۹۰۹]

### ۵. قصرهای خلیفه‌گان

« عباسیان که دولتی ثروتمند داشتند، به عیاشی و تفنن پرداختند. قصرخلیفه‌گان و امیران و ارکان دولت به رونق و شکوه، شهره بود که بنایی بزرگ و فضائی وسیع داشت و در اطراف آن باغچه‌های زیبا، بنا کرده بودند و درختان گوناگون کاشته بودند. داخل قصر بامخده‌های گرانبها و گلدان‌های زیبا و اثاث طلا و مرصع، آرایش یافته بود. عباسیان در خرج گشاده دست بودند و به فراهم کردن لوازم تفنن از اسراف دریغ نداشتند. در قصرخلیفه و بزرگان دولت، نغمه گران بودند و موسیقی دانان و آن مجلس‌ها که در قصر فراهم می‌شد نمونه زیبایی و کمال بود .

قصرخلیفه‌گان، حیاط‌های بزرگ و قُبّه‌ها و رواق‌های وسیع و بستان‌های نزهت زا و عرصه‌های مسطح، پوشیده از درختان سایه‌دار داشت. از جمله قصرهای معروف بغداد، قصر الذهب بود که منصور بساخت و قصر الخلد بود ... که قبه‌های بدیع داشت. به درهای آن گل‌میخ‌های طلا و نقره بود و ستون‌های بزرگ داشت که همه را با نقش و نگار آراسته بودند. تخت‌گاه، در قصر خلد که آن را «مجلس خلیفه» نیز می‌گفتند، کف آن را با مرمر الوان فرش کرده بودند و ستون‌های طلا داشت، بر مرمرها فرش دیبا گسترده بودند و بر دیبا، شعرها در ستایش خلیفه، نقش بود و از چهار سو صندلی‌های مرصع بود که بزرگان دولت بر آن جای می‌گرفتند. در صدر مجلس، قُبّه بود مفروش به دیبای زربفت که خلیفه در آن می‌نشست ». [همان: ص ۹۲۰]

غنا و طرب

« در این دوران کینزان نغمه‌گر، بازار خوبی داشتند و قیمت شان گزاف بود. ابن رایق به سال « ۳۲۵ » کنیز گندم‌گونی را که آواز، نکو می‌خواند، به ۴۰۰۰ دینار خرید.



در آغاز دولت عباسیان، سفاح در خلوت با ندیمان می‌نشست و پس از مدتی روی از همگان بپوشید. هنگامی که با ندیمان به خلوت بود، از ابراز سرور دریغ نداشت. نغمه‌گران را اعطاهای خوب می‌داد. منصور هرگز با ندیمی به خلوت نشست و هیچ کس ندید، جز آب چیزی بنوشد، به هیچ یک از ندیمان جایزه نداد. مهدی به طرب می‌نشست و ندیمان در حضور وی، شراب می‌نوشیدند؛ اما نمی‌نوشید. او ندیمان را اعطای فراوان می‌داد. هادی ساز و آواز را دوست داشت و ابن جامع نغمه‌گر را که هنرمندی ماهر بود، تقرب داد و نیز ابراهیم موصلی که نغمه‌گری سرآمد بود، از خاصان وی بود. هادی چون آهنگی شنیدی و به طرب آمدی اعطای بسیار دادی که گاه به میلیون درم می‌رسید. هارون از همه خلیفه‌گان به موسیقی و طرب دلبسته‌تر بود و نغمه‌گران را، اعطای بیشتر می‌داد. مسعودی از ابراهیم موصلی سرگذشتی جالب آورده گوید: روزی رشید نغمه‌گران را فراهم کرد و از سران قوم کس نبود که حضور نداشت، من نیز بودم و مسکین نیز بود که سازی نیکو می‌نواخت ... رشید که شراب در او اثر کرده بود، آهنگی خواست و پرده‌دار، به ابن جامع گفت: تا بنواخت؛ اما رشید به وجد نیامد ... امین با ندیمان یک جا می‌نشست و اعطای فراوان به نغمه‌گران می‌داد. اسحاق موصلی گوید: اگر هم، میان وی و ندیمان پرده بودی بدریدی و بینداختی و با ندیمان بنشستی و به وقت طرب، طلا و نقره بسیار دادی، یک بار یکی از خویشان را بار یک زورق، طلا داد و مرا نیز به یک شب چهل هزار دینار بخشید. عباسیان رسوم مجلس طرب را از ایران گرفتند و با وجود ضعف دولت عباسی در این دوران خلیفه‌گان، محفل‌های غنا و طرب داشتند که شاعران و نغمه‌سرایان در آن می‌نشستند. مسعودی آورده که روزی متوکل در مجلس طرب بود و بحتری قصیده‌یی را که به ستایش خلیفه گفته بود، بخواند ... ابو عنس صمیری قصیده‌یی خواند، به همان وزن که همه ناسزای او بود و متوکل بخندید چنان که به رو افتاد و بگفت: تا ابو عنس را ۱۰۰۰۰ درم جایزه دهند. فتح بن خاقان گفت: بحتری که هجا شنیده نمید برو؟ خلیفه بگفت: تا به او نیز ۱۰۰۰۰ درم دادند. مجالس طرب خاص خلیفه‌گان بود که وزیران و امیران نیز به هر فرصت مجلس طرب می‌آراستند. نغمه‌گر بیشتر کنیزکان بودند. سیوطی گوید: به سال « ۳۲۱ » قاهر

مطربی کنیزکان و شراب را قدغن کرد و بفرمود تا نغمه‌گران بگیرتند و ابزارهای طرب را بشکستند ... شگفتا که قاهر خود به شراب و طرب سخت راغب بود. «[همان: ص ۹۱۲]

### ۶. اسراف عباسیان در امورات

«عباسیان به تنوع غذا رغبتی داشتند. منصور شکمبارۀ بی باک بود و به نصیحت طبیبان گوش نداد تا مرد. بر سر سفرۀ رشید، غذا گوناگون بود و آشپزان هر روز سی جور غذا به نزد او می‌نهادند و هر روز ده هزار درم، خرج سفرۀ خلیفه بود و چون زبیده، دختر جعفر را به زنی گرفت، در قصر خود ولیمه‌یی ساخت که پنجاه و پنج ملیون درم خرج آن بود». [همان: ص ۹۲۵]

«زبیده همسر رشید به روزگار خویش، در تغییر لباس زنان اثر فراوان داشت. گویند کمر بند و کفش مرصع را او پدید آورد. زبیده برای لباس خویش اصرافی عجیب می‌کرد، یکبار لباسی از پارچهٔ کم‌یاب دوخت که مخارج آن پنجاه هزار دینار شد. پوشش خلیفه، در مجالس رسمی قبا‌ی سیاه یا بنفش بود. خلیفه کمری مرصع به جواهر می‌بست و عبای سیاه می‌پوشید و کلاه دراز سیاه، مزین به گوهری گرانبها بر سر می‌نهاد». [همان: ص ۹۲۷]

«عباسیان جلال جشن‌های عروسی را، بسیار اهمیت می‌دادند. اسراف کاری ایشان را در مخارج عروسی از آن چه، مهدی در عروسی هارون با زبیده کرد، توان دریافت. شابشتی: گوید که یک میلیون و سیصد و هشتاد هزار دینار از مال مهدی برای این عروسی خرج شد. مامون در عروسی خود با پوران، اسراف پیشه کرد. به گفتهٔ شابشتی مهر پوران، یک صد هزار دینار و پنج میلیون درم بود. به گفتهٔ طبری، مامون به هنگام عروسی ده ملیون درم به پدر عروس داد. تشریفات عروسی قطرانندی دختر خمارویه، دومین پادشاه طولونی که زن معتضد شد، نمونهٔ دیگر از رسوم خلیفه‌گان است ... از جمله جهاز وی سطحی بود که از چهار قطعه طلا بود و بر آن گنبدی کرده بودند از طلای مشبک و به هر شبکه آویزی بود که گوهری گران قدر در آن بود با صدها وزن طلا و هزار بند جامه که هریک ده دینار می‌ارزید. ابن خلکان گوید: کابین عروس ۱۰۰۰۰۰۰ - یک ملیون - درم بود. ابن جصاص جواهری که تهیه جهاز

با او بود، پس از همه خریده‌ها که کرد ۴۰۰۰۰۰ دینار به جا ماند و خمارویه همه را بدو بخشید». [همان: ص ۹۳۷]

### ۷. مداخلات زنان در امور حکومت

«در دوره عباسیان، بعضی زنان در کار دولت دخالت می‌کردند. چون قبیحه، مادر معتز و سیده مادر مقتدر و ندیمه او ثومال و ام موسی و ست الملک خواهر عزیز فاطمی و صبح، مادر هشام بن حکم. قبیحه زن متوکل و مادر معتز در عزل مستعین مؤثر بود که می‌خواست راه خلافت معتز را هموار کند، وی ثروت فراوان داشت. ابن اثیر گوید: ۱۷۰۰۰۰۰ دینار طلا نزد وی بود؛ اما پسر خود را به دست ترکان که ۵۰۰۰۰ دینار مقرر می‌خواستند بخرید، تا از شکنجه آن‌ها جان داد.

سیده مادر مقتدر، در همه کار دولت مداخله می‌کرد و عزل علی بن عیسی به دست او بود. ابن اثیر می‌گوید: ام موسی ندیمه سیده به خانه وزیر رفت، تا در باره مخارج و لباس خدمت‌گران قصر، گفتگو کند. وزیر خفته بود، حاجب گفت: ساعتی بماند تا بیدار شود و او خشمگین باز گشت و چون وزیر بیدار شد، حاجب و فرزند خویش را به عذرخواهی فرستاد؛ اما ندیمه نپذیرفت و به نزد مقتدر رفت و از وزیر بدگویی کرد تا او را برداشت و به بند کرد».

دخالت‌های سیده، مایه ضعف خلافت شد، عزل علی بن عیسی، دولت را از مواهب این مرد لایق، محروم کرد و تعیین ثومال، به ریاست دیوان مظالم آبروی دولت را برد. از آن پس نیز مداخلات سیده، پایان نیافت و به دوره حامد بن عباس نیز بود و ثومال به رسیده‌گی مظالم می‌نشست. وقتی ابوالعباس خظیب، وزیر شد سیده بکوشید تا او را بینداخت و اموالش را مصادره کرد». [همان: ص ۹۳۱]

### ۸. اسراف بیت المال

«عباسیان در همه چیز اسراف می‌کردند. برای نمونه، به داستان عزل علی بن عیسی از ولایت بلخ توجه کنیم: ابو جعفر گوید: ... وقتی عیسی پسر علی بن عیسی کشته شد، علی از بلخ برون شد و سوی مرورفت تا مبادا، رافع بن لیث سوی بلخ رود و بر آن‌جا مستولی شود». [تاریخ طبری فارسی: ص

[۵۰۴۴] گوید: و چنان که بود که علی بن عیسی، وقتی خبر به رشید رسید گفت: علی بی دستور من از بلخ برون شد و چندین مال به جا گذاشت؛ اما می‌گفت که برای مخارج جنگ رافع به زیور زنان خویش دست یازیده است. در این هنگام او را معزول کرد و هرثمة بن اعین را ولایت‌دار کرد و اموال علی بن عیسی را مصادره کرد که مقدار آن هشتاد هزار هزار بود. یکی از وابستگان گوید: با رشید در گرگان بودیم، وی آهنگ خراسان داشت. خزینه‌های علی بن عیسی را که برای رشید گرفته بودند بیاوردند بر یک هزار و پانصد شتر. علاوه بر این، علی بزرگان و برجسته‌گان خراسان را زبون کرده بود.

#### ۹. مقرری یک سرباز

برای این که اسراف و تبذیر امویان و عباسیان را روشن کنیم، مصارف گزاف این حکام را با مقرری و معاش یک سرباز مقایسه می‌کنیم. «وقتی که بنی امیه در خلافت طمع بستند و معاویه (رض) به کمک عرب‌ها محتاج شد، مقرری سپاهیان را که شمارشان به شصت هزار می‌رسید بیفزود و هر سال در این راه شصت ملیون درهم خرج می‌کرد؛ اما وقتی خلافت به آن‌ها رسید و بنای ملک شان استوار شد یک نیمه آن را کاستند». [تاریخ سیاسی اسلام: ص ۴۴۲] «بر این اساس در زمان ابتدای حکومت امویان مقرری سالانه هر سرباز، یک هزار درهم بلند شد؛ اما بعدا یک نیمه آن کاسته شد، یعنی مقرری سالانه به پنجصد درهم و یا مقرری ماهانه به چهل درهم می‌رسید. در حالیکه در زمان عباسیان موجب ماهیانه یک سرباز ماهانه بیست درهم بوده است، یعنی روزانه کم‌تر از یک درهم». [همان: ص ۸۶۸]

مقایسه مصارف خلیفه‌گان و امرای محلی، با معاش ماهانه یک سرباز نشان دهنده وسعت و اندازه اصراف این ملوک بوده است.

## جنگ قدرت در حکومت‌های ملوکیت

برای بررسی جنگ قدرت در حکومت‌های ملوکیت بین خلیفه، نایب، وزیرانش و یا امیرانش و یا نایب با دیگر وارثان تاج و تخت، باز هم به فصل نوزدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم:

### یاری جستن سلطان از غلامها بر ضد خویشاوندان

در یاری جستن رئیس دولت - سلطان - از موالی و برگزیدگان دست پرورده بر ضد خویشاوندان و خداوندان عصیت خویش.

باید دانست که رئیس دولت، همچنان که یاد کردیم، به نیروی خویشاوندان و دودمان خویش به فرمانروایی می‌رسد، چه ایشان جمعیت و پشتیبانان او در وضع کار وی می‌باشند و به کمک ایشان کسانی را که بر ضد دولت وی قیام می‌کنند، سرکوب می‌سازد و ایشان را عهده دار مشاغل مملکت می‌کند و وزارت و امور خارج را به آنان می‌سپارد، چه آن‌ها هنگام پیروزی و غلبه، یاریگران و در وقت فرمانروایی همکاران وی، به شمار می‌روند و در کلیه امور مهم، مشارکان وی می‌باشند و این وضع تا هنگامی دوام می‌یابد که، چنان که یاد کردیم، دولت در مرحله نخستین است؛ ولی همین که شکل یا مرحله دوم دولت فرا رسد و دوران جدایی از خویشاوندان و خودکامه‌گی سلطان پدید می‌آید و آنان را به سبب سرمستی و غرور ناشی از خودکامه‌گی از دولت به دست پروردگان و یاران تازه به جز عشیره، نیازمند خواهد شد، تا در مخالفت با خویشاوندان خویش به ایشان اتکا کند و در برابر خویشاوندان، آنان را به دوستی برگزیند. در نتیجه، این یاریگران در بارگاه او از دیگر کسان مقرب‌تر خواهند بود و بیش از همه کس مشمول عنایات وی خواهند شد و به جاه و مقام اختصاص خواهند یافت، چه ایشان در راندن خویشاوندان سلطان از پایگاه‌هایی که بدان‌ها خو گرفته بودند و با وی در فرمانروایی شرکت می‌جستند، در نهایت فداکاری و جانسپاری او را یاری می‌کنند.

از این‌رو، آن گروه را به کارهای مهم برمی‌گزینند و به انعام و احسان فراوان اختصاص می‌دهد و همچنان که پیشتر خویشاوندان خویش را مورد عنایات مخصوص قرار داده بود؛ ایشان را نیز مشمول مزایای بسیار می‌کند و فرمانروایی،

مهم‌ترین نواحی و ولایات خویش و بزرگترین پایگاه‌های دولتی مانند: وزارت و فرماندهی لشکریان و گردآوری خراج‌ها را به ایشان می‌سپارد و حتی در اموری که فقط مخصوص به خود وی بود و خویشاوندانش را بدان‌ها اختصاص نمی‌داد. مانند: القاب مملکتی نیز ایشان را شرکت می‌دهد، چه آنان در این هنگام دوستان و یاران مقرب و خیرخواهان و نصیحت‌گران مخلص و صمیمی وی می‌باشند، و همین عمل وی در این مرحله، به منزلهٔ اعلام درهم شکستن دولت می‌بود و نشانهٔ راه یافتن بیماری مزمن بدانست؛ زیرا عصبیتی را که بنیاد غلبه و جهان‌گشایی وی بود، از دست داده و فساد و تباهی بدان راه یافته است. و اهل دولت در این هنگام به سبب خواری و دشمنی سلطان، نگران و رنجیده خاطر می‌شوند و کینهٔ او را در دل می‌گیرند و در کمین می‌نشینند که هنگام بروز مصایب و حوادث ناگوار به وی آسیب برسانند و بد فرجامی چنین وضعی، به دولت باز می‌گردد و نباید به بهبود دولت ازین درد مزمن، امید بست چه بیماری به مرور زمان در اعقاب دولت استوارتر و ریشه‌دارتر می‌شود، تا جایی که به کلی سبب برانداختن دولت و محو آثار می‌گردد. و این معنی را می‌توان در دولت امویان ملاحظه کرد که چگونه در جنگ‌ها و ادارهٔ ولایات و شهرها، فقط به رجال عرب اتکا داشتند و از آنان یاری می‌طلبیدند مانند: عمر بن سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن زیاد بن ابی سفیان و حجاج بن یوسف و مهلب بن ابی صفره و خالد بن عبدالله قسری و ابن هبیره و موسی بن نصیر و بلال بن ابوبرده بن ابی موسی اشعری و نصر بن سیار و امثال ایشان از مردان بزرگ عرب - همچنین دولت عباسیان در آغاز کار به مردان عرب متکی بودند -؛ ولی همین که دولت به مرحلهٔ خودکامه‌گی - فرمانروایی مستبدانه - رسید و عرب از دست اندازی به فرمانروایی ولایات ممنوع شد، وزارت به اقوام غیرعرب و نمک‌پروردگان برگزیده اختصاص یافت، مانند: برمکیان و خاندان سهل بن نوبخت و خاندان طاهریان و سپس خاندان بویه و موالی ترک چون: بغا و صیف و اتامش و باکیاک و ابن طولون و فرزندان ایشان و دیگر موالی غیرعرب و در نتیجه، دولت به کسانی که آن را بنیان‌گذاری نکرده بودند، تعلق گرفت و عزت و بزرگی به کسانی اختصاص یافت که خود در راه به دست آوردن آن تلاش نکرده بودند.

### در احوال موالی و نمک پروردگان در دولت‌ها

باید دانست که نمک پروردگان در دولت‌ها از لحاظ پیوند نسبی به خدایگان - پادشاه- دولت به نسبت سوابق دیرین یا تازه‌گی خدمت‌گزاری تفاوت دارند و علت خویشاوندی حاصل می‌شود؛ زیرا در میان اعضای خاندان و وابسته‌گان و نزدیکان روح یاریگری به یک دیگر وجود ندارد - و برعکس - بیگانه‌گان و دوران - از لحاظ نسب - یک دیگر را فرو می‌گذارند و از هم دور و جدا هستند، چنان که در پیش یاد کردیم و یاری دادن و همدستی و آمیزش از راه برگزیدن بندگان، یا گرفتن هم پیمانان رفته رفته جایگزین عصیت می‌گردد؛ زیرا موضوع نسب و خویشاوندی هرچند طبیعی است؛ اما در حقیقت امری خیالی و وهمی بیش نیست و معنایی که بدان پیوند نسبی حاصل می‌شد، عبارت بود از معاشرت و همراهی و طول ممارست و همنشینی از راه پرورش و شیرخواه‌گی و دیگر احوال مرگ و زنده‌گی.

و هنگامی که بدین‌سان پیوند حاصل آید، نهال آن ثمرهٔ غرور قومی و یاریگری به یک دیگر را نیز به بار خواهد آورد، چنان که این حقیقت را در میان مردم به چشم می‌بینیم و اگر همین معنی را در برگزیدن نمک پرورده‌گان بسنجیم، در خواهیم یافت که میان برگزیننده و کسی که به یاری برگزیده می‌شود، نسبت خاصی از همبسته‌گی پدید می‌آید که جانشین پیوندهای نسبی می‌شود و نزدیکی و پیوند را استوار می‌سازد. هرچند خویشاوندی در میان نباشد. بنا بر این نتایج و ثمرات پیوند خویشی در آن موجود است. و هرگاه دوستی و همبسته‌گی - از راهولاء - میان قبیلهٔ با دوستان برگزیدهٔ ایشان پیش از رسیدن به کشورداری حاصل آید. به دو علت نهال آن دوستی و وابسته‌گی ریشه دارتر و بارورتر و عقاید یا مایه‌های دلبسته‌گی‌های آن درست و خویشاوندی آن، صریح‌تر خواهد بود.

نخست آن که پیش از کشورداری، در میان ایشان نوعی برابری و پیروی از یک دیگر پدید می‌آید که جز به ندرت نمی‌توان خویشاوندانی را از هم پیمانی و هم‌سوگندی باز شناخت، چنان که موالی و دوستان برگزیده در میان آنان، به منزلهٔ اعضای خاندان و خویشاوندان نزدیک ایشان قرار می‌گیرند؛ لیکن اگر قبیلهٔ پس از رسیدن به کشورداری دوستان و هوا خواهانی برگزینند، وضع

کشورداری و ریاست چنان اقتضا می‌کند که آقا از بنده و خویشاوند از مولی و دوستان برگزیده متمایز باشند، چه تشکیل دولت ایجاب می‌کند که پایگاه‌ها و مراتب از هم باز شناخته شوند و به منزله بیگانه‌گان به شمار می‌آیند و در نتیجه، همبستگی و پیوند میان ایشان، سست‌تر و یاریگری در این باره، دورتر و این امور نسبت به برگزیدن پیش از کشورداری کم‌تر می‌گردد.

علت دوم اینست که نمک پروردگان و خاصانی که پیش از نایل آمدن قبیله‌یی به کشورداری و سلطنت انتخاب می‌شوند، به سبب گذشت زمان دوران آن از خاطر خداوندان دولت دور می‌شود و چگونه‌گی آن پیوند و همبستگی نهان می‌گردد، چنان که اغلب آن را به منزله هم‌نژادی و خویشاوندی می‌پندارند و از این رو وضع عصبیت آنان نیرومند می‌شود؛ ولی برگزیدن یاران و خاصان پس از رسیدن به کشورداری به سبب نزدیکی زمان، چنانست که بیشتر آن را می‌دانند و به یاد دارند که از این رو همبستگی و هم‌پیمانی به خوبی از هم‌نژادی و خویشاوندی متمایز می‌باشد و عصبیت آنان، نسبت به آن گونه هواخواهان و یارانی که پیش از دولت برگزیده می‌شوند ضعیف‌تر می‌باشد. و اگر این معنی را در وضوح دولت‌ها و ریاست‌های قبایل بسنجیم، به خوبی بدان پی می‌بریم و می‌بینیم هر نمک پرورده‌یی که پیش از حصول کشورداری و ریاست برگزیده شده باشد، همبستگی و نزدیکی او به خدایگانش نیرومندتر و بیش‌تر است و در پیشگاه وی، به منزله فرزندان و برادران و دیگر خویشاوندان نزدیکی شمرده می‌شود.

؛ ولی کسی که برگزیدن وی پس از کامیابی خدایگانش به کشورداری و سلطنت است، به هیچ رو دارای آن نزدیکی و همبستگی که درباره نخستین یاد کردیم نمی‌باشد و این معنی را به چشم می‌بینیم. حتی دولت‌هایی که در مرحله پیری و پایانی دوران سلطنت، به بیگانه‌گان روی می‌آورند و آنان را به هواخواهی برمی‌گزینند نمی‌توانند آن ارجمندی و تقریبی را که برگزیدگان نمک پرورده پیش از سلطنت به دست می‌آورند، به ایشان ارزانی دارند؛ زیرا از یک سو در این هنگام زمان انتخاب ایشان نزدیک است و از سوی دیگر، دولت در شرف انقراض می‌باشد و ناگزیر موالی و نمک پروردگان وی در مراتب پست و دور از ارجمندی و عزت به سر می‌برند و علت این که خدایگان دولت، به



برگزیدن ایشان مجبور می‌شود و از دوستان و هوا خواهان پیشین خود عدول می‌کند و به اینان روی می‌آورد، اینست که دوستان سابقش در خود نسبت به خدایگان دولت، شوکت و ارجمندی احساس می‌کنند و کم‌تر سرتعظیم و فروتنی در پیشگاه وی فرود می‌آورند و به نظر یک فرد قبیله و عضو خانواده به وی می‌نگرند، چه همبسته‌گی ایشان به سلطان در طی قرون متمادی، از راه تربیت و پیوسته‌گی به پدران و گذشته‌گان قوم وی و هم سلک شدن با بزرگان خاندان او استوار می‌گردد، به همین سبب نسبت به خدایگان دولت، گستاخ می‌شوند و خود را گرامی و ارجمند می‌شمردند و خدایگان دولت، از ایشان نفرت می‌کند و به جای آنان، دیگران را که بیگانه‌اند، به کارهای خویش می‌گمارد و خواهی نخواهی چون زمان برگزیدن ایشان نزدیک می‌باشد، هنوز نمی‌توانند ارجمندی و شوکت به دست آورند و بر همان صفت بیگانه‌گی و خارجی بودن، باقی می‌ماند و چنین است وضع دولت‌ها در پایان کار، و نام دوستان و هوا خواهان اغلب بر همان گروه نخستین اطلاق می‌شود و این بر گزیدگان تازه کار، خدمت‌گزاران و یاران تلقی می‌شوند.

در این‌که خودکامه‌گی - حکومت مطلق - از امور طبیعی کشورداری است

### خودکامگی ذاتی در ملوکیت

برای بررسی خودکامه‌گی حکام ملوکیت فصل دهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم؛ زیرا چنان‌که در گذشته یاد کردیم کشور از راه عصبیت به وجود می‌آید و عصبیت از قبایل و جمعیت‌های بسیار، تشکیل می‌شود که جمعیت نیرومندتر از همه بر دیگر گروه‌های، آن چیره می‌گردد و بر آن‌ها استیلا می‌یابد و آنگاه همه آن‌ها را یک سره به خود ملحق می‌سازد و بدین وسیله، اجتماعات تشکیل می‌یابد و غلبه یافتن بر مردم و دولت‌ها میسر می‌گردد.

راز این امر، آنست که عصبیت عمومی مخصوص قبیله، به منزله مزاج برای موجود زنده است و مزاج مرکب از عنصرهاست و در جای خود آشکار شد و بلکه ناگزیر باید یکی از آن‌ها بر عناصر دیگر، غالب آید تا امتزاج حاصل گردد، همچنین ناچار باید یکی از عصبیت‌ها بر عصبیت‌های دیگر غلبه کند، تا بتواند آن‌ها را متمرکز و متحد سازد و همه را به منزله یک عصبیت مشتمل بر

دیگر عصیت‌های که در ضمن آن موجود است، قرار دهد و آن عصیت بزرگ از آن قومی، خواهد بود که دارای خانواده اصیل و ریاست باشند و ناچار باید یکی از افراد آن خاندان، ریاست را برعهده گیرد و دیگران را مسخر فرمان خود کند و این رئیس بر همه عصیت‌های دیگر، تسلط خواهد داشت؛ زیرا خاندان او بر همه آنان غلبه یافته است و هر گاه این ریاست بر او مسلم گردد، چون خوی خود پسندی و غرور و سرکشی و سرافرازی که از سرشت‌های حیوانی است، در وی وجود دارد، به طبع از شرکت دادن دیگران در امور فرمانروایی و سلطنت سرباز می‌زند و خوی خدا منشی که در طبایع بشر، یافته می‌شود و در او پدید می‌آید و با مقتضیات سیاست کشورداری، همراه می‌شود که عبارت از خودکامه‌گی - حکومت مطلق - است، تا مبدا در نتیجه اختلاف فرمانروایان تباهی و فساد به سراسر اجتماع راه یابد. اگر در میان آن خدایانی به جز خدا بودی، هر آینه تباه شدن می‌باشد، اینست که در این هنگام از عصیت‌های دیگر برای شرکت جستن در فرمانروایی ممانعت می‌شود و عصیت ایشان مغلوب می‌گردد و آن چنان همه لگام زده و سرکوب می‌شوند که وی هر آنچه بخواهد یک‌ه تازی می‌کند و به هیچ کس اجازه نمی‌دهد کوچک‌ترین دخالتی در امور فرمانروایی از خویش نشان دهد و به سود و زیان در آن نگردد و آن‌گاه قدرت و بزرگی یک سره، به وی تعلق می‌گیرد و دیگران را از شرکت جستن در آن کنار می‌زند.

برخی اوقات ممکن است خودکامه‌گی - حکومت مطلق - برای نخستین پادشاه، یک دولت دست دهد و گاهی هم جز برای دومین یا سومین سلطان، یک سلسله حاصل نمی‌شود و این بر حسب ممانعت و نیروی عصیت‌های دیگر پدید می‌آید؛ ولی به طور کلی موضوع خودکامه‌گی در دولت‌ها، الزامی و اجتناب ناپذیر است، دستور خداست که به حقیقت در میان بندگان گذشته است.

### تجمل خواهی و مال اندوزی

در این‌که توانگری و تجمل خواهی از امور طبیعی کشورداریست به فصل یازدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم؛ زیرا هر گاه ملتی غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف کشورداران پیش از وی بوده به چنگ آورد،

نعمت و توانگری وی، از هر گونه فزونی می‌یابد و عادات ایشان نیز به همان نسبت افزون می‌شود و آن گاه از مرحله ضروریات و خشونت زنده‌گی گام فراتر می‌نهند و به وسایل نا ضرور و اشیای ظریف و آرایش و تجمل می‌گیرند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی می‌کنند و عاداتی را که برای بکاربردن وسایل تجملی لازم است، نیز کسب می‌کنند و در همه احوال از خوردنی و پوشیدنی گرفته، تا فرش‌ها شیفته انواع ظریف و تجملی آن‌ها می‌شوند و در این باره بر یک دیگر تفاخر می‌کنند و هم در خوردن خوارک‌های لذیذ و پوشیدن جامه‌های نیکو و فاخر و سوار شدن بر مرکوبات زیبا و تندرو برملت‌های دیگر نیز می‌بالند و جانشینان آنان در این امور بر پیشینیان سبقت می‌جویند و مسابقه‌وار آن‌ها را تا پایان دولت و به میزان توانایی کشور خویش، ادامه می‌دهند و بهره و آسایش و تجمل آنان، به میزان و اندازه کشور شان می‌باشد، تا در این باره، آن را به مرحله نهایی و سرحدی می‌رسانند که برای آن دولت بر حسب نیرومندی و عادات و رسوم گذشته‌گان آنان میسر است.

### عیاشی و تن آسایی در ملوکیت

در این‌که تن آسانی و سکون از امور طبیعی کشورداری است، به فصل دوازدهم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم؛ زیرا مملکت برای یک قوم جز با توسعه طلبی به دست نمی‌آید و غایت آن حصول غلبه و قدرت و مملکت داری است و هرگاه غایت حاصل آید، کوشش به سوی آن سپرده می‌شود. شاعر گوید: از تلاش و کوشش روزگار در جدایی میان من و دلدارم در شگفت شدم و همین که آن‌چه میان ما بود پایان پذیرفت دیگر روزگار آرامش یافت. از این رو هرگاه قومی، شاهد ملک را در آغوش گیرند، دیگر از متعب و دشواری‌هایی که در راه جستن آن تحمل می‌کردند، دست می‌کشند و آسایش و تن آسایی و سکون را بر می‌گزینند و به تحصیل ثمرات و نتایج کشورداری، چون بناها و مساکن و پوشیدنی‌ها می‌پردازند، چنان که کاخ‌ها بنیان می‌نهند و آب‌ها جاری می‌سازند و بوستان‌ها می‌کارند و از اوضاع و احوال این جهان بهره‌مند می‌شوند و آسایش را بر سختی‌ها ترجیح می‌دهند و در وضع پوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها و ظروف و گستردنی‌ها، تا سرحد امکان به ظرافت کاری و زیبایی می‌گیرند و بدان خو می‌گیرند و آن‌ها را برای نسل‌های آینده خویش به ارث

می‌گذارند. و این کیفیت هم چنان در میان آنان فزونی می‌یابد، تا این که ایزد فرمان خویش را دربارهٔ آنان اعلام فرماید - و او بهترین حکم کنندگانست - و ایزد تعالی دانایست.

### خودکامگی آغاز سقوط

در این‌که هرگاه امور طبیعی کشورداری چون خودکامه‌گی - حکومت مطلق - و ناز و نعمت و تجمل و آرامش استحکام یابد، دولت به سراشیب سالخورده‌گی و فرتوتی روی می‌آورد، به فصل سیزدهم کتاب مقدمهٔ ابن خلدون مراجعه می‌کنیم که این امر از چند وجه بیان می‌شود:

نخست آن‌که چنان‌که یاد کردیم، طبیعت کشورداری اقتضا می‌کند که دولت به سوی خودکامه‌گی گراید و تا هنگامی که بزرگی و سیادت در میان دسته - از یک قبیله - مشترک است و همه یک سان در راه آن می‌کوشند، همت‌های آنان در غلبهٔ بر بیگانه و دفاع از مرز و بوم خویش، به منزلهٔ یگانه‌راهنمای ایشان، در سربلندی و نیروی حمایت آنان خواهد بود و هدف و مقصد همهٔ آنان عزت و ارجمندی می‌باشد، چنان‌که مرگ را در بنیان نهادن کاخ بزرگواری بر ایشان گوارا خواهد ساخت و جان سپاری را، بر تباهی آن ترجیح خواهند داد؛ لیکن هرگاه یکی از آنان فرمانروای مطلق گردد، عصبیت دیگران را سرکوب می‌سازد و تمام عصبیت‌ها را رام خود می‌کند و همهٔ ثروت‌ها و اموال را به خود اختصاص می‌دهد. در نتیجه، دیگران در امر ارجمندی و مناعت زبونی و ناتوانی، نشان می‌دهند و نیرومندی و غلبه جویی ایشان به سستی مبدل می‌شود و به خواری و بنده‌گی خو می‌گیرند، آنگاه نسل دوم ایشان هم بر همین شیوه تربیت می‌شوند و گمان می‌کنند. مستمری و حقوقی که از سلطان می‌گیرند، به منزلهٔ مزد ایشان در برابر حمایت و یاری به اوست و جز این چیزی در عقل آنان نمی‌گنجد و کم‌تر ممکن است که هیچ کس - در کارها - تن به مرگ دهد و فداکاری کند. در نتیجهٔ این وضع سستی و خلل به دولت راه می‌یابد و از قدرت و شکوهٔ آن کاسته می‌شود؛ زیرا تباهی عصبیت به علت از میان رفتن روح دلاوری و جنگاوری در مردم، سبب می‌شود که دولت، رو به ضعف و فرسوده‌گی و سالخورده‌گی بگذارد.

وجه دوم این است که، چنان که یاد کردیم، یکی از مقتضیات طبیعی کشورداری ناز و نعمت و تجمل خواهی است و در نتیجه این وضع عادات و رسوم بسیاری در میان اعضای دولت، رواج می‌یابد و هزینه ایشان در برابر مستمری‌ها، فزونی می‌یابد و دخل ایشان با خرج برابری نمی‌کند. بدین سبب تهی دست در میان ایشان از بینوایی می‌میرد و آن که در ناز و نعمت است، تمام مستمری خویش را، صرف خوشگذرانی خویش می‌کند، آنگاه این وضع در نسل‌های آینده توسعه می‌یابد و به مرحله می‌رسد که کلیه حقوق و مستمری خدمت‌گزاران دولت در برابر فزونی عادات تجملی و وسایل ناز و نعمت وافی می‌باشد و به نیازمندی گرفتار می‌شوند و پادشاهان شان دستور می‌دهند، تا مخارج را تنها به سپاهیان و امور لشکر کشی منحصر سازند؛ ولی راهی برای خروج از این بن بست نمی‌یابند. آن وقت گرفتار عقوبت‌ها می‌شوند و ثروت‌هایی را که بسیاری از آنان به خود اختصاص داده یا بدان‌ها، فرزندان خویش و پرورش یافته‌گان دولت شان را توانگر ساخته اند، از ایشان باز می‌ستانند و در نتیجه گروهی را که به بی سر و سامانی گرفتار می‌سازند و دچار ناتوانی می‌کنند و در نتیجه، زبونی آنان به پادشاه نیز ضعف راه می‌یابد. و نیز هنگامی که ناز و نعمت و تجمل خواهی در دستگاه دولت، فزونی یابد و حقوق و مستمری حوائج و مخارج کارکنان دولت را بر نیاورد، رئیس دولت یا سلطان ناچار می‌شود بر میزان مستمری‌ها، بیفزاید تا رخنه‌یی را که در زنده‌گی ایشان پیدا شده، ببندد و رنج‌های ایشان را، دور سازد. و میزان خراج هم معین و معلوم است، بیش و کم نمی‌شود و اگر از راه باج‌های تازه، افزایش یابد باز هم میزان آن پس از تعیین مقدار باج، محدود می‌شود. در این صورت اگر خراج‌ها بر مستمری‌ها پس از تعیین مقدار باج محدود می‌شود. در این صورت اگر خراج‌ها بر مستمری‌ها تقسیم شود و به اندازه جبران مخارج، حقوق بگیران و مرفه کردن آنان بر هر یک نیز مبلغی افزوده گردد، در این هنگام شمار لشکریان و نگهبانان از آنچه پیش از افزودن مستمری‌ها بوده تقلیل می‌یابد و بار دیگر هم تجمل خواهی و ناز پرورده‌گی به مرحله وسیع‌تری می‌رسد و به همین علت باز هم، بر مبلغ حقوق‌ها و مستمری‌ها افزوده می‌شود و هم شمار لشکریان نقصان می‌یابد و همچنین بار سوم و چهارم

تا آنکه سپاهیان و لشکریان به کم‌ترین عدد تنزل یابند. و این امر سبب تضعیف نیروی مدافع و نگهبانی کشور می‌شود و از قدرت دولت می‌کاهد. آن وقت همسایه‌گان دولت یا قبایل و گروه‌های زیر دست آن، گستاخ می‌شوند و خداوند نابودی و انقراضی را که بر آفریدگان خود مقدر کرده اعلام می‌فرماید. گذشته از این، تجمل خواهی و نازی پرورده‌گی برای مردم، تباهی آور است چه در نهاد آدمی انواع بدی‌ها و فرومایه‌گی‌ها و عادات زشت پدید می‌آورد، چنان که در فصل تمدن در این باره سخن خواهیم راند، و خصال نیکی را که نشانه و راهنمای کشورداری است، از میان می‌برد و انسان را به خصال مناقض، نیکی متصف می‌کند، بنابر این تجمل پرستی - و خصال زاییده شده از آن - نشانهٔ بد بختی و انقراضی است که خداوند آن را در آفریدگان خویش، مایه نابودی ساخته است. از این رو مقدمات نابودی و زبونی و پریشان حالی در دولت پدید می‌آید و گرفتار بیماری‌های مزمن پیری و فرسوده‌گی می‌شود تا سرانجام واژگون می‌گردد.

وجه سوم اینست که چنان که گفتیم تن آسانی از مقتضیات طبیعی کشورداری است و هرگاه اولیای دولتی به تن آسانی و راحت طلبی، انس گیرند رفته رفته بر حسب خاصیت کلی عادات این انس به منزلهٔ امری طبیعی و جبری در آنان رسوخ خواهد کرد، چنان که نسل‌های تازی آنان در فراخی معیشت و نعمت و مهد ناز پرورده‌گی و تجمل خواهی پرورش خواهند یافت و خوی خشونت را از دست خواهند داد و عادات بادیه نشینی را که به سبب آن‌ها، ملک را به چنگ می‌آورند. مانند: سرسختی و دلاوری و بی باکی و خو گرفتن به شکار و سفر کردن در بیابان‌ها و رهنمودن به دشت‌های دور، از یاد خواهند برد و میان ایشان و بازاری‌های شهری به جز مهارت‌ها و نشانه‌های دولتی تفاوتی نخواهد بود. در نتیجه، نیروی نگهبانی و لشکری ایشان ضعیف می‌شود و دلاوری آنان از دست می‌رود و شوکت و شکوه شان، در هم شکسته می‌شود و بد فرجامی می‌سازد. آنگاه همچنان به سوی عادات گوناگون تجمل خواهی و ناز پرورده‌گی و شهر نشینی می‌شتابد، و آرامش و سکون و ظرافت حاشیه نشینان در کلیهٔ احوال ایشان، رسوخ می‌کند و در این گونه امور غوطه‌ور می‌گردند. در حالیکه از بادیه نشینی و خشونت دور می‌شوند و اندک اندک به کلی خصال

آن را از دست می‌دهند، چنان که خوی دلاوری را که منشأ نگهبانی و مدافعه است، از یاد می‌برند به حدی که خود بر لشکریان دیگری اتکا می‌کنند - اگر داشته باشند - و این امر را می‌توان دربارهٔ دولت‌هایی که اخبار آن‌ها در کتب مدونست مورد نظر قرار داد و به کتبی که در دسترس هست مراجعه کرد. آن وقت در خواهیم یافت آنچه را در این باره یاد آوری کردیم بی‌شک و تردید، درست است و چه بسا هنگامی که این گونه پیری و فرسوده‌گی در نتیجهٔ ناز پرورده‌گی و راحت طلبی به دولتی راه می‌یابد، رئیس دولت برای نگهبانی کشور خویش یاران و پیروانی از اقوام دیگر برمی‌گزیند، اقوامی که از خاندان و نژاد او نیستند و به خشونت عادت دارند، تا از ایشان لشکریانی تشکیل دهد که در جنگ‌ها شکیاتر و بر تحمل رنج‌ها و شداید مانند گرسنگی و تنگی معیشت تواناتر باشند و این عمل برای دولتی که احتمال می‌رود فرسوده‌گی و پیری بدان راه یابد به منزلهٔ دارویی به شمار می‌رود تا هنگامی که خداوند پایان فرمانروایی آن را اعلام فرماید. چنان که این حقیقت در دولت ترکان مشرق روی داده است، چه بیشتر سپاهیان ایشان از غلامان ترک برگزیده می‌شوند و پادشاهان شان از بنده‌گانی که به سوی ایشان می‌آورند، سواران و سپاهیان بر می‌گزینند و این گروه از فرزندان برده‌گانی که از پیش در خدمت‌گزاری آنان بوده و در آب و تاب نعمت بیکران و سایهٔ لطف سلطان پرورش یافته‌اند، بر جنگ آوری گستاخ‌تر و در تنگی معیشت شکیاتر اند. هم چنین در دولت موحدان افریقیه همین شیوه متداولست، چه سلطان ایشان اغلب سپاهیان خود را از میان قبایل زناته و عرب بر می‌گزیند و برشمار آنان می‌افزاید و آن دسته از خدمت‌گزاران دولت را که به ناز پرورده‌گی و خوشگذرانی خو گرفته‌اند، فرو می‌گذارد و در نتیجه، دولت ایشان از این راه عمر تازه می‌یابد - و جوانی را از سر می‌گیرد - و از راه یافتن فرسوده‌گی و پیری بدن مصئون می‌ماند. و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آن می‌باشند.

### عمر دولتها

در این‌که دولت‌ها هم مانند مردم عمرهای طبیعی دارند، به فصل چهاردهم کتاب مقدمهٔ ابن خلدون مراجعه می‌کنیم:

باید دانست که سن طبیعی انسان، بر حسب آنچه پزشکان و ستاره‌شناسان

گمان کرده اند، صدویست سالست که در نزد ستاره شناسان عبارت از سال‌های بزرگ قمری می‌باشد و سن اشخاص در هر نسلی، برحسب قرانات متفاوتست و نسبت به عمر طبیعی بیش و کم می‌شود، چنان که سنین برخی از صاحبان قرانات صد سال کامل و بعضی دیگر پنجاه یا هشتاد یا هفتاد سال است. برحسب اقتضای ادله قرانات در نزد آنان که آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند. و عمر این ملت - اسلام - میان شصت تا هفتاد سال است، چنان که در حدیث آمده است. و بر میزان سن طبیعی که صدویست سال است، به جز در موارد نادر و بر حسب اوضاع غریب، فلکی افزوده نمی‌شود، چنان که در شأن نوح؛ و گروه اندکی از قوم عاد و ثمود پیش آمده است.

و اما سنین دولت‌ها نیز هرچند برحسب قرانات مختلف است؛ ولی اغلب عمر دولت از سه پشت تجاوز نمی‌کند و هر پشت عبارت از سن متوسط یک شخص که چهل سال باشد. پس چهل ساله‌گی پایان دوره رشد و نمو تا غایت آن می‌باشد.

خدای تعالی گفت: تا چون به مرحله کمال توانایش برسد و به چهل سال برسد و بدین سبب گفتیم که سن یک شخص برابر سن یک نسل است و آنچه درباره حکمت روی دادن آواره‌گی و سرگردانی بنی اسرائیل یاد کردیم نیز این گفته را تأیید می‌کند که منظور از چهل سال نابودی نسل زنده و پرورش یافتن نسل دیگرست که به خواری و پستی آشنا نشده و آن را نشناخته اند، از این رو در نظر گرفتن چهل سال، نشان می‌دهد که سن یک پشت برابر سن یک شخص است، و این که گفتیم عمر دولت اغلب از سه پشت بیش نیست؛ بدان سبب است که نسل نخستین همچنان برخوی‌های خشونت و توحش بادیه نشینی، مانند: تنگی معیشت و دلاوری و شکار و اشتراک در فرمانروایی پایدار اند و به همین علت، شدت عصبیت در میان آنان همچنان محفوظ می‌ماند از این رو، دم شمشیر آنان برنده و جانب آنان شکوهمند و مایی بیم دشمن است و مردم مغلوب و فرمانبر آنان می‌باشند.

و نسل دوم به سبب کشورداری و ناز و نعمت تغییرخوی می‌دهند و از بادیه نشینی به شهرنشینی می‌گرایند و از تنگی روزی به فراخی معیشت و ناز و نعمت و از اشتراک در فرمانروایی به خودکامه‌گی گام می‌گذارد که تنها یک تن فرمانروایی



را به خود اختصاص می‌دهد و دیگر افراد خاندان و اعضای دولت، از کوشش در راه آن به سستی و زبونی می‌گیرند و از ارجمندی و جاه طلبی و دست درازی به خواری خضوع و فروتنی، تن در می‌دهند، از این رو جوش و خروش عصیت ایشان، تا حدی فرو می‌نشیند و ذلت و فروتنی از ایشان نمی‌رمد؛ ولی بسیاری از صفات نسل نخستین در آن باقی می‌ماند؛ زیرا این نسل دوران نسل نخستین را درک کرده و خود نیز در بسیاری از احوال با آنان به همکاری پرداخته و غلبه جویی و کوشش و نگهبانی دیده‌اند و هنوز بسیاری از آن ملکات در آنان باقی است و نمی‌توانند همه آن‌ها را به کلی فرو گذارند، هرچند هم برخی را از دست داده باشند، چه اینان هنوز امیدوارند اوضاع و احوالی که در دوران نسل نخستین بوده بار دیگر باز خواهد گشت، یا گمان می‌کنند از میان ایشان رخت برنسته است.

اما نسل سوم روزگار بادیۀ نشینی و خشونت را چنان از یاد می‌برند که گویی وجود نداشته است و شیرینی ارجمندی و عصیت را که به سبب آن ایشان، واجد ملکه قهر و غلبه بودند از دست می‌دهند و فراخی معیشت و ناز و نعمت در میان ایشان به مرحله نهایی می‌رسد، چنان که زندگانی را به انواع ناز و نعمت و تجمل آرایش، می‌دهند و از این رو به منزله کسانی قرار می‌گیرند که در تکفل دولت هستند و در زمره زنان و کودکانی که باید در پرتو حمایت مردان باشند، داخل می‌شوند و حس مدافعه را از دست می‌دهند و عصیت آنان به کلی زایل می‌شود و حالات حمایت و مدافعه و توسعه طلبی را فراموش می‌کنند و با پوشیدن لباس‌های دولتی و بستن نشان‌های ویژه دولت به خویش و اسب سواری و تربیت نیکو بر مردم جلوه می‌کنند و به زراندوزی دست می‌یازند، در حالی که غالب آنان بر پشت اسبان از زنان هم ترسو تر اند.

چه هر گاه مدعی و مخالفی به سوی آنان بشتابد نمی‌توانند در برابر او مقاومت کنند و به دفاع پردازند، از این رو رئیس دولت به کسانی جز آنان از مردمان سر سخت و دلاوری نیازمند می‌شود و بر موالی خویش می‌افزاید و کسانی را برمی‌گزیند که تا حدی از دولت، بی‌نیاز باشند تا هنگامی که ایزد انقراض دولت را اعلام فرماید. آن وقت دولت در نتیجه بار گرانی که بر دوش دارد از میان می‌رود. و چنان که دیدیم در این سه نسل پیری و فرسوده‌گی دولت پدید

می‌آید و به همین سبب انقراض حسب در نسل چهارم است، چنان که در فصول پیشین گذشت و گفتیم که بزرگی و حسب در چهار پشت می‌باشد و در اثبات آن برهانی طبیعی و کافی و آشکار آوردیم چنان که مبتنی بر مقدماتی بوده از پیش آن‌ها را تنظیم کرده و ترتیب داده بودیم. پس در این باره بیندیش و اگر منصف باشی، هرگز از راه حق و راستی روگردان نخواهی شد.

و سن این نسل‌های سه گانه، چنان که گذشت صد و بیست سال است و دولت‌ها اغلب از این سن تجاوز نمی‌کنند و اندکی پیش یا پس از آن سن به تقریب منقرض می‌گردند؛ مگر آن که عارضه دیگری از قبیل فقدان مدعی دولت روی دهد. پس پیری و فرسوده‌گی بر دولت استیلا می‌یابد منتها مدعی یافت نشده است، چه اگر در این هنگام مدعی بر آن بتازد هیچ‌گونه مدافعی نخواهد یافت. پس چون وقت ایشان فرا رسد، ساعتی باز پس نمی‌مانند و ساعتی پیشی نمی‌توانند گرفت، بنا بر این، سن مزبور برای دولت به مثابه سن شخصی است که از مرحله نمود -تزیید- به سن وقوف و سپس به مرحله «رجوع» پیری می‌رسد و از این رو در افواه مردم چنین مشهور است که سن دولت صد سال می‌باشد و معنی آن همانست که ما بیان کردیم. پس درباره آن باید اندیشید و از آن قانونی اقتباس کرد که شماری پدران را برای شخص در ستون نسبی که می‌خواهیم آن را از برای شناختن سال‌های گذشته در یابیم تصحیح کند، هرگاه در شماره آن‌ها شک داشته باشیم و سال‌های گذشته، از آغاز آن‌ها در نزد ما معلوم باشد، پس برای هر صد سال، سه پشت یا سه پدر می‌شماریم، اگر بر این قیاس با پایان یافتن شماره ایشان سال‌ها هم پایان یابد، مسأله صحیح است و اگر یک پشت از آن کم آید شماره آن‌ها به سبب زیاد شدن یکی در ستون نسب، غلط است و اگر همانند و مثل آن «نسل» افزوده شود، یکی -از ستون نسب- ساقط می‌گردد. همچنین شماره سال‌ها را اگر در دسترس باشد، از عدد ایشان برمی‌گیریم و در آن تأمل می‌کنیم اغلب آن را صحیح می‌یابیم.

### خارج شدن قدرت از دست سلطان در ملوکیت

در این که در دولت‌ها گاهی سلطان محجور می‌شود و توانایی ضبط کارها را از دست می‌دهد به فصل بیست و یکم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه

می‌کنیم:

هرگاه سلطنت در -نصاب معین طبقه فرمانروا- و خاندان واحدی از قبیله‌یی که به تشکیل دادن دولت کامیاب شده است، مستقر گردد و تنها آن خاندان بدین امر اختصاص یابند و سایر خاندان‌های قبیله را از آن دور سازند و آن‌گاه فرزندان ایشان یکی پس از دیگری به ولیعهدی نامزد شوند و به پایگاه سلطنت برسند آن وقت چه بسا که یکی از وزیران و حوashi سلطان، بر اوضاع تسلط می‌یابد و زمام امور را به تن خویش به دست می‌گیرد و علت آن اغلب اینست که کودک صغیر یا ناتوانی از خاندان پادشاهی را برحسب وصیت پادشاه به ولیعهدی بر می‌گزینند، یا دیگر اعضای دودمان سلطنت و دربار، آن کودک را نامزد سلطنت می‌کنند و چون کودک از حل و عقد امور عاجز است، کفیل - نایب السلطنه- او که بر حسب معمول، یکی از وزیران و حاشیه نشینان پدر وی یا از موالی یا اعضای قبیله آنان می‌باشد، به جای کودک زمام امور را به دست می‌گیرد و کارهای او را پوشیده از وی انجام می‌دهد چنان که مردم رفته رفته به استقلال او در امور، انس می‌گیرند و وی همین وضع را به وسیله رسیدن به فرمانروایی، قرار می‌دهد و کودک را از نظر مردم در پشت پرده نهان می‌سازد و او را به لذاتی عادت می‌دهد که در نتیجه ناز و نعمت و رفاه حال برای انسان حاصل می‌شود و او را در چراگاه لذات، رها می‌کند و تا جایی که می‌تواند می‌کوشد ولیعهد در همان لذات غوطه‌ور گردد و مراقبت و رسیدگی به امور دولتی را از یاد ببرد تا آن که به منزله محجوری قرار گیرد و بدین سان زمام امور از کفش ربوده می‌شود.

و او هم برحسب عادات و احوالی که بدان خو گرفته است، معتقد می‌شود که بهره سلطان از کشورداری فقط نشستن بر اورنگ و دست بیعت دادن رجال دولت به وی و مخاطب واقع شدن به کلمات: مولای من -خدايگان من- و همنشینی با زنان در پشت پرده است. و حل و عقد مسایل کشور و امر و نهی و رسیدگی به امور پادشاهی و کشوری از قبیل: نظارت در وضع سپاهیان و کارهای مالی و مرزها و خودکامه‌گی وی استحکام می‌پذیرد و کشورداری به او انتقال می‌یابد و پس از او اعضای عشیره و فرزندان وی به دنبال او همین مقام را به دست می‌گیرند، چنان که این معنی برای خاندان بویه و ترکان و

کافور اخشیدی و جز ایشان، محجور که دیگری منصور بن ابی عامر در اندلس پیش آمد. گاهی هم آن پادشاه محجور که دیگری بر وی غلبه یافته، متوجه اوضاع می‌شود و خود کامه‌گی وزیر و جریان احوال خویش را در می‌یابد و آن‌گاه، بر آن می‌شود که خود را از زیر قیود محجوریت و خودکامه‌گی، وزیر بیرون آورد و زمام این کشور را به نصاب معین، یا به طبقه فرمانروای آن باز گرداند و غلبه یابنده را یا از راه کشتن یا تنها با برکنار زدن از مقامی که دارد، از میان بر دارد؛ ولی این امر به ندرت روی می‌دهد؛ زیرا هنگامی که دولت به دست وزرا و هوا خواهان بیفتد، دیر زمانی ادامه می‌یابد و کمتر دیده شده که چیره‌گی و غلبه را بتوان از بین برد، چه اغلب این امر به سبب ناز و نعمت فراوان، و پرورش یافتن شاهزاده‌گان در مهد لذات و تنعمات و فرورفتن در شهوات پیش می‌آید، چنان که روزگار مردانه‌گی و دلاوری را از یاد می‌برند و به اخلاق دایه‌گان و اله‌ها خو می‌گیرند و بر همین شیوه، تربیت می‌شوند. از این روشوق ریاست از دل آنان بیرون می‌رود و خودکامه‌گی کسانی را که بر آنان غلبه یافته‌اند، درک نمی‌کنند؛ بلکه تمام هم ایشان متوجه شکوه و جلال شاهزاده‌گانیست و به همان قناعت می‌کنند و سرگرم لذات و انواع تجملات و عیش و عشرت می‌شوند.

و این گونه غلبه بر موالی و بر گزیده‌گان نمک پرورده، هنگام چیره‌گی خاندان پادشاه بر قوم و طایفه خویش دست می‌دهد. و دیگر افراد قبیله و عصبیت او را می‌راند و همه امور را به خود اختصاص می‌دهند و این پیش آمد نیز برای دولت اجتناب ناپذیر است، چنان که در فصول پیش یاد کردیم و -چیره‌گی خاندان پادشاه بر قوم خویش و غلبه بر گزیده‌گان و نمک پرورده‌گان- دو بیماری است که دولت‌ها به ندرت از آن‌ها بهبود می‌یابند.

### سایه قدرتمندان بر سلطان

در این‌که کسانی که بر سلطان مسلط می‌شوند و قدرت او را به دست می‌آورند در لقب خاص پادشاهی با او شرکت نمی‌کنند، به فصل بیست و دوم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم:

و او در این شیوه خودکامه‌گی خویش، آهنگ آن ندارد که به طور علنی و آشکار، سلطنت را از سلطان باز ستاند؛ بلکه می‌کوشد نتایج آن را از قبیل امر

و نهی و حل و عقد امور و نقض و ابرام احکام به خود اختصاص دهد و به اهل دولت می‌نمایاند که وی از سلطان در همه امور دستور می‌گیرد و احکامی را که سلطان از پشت پرده به وی فرمان می‌دهد، اجرا می‌کند و از این رو، از نشان‌های زیور پادشاهی و القاب و چیزهایی که اختصاص به پادشاه دارد، چون تاج و تخت و جز این‌ها، سخت سر باز می‌زند و خود را از این‌گونه تهمت‌ها دور می‌سازد، هرچند خود کامه‌گی و تسلط کامل برای وی حاصل شده باشد؛ زیرا وی این خود کامه‌گی خویش را، در پشت پرده که سلطان پیشینانش به دست خود، میان خویش و قبیله، از آغاز دولت حایل ساخته‌اند، نهان می‌سازد و به غلط کاری چنین نشان می‌دهد که از جانب سلطان، نیابت می‌کند و اگر اندکی متعرض خصوصیات پادشاهی شود، اهل دولت او را شایسته این مقام نخواهند شمرد و خواهند کوشید قدرت را از وی باز ستانند و به خود اختصاص دهند؛ زیرا برای او به هیچ رو شرایط و آیین فرمانروایی، استحکام نپذیرفته، تا ایشان را وادار به تسلیم و انقیاد وی کند و در نخستین وهله کشمکش نابود می‌شود. و مانند این معنی برای عبدالرحمن بن ناصر بن منصور بن ابی عامر، روی داد هنگامی که همت گماشت با هشام و دودمان او در لقب خلافت مشارکت جوید و به آن میزان از قدرت و خود کامه‌گی که پدر و برادرش بدان قناعت کرده بودند، مانند حل و عقد و دیگر رسوم تابع آن اکتفا نکرد و از هشام خلیفه زمان خویش، درخواست که او را در منصب خلافت، جانشین خود کند؛ لیکن این امر، بر خاندان مروان و دیگر قبایل قریش گران آمد و او را شایسته ندانستند، از این رو با پسرعموی خلیفه هشام، محمد بن عبدالجبار بن ناصر، بیعت کردند و با عبدالرحمن و خاندانش به مخالفت برخاستند و همین امر، سبب ویرانی دولت عامریان و هلاک، المؤید خلیفه ایشان گردید و تا پایان روزگار آن دولت، که دچار سقوط شدند، به جای او کسان دیگری از وابسته‌گان و شاهزادگان دستگاه دولت را برگزیدند و خدا بهترین وارثان است.

### تجزیه کشورها در ملوکیت

در تجزیه یافتن یک دولت به دو دولت، به فصل چهل و پنجم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم: باید دانست که نخستین آثاری که از فرسوده‌گی

و پیری دولت پدید می‌آید، تقسیم و تجزیه آنست؛ زیرا پادشاهی که به مرحله عظمت و وسعت می‌رسد و به آخرین سرحد ناز و نعمت و عادات و کیفیات تجمل خواهی، نایل می‌آید و خدایگان آن، به خود کامه‌گی و یگانه سالاری می‌گراید، آن وقت از مشارکت دادن دیگران در امر فرمانروایی، خود سر باز می‌زند و تا حد امکان به ریشه کن ساختن موجبات آن همت می‌گمارد، چنان که به هر یک از خویشاوندان خود شک برد که او نامزد منصب پادشاهی است، وی را از میان برمی‌دارد و چه بسا که شرکت جوینده‌گان وی، در این باره خود بد گمان می‌شوند - و از بیم - به سوی نواحی دور و مرزها رهسپار می‌گردند و کسانی که مانند آنان، مورد بد گمانی و در معرض خطر می‌باشند، در گرد شان فراهم می‌آیند و در این هنگام دایره مرزهای دولت رفته رفته تنگ‌تر می‌شود و نفوذ دولت مرکزی از نواحی دور، رخت برمی‌بندد. از این رو، این گونه کسان - که به مرزها و نواحی دور می‌روند - به سبب قربت در آن ناحیه، درفش استقلال طلبی و خود کامه‌گی را به اهتزاز در می‌آورند و به علت تنگ شدن و محدودیت دایره مرزهای دولت، کار این گونه استقلال طلبان بالا می‌گیرد، تا آن که دولت تجزیه می‌شود یا در معرض آن قرار می‌گیرد.

و در این باره می‌توان دولت اسلامی عربی را مورد بررسی قرارداد، چه هنگامی که فرمانروایی آن دولت و مستقر و متمرکز بود و دایره مرزهای آن پیوسته رو به توسعه می‌رفت و عصیت خاندان عبد مناف، تجزیه و تفکیک نشده بود و بر دیگر قبایل مضر، غلبه و چیره‌گی داشت، در تمام جریان فرمانروایی دولت مزبور هیچ رگ ستیزی به جنبش نیامد - کوچک‌تر ستیز و اختلافی روی نداد - به جز جنبش‌های بعضی از خوارج که در راه بدعت خود، جان سپاری می‌کردند و جنبش آنان به منظور تشکیل سلطنت یا ریاستی نبود و کار آنان، پیشرفت نمی‌کرد؛ زیرا با عصیت نیرومندی روبرو بودند.

سپس همین که فرمانروایی امویان به سر آمد و عباسیان در فرمانروایی استقلال یافتند، و آن هنگامی بود که دولت عربی به منتهای درجه غلبه و استیلا و توانگری و ناز و نعت رسیده بود و همین مرحله از کاستن نفوذ او در مرزها و نواحی دور، حکایت می‌کرد، در چنین شرایطی، عبدالرحمن الداخل، به اندلس یکی از نواحی دور دست دولت اسلامی رهسپار شد و در آن سرزمین سلطنتی،

بنیان نهاد و آن را از دولت عباسیان جدا کرد و دولت بزرگ اسلامی، به دو دولت تجزیه شد. آن گاه ادريس به مغرب شتافت و در آن جا قيام کرد و بربرهای اوربه و مغيله و زناته دعوت او و پسرش را، که پس از وی شیوه پدر را دنبال می‌کرد، پذیرفتند و به یاری آن دودمان برخاستند و سرانجام بر ناحیه دو مغرب، استیلا یافت. سپس همچنان از نفوذ آب دولت در نواحی مرزی کاسته می‌شد، چنان که اغلییان در باز ایستادن از ایشان، مردد و نگران گشتند و آن گاه شیعه قیام کرد و قبایل کتمه و صنهاجه، به پشتیبانی آنان برخاستند و بر افریقیه و مغرب و سپس بر مصر و شام و حجاز استیلا یافتند و همچنین، ادريسيان را مغلوب ساختند و دولت را به دو دولت دیگر تجزیه کردند و درین هنگام دولت غربی، به سه دولت تقسیم شد: یکی دولت عباسی در مرکز عرب که اساس و مادی اسلام را تشکیل می‌داد، دیگر دولت بنی امیه، تازه در اندلس و آن‌ها در آنجا فرمانروایی و خلافت پیشین خود را که در مشرق داشتند، به دست آوردند، سوم دولت عبیدیان - فاطمیان - در افریقیه و مصر و شام و حجاز.

و این دولت‌ها هم‌چنان پایدار بودند، تا آن که نزدیک به یک زمان، یا همه با هم منقرض شدند.

هم‌چنین دولت بنی عباس، به چندین دولت دیگر، تجزیه شد، چنان که - در جزیره و موصل خاندان، حمدان و پس از آنان بنی عقیل و در مصر و شام، بنی طولون و پس از آنان بنی طغج فرمانروایی یافتند و - در نواحی دور دست ماوراءالنهر و خراسان سامانیان و در دیلم و طبرستان علویه، حکومت می‌کردند و این وضع بدان منجر شد که دیلمیان بر فارس و دو عراق «عراقین» و بغداد و خلفا استیلا یافتند. آن‌گاه نوبت سلجوقیان فرا رسید و همه این نواحی را متصرف شدند و سپس دولت ایشان پس از رسیدن به مرحله عظمت، تجزیه شد، چنان که در تاریخ ایشان معروفست.

هم‌چنین چگونه‌گی تجزیه شدن دولت‌ها را، می‌توان در دولت صنهاجی مغرب و افریقیه در نظر گرفت که چون در روزگار بادیس بن منصور دولت او، به نهایت مرحله عظمت رسید. عمویش حماد بر وی خروج کرد و ممالک مغرب را که میان کوه اوراس، تا تلمسان و ملویه واقع بودند تجزیه کرد و به خود اختصاص داد.

و او شهر قلعه را، بالای کوه کتامه که در مقابل مسیله واقع است، بنیان نهاد و آن را اقامت‌گاه خود قرار داد و براشیر واقع در کوه تیطری که مرکز آن دودمان بود، استیلا یافت و کشور تازی دیگری، از کشور خاندان بادیس جدا کرد و برای خاندان بادیس، قیروان و نواحی اطراف آن باقی ماند و این وضع هم‌چنان ادامه داشت، تا آن که حکومت هر دو، دودمان منقرض شد.

هم‌چنین هنگامی که از نفوذ دودمان موحدان کاسته شد، خاندان ابوحفص در افریقیه دست به انقلاب زدند و در آن ناحیه استقلال یافتند و برای جانشینان خود در اطراف آن سرزمین، کشوری تشکیل دادند. سپس هنگامی که دولت آنان به مرحله عظمت و نهایت فرمانروایی رسید، یکی از اعقاب ایشان ابو زکریا یحیی بن سلطان ابو اسحق ابراهیم، چهارمین خلیفه آن دودمان، در ممالک غربی قیام کرد و کشور تازه‌یی در بجایه و قسطنطنیه و سایر نواحی آن، شهرها تشکیل داد که فرزندان او پس از وی در آن کشور فرمانروایی داشتند و بدین سان یک دولت را به دو دولت تقسیم کردند. آن گاه جانشینان ابو زکریا بر تونس، پایتخت کشور حفصیان استیلا یافتند و بعدها این کشور، این تجزیه به بیش از دو یا سه دولت منتهی می‌شد و فرمانروایان کشورهای مزبور، برخی از اوقات از شاهزاده‌گان وابسته، به آن دودمان هم نبودند، چنان که همین وضع در دوره ملوک طوایف اندلس و پادشاهان غیر عرب مشرق و کشور صنهاجه در افریقیه، نیز روی داده بود، چنان که در اواخر دولت صنهاجه در هر یک از قلاع افریقیه شخصی قیام کرده بود و به استقلال، فرمانروایی می‌کرد، و ما در آینده به شرح آن خواهیم پرداخت.

و هم‌چنین وضع جرید و زاب در فریقیه، کمی پیش از این عصر بر همین منوال بود، چنان که این قسمت را نیز یاد خواهیم کرد.

چنین است سرنوشت هر دولتی که ناچار در آن عوارض فرسوده‌گی و فرتوتی به علت تجمل خواهی و فرو رفتن در ناز و نعمت و بر افتادن نفوذ و تسلط آنان روی می‌دهد و آن وقت شاهزاده‌گان دست می‌یازند و در کشور ایشان، دولت‌های گوناگونی تشکیل می‌یابد، و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آن هستند.

**فرتوتی و فرسودگی در ملوکیت**



در این که اگر فرتوتی و فرسوده‌گی - بحران و انحطاط - به دولتی راه یابد به هیچ رو برطرف نمی‌شود. به فصل چهل و ششم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه می‌کنیم:

در فصول پیش، عوارضی را که حکایت از فرسوده‌گی و فرتوتی - بحران و انحطاط - دولت می‌کند و هم موجبات آن‌ها را یک به یک یاد کردیم و به ثبوت رسانیدیم که این عوارض به طبیعت و خواه ناخواه برای دولت، روی می‌دهد و همه آن‌ها از امور طبیعی هر دولتی است.

و بنا بر این هرگاه کیفیت فرتوتی در دولت، طبیعی باشد، روی دادن آن هم، مانند پدید آمدن همه امور، طبیعی خواهد بود، چنان که به مزاج حیوانی پیری راه می‌یابد و این عارضه از بیماری‌های مزمن، درمان پذیر است که نمی‌توان آن را برطرف کرد؛ زیرا امور طبیعی تغییر ناپذیرند. گاهی بسیاری از فرمانروایان دولت‌ها که در کار سیاست کشورداری بیدار و هوشمنداند، بدین عارضه توجه می‌کنند و می‌بینند، عوارض و موجبات فرسوده‌گی و پیری، به دولت آنان راه یافته است و گمان می‌کنند ممکنست این عوارض را برطرف کرد و بر آن می‌شوند که وضع دولت را جبران و مزاج آن را ازین فرتوتی اصلاح کنند و می‌پندارند که این عارضه به سبب کوتاهی یا غفلت کسانی بوده است که پیش از آنان فرمانروایی می‌کرده‌اند. در صورتی که حقیقت امر چنین نیست؛ زیرا پدید آمدن عوارض مزبور در دولت‌ها، از امور طبیعی است و آنچه مانع جبران و اصلاح عوارض مزبور می‌شود عادات است، وعادات به منزله طبیعت دیگری می‌باشند؛ زیرا کسی که در مثل پدر و بزرگان خاندان به منزله طبیعت دیگری می‌باشند؛ زیرا کسی که در مثل پدر و بزرگان خاندان خود را ببیند که جامه حریر و دیبا می‌پوشند و سلاح‌ها و مرکوب‌های خود را به زر می‌آریند و در مجالس و هنگام نماز از مردم نهان می‌شوند - و پرده‌یی میان خود و دیگران ایجاد می‌کنند - چنین کسی نمی‌تواند با سلف خود در این عادات به مخالفت برخیزد و در پوشیدن جامه و دیگر رسوم شیوه خشنی پیش گیرد و با مردم در آمیزد.

چه اگر بخواهد به چنین روشی، دست یازد عادات مانع او خواهند شد و مرتکب چنین روشی را دیگران مورد تقبیح و سرزنش قرار خواهند داد و اگر

بر فرض یکباره برخلاف عادات رفتار کند او را به دیوانه‌گی و مالیخولیا متهم خواهند کرد و فرجام آن سلطنت وی را، مورد تهدید قرار خواهد داد. بین اگر تأیید الهی و کمک و یاری آسمانی نمی‌بود، پیامبران در پذیرفتن عادات و مخالفت با آن‌ها به چه سرنوشتی گرفتار می‌شدند و چه بسا دیده می‌شود که عصیت یک دودمان از میان می‌رود و آن وقت عظمت و شکوه پادشاهی، در نفوس مردم جانشین آن می‌شود و اگر این عظمت و شکوه هم با ضعف عصیت زایل شود، آن وقت رعایا به علت از میان رفتن اوهم عظمت و شکوه، گستاخانه با دولت به ستیز برمی‌خیزند. از این رو در چنین شرایطی تا حد امکان دولت خود را در پناه آن شکوه و عظمت حفظ می‌کند، تا امر پادشاهی به پایان آید.

و چه بسا که در پایان دوره فرمانروایی دولت و نیرویی پدید می‌آید که خیال می‌کنند پیری و فرتوتی از دولت مرتفع شده است و فتیله شمع آن نیرو آخرین جلوه هنگام توانایی را نشان می‌دهد، چنان که گویی یک شمع برافروخته از قدرت و توانایی می‌درخشد، در صورتیکه شعله‌های مزبور، آخرین تابش‌های آن قدرت است؛ زیرا شمع نزدیک خاموش شدن، چشمک‌هایی می‌زند که مردم می‌پندارند بر افروخته‌گی آن جاوید است، در صورتی که آن پرتوها و چشمک‌ها نشانه خاموشی آنست، و از راز و حکمت خدای تعالی، در آنچه بدان حکمت در عالم وجود مقدر کرده است غافل مباش و برای هر اجلی نوشته‌ایست.

در این که چگونه در دولت‌ها، میان مردم و سلطان پرده‌هایی حایل می‌شود و این که چگونه این پرده‌ها، در مرحله فرسوده‌گی و پیری دولت، فزونی می‌یابد به فصل چهل و چهارم کتاب مقدمه ابن خلدون مراجعه کنیم:

باید دانست که دولت، در آغاز فرمانروایی از تمایلات و هوا و هوس‌های کشورداری دور است، چنان که در فصول پیش یاد کردیم؛ زیرا ناچار باید متکی به عصیت باشد که به نیروی آن کار وی کمال پذیرد و بر حریفان خود چیره شود و شعار عصیت خوی بادیه نشینی است. پس اگر دولت به دین اتکا کند، آن وقت از هوا و هوس‌های کشورداری دور خواهد بود و اگر تنها از راه استیلا و غلبه به ارجمندی رسد، آن وقت هم خوی بادیه نشینی که به

سبب آن غلبه یافته است، فرمانروایان دولت را از این گونه هوس‌ها و شیوه‌ها باز خواهد داشت.

پس اگر دولت در آغاز فرمانروایی، خوی بادیۀ نشینی داشته باشد، خدایگان آن بر صفات فروتنی، بادیۀ نشینی و نزدیکی جستن با مردم خواهد بود و به آسانی کسانی را که به دیدار او می‌آیند، خواهد پذیرفت - و هیچ گونه تشریفاتی درین باره، قایل نخواهد شد-؛ ولی همین که استیلا و ارجمندی او رسوخ یابد و به روش فرمانروایی، خود کامه‌گی و یگانه سالاری گراید و از مردم به سبب خودکامه‌گی، بی‌نیاز شود، برای گفتگو کردن با درگاه نشینان خود درباره شئون مخصوص سلطنتی، به علت رفت و آمد بسیار، دوستان و ملاقات کنندگان درصدد آن برمی‌آید که تا حد امکان از عامه، دوری جوید و در بارگاه خود کسی برمی‌گزیند که امر بار دادن دیگران به وسیله او باشد، تا کسانی را بپذیرد که ناچار باشد با آنان دیدار کند. از قبیل: دوستان و کارکنان دولتش و از این رو حاجبی برمی‌گزیند که میان او و مردم در تماس باشد و او را در درگاه خود برای این وظیفه نگاه می‌دارد.

آن‌گاه هنگامی که پادشاهی به مرحله عظمت می‌رسد و شیوه‌ها و هوا و هوس‌های این دوران متداول می‌شود، خوی خدایگان دولت تغییر می‌پذیرد و به خوی پادشاهان می‌گراید که خویی شگفت و مخصوص به خود آن‌هاست. و کسی که مباشر کارهای اوست، باید بدان خوی‌های شگفت، آشنا باشد و در رفتار خود، مدارا پیش گیرد و واجبات حالات مختلف وی را در نظر داشته باشد و چه بسا که برخی از مباشران پادشاهان، از این خوی غفلت می‌ورزند و رفتاری از آنان سرمی‌زند که مایۀ ناخشنودی پادشاه می‌شود، آن وقت مورد خشم و انتقام او واقع می‌شوند. اینست که اینگونه آداب و شیوه‌ها را تنها خواص اولیا و خدمت‌گزاران ایشان می‌دانند و به همین سبب کسانی را که از خواص درباری نبودند، در هر وقت اجازه نمی‌دادند، با پادشاه دیدار کنند. بدین منظور که خویش و مردم را از خشم پادشاه حفظ کنند و نگذارند کسی در معرض کفر وی واقع شود. از این رو حجاب با پرده دیگری هم علاوه بر پرده نخستین، میان پادشاه و مردم ایجاد کردند و این حجاب خصوصی‌تر از آن نخستین بود چه در این هنگام فقط خواص هواخواهان و خدمت‌گزاران بار

می‌یافتند و دیگران از باریافتن ممنوع می‌شدند. این حجاب تنها به روی بزرگان و اولیای دولت، باز می‌شد و به دیگران اجازه دیدار نمی‌دادند - پس - حجاب نخستین، چنان که یاد کردیم در آغاز دولت متداول می‌شود، همانطوری که در روزگار معاویه و عبدالملک و خلفای امویان معمول گردید و متصدی این وظیفه را در درگاه آنان «حاجب» می‌نامیدند و بر وفق اشتقاق صحیح کلمه، آنگاه همین که دوران خلافت عباسیان، فرا رسید و دولت بدانچه سزاوار بود، تکمیل یافت از این رو این وضع موجب شد که حجاب دوم هم متداول شود و نام حاجب جنبه خصوصی‌تری پیدا کرد و در بارگاه خلفا دو خانه برای زیارت کنندگان خلیفه، تشکیل یافت. درگاهی برای خاصه و درگاهی برای عامه، چنان که آنان مسطور است.

آنگاه حجاب سومی که مخصوص‌تر از دو حجاب یاد کرده، بود معمول گردید و آن هنگامی بود که یکی از رجال درگاه خدایگان دولت می‌کوشید، سلطان را محجور کند و به خود کامه‌گی گراید، چنان که وقتی کارکنان دولت و خواص پادشاه بخواهند یکی از فرزندان پادشاه را به جانشینی - سلطان متوفی - برگمارند و بر آن باشند که فرزندان جانشین پادشاهان را محجور کنند و خویشان را به خود کامه‌گی رسانند، نخستین کاری که آن فرمانروای خودکامه انجام می‌دهد، اینست که خواص و محارم و هواخواهان پدر آن فرزند را از ملاقات با او باز می‌دارد و به او چنین تلقین می‌کند که دیدار آنان با وی سبب پاره شدن پرده هیبت سلطان می‌شود و مخالف قانون ادب می‌باشد؛ ولی مقصود آن خود کامه اینست که از این راه، سلطان را از دیدار دیگران باز دارد و رابطه او را با هرکس قطع کند، تا بتواند او را تنها به خوی خود عادت دهد، چنان که دیگری را به جای او برنگزیند و او در این مدت استیلا و فرمانروایی مستبدانه خود را استوار سازد. بنا بر این، چنین حجابی از موجبات فرمانروایی اوست.

و این حجاب بیش‌تر جز در اواخر فرمانروایی دولت روی نمی‌دهد، چنان که در فصل محجور کردن سلطان یاد کردیم، و دلیل بر مرحله فرسوده‌گی و پیری دولت و پایان یافتن نیروی آنست و خدایگانان دولت‌ها از آن بیمناک می‌باشند؛ زیرا زمامداران دولت‌ها به طبع هنگام فرسوده‌گی و پیری دولت که جانشینان پادشاهان شان شیوه خودکامه‌گی را از دست می‌دهند، در این راه می‌کوشند؛

زیرا دلبسته‌گی به خودکامه‌گی در فرمانروایی در نهاد انسان سرشته شده است، به ویژه که کسی نامزد چنین مقامی باشد و موجبات و مقدمات آن به دست آید، و خدا بر کار خود غالب است.

در این که چگونه به دولت خلل راه می‌یابد

باید دانست که بنیان کشور بر دو پایه استوار است که ناچار باید آن دو پایه در کشور وجود داشته باشد: نخست شوکت و عصیت که از آن‌ها به سپاه تعبیر می‌کنند، و دوم مال « پول » که نگهدارنده سپاهیان است و پادشاه همه کیفیات و نیازمندی‌ها و وسایل کشورداری را بدان فراهم می‌کند، و هر گاه خللی به دولت راه یابد، از این دو اساس است. ما نخست چگونه‌گی خلل یافتن به سپاه و عصیت را یاد می‌کنیم و سپس به شرح آسیب رسیدن به ثروت و خراج دولت می‌پردازیم.

باید دانست که، چنان که یاد کردیم، پایه گذاری و بنیان نهادن دولت که دیگر جمعیت‌ها و عصیت‌ها را در پیرامون خود گرد آورد و همه آن‌ها از آن عصیت بزرگ پیروی کنند و چنین عصیتی از آن خدایگان دولت و ویژه اوست که طایفه و ایل و تبار وی باشد.

و به همین هنگامی که - بر حسب طبیعت کشورداری - دولت، به مرحله عظمت و توانگری و تجمل خواهی می‌رسد و خداوندان عصیت را ریشه کن می‌سازد، نخستین بار خویشاوندان و عشیره و تبار خود را که در مفاخر پادشاهی با او شرکت می‌جویند، تار و مار می‌کند و آن‌ها را با خودکامه‌گی و خشوتی بیش از دیگر کسان، از میان برمی‌دارد و به خصوص که آن‌ها به علت مکانتی که دارند، از دیگران توانگرتر و بیش‌تر در ناز و نعمت اند و از همه مزایای پادشاهی و ارجمندی و غلبه بهره‌مند می‌شوند. و از این رو درین شرایط، دو دشمن مخرب بر آنان مسلط می‌گردد که عبارت‌اند از: تجمل، قهر، تسلط و سپس این قهر و تسلط سر انجام به قتل آن‌ها منجر می‌شود، چه از بیماری دل‌های آن‌ها هنگام رسوخ یافتن پادشاهی حالتی به خدایگان کشور دست می‌دهد که غیرت و رشک نسبت به آنان به بیم و هراس تبدیل می‌یابد و می‌اندیشد، مبدا به پادشاهی او گزند برسانند، از این رو در صدد هلاک و کشتن آنان برمی‌آیند و آنان را به کشتار و اهانت و سلب نعمت و توانگری که

بسیاری از آن‌ها خو گرفته اند، گرفتار می‌سازد. و بالنتیجه عصیت خدایگان دولت، به سبب تباهی آنان تباه می‌شود و این همان عصیت بزرگی است که دسته‌ها و گروه‌های دیگر را، در گرداگرد آن متحد و یک دل کرده بود و آنان را به پیروی از آن وا می‌داشت که بدین سان، اساس آن را مضمحل می‌کند و بنیان آن را سست و متزلزل می‌سازد و به جای آن‌ها نقطه اتکای نوینی از خواص و موالی و برگزیده‌گان نمک پرورده، به دست می‌آورد و از آن‌ها عصیت و نیروی جدیدی تشکیل می‌دهد؛ ولی این عصیت نوین، به اندازه عصیت نخستین نیرومند نیست و نیروی جدیدی تشکیل می‌دهد؛ زیرا فاقد پیوندهای خویشی و همبسته‌گی خانواده‌گی است و ما در فصول گذشته یاد کردیم که اهمیت عصیت و نیرومندی آن‌ها، تنها به سبب خویشاوندی و همبسته‌گی خانواده‌گی است، چه خدا این نیرو را در آن قرار داده است، از این رو خدایگان دولت، از تیره و تبار و یاران طبیعی که دارای حس غرور قومی هستند، محروم می‌شود و این امر را خداوندان عصیت‌های دیگر، درک می‌کنند و به طور طبیعی با او و خواص درگاهش، گستاخی می‌کنند و به ستیز بر می‌خیزند و در نتیجه خدایگان دولت، آنان را نابود می‌کند و یکی را پس از دیگری به قتل می‌رساند و در این باره هر کدام از خدایگانان دولت از نخستین تقلید می‌کند. با آن که مایهٔ هلاکت به دسته‌های مزبور نیز نازل شده است و آن عبارت از تجمل و ناز و نعمت است که آن را یادآور شدیم.

از این رو به علت تجمل، کشتار، نابودی و انقراض، بر گروه‌های آن دودمان، استیلا می‌یابد، تا آن که به کلی از صبغت «آیین» آن عصیت خارج می‌شوند و غرور ملی و جوش و خروش آن را از یاد می‌برند و صاحبان عصیت‌های مذکور، به صورت لشکریان مزدوری در می‌آیند و بدین سبب تقلیل می‌یابند و در نتیجه لشکریانی که باید به مرزها و نواحی دور دست، فرود آیند کاهش می‌پذیرد. از این رو رعایا در مرزها، نقص دعوت می‌کنند و شاه‌زاده‌گان و دیگر عناصر ناراضی، بدان نواحی رهسپار می‌شوند و با سرکشان همراهی می‌کنند، چه امیدوار می‌شوند که در این هنگام به منظور خویش می‌رسند و مردمان نواحی دور، از مرکز و مرزها آنان را پشتیبانی خواهند کرد و از سوی دیگر، یقین دارند که به علت نقصان نیروی نگهبانی از تعرض لشکریان مصئون خواهند

بود و این وضع، هم‌چنان رفته رفته دامنه‌دار می‌شود و دایره مرزهای دولت، تنگ‌تر می‌گردد، تا آن که قیام‌کنندگان به نزدیک‌ترین نقاط پایتخت می‌رسند و چه بسا که در این گونه شرایط دولت، به دو یا سه دولت دیگر برحسب قدرت و وسعت اساسی آن تجزیه می‌شود، چنان که یاد کردیم و کسانی که عهده‌دار امور دولت‌های نوین می‌شوند که به هیچ رو از عصیت آن نواحی نیستند، در حالی که به اهل عصیت آنجا و غلبه معهودشان اذعان می‌کنند. و این حقیقت را می‌توان از دولت عرب، در روزگار اسلام پند گرفت که چگونه آن دولت در مرحله نخستین، نفوذ و قدرت خود را تا اندلس و هند و چین توسعه داد و فرمان بنی امیه در همه قوم عرب، به علت عصیت عبد مناف نافذ بود، به حدی که سلیمان بن عبدالملک از دمشق، به قتل عبدالعزیز بن موسی بن نصیر در قُرطبه فرمان داد و فرمان او را رد نکردند و عبدالعزیز را کشتند؛ ولی پس از چندی عصیت بنی امیه، به سبب آن که به مرحله تجمل و ناز و نعمت رسیده بودند، متلاشی شد و آن دودمان منقرض گردید و بنی عباس، به خلافت رسیدند و آن‌ها هم به آزار بنی هاشم پرداختند و طالبیان را کشتند و آن‌ها را متفرق ساختند و از این رو عصیت عبدمناف از هم گسیخت و عرب نسبت به آنان، گستاخ شدند و فرمانروایان مرزها و نواحی دور، مانند خاندان اغلییان و مردم اندلس و دیگران، داعیه استقلال طلبی در سر کردند و دولت ایشان، تجزیه شد، آن گاه خاندان ادريس، در مغرب قیام کردند و بربرها یکی به علت اعتراف به عصیت آنان و دیگری به سبب مطمئن بودن از این که سپاهیان و نگهبانانی از دولت وجود ندارد که به آنان به نبرد برخیزند، دعوت ادريسیان را پذیرفتند و از آنان حمایت کردند. اینست که هر گاه داعیان و مبلغانی در پایان فرمانروایی یک دولت، در مرزها و نواحی دور دست قیام کردند و دعوت آنان را در آن نواحی بپذیرند و به تشکیل دولتی، نایل آیند از این راه دولت تجزیه می‌شود و چه بسا که این وضع هنگامی که نفوذ دولت مرکزی نقصان پذیرد همچنان فزونی می‌یابد، تا آن که به پایتخت هم می‌رسد و از آن پس، خواص و همراهان دولت به علت فرو رفتن در وسایل تجمل و ناز و نعمت زبون می‌شوند و در نتیجه، هلاک و مضمحل می‌گردند و سر تا سر دولت تجزیه شده، رو به سستی و زبونی می‌نهد.

### جنگ قدرت

جنگ قدرت بین خلیفه و امرای محلی و بین ولیعهد‌ها، یکی از دلایل اصلی سقوط حکام اموی و عباسی بوده است. برای مثال: جنگ قدرت بین مروان حمار و امرای محلی که باعث سقوط سلسله اموی شد. هم‌چنین جنگ قدرت، بین امین و مامون از دیگر نمونه‌های جنگ قدرت بین خلفای عباسی می‌باشد.

#### جنگ‌های مروان

برای مطالعه جنگ‌های مروان، با امرای محلی و طالبان تاج و تخت، به کتاب تاریخ ابن خلدون، مراجعه می‌کنیم:

خلافت مروان بن محمد

حرکت مروان به شام: « چون یزید وفات کرد و برادرش ابراهیم که مردی ناتوان بود به جای او نشست. مروان شورش آغاز کرد و بر فور روانه دمشق گردید. چون به قنسرین رسید، بشر بن ولید از جانب برادر خود یزید در آنجا بود. برادر دیگر شان مسرور نیز در خدمت او بود. مروان آنان را به بیعت با خود فرا خواند. یزید بن عمر بن هییره با ابراهیم، همدلی نشان داد، او نیز به مقابله با مروان برخاست. چون دو سپاه رو به رو شدند، یزید بن عمر بن هییره و قیسیان به مروان گرویدند و بشر و مسرور را به مروان تسلیم کردند. مروان نیز آن دو را محبوس نمود و با مردم قنسرین و کسانی که با او بودند، به حمص روان شد. مردم حمص از بیعت با ابراهیم امتناع کرده بودند، از این رو ابراهیم، عبد العزیز بن الحجاج بن عبد الملك را با سپاهی از دمشق به آنجا فرستاده بود. این سپاه شهر را در محاصره داشت. چون مروان رسید، عبد العزیز به نزد او آمد و با او بیعت نمود، سپاه او نیز با مروان بیعت نمودند. سلیمان بن هشام با صد و بیست هزار به مقابله آمد. مروان هشتاد هزار سپاهی داشت. مروان آنان را به صلح فراخواند و گفت که فرزندان ولید: حکم و عثمان را از زندان آزاد نمایند و او عهد می‌کند که به طلب خون ولید قیام نکند؛ ولی آنان نپذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مروان گروهی از سپاه خود را فرستاد که از پشت به سپاه ابراهیم حمله برند، سپاه ابراهیم شکست خورد و حمصیان تیغ در آنان نهادند و قریب به هفده هزار تن را کشتند و همین شمار را، اسیر گرفتند. مروان از آنان



برای حکم و عثمان پسران ولید بیعت گرفت. و یزید بن العقار و ولید بن مصاد را - که هر دو کلبی بودند - به زندان افکند و آن دو در زندان بمردند. این دو در کشتن ولید دست داشته بودند.

یزید بن خالد بن عبد الله القسری به دمشق گریخت، و با عبد العزیز بن الحجاج و ابراهیم، در باب کشتن حکم و عثمان تصمیم گرفتند، از بیم آن که مباد مروان آن دو را آزاد کند و آنان به طلب خون پدر برخیزند. این کار را به یزید بن خالد سپردند، او نیز غلام خود ابو الاسد را فرمان داد، تا آن دو را بکشد. و یوسف بن عمر را نیز گردن زد و چون آهنگ قتل ابو محمد السفیانی را نمود، او به یکی از خانه‌های زندان پناه برد و در را بر روی خود بست، هر چند کوشیدند، باز کردن نتوانستند. در این احوال سپاه مروان در رسید و به دمشق وارد شد. کشته‌های دو پسر ولید و یوسف بن عمر را نزد او آوردند، آنان را به خاک سپرد. آنگاه ابو محمد السفیانی را بسته در زنجیر آوردند، او به خلافت بر مروان سلام کرد و گفت آن دو، تو را به جانشینی برگزیده اند، پس با او بیعت نمود و مردم چون شنیدند، بیعت کردند.

نخستین بیعت کنندگان معاویه بن یزید بن حصین بن نمیر و رؤسای حمص بودند. آنگاه مروان به حران رفت و ابراهیم بن الولید و سلیمان بن هشام از او امان خواستند و نزد او آمدند.

مروان آن دو را امان داد. سلیمان بن هشام با برادران و خویشاوندان و موالی خود از ذکوانیان - این روزها در تدمر بود - همه با مروان بیعت کردند. [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۱۸۳]

### شورش‌های مردم علیه مروان

« چون مروان به حران بازگشت، ثابت بن نعیم از فلسطین نزد مردم حمص کس فرستاد و آنان را علیه مروان برانگیخت. حمصیان این دعوت را، پذیرا شدند و نزد افراد قبیله کلب که در تدمر بودند، کس فرستادند و آنان را به مخالفت با مروان فرا خواندند. آنان اصبع بن ذواله الکلبی و فرزندان او را، با معاویه السکسکی که سوار نامدار شام بود، با هزار سوار به حمص فرستادند. اینان در شب عید فطر سال «۱۲۷» به حمص داخل شدند. مروان با سپاهی از حران

به مقابله روان شد. ابراهیم مخلوع و سلیمان بن هشام نیز با او بودند. و روز سوم بعد از فطر به حمص رسید. مردم حمص دروازه‌ها را بسته بودند. مروان شهر را در حصار گرفت و منادی او ندا داد که چه کسی شما را به نقض پیمان وا داشته است؟ آنان پاسخ دادند: که ما پیمان شکسته‌ایم و همچنان سر به فرمانیم. و دروازه را گشودند. عمر بن الوضاح، با سه هزار تن به شهر داخل شد. گروهی که در شهر گرد آمده بودند، با او به نبرد پرداختند، مروان گروه دیگری را به شهر فرستاد، شورش‌گران از دروازه تدمر بیرون رفتند.

مروان پانصد تن را کشت و جسد آنان را بر گرد شهر بردار کرد و به قدر يك پرتاب تیر، از باروی شهر را ویران نمود. اصبع بن دؤاله و پسرش فرافصه گریختند». [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۱۸۴]

« مروان در حمص بود که خبر مخالفت مردم غوطه را شنید. آنان یزید بن خالد القسری را بر خود امیر کرده بودند. یزید بن خالد دمشق را محاصره کرد. امیر دمشق، زامل بن عمرو بود.

مروان ابوالورد بن الکوثر بن زفر بن الحارث و عمر بن الوضاح را با ده هزار جنگجو، برای مقابله با آنان بفرستاد. چون به دمشق نزدیک شدند، بر آنان حمله آوردند، کسانی هم که در شهر بودند، حمله آوردند. یزید بن خالد کشته شد. سر او را برای مروان فرستادند. دمشقیان مزه و قریه‌های یمانی را آتش زدند. آنگاه ثابت بن نعیم با مردم فلسطین بیرون آمدند و طبریه را محاصره کردند. ولید بن معاویه، بن مروان بن الحکم امارت طبریه را داشت. مروان ابوالورد را بر سر او فرستاد. چون ثابت به طبریه نزدیک شد، مردم طبریه به مقابله بیرون آمدند و منهزمش ساختند. ابوالورد نیز با او برخورد کرد و شکستی دیگر بر او وارد آورد. یاران ثابت پراکنده شدند و سه تن از فرزندان او اسیر گردیدند و ابوالورد همه را نزد مروان فرستاد. ثابت خود بگریخت.

مروان رماحس بن عبد العزیز الکنانی را به امارت فلسطین فرستاد. او پس از دو ماه بر ثابت دست یافت و او را دست بسته نزد مروان فرستاد. مروان فرمود تا دست و پای او و فرزندان او را بریدند و آنان را به دمشق فرستاد و در آنجا بر دارشان کردند.

مروان از دیر ایوب به تدمر رفت. تدمریان چاه‌های آب را انباشته بودند. مروان

برای باز کردن چاه‌ها وسایلی فراهم نمود و روان داشت. آنگاه وزیر خود ابرش الکلبی را به نزدشان فرستاد و آنان به اطاعت آمدند. گروهی نیز به شهر پناه بردند. ابرش باروی شهر را ویران نمود و با آنان که سر به فرمان آورده بودند، نزد مروان بازگشت. آنگاه یزید بن عمر بن هبیره را برای قتال با ضحاک الشیبانی خارجی، به کوفه فرستاد و او را به سپاهسانی که از شام می‌رفتند، یاری داد و خود در قرقسیا فرود آمد، تا ابن هبیره به نبرد ضحاک رود.

سلیمان بن هشام از او اجازت خواسته بود که چند روز در رصافه مقام کند، سپس به او پیوندد. جماعتی کثیر از شامیان که مروان با ابن هبیره فرستاده بود، به رصافه باز گشتند و از سلیمان بن هشام خواستند تا با او بیعت کنند. سلیمان اجابت کرد و همراه آنان به قسرين رفت و در آن‌جا لشکرگاه ساخت و با مردم شام مکاتبه نمود. شامیان از هر سو نزد او گرد آمدند. این خبر به مروان رسید. ابن هبیره نوشت که در همان‌جا بماند و خود و از قرقسیا به جانب سلیمان راند و او را منهزم نمود و لشکرگاهش را به غارت برد و بسیاری را بکشت و اسیر گرفت و ابراهیم، پسر بزرگ سلیمان و خالد بن هشام المخزومی، دایه هشام بن عبد الملك را بکشت. بسیاری از اسیران مدعی شدند که برده‌اند. مروان از کشتن آنان منصرف شد و آنان را به حراج گذاشت.

سلیمان خود بگریخت و با باقی سپاهش به حمص رفت و در آنجا لشکرگاه زد و آن قسمت از بارو را که ویران شده بود، دوباره بساخت. مروان به جانب حمص روان گردید، چون نزدیک شهر رسید، جماعتی از اصحاب سلیمان تا سرحد مرگ با او بیعت کردند که بر مروان شبیخون زنند. این خبر به مروان رسید، او دشمن را چندان گوش داشت که به شبیخون توفیق نیافتند؛ ولی در راه او کمین گرفتند، و نبرد تا پایان روز ادامه داشت. قریب به ششصد تن از آنان کشته شدند. این بود که نزد سلیمان بازگشتند. سلیمان، برادر خود سعید را در حمص به جای خود نهاد و روانه تدمر شد. مروان به حمص آمد و ده ماه آن را در محاصره گرفت و هشتاد و اند منجنیق برای فرو کوفتن حمص نصب کرد. تا مردم امان خواستند. مروان بدان- شرط که سعید بن هشام را به او تسلیم کنند- آنان را امان داد.

مروان برای قتال با ضحاک خارجی به کوفه راند. گویند: سلیمان بن هشام

چون در قنسرین شکست خورد، در عراق به عبد الله بن عمر بن عبد العزیز پیوست و با او نزد ضحاک رفتند و با او بیعت کردند. در این ایام نصر بن سعید الحرشی، والی عراق بود. چون اوضاع را چنان دید، به جانب مروان راند تا به او پیوندد. در قادسیه سپاهیان ضحاک با او رو به رو شدند. سردار این سپاه ابن ملجان بود. نصر بن سعید او را بکشت. ضحاک مثنی بن عمران - از بنی عائد - را به جای او گماشت. ضحاک به موصل راند. و ابن هییره پیش آمد تا به عین التمر رسید. مثنی به مقابله او رفت. ابن هییره منهزمش ساخت و جماعتی از اصحابش را بکشت. خوارج رو به گریز نهادند. منصور بن جمهور نیز با آنان بود. خوارج به کوفه آمده سپاهی گرد کرده، به مقابله ابن هییره بیرون آمدند. این بار نیز شکست خوردند و ابن هییره به کوفه داخل شد و از کوفه به واسط رفت. ضحاک عیبه بن سوار التغلبی را برای نبرد با او بفرستاد. او در صراة فرود آمد. ابن هییره در آن جا با او قتال کرد. خوارج - چنانکه در اخبارشان خواهد آمد - بگریختند». [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۱۸۵]

### ذکر دخول ابو مسلم به مرو و بیعت کردن با او

« چون نصر بن سیار و پسر کرمانی و قبایل ربیع و یمن و مضر بر قتال، با ابو مسلم هم پیمان شدند، این امر بر شیعه گران آمد. ابو مسلم یارانش را گرد آورد، تا به نبرد برخیزد. سلیمان بن کثیر، نزد پسر کرمانی رفت و او را به خون خواهی پدرش که به دست نصر بن سیار کشته شده بود، برانگیخت. پسر کرمانی پیمانی را که با نصر بسته بود، بگسست. نصر بن سیار، نزد ابو مسلم کس فرستاد که با مضر هم دست شود. پسر کرمانی نیز پیشنهاد کرد که با ربیع و یمن موافقت نماید. هیأتی از دو جانب پیامد، تا ابو مسلم یکی از آن دو را برگزیند. ابو مسلم گفت: ربیع و یمن را برگزینند که مضر اصحاب مروان و عمال و پیروان او هستند و یحیی بن زید بن علی را کشته اند. از این رو، به هنگام تصمیم سلیمان بن کثیر و مرثد بن شقیق، زبان به سخن گشودند و گفتند که نصر بن سیار عامل مروان است و او را امیر المؤمنین می خواند و اوامر او را اجرا می دارد و بر طریق هدایت و صواب نیست. از این رو پسر کرمانی و ربیع و یمن را اختیار می کنند. هفتاد تن از شیعه نیز که در آن داوری

حاضر بودند، این سخن را تأیید کردند و باز گشتند. ابو مسلم از آلین، به ماخوان باز گشت و شیعه را به بنای خانه‌ها فرمان داد و از فتنه عرب در امان زیست. سپس علی بن الکرمانی نزد او کس فرستاد که از ناحیه‌یی که در دست او است، به مرو داخل شود تا او نیز با قوم خود از ناحیه دیگر وارد شود. ابو مسلم، به سخن او اطمینان نداشت. از این رو گفت: تو نخست به شهر داخل شو و با اصحاب نصر بن سیار درآویز. پسر کرمانی با نصر بن سیار به جنگ در پیوست و از ناحیه خود، وارد شهر شد. ابو مسلم نیز بعضی از نقیبان را بفرستاد. بر مقدمه، اسید بن عبد الله الخزاعی بود و بر میمنه مالک بن الهیثم و بر میسره قاسم بن مجاشع. پس به مرو، داخل شد و دو گروه به کشتار یک دیگر پرداختند». [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۱۹۸]

### جنگ بین امین و مامون عباسی

هارون الرشید عراق و شام و بلاد مغرب را به فرزندش امین سپرد و خراسان تا همدان تا آخر خاور زمین - از بلاد ایران - را به فرزند دیگرش، مامون واگذار کرد. چون به مکه رسید، فرزندان و دانشمندان و فقها، و قضات و سالاران و بزرگان قوم همراه او بودند و عهد نامه، ولایت عهد را نوشت و علماء و بزرگان را گواه آن قرار داد که بر امین شهادت دادند که او باید نسبت به مامون وفادار باشد. برای مامون و ولایت عهد او هم نوشت و آن‌ها را گواه گرفت که نسبت به امین باید وفادار باشد. هر دو عهدنامه را، در کعبه آویخت. - که مامون پس از امین خلیفه باشد - مامون هم خراسان و ری را و هرچه در تصرف او بود اداره می‌کرد. برای امین هدیه فرستاد و او را تعظیم کرد. امین خواست، بخشی از شهرستان‌های خراسان را، به خود ملحق سازد و خواست نامه به حکام آن‌ها بنویسد که مشاورانش او را بر حذر داشتند و گفتند: به خود مامون نامه بنویس و او را به دارالخلافه بخوان. مامون طاهر را احضار کرد و نامه را به داد بخواند و با او مشورت کرد. طاهر گفت باید در خراسان بمانی و خارج نشوی و از نزدیک شدن به امین بیندیشی و بیمناک شوی. مامون گفت: من نمی‌توانم با او مخالفت کنم در حالی که بیش‌تر سالاران و فرماندهان با او هستند و اموال در دست اوست. مردم هم مایل درهم و دینار هستند. در حالی که جیغویه تمر

کرده و خاقان پادشاه تبت، منحرف شده و پادشاه کابل آمادۀ حمله و غارت گردیده که اطراف خود را غارت کند و پادشاه اوترابنده از دادن باج و خراج خود داری کرده، من در قبال آن‌ها چاره ندارم و یقین دارم که امین نسبت به من سو قصد دارد و می‌خواهد ایالت و امارت مرا، از دست من بگیرد و من چاره ندارم، جز آنچه را که در دست دارم بگذارم و به خاقان پناه ببرم که شاید بتوانم جان خود را حفظ کنم. طاهر گفت: تو باید چنین کنی. اول نامه بنویس که جیغویه و خاقان هر یکی در بلاد خود امیر مستقل باشند، برای پادشاه کابل هم از تحف خراسان هدایا بفرست. از باج و خراج شهریار ترابنده هم چشم‌پوش. سپاه خود را از هر طرف جمع کن و سواران را در قبال سواران و پیاده‌گان را، روبه روی پیاده‌گان قرار بده و جنگ را آغاز کن، اگر پیروز شدی چه بهتر و اگر مغلوب شدی، به خاقان پناه ببر. امین به او نوشت که بعضی از شهرستان‌های خراسان را به او واگذار کند و مامون نیز خود داری کرد. امین نیز بر عزل مامون تصمیم گرفت. فضل بن ربیع بر خلع مامون و بیعت برای فرزند امین موسی اصرار و الحاح کرد. امین قبول کرد و برای فرزندش بیعت ولایت عهد گرفت. چون خبر پاره کردن دو عهد نامه به مامون رسید، لذا طاهر سردار مامون، لشکری به شهر ری فرستاد و با لشکر مقیم ری، متحد نمود. امین نیز عصمت بن حماد بن سالم را با هزار مرد جنگی، به همدان فرستاد و دستور داد که مقدمۀ لشکر را در ساوه قرار دهد. در آن سال عمران بن مجالد ربیعی و قریش بن تونس در تونس تمرّد کردند و بر ابراهیم بن اغلب شوریدند و بسیاری از مردم با آن‌ها متفق شدند. در آن سال اهالی ماردۀ تمرّد خود را تکرار نمودند و بر حکم بن هشام امیر اندلس شوریدند.

[الکامل فی التاریخ: تألیف ابن اثیر، صفحه ۴۵۸۴، نسخ الکترونیکی المکتبه الشامله]

پس از آن - اختلاف - امین فرمان داد که علی بن عیسی بن ماهان به جنگ مامون برود.

علی بن عیسی، به جنگ طاهر رفت. در این جنگ سپاهیان امین منهزم شدند و اتباع طاهر با پیروزی کامل، می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند؛ اما امین هنگامی خبر مرگ علی بن عیسی را شنید که سرگرم صید ماهی بود. بعد از جنگ‌های

زیاد، طاهر سوی مدائن - نزدیک بغداد - لشکر کشید و در آنجا سپاهی عظیم از طرف امین به فرماندهی برمکی بود. لشکر امین شکست خورد و متفرق شد... امین به ستوه آمد... کار او سست و خود او بیچاره و ناتوان شد. یقین کرد که طاهر پیروز خواهد شد و او را اسیر خواهد کرد... پاسی از شب گذشته بود که در را باز کردند و امین را آوردند او لخت و عریان بود؛ ولی عمامه بر سر داشت و یک کهنه بر دوش... نیمه شب گروهی عجم، با شمشیرهای اخته هجوم آوردند و امین را کشتند.

در این جنگ‌ها تعداد بی‌شماری از سربازان مسلمان دو طرف کشته شدند و زیان‌های بسیار بزرگی به خلافت اسلامی و مردم رسید. جنگ بین ولیعهد‌ها در حکومت‌های مختلف، زیان و ضربه‌های شدیدی به حکومت و مردم رسانید.

ذکر بعضی کجروی‌های ملوک اموی و عباسی

مورخان مانند: «طبری و مسعودی و دیگران هم‌رای‌اند که همه خلفای سلف از بنی امیه و بنی عباس بر مرکب‌هایی سوار می‌شده‌اند که زیورهای سبکی از سیم داشته و کمربندها و حمایل شمشیر و لگام‌ها و زین‌های اسبان آنان، آراسته به سیم بوده است. و نخستین خلیفه که هنگام سواری زیورهای زرین معمول کرد، معتز بن متوکل، هشتمین خلیفه بعد از رشید است. آنان در پوشیدن جامه نیز بر همین طریقه، بودند و ساده‌گی را از دست نمی‌دادند».

[مقدمه ابن خلدون: جلد اول، صفحه ۳۰]

وضع دولت امویان اندلس، نیز به همین سرنوشت دچار گردید و چون عصیت عربی آنان، به فساد گرایید، ملوک طوایف بر آن کشور استیلا یافتند و فرمانروایی را به دست آوردند و سر تا سر آن کشور را تقسیم کردند و با یک دیگر به رقابت و فرمانروایی پرداختند و هر یک از امیران آن کشور ناحیه‌یی را که در آن فرمانروایی می‌کرد، به خود اختصاص داد و آن را به صورت حکومت مستقلی در آورد و اندلسیان نیز نسبت به دولت عباس، عین همان راهی را پیش گرفتند که ایرانیان پیموده بودند. از این رو امیران و حاکمان آن کشور، خود را پادشاه می‌شمردند و برای خویش، القاب پادشاهی قایل بودند و آداب و رسوم و شعارها و نشان‌های زینت سلطنت، برای خود متداول کردند و مطمئن بودند، کسی بر

ضد این شیوه ایشان قیام نمی‌کند، یا آن را تغییر نمی‌دهد؛ زیرا اندلس کانون قبایل و عصبیت‌ها نیست، چنان‌که ابن شرف گوید: «آنچه مرا در سرزمین اندلس بیزار می‌کند، رواج نام‌های معتصم و معتضد است، القاب شاهانه که نابجا به کار رفته است، چون گربه که هنگام باد کردن از شیر تقلید کند.

و این ملوک طوایف نیز در فرمانروایی خویش، مانند: دولت اموی در پایان کار و هنگامی که عصبیت عربی آنان رو به ضعف نهاده و ابن ابی عامر، گوس استقلال زده و بر امور تسلط یافته بود، به موالی و هوا خواهان دست پرورده، اتکا کرده بودند و از بیگانه‌گانی که از ساحل «افریقیه» و «مراکش» بدان کشور آمده بودند، چون قبایل بربر و زناته یاری می‌طلبیدند و در نتیجه، هر یک از امرا در گوشه‌ای از سرزمین اندلس، کشوری مستقل تشکیل دادند و دولت‌های بزرگی به وجود آمد و به نسبت سرزمین‌هایی که از تجزیه کشور، نصیب آنان شده بود، هر یک در ناحیه وسیعی از کشور فرمانروایی می‌کرد و همچنان بدین وضع ادامه می‌دادند تا این‌که مرابطان از راه دریا، بدان کشور تاختند و چون در میان قبایل لم‌تونه، عصبیت نیرومندی داشتند، قدرت ملوک طوایف را در هم شکستند و جانشین آنان شدند و آن‌ها را از مراکزی که داشتند، بیرون راندند و کلیه آثار ایشان را محو کردند و ملوک طوایف به هیچ رو، قادر به دفاع از خویش نبودند؛ زیرا عصبیت نداشتند». [مقدمه ابن خلدون: جلد اول، صفحه ۲۳۳-۲۳۴]

### بدعت‌ها، ظلم و اشتباهات خلفای اموی و عباسی.

نوع به حکومت رسیدن خلفا اموی و عباسی.

۱. حکومت را میراث شخصی ساختند.

۲. با زر و زور حکومت را به دست می‌آوردند.

۳. ساختن بیت المال را مال شخصی خود می‌شمردند

۴. بدعت در حاکمیت.

۵. بغاوت در مقابل حاکم مشروع و سرنگون کردن آن.

۶. غدر و فریب و معامله در امر حکومت و گرفتن حکومت.



حفظ قدرت در خلافت اموی و عباسی به دو وسیله می‌شد.

۱. رشوة مالی از بیت المال و اینکه بیت المال را ملک شخصی ساخته بودند برای جلب حمایت حکام محلی

۲. رشوة حکومتی، یعنی دادن ولایت به هر شخصی که برای منافع و حکومت حاکم بجنگد.

همه این شیوه‌ها بدعت بوده و با سنت نبوی و سیره خلفای راشدین مغایرت دارد.

#### ۱۰. میراثی شدن حکومت

##### حکومت یزید

طبری به سند خود می‌گوید که: مغیره بن شعبه نزد معاویه آمد و از ناتوانی خود شکایت کرد و خواست که استعفای او را بپذیرد، معاویه نیز پذیرفت. معاویه قصد آن داشت که او را از امارت بصره عزل کند و سعید بن العاص را به جای او، به امارت منصوب کند. اصحاب مغیره او را گفتند: معاویه ترا خوار می‌دارد. گفت: صبر کنید. پس برخاست و نزد یزید آمد و به او پیشنهاد بیعت نمود و گفت: اعیان صحابه و بزرگان قریش از میان رفته‌اند و فرزندان آنان بر جای مانده‌اند و از آن میان تو برتر از همگان هستی و در رأی و سیاست بهتر. نمی‌دانم امیر المؤمنین را چه چیز باز می‌دارد که برای تو بیعت نمی‌گیرد. یزید این سخن به پدر باز گفت: معاویه مغیره را طلبید، تا با او در این باب رأی زند. مغیره گفت: خود دیدی که پس از عثمان چسان در میان مسلمانان آتش خلاف زبانه کشید و فتنه‌ها پدید آمد. یزید جانشین تو است برای او بیعت بستان تا بعد از تو کهف امان مسلمانان باشد و فتنه پدید نیاید و خونی ریخته نشود. کوفه را به عهده من بگذار و ابن زیاد نیز بصره را کفایت کند. معاویه مغیره را به کوفه فرستاد و فرمان داد کار بیعت گرفتن برای یزید را آغاز کند. مغیره به کوفه رفت و با هر که از شیعیان بنی امیه که نزد او می‌آمد، از بیعت با یزید سخن می‌گفت، آنان نیز اجابت می‌کردند. آن‌گاه جماعتی از آنان را برگزید و پسر خود موسی را بر آنان ریاست داد و نزد معاویه فرستاد.

معاویه از آنان پرسید: آیا به بیعت یزید راضی شده‌اید؟ گفتند: آری. هم ما و هم کسانی که با ما هستند. گفت: بنگرم که چه خواهید کرد و خدا هر چه خواهد، همان کند.

و درنگ کردن و تأمل، از شتاب کاری نیکوتر است. پس نزد زیاد کس فرستاد و از اندیشه او یاری گرفت.

یزید عبید بن کعب النمیری را فرا خواند و در نهان ماجرای به او باز گفت و گفت:

«امیر المؤمنین نامه نوشته و در باب بیعت گرفتن، برای یزید از من صلاح خواسته. او از نفرت مردم از یزید بیمناک است، در عین حال امید به فرمانبرداری آنان بسته است و علاقه به اسلام و نگهداری آن، کاری عظیم است. و حال آن که یزید مردی لایابالی است و به شکار مولع». [تاریخ ابن خلدون: ص ۲۴-۲۷]

«نزد امیر المؤمنین رو و زشت کاری‌های یزید را برای او بشمار و او را بگوی که در این کار دست نگه دارد. عبید گفت: آیا راه دیگری جز این نیست؟ زیاد پرسید: چه راهی؟ گفت: در اندیشه معاویه افساد مکن و او را بر فرزندش به خشم میاور، من نزد یزید می‌روم و می‌گویم که امیر المؤمنین از تو برای بیعت گرفتن از مردم، برای یزید نظر خواسته و تو از مخالفت مردم بیمناک هستی که او را اعمالی است که مردم نمی‌پسندند و تو می‌خواهی که او از آن گونه کارها باز ایستد، تا حجت بر مردم تمام گردد. زیاد رأی او را پسندید و نامه هم برای معاویه نوشت و او را به تأمل و درنگ فراخواند.

چون زیاد بمرد، معاویه (رض) به کار بیعت گرفتن، برای یزید در ایستاد. صد هزار درهم نزد عبد الله بن عمر (رض) فرستاد؛ ولی چون مسأله بیعت با یزید را، در میان آورد، عبد الله گفت: دینم را چنین ارزان نمی‌فروشم. معاویه آن‌گاه به مروان بن الحکم نوشت و از او خواست موضوع را با کسانی که در مدینه بودند، در میان نهد و از آنان رأی و نظر خواهد. مروان چنین کرد».

[تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۲۲]

عبد الرحمان بن ابی بکر گفت: آن که شما می‌خواهید، حکومت هرقلی است که هر هرقلی بمیرد، هرقل دیگر جانشین او شود. حسین بن علی و عبد الله

ابن عمر و عبد الله ابن الزبیر نیز چنین سخنانی گفتند. معاویه به عمال خود نوشت که از هر جا هیأتی را نزد او بفرستند. از جمله کسانی که به شام رفتند، یکی محمد بن عمر و بن حزم بود از مدینه. و احنف بن قیس الفهری بود از بصره. معاویه از احنف پرسید: که او در باب بیعت با یزید چه می‌گوید؟ گفت: از شما می‌ترسیم که سخن راست بگوییم و از خدا می‌ترسیم که دروغ بگوییم. تو خود به یزید آگاه‌تر هستی. اگر می‌بینی که خشنودی خدا و مردم در آن است، پس با کس مشاورت منمای و چنان کن که خواهی و اگر جز این است، اکنون که خود به جانب مرگ روان هستی کار دنیا را به دست او مده. آنچه بر ما است، این است که بگوییم شنیدیم و اطاعت کردیم.

چون مردم عراق با یزید بیعت کردند، معاویه با هزار سوار روانه حجاز شد. در نزدیکی‌های مدینه، با حسین بن علی، سپس با عبد الله بن الزبیر و عبد الرحمان بن ابی بکر و عبد الله بن عمر برخورد کرد و با آنان سخنان درشت گفت. آنان از مدینه بیرون آمده، به مکه رفتند. معاویه در مدینه برای مردم سخن گفت و گفت که هیچ کس چونان یزید، شایسته خلافت نیست و مردم را تهدید نمود.

چون نزد عایشه آمد - و عایشه شنیده بود که گفته است اگر حسین و یارانش بیعت نکنند، آنان را خواهد کشت - عایشه او را اندرز داد، به رفیق و مدارا دعوت نمود. این بود که چون به مکه داخل شد، از رفتاری که با حسین بن علی کرده بود، پشیمان شده بود. پس با او به نرمی سخن گفت و او را پسر رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت خواند. با آن چند تن دیگر نیز چنین کرد. [تاریخ ابن خلدون: ترجمه فارسی، ص ۱۱۷۶]

«حسین (رض) خود به مسجد در آمد و سلام کرد. مروان در کنار ولید نشسته بود. و از این که پس از مدتی قطع رابطه، اینک ملاقاتی دست می‌داد، سپاس گفت و آنان را دعوت به آشتی و رفع کدورت‌ها نمود. ولید نامه‌یی را که در آن خبر مرگ معاویه و فرمان بیعت گرفتن از او، آمده بود، برایش بخواند، حسین انا لله گفت و برای او رحمت خواست و گفت: چون من کسی، در نهان بیعت نمی‌کند که از بیعت نهانی من مقصود به حاصل نیاید. چون تو در برابر مردم ظاهر شدی و مردم را به بیعت دعوت کردی، ما نیز با آنان خواهیم آمد و

من نخستین کسی هستم که به دعوت تو پاسخ خواهم داد. ولید که خواستار مسالمت بود، گفت: باز گرد. مروان گفت: دیگر چنین فرصتی که او در چنگ تو باشد، به دستت نخواهد آمد، مگر آنکه از دو جانب جمعی کشته آیند. او را به بیعت الزام فرمای و گر نه گردنش را بزن. حسین بر آشفت و گفت: نه تو مرا توانی کشت نه او، به خدا سوگند دروغ می‌گویی. و به خانه خود باز گشت. مروان زبان به ملامت ولید گشود. ولید گفت: ای مروان به خدا سوگند اگر همه ملک و ثروت دنیا را به من بدهند و حسین بیعت نکند، او را نخواهم کشت.

ابن الزبیر در خانه خود نهان شد و همه اصحابش را بر در گماشت. ولید در طلب او اصرار ورزید و غلامان خود را بر در سرای او فرستاد. آنان دشنامش دادند و تهدیدش کردند و درنگ شان به درازا کشید. ابن الزبیر برادرش جعفر را نزد ولید فرستاد تا با ملاطفت بگوید که او را آسیبی رسیده و فردا خواهد آمد. ولید نزد مأموران خود کس فرستاد و آنان را باز پس خواند. ابن زبیر در همان شب با برادرش تنها از شهر بیرون آمدند و از راه فرع روانه مکه گردیدند. ولید جماعتی را به طلب آن دو فرستاد چون نیافتند شان، بازگشتند. ولید آن روز از حسین غافل شد که سرگرم واقعه فرار ابن الزبیر بود.

سپس کس فرستاد و حسین را برای بیعت فرا خواند. حسین گفت: تا فردا صبر کنید، فردا شما خواهید دید، ما نیز خواهیم دید. شب بعد از فرار ابن الزبیر، حسین فرزندان و برادران و برادر زادگان خود را گرد آورد و آهنگ دیدار ولید کرد. محمد بن الحنفیه در آن میان نبود؛ زیرا او حسین را اندرز داده و گفته بود که از یزید خود را به سویی بکش و از شهرها تا می‌توانی دوری گزین. سپس رسولان خود را به هر سو روان نمای، اگر مردم به تو پاسخ دادند، سپاس خداوند راست و اگر به دیگری روی آوردند، به دین و خرد تو زیانی نرسیده و جوانمردی و فضیلت تو را، نقصانی پدید نیامده است؛ زیرا بیم آن دارم که به شهری داخل شوی و مردم در باب تو، به اختلاف افتند، طایفه‌یی با تو باشند و طایفه‌یی به خلاف تو و میان شان جنگی درگیر شود و در پایان کسی که هم خود بهترین این امت است و هم از جهت پدر و مادر بهترین مردم است، خونسش تباه گردد و خاندانش خوار و ذلیل شوند. حسین پرسید: به کجا بروم؟

گفت: به مکه اگر اوضاع بر وفق مراد تو شد، بدانجا که باید عنان می‌کشی، و اگر روزگار بر تو سخت گرفت به ریگستان‌ها و دره‌های کوهستان‌ها مقام می‌کنی و از شهری به شهری و از جایی به جایی می‌روی تا ببینی که مردم چه خواهند کرد و بر طبق آن رفتار کنی». [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۲۹]

ولید نزد عبد الله بن عمر کسی فرستاد تا بیعت کند. او گفت: وقتی مردم بیعت کردند، من نیز بیعت می‌کنم. حسین به جانب کربلا گردید. از اهل بیت و اصحاب پانصد سوار و حدود صد تن پیاده به همراه داشت.

چون شمار سپاه دشمن افزون شد و یقین کرد که جز جنگ چاره‌ای ندارد، گفت: بار خدایا! میان ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند آن‌گاه ما را کشتند تو داوری کن. و همچنان می‌جنگید تا به شهادت رسید، گویند آن‌که عهده‌دار کشتن و جدا کردن سر از بدن او گردید مردی از مذحج بود.

ابن زیاد او را با سر حسین نزد یزید فرستاد. [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۲۹]

### اهل مدینه و ستم عمال یزید

چون ستم یزید و عمالش همه‌جا را فرو گرفت و بزه کاری‌هایش چون: کشتن سبط رسول خدا (ص) و یاران او و نیز شرب خمر و اشتغال او به دیگر معاصی آشکار شد، نخست مردم مدینه بر عامل خود، عثمان بن محمد بن ابی سفیان بشوریدند و نیز مروان بن الحکم و دیگر بنی امیه را از خویش براندند و این هنگامی بود که عبد الله بن الزبیر پارسایی می‌نمود و خود را از مردان خدا ساخته بود و برای خود دعوت می‌کرد. این واقعه در سال ۶۳ هجری قمری اتفاق افتاد.

چون این خبر به شام رسید، سپاهی به سرداری، مسلم بن عقبه المری به سوی مدینه روان گردید.

آن لشکر رهسپار شد و فرمانده آن مسلم بود. یزید باو گفت: مردم - اهل مدینه - را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گر نه اگر غالب

شدی سه روز آن‌ها را قتل عام بکن و هر چه در آن شهر باشد اعم از مال و چهار پا و سلاح برای لشکر مباح خواهد بود. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار. [الکامل فی التاریخ: ترجمه فارسی، ص ۲۹۵۹] چون این سپاه به مدینه نزدیک شد در ناحیه حره، مردم مدینه به سرداری عبد الله بن مطیع العدوی و عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه با آن رو به رو شدند. نبردی عظیم در گرفت و خلق کثیری به قتل آمدند، چه از بنی هاشم و دیگر قریش و چه از انصار و جز ایشان. [تاریخ ابن خلدون: ترجمه فارسی، ص ۱۲۰۰]

... زنی از خویشان او درباره فرزند خود که گرفتار شده بود، شفاعت کرد. گفت: سر فرزندش را باو بدهید، آن‌گاه باو گفت: تو راضی نشدی که او اسیر باشد؟ خواستی که او را کشته ببینی؟ زن دیگر گفت: من دختر عم تو هستم. شترهای من مصون باشند. گفت: اول شترهای او را غارت کنی. لشکر او به زنان مهاجرین و انصار تجاوز کردند که بعد از واقعه، هزار زن از لشکریان آستان شدند. عده اشراف و اعیان که کشته شده بودند، هفتصد تن و سایرین ده هزار بوده. آن واقعه و قبل از آن فاجعه کربلا، یزید و بنی امیه را در عالم اسلام تا ابد ننگین و مستوجب ... و نفرین نمود. [الکامل: ترجمه، ج ۱۱، ص ۲۵۶]

بغاوت در برابر بیعت قاطبه مسلمین

### خلافت مروان ابن الحکم

چون ابن الزبیر را کار بالا گرفت، برای او در شام هم بیعت گرفتند و به نامش بر منابر اسلام، جز منبر طبریه از بلاد اردن، خطبه خواندند. و جهان بر بنی امیه بر آشفته.

مروان بن الحکم چون بیعت مردم را با ابن الزبیر نگریست، خود نیز آهنگ آن کرد که به او پیوندد؛ ولی عید الله بن زیاد، آن‌گاه که به شام آمد، او را از این کار بازداشت و گفت: تو شیخ بنی عبد مناف هستی، در این کار شتاب مکن. مروان به جابیه در سرزمین جولان میان دمشق و اردن رفت. در این احوال عمرو بن سعید بن العاص معروف به الاشدق، مروان را بر انگیخت که برای خود بیعت گیرد. او گفت: نه. نخست برای خالد بن یزید بن معاویه بیعت خواهم گرفت سپس برای خود. اشدق بدین راضی شد و مردم را به بیعت با مروان

فرا خواند مردم نیز پذیرا آمدند.

پس در سوم ذوالقعدة سال «۶۴» هجری قمری با مروان بن الحکم بن ابن العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بیعت شد. مروان ابو عبد الملك کنیه داشت. این بیعت در اردن انجام گرفت.

و چنان نهادند که پس از مروان بن الحکم، با خالد بن یزید و پس از او با عمرو بن سعید بن العاص بیعت کنند.

### واقعه مرج راهط

چون مردم با مروان بیعت کردند، از جایبه به مرج راهط رفت. ضحاک بن قیس با هزار مرد جنگی در آنجا بود. ضحاک از نعمان بن بشیر که در حمص بود، یاری طلبید. او شرحبیل بن ذی الکلاع را به یاری اش فرستاد. هم‌چنین از زفر بن الحارث که در قنسرين بود. او نیز مردم قنسرين را به یاری اش فرستاد. قبایل کلب و غسان و سکاسک و سکون در رکاب مروان بودند. مروان سپاه تعبیه داد و عمرو بن سعید را بر میمنه و عبیدالله بن زیاد را، بر میسره قرار داد. نبرد مرج راهط بیست روز مدت گرفت. نبردی سخت بود. ضحاک بن قیس و هشتاد تن از اشراف شام کشته شدند و از مردم شام جماعت کثیری به قتل آمدند. این واقعه در محرم سال «۶۵» بود. بعضی گویند در اواخر سال «۶۴».

چون مروان در مرج راهط پیروز شد، نعمان بن بشیر و زفر بن الحارث نیز هر يك به سویی گریختند. آن‌گاه به مصر لشکر برد. عبد الرحمان بن جحدم القرشی، در آنجا برای ابن الزبیر دعوت می‌کرد. به جنگ مروان بیرون آمد؛ ولی مروان عمرو بن سعید را از آن سو به مصر فرستاد. عمرو به مصر داخل شد. چون عبد الرحمان خبر یافت، بازگشت و مردم به بیعت مروان گردن نهادند.

پس از هلاکت یزید، جمع کثیری از مردم، دعوت شان را اجابت کردند. پس مردم کوفه عمرو بن حرث را از شهر برانند و با ابن الزبیر بیعت کردند.

[تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۴۲]

### خلافت عبد الملك مروان

در ماه رمضان سال ۶۵، مروان بن حکم بمرد. او برای دو فرزند خود عبد الملك و عبد العزيز بیعت گرفته بود. مروان در دمشق مرد، در سن شصت و

سه سالگی یا شصت و یک سالگی. [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۴۴]

### رفتن عبد الملك به عراق و کشته شدن مصعب

چون شام، عبد الملك را صافی شد، آهنگ غزو عراق کرد. نامه‌هایی از اشراف عراق به او رسیده بود. او را به عراق دعوت کرده بودند. اصحابش از او خواستند که در کار شتاب نکند؛ ولی او سر بر تافت و به سوی عراق عنان گشود. خبر حرکت او به مصعب رسید، به مهلب بن ابی صفره که در فارس با خوارج می‌جنگید، نامه نوشت تا با او مشورت کند. مصعب عمرو بن عبید الله بن معمر را از حکومت فارس و نبرد با خوارج عزل کرده و مهلب را به جای او گماشته بود.

چون عبد الملك از شام آهنگ قتال مصعب نمود، خالد بن عبد الله بن خالد بن اسید با او بود. خالد او را گفت: اگر مرا به بصره فرستی و سپاهی اندک از پی من روانه سازی، من ترا بر آن شهر استیلا خواهم داد. عبد الملك او را اجازت داد و او را در خفا، به بصره آمد و در خانه عمرو بن اصمع الباهلی فرود آمد. عمرو بن اصمع او را در پناه گرفت و نزد عباد بن الحصین که رئیس شرطه ابن معمر بود، کس فرستاد که خالد به زینهار من است - چون مصعب از بصره بیرون رفته بود و عبد الله بن عبید الله بن معمر را به جای خود نهاده بود. این بود که عمرو بن اصمع، امید بدان داشت که عباد بن الحصین را به یاری جلب نماید - باری عمرو بن اصمع پیام داد که خالد در زینهار من است و دوست داشتم که تو را نیز آگاه کنم، تا پشتیبان من باشی. چون رسول پیغام بگزارد، عباد گفت: او را بگوی هم اکنون با سواران خود آمدم. عمرو بن اصمع خالد بن اسید را گفت: عباد اینک می‌آید و من تو را از آسیب او در امان دارم باید نزد مالک بن مسمع بروی. خالد بن اسید نیز به مالک پناه برد. مالک، مردانی از قبایل بکر بن وائل و ازد را بسیج نمود. مصعب زحر بن قیس الجعفی را با هزار سپاهی به یاری ابن معمر فرستاد و عبد الملك نیز عبید الله بن زیاد بن ظبیان را، به یاری خالد بن اسید روانه نمود. میان دو سپاه جنگ در گرفت؛ ولی کار به مصالحه کشید، بدان شرط که خالد بن اسید را بیرون برانند، آنان نیز خالد را برانند و عبد الملك به دمشق



## ملوک اموی و عباسی و ائمه دین

درک بهتر از موقف دینی حکام اموی و عباسی، رابطه این حکام با ائمه دین و علما و مجتهدین و عارفین بزرگ وقت می‌باشد.

حال به نمونه‌هایی از رابطه و تعامل حکام اموی و عباسی با ائمه و مجتهدین دین می‌پردازیم. این رابطه و تعامل در واقع تبعیت این حکام از فرامین شرع و احکام اسلام را آشکار می‌سازد. این نمونه‌ها از کتاب علما و حکام تألیف وحید عبدالسلام بالی گرفته شده است.

### امام ابوحنیفه (رح) و منصور خلیفه عباسی

امام ابوحنیفه (رح) - امام بزرگ اهل سنت - را به نظارت و شمردن خشت و آجر مامور کرد، او که - پرهیزکار بود - قبل از آن، ابوحنیفه (رح) را قاضی القضاة کرده بود و ابوحنیفه (رح) قبول نکرده بود. منصور سوگند یاد کرده بود که اگر او، هیچ کاری از کارهای دولتی را قبول نکند از او دست بر نخواهد داشت - آزار دهد و بکشد - ابوحنیفه (رح) ناگزیر به کار حساب و شمار تن داد و شمردن خشت و آجر را بر عهده گرفت که نی به دست می‌گرفت و خشت را، با نی می‌شمرد و او نخستین کسی بود که این کار را کرد. [الکامل فی التاریخ:

ترجمه فارسی، ص ۴۳۱۳. الکامل: ترجمه، ج ۱۵، ص ۲۰۲]

چون کار بنی امیه روی در تراجیع نهاد، اهل بیت در مدینه اجتماع کردند و در نهان با محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی، فرزند حسن بن علی (رض) بیعت کردند. در این مجمع عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس - که همان منصور باشد - نیز حضور داشت. او نیز با دیگر اهل بیت با محمد بن عبد الله بن الحسن بیعت نمود. اینان از آن رو با او بیعت کردند که فضیلت او را بر همه‌گان می‌شناختند. به سبب همین بیعت بود که مالک (رح) و ابوحنیفه (رح) بدان هنگام که در حجاز خروج کرد، به جانب‌داری او برخاستند. ابوحنیفه (رح) همواره قایل به فضیلت او بود و از حق او دفاع می‌کرد. و این امر سبب - شد که در ایام خلافت ابوجعفر المنصور، آن دو - ابوحنیفه و مالک - به مصیباتی گرفتار آیند، تا آنجا که امام مالک را به سبب فتوی در

طلاق مکره تازیانه زد و امام ابو حنیفه را بدان سبب که امر قضا را نپذیرفت به زندان افکند. [تاریخ ابن خلدون: ترجمه فارسی، ص ۲۴۷۸]

### سعید بن جبیر و حجاج ثقفی

حجاج بن یوسف، فاسق طایفه بنی ثقیف، از حکام عبدالملک بود، او به اندک بهانه‌یی مردم را دستگیر می‌کرد و همواره در تعقیب کسانی بود که از برنامه‌های آفایش عبدالملک انتقاد می‌کردند. آنگاه با بی‌پروایی آشکار و بدون ترس از خدای قهار آن‌ها را مورد ضرب و شتم و انواع شکنجه قرار می‌داد. خالد بن ولید حاکم مکه که از وجود سعید بن جبیر در ولایت تحت حکومت خویش مطلع شده بود، او را تعقیب و سرانجام دستگیر و بازداشت کرد و به خاطر این‌که از شرش خلاص شود، او را با چند نگهبان به دست اسماعیل بن واسط بجلی نزد حجاج بن یوسف فرستاد.

حجاج دستور داد، تا یاقوت و جواهرات نفیس و انواع زیور آلات بیاورند و سپس آن‌ها را جلوی خود گذاشت.

سعید: اگر به وسیله این‌ها از عذاب و وحشت روز قیامت نجات یافتی که خوب؛ اما در آنجا مادران کودکان شیر خوار خود را فراموش می‌کنند و ترس همه چیز را، از یاد انسان می‌برد. و در هیچ متاع خیری وجود ندارد؛ مگر آنچه پاک و حلال باشد.

حجاج دستور داد که عود و نی و ساز بیاورند و بنوازند. وقتی شروع به نواختن کردند، سعید به گریه افتاد.

حجاج: چرا گریه می‌کنی، مگر این‌ها جز لهو و لعب است؟

سعید: غم انگیز گفت: دمیدن در نی، مرا به یاد آن روز بزرگ می‌اندازد که در صور دمیده شود.

حجاج: چگونه تو را به قتل برسانم؟

سعید: خودت انتخاب کن؛ زیرا همان طور که مرا به قتل برسانی، روز قیامت خداوند تو را به قتل خواهد رساند.

حجاج: او را ببرید و بکشید. وقتی سعید را بیرون بردند، خندید.

حجاج: او را بکشید.

سعید: که به سوی قبله ایستاده بود، شروع به خواندن این آیه کرد: (إِنِّي

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمُوتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹)  
الأنعام: ۷۹

حجاج: چهره‌اش را از قبله بر گردانید.

سعید: این آیه را خواند: (مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) طه: ۵۵

حجاج: سرش را قطع کنید.

سعید: در آخرین لحظات حیات شهادتین را بر زبان آورد:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك و أن محمداً عبده و رسوله»

و به حجاج گفت: در روز قیامت که با هم ملاقات می‌کنیم، این را از من به خاطر داشته باش. و افزود: بار الهی! پس از من او را بر کسی دیگر مسلط مگردان.

### حطیط و حجاج

عالم بزرگوار حطیط زیارت را نزد حجاج آوردند.

حجاج: حطیط تویی؟

حطیط! بلی من حطیط هستم. و افزود که هر سئوالی داری بگو؛ زیرا من در کنار کعبه و در مقام ابراهیم، با خدا عهد بسته‌ام که پایبند سه خصلت باشم. یکی این که اگر از من سوال کنند، راست را بگویم، دوم این که اگر از طرف خدا آزمایشی آمد صبر کنم، سوم این که در مقابل عافیت و نعمت شکر گذار باشم.

حجاج: پس نظرت در مورد من چیست؟

حطیط: تو دشمن خدایی، مردم را هتک حرمت می‌نمایی و با اندک بهانه، به قتل می‌رسانی.

حجاج: نظر تو در باره امیر المومنین عبدالملک بن مروان چیست؟

حطیط: جرم او به مراتب سنگین‌تر است. تو خود یکی از گناهان او می‌باشی. حجاج دستور داد او را شکنجه کنند. پس از انواع تعذیب، چند عدد نی را به دو قسمت کردند و بر جسم برهنه او چیدند، پس او را محکم با ریسمان بستند، آن‌گاه، نی‌ها را یکی پس از دیگری از زیر ریسمان کشیدند که در نتیجه گوشت و پوست او تراشیده می‌شد؛ ولی از او صدایی بر نیامد. هنگامی که رمقی بیش

در او نمانده بود، حجاج دستور داد تا او را در وسط بازار بپندازند.

ابو حازم و سلیمان بن عبدالملک

وقتی خلیفه وقت، سلیمان ابن عبدالملک وارد مدینه شد و قصد سفر به مکه را داشت، ابو حازم عالم بزرگ مدینه را به خدمت طلبید. و اینک به گفتگوی آن‌ها گوش می‌سپاریم.

سلیمان: ابو حازم چرا ما از مرگ می‌هراسیم؟

ابو حازم: شما دنیای خویش را آباد و آخرت خویش را ویران نموده‌اید، از این رو دل‌تان نمی‌خواهد از خانه آباد به خانه ویران منتقل شوید.

سلیمان: خیر، چون می‌خواهم ما را نصیحت کنی.

ابو حازم: پدران تو با زور شمشیر مردم را تسلیم امر خویش نمودند و حکومت بدون مشوره مسلمانان و رضایت آنان به دست گرفتند. و جوی خون به راه انداختند. اکنون پس از این که رحلت کرده‌اند، کاش می‌دانستی مردم در مورد آنان چه می‌گویند؟

یکی از حاضرین گفت: عفت کلام داشته باش.

ابو حازم در پاسخ گفت: خداوند از علما عهد و پیمان گرفته است که حق را برای مردم بیان کنند و آن را کتمان ننمایند.

### طاووس و منصور

ابو جعفر منصور، طاووس را که یکی از علمای به نام زمان بود، به محضر طلبید.

طاووس (رح) همراه مالک بن انس (رح) آمدند. خلیفه لحظه سر در گریبان برد و سپس رو به طاووس کرد و گفت: ای طاووس! از پدرت - ابن کیسان تابعی - برایم نقل کن.

طاووس: از پدرم شنیدم که این ارشاد آن حضرت (ص) را نقل می‌کرد که فرموده است: سخت‌ترین عذاب روز قیامت به کسی اختصاص دارد که خداوند او را سهمی در حکومت خویش عنایت کند، آن‌گاه او ظلم و ستم را وارد حکومت عدل الهی بکند.

منصور لحظه سکوت کرد. مالک بن انس (رح) که شاهد ماجرا بوده است می‌گوید: من که در پهلوی طاووس نشسته بودم، لباس‌هایم را جمع کردم که

مبادا در خون طاووس رنگین شود.

سپس گفت: ای طاووس! همان دوات را به من بده. ایشان پاسخ نداد، اندکی سکوت بر مجلس حاکم شد، و رو به تیرگی می‌رفت.

آنگاه دوباره گفت: طاووس! دوات را به من بده باز هم ایشان پاسخ نداد، تا این که منصور گفت: چرا دوات را به من نمی‌دهی؟

طاووس: می‌ترسم که با آن معصیتی را بنویسی، آنگاه من نیز با تو شریک جرم می‌شوم.

ابن ابی ذویب و ابو جعفر منصور

امام شافعی (رح) می‌گوید: از عمویم محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: روزی در مجلس خلیفه ابو جعفر منصور نشسته بودیم. ابن ابی ذویب و استاندار مدینه، حسن بن یزید نیز در آنجا بودند.

بنی غفار آمدند و از حسن بن یزید نزد خلیفه شکایت کردند.

حسن: ای خلیفه در مورد آن‌ها از ابن ابی ذویب پرسید.

خلیفه: ای ابن ابی ذویب! شما در مورد این‌ها چه می‌گویید؟

ابن ابی ذویب: من گواهی می‌دهم که آن‌ها با حیثیت و آبروی مردم بازی می‌کنند و به مردم اذیت و آزار می‌رسانند.

خلیفه خطاب به بنی غفار: شنیدید؟

بنی غفار: ای امیرالمؤمنین! حالا از او در مورد حسن بن یزید سوال کنید.

خلیفه: ای ابن ابی ذویب! در مورد حسن چه می‌گویید؟

ابن ابی ذویب: او بر خلاف حق قضاوت می‌کند و پیرو خواهشات خویش می‌باشد.

خلیفه خطاب به حسن: ای حسن! شنیدی در مورد شما چه گفت؟

و او شیخ صالحی است.

حسن بن یزید: ای امیرالمؤمنین! از او در مورد خود سوال کنید.

خلیفه: در مورد من نظرت چیست؟

ابن ابی ذویب: خواهش می‌کنم در این مورد از من چیزی نپرسید.

خلیفه: تو را به خدا سوگند، نظرت را بگو.

ابن ابی ذویب: مرا چنان به خدا سوگند می‌دهی، گویا خودت نمی‌دانی کی

هستی؟

خلیفه: باید بگویی.

ابن ابی ذویب: من گواهی می‌دهم که تو مال را، به ناحق تصاحب نمودهیی و در غیر محل، آن را انفاق کرده‌یی و نیز گواهی می‌دهم که ظلم و ستم بر دروازه‌تو فراوان است.

راوی می‌گوید: منصور از جای خود بلند شد و با عصبانیت گردن ابن ابی ذویب را در پنجه گرفت و فشرد و گفت: من اگر الآن اینجا نبودم، فارس، روم، دیلم، ترکیه را فتح کرده بودم.

ابن ابی ذویب: ای امیر! به خدا سوگند، قبل از تو ابوبکر و عمر زمام خلافت را بدست داشتند، مال را از راه حق جمع‌آوری نموده و در راه حق، مطابق با انصاف تقسیم می‌نمودند و بینی فارس و روم را به خاک مالیدند.

### امام ابو حنیفه (رح) و منصور

اهل موصل با خلیفه وقت منصور عهد شکنی کردند. این در حالی بود که قبلاً منصور از آنان تعهد گرفته بود که اگر عهد شکنی کردند، خون شان حلال است.

منصور فقهای وقت را فرا خواند. در میان آنان امام ابو حنیفه (رح) نیز وجود داشت.

منصور گفت: مگر نه این که رسول خدا فرموده است: (المؤمنون عند شروطهم) «مسلمانان مسئول پیمان و تعهدات خویش هستند».

اهل موصل با من پیمان بسته‌اند که اگر علیه من شورش کنند، خون‌هایشان برای من حلال است. بر این اساس من ریختن خون آن‌ها را جایز می‌دانم. از میان جمع یکی پاسخ داد: شما برای آنان اتمام حجت نموده‌اید و اینک دست شما بر آنان آزاد است. اگر آن‌ها را مورد عفو خویش قرار دهید که بهتر و اگر نه مستحق مجازات می‌باشند.

آن‌گاه منصور، رو به ابو حنیفه (رح) کرد و گفت: شیخ! نظر شما چیست؟ مگر

جز این است که ما در خلافت پیامبر و خانه امن به سر می‌بریم؟

ابو حنیفه (رح): آن‌ها تعهد چیزی را به شما داده‌اند که مالک (رح) آن نبوده‌اند. و شما نیز بر آنان شرطی را گذاشته‌اید که حق آن را نداشته‌اید؛ زیرا ریختن

خون مسلمان جز در سه مورد جایز نیست.

پس منصور بقیه مسلمانان را مرخص نمود و ابوحنیفه (رح) را نزد خود طلبید و گفت: شیخ، سخن حق همین بود که شما گفتید، اکنون به شهر و دیارت برگرد؛ ولی از دادن چنین فتواهایی که به ضرر خلیفه‌ات تمام شود، پرهیز کن؛ زیرا دست شورشیان را باز می‌گذاری.

### امام ابوحنیفه (رح) و منصور مسئله‌ای دیگر

ابوجعفر منصور، خلیفه وقت می‌خواست ابوحنیفه را بر پست قاضی القضاات حکومت اسلامی گمارد؛ ولی امام به خاطر تقوایی که داشت، از پذیرفتن آن ابا ورزید. خلیفه سوگند خورد که تو باید بپذیری، ابوحنیفه (رح) سوگند خورد که نمی‌پذیرد. ربیع بن یونس که شاهد ماجرا و از نگهبانان بود گفت: نه شنیدی که خلیفه سوگند یاد کرد؟

ابوحنیفه (رح) فرمود: من نیز سوگند خوردم و خلیفه به ادای کفاره سوگندش، از من تواناتر است. راوی می‌گوید: منصور دست بردار نبود و بارها پست قضاوت را پیشنهاد کرد. ابوحنیفه (رح) به ایشان گفت: از خدا ترس و امانت را به کسی واگذار کن که از خدا ترس داشته باشد. به خدا سوگند من در حال خونسردی، بر خود اطمینان ندارم تا چه رسد در حال خشم و غضب و اگر شما، یکی پست قضاوت، یا غرق شدن در فرات را پیش روی من بگذارید، من غرق شدن در فرات را ترجیح می‌دهم.

و شما اطرافانی دارید که نیاز به قاضی دارند که مراعات حال آن‌ها را بکنند. سپس من صلاحیت چنین پستی را ندارم.

منصور گفت: دروغ می‌گویی. تو صلاحیت آن را داری. ابوحنیفه (رح) گفت: چه بهتر شما سخن آخر را گفتید. چگونه می‌پسندی که قاضی دروغ‌گویی را انتخاب کرده امانت خود را به او بسپاری؟

### سفیان ثوری و مهدی

امام سفیان ثوری می‌گوید: خلیفه وقت، مهدی برای حج آمده بود، دستور داده بود مرا احضار کنند. چنانکه در کنار خانه کعبه کمین زده بودند و شب هنگام، مرا دستگیر کردند.

و نزد خلیفه بردند. رو به من کرد و گفت: چرا نزد ما نمی‌آیی، تا از شما در

امور، مشوره بگیریم و از آنچه دستور می‌دهی، پیروی و از آنچه نهی می‌کنی، خودداری کنیم. سفیان ثوری: این سفر شما چقدر خرج برداشته است؟ مهدی: نمی‌دانم حساب با صندوق داران و وکلای من است.

سفیان: فردای قیامت در محضر پروردگار اگر این سؤال متوجه شما باشد، چه جوابی برای آن داری؟

ولی عمر بن خطاب وقتی که برای حج تشریف آورد، از غلام خودش پرسید: در این سفر چقدر خرج نموده‌ای؟ غلام گفت: ای امیرالمؤمنین! هیچ‌ده دینار انفاق کرده‌ام.

عمر فرمود: وای بر تو! بر بیت المال مسلمین ستم نموده‌ای.

من از منصور شنیدم که ایشان از اسود و او از علقمه و ایشان از ابن مسعود شنید که از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که فرموده است: چه بسا افرادی که با بی‌پروایی مال خدا و رسولش را، مطابق دل‌خواه حیف و میل می‌کنند و فردا در آتش دوزخ سقوط خواهند کرد.

وقتی سفیان این‌را گفت، یکی از اطرافیان خلیفه، به نام ابو عبید کاتب گفت:

یعنی امیر المؤمنین با همین سزا مواجه خواهد شد؟!

سفیان گفت: ساکت شو، فرعون را وزیرش هامان به هلاکت رساند و هامان را فرعون.

### صحنه دیگر بین سفیان و مهدی

قعقاع بن حکیم می‌گوید: من در مجلس مهدی نشسته بودم که سفیان ثوری بزرگ‌ترین عالم زمان تشریف آورد و سلام کرد؛ ولی نگفت: سلام بر امیرالمؤمنین.

ربیع نیز با شمشیرش در کنار خلیفه ایستاده، منتظر دستور بود.

خلیفه با چهره باز، رو به سفیان کرد و گفت: ای سفیان! بین اطراف من، همه آماده ایستاده‌اند، فکر نکن که ما بر تو قدرت نداریم. تو در چنگ ما قرار داری. بترس از این‌که ما مطابق هوای خویش، علیه تو حکمی صادر کنیم.

سفیان گفت: اگر تو علیه من حکم صادر کنی، آن‌گاه پادشاه توانایی وجود دارد که علیه تو، حکم صادر خواهد کرد، او کسی است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند. ربیع گفت: ای امیرالمؤمنین! این نادان با تو این‌گونه



برخورد می‌کند، اجازه بفرمایید تا گردنش را از تنش جدا کنیم. مهدی به ربیع گفت: ساکت باش. این‌ها آرزوی شان همین است که به دست ما کشته شوند، تا به شهادت و سعادت برسند و ما شقی و بد بخت بشویم. برای او حکمی بنویسید که پست اقصای کوفه را، به او واگذار کنند و هیچ کس حق مخالفت با او را، در آنچه فیصله می‌کند ندارد. حکم را صادر کردند و به دست سفیان دادند. آن را برداشت و بیرون رفت. کاغذ را مچاله کرد و در رودخانه دجله انداخت و مدتی از انظار مردم ناپدید شد. همه جا را گشتند؛ ولی او را نیافتند. ناچار به جای او، شریک نخعی را به آن پست گماردند.

### امام مالک (رح) و جعفر بن سلیمان

به جعفر بن سلیمان، پسر عموی منصور، گفتند: که مالک (رح) بیعت شما را چیزی به حساب نمی‌آورد. جعفر عصبانی شد و امام را طلبید. او را به زور آوردند. جعفر دستور داد، لباس‌های او را بیرون کردند و بر بدن برهنه‌اش شلاق زدند. و دستش را چنان کشیدند که از شانه در رفت و زیر انواع شکنجه‌ها قرارش دادند که بعد از آن خداوند، ایشان را بلند مرتبه کرد و آوازه‌اش همه جا رسید.

ابن جوزی در حوادث سال صد و چهل و هفت هجری آورده است که به مالک بن انس (رح) هفتاد ضربه شلاق زدند، به خاطر صدور فتوایی که با منافع خلیفه اصطکاک پیدا بود.

### فضیل بن عیاض و هارون الرشید

هم‌چنین حکایت است: که روزی هارون الرشید، به فضیل گفت: چگونه زاهد - بی‌رغبت - شدی؟ فضیل در جواب گفت: تو از من بیش‌تر زاهد و بی‌رغبت شده‌یی.

خلیفه گفت: چطور؟ فضیل گفت: من زاهد دنیا هستم و تو زاهد آخرت هستی، دنیا فناپذیر و آخرت جاودان است، پس شما که از آخرت بی‌رغبت شده‌اید از من زاهدتر هستید.

### شعیب بن حرب و هارون الرشید

شعیب بن حرب می‌گوید: در مسیر مکه با هارون الرشید برخورد نمودم. در

دل گفتم: فرصت خوبی است باید او را امر به معروف و نهی از منکر کنم. باز نفسم می‌گفت: بگذار او مردی خشن و ستم‌گر است، گردنت را خواهد زد. بالاخره تصمیم گرفتم با او صحبت کنم. خود را نزدیک رساندم و با آواز بلند گفتم: ای هارون! امت را به مشقت انداخته‌یی و چهارپایان را به ستوه آورده. هارون الرشید دستور داد که مرا احضار کنند. وقتی بر او وارد شدم، دیدم چوبی در دست دارد و با آن بازی می‌کند. پرسید: از چه تباری هستی؟ گفتم: از طبقهٔ پایین مردم.

هارون الرشید: مادرت به عزایت بنشیند از کدام طایفه‌یی؟ شعیب: از ابناء هستم. هارون الرشید: چطور به خودت اجازه دادی مرا با اسم صدا کنی؟ شعیب: من خدا را با اسم صدا می‌کنم و می‌گویم: یا الله یا رحمن! آن‌گاه صدا کردن شما با نام چه اشکالی دارد؟ ضمناً خداوند در قرآن محبوب‌ترین بندگان، محمد را به نام ذکر کرده است و مبغوض‌ترین بندگان، ابو لهب را به کنیه ذکر نموده است.

## جنگ‌های بین مسلمانان

یکی از مسایل مهم، در مسأله خلافت و ملوکیت جنگ‌های بین حضرت علی (رض) و حضرت معاویه (رض) می‌باشد. جنگ‌های بین مسلمین که رسول الله (ص) از آن‌ها به عنوان فتنه، یاد نموده اند. یکی از تلخ‌ترین وقایع امت اسلامی در صدر اسلام است. این اختلافات و جنگ‌ها مسلمانان را به دو بخش، طرفداران حضرت علی (رض) و حضرت معاویه (رض) تقسیم نمود. اگر چه با شهادت حضرت علی و صلح حضرت حسن حضرت معاویه و طرفدارانش در این کشمکش و تقابل پیروز شدند؛ اما در قلب‌ها و اعتقاد مسلمین این اختلاف همچنان باقی مانده و تا به امروز نیز یک سوال اساسی، در باب حکومت اسلامی می‌باشد. ائمه مذاهب، مانند امام شافعی (رح): در این باره سکوت کردند و فرمودند: خداوند چنان که دست‌های ما را از این جنگ‌ها باز داشت، زبان‌های ما را نیز باز بدارد.

(قال الشافعی (رح) و هو منقول عن عمر بن عبدالعزیز ایضاً: تلك دماء طهر الله عنها أیدینا فلنطهر عنها ألسنتنا).

و این رای بعضی از ائمه مذاهب اهل سنت است. در زمان ائمه مذاهب هر نظر و رای ایشان، به معنی فتوی ایشان بود و در آن زمان هنوز صف بندی‌ها و موافقین و مخالفین دو طرف در قلب‌های مسلمین موجود بود. ائمه بزرگوار رأی صادر نکردند. شاید یک دلیلی که نزد آن‌ها بود این باشد که مبدا گروهی از فتوا و رای آن‌ها دست آویزی و دلیلی برای جلب حمایت مردم، برای خود و شورانیدن مردم بر ضد گروه دیگر استفاده کنند، چرا که ممکن بود این اختلافات مجدداً زبانه کشد و زنده شده و یک صف بندی جدید و جنگ‌های جدید، بین مسلمین ایجاد شود. چنانکه عباسیان و هاشمیان در طول خلافت اموی‌ها و عباسی‌ها همیشه از امویان ناراضی بودند و به دنبال شرایطی برای یک انقلاب و یک قیام می‌گشتند. ائمه مذاهب که به حکم شرع با جنگ بین مسلمین مخالف بودند، در باب جنگ‌های صدر اسلام سکوت کردند. ما نیز به تبعیت از ائمه مذاهب و احترام به اصحابی که در دو صف جنگ بودند، در باب این جنگ‌ها و کشتارها سکوت می‌کنیم و قضاوت در این باب

را، به خداوند موکول می‌کنیم؛ زیرا که احادیث در باب فتنه است که چنین می‌فرماید:

رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوذر نشان داد که در فتنه‌ها چگونه عمل کند، فرمود:

(يَا أَبَا ذَرٍّ! أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَغْنَى حَتَّى تَغْرُقَ حِجَارَةُ الزَّيْتِ مِنَ الدَّمَاءِ كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ أَقْعُدُ فِي بَيْتِكَ وَأَغْلِقُ عَلَيْكَ بَابَكَ. قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَتْرَكَ. قَالَ: فَأَتِ مَنْ أَنْتَ مِنْهُمْ فَكُنْ فِيهِمْ. قَالَ: فَأَخْذُ سِلَاحِي. قَالَ: إِذَنْ تُشَارِكُهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ وَلَكِنْ إِنْ خَشِيتَ أَنْ يَرُوعَكَ شُعَاعُ السَّيْفِ فَالْقِ طَرَفَ رِدَائِكَ عَلَى وَجْهِكَ حَتَّى يَبُوءَ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ. حديث صحيح: احمد، ابو داود، ابن حبان، حاكم، صحيح الصغير ۶ / ۲۵۸)

«ای ابوذر! اگر جنگی میان مسلمانان رخ داد و مسلمانان درگیر کشتار شدند، چگونه که حجاره الزيت غرق در خون‌ها شد، آن‌گاه چه می‌کنید؟ در خانه خود بنشین و درب منزلت را ببند. ابوذر گفت: اگر توانستم چه؟ رسول الله (ص) فرمود: همراه کسی باش که در گذشته با وی بوده‌یی. گفتم: اسلحه‌ام را حمل کنم؟ فرمود: آن‌گاه شریک آن‌ها هستی؛ اما اگر احتمال این وجود دارد که شمشیر، تو را تهدید کند، چادرت را بر چهره‌ات ببنداز. یعنی مقاومت نکن، تا قاتل تو با بار گناهان خود و گناهان توبه سوی خدا برگردد و وارد دوزخ شود.»

هم‌چنین از ابو بکر (رح) روایت شده که رسول الله (ص) فرمود:

(إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنٌ أَلَا تُمُّ تَكُونُ فِتْنَةُ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي إِلَيْهَا أَلَا فَاِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ وَمَنْ كَانَ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ وَمَنْ كَانَ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ. قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ؟ قَالَ: يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ ثُمَّ لِيَنْجُو إِنْ اسْتَطَاعَ النِّجَاءَ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ. قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ أَكْرَهْتُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَيْنِ أَوْ إِحْدَى الْفُتَيْنِ فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلَنِي؟ قَالَ: يَبُوءُ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ وَيَكُونُ مِنْ

أَصْحَابِ النَّارِ. مسلم: کتاب الفتن، باب نزول الفتن ۴ / ۲۲۱۲)

« یقیناً فتنه‌هایی در آینده بروز خواهند کرد، کسی که در اوج فتنه‌ها، نشسته است، بهتر است از کسی که در آن‌ها راه می‌رود و کسی که در فتنه راه می‌رود بهتر است از کسی که در فتنه‌ها شرکت می‌کند. آگاه باشید! هرگاه فتنه‌ها نازل شدند، هرکس شتری داشته باشد، به شترهای خود ملحق شود و هر کس گوسفند داشته باشد، به گوسفندان خود ملحق شود. هر کس زمین زراعی داشته باشد، به زمین‌هایش ملحق شود، یکی از حاضرین عرض کرد، ای پیامبر خدا (ص) کسی که شتر، گوسفند و زمین نداشته باشد چه کند؟ رسول الله (ص) فرمود: شمشیرش را گرفته، لبه آن را بر سنگ بزند، تا شکسته شود و بعد اگر برایش مقدور است، خودش را نجات دهد. بار الها! وظیفه خودم را انجام داده‌ام. یکی دیگر از حاضرین پرسید: ای پیامبر خدا (ص) بفرمایید: اگر من اجباراً به سوی جنگ سوق داده شوم، یا به سوی یکی از فریقین برده شدم؟ و از ناحیه کسی مورد اصابت شمشیر قرار گرفتم، یا این‌که تیری به من اصابت کرد و من کشته شدم چه می‌شود؟ رسول الله (ص) فرمود: قاتل تو گناهان خود و گناهان تو را بر دوش خود گرفته و از اهل دوزخ است»

اصحابی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه، ابی بکره (رض) و غیره که در جنگ میان یاران در دوران علی (رض) و معاویه (رض) شرکت نکردند، به این احادیث استدلال نمودند، این بزرگان بر این باور بودند که وارد شدن در فتنه جایز نیست، حتی اگر کسی به کشتن آن‌ها اقدام کند، از خود دفاع نمی‌کنند.

از مفهوم حدیث و احادیث مشابه، چنین برمی‌آید که رسول الله (ص) جنگ بین مسلمین را منع کامل قرار داده اند.

اما برای آینده، اگر مسلمانان به چنین مسایل اختلافی، مواجه شدند و چنین شرایطی ایجاد شود و مسلمین را به دو بخش تقسیم نموده و باعث جنگ و کشتار بین مسلمانان شود، حکم خداوند چنین است:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿۵۹﴾ ﴿نساء/ ۵۹﴾)

و در این باب به این حدیث رسول الله (ص) تمسک می‌کنیم:

(فقد اخرج ابن ماجه، من حدیث العرباض بن ساریه. یقول: وعظنا رسول

الله (ص) موعظه ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب. فقلنا: يا رسول الله! ان هذه لموعظه مودع فماذا تعهد الينا. قال: تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ منها بعدى الا هالك من يمشى منكم فسيري اختلافاً كثيراً فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وعليكم بالطاعة وان كان عبدا حبشيا فانما المؤمن كالجمل الأنف حيث ما قيد انقاد. أحمد، ابن ماجه، والحاكم عن العرباض بن سارية)

« شما را در حالی رها می‌کنم که همه چیز را برای شما واضح و روشن ساخته‌ام، همه ابهام‌ها روشن و آشکار شده اند. بعد از من هیچ کس، راه انحراف را انتخاب نمی‌کند، مگر کسی که در تقدیر خداوند، سرنوشتش به هلاکت رقم خورده باشد، هر کس از شما بعد از من زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد شد. بر شما لازم است که به روش‌های من و خلفای راشدین چنگ بزنید و کاملاً پایبند به آن باشید و اطاعت کنید، اگر چه حاکم شما يك غلام سیاه فام حبشی باشد، مثال مرد مومن مانند شتری است که مهار شده است، به هر جا رانده شود، می‌رود. ».

## سایر صفات ملوک و امرا

### ملوک احق به هذا الامر نبودند

ملوکی که به حکومت رسیدند، از خلفای راشدین و عشره مبشره و سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد و احزاب و اصحاب بیعت رضوان و حتی اصحاب یوم الفتح نبودند. آن‌ها از مهاجرین و انصار نبودند و هیچ آیه و حدیثی در ترکیه و تایید این ملوک وجود ندارد. آن‌ها افضل امت و احق به خلافت نبودند، چرا که افضل امت و احق به خلافت، همانا مهاجرینی بودند که از سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد و خندق و بیعت رضوان می‌باشند. مثلاً افضل امت و احق به خلافت در زمان حضرت معاویه اصحابی مانند حضرت سعد بن ابی وقاص می‌باشد که تمامی شرایط ذکر شده را دارا می‌باشد. چنانچه حضرت عمر (رض) فرموده است:

(ما احدثُ اُحَقُّ بهذا الامر من هؤلاء النفر الذين تُوفِّيَ رسول الله (ص) وهو عنهم راضٍ فسمي علياً و عثمان و الزبير و طلحه و سعداً و عبدالرحمن. صحيح بخاری)

ملوک را خدا (ج) و پیامبرش (ص) معرفی و تایید نکرده‌اند بلکه احادیث، بعضی از اعمال آن‌ها را تأیید و بعضی را رد می‌کنند. چنانکه در مبحث عصر فتنه و امرای بعد از فتنه دیدیم. بر این اساس این اشخاص از لحاظ خصوصیات، مانند دیگر مسلمین می‌باشند و در گروه مسلمین عام، طبقه بندی می‌شوند و در سلک خلفای راشدین قرار نمی‌گیرند. لذا صفات ملوک مانند صفات عامه مسلمین و نه خلفای راشدین طبقه بندی می‌شوند.

## صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت: مسلمان عام

۲. ایمان: مسلمان عام

۳. علم: مسلمان عام
  ۴. تدبیر مسلمان عام
  ۵. مصالح: مسلمان عام
  ۶. تقوی: مسلمان عام
  ۷. شجاعت: مسلمان عام
  ۸. عدالت: مسلمان عام
  ۹. مشروعیت: مسلمان عام
  ۱۰. سلامت حواس: مسلمان عام
  ۱۱. سلامت جسم: مسلمان عام
- صفات مسلمان عام در فصلی دیگر مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد.
- سه صفت قریشی بودن، مرد بودن و بالغ بودن در ملوک اموی و عباسی بوده است و وجود دیگر صفات، غیر از این‌ها در ملوک اموی و عباسی و سایر امرا باید تحقیق شود.
۱۲. قریشی بودن
  ۱۳. مرد بودن
  ۱۴. بالغ
- عمده این مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها و وظایف امت در مقابل رهبر «حاکم» عبارتند از: ملوک و خلفای اموی و عباسی همه بر اساس غلبه و استیلا و یا وراثت به حکومت رسیده اند؛ لذا تمامی آن‌ها در واقع حاکم غالب و مستولی می‌باشند. در حکومت غلبه قدرت حاکم و متحدینش، اساس حکومت است و حاکم غالب بر اساس روش‌های مشروع، یعنی اجماع امت یا شورای مسلمین و یا نصب بر اساس نص و یا هم شورای اهل حل و عقد به قدرت نرسیده است و قدرت را از این مراجع مشروع بدست نیاورده است؛ بلکه قدرت را از زر و زور که هر دو نامشروع هستند، به دست آورده است، لذا این حکومت با حکومت خلفای راشدین و حکومت پیامبر (ص) از اساس و بنیان، تفاوت‌های بسیار بزرگ دارد. حکومت ملوک در ذات خود نامشروع است و بر اساس ضرورت وقت، مشروعیت پیدا می‌کند. مانند: گوشت حیوان درنده که در ذات خود حرام است؛ اما در وقت ضرورت برای بقای حیات خوردن آن به اندازه لازم



تا زمانی که غذای حلال بدست آید، جواز دارد. بر این اساس این حکومت در وقت ضرورت، حکومت مجاز می‌باشد و مسلمانان بر اساس ضرورت باید در مسایلی که موافق شرع است از این حکومت تبعیت کنند.

## صلاحیت و مسئولیت امت در قبال حکومت

### ۱. مشروعیت حاکم

حکام غیر مشروع بودند اما امت بر حسب ضرورت از آنها اطاعت کرده است و مشروعیت آنها بر اساس ضرورت مسلمین و شرایط وقت بوده است، تا زمانی که خداوند حلی برای مسلمین ایجاد کند. مشروعیت حکم از سه منبع اساسی نشئت می‌گیرد:

۱. کتاب الله (ج)

۲. سنت رسول الله ص

۳. شورا

ملوک بر اساس قدرت زر و زور به حکومت میرسیدند و این وسیله نامشروع می‌باشد. اما بر حسب ضرورت اطاعت از آن مشروع می‌باشد.

### ۲. طریقه انتخاب حاکم

حکام و امرا معمولاً با قدرت و زر و زور و شمشیر و یا از طریق میراث به حکومت رسیده اند

### ۳. دوران حکومت حاکم

حکام تا زمان بقای قدرت و استیلاي خود به حکومت ادامه میداند

### ۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم

در بعضی مسائل ممکن موافق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول باشد و در بعضی

مسایل، برخلاف اوامر خدا (ج) و رسول الله (ص) باشد و ناقض اطیعوا الله واطیعوا الرسول باشد.

### ۵. قوانین حکومت حاکم

حکام براساس اراده و نظر و منافع خود قوانین و امرها را صادر می‌کردند. در بعضی مسایل، ممکن قوانین شرعی مراعات شده باشد و در بعضی مسایل ممکن حکم نامشروع و خلاف دین باشد. حکام فعال ما یشاء و تام الاختیار بوده اند.

### ۶. اطاعت از حاکم

حکام مردم را مجبور به اطاعت از خود می‌کرده‌اند و اطاعت برحسب ضرورت، تا زمانی که خداوند، حلی ایجاد کند لازم بوده است.

### ۷. نظارت بر حاکم

امت هیچ نظارتی بر حاکم نداشته و حاکم فعال ما یشاء بوده است.

### ۸. پیشنهاد به حاکم

حاکم ممکن پیشنهادات کسی را بشنود، ممکن است پیشنهاد را بپذیرد و یا پیشنهاد کننده را مجازات کند.

### ۹. انتقاد از حاکم

انتقاد مشروع و یا نامشروع از ملوک مجازات، سختی داشته است.

### ۱۰. قضاوت درباره حاکم

قضاوت غیر از مدح مجازات سختی داشته است.

### ۱۱. مخالفت با حاکم

کسی که به دلایل مشروع و یا نامشروع مخالفت می‌کرده جان و مال و زن و فرزندان خود را از دست می‌داده است.

## ۱۲. خلع حاکم

کسی حق خلع حاکم را نداشته است؛ اما ممکن شخص و یا گروه قدرتمندتری می‌توانستند قدرت را از او بگیرند و حاکم را خلع کنند.

## ۱۳. رابطه امت با حاکم

حاکم خود را ارباب و سرور و حتی مالک مردم می‌دانسته است.

## مقایسه بین خلفای راشدین و ملوک اموی و عباسی

می‌بینیم که شرایط و اوصاف حکومت ملوک، و رابطه آن‌ها با امت برخلاف حکومت پیامبر (ص) و حکومت خلفای راشدین می‌باشد.

حضرت عمر می‌فرماید: «اگر در من کجایی دیدید، مرا راست کنید... مردی از عامهٔ مسلمین برخاست و گفت: هرگاه در تو کجایی دیدیم، آن را با تیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد. حضرت عمر تبسم نمود و فرمود: ثنا باد مر خداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را با تیزی شمشیرش راست می‌کند». [زندگانی عمر: صلابی، ص ۱۸۶]؛ اما به جعفر بن سلیمان پسر عموی منصور گفتند که مالک (رح) بیعت شما را چیزی به حساب نمی‌آورد. جعفر عصبانی شد و امام را طلبید. او را به زور آوردند. جعفر دستور داد لباس‌های او را بیرون کردند و بر بدن برهنه‌اش شلاق زدند. و دستش را چنان کشیدند که از شانه در رفت و زیر انواع شکنجه‌ها قرارش دادند که بعد از آن خداوند ایشان را بلند مرتبه کرد و آوازه‌اش همه‌جا رسید. ابن جوزی در حوادث سال صد و چهل و هفت هجری آورده است که به «امام» مالک بن انس (رح) هفتاد ضربه شلاق زدند، به خاطر صدور فتوایی که با منافع خلیفه اصطکاک پیدا کرده بود.

اگر این دو واقعه را مقایسه کنید، فرق بین حکومت خلفای راشدین و ملوک اموی و عباسی را در می‌یابید. اگر چه نظام حکومت مشابه بود؛ اما شخص خلیفه و بزرگان دولت اسلامی و رؤسای مسلمین متفاوت بودند.

خلفای راشدین مشورت، نظارت، انتقاد و مخالفت شرعی را به شکل کامل می‌پذیرفتند و به احکام شرع، مقید بودند و به شریعت فیصله می‌کردند؛ اما ملوک اموی، مشورت، نظارت، انتقاد و مخالفت شرعی را بر اساس منافع شخصی خود، تفسیر می‌کردند و اگر به نفع خود می‌یافتند، قبول می‌کردند و اگر به زیان منافع شخصی خود می‌دیدند، با شدت تمام رد می‌کردند و اشخاص مدعی، را مجازات می‌کردند.

فرق بین فیصله بر اساس شریعت، با فیصله بر اساس منافع شخصی، همانند

فرق بین حق و باطل است.

با این همه باید گفت که ملوک اموی، اگر چه ظلم و ستم فراوانی کردند و از شریعت اسلام تخطی و نافرمانی‌های زیادی کردند؛ اما خدمات زیادی نیز به مسلمین و اسلام انجام دادند. فتوحات اسلامی در دوران این حکومت‌ها گسترش یافته و ایشان بارها از مسلمین در برابر هجوم کفار دفاع کردند و هم‌چنین قوانین شرع و حدود اسلامی تا یک اندازه اجرا می‌شد و محاکم و قضات بر بسیاری از مسایل فیصله شرعی انجام می‌دادند و .... و این مصداق حدیث شریفی است که رسول الله (ص) فرموده اند:

(حَذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانِ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ حَذِيفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ خَافَهُ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ. قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بَغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاءٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! صِفْهُمْ لَنَا. فَقَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرَنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ. قَالَ: تَلَزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ. قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ. أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ: فِي كِتَابِ الْمَنَاقِبِ: بَابُ ۲۵ عِلَامَاتُ النَّبِوَةِ فِي الْإِسْلَامِ)

یعنی: « ادريس خولانی (رض) گوید: از حذیفه بن یمان شنیدم که می‌گفت: معمولاً مردم دربارهٔ خیر و پیشرفت دین و تقویت اسلام که مهم‌ترین خیر و برکت است، از پیغمبر (ص) سؤال می‌کردند؛ ولی من دربارهٔ فتنه و فساد و شر و بی‌دینی از او می‌پرسیدم، چون ترس آن داشتم زمانی با آن روبه‌رو شوم، گفتم: ای رسول خدا! ما در دوران جاهلیت در شر و فساد و بدبختی به سر می‌بردیم؛ ولی خداوند متعال این نعمت بزرگ را «دین اسلام» به ما بخشید، آیا بعد از این خیر و برکت و تحکیم مبانی و اساس اسلام مجدداً دچار فتنه و فساد خواهیم شد؟ فرمود: بلی. گفتم: بعد از آن فساد، دوباره خیر و برکت

دینی ایجاد خواهد شد؟ پیغمبر (ص) فرمود: بلی؛ ولی نه به صورت خالص و منزّه؛ بلکه با آلودگی همراه خواهد بود. گفتم: چه آلودگی؟ فرمود: جماعتی می‌آیند حکومت می‌کنند و مردم را بدون داشتن رویه و سنت من درست اداره می‌نمایند که بعضی از کارهای شان را تأیید و بعضی دیگر را انکار می‌نمایند». [اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم ۲/ ۴۸]

«گفتم: آیا بعد از این خیر ناخالص هم فتنه و فساد و گمراهی خواهد آمد؟ فرمود: بلی. عدّه می‌آیند به واسطه گمراهی و بی دینی خود، مردم را به سوی جهنم دعوت می‌نمایند، هر کس به آنان جواب دهد و از این حکام و امرای فاسد پیروی کند، او را به جهنم می‌اندازند. گفتم: ای رسول خدا! این حکام گمراه را برای مان تعریف کن. فرمود: ایشان از ما هستند - و خود را مسلمان معرفی می‌کنند - و با زبان ما سخن می‌گویند - یعنی مواعظ و اندرزهایی که خدا و رسول خدا می‌گویند - تکرار می‌نمایند؛ ولی این آیات و احادیث در قلب آنان اثر نگذاشته و خود شان به خلاف آن‌ها عمل می‌کنند؛ اما برای فریب عامّه مردم به گفتن آن‌ها متوسل می‌شوند. گفتم: اگر دچار چنین شرایطی شدم تکلیفم چیست؟ چه دستوری به من می‌دهید؟ فرمود: شما با جماعت و اکثریت مسلمانان و حاکم این اکثریت باش. گفتم: اگر مسلمانان دارای جمعیت متشکل و پیشوا نبودند، تکلیف چیست؟ فرمود: از تمام گروه‌ها و دسته‌ها دوری کن و از هیچ دسته ناحقی پیروی مکن، هر چند این کناره گیری برایت بسیار ناراحت کننده و مشقت بار باشد و مجبور باشی که تنها از ریشه درختان تغذیه کنی و از گرسنگی به آن‌ها، گاز بزنی و تا زمانی که می‌میری، باید این گوشه نشینی و مشقت را قبول نمایی؛ ولی از گمراهان پیروی نکن». [اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم، ۲/ ۵۰]

# فصل پنجم

## مسلمانان

(وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾ نساء / ۲۸)

« انسان ضعیف آفریده شده است ».

ایمان و علم و عصمت انبیاء بر اساس آیات خداوند ثابت است.  
ایمان و علم و تقوای خلفای راشدین، بر اساس بشارات الله و احادیث ثابت است.

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٌ ﴿٦﴾ علق / ۶)

قطعاً ( اغلب ) انسانها سرکشی و تمرد می آغازند .

(إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ معارج / ۱۹)

آدمی کم طاقت و ناشکیبا ، آفریده شده است .

ایمان و علم و تقوای مسلمان عادی، از مداومت شبانه روزی و هر لحظه  
بر کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و اوامر دین، در تمامی عمر فهمیده  
می شود؛ اما فقط در لحظه مرگ است که ثابت می شود.



## مسلمین (عوام)

در باب حکومت‌های اسلامی، رهبران و حکام را به سه دسته تقسیم کردیم:

۱. پیامبر (ص) (معصوم)
  ۲. خلفای راشدین (رض) (اصحاب قبل از فتح مکه و سابقون الاولون)
  ۳. مسلمان عامی «مسلمانان بعد از عصر صحابه (رض)»
- در بخش معرفی این سه شخصیت، دیدیم که پیامبر (ص) چه خصوصیات و صفاتی دارند و همچنین خلفای راشدین (رض) که بودند و چه صفات و خصوصیات داشتند. اکنون می‌خواهیم یک مسلمان عام را معرفی کنیم. خداوند مسلمانان را به دو دسته، قبل از فتح و بعد از فتح تقسیم کرده است. سورة حدید/۱۰

مسلمان عام کسی است که هیچ آیه یا حدیثی در باره شخص او به شکل خاص وجود ندارد و میان دیگر مسلمانان است، همانند آن‌ها زندگی می‌کند؛ البته در باره علما، متقین، مومنین و مسلمین آیات و احادیث وجود دارند؛ اما این نص در باره نوعیت و کلیت علما و متقین هستند. در باره یک عالم خاص یا یک شخص مسلمان معین در زمان ما نیستند، لذا این با آیات و احادیثی که مشخصا و شخصا در باره پیامبر (ص) و همچنین شخص خلفای راشدین (رض) آمده است، بسیار متفاوت می‌باشد.

اکنون بر اساس آیات و احادیث می‌خواهیم در باره یک شخص مسلمان، معلومات بدست آوریم.

صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
۴. تدبیر مصالح
۵. تقوی
۶. شجاعت

۷. عدالت

۸. مشروعیت

۹. سلامت حواس

۱۰. سلامت جسم

۱۱. قریشی بودن

۱۲. مرد بودن

۱۳. بالغ بودن

## هویت

خداوند در توصیف مسلمین که همانا امت محمدی (ص) می‌باشند، در قرآن

کریم می‌فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ فاطر / ۳۲)

این آیه چنین تفسیر شده است:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)

. « ما کتاب‌های پیشین را، برای ملت‌های گذشته فرستادیم و - سپس کتاب

- قرآن - را به بندگان برگزیده خود - یعنی امت محمدی (ص) - عطا کردیم.

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ)

« برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه‌رو اند و

دسته از ایشان در پرتو توفیقات الهی، در انجام نیکی‌ها پیشتازند.

دسته اول (ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ) به خویشتن ستم می‌کنند.

این گروه، بدی‌های اعمال‌شان، بیش‌تر از خوبی‌های اعمال‌شان است.

دسته دوم در وسط هستند و میانه‌رو اند.

(مُّقْتَصِدٌ) میانه‌رو. بدی‌ها و خوبی‌های ایشان متعادل و برابر است.

دسته سوم: سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ

در پرتو توفیقات الهی، در انجام نیکی‌ها پیشتازند. نیکی‌های‌شان، بر

بدی‌های‌شان می‌چربد. . . ؛ لیکن فضل و کرم خدا جمله‌گی سه دسته را

در برمی‌گیرد. این است که هر دسته، به بهشت و به نعمت موصوف در آیات

بعدی می‌رسند، با تفاوت درجاتی که دارند.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

« این - سبقت در خیرات - واقعاً فضیلت بزرگی است ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۹۹/۱]

چنانچه حضرت آدم که جد همه انسان‌هاست و پیامبر نیز بود، بازهم دچار لغزش شد.

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾ ﴿٢﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣﴾ ﴿٤﴾ فَأَزْهَقْنَاهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٥﴾ ﴿٦﴾ فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٧﴾ ﴿٨﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٩﴾ ﴿١٠﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾ ﴿١٢﴾) سورة بقره ۳۴-۳۹

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا)

« - ای پیغمبر یاد کن - آن‌گاه را که به فرشتگان گفتیم: در برابر آدم - به نشانه درود و اقرار به برتری او - تواضع کنید. - همه فرشتگان اطاعت کردند و - تواضع نمودند ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱۶۳/۱]

این بالاترین شکل احترام و تکریم است، برای آفریده که در زمین تباهی می‌ورزد و خون‌ها می‌ریزد؛ ولی در عین حال، رازهایی به او عطا گشته است که او را بر فرشتگان برتری می‌دهد و او را فراسوی آنان می‌برد. آخر به او راز دستیابی و علم و معرفت بخشیده شده است، همان‌گونه که بدو، اراده مستقلی داده شده است، تا با آن راه را، برگزیند و آزادانه پیش رود.

(إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٣﴾ ﴿١٤﴾)

« مگر ابلیس که سرپیچی کرد و بزرگی ورزید و جزو کافران گردید ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱۶۴/۱]

(وَاقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٥﴾ ﴿١٦﴾)

« گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت جایگزین شوید، و در آن آسوده و فراوان هر چه را در هر جا که می‌خواهید، بخورید؛ ولیکن به این درخت نزدیک نشوید که از زمرة ستم‌کاران خواهید شد.

همه میوه‌های بهشت، برای آنان روا و آزاد بود مگر یک درخت ... تنها درخت واحدی که چه بسا اشاره به چیز ممنوعی باشد که در زندگی بر روی این خاکدان زمین، چاره‌یی از آن نیست و وجود آن ضروری باشد؛ زیرا اراده بدون وجود ممنوع و حرام پرورش نمی‌یابد و انسان صاحب اراده، با حیوانی که رانده می‌شود، جدا نمی‌گردد و امتیازی پیدا نمی‌کند، و پایداری انسان در وفای به عهد و پیمان، و ماندگاری او برقرار و مدار و شرط و قول، آزموده نمی‌شود. پس اراده سر دو راهه است که در آن‌جا انسان و حیوان از یک دیگر جدا می‌شوند و فرق پیدا می‌کنند. و کسانی که بدون اراده و به فرمان آرزوهای پلید، سر گرم خوشگذرانی و بهره‌مندی از شهوات هستند، ایشان جزو دنیای چهارپایان به شمار می‌آیند، اگر چه در شکل و قیافه انسان‌ها نمودار شده باشند.

(فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ)

لیکن اهریمن، آنان را از آنجا لغزاند. پس خدا ایشان را از آنچه در آن بودند بیرون راند.

واژه (أَزَلَّهُمَا) لغزاند شان ... تعبیر شکل بخش عجیبی است. واژه است که شکل حرکت را به تصویر می‌کشد و حالت را خوب مجسم می‌کند. چنان است که گویی اهریمن را می‌بینی، در حالی که آن دو را کشان کشان از بهشت به دور می‌دارد و قدم‌های آنان را هول می‌دهد، تا از جا بلغزند و از بالا بالاها به ته دره ژرفی، فرو افتند.

بدین هنگام، آزمون کامل می‌شود: آدم پیمان خویش را فراموش کرده است و در برابر اغواگری، ناتوان گشته و تن به زبونی سپرده است. در این جا است که فرمان خدا تحقق پذیرفته و قضای الهی آشکار شده است.

(وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۶۶﴾)

[تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱ / ۱۶۶]

گفتیم: - به زمین - فرود آید - و در آن‌جا زنده‌گی کنید - ... دسته دشمن، دسته خواهید شد - به سبب رقابت و فریب اهریمن - و در زمین مکان استقرار

و جایگاه زنده‌گی آسوده و تمتع و بهره‌مندی، برای شما آماده است، تا مدتی - که اجل تان فرا رسد و دنیا پایان گیرد-.

این، اعلام درگیری جنگ و پیکار، در پهنهٔ مقدّری است که برایش تعیین گشته است. پیکار و کارزار، میان شیطان و انسان که تا آخر زمان ادامه دارد.

آدم به وسیلهٔ چیزی که خداوند در سرشت او آفریده بود، از لغزشی که پیدا کرده بود، برخاست و به اشتباه خود پی برد. رحمت پروردگارش او را در بر گرفت، رحمتی که پیوسته او را درمی‌یابد، بدان‌گاه که به سوی رحمت الهی برمی‌گردد و خود را در پناه رحمتش می‌گیرد:

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

آدم و همسرش به لغزش خود پی بردند، خدا کلماتی را به دل آدم الهام کرد، پس آدم سخنانی را از سوی پروردگارش دریافت داشت - و توبه و استغفار سر داد- و خداوند توبهٔ او را پذیرفت و از او خشنود شد؛ - زیرا- خدا بسیار توبه پذیر - و نسبت به به بدکاران ضعیف خود- مهربان است.

واپسین فرمودهٔ خدا بیان می‌شود. پیمان همیشه‌گی الهی با آدم و نسل او، بسته می‌گردد، و آن پیمان جانشینی، در این زمین است که رعایت آن در زمین، شرط رستگاری و نادیده انگاشتن آن، باعث هلاکت و نابودی است.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٦٧﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٦٨﴾

گفتیم - به آدم و همسرش و نسل آیندهٔ ایشان و به ابلیس - : همه‌گی از آن‌جا - به زمین - فرود آید. پس اگر راهنمایی و تکالیفی از سوی من برای شان آمد - و حتماً هم خواهد آمد- پس کسانی که از راهنمایی و فرمان من پیروی کنند، ترس و خوفی بر آنان نخواهد بود و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزند و آیه‌های مرا تکذیب دارند، این چنین افرادی یاران آتش بوده و در آن‌جا ماندگار می‌مانند. [تفسیر فی ظلال: ترجمهٔ فارسی ۱/ ۱۶۷]

بدین منوال، نبرد به میدان اصلی کارزار انتقال یافت، و از آن هنگام که شتر بد مست جنگ، زانو بند خود را گسیخته است، آنی آرام نگرفته و لحظهٔ سست نگشته و فرو ننشسته است.

انسان هم در بامدادان بشریت پی برد که اگر بخواهد پیروز شود، چگونه پیروز خواهد شد، و اگر برای خود، خواهان خُسران و زیان باشد، چگونه شکست خواهد خورد، وقتی که آدم ابوالبشر که نبی خداوند بود اگر چه مومن بود، باز هم شیطان باعث لغزش او شد و او کاری را انجام داد که ممنوع قرار داده شده بود. چگونه یک مسلمان عادی و عامی - که پیامبر و معصوم نیست - می‌تواند ادعای مصونیت از لغزش و گناه را داشته باشد. [تفسیر فی ظلال:

ترجمه فارسی ۱/ ۱۶۸]

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى ﴿١﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٢﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٣﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٤﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿٥﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَى ﴿٦﴾ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى ﴿٧﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿٨﴾ ﴿٩﴾ ﴿١٠﴾ ﴿١١﴾ ﴿١٢﴾)

تفسیر این آیات:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى ﴿١﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٢﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٣﴾

« قطعاً - اغلب - انسان‌ها سرکشی و تمرد می‌آغازند، اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند. مسلماً باز گشت - همه‌گان در آن جهان - به سوی پروردگار تو خواهد بود - و او سرکشان و متمردان را به کیفر اعمال شان می‌رساند. - کسی که بدو داده است و او را دارا و بی‌نیاز کرده است، خدا است. هم‌چنین خدا است که او را آفریده است و کرامت و عظمتش بخشیده است و بدو آموخته است و آگاهی داده است؛ لیکن انسان به طور عام - کسی مستثنی نمی‌گردد مگر آن که ایمانش او را محفوظ و مصئون بدارد - شکر و سپاس نمی‌گوید، وقتی که بدو نعمت داده می‌شود و دارا و بی‌نیاز می‌گردد و سرچشمه نعمتی را هم نمی‌شناسد که او را دارا و بی‌نیاز نموده است. او همان سرچشمه است که وی را آفریده است و بدو علم و دانش بخشیده است ... گذشته از آن، رزق و روزیش را عطا کرده است ... با وجود همه این‌ها او سرکشی و نافرمانی می‌کند و فسق و فجور می‌آغازد، و ستم می‌کند و تکبر می‌ورزد، به جای این که نعمت، و دهنده نعمت را، بشناسد و شکر نعمت به جای آورد و سپاس‌گزاری نماید.

زمانی که شکل انسان سرکشی پدیدار می‌آید که آفرینش و پیدایش خود را فراموش کرده است و ثروت و دارایی، او را سرمست و مغرور نموده است، پیروی می‌آید که تهدید پیچیده در بر دارد ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۴۹۱]

(وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾ فصلت/ ۵۱)

« هنگامی که ما به انسان نعمت دهیم، رویگردان - از دینداری و شکرگزاری - می‌گردد و تکبر و غرور می‌ورزد، و هنگامی که به بلا و گرفتاری و ناراحتی و بیماری دچار گردید، دعا‌های عریض و طویلی سر می‌دهد - و به شکوه و گلایه می‌پردازد که چرا خدا نعمت خود را از او باز گرفته است و بدو ظلم کرده است - ». [تفسیر نور: خرم دل، ج ۱، ص ۲۹]

(وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٢٧﴾ شورا/ ۲۷)

« و اگر خدا روزی بندگان را وسیع و فراوان گرداند، در روی زمین ظلم و طغیان بسیار کنند؛ لیکن روزی خلق را به اندازه که بخواهد، نازل می‌گرداند که خدا بر بنده گانش بصیر و آگاه است ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۳۱۴]

(يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ . وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾ نساء/ ۲۸)

« خداوند می‌خواهد - با وضع احکام سهل و ساده - کار را بر شما آسان کند - چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرایز و امیال خود ناتوان است - و انسان ضعیف آفریده شده است - و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد - ».

(إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٣﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٥﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ثَلَاثَ سَائِلٍ وَالْمَخْرُومِ ﴿٦﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٨﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿١٠﴾ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿١١﴾ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿١٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لَأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿١٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ فَائِمُونَ ﴿١٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ﴿١٦﴾ معارج/ ۱۹-۳۵)

« آدمی کم طاقت و ناشکیبا آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بی‌قرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت - از حسنات و خیرات دست بار می‌دارد و - دریغ می‌ورزد. مگر نماز گزاران.

نماز گزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کسانی که در دارایی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز. آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند. کسانی که از عذاب پروردگار شان بی‌مناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگار شان امان نمی‌دهد - کسی را که در آن بیفتد - و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند؛ مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی برای شان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند - و از حلال به حرام گراییده‌اند - و کسانی که امانت‌دار بوده و نگاهدارنده عهد و پیمان خود هستند. و کسانی که گواهی‌هایی را که باید بدهند، چنان که باید ادا می‌کنند - و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند - و کسانی که مواظب و مراقب - اوقات و ارکان - نمازهای خود می‌باشند. آنان - که دارای چنین صفاتی باشند - در باغ‌های بهشت مورد احترام و اکرام هستند.

شکل انسان - وقتی که دل او خالی از ایمان می‌شود - آن گونه که قرآن آن را ترسیم می‌کند، شکل شگفتی در صداق و دقت و تعبیر کامل خود است، شکلی که قرآن از نماها و نمادهای اصلی این آفریده، به تصویر می‌کشد، و جز عنصر ایمان چیزی او را از آنها، مصون نمی‌دارد و چیزی او را از آنها به دور نمی‌گرداند. ایمانی که انسان را به سرچشمه می‌رساند که در کنارش می‌آرامد، و یقین و اطمینانی پیدا می‌کند که او را از جزع و فزع می‌رهاند، وقتی که شرّ و بلا بدو می‌رسد، و از بخل و تنگ چشمی به دورش می‌گرداند، هنگامی که از خیر و خوبی و خوشی و نعمت برخوردار می‌شود». [تفسیر فی

ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۳۲]

(وَيَذُغُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾ اسراء/ ۱۱)

« انسان - چه بسا در وقت خشم یا بلایا، دست دعا به سوی خدا، برمی‌دارد و علیه خود و خویشاوندان و دوستان - دعای شر می‌کند، همانگونه که - به هنگام شادی یا عادی - دعای خیر می‌کند. اصلا انسان همیشه شتاب‌گر بوده است - و خوبی و بدی را، آزمندانه و عجولانه از خدا خواسته است، و سود و زیان خود را چنان که باید ندانسته است». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی



(قُلْ أُوْبِّيْكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٨﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٩﴾ آل عمران / ۱۵-۱۷)

«... همان کسانی که - ایمان، دل آنان را لبریز می‌سازد، و فریاد برمی‌آورند و - می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش - دوزخ - به دور دار. و همان کسانی که - در راه طاعت و عبادت و دوری از گناه و معصیت و تحمل مشقات و ناملایمات - بردبار و - در نیت و کردار و گفتار - درستکار، و - با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت - مداوم و ماندگار، و - از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند - بخشاینده و در سحرگاهان

آمرزش خواهند...». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۰۲]

(اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾ عنكبوت / ۴۵)

«ای پیغمبر! - بخوان آنچه را که از کتاب - آسمانی قرآن - به تو وحی شده است، و نماز را چنان که باید، بر پای دار. مسلماً نماز - انسان را - از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند - در نظر شرع - باز می‌دارد، و قطعاً ذکر خدا و یاد الله - از هر چیز دیگری - والاتر و بزرگ‌تر است، و خداوند می‌داند که شما چه کارهایی را، انجام می‌دهید - و سزا و جزای‌تان را خواهد داد -». [تفسیر

نور: خرم دل، ص ۱۸]

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢٠﴾ المؤمنون / ۱-۲)

«به تحقیق آنان که در نماز شان خضوع و خشوع دارند، رستگارانند. یعنی کسانی که با حضور دل در برابر عظمت خداوند نماز می‌خوانند».

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾ البقرة / ۱۵۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بردباری و نماز - در برابر حوادث سخت زنده‌گی، کمک بگیرید. بی‌گمان خدا با بردباران است». [تفسیر فی ظلال:

ترجمه فارسی ۱/ ۴۶۱]

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا

﴿مریم/ ۵۹﴾

«مردم بدی که نماز را ضایع نموده، از شهوات پیروی کردند و به زودی در گمراهی فرو می‌غلطند».

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) العنکبوت/ ۴۵

«همانا نماز، شخص را از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد».

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) ﴿المؤمنون/ ۲﴾

«به تحقیق آنانی که در نماز شان خضوع و خشوع دارند، رستگارانند. یعنی کسانی که با حضور دل، در برابر عظمت خداوند نماز می‌خوانند».

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا) ﴿الْإِسْرَاءُ/ ۷۸-۷۹﴾

«نماز را از زوال آفتاب - هنگام ظهر - تا تاریکی شب بر پا دار، و - نیز - قرآن فجر - نماز صبح - را بی‌گمان قرآن - خواندن در نماز - فجر - فرشتگان - حاضر آیند. و پاسی از شب را به نماز - تهجد - یعنی نماز شب، برگزار کن، امید می‌رود در پاداش آن خدای تعالی، تو را به مقام محمود برساند».

اما وظیفه گروه مسلمانانی که بر این دو رکن، نظارت و حفاظت دارند، تا بتوانند بدین وظیفه سترگ برخیزند؛ وظیفه‌یی که برای اقامه برنامه خدا در زمین، و غلبه حق بر باطل و خوبی بر بدی و خیر بر شرّ ضروری است... و وظیفه که گروه مسلمانان به خاطر آن، با دست قدرت خدا و تحت نظارت الله و برابر، برنامه باری تعالی، آفریده و پدیدار گشته‌اند... وظیفه‌یی است که آن را آیه زیر روشن و معین می‌نماید:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). آل عمران/ ۱۰۴

«باید از میان شما گروهی باشند که - تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را - دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند...». [تفسیر فی ظلال: ترجمه

فارسی ۱/ ۳۴۲]

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ توبه/ (۷۱)

« مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. هم‌دیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد، باز می‌دارند. و نماز را چنان که باید می‌گزارند. و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی‌اند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند- این وعده خدا است و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست. چرا که- خداوند توانا و حکیم است. »

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾ الأحزاب/ (۲۱))

« سرمشق و الگوی زیبایی در- شیوه پندار و گفتار و کردار- پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که - دارای سه ویژگی باشند- امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند. » [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۹۵]

از آیات فوق، چنین فهمیده می‌شود که مسلمان باید که اعمال نیک و خیر و معروف انجام دهد و از اعمال شر و بد و زیان به مسلمین دوری کند. تا این که بتواند، این اعمال را تداوم دهد، یعنی بعضی اعمال خیر و اجتناب از اعمال شر لازمه تداوم عمل به خیر و پرهیز از شر می‌باشد.

برای اجرای معروف و پرهیز از منکر، مانند: لغزش در برابر وسوسه شیطان، برای انجام عمل ممنوعه، خود داری از سرکشی و طغیان، در برابر الله و بندگان الله، عدم بغاوت در برابر الله و بندگان الله در وقت بی‌نیازی، قدرت اداره و مهار شهوت و نفس، کم طاقتی نکردن و نا شکبیا نبودن و صبر داشتن در سختی و مشکلات و بخیل نشدن و خودداری نکردن از حسنات در وقت خوبی و توان، دوری از فحشا و منکر، امر به معروف و نهی از منکر، پیروی کامل از پیامبر اسلام (ص) رستگار شدن و کسب رضایت الله (ج) و گمراه نشدن و دوری از روش گمراهان و آنچه از اوامر و نواهی که الله فرموده، در حق الله و بنده‌گان او انجام دهد. باید که بر اساس رهنمود قرآن، عمل کند و چنان چه در آیات بالا دیدیم این رهنمودها عبارتند از: همیشه تائب باشد و طلب استغفار کند، از

هدایت‌های الله، یعنی فرامین خدا (ج) و رسول الله (ص) اطاعت کند، از کفر و شرک - خفی و جلی - و تکذیب آیات خدا (ج) بپرهیزد، باید بر سبیل هدایت باشد و امر به تقوی کند. بر روزی که خداوند به اندازه، به او داده است، شکر کند و از حرام اجتناب کند، از فواحش چه آن‌چه از آن‌ها ظاهر است و چه پوشیده است، دوری کند. نماز پنج وقت را برپا دارد، در مال خود زکات و خیرات و صدقات را ادا کند، از خشم و نارضایتی الله بترسد، از شرمگاه‌های خود جز بر آن‌چه بر آن‌ها، حلال است، محافظت کند، باید به امانت و عهد خود پایبند باشند، به شهادت خود کما حقّه پایبند هستند، مواظب و مراقب اوقات و ارکان نمازهای خود باشند، در راه طاعت و عبادت و دوری از گناه و معصیت و تحمّل مشقّات و ناملایمات - بردبار و - در نیت و کردار و گفتار - درست‌کار، و - با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت - مداوم و ماندگار، و - از آن‌چه می‌توانند و بدان دسترسی دارند - بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش بخواهند ... از بردباری و نماز - در برابر حوادث سخت زنده‌گی - کمک بگیرد. نماز را ضایع نکنند و از شهوات تبعیت نکنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند و زکات و صدقات را ادا کنند، از اوامر و نواهی الله (ج) و رسول الله (ص) اطاعت کامل بنمایند.

یک مسلمان باید همواره در گروهی باشد که خداوند دوست دارد و از گروهی که خداوند دوست ندارد و لعنت کرده به دور باشد. در این صورت خداوند همیشه با آن مسلمان خواهد بود و این همراهی و یاری الله (ج) عامل اصلی موفقیت هر مسلمان در طول حیاتش است.

این گروه‌ها عبارتند از: (أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ). سورة انفال/ ۱۹

«بی‌گمان خدا با مؤمنان است - و یاری و پشتیبانی او شامل آنان است -» [تفسیر نور: خرم دل، ص ۹]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) ﴿۱۵۳﴾ بقره/ ۱۵۳  
«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بردباری و نماز - در برابر حوادث سخت زنده‌گی - کمک بگیرید. بی‌گمان خدا با بردباران است» [تفسیر فی ظلال:

ترجمه فارسی، ۱/ ۴۶۱]

(وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) ﴿۱۹۴﴾ بقره: ۱۹۴

« از- خشم - خدا بهره‌یزید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. »

(وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۹۵﴾ بقره/ ۱۹۵)

« نیکویی کنید، همانا خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. » [تفسیر فی ظلال:

ترجمه فارسی ۹۴/۲]

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ). آل عمران/ ۳۱-۳۲

« بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست

بدارد و گناهان تان را ببخشد، و خداوند آمرزندهٔ مهربان است. بگو: از خدا

و از پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند - ایشان به خدا و

پیغمبر ایمان ندارند و کافرند و- خداوند کافران را دوست نمی‌دارد. » [تفسیر فی

ظلال: ترجمه فارسی ۱۴۴/۱]

هم‌چنین خداوند بعضی انسان‌ها و گروه‌های آن‌ها را، دوست نمی‌دارد و

بعضی از آن‌ها را لعنت کرده است. مانند:

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿۳۲﴾ آل عمران/ ۳۲)

« بگو: از خدا و از پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند

- ایشان به خدا و پیغمبر ایمان ندارند و کافرند و- خداوند کافران را دوست

نمی‌دارد. » [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۵۲/۱]

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ). بقره/ ۱۹۰

« همانا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. »

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۸﴾ لقمان: ۱۸)

« بی‌گمان خداوند هیچ مستکبر فخر فروشی را دوست نمی‌دارد. »

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿۱۰۷﴾ نساء: ۱۰۷)

« بی‌گمان خداوند خیانت‌کنندگان گناه‌پیشه را، دوست نمی‌دارد. » [تفسیر فی

ظلال: ترجمه فارسی ۲۷۳/۲]

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿۵۸﴾ انفال: ۵۸)

« بی‌گمان خداوند خیانت‌کاران را دوست نمی‌دارد. »

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ). حج/ ۳۸)

« قطعاً خداوند خیانت‌پیشه‌گان کافر را دوست نمی‌دارد. »

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْئِدِينَ ﴿۷۷﴾ قصص / ۷۷)

« قطعاً خدا تباهاکاران را دوست نمی‌دارد ».

(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۸﴾ هود / ۱۸)

« هان! نفرین خدا بر ستم‌گران باد! ».

(فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۶۱﴾ آل عمران / ۶۱)

« نفرین خدا را برای دروغ‌گویان تمنا می‌نمایم ».

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿البقره/ ۱۶۱﴾)

« کسانی که کفر ورزیدند و درحالی که کافر بودند مردند - و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی، از دنیا رفتند - نفرین خدا و فرشته‌گان و همهٔ مردمان بر

آنان خواهد بود. [تفسیر نور: خرم دل، ص ۸۶]

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَرِيحاً ﴿النساء: ۱۴۵﴾)

« بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آنان، نخواهی یافت - تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند ».[تفسیر فی

ظلال: ترجمهٔ فارسی ۲/ ۳۹۵]

بعد از این توصیف، به خصوصیات یک انسان مسلمان عادی، توجه می‌کنیم از کتاب صفات انسان در قرآن.

### صفات متقین

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۱﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۲﴾ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿البقره/ ۳-۵﴾)

« آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را برپا می‌دارند، و از آنچه روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند؛ و به آخرت یقین دارند. آن‌ها ایند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آن‌ها، همان رستگارانند

«.[صفات انسان در قرآن: ص ۳]

(لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُواْ وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ البقره/ ۱۷۷

« نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و -یا- مغرب بگردانید؛ بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز باز پسین و فرشته‌گان و کتاب -آسمانی- و پیامبران ایمان آورد، و مال -خود- را با وجود داشتش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در - راه آزاد کردن- بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادار اند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنان کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزگارانند. »

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) ﴿١٧٨﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٩﴾ آل عمران/ ۳۴-۱۳۵

« همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرومی‌برند؛ و از مردم درمی‌گذرند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهان شان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند -که گناه است- پافشاری نمی‌کنند. » [صفات انسان در قرآن: ص ۵]

(وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ﴿١٨٠﴾ الحشر / ۹

« و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند. »

(فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ﴿١٨١﴾ التغابن/ ۱۶

« پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید و بشنوید و فرمان ببرید، و مالی برای خود تان - در راه خدا- انفاق کنید، و کسانی که از خست نفس خویش مصون، مانند آنان رستگارانند. »

(يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ

فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۱۴﴾ آل عمران/ ۱۱۴

« به خدا و روز قیامت ایمان دارند؛ و به کار پسندیده، فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند؛ و در کارهای نیک، شتاب می‌کنند، و آنان از شایسته‌گانند. »

صفات صاحبان عقل

(الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿۱۱۵﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۱۱۶﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ ﴿۱۱۷﴾ أُولَئِكَ هُمُ عُقَبَى الدَّارِ ﴿۱۱۸﴾ الرعد/ ۱۹-۲۲)

« همانان که به پیمان خدا وفا دارند و عهد - او - را نمی‌شکنند. و آنان که آنچه را خدا به پیوستش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگار شان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند. و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگار شان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزی شان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست، فرجام خوش و سرای باقی. » [صفات انسان در قرآن: ص ۲۰]

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿۱۱۹﴾ الزمر/ ۱۸)

« به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدای شان، راه نموده و اینانند همان خردمندانند. »



## کناهن بدنی و قلبی

بر حسب یک تقسیم بندی می‌توان گناهان را به دو دسته تقسیم نمود، بدنی و قلبی.

گناهان بدنی، گناهانی هستند که انسان با اعضا و جوارح مرتکب آن‌ها می‌شود. مانند: دزدی، قتل، شراب نوشی، جاسوسی، غیبت، تهمت و...

گناهان قلبی، حالات ناپسندی هستند که انسان آن‌ها را در دل جای می‌دهد. مانند: حسد، ریا، بد گمانی، کینه و عداوت، نفاق، خود پسندی، جاه طلبی و بنا بر این، چه بسا کسانی هستند که با اعضا و جوارح خود، مرتکب گناه نمی‌شوند؛ اما به جهت برخی حالات ناپسند قلبی، مستوجب عقاب الهی می‌گردند. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

(وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ) البقرة / ۲۲۵

« ولی خداوند شما را در برابر آنچه که دل‌های‌تان کسب کرده‌است مؤاخذه می‌کند ».

گناهان صغیره و کبیره

و بر حسب یک تقسیم بندی دیگر، می‌توان گناهان را به دو نوع تقسیم کرد. صغیره و کبیره.

گناهان کبیره، گناهانی هستند که خداوند بر آن‌ها وعده عقاب و عذاب دوزخ داده است و آثار سو آن‌ها، به مراتب از گناهان صغیره بیش‌تر است و تعداد گناهان کبیره بسیار است که برخی عبارت‌اند از:

الف: بزرگ‌ترین گناهان کبیره شرک است:

مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ الْمَأْدُودَةَ / ۷۲

« هر کس با خداوند شریک قرار دهد، خداوند بهشت را برای او حرام قرار می‌دهد ».

ب: نافرمانی از والدین

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) الإسراء / ۲۳

« پروردگارت دستور داده است که جز او، هیچ کس را عبادت نکنید با پدر و مادر نکویی کنید ».

ج: گواهی دادن به دروغ و پنهان نمودن گواهی به حق:

(وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿۳۰﴾ الْحَجَّ / ۳۰)

« از گواهی دادن به دروغ بپرهیزید ».

(وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ الْبَقَرَه/ ۲۸۳)

« هر کس گواهی دادن به حق را پنهان کند، قلب او گنهکار است ».

(وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَلَا أُبَيِّكُم بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟ ثَلَاثًا: قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَكَانَ مُتَكَيِّمًا فَجَلَسَ. فَقَالَ: أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ). (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

« از حضرت ابوبکر (رض) روایت است: رسول الله (ص) سه بار خطاب به صحابه فرمودند: آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره آگاه نسازم؟ صحابه گفتند: یا رسول الله! ما را با خبر ساز. فرمودند: شرک به خداوند و نافرمانی از پدر و مادر است، رسول الله (ص) تکیه داده بود، نشست و فرمود: آگاه باشید سخن دروغ و شهادت دروغ است ».

د: مأیوس شدن از رحمت خداوند

(وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأسُ مِنْ رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿۸۷﴾ يوسف / ۸۷)

« همانا، از رحمت خداوند جز کافران نا امید نمی گردند ».

ه: کشتن انسان بی گناه

(وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾ النسا / ۹۳)

« هر کس شخص با ایمان را عمدتاً بکشد، مجازات او دوزخ است که همیشه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمت خویش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است ».

و: پر زنان پاک دامن تهمت زنا زدن

(إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ النور / ۲۳)

« کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر - از هر گونه فساد اخلاقی - و با ایمان را، متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت خداوند به دورند و عذاب بزرگی در انتظارشان است ».

ز: خوردن مال یتیم  
(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا) ﴿النساء/ ۱۰﴾

« آن‌ها در شکم‌های خود آتش فرو می‌برند و به زودی در آتش سوزان می‌سوزند ».

ح: خوردن ربا  
(الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسْأَلَةِ): ۲۷۵

« کسانی که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند؛ مگر مانند کسی که شیطان، با تماس خود او را همچون دیوانه آشفته کرده است ».

ط: سحر و جادوگری  
(وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ) البقرة/ ۱۰۲  
« قطعاً دانستند که هرکس، خریدار سحر و جادو شود، در آخرت بی‌بهره خواهد بود ».

ی: زنا  
(وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا) ﴿يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾ الفرقان/ ۶۸ - ۶۹

« هرکس زنا کند، مجازاتش را خواهد دید و مجازات چنین کس در قیامت، مضاعف می‌گردد، با ذلت و خواری همیشه در آن خواهد ماند ».

خلاصه گناهان کبیره بسیارند، به ذکر همین مقدار اکتفا می‌کنیم.  
گناهان صغیره، گناهانی‌اند که خدا و رسول، مرتکبین آن‌ها را مستحق عذاب جهنم ندانسته و آثار و نتایج آن، در سطح پایین‌تری قرار دارند؛ ولی نباید فراموش کرد، که مداومت بر آن‌ها باعث می‌شود که زمینه برای ارتکاب گناهان کبیره فراهم گردد. رسول خدا، به همسر محبوبش حضرت عائشه (ص) می‌فرماید: (يَا عَائِشَةُ! إِيَّاكِ وَمُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ هَا مِنْ اللَّهِ طَالِبًا).

(ابن ماجه)

« ای عائشه! از گناهان حقیر و کوچک بپرهیز؛ زیرا که از جانب خداوند از آن‌ها نیز بازخواست می‌شود ».

(وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص): لَا تَنْظُرُوا فِي صِغَرِ الذُّنُوبِ وَلَكِنْ انظُرُوا عَلَىٰ مَنْ اجْتَرَأْتُمْ). (کنز العمال)

« از حضرت عمرو بن عاص (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: به کوچکی گناهان نگاه نکنید؛ بلکه نگاه کنید بر علیه چه ذاتی قیام کرده‌اید - چون ارتکاب هر نوع گناه جنگ و مبارزه و مخالفت با دستور و نظام خداوند است، هر چند که به ظاهر کوچک باشد، باز هم بزرگ است و انسان مؤمن برای همیشه از آن دوری جوید ».

(عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: إِيَّاكُمْ وَحَقَرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّهُنَّ يَجْتَمِعْنَ عَلَى الرَّجُلِ حَتَّىٰ يُمْلِكْنَهُ). (احمد)

« حضرت رسول خدا (ص) می‌فرماید: از گناهان صغیره بپرهیزید؛ زیرا آن‌ها کم کم بر شخص جمع می‌شوند، تا این‌که او را هلاک می‌گردانند ».

آری، مشهور است - تخم مرغ دزد، شتر دزد می‌شود- هرگاه انسان از گناهان کوچک سرد مهری ورزد، و بدون خوف از خدا و شرم از بندگان از انجام دادن آن خوف و هراس نداشته باشد، کم کم معتاد می‌گردد و حتی از ارتکاب گناهان کبیره و بزرگ نیز ترس و وحشت را از دست می‌دهد و سر انجام برای ارتکاب هر نوع جرم و جنایت، عمل زشت و ناپایدار می‌نماید و چنان معتاد می‌گردد که ترک گناه، برای او بسیار مشکل می‌شود؛ زیرا گفته‌اند: ترک عادت، موجب مرض است.

چنان‌که جلاد روزگار، قاتل مسلمین، نوکر زبون و رسوای خاندان اموی، استاندار ستم‌گر عراق، حجاج بن یوسف ثقفی می‌گفت: بهترین چیزی که من از آن لذت می‌برم، ریختن خون انسان است و چنان معتاد شده بود، تا انسان مؤمن و بی‌گناهی را نمی‌کشت خواب نمی‌رفت.

قساوت قلب

(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً سَوْدَاءً، فَإِنْ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ وَتَابَ، صُقِلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَ

زَيْدَ فِيهَا حَتَّى تَعْلُوَ عَلَى قَلْبِهِ وَهُوَ الرَّانُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ. (ترمذی و نسائی)  
(كَأَنَّ بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿﴾ المطففين: ۱۴

« از ابوهریره d روایت است رسول الله (ص) فرمودند: هرگاه انسان مرتکب گناهی شود، نکته سیاهی بر قلبش می‌افتد و اگر باز آمد، استغفار و توبه نمود، قلبش پاک می‌گردد؛ ولی اگر باز هم گناه کرد، نکته سیاه افزون می‌گردد، تا این که قلبش را می‌پوشاند و آن همان - ران - است که خداوند می‌فرماید: - نه هرگز! اصلاً کردار پلید و زشت آن‌ها- دل‌هایشان را زنگ آلود، کرده است. ».

آری به علت تکرار ارتکاب معاصی و ضعف ایمان و نبودن وجدان، قلب سیاه و تاریک گشته، نور بصیرت و زشتی گناه از بین رفته، برای اقدام هر نوع تبه‌کاری راه هموار می‌گردد.

هـ: فضایل اخلاقی و کمالات روحی

[وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ] القلم/ ۴

« همانا تو خلق و خویی بس عظیم داری. ».

و نیز خود حضرت رسول اکرم (ص) هنگامی که که می‌خواهد، رسالت خویش را در چند کلمه خلاصه کند، به همین اکتفا می‌فرماید:  
(عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ).  
(البخاری فی الأدب المفرد)

« از ابوهریره (رض) روایت است که رسول خدا (ص) فرمودند: همانا من برای کامل کردن و به اتمام رساندن اخلاق مبعوث شده‌ام. ».

ریاست طلبی

نوع دیگر از بیماری‌های اخلاقی و انحرافات فکری و عادات ناپسند، شهرت و ریاست طلبی است که متأسفانه بسیاری از مردم به آن گرفتاراند و برای تحصیل آن شب و روز تلاش می‌کنند و از عدم حصول آن رنج می‌برند، تأسف و حسرت می‌خورند.

ریاست و جاه طلبی چیست؟ جاه و مقام طلبی و ریاست پرستی، عبارت است از عشق و علاقه شدید بر تسلط و تفوق و حکمرانی بر جامعه و در دست گرفتن اختیارات مردم، به صورتی که همه به او احترام نموده، در برابر دستورات او سر

تسلیم فرود آورند.

ستمگری

افراد ریاست طلب، هنگامی که به قدرت می‌رسند، چون تشنه قدرت هستند، سرکش و ستم‌گر می‌گردند؛ زیرا مزاحم و معارضی برای خود نمی‌بینند و از کیفر و مجازات نیز به عناوین مختلف معافند و با هم‌دستی مشاورین و همکاران شان، ظلم و تجاوز خود را شکل قانونی نیز، جلوه می‌دهند و اگر افرادی به آن‌ها اعتراض کنند و مخالفت نمایند، شخص جاه طلب نهایت سرکوبی و ستمگری را در حق آن‌ها اعمال نموده، هر نوع بدبختی و محرومیت را برای آنان فراهم می‌سازند.

زهد

زهد بزرگ‌ترین فضیلت اخلاقی و بالاترین کمال انسانی است، واژه زهد، به معنای بی‌میلی و رها کردن، ترک دنیا، بی‌اعتنایی به دنیا و... آمده است و زاهد به کسی گفته می‌شود که عشق و علاقه شدیدی به آخرت دارد، به دنیا و امور مادی، علاقه چندانی ندارد و دنیا را هدف خویش قرار نمی‌دهد؛ بلکه آن را وسیله برای رسیدن به خداوند می‌داند.

قناعت

قناعت از فضایل بسیار ارزشمند اخلاقی است و باعث عزت، سربلندی و آرامش خاطر انسان، در دنیا بوده و سبب تکامل فکری و روحی و سعادت اخروی می‌گردد.

(عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ وَرَزِقَ كَفَافًا وَقَنِعَهُ اللَّهُ بِمَا آتَاهُ). (مسلم)

«از حضرت عبدالله بن عمرو (رض) روایت است که رسول الله (ص) فرمودند: همانا رستگار شد کسی که اسلام آورد و رزق کافی به او داده شد، و خداوند او را به آن چه که به وی داده قانع ساخته است.»

بدگمانی

بدگمانی یعنی سوء ظن و بدبینی به فرد یا جامعه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ الْحَجَرَات/ ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌ها، پرهیزید که پاره از گمان‌ها

گناه است.»

در حقیقت غیبت، طمع و آرزو در نابودی دیگران و جریحه دار ساختن حیثیت و شرافت افرادی است که حضور ندارند و نمی‌توانند از خود دفاع کنند و این عمل ناجوان‌مردانه و بسیار زشت در حقیقت نشانه پستی و ترسو بودن شخص غیبت کننده است، چون جرأت و شهامت ندارد رو در رو با شخص سخن زشت و ناهنجار بگوید، در غیاب به طعن و عیب‌گویی می‌پردازد، و این عادت بسیار زشت معمولاً پیشه افراد بی‌شخصیت و بی‌ارزش است.

(عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: أَتَذَرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ قَالَ: إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبَتْهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهَتْهُ. (مسلم)) «از حضرت ابوهریره (رض) روایت است رسول الله (ص) به یارانش فرمود: آیا می‌دانید غیبت چیست؟ صحابه گفتند: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند.

رسول الله ص فرمودند: یاد کردن از برادرت به آن‌گونه که خوش ندارد. یکی پرسید: اگر هم آن‌چه می‌گویم در برادرم موجود باشد؟ رسول الله (ص) فرمودند: اگر آن‌چه می‌گویی در او باشد از او غیبت کرده‌ای و اگر آنچه می‌گویی در او نباشد، به او بهتان زده‌ای.»

حسد

حسد یک خباثت باطنی و بدخواهی درونی است که شخص حسود، خوشی و راحتی و نعمت‌های دیگران را نمی‌تواند تحمل کند؛ بلکه همیشه آرزوی از بین رفتن آن‌ها را دارد، و اگر توان و قدرت داشته باشد، در زوال آن‌ها تلاش می‌کند، بنا بر این کار حسود، در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز می‌شود، نه این‌که آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.»

تعصب

تعصب عبارت است، از دوستی و محبت و طرفداری افراطی، نسبت به خود یا کسی و چیزی که مربوط به خود شخص است. از قبیل: پدر، مادر، خواهر، برادر، فرزندان، طائفه، زبان، نژاد، کشور، شهر، محله، حزب و گروه و مذهب

و...

(لَا تَحِدْ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا

أَبَاءُهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ) المجادلة/ ۲۲

« - ای پیامبر اسلام! - هرگز نخواهی یافت مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند که دوستی کنند، با دشمنان خدا و رسول، هر چند که پدر، فرزند، برادر و خویشاوندان آن‌ها باشند ».

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ﴿۲۳﴾ التوبة/ ۲۳

« ای مومنان! شما پدران و برادران خود را دوست مدارید. اگر آنان کفر را بر ایمان برگزیدند و هر کس از شما آنان را دوست بدارد، بدون شک از ستم‌کاران است ».

(وعن جبير بن مطعم (رض) أن رسول الله (ص) قال: لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصِيَّةٍ). (ابو داود)

« از حضرت جبير بن مطعم (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: هر کس مردم را برای تعصب و رزیدن بخواند، از ما نیست و هر کس از روی تعصب بجنگد از ما نیست و هر کس بر تعصب بمیرد از ما نیست ».

(وعن سراقه بن مالك (رض) قال: خَطَبَنَا رسول الله (ص) فَقَالَ: خَيْرُكُمْ الْمُدَافِعُ عَنْ عَشِيرَتِهِ مَا لَمْ يَأْتُمْ). (ابو داود)

« حضرت سراقه بن مالك (رض) روایت می‌کند، رسول الله (ص) برای ما سخنرانی کرد و فرمودند: بهترین شما کسی است که از قوم و فامیل خویش دفاع کند، تا جایی که مرتکب گناه و معصیت نگردد ».

صلح و آشتی

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ) الحجرات/ ۱۰

« همانا مؤمنان همه برادرند پس در میان برادران خود اصلاح کنید ».

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا) الحجرات/ ۹

« اگر دو گروه، از اهل ایمان به هم دیگر جنگیدند، در میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار کنید ».

[وَالصُّلْحُ خَيْرٌ]. النساء: ۱۲۸ « همانا صلح و آشتی بهترین عمل است ».

الف: صلح افضل‌ترین عمل است



(عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَّامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ. قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ الْحَالِقَةُ لَا أَقُولُ تَخْلُقُ الشَّعَرَ وَلَكِنْ تَخْلُقُ الدِّينَ). (ابو داود و ترمذی)

« از ابودرداء (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: آیا شما را با خبر نسازم از کاری که پاداش آن از نماز، روزه و زکات بیش‌تر است؟ صحابه گفتند: آری یا رسول الله! فرمودند: صلح و آشتی دادن در میان مردم است؛ زیرا اختلاف و عداوت تیغی تراشنده است. نمی‌گوییم موها را می‌تراشد؛ بلکه دین را می‌تراشد و نابود می‌کند.

عفو و گذشت

(وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿۳۷﴾ الشُّورَا/ ۳۷)

« هنگامی که - مؤمنان - خشم می‌گیرند، گذشت و اغماض پیش می‌گیرند. «(وَٱلْكُظُمِینَ ٱلْغِیْظِ وَٱلْعَافِیْنَ عَنِ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ یُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِینَ) آل عمران: ۱۳۴» - مسلمانان واقعی - خشم خویش را فرو می‌نشانند و از مردم در گذر می‌کنند، خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ ٱلَّذِی یَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ ٱلْغَضَبِ. (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

« از ابوهریره (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: پهلوانی و نیرومندی در کشتی گرفتن - و به پهلوانان ضربه فنی وارد کردن - نیست؛ بلکه پهلوان کسی است که هنگام خشم و غضب، بر خویشتن تسلط داشته باشد».

اخوت و برادری

(إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) ٱلْحَجَرَات/ ۱۰

« به تحقیق مؤمنان با هم برادرند».

(وَٱذْكُرُوا نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) آل عمران/ ۱۰۳

« بیاد آورید نعمت‌هایی را که خداوند به شما ارزانی داشته است، زمانی که شما - در زمان جاهلیت - دشمن یکدیگر بودید، پس خداوند در میان دل‌های شما، الفت و محبت ایجاد کرد و به واسطه این نعمت الهی، برادر یک دیگر

شدید.»

تحفه و هدیه

هدیه دادن به یک دیگر در ایجاد و بقا دوستی و صمیمیت و گرمی روابط و رفع نگرانی‌ها، نقش بسیار مؤثری دارد و از این جهت در اسلام به آن سفارش شده است.

(وَعَنْ عَائِشَةَ (ص) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ تَهَادَوْا وَلَوْ فَرَسَنَ شَاةٍ، فَإِنَّهُ يُنْبِتُ الْمُوَدَّةَ وَيُذْهِبُ الضَّغَائِنَ). (الطبرانی)  
«از حضرت عائشه (ص) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: ای همسران مؤمنین! به یک دیگر هدیه بدهید، اگر چه سُم گوسفندی باشد؛ زیرا موجب محبت می‌گردد و کینه‌ها را از بین می‌برد.»

(وَعَنْ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: تَهَادَوْا تَحَابُّوا وَتَذْهَبَ الشَّحْنَاءُ). (الموطأ)  
«رسول الله (ص) فرمودند: به هم‌دیگر هدیه بدهید که محبت ایجاد می‌کند، عداوت و دشمنی را از بین می‌برد.»

دریافت تحفه و هدیه برای مسئولان کشوری در صورتی جایز است که قبل از احراز پست و مقام از طرف دوستان و آشنایان برای آنان چنین هدیه‌هایی، تقدیم شده است؛ ولی چیزهایی که تنها به خاطر داشتن، پست و مقام تقدیم آن‌ها می‌گردد رشوه بده و دریافت آن حرام است.

عهد و پیمان

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾ الْمُؤْمِنُونَ / ۸)  
«مؤمنان واقعی - کسانی هستند که به امانت‌ها و عهد و پیمان خود، کاملاً وفادارند.» و نیز می‌فرماید:

(وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ﴿۱۷۷﴾ الْبَقَرَه / ۱۷۷)  
«مسلمانان واقعی - هرگاه وعده کنند، وفاداری می‌نمایند.»

و نیز می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴿۱﴾ الْمَائِدَة / ۱)  
«ای اهل ایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید.»

و نیز ارشاد باری تعالی است:

(وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿۳۴﴾ الْإِسْرَاء / ۳۴)

« به عهد و پیمان وفا کنید، همانا از عهد و پیمان در - روز قیامت - سوال خواهد شد. »

وعده و پیمان شکنی

(المُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۲﴾ الشعرا/ ۱۵۲)

« افراط گران، آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند. »

ظلم و ستم

(قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۳۴﴾ النمل/ ۳۴)

« هرگاه پادشاهان داخل شهری می‌شوند، آن را تباه می‌سازند و شریف‌ترین افراد کشور را ذلیل‌ترین اشخاص می‌گردانند. »

مردم را برده و بنده خود شمردن

(فَقَالُوا أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿۴۷﴾ المؤمنون/ ۴۷)

« پس گفتند: آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آن‌ها بندگان ما می‌باشند، ایمان بیاوریم؟ »

تظاهر به دلسوزی و دینداری و لازم دانستن حکومت خود برای حفظ نظم،

دین و آئین:

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿۲۶﴾ غافر/ ۲۶)

« و فرعون گفت: مرا بگذارید، موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند، من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند. »

تبعید اصلاح طلبان مؤمن و متعهد

ظلم حرام است

(وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ (رض) عَنْ النَّبِيِّ (ص) فِيمَا يَرَوِيهِ عَنْ رَبِّهِ. قَالَ: يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْتَهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا، فَلَا تَظَالُمُوا). (مُسْلِمٌ)

حضرت ابوذر از حضرت رسول الله ص روایت می‌کند که خداوند متعال می‌فرماید: ای مردم ظلم و ستم را من بر خودم حرام کردم و آن را در میان شما نیز حرام نمودم، پس ظلم و ستم نکنید.

ج: ظلم موجب تاریکی‌ها می‌گردد.

(عن جابر (رض) أن رسول الله (ص) قَالَ: اتَّقُوا الظُّلْمَ؛ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

« از جابر (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: از ظلم پرهیزید؛ زیرا ظلم موجب تاریکی‌ها در روز قیامت است. »

(وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا) ﴿۱۳﴾ یونس / ۱۳

« ما اقوام و ملل را پیش از شما، به کفر ظلم شان به هلاکت رسانیدیم. »

(فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا) ﴿۵۲﴾ النمل / ۵۲

« این خانه‌های ویران شده آن‌ها است، چون ظلم و ستم نمودند. »

(وعن أنس (رض) قال: قال رسول الله (ص): إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ). (طبرانی)

« از حضرت انس (رض) روایت است که رسول الله (ص) فرمودند: همانا بدترین مردم نزد خداوند، کسی است که مردم از شر و ظلم او می‌ترسند. »

(قال على (رض): إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ). « حضرت علی (رض) می‌فرماید: بدترین انسان نزد خداوند، رهبر و حاکم ستم‌گر است. »

(وعن ابن عمر (رض) أن رسول الله (ص) قَالَ: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

« از ابن عمر (رض) روایت است که رسول الله (ص) فرمودند: مسلمان برادر مسلمان است بر او ظلم و ستم نمی‌کند و او را تحویل دشمن نمی‌دهد، هر کس حاجت و نیاز برادرش را برآورده نماید، خداوند حاجت و نیازش را برآورده می‌نماید و هر کس مشکل مسلمانی را حل کند، خداوند در عوض آن مشکلی از مشکلات روز قیامت او را می‌گشاید و هر کس عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند در روز قیامت عیب او را می‌پوشاند. »

(وعن النبي (ص) أنه قال: مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَى جِهَتِهِ مَكْتُوبٌ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ). (كنز العمال)

« هر کس ستم‌گری را بر ستمش یاری کند، روز قیامت می‌آید در حالی که بر پیشانیش نوشته شده، از رحمت خداوند ناامید - و بی‌بهره - است. »

(و عن حذيفة (رض) عن النبي (ص) أنه قال: الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُهُمْ فِي النَّارِ).  
(کنز العمال)

« حضرت حذیفه (رض) از رسول اللّه (ص) روایت می‌کند که فرمودند:  
ستم‌گران و همکارانِ شان همه‌گی در آتش جهنم‌اند ». (رض): الظُّلْمُ يُوجِبُ النَّارَ.

« حضرت علی (رض) می‌فرماید: ستم‌گری موجب آتش جهنم می‌گردد ». کشتن مسلمانان

اسلام برای جان و حیات انسان، ارزش فراوان قایل شده و حفظ نفس را، گرامی داشته و تجاوز به حیات و نفس دیگران را، بعد از کفر و شرک از بزرگ‌ترین گناهان، قرار داده است خداوند می‌فرماید:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) ﴿النساء/ ۹۳﴾

« و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است ».

## مسلمانان سه گروه می‌باشند

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا). فاطر / ۳۲

« ما کتاب‌های پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و - سپس کتاب - قرآن - را به بنده‌گان برگزیده خود - یعنی امت محمدی - عطا کردیم. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۹۷/۱]

این‌ها واژه‌هایی هستند که به این ملت الهام می‌دارد در پیش‌گاه خدا دارای کرامت و فضیلت هستند. هم‌چنین بدیشان الهام می‌دارد که این ملت دارای چه مسؤولیت بزرگ است، مسؤولیتی که از این برگزیدنی و از آن به ارث بردنی سرچشمه می‌گیرد. این مسؤولیت بزرگی است و دارای تکالیف و وظایفی است. آیا ملت گزیده می‌شنود و پاسخ می‌گوید؟. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۹۷/۱]

یزدان سبحان این ملت را با برگزیده شدن، برای به ارث بردن، بزرگ داشته است، و با فضل و لطفی که در حق ایشان در سزا و جزا روا می‌دارد و حتی کسانی را هم می‌بخشاید که گناه و بدی کرده اند، باز هم بدیشان فضل و لطف می‌فرماید:

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ) فاطر / ۳۲

« برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه رو اند، و دسته از ایشان در پرتو توفیقات الهی، در انجام نیکی‌ها پیشتازند ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۹۸/۱]

دسته اول - و چه بسا آنان جلوتر ذکر شده اند، چون تعداد شان بیشتر است : (ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ). « به خویشتن ستم می‌کنند ». این گروه بدی‌های اعمال شان، بیش‌تر از خوبی‌های اعمال شان است. »

دسته دوم در وسط هستند و میانه روند: (مُقْتَصِدٌ) « میانه رو ». بدی‌ها و خوبی‌های ایشان متعادل و برابر است.

دسته سوم: (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ). « پرتو توفیقات الهی، در انجام نیکی‌ها پیشتازند ». نیکی‌های شان بر بدی‌های شان بیشتر است ... ولیکن فضل

و کرم خدا جمله‌گی سه دسته را در برمی‌گیرد. این است که هر دسته به بهشت و به نعمت موصوف، در آیات بعدی می‌رسند، با تفاوت درجاتی که دارند». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۹۸]

خطا و گناه مسلمان در آیات و احادیث

در بعضی از مسایل قرآن نازل می‌شد و نادرست بودن موضع برخی از اصحاب را، بیان می‌نمود، هنگامی که حضرت حاطب بن ابی بلتعہ (رض) در نوشتن نامه به مشرکان قریش و آگاه نمودن آنان، از جمله حضرت پیامبر (ص) مرتکب خطای بزرگی شد، این آیه نازل شد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَيَاكُفُّوا أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱﴾ الممتحنة/ ۱)

« ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید که اخبار خویش را، به سبب مودتی که دارید، به ایشان برسانید، شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید، در حالی که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است، پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است - از شهر و دیارتان- بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم، بیرون آمده‌اید - با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید- در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید، یا آشکار می‌سازید، مطلع‌تر و آگاه‌تر هستم، هرکس از شما چنین کاری را بکند، همانا راه راست و همواره را گم کرده است ».

و در باره اشتباه تیر اندازان در غزوه احد هنگامی که موضعی را که حضرت پیامبر (ص) به آنان دستور داده بود که تحت هیچ شرایطی، آن را ترک نکنند، ترک نمودند، این آیه نازل شد:

(حَتَّىٰ إِذَا فُشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَأَكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مِّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ) آل عمران/ ۱۵۲

« تا آن‌گاه که سستی کردید و در امر - مانند در سنگرها و رها کردن آن جاها- به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید و پس از آن‌که آن‌چه را دوست

می‌داشتید، به شما نشان داد، نافرمانی کردید دسته از شما خواهان کالای دنیا و دسته خواستار آخرت گردید.»

در هنگام جهاد این آیه نازل شد:

(وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) النساء/ ۸۳

«و وقتی که بیاید نزد ایشان خبری از ایمنی یا ترس مشهور سازند آن را، و اگر بر می‌گردانیدند آن را به سوی پیغمبر و به سوی فرمانروایان از اهل اسلام، هر آینه می‌یافتند مصلحت آن خبر را آنان از ایشان که می‌توانند برآوردن مصلحت آن را.»

و هنگامی که برخی از مسلمان بدون این که عذری شرعی داشته باشند، در مکه ماندند و به مدینه هجرت نکردند، این آیه نازل شد:

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا) النساء/ ۹۷

«هر آینه آنان که فرشته‌گان قبض ارواح ایشان کردند، در حالتی که ستم‌گار بودند بر خویشان، فرشته‌گان به ایشان گفتند: در چه حال بودید شما؟ گفتند: ما در زمین مستضعف بودیم. گفتند: آیا فراخ نبود زمین خدا تا هجرت می‌کردید در آن.»

و هنگامی که برخی از اصحاب در حضور حضرت پیامبر (ص) منازعه کردند و صدهای شان بلند شد، این آیات نازل شد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٣﴾)

الحجرات/ ۱-۲

«ای مسلمانان! پیش‌دستی مکنید، روبه روی خدا و رسول او، بترسید از خدا، هر آینه خدا شنوا - و - داناست، ای مسلمانان بلند مکنید آوازه‌ای خود را، بالای آواز پیغمبر و بلند مگویید با او سخن را، مانند بلند گفتن بعضی شما با بعضی که نبود شود، عمل‌های شما و شما خبردار نباشید.»

و هنگامی که کاروان تجارتی، در هنگام خطبه جمعه وارد شهر شد و برخی از



مردم خطبه را ترک کرده و به سوی کاروان شتافتند، این آیه نازل گشت:

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ هَمَّوْا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِو  
وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱﴾ الجمعة / ۱۱

« - و آن مسلمانان - چون بینند کاروانی یا بازی را، متفرق شده متوجه می‌شوند به سوی آن و بگذارند تو را ایستاده، بگو آنچه نزد خداست بهتر است، از بازی و از سوداگری و خدا بهترین روزی‌دهنده‌گانست ».

علاوه بر این، آیات زیادی وجود دارد که بر اهمیت تصحیح اشتباهات و عدم سکوت بر آن دلالت دارند.

حضرت پیامبر (ص) با نوری از جانب پروردگار و بدون سستی و کوتاهی، به انکار منکر و تصحیح خطای مردم می‌پرداخت، و از این جاست که علما این قاعده اصولی را استنباط کرده‌اند که می‌گوید:

(لَا يَجُوزُ فِي حَقِّ نَبِيٍّ تَأْخِيرُ الْبَيَانِ عَنْ وَقْتِ الْحَاجَةِ).

« برای پیامبری به تأخیر انداختن بیان، از هنگام نیاز جایز نیست ».

### خطا از سرشت بشر است

اگر نیت صادقانه و خالص باشد، عمل او پاداش و تأثیر و قبولیت در پی خواهد داشت.

خطا از سرشت بشر است: حضرت پیامبر (ص) در این باره فرموده‌اند:

(كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ). (أحمد، والترمذی، غریب، و

ابن ماجه، والدارمی، والحاكم، عن أنس)

« تمامی بنی آدم خطا کار اند و بهترین خطا کاران آن‌هایی هستند که توبه کنند ».

البته اجتهادی که صاحبش معذور شمرده می‌شود، اجتهادی است جایز که از شخص با صلاحیت صادر شده باشد، نه از کسی که بدون علم و مراعات کردن احوال و اوضاع فتوا می‌دهد، بدین جهت است که حضرت رسول گرامی (ص) اصحابی را که در داستان صحابی مجروح، به اشتباه حکم کرده بودند، به سختی سرزنش نمود. ابو داود در کتاب سنن خویش از حضرت جابر (رض) روایت می‌کند که او گفت: به سفری رفتیم، در راه سنگی به یکی از همراهان ما

اصابت کرد و سرش را شکافت و از قضا همان شخص احتلام شد، از همراهان خود پرسید: آیا برای من تیمم جایز است؟ همراهانش به او جواب دادند: تا هنگامی که بر استعمال آب توانایی داری تیمم برای تو جایز نیست، آن صحابی به ناچار غسل نمود و بر اثر آن در گذشت، حضرت جابر (رض) می‌گوید: هنگامی که نزد حضرت پیامبر (ص) بازگشتیم، ایشان از داستان آن صحابی اطلاع یافتند و فرمودند: آن‌ها او را کشته‌اند، خداوند هلاک شان کند، اگر نمی‌دانستند چرا نپرسیدند؟ همانا درمان نادانی پرسیدن است.

و هم‌چنین حضرت پیامبر (ص) فرمودند: قضات سه‌گونه‌اند، یکی در بهشت و دوتای دیگر در جهنم؛ آن قاضی که حق را بداند و به آن قضاوت کند، بهشتی است و آن قاضی که حق را بداند و عمداً از آن عدول کند و آن که بدون علم و دانش قضاوت کند جهنمی‌اند.

هنگامی که حضرت اسامه بن زید (رض) برای زنی که مرتکب سرقت شده بود، سفارش کرد، با وجود این که او محبوب حضرت پیامبر (ص) - حَبَّ النَّبِیِّ - و فرزند محبوبش - زید - بود؛ اما باز هم این امر مانع از سرزنش وی از جانب حضرت پیامبر (ص) نشد.

حضرت عایشه (رض) می‌گوید: مسأله زن قریشی که در دوران حضرت پیامبر (ص) در غزوة فتح مرتکب سرقت شده بود، قریش را به خود مشغول ساخته بود و در این فکر بودند که چه کسی می‌تواند، برای او نزد پیامبر (ص) سفارش کند، سر انجام به این نتیجه رسیدند که کسی دیگر جز حضرت اسامه (رض) - حَبَّ النَّبِیِّ - جرأت چنین کاری را ندارد، آن زن را نزد حضرت پیامبر (ص) بردند و حضرت اسامه (رض) برای او سفارش کرد، چهره حضرت پیامبر (ص) - از شدت ناراحتی - دگرگون شد و به اسامه گفت: آیا در حدی از حدود الهی سفارش می‌کنی؟ حضرت اسامه (رض) گفت: ای رسول خدا برای من استغفار کن، پیامبر (ص) صحابه کرامش را جمع کرده و برای شان خطبه داد و فرمود: اما بعد، علت تباهی ملت‌های پیشین این بود که هرگاه شخص شریفی، در میان آنان مرتکب سرقت می‌شد او را آزاد می‌گذاشتند و اگر فردی ضعیف و بیچاره دزدی می‌کرد، حد و عقوبت شرعی را بر او اجرا می‌کردند. سوگند به خدایی که نفسم در اختیار اوست، اگر فاطمه بنت محمد - اعازها الله - نیز

مرتکب سرقت می‌شد، حتماً دست او را قطع می‌کردم، و پس از آن دستور داد که دست آن زن را قطع کنند.

حضرت پیامبر (ص) می‌خواست خانه کعبه را منهدم کند و دوباره آن را بر اساس و شالوده ابراهیم خلیل بنا کند؛ اما چون قریش تازه مسلمان و به دوران جاهلیت نزدیک بودند و احتمال داشت که عقول آنان این امر را تحمل نکنند، از این کار صرف‌نظر فرمودند، و کعبه را با وجود این که ایراد داشت و دروازه آن از زمین بلند و به روی عامه مردم بسته و برای خانه کعبه وضعیتی نامناسب بود، آن را به حالت پیشین خود گذاشت.

برخی از اخطا به گونه هستند که برطرف کردن آن به صورت کلی، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا که خطا در بدو آفرینش در نهاد شخص به ودیعت نهاده شده است و راست کردن کجی آن منجر، به فاجعه می‌گردد؛ البته تقلیل و تخفیف آن امکان‌پذیر است، مانند: طبیعت زن که حضرت پیامبر (ص) در باره آن می‌فرمایند: زن از استخوان پهلوی آفریده شده و هرگز راست نمی‌شود، اگر با او زنده‌گی می‌کنی، با همین کجی، با او بساز، و اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند و - مراد از - شکستن آن همان طلاق اوست.

و در روایتی دیگر آمده: به زنان خوبی کنید، همانا آنان از استخوان پهلوی آفریده شده‌اند و کج‌ترین استخوان پهلوی بالاترین آن است، اگر بخواهی راستش کنی می‌شکند و اگر او را به حال خود بگذاری برای همیشه کج می‌ماند، پس به زنان خوبی کنید.

### بعضی از خطاهای مسلمین در صدر اسلام

امام بخاری، در کتاب صحیح خود، از حضرت جابر (رض) روایت نموده که می‌گوید: در رکاب حضرت پیامبر (ص) به غزوة رفتیم در این غزوه، افراد زیاد از مهاجرین و انصار شرکت داشتند، مردی از مهاجرین که اهل مزاح و بسیار بازی‌گر بود، مردی انصار را مشتی زد، مرد انصاری برآشفته و بسیار خشمگین شد و در میان آنان دعوا و نزاع درگرفت، انصاری فریاد برآورد: ای انصار ... حضرت پیامبر (ص) بیرون آمدند و فرمودند: شما را چه کار با نعره‌ها و فریادهای اهل جاهلیت؟ سپس فرمودند: آنان را چه شده؟ و ایشان را خبر دادند

که مردی مهاجر، یکی از انصار را مشتی زده است، جابر می‌گوید: حضرت پیامبر (ص) فرمودند: این کارها را رها کنید؛ زیرا که پلید و نامبارک هستند. و در روایت مسلم آمده که حضرت پیامبر (ص) فرمودند: هر مردی برادرش را چه ظالم باشد و چه مظلوم، باید یاری نماید، اگر ظالم بود او را از ظلم باز دارد و اگر مظلوم واقع شده بود، او را کمک کند.

در روایت ابن ماجه این‌گونه آمده که مردی از کنار رسول الله (ص) عبور کرد، حضرت پیامبر (ص) از اهل مجلس پرسیدند: شما در باره این مرد چه می‌گویید؟ گفتند: نظر شما معتبر است، ما می‌گوییم او از شریف‌ترین مردم است شایسته است هر جا پیغام خواستگاری بفرستد دامادش کند، و اگر سفارشی کند از او بپذیرند و اگر سخنی بگویند به او گوش فرا دهند، حضرت پیامبر (ص) ساکت ماندند، مردی دیگر عبور کرد، آن حضرت (ص) از آنان پرسید: در مورد این شخص چه می‌گویید؟ گفتند: والله یا رسول الله این مرد از فقرا و تنگدستان اصحاب است، شایسته است اگر جایی پیغام خواستگاری بفرستد، دامادش نکنند. اگر سفارشی کند از او بپذیرند و اگر سخنی بگویند کسی به او گوش فرا ندهد، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: اگر زمین از امثال شخص اول پر گردد، این مرد از همه آنان بهتر است.

امام مسلم، از ابو مسعود بدری روایت می‌کند که وی گفت: برده‌ام را با شلاق تنبیه می‌کردم که از پشت سر صدای شنیدم که می‌گفت: ای ابو مسعود بدان که ... اما من از شدت عصبانیت، صدا را تشخیص ندادم و چون صدا نزدیک شد، دانستم که ایشان رسول الله (ص) هستند که می‌فرمودند: ای ابو مسعود بدان که ... ای ابو مسعود بدان که ... و من شلاق را انداختم، در روایتی دیگر آمده که از هیئت حضرت پیامبر (ص) شلاق از دستم افتاد، آن حضرت (ص) فرمودند: ای ابو مسعود بدان که از این قدرتی که تو بر این برده داری، خداوند به مراتب بر تو بیشتر قدرت دارد، گفتم: - یا رسول الله! - از این به بعد هرگز برده را نخواهم زد، در روایتی دیگر آمده که ابو مسعود گفت: یا رسول الله! این برده، برای رضای خداوند آزاد است، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: اگر چنین نمی‌کردی آتش - جهنم - تو را می‌سوخت.

حضرت عبدالله بن عباس (رض) می‌گوید: مردی نزد حضرت پیامبر (ص)

آمد که با وجود این که با همسرشظهار کرده بود، - بدون ادای کفاره - با وی مقاربت کرده بود، او به حضرت پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله! با همسرمظهار کردم و قبل از این که کفاره بدهم، با او مقاربت نمودم، آن حضرت (ص) فرمودند: خدا بر تو رحم کند، چه امری باعث شد که مرتکب این کار شوی؟ گفت: درخشش خلخال او در زیر نور ماه. حضرت پیامبر (ص) فرمودند: پس تا هنگامی که کفاره‌یی نپرداخته با او آمیزش مکن.

حضرت ابوهریره (رض) می‌فرماید: در مجلسی با حضرت پیامبر (ص) نشسته بودیم که مردی وارد شد و گفت: یا رسول الله! تباه گشتم.

حضرت پیامبر (ص): تو را چه شده؟

روزه بودم و با همسرم مقاربت کردم.

حضرت پیامبر (ص): برده‌یی داری که آزادش کنی؟

خیر.

حضرت پیامبر (ص): آیا می‌توانی دو ماه متوالی روزه بگیری؟

خیر.

حضرت پیامبر (ص): آیا می‌توانی ۶۰ مسکین را غذا بدهی؟

خیر.

حضرت پیامبر (ص) مدتی درنگ فرمودند، تا این که شخصی زنبیلی خرما، نزد ایشان آورد، حضرت پیامبر (ص) فرمود: آن مرد سایل کجاست؟ آن مرد که خود حضور داشت، گفت: منم یا رسول الله! حضرت پیامبر (ص): این خرماها را بگیر و صدقه کن.

یا رسول الله! آیا این خرماها را بر فردی فقیرتر از خودم صدقه کنم؟ به خدا سوگند، در شهر مدینه خانواده‌یی فقیرتر از خانواده من وجود ندارد.

حضرت پیامبر (ص) خندیدند، حتی دندان‌های مبارک ظاهر گشت و سپس فرمودند: با این خرماها خانواده‌ات را اطعام کن.

امام بخاری، در کتاب صحیح خود از عبدالرحمن ابن ابی ابکره و او از پدرش روایت می‌کند که در محضر رسول الله (ص) شخصی، کسی دیگر را تعریف نمود، و در روایت مسلم این گونه آمده که مردی گفت: یا رسول الله! پس از رسول الله (ص) در فلان و فلان موارد کسی از او برتر نیست.

حضرت پیامبر (ص) فرمودند: وای بر تو، گردن رفیقت را شکستی، این جمله را چندین بار تکرار نموده و سپس فرمودند: هرکس از شما که ناگزیر شد که برادر مسلمانش را بستاید، پس باید این‌گونه بگوید: من فلانی را این‌گونه می‌پندارم، و حسابش با خداوند است، من کسی را تبرئه نمی‌کنم، او را چنین و چنان می‌پندارم، و موردی را که از او می‌شناسد ذکر کند.

حضرت عمر بن خطاب (رض) می‌گوید: در زمان حضرت پیامبر (ص) مردی بود که عبدالله نام داشت و به لقب «حمار» معروف بود و - با گفتارش - حضرت پیامبر (ص) را به خنده می‌انداخت، حضرت پیامبر (ص) به جرم شراب خواری او را شلاق زده بودند، روزی او را آوردند و به خاطر ارتکاب مجدد همین جرم، او را شلاق زدند، مردی از میان جمیعت گفت: خدا نفرینش کند، چندین بار است که او را شلاق می‌زنند - اما باز هم از این کار دست نمی‌کشد - حضرت پیامبر (ص) فرمودند: او را نفرین نکنید، مگر نمی‌دانید که او خدا و رسولش را دوست دارد.

حضرت ابوهریره (رض) می‌گوید: مردی را که - بر اثر نوشیدن مسکرات - مست بود، نزد حضرت پیامبر (ص) آوردند و ایشان دستور دادند که او را شلاق بزنند، یکی از حاضرین گفت: خدا رسوایش کند، او را چه شده؟ حضرت پیامبر (ص) فرمودند: شیطان را علیه برادران مساعدت نکنید.

عبدالله بن ابی اوفی می‌گوید: حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) نزد حضرت پیامبر (ص) از حضرت خالد بن ولید شکایت نمود، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: ای خالد! کسی از اهل بدر را اذیت مکن، اگر به اندازه کوه احد طلا صدقه کنی بازهم به - مقام و - عمل آنان نمی‌رسی، حضرت خالد گفت: یا رسول الله! در باره من سخن می‌گویند و من نیز آن‌ها را جواب می‌دهم، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: خالد را اذیت نکنید، او شمشیری از شمشیرهای خداوند است که آن را بر کفار فرود آورده است.

حضرت انس بن

(رض) می‌گوید: عرب‌ها عادت داشتند که در سفر به هم‌دیگر خدمت می‌کردند، در سفری همراه حضرت ابوبکر و عمر (رض) مردی بود که آنان را خدمت می‌کرد، آن‌ها - در جایی منزل گرفتند و - خوابیدند و هنگامی که بیدار

شدند، خادم‌شان غذایی آماده نکرده بود - و هنوز خواب بود- یکی از آن‌ها به دیگری گفت: این مرد خیلی پر خواب است - زیاد می‌خوابد- و سپس او را بیدار کردند و به وی گفتند: نزد حضرت پیامبر (ص) برو و سلام ما را به ایشان برسان و بگو: ابوبکر و عمر از شما مقداری خورش خواسته اند، آن مرد نزد حضرت پیامبر (ص) رفت و پیغام آن‌ها را ابلاغ نمود، آن حضرت (ص) به آن مرد فرمودند: آن‌ها را سلام کن و بگو: شما غذا خورده‌اید؟ حضرت ابوبکر و عمر پریشان نزد آن حضرت (ص) آمدند و گفتند: یا رسول الله ما از شما خورش خواستیم و شما فرمودید که آن‌ها غذا خورده‌اند! ما چه غذایی خورده‌ایم؟! ایشان فرمودند: گوشت برادران را خوردید - هنگامی که خواب بود از او غیبت کردید و گفتید این مرد پر خواب است- به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند: همانا من تکه‌های گوشتش را میان دندان‌های‌تان می‌بینم! آنان گفتند: یا رسول الله برای ما طلب مغفرت و استغفار کن، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: او - کسی که از او غیبت کرده‌اید- باید برای شما طلب مغفرت کند.

حضرت پیامبر (ص) در برخوردی که میان حضرت ابوبکر و عمر (رض) رخ داده بود، این‌گونه عمل کردند، امام بخاری در کتاب صحیح خود در بخش تفسیر از حضرت ابو دردا (رض) روایت نموده است که وی می‌گوید: میان حضرات ابوبکر و عمر (رض) سخنانی رد و بدل شد و حضرت ابوبکر حضرت عمر را خشمگین نمود، حضرت عمر در حالت خشم از حضرت ابوبکر جدا شد و به راه افتاد، حضرت ابوبکر در پی او رفت و از او خواست تا وی را معاف کند؛ اما حضرت عمر چنین نکرد و به منزل خود رفت و در را بست، حضرت ابوبکر نزد حضرت پیامبر (ص) آمد، ابو دردا می‌گوید: ما نزد حضرت پیامبر (ص) بودیم ایشان - با دیدن حضرت ابوبکر- فرمودند: این رفیق شما با کسی درگیر شده است - از طرفی دیگر- حضرت عمر نیز از برخورد خود پشیمان شده بود، او نیز آمد و سلام گفت و کنار رسول الله (ص) نشست و داستان را برای شان تعریف نمود، حضرت پیامبر (ص) عصبانی شدند، حضرت ابوبکر- چون اوضاع را این‌گونه دید- گفت: یا رسول الله! تقصیر من بود، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: چرا دوست مرا راحت نمی‌گذارید؟ چرا دوست مرا

راحت نمی‌گذارید؟ - هنگامی که - من گفتم: من پیامبر خدا به سوی شما هستم، شما مرا تکذیب کردید؛ اما ابوبکر مرا تصدیق نمود.

حضرت پیامبر (ص) در اوضاع متعددی، این‌گونه عمل کردند، و هنگامی که نزدیک بود میان مسلمانان جنگی درگیرد، آن حضرت (ص) - برای آرام‌کردن اوضاع - مداخله نمودند، آن‌گونه که حضرت عایشه (ص) در بارهٔ حادثهٔ افک، می‌فرماید: حضرت پیامبر (ص) به منبر رفتند و فرمودند: ای مسلمانان! چه کسی از شما مرا در برابر مردی که اذیت و آزارش حتی به اهل من رسیده، پشتیبانی می‌کند؟ من از اهل خود تا کنون جز خیر چیزی دیگر ندیده‌ام، و آنان - منافقین - از مردی نام می‌برند که تا کنون از او مورد بدی مشاهده نکرده‌ام و او بدون من هرگز در منزل من وارد نشده است. حضرت سعد بن معاذ (رض) از تیرهٔ بنی‌عبدالاشه برخاست و گفت: یا رسول الله! من برای این کار آماده‌ام، اگر آن مرد از قبیلهٔ من - اوس - باشد خودم گردنش را می‌زنم، و اگر از برادران خزرجی ما باشد هرچه شما در مورد او دستور بفرمایید، آن‌گونه خواهیم کرد، حضرت سعد بن عبادۀ بزرگ خزرج مرد صالحی بود؛ اما تعصب قومی بر او غالب آمد و به سعد گفت: به خدا قسم تو دروغ می‌گویی، آن شخص را نمی‌کشی و بر کشتنش قدرت نیز نداری، و اگر آن مرد از قبیله تو می‌بود دوست نمی‌داشتی که او را بکشی، حضرت اسید بن حضیر که عموزادهٔ سعد بود، برخاست و به سعد بن عبادۀ گفت: تو دروغ می‌گویی قسم به خدا اگر آن مرد از قبیلهٔ ما باشد، حتماً او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقان جانبداری می‌کنی، دو قبیلهٔ اوس و خزرج برآشفتنند و نزدیک بود باهم بجنگند، حضرت پیامبر (ص) بر منبر ایستاده بودند، و مدام آنان را به سکون و آرامش دعوت می‌دادند، تا این که آرام گشتند و سکوت نمودند.

امام بخاری، از حضرت علی (رض) روایت نموده که وی می‌گوید: حضرت پیامبر (ص) شب هنگام نزد، وی و حضرت فاطمه (رض) تشریف آورده و به آن‌ها فرمودند: شما نماز - تهجد - نمی‌خوانید؟ حضرت علی (رض) می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! نفس‌های ما در اختیار الله است، هر گاه او بخواهد ما را توفیق می‌دهد که برخیزیم، حضرت پیامبر (ص) با شنیدن آن جمله، چیزی نگفتند و برگشتند، حضرت علی (رض) از وی شنید که هنگام باز گشت دست



را بر زانوی خویش می‌زدند و این آیه را می‌خواندند:

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾ الْكَهْفُ / ۵۴)

«و هست آدمی بیشتر از همه چیز در خصومت».

آن‌گونه که حضرت پیامبر (ص) با حضرت حاطب (رض) عمل نمودند، آن‌گاه که وی کفار قریش را، از قصد مسلمانان به لشکرکشی و فتح مکه اطلاع داد، آن حضرت (ص) از وی پرسیدند: چرا چنین کردی؟ او گفت: یا رسول الله! من کماکان به خدا و رسول ایمان دارم و دین خود را تغییر و تبدیل ننموده‌ام، من می‌خواستم که منتی بر آن‌ها نهاده باشم، تا این‌گونه از تعرض به اهل و مال من در مکه باز آیند، بقیه اصحاب - به استثنای من - همه در مکه افرادی دارند که از اهل و اموال آنان حفاظت کنند، سپس حضرت پیامبر (ص) فرمودند: این مرد راستش را گفت، به او جز خیر و نیکویی چیزی نگویید.

(وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾ التَّحْرِيمُ: ۳)

«و یاد کن چون پنهان گفت پیغامبر با بعض ازواج خود سخنی را و مطلع ساخت خدای تعالی پیغامبر را بر افشای آن سخن، شناسا کرد. پیغامبر به بعض آن سخن - برخی از مواردش را یادآوری نمود- و اعراض کرد از بعض، پس وقتی که خبر دارکردن آن را به افشای راز، آن زن گفت: که خبر داد تو را به این افشای راز؟ پیغامبر فرمود: خبر داد مرا خدای دانای خبردار».

علامه قاسمی، در تفسیر خویش «محاسن التأویل» در باره تفسیر این آیه می‌نویسد: حضرت پیامبر (ص) رازی را مبنی بر تحریم کنیزش و یا چیزی دیگر از آنچه خداوند برای ایشان حلال کرده بود، با همسرش حضرت حفصه (رض) در میان گذاشت و چون او هووی خود حضرت عایشه (ص) را از این راز آگاه ساخت، خداوند حضرت پیامبر (ص) را از این ماجرا اطلاع داد و در پی آن حضرت پیامبر (ص) با ذکر برخی از مواردی که حضرت حفصه (ص) افشا کرده بود، وی را عتاب نموده و به خاطر اظهار کرم و جوان‌مردی از ذکر تمام موارد چشم پوشیدند.

در روایت امام احمد، توضیحات و نکات مفیدی ذکر شده است، او از حضرت

عبدالله بن عمرو (رض) روایت نموده که وی گفت: پدرم زنی از قریش را به نکاحم درآورد و من از بس که به عبادت، نماز و روزه قدرت داشتم و در آن منهمک بودم از او دور ماندم، پدرم - عمرو بن عاص (رض) آمد و از همسرم پرسید: که شوهرت را چگونه یافتی؟ او در جواب گفت: مرد بسیار خوبی است، تا کنون نه به قضای حاجتی نیاز پیدا کرده و نه به بستر من آمده است، پدرم روبه من کرد و مرا سرزنش نمود و گفت: زنی والا گهر از قریش به تو داده‌ام و تو در ادای حقوق همسری و زنا شویی وی کوتاهی می‌کنی؟ و سپس نزد حضرت پیامبر (ص) رفت و از من شکایت نمود، آن حضرت (ص) مرا فرا خواندند و من نیز نزد ایشان رفتم، از من پرسیدند: مگر روزها همیشه روزه می‌گیری؟

گفتم: آری.

فرمودند: و شب‌ها نیز - تا صبح - نماز می‌خوانی؟

گفتم: آری.

فرمودند: اما من برخی ایام را، روزه می‌گیرم و در برخی دیگر افطار می‌کنم - روزه نمی‌گیرم - شب‌ها هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و حقوق همسرانم را نیز ادا می‌کنم، هرکس از سنت من روی گرداند از من نیست.

سپس فرمودند: در هر ماه فقط یکبار قرآن را ختم کن.

گفتم: من از این قوی‌ترم.

فرمودند: پس در هر ۱۰ روز یکبار ختم کن.

گفتم: از این نیز بیشتر توان دارم.

- بنا به روایت یکی از راویان - حضرت پیامبر (ص) فرمودند: پس هر سه روز یک بار قرآن را ختم کن.

سپس فرمودند: از هر ماه، سه روز، روزه بگیر.

گفتم: من از این بیشتر توان دارم.

و سر انجام فرمودند: یک روز روزه بگیر و روز دیگر را روزه نگیر، این برترین روزه و روش برادر دود است.

حصین در روایت خویش می‌گوید: حضرت پیامبر (ص) پس از آن فرمودند: هر عابدی تندی و نشاطی دارد و هر نشاطی نوع کندی و سستی در پی دارد که

یا انسان را به سوی سنت می‌کشد و یا در دامان بدعت می‌اندازد، هر کس که هنگام کُندی و ضعف خویش به سنت رو می‌آورد، هدایت یافته - و رستگار است - و هر کس کُندی و ضعفش، او را به دامان بدعت بکشانند، هلاک و تباه گشته است.

مجاهد می‌گوید: هنگامی که حضرت عبداللّه بن عمرو (رض) ضعیف و سالخورده شده، چندین روز متوالی روزه می‌گرفت و پس از آن برای این که دوباره روز بگیرد، ایامی را روزه نمی‌گرفت، و در باره تلاوت قرآن نیز، گاهی از حزب خود - مقداری که هر روز باید می‌خواند - می‌کاست و گاهی نیز بر آن می‌افزود؛ البته حتماً در هر سه روز و یا یک هفته قرآن را ختم می‌کرد، و در آخر می‌گفت: کاش آن‌چه حضرت پیامبر (ص) در مرحله اول، به من پیشنهاد نمودند، می‌پذیرفت؛ البته اکنون نیز دوست ندارم آنچه را نزد حضرت پیامبر (ص) پذیرفتم، تغییر دهم.

امام بخاری، از حضرت ابوذر (رض) روایت نموده است که وی می‌گوید: میان من و مردی دیگر که مادرش عجمی بود، سخنان تنیدی رد و بدل شد و من او را به مادرش طعنه زدم، او حضرت پیامبر (ص) را از این مورد آگاه نمود، آن حضرت (ص) به من فرمودند: به فلانی بد و بی‌راه گفتی؟ گفتم: آری، فرمودند: مادرش را دشنام دادی؟ گفتم: آری. آن حضرت (ص) فرمودند: تو مردی هستی که شائبه از جاهلیت داری. گفتم: این بر اثر پیری و سالخورده‌گی است، فرمودند: آری. آنان برادران تان هستند که خداوند به اختیارتان گذاشته است، پس هرکسی که خداوند برادر او را در اختیارش گذاشته هرچه خود می‌خورد، به او نیز بدهد و هرچه خود می‌پوشد او را نیز بپوشاند، و کاری که توانش را ندارد، از او طلب نکند، و اگر چنین کرد، او را در انجام آن کار یاری نماید

حضرت خوات بن جبیر می‌گوید: همراه پیامبر (ص) در «مرا الظهران» - جایی نزدیک مکه - اتراق کردیم، از خیمه خود بیرون آمدم، ناگاه زنانی زیبا دیدم که باهم سخن می‌گفتند، به خیمه برگشتم و از خورجین خود، یک دست لباس درآوردم و پوشیدم و رفتم با آن زن‌ها نشستم، حضرت پیامبر (ص) بیرون آمدند و صدا زدند: ابو عبداللّه! - چه کار می‌کنی؟ - هنگامی که آن حضرت (ص) را دیدم، از ایشان ترسیدم و دست‌پاچه شدم، گفتم: یا رسول اللّه!

شتری رَمَکی - رم‌کننده و گریزنده - دارم، برایش قید و ریسمانی پیدا می‌کنم، حضرت پیامبر (ص) رفتند و من نیز به دنبال ایشان حرکت کردم، آن حضرت (ص) چادرش را به من دادند و برای قضای حاجت پشت درختی رفتند، گویا اکنون، سفیدی بدن ایشان را از میان سبزی درخت مشاهده می‌کنم، آن حضرت (ص) پس از قضای حاجت وضو گرفتند و برگشتند، آب وضو از ریش ایشان بر سینه‌اش می‌چکید. فرمودند: ای ابو عبدالله! رمیده‌گی - ترس و گریز - شترت چه شد؟ از آنجا حرکت کردیم در مسیر راه هرجا آن حضرت (ص) مرا می‌دیدند، می‌فرمودند: السلام علیک ای ابو عبدالله رمیده‌گی این شتر چه شد؟ چون اوضاع را این‌گونه دیدم، زودتر از دیگران به مدینه رفتم، از مسجد و مجلس حضرت پیامبر (ص) کناره گرفتم، تا این که یک روز در لحظه خلوت به مسجد رفتم و به نماز ایستادم، آن حضرت (ص) از یکی از حجره‌های خویش، خارج شدند و به مسجد تشریف آوردند، و خیلی سبک و کوتاه دو رکعت نماز گزارند، من به این قصد که حضرت پیامبر (ص) تشریف ببرند و مرا رها کنند، نمازم را طولانی کردم، ایشان فرمودند: ای ابو عبدالله هرچند می‌خواهی نماز را طولانی کن، من اینجا می‌مانم، با خود گفتم: از رسول الله (ص) عذرخواهی می‌کنم و ایشان را از این بابت راحت می‌سازم، هنگامی که نماز را تمام کردم، حضرت پیامبر (ص) فرمودند: السلام علیک، ای ابو عبدالله! رمیده‌گی شترت چه شد؟ گفتم: یا رسول الله! به خداوندی که تو را به پیامبری معبوث گردانید، از هنگامی که مسلمان شده‌ام، این شتر هرگز نرمیده است. ایشان تا سه مرتبه فرمودند: خداوند بر تو رحم کند، و از آن پس هرگز در این باره چیزی نفرمودند.

## اهمیت نیت در اسلام

اهمیت نیت از نظر عقل، بر هیچ کس مخفی نیست؛ زیرا نیت از عقل سرچشمه می‌گیرد، لذا هرکس که از نظر عقل و خرد، ضعیف و ناتوان است، بر اعمال و کردار او هیچ‌گونه اثری مرتب نمی‌شود. بنا بر این اگر از مجنون و دیوانه و کودک عملی سر زد، هرگز موجب پاداش یا مجازات نمی‌گردد، چون عمل او بدون نیت و اراده که از آثار و نتایج عقل است، صورت پذیرفته است و تقاضای عقل و خرد همین است که برای استحکام هر چیزی، استحکام مواد اولیه که زیر بنا، به شمار می‌روند، لازم و ضروری است و در اسلام زیر بنای تمام اعمال قلبی و بدنی بر خلوص نیت استوار است. اگر نیت خالصانه نباشد، شکل و صورت ظاهری فریبده اعمال همچون انار و سیب پوسیده‌یی می‌ماند که ظاهرش جلب توجه می‌نماید؛ ولی چون در داخل، پوسیده است، قابل استفاده نیست. بنا بر این شخص مسلمان مؤظف است، تمام اعمال قلبی و بدنی خویش را، از انگیزه‌های غیر الهی، پاک و منزّه گرداند، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ). البینه/۵ «و امر نشدند، مگر برای این که خداوند را با اخلاص کامل در دین پرستش کنند، و از غیر دین حق، روی برگردانند».

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾ الزمر / ۲)

«ما این کتاب را بر سر توبه حق فرستادیم، پس خداوند را پرستش کن و دین را برای او خالص بگردان».

(وَعَنْ عُمَرَ بْنِ خَطَّابٍ (رض) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. متفق علیه)

«از امیرالمؤمنین حضرت عمر بن خطاب (رض) روایت است. من از پیامبر خدا (ص) شنیدم. فرمود: همانا ارزش و اعتبار اعمال وابسته با نیت است».

(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: يُعَثُّ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ. مسند احمد)

«از حضرت ابوهریره (رض) روایت است پیامبر خدا (ص) فرمود: مردم در روز

قیامت مطابق نیت‌های شان دوباره زنده می‌شوند.»

(عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلَفْنَا مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًّا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ. صحيح البخاری)

«حضرت انس (رض) روایت می‌کند که ما از جنگ تبوک با پیامبر (ص) برگشتم، رسول الله (ص) فرمودند: همانا در مدینه منوره، کسانی را ترک نمودیم که هیچ دره و رودخانه را طی نکردیم، مگر این‌که آن‌ها با ما بودند، آن‌ها را عذر باز داشته بود.»

(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَادِكُمْ وَلَا إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ. صحيح مسلم)

«از حضرت ابی هریره (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: همانا خداوند به پیکرها و چهره‌های شما نمی‌نگرد؛ بلکه به دل‌ها - نیت‌ها - و اعمال شما می‌نگرد.»

از آیات و روایات مذکور، معلوم می‌گردد که مسلمان موظف است، در کردار و گفتار خویش، فقط رضای خداوند را در نظر داشته باشد؛ زیرا بدون اخلاص نیت تمام اعمال و کردار انسان بی‌فایده است، و به آن ثوابی تعلق نمی‌گیرد. و نیز مسلمانی که نیت کار خیری را داشته باشد و به علت عذری که انجام دادن آن معذور گردد، با کسی که همان عمل خیر را انجام داده است، در اجر و ثواب شریک است و این از الطاف الهی است که شامل حال مؤمن صادق قرار می‌گیرد.

## ریاکاری

امام ترمذی از ابو هریره روایت می‌کند:

«حضرت پیامبر (ص) فرمودند: روز قیامت خداوند متعال فرود می‌آید، تا میان بندگان قضاوت نماید و مردم همه زانو زده‌اند، قبل از همه یک عالم - اهل قرآن - و یک مجاهد و یک ثروتمند را به پیش‌گاه خداوند متعال می‌آورند، خداوند از عالم می‌پرسد: مگر علم و دانشی را که بر پیامبرم فرو فرستادم، به تو نیاموختم؟ می‌گوید: آری. خداوند می‌گوید: با آن چگونه عمل کردی؟

می‌گوید: پروردگارا من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشته‌گان می‌گویند: دروغ می‌گویی. خداوند می‌گوید: تو به این غرض قرآن خواندی که مردم تو را قاری بگویند، - در دنیا- این‌گونه گفته شد. سپس ثروتمند را می‌آورند، خداوند به او می‌گوید: مگر به تو ثروت ارزانی نداشتم، تا محتاج کسی نباشی؟ می‌گوید: بلی ای پروردگار! خداوند می‌فرماید: در آن‌چه به تو دادم، چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: به خویشاوندانم رسیده‌گی کردم و صدقه دادم، خداوند و فرشته‌گان می‌گویند: دروغ می‌گویی. خداوند می‌فرماید: قصد تو از این کارها این بود که تو را، جواد و سخاوتمند بگویند، - در دنیا- این‌گونه شد. سپس مجاهدی که در راه خدا کشته شده می‌آورند، خداوند از او می‌پرسد: به خاطر چه کشته شدی؟ می‌گوید: امر شدم تا در راه تو جهاد کنم و من نیز در راه تو جنگیدم تا این که کشته شدم، خداوند و فرشتگان می‌گویند: دروغ می‌گویی. خداوند می‌گوید: تو به این قصد جنگیدی که تو را شجاع و دلیر بگویند و - در دنیا - این‌گونه شد. سپس حضرت پیامبر (ص) بر زانویم زده و فرمودند: ای ابوهریره، این‌ها اولین سه نفری هستند از مخلوقات پروردگار که در قیامت آتش جهنم، به وسیله آنان شعله‌ور می‌شود «[ترمذی]

ریاکاری درحقیقت یک نوع نیرنگ و تزویر است که نه تنها از دیدگاه اسلام؛ بلکه از نظر عقل سلیم نیز چیزی بسیار مذموم و مردود قرار گرفته است؛ زیرا شخص ریاکار همواره با ادعاهای کاذب و دروغین سر و کار دارد، گفتار و کردارش همیشه بر خلاف حقیقت و واقعیت است، لذا از دیدگاه اسلام، انسان مؤمن موظف است، در تمام حالات و فرصت‌های گوناگون تلاش نماید، تا کردار و گفتارش از انگیزه‌های غیر الهی پاک و منزّه باشد، چنانکه خداوند در مورد نمازگزاران ریاکار می‌فرماید: (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرْأُونَ). الماعون: ۴-۶ «پس وای بر آن نمازگزاران که دل از یاد خدا غافل دارند، همانان که - اگر عبادتی کنند- به ریا و خود نمایی می‌کنند».

الف: ریاکاری شرک است

(وَعَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ (رَضِيَ) قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ

وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ. مسند احمد)

« از حضرت شداد بن اوس (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: هر کسی ریاکارانه نماز بخواند، مرتکب شرک شده است و هرکس ریاکارانه روزه بگیرد، مرتکب شرک شده است و هرکس ریاکارانه صدقه دهد، مرتکب شرک شده است.»

(وَعَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّ أَدْنَى الرِّيَاءِ الشُّرْكَ. متفق علیه)

« رسول الله (ص) فرمودند: همانا کم‌ترین و نازل‌ترین درجه ریا و ظاهر، شرک به خداوند است.»

(وَعَنْ شَدَادِ بْنِ أَوْسٍ (رَضٍ) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: أَخْوَفُ عَلَى أُمَّتِي الشُّرْكَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَشْرِكُ أُمَّتَكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ أَمَّا إِيَّاهُمْ لَا يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجَرًا وَلَا وَثَنًا وَلَكِنْ يُرَاءُونَ بِأَعْمَالِهِمْ. مسند احمد)

« از حضرت شداد بن اوس (رض) روایت است: من از رسول الله (ص) شنیدم فرمودند: من از شرک ورزیدن امتم بسیار می‌ترسم. گفتم: ای پیامبر خدا! آیا امت تو بعد از رحلت شرک می‌ورزد؟ فرمودند: آری؛ ولی آنان خورشید، ماه، سنگ، و بت را نمی‌پرستند؛ بلکه در انجام دادن اعمال، تظاهر و ریاکاری می‌نمایند.»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ لَبِيدٍ (رَضٍ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشُّرْكَ الْأَصْغَرَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الشُّرْكَ الْأَصْغَرُ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ. احمد، بیهقی)

« از حضرت محمود بن لبید (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: همانا خطرناک‌ترین چیزی که من از آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر است. صحابه گفتند: یا رسول الله! شرک اصغر چیست؟ فرمودند، تظاهر و ریاکاری است.»

ب: ریاکاری ثواب ندارد.

(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رَضٍ) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ، فَأَتَى بِهِ، فَعَرَفَهُ نِعْمَتَهُ، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتُ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ



قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأَتَى بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ! وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ؛ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ، فَأَتَى بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: جَوَادٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. صحيح مسلم)

« از حضرت ابوهریره (رض) روایت است، من از رسول الله (ص) شنیدم فرمود: اولین انسانی که در روز قیامت، بر علیه او حکم صادر می‌گردد، مردی است که شهید شده است او آورده می‌شود، خداوند نعمت‌های خویش را به او تذکر می‌دهد و او به همه آن اعتراف می‌کند، آن‌گاه خداوند می‌فرماید: در برابر آن چه کردی؟ می‌گوید: در راه تو جنگیدم تا شهید شدم، خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه جنگیدی تا گفته شود، شخصی دلیر و با جرأت هستی و چنین گفته شد. سپس دستور داده می‌شود بر رویش کشانده می‌شود و در دوزخ انداخته می‌شود.

مردی - دیگر - آورده می‌شود که علم آموخته و دیگران را تعلیم داده است و قرآن خوانده است، خداوند نعمت‌های خویش را به او تذکر می‌دهد و او به همه آن اعتراف می‌کند، خداوند می‌فرماید: در برابر آن چه کردی؟ آن شخص می‌گوید: به خاطر تو علم آموختم و قرآن خواندم و دیگران را آموزش دادم، خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه علم آموختی، تا تو را عالم بگویند و قرآن خواندی تا تو را قاری بگویند و چنین گفته شد. سپس دستور داده می‌شود، بر رویش کشانده می‌شود و در دوزخ انداخته می‌شود.

مرد - دیگری - آورده می‌شود که خداوند از کلیه انواع مال و ثروت به او داده است، خداوند نعمت‌هایش را به او می‌شناساند و او به همه آن اعتراف می‌کند، خداوند می‌فرماید: در برابر آن چه کردی؟ آن شخص می‌گوید: خداوند! هیچ راهی را نگذاشتم که تو دوست داشتی، در آن راه خرج شود؛ مگر آن‌که به خاطر

خشنودی تو در آن راه خرج و انفاق نمودم. خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ ولی تو این کار را کردی تا گفته شود، شخصی سخاوتمند هستی و چنین گفته شد، سپس دستور داده می‌شود و بر رویش کشانده می‌شود و در دوزخ انداخته می‌شود.»

ج: ریاکار، ثوابش را از دیگران دریافت نماید.  
(وَعَنْ أَبِي فَضَالَةَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ، مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ فَلْيُطْلَبْ ثَوَابُهُ مِمَّنْ عَمِلَ لَهُ. كنز العمال)  
« از حضرت ابوفضاله (رض) روایت است. رسول الله (ص) فرمودند: هنگامی که قیامت برپا می‌گردد، منادی اعلام می‌کند، هرکس عملی را به جز از خداوند، به خاطر دیگری انجام داده است، پاداش و ثوابش را از آن کس دریافت نماید که به خاطر او عمل را انجام داده است.»

د: ریاکار، بدترین انسان نزد خداوند است.  
(وَعَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَبْغَضُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ ثَوَابُهُ خَيْرًا مِنْ عَمَلِهِ أَنْ تَكُونَ ثِيَابُهُ ثِيَابَ الْأَنْبِيَاءِ وَعَمَلُهُ عَمَلُ الْجَبَّارِينَ. كنز العمال)

« از حضرت عائشه (رض) روایت است. پیامبر (ص) فرمودند: بدترین انسان نزد خداوند متعال، کسی است که لباس او از کردارش بهتر باشد، لباس او پیامبر گونه و عمل او ستمگرانه باشد.»

ه: ریاکار، داخل بهشت نمی‌گردد.  
(وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ (رض) قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ مُرَاءٍ. كنز العمال)

« از حضرت ابوسعید (رض) روایت است. رسول الله (ص) فرمودند: خداوند بهشت را بر هر شخص ریاکار، حرام نموده است.»

و: ریاکار، داخل جب الحزن می‌گردد.  
(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ جُبِّ الْحُزْنِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا جُبُّ الْحُزْنِ؟ قَالَ: وَإِذَا فِي جَهَنَّمَ، تَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلُّ يَوْمٍ أَرْبَعًا مَرَّةً يَدْخُلُهُ الْقَرَاءُ الْمُرَاوُونَ بِأَعْمَالِهِمْ وَإِنْ مِنْ أَبْغَضِ الْقَرَاءِ إِلَيَّ اللَّهُ الَّذِينَ يَزُورُونَ الْأُمَرَاءَ. ترمذی، ابن ماجه)

« از حضرت ابوهریره (رض) روایت است. رسول الله (ص) فرمودند: از جب الحزن به خداوند پناه ببرید، صحابه گفتند. ای پیامبر خدا جب الحزن چیست؟ فرمود: رودخانه در جهنم است که جهنم روزانه، چهار صد بار از آن پناه می‌جوید و در آن قاریان و تحصیل کرده‌های ریاکار، داخل می‌شوند و بدون تردید زشت‌ترین قاریان و تحصیل کرده‌ها، نزد خداوند کسانی هستند که نزد امراء و حاکمان - ظالم و ستم‌گر - رفت و آمد دارند ».

آری، از آیات و روایات مذکور، ثابت گردید که در روز قیامت، بر شکل ظاهری اعمال هیچ‌گونه ثواب و پاداشی تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه همان عمل موجب سربلندی و سرافرازی و نجات شخص می‌گردد که علاوه بر صحیح بودن شکل ظاهری آن، روح و روان عمل، که همان نیت و اخلاص است، نیز صحیح باشد. خداوند حکیم، امیال و غرایز گوناگونی را در وجود انسان قرار داده است، تا انسان به وسیله آن زندگی مادی و معنوی خود را تکامل بخشد؛ اما مهم این است که در میان غرایز و امیال بشر، تعادل برقرار گردد، تا طغیان و سرکشی بعضی از آن عرصه را بر تمایلات فطری دیگر تنگ نکند؛ زیرا که در این صورت انسان از رشد و شکوفایی باز می‌ماند و به کمالات و سعادت ابدی نمی‌رسد. به عنوان مثال: آب مایه حیات و زندگی انسان و طبیعت است، اگر به طرز صحیحی هدایت شود، موجب عمران و آبادانی می‌گردد؛ ولی اگر کنترل نشود، به صورت سیل و سیلاب در می‌آید، باعث ویرانی و هلاکت می‌گردد. امیال و غرایز انسان نیز چنین است، اگر کنترل نگردد، همین امیال درونی سر به طغیان برداشته، تبدیل به گناه و معصیت می‌شود و انسان را در دنیا و آخرت هلاک و رسوا می‌گردانند، به همین علت است که دین مقدس اسلام در مورد پرهیز از گناه و معاصی بسیار تأکید نموده است.

(عَنْ ثَوْبَانَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَحِلُّ لِعَاصٍ. كنز العمال)

« حضرت ثوبان (رض) روایت می‌کند: رسول الله (ص) فرمودند: همانا بهشت برای هیچ گناهکاری حلال نیست ».

(وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): وَيْلٌ لِمَنْ يَكْثُرُ ذِكْرَ اللَّهِ بِلِسَانِهِ وَيَعِصِي اللَّهَ فِي عَمَلِهِ. دیلمی)

« از حضرت ابن عمر (رض) روایت است. رسول الله (ص) فرمودند: هلاکت و نابودی است، برای کسی که با زبان بسیار ذکر می‌کند؛ ولی در عمل از خداوند نافرمانی می‌نماید ». [تفسیر أنوار القرآن: ۸۵ / ۱]

ریا

« آنان که ریا می‌کنند، یعنی به علاوه آن که آنان از نماز خود غافلند، در همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند، تا مردم آنان را بستانند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیله عبادت و طلب منزلت در دل‌های مردم است؛ البته پرهیز از ریا، دشوار است؛ مگر برای کسی که به نفس خود، ریاضت و سختی بچشاند و آن را به اخلاص وا دارد، به همین جهت رسول خدا (ص) در حدیث شریف فرموده اند: (الرياء أخفى من ديب النملة السوداء في الليلة المظلمة على المسح الاسود: ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه، در شبی تاریک، بر پلاس سیاهی است ». [تفسیر أنوار القرآن: ۸۵ / ۱]

( این حدیث، در سایر کتب تفسیر، مانند: تفسیر رازی و کشاف و ... نیز بیان شده است ).

شرك اصغر: که عبارت است، از ریا و خود نمایی، پیامبر (ص) در حدیثی که حاکم روایت نموده است چنین فرموده: (اليسير من الرياء شرك). یعنی اندک‌ترین ریا شرك است.

شرك خفی: گاهی بنده مؤمن، در حالی به آن گرفتار می‌شود که خودش نمی‌داند، چنانکه پیامبر (ص) فرموده است: (الشرك في هذه الأمة أخفى من ديب النملة السوداء على صفاة سوداء في ظلمة الليل). « یعنی: شرك در این امت خفی‌تر از رفتار مورچه سیاه، بالای سنگ سیاه، در تاریکی شب است ». وقد فسر ابن عباس (رض) قوله تعالى: (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَاداً) البقرة: ۲۲ (فقال الأنداد: هو الشرك، وهو أخفى في هذه الأمة من ديب النملة السوداء على صفاة سوداء في ظلمة الليل. شرح عمدة الأحكام: ۷ / ۷۱)

(قَالَ: وَحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حَبَّانٍ حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ أَسْلَمَ، وَفَهْدٌ، قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْقِلٍ، قَالَ: شَهِدْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. أَنَّهُ قَالَ: الشِّرْكُ أَخْفَىٰ فِیْكُمْ مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَا يَذْهَبُ عَنْكَ صَغِيرَ ذَلِكَ وَكَبِيرُهُ؟ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ وَأَنَا أَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا لَا أَعْلَمُ. أبی یعلیٰ فی مسنده: ج ۱، ص ۶۰-۶۲)

ریا انواعی دارد که از آن جمله است:

۱- نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.

۲- پوشیدن جامه کوتاه، یا خشن تا به این وسیله، در دنیا و در نظر مردم به هیأت و هیبت زهد درآید.

۳- ریا کردن با گفتار، به وسیله اظهار خشم، بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.

۴- نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است، در حالی که ریاکار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می‌بیند، او را متدین و خدا ترس بیندارد و در حقش ارادتی به هم رساند. علما گفته‌اند: نشان دادن عمل نیک، به دیگران اگر با هدف برانگیختن شان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

ریاکاران

« حضرت پیامبر (ص) فرمودند: روز قیامت خداوند متعال فرود می‌آید، تا میان بنده‌گان قضاوت نماید و مردم همه زانو زده اند، قبل از همه یک عالم - اهل قرآن - و یک مجاهد و یک ثروتمند را به پیشگاه خداوند متعال می‌آورند، خداوند از عالم می‌پرسد: مگر علم و دانشی را که بر پیامبرم فرو فرستادم، به تو نیاموختم؟ می‌گوید: آری. خداوند می‌گوید: با آن چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: پروردگارا! من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشته‌گان می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌گوید: تو به این غرض قرآن خواندی که مردم تو را قاری بگویند، - در دنیا - این گونه گفته شد. سپس ثروتمند را می‌آورند، خداوند به او می‌گوید: مگر به تو ثروت ارزانی نداشتم، تا محتاج

کسی نباشی؟ می‌گوید: بلی ای پروردگار! خداوند می‌فرماید: در آنچه به تو دادم چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: به خویشاوندانم رسیده‌گی کردم و صدقه دادم، خداوند و فرشته‌گان می‌گویند: دروغ می‌گویی و خداوند می‌فرماید: قصد تو از این کارها این بود که تو را جواد و سخاوتمند بگویند، - در دنیا- این گونه شد. سپس مجاهدی که در راه خدا کشته شده، می‌آورند. خداوند از او می‌پرسد: به خاطر چه کشته شدی؟ می‌گوید: امر شدم تا در راه تو جهاد کنم و من نیز در راه تو جنگیدم، تا این که کشته شدم، خداوند و فرشته‌گان می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌گوید: تو به این قصد جنگیدی که تو را شجاع و دلیر بگویند و - در دنیا- این گونه شد. سپس حضرت پیامبر (ص) بر زانویم زده و فرمودند: ای ابوهریره! این‌ها اولین سه نفری هستند از مخلوقات پروردگار که در قیامت آتش جهنم به وسیله آنان شعله‌ور می‌شود». [سنن ترمذی: ش ۲۳۸۲. شیوه‌های نبوی، در برابر اشتباهات مردم: ص: ۱۷]

## نیت و اخلاص

نیت و اخلاص را از کتاب "نیت و اخلاص" دکتر یوسف قرضاوی برای تان نقل می‌کنم.

تعریف اخلاص: منظور از اخلاص، جویا شدن رضایت خدا در عمل و تصفیة آن از شائبه‌های شخصی یا دنیوی است، یعنی انسان جز به خاطر جلب رضای خدا و منزلت اخروی کاری را انجام ندهد.

اخلاص یکی از ثمره‌های توحید کامل، و به معنای منحصر کردن عبادت و استعانت از پروردگار - عز و جل - است:

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ). الفاتحة: ۵

«تنها ترا عبادت می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

علمای دین و مربیان مسلمان و سالکان راه، در پیمودن مسیر آخرت بر اهمیت اخلاص اتفاق نظر دارند.

تأکید اسلام بر کسب اخلاص و پاکیزه کردن نیت و تصحیح موضع، نسبت به خدای خویش، نوعی بیهوده کاری و محدودیت قایل شدن نیست؛ بلکه زندگی بدون اخلاص، استقامت و ترقی را به دست نمی‌آورد و اکثر مصیبت‌ها

و بحران‌های کمرشکن که امت‌ها و گروه‌ها را در تنگنا قرار داده است، ناشی از کسانی است که باور و امید به خدا و منزل اخروی ندارند. اهمیت نیت در تحقق اخلاص اخلاص جز با دو عنصر تحقق نمی‌یابد:

- ۱- حضور نیت، چرا که پایه و اساس کار نیت است و کار بدون نیت صرف نظر از حسن و قبح آن، انسان را در زمره مخلصان قرار نمی‌دهد.
- ۲- زدودن شائبه‌های شخصی یا دنیوی و انحصار مخلصانه آن برای خدا. خداوند از این نیت مشروط در قرآن با عبارات مختلفی نام می‌برد مانند: (اراده وجه الله). (ابتغای وجه الله) یا (ابتغای مرضات الله).

لازم به تذکر است که بین قصد خدا و قصد آخرت، تفاوت و دوگانه‌گی وجود ندارد و کسی که بر آیه: (مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ). آل عمران: ۱۵۲ چنین تحلیلی دارد، با توجه به این، پس چه کسی خدا را می‌خواهد؟ این تحلیل غلط است؛ زیرا آنانی که آخرت را می‌خواهند، خدا را می‌خواهند و قصد آخرت، یعنی قصد رضایت و ثواب و امید به آنچه نزد خداست. و امید به بهشت و ترس از جهنم برای مخلصان عیب نیست، چنانکه خداوند پیامبران و نیکوکاران را به علت داشتن بیم و امید و رغبت و رهبت نسبت به بهشت و جهنم ستوده است و سخنی بالاتر از قرآن وجود ندارد. بهشت هم فقط یک منزل مادی محض نیست؛ بلکه منزل رضوان بزرگ و نعمت نگریستن به وجه الله است: (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ). الغاشية: ۲۲-۲۳ « در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند ».

سنت نبوی مملو از احادیثی است که پیرامون فضل و امتیاز نیت و اخلاص صحبت می‌کنند:

(إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى ...).

« همانا پاداش اعمال، به نیت فرد بسته‌گی دارد و هر کس نتیجه نیت خود را دریافت می‌کند ». [روایت امام بخاری، مسلم، ابو داود، ترمذی و نسائی].  
 (... إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا لِّوَجْهِهِ وَابْتِغَىٰ بِهِ وَجْهَهُ).  
 « خداوند در میان اعمال، جز عمل خالص که به خاطر رضای خدا باشد را،

قبول نمی‌کند». [منذری: الترغیب والترهیب].

« جوهری در الصحاح می‌گوید: « نیت یعنی تصمیم قطعی ». و « زرکشی » در « قواعد » خود گفته است: « حقیقت نیت، ربط قصد به یک مقصود معین است » و « ماوردی » می‌گوید: « نیت، یعنی قصد مقرون به اقدام، اگر بین قصد و اقدام فاصله افتد، آن عزم است نه تصمیم ».

پس نیت، یک خطوره محض نیست که برای لحظه بر قلب، عارض شود و زود از بین برود.

نیت، کار زبان نیست؛ بلکه یک عمل قلبی محض است. بنا بر این، از پیامبر و یاران او و تابعین، در میان سلف صالح دیده نشده است که در عبادت‌هایی مثل نماز، روزه، غسل و وضو، نیت را تلفظ کنند و آنچه که می‌بینیم، عده در نیت آوردن و شروع عبادت خود را به تکلف و دشواری می‌اندازند. مانند: « نیت رفع حدث الاکبر » یا « نیت صلاة الظهر اربع رکعات » یا نیت دارم چهار رکعت نماز عصر را برای خدا می‌خوانم و یا نیت دارم فردا روزه ماه رمضان را بگیرم ... همه این‌ها دلیلی از قرآن و سنت ندارند و بی مفهوم هستند، چرا که انسان هنگامی که قصد رفتن به بازار یا سفر دارد، نمی‌گوید: نیت دارم به بازار بروم یا نیت دارم به سفر بروم.

به خاطر اهمیت نیت در توجیه عمل و کیفیت بخشیدن و تعیین نوع و ارزش آن، دانشمندان یکی از ریشه‌دارترین قاعده‌ها، از قواعد فقهی را استنباط کرده‌اند که: « الأمور بمقاصدها » یعنی: « اصل کار، قصد و نیت است ».

به خاطر نیت، یک شی واحد که دارای صورت واحد است، به پسندیده و ناپسند تقسیم می‌گردد. مانند: توکل و عجز، امید و تمنا، حب خدا و حب غیر خدا، نصیحت و سرزنش، هدیه و رشوه، شرح حال و شکوی، در تمام این کلمات، اولی پسندیده و قرینه آن ناپسند است، در صورتی که شکل یکی است، فقط نیت آن را تغییر می‌دهد.

اگر کسی عادتاً یا به علت مشغولیت، از خوردن و نوشیدن در روز، خودداری کند و قصد قربت و عبادت نداشته باشد، روزه‌دار محسوب نمی‌شود و اگر جهت یافتن گمشده‌یی، به دور کعبه بگردد، برای او ثواب طواف منظور نمی‌گردد. و اگر به قصد عطا و بخشش - نه به قصد زکات فرض - چیزی به نیازمند بدهد،



پرداخت زکات محسوب نمی‌شود. و اگر فردی در مسجد بنشیند و قصد اعتکاف نکند، معتکف محسوب نمی‌گردد.

تاکنون توضیحاتی را دربارهٔ نیت ارائه دادیم؛ اما آنچه که مورد اتفاق همه است، این است که نیت در تغییر حرام تأثیری ندارد، یعنی حسن نیت و قصد نیک، حرام را حلال نمی‌کنند و صفت پلیدی که اساس حرام بودن است، با حسن نیت زدوده نمی‌شود. مثلاً کسی که به قصد بنای مسجد یا ساختن پناه‌گاهی، برای یتیمان یا تأسیس مدرسه برای حفظ و قرائت قرآن، یا صدقه دادن به فقرا و نیازمندان و اهداف خیر دیگر، اقدام به رباخواری و غصب اموال دیگران می‌کند کار او حرام است و نیت پاک او در حلال کردن حرام و تخفیف گناه، تأثیری ندارد. احادیث صحیح، تأکید می‌کنند که: « خداوند پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد ». [روایت امام مسلم].

عارفان حقیقی از دشواری، راه اخلاص و مشقت آن بر نفس‌بندگان، جز آنانکه خداوند، راه اخلاص را بر آنان آسان کرده است حکایت می‌کنند: حضرت عمر فاروق (رض) می‌فرمود: « بار الها! تمام کردارم را صالح، و برای رضای خود خالص گردان و در انگیزه اعمال من، سهمی برای دیگران قرار مده ».

سفیان ثوری می‌گوید: « تا حالا مشکلی که از تصحیح نیتم دشوارتر باشد، حل نکرده‌ام؛ زیرا همیشه در مقابل فعالیت‌های من ایستادگی می‌کند.

یوسف بن اسباط گفته است: برای کارگزاران اسلام، پاک نمودن نیت از فساد، دشوارتر و سخت‌تر از طول دوران جهاد است. باز گفته است: « انتخاب کردن خدا، در بین خواسته‌ها و امیال و آرزوها از قتال فی سبیل الله دشوارتر است ».

به نافع بن جبیر گفتند: « در این تشییع جنازه شرکت نمی‌کنی؟ گفت: « صبر کنید تا نیت بیاورم. پس چند لحظه فکر کرد، سپس گفت: حالا برویم.

یوسف بن حسین رازی می‌گوید: « سخت‌ترین کار در دنیا اخلاص است و چقدر جهت زدودن ریا، از قلبم تلاش می‌کنم؛ اما با رنگ دیگر و از جهت دیگر، هم‌چون قارچ از زمین سبز می‌شود ».

امام غزالی بعد از ذکر فتنه‌های مقام پرستی، خودنمایی، شهرت و کسب ستایش مردم، از گفتن حقیقت در این مورد دریغ نکرده است: « هیچ کس مانند علما، در معرض فتنه نیست؛ زیرا همراه با محرک و انگیزه نشر علوم،

انگیزه‌های بسیاری، چون لذت چیره شدن بر مخالفان، شاد شدن بر تعداد پیروان و خوشحال شدن بر تعداد پیروان و خوشحال شدن به مدح و ثنا آمیخته می‌شود ...».

بنا بر این، دانستن حقیقت اخلاص و کار کردن بر اساس آن، دریای عمیقی است که جز عده کم و بسیار نادر، همه‌گان، در آن دچار لغزش می‌شوند. این استثنا در قول حق تعالی آمده است:

(إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ). الحجر: ۴۰

فضل اخلاص و خطر ریا

قرآن از مخلصانی تعریف و تمجید می‌کند که: «در کار خود، جز رضایت خدا هدف دیگری ندارند و دنبال رضایت او هستند و به دنبال رضایت و ستایش مردم نیستند». (سورة انسان).

از ابن مسعود و ابن عباس و براء، به صورت مرفوع روایت شده است:

(أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ: مُوَالَاةُ فِي اللَّهِ، وَالْمُعَادَاةُ فِي اللَّهِ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ).

«محکم‌ترین ریسمان ایمان عبارتند از: تعهد نسبت به یکدیگر به خاطر خدا، دوستی برای خدا و خشم به خاطر خدا».

در حدیث ثوبان، پیامبر (ص) می‌فرماید: «در میان امت من، افرادی وجود دارند که اگر نزد یکی از شما بیایند و درخواست یک دینار کنند، به آن‌ها نمی‌دهید، اگر یک فلس درخواست کنند به آن‌ها نمی‌دهید؛ اما اگر از خداوند بهشت را درخواست کنند به آن‌ها می‌دهد».

عمر بن خطاب (رض) در نامه خود به ابو موسی اشعری فرمود: «آن‌که نیت خود را برای خدا اصلاح گردانند، خداوند میان او و مردم را اصلاح می‌کند». زید بن اسلم (رض) از پدر خود نقل کرده است: «حضرت عمر (رض) به سوی مسجد به راه افتاد. معاذ بن جبل را بر مزار پیامبر (ص) دید که گریه می‌کند. فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: به خاطر حدیثی که از پیامبر (ص) شنیدم و آن این‌که:

«اندکی از ریا شرک است و آن‌انکه با دوستان و اولیای خدا، عداوت می‌کنند، به راستی که آشکارا با خداوند می‌جنگند، بی‌گمان خداوند، پرهیزگاران را

که به خاطر پرهیز از تظاهر و ریا خود را نهان می‌دارند، دوست دارد. آنانکه فقط خدا را در نظر می‌گیرند و چنان بی‌سر و صدا هستند که اگر غایب باشند، کسی سراغ‌شان را نمی‌گیرد و از حال‌شان نمی‌پرسد و اگر درمیان مردم حاضر شوند، به علت عدم تظاهر شناخته نمی‌شوند، دل‌های‌شان، چراغ‌های هدایت است و از هر گرد و غبار تاریکی، رهایی می‌یابند.»

حذیفهٔ مرعشی گفته است: «اخلاص عبارت است از این‌که افعال بندهٔ خدا، در ظاهر و باطن یکی باشد.»

یکی دیگر از عناصر اخلاص، عدم توقع پاداش آن در آخرت است. رسول الله (ص) فرموده است: «عمل محض هیچ‌کدام از شما، شما را به بهشت نمی‌برد، یارانش گفتند: حتی شما یا رسول الله؟! پیامبر (ص) فرمود: حتی من، مگر این‌که خداوند مرا مشمول رحمت خود گرداند.»

ترس از نفوذ ریا و هوای نفس به درون، بدون این‌که فرد احساس کند. شیطان دارای راه‌های مخفی و کانال‌های پیچیده‌یی است که از طریق آن‌ها به نفس نفوذ می‌کند، و چه بسا از دچار کردن مؤمنان به گناهان ظاهری، ناامید گردد؛ اما پیوسته فعالیت می‌کند که آنان را به کانال گناهان درونی بکشانند و اعمال و عباداتی را که امید است مورد رضایت و کسب درجات گردد، هدر دهد. بنا بر این «سهل» گفته است: «جز مخلص کسی ریا را نمی‌شناسد.»

در صحیحین از ابوهریره (رض) روایت شده است: «تمام اتمم جز گستاخان و اظهار کنندگان گناه، بخشودنی هستند و این حماقت است که شخصی شب هنگام، گناهی مرتکب شود و صبح با وجود این‌که خداوند گناه او را پوشانده است بگوید: ای فلانی! امشب چنین و چنان کردم ... خداوند گناه شب او را می‌پوشاند و او صبح آن را بر ملا می‌کند.» [متفق علیه].

شرح حدیث ریا و شرک اصغر

(... حدیث ابی بکر الصدیق، و ابی موسی أن النبی (ص) قال: تمت الشرک أخفی فیکم من دیب النمل علی الصفا. و هذا یدل علی أنه قد یخرج من الإیمان إلى الکفر من حیث لا یعلم، بخلاف ما قلت. قیل له: لیس كما ذکر، و لیس هذا الحدیث بمخالف لما شرناه، بل هو مبین له و موضح لمعناه، و ذلك أنه قد ثبت عن الرسول (ص) أنه قال: تمت اتقوا الریاء، فإنه

الشرك الأصغر. والرياء ينقسم قسمين: فإن كان الرياء فى عقد الإيمان فهو كفر و نفاق، وصاحبه فى الدرك الأسفل من النار، فلا يصح أن يخاطب بهذا الحديث. وإن كان الرياء لمن سلم له عقد الإيمان من الشرك، و لحقه شىء من الرياء فى بعض أعماله، فليس ذلك بمخرج من الإيمان إلا أنه مذموم فاعله، لأنه أشرك فى بعض أعماله حمّد المخلوقين مع حمّد ربه، فحُرم ثواب عمله ذلك. يدل على هذا حديث أبى سعيد الخدرى، قال: تمت خرج علينا رسول الله و نحن نتحدث عن الدجال، فقال: إن أخوف عندي من ذلك الشرك الخفى، أن يعمل الرجل لمكان الرجل، فإذا دعا الله بالأعمال يوم القيامة، قال: هذا لى، فما كان لى قبلته، وما لم يكن لى تركته، رواه الطبرى. فلا محالة أن هذا الضرب من الرياء، لا يوجب الكفر، وهذا المعنى فى الحديث. قال (ص): تمت الشرك أخفى فيكم من ديب النمل، ثم قال: تمت يا أبا بكر، ألا أدلك على ما يذهب صغير ذلك وكبيره، قل: اللهم إنى أعوذ بك أن أشرك بك وأنا أعلم، و أستغفرك لما لا أعلم. وفى بعض الطرق يقول ذلك ثلاث مرات. فبان بهذا الحديث أن من كان هذا القدر من الرياء فيه خفيًا كخفاء ديب النمل على الصفا، أن عقد الإيمان ثابت له، و لا يخرج بذلك الخاطر الفاسد من الرياء، الذى زين له الشيطان فيه محمّدة المخلوقين إلى الشرك، ولذلك علّم النبى (ص) أمته مداواة ذلك الخاطر بالاستعاذة، مما يذهب صغير ذلك وكبيره، و ليست هذه حالة المنافقين و لا صفات الكافرين، وليس هذا بمخالف لما بينا). (شرح صحيح البخارى لابن بطال ١ / ١١٣)

## فقر دنیا و مال

بدون شک اگر انسان تحصیل مال و ثروت، پست و مقام، خوراک، پوشاک، جا و مسکن و تجملات زندگی زود گذر را، هدف اصلی خویش قرار دهد، هرگز به کمال واقعی و سعادت ابدی نمی‌رسد، بنا بر این حضرت رسول اکرم (ص) چنین افرادی را محکوم و طلب چنین دنیایی را مورد نفرت و نکوهش قرار داده است؛ زیرا که چنین دنیایی مفسد و عوارض گوناگون، بسیار مهلکی را همراه دارد که برخی از آن ذکر می‌گردد.

الف: دنیا موجب هلاکت و نابودی است:

(وعن عمرو بن عوف الأنصاری، أن رسول الله (ص) قال: فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ وَلَكِنِّي أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسِطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ كَمَا بُسِطَتْ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ). (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ) «از حضرت عمرو بن عوف انصاری، روایت است که رسول الله (ص) فرمودند: به خدا سوگند من از فقر شما نمی‌ترسم؛ ولی من می‌ترسم که دنیا برای شما سرازیر شود، همان‌گونه که برای گذشته‌گان شد و شما هم چون گذشته‌گان با همدیگر به رقابت پردازید و آن نیز هم‌چون گذشته‌گان شما را هلاک و نابود گرداند».

(عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رض) قَالَ: جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى الْمِنْبَرِ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ فَقَالَ: إِنَّ مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا). (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

«حضرت ابوسعید خدری (رض) روایت می‌کند که رسول الله (ص) بر منبر نشست و ما نیز در اطرافش نشستیم آنگاه فرمودند: همانا آنچه بعد از خودم از آن بر شما می‌ترسم این است که درهای زینت و تازه‌گی دنیا برای شما گشوده شود».

خلیفه دورنگر و دور اندیش حضرت عمر بن الخطاب (رض) در سفر تاریخی و سر نوشت ساز خویش، در قدس هنگامی که کلیدهای مسجد اقصی را تحویل گرفت، به سجده افتاد و تمام شب را در گریه و زاری گذراند، وقتی که مسلمین سبب را جویا شدند فرمودند: (لَأَنْتَ أَخْشَىٰ أَنْ تَفْتَحَ عَلَيْكَ الدُّنْيَا فَيَنْكَرَ

بعضکم بعضا وینکرکم اهل السماء عند ذلك؛ زیرا من می‌ترسم درهای دنیا برای شما گشوده شود، پس شما یک دیگر را شناسید در آن هنگام صاحب آسمان - خداوند - نیز شما را نمی‌شناسد و آن‌گاه لطف و کرم خداوند، شامل حال مسلمین نمی‌گردد همه خوار و ذلیل می‌گردند».

د: انسان دنیاپرست سیر نمی‌شود.

در این زمینه رسول الله (ص) می‌فرماید:

(وعن ابن عباس (رض) أن رسول الله (ص) قال: لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَانِ وَلَنْ يَمْلَأَ فَاهُ إِلَّا التُّرَابَ). (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)  
«اگر فرزند آدم یک وادی - رودخانه جاری - از طلا داشته باشد؛ البته دوست می‌دارد که دو وادی داشته باشد و دهان فرزند آدم را به جز از خاک چیز دیگری نمی‌تواند پر کند».

(عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا يَبْتَغِي وَادِيًا ثَالِثًا). (مسلم)

«از انس (رض) روایت است که رسول الله (ص) می‌فرماید: اگر آدمی زاده، دو رودخانه طلا داشته باشد، باز هم سومی را می‌طلبد».

بهر حال اگر انسان حس خود خواهی و ثروت اندوزی را وا گذارد تا بر او غالب و چیره شود، از وی انسانی بعمل می‌آید که سخت حریص و آزمند است، آن‌گاه تمام هم و غم او این است که سود ببرد؛ ولی هرگز سود نرساند، از دیگران بگیرد؛ اما هرگز ندهد، مال و ثروت جمع آوری کند؛ اما فعالیت و کاری نکند، پست و مقام احراز نماید و اما هرگز کاری صورت ندهد. این روحیه پلید در هر جامعه رواج پیدا می‌کند، همه می‌گویند: خودم و هیچ‌کس نمی‌گویند؛ عقیده، ملت و کشورم. و هرگز مصلحت شخصی را بر مصلحت جمعی ترجیح نمی‌دهد.

ه: دنیا فتنه امت اسلامی است

خداوند در این زمینه ارشاد می‌فرماید:

(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۸﴾ الانفال/ ۲۸)

«و بدانید که اموال و فرزندان شما - وسیله - آزمایش - شما - هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است».

در این آیه، خداوند به مسلمین جهان هشدار می‌دهد که مال و ثروت و فرزند وسیله هستند، برای امتحان و آزمایش، شما را از راه راست منحرف سازد و به خیانت و جنایت وادار کند یا نه.»

و نیز رسول الله (ص) به مسلمانان هشدار می‌دهد که یکی از خطرناکترین دشمنان آنان مال و ثروت است که آدم‌های ناآگاه و فرصت طلب را گول زده، برای همیشه هلاک و بدبخت می‌نماید.

(وعن كعب بن عياض أن رَسُولَ اللَّهِ (ص) قال: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً وَإِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ). (ترمذی)

« حضرت كعب بن عياض می‌فرماید: که رسول الله (ص) فرمودند: همانا هرامتی ابتلا و آزمایش دارد، امتحان و آزمایش امت من مال و ثروت است.»  
(وعن ابی سعید الخدری أن رَسُولَ اللَّهِ (ص) قال: إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوءَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، فَاتَّقُوا الدُّنْيَا). (مسلم)

« از حضرت ابوسعید خدری روایت است که رسول الله (ص) فرمودند: همانا دنیا شیرین و سرسبز و شاداب است، خداوند شما را در آن خلیفه می‌گرداند، تا ببیند چگونه عمل می‌کنید پس از دنیا بترسید.»

### فتنه مال

(كعب بن عياض قال : سمعت النبی (ص) يقول: إن لكل أمة فتنه، وفتنة أمتي المال).

(قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح، إنما نعرفه من حديث معاوية بن صالح. البزار: حدثنا أحمد بن يحيى بن المنذر، ثنا أبي، ثنا عبد الله بن الأجلح، عن الأعمش، عن يحيى بن وثاب، عن علقمة، عن عبد الله بن مسعود: أنه كان يعطي الناس عطاياهم، فجاء رجل، فأعطاه ألف درهم ثم قال: خذها، فإني سمعت رسول الله (ص) يقول: إنما أهلك من كان قبلكم الدينار والدرهم، وهما مهلكاكم. و ثنا أحمد بن يحيى الصوفى، ثنا يحيى بن المنذر بإسناده نحوه. وهذا الحديث لا نعلمه يروى عن عبد الله، عن النبی (ص) إلا من هذا الوجه. باب ذم الرغبة فى المال والحض على الزهد. فيه مسلم: حدثنا يحيى بن يحيى وسعيد بن منصور وقتيبة بن سعيد، قال يحيى:

أخبرنا، وقال الآخران: ثنا أبو عوانة، عن قتادة، عن أنس قال: قال رسول الله (ص): لو كان لابن آدم واديان من مال لا بتغى وادياً ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب. قال مسلم: وحدثني حرملة بن يحيى، أخبرنا ابن وهب، أخبرني يونس، عن ابن شهاب، عن أنس بن مالك، عن النبي (ص) أنه قال: لو كان لابن آدم واد من ذهب أحب أن له وادياً آخر، ولن يملأ فاه إلا التراب، والله يتوب على من تاب). (الأحكام الشرعية الكبرى: ۳ / ۳۰۰)

(قال رسول الله (ص) إن لكل أمة فتنه وفتنة أمتي المال). (صحيح ترمذی)  
 «فتنة مال و حب دنیا که فتنه امت مسلمه است، بر تقوا و شجاعت و تدبیر مصالح اثر گذاشته و آنها را ضعیف و منحرف می‌سازد». یعنی: «تدبیر مصالح بر اثر حب دنیا، به تدبیر افزایش مال و ثروت تبدیل می‌شود».  
 تقوا که آلوده به حب مال و دنیا شد دیگر تقوی محمود و مطلوب نیست؛ بلکه ریا است. شجاعت بر اثر حب مال و دنیا از بین می‌رود و جای خود را به خواری و سازش مذبحانه می‌دهد. عدالت بر اثر حب دنیا، جای خود را به رشوت و احکام غیر عادلانه بر اساس منافع مادی می‌دهد.



## سایر صفات مهم مسلمان

## ۱. هویت

در بخش قبلی در باره آن توضیح داده شد.

## ۲. ایمان

(إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ مَنْ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلُ النَّارِ فِيهَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ). (بخاری، باب لا يقول فرآن شهید ۱۰۶۱/۳ ح ۱۷۴۲)

«افرادی هستند که عمل اهل جنت، یعنی عمل نیکو و صالح انجام می‌دهند. و مردم یقین دارند که آن‌ها بهشتی هستند، در حالی که اهل دوزخند و در مقابل انسانی دیگر هست که از نظر کردار و عمل مانند اهل جهنم عمل می‌کند، و مردم گویند که او از اهل دوزخ است، در حالی که او بهشتی است.»

اللَّهُ - جل جلاله - صفات مؤمنین را در قرآن بیان نموده است:

(الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ. أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ). المؤمنون: ۵۷-۶۱

«آنان کسانی که از عذاب پروردگار خود ترس دارند. آنان که به آیات پروردگار خود ایمان دارند و آنان که برای پروردگار خود شریک مقرر نمی‌کنند و آنان که می‌دهند. آنچه می‌دهند در حالی که دل‌های شان ترسان است. به سبب آن ایشان به سوی رب خویش، رجوع کننده‌گانش. این جماعت کسانی هستند که در نیکی می‌شتابند و به سوی آن سبقت کننده‌گانش.»

اللَّهُ - جل جلاله - در این آیات، چند صفت از مؤمنین را بر شمرده است که در وجود هر کس این صفات یافت شد او مؤمن است.

۱- از عذاب الهی خوف بسیار دارند.

۲- به آیات الهی ایمان دارند.

۳- برای خداوند شریک مقرر نمی‌کنند.

- ۴- در راه خداوند انفاق می‌کنند، در حالی که دل‌های شان، برای رجوع به رب خویش ترسان است.
- ۵- در نیکی‌ها شتاب دارند.

۶- در شتاب به سوی نیکی، با همدیگر رقابت دارند و مسابقه می‌دهند.

(عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي. فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ. فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ. قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّأَنِي الْعَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصْبُ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيَّ (ص) وَأَتْنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبٍ - لَا أَدْرِي أَىِّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ. يُقَالُ: مَا عَلِمَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوْ الْمُؤَقِنُ - لَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَهُدًى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلَاثًا. فَيُقَالُ: نَمَّ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوْ الْمُرتَابُ - لَا أَدْرِي أَىِّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُه). (بخاری: ۸۶) (ترجمه فارسی مختصر صحیح بخاری: ص ۲۲۷)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر (رض) می‌گوید: هنگامی که مردم را مضطرب و پریشان دیدم، نزد عایشه (رض) رفتم و او را در حال نماز دیدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ایشان به سوی آسمان اشاره کرد. سپس بقیه مردم را دیدم که نماز می‌خواندند. عایشه گفت: سبحانه الله. من پرسیدم: آیا اتفاقی افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلی. من برخاستم، نزدیک بود بی‌هوش شوم، مقداری آب بر سر و صورت خود ریختم. -سپس مشاهده کردم که- پیامبر (ص) پس از حمد و ثنای خداوند عز و جل فرمود: آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اکنون نشان دادند، حتی بهشت و دوزخ را و به من وحی شد که: شما در قبرهای تان مانند فتنه مسیح دجال، مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرید. و از شما می‌پرسند که در مورد این مرد -پیامبر- (ص) چه می‌دانی؟ فرد مؤمن و کسی که اعتقادش راسخ است، می‌گوید: او محمد، فرستاده خداست که برای ما هدایت و روشنی به ارمغان آورده است و سه بار این جمله را تکرار

می‌کند. بعد به او می‌گویند: آسوده بخواب. می‌دانستیم که شما به او ایمان و اعتقاد داری؛ ولی منافق و کسی که ایمانش، متزلزل بوده، می‌گوید: نمی‌دانم، شنیدم که مردم چیزهایی می‌گفتند، من نیز همان را تکرار می‌کردم. [صحابه و منافقان در عصر پیامبر: ص ۲۸]

خداوند متعال در قرآن کریم عنوان نموده‌اند که از جمله صفات مؤمنین این است که می‌ترسند، مبدا اعمال شان مورد قبول خداوند قرار نگیرد. اعمال نیک را انجام می‌دهند در حالی که قلب‌های شان لرزان و ترسان است، از این که مبدا اعمال شان مورد قبول خداوند متعال واقع نگردد، آن چنانکه خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أُنْتَهَمَ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ). المؤمنون: ۵۸ - ۶۰

« آنانی که به آیات پروردگار شان ایمان دارند. کسانی که برای پروردگار خود انباز قرار نمی‌دهند - و کسی و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهند - اشخاصی که عطا می‌کنند و می‌بخشند، آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌های شان ترسان و هراسان است - از این که نکنند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نشود - و به علت این که به سوی خدای شان - برای حساب و کتاب - برمی‌گردند ».

از این آیات مبارکه، خوف و ترس این بزرگواران، از نفاق و خوف شان از ضایع شدن ایمان، فهمیده می‌شود؛ کما این که سیدنا عمر بن خطاب (رض) از حضرت حذیفه (رض)، راز دار پیامبر اکرم (ص) در این مورد پرسیدند: « آیا ایشان نیز در لیست منافقین می‌باشند یا خیر؟ ». [صحابه و منافقان در عصر

پیامبر: ص ۲۹]

اگر در این سوال حضرت عمر بن خطاب (رض) اندکی تعمق و تدبر شود، می‌توان به فضیلت و تقوای ایشان و شدت ترس شان از خداوند متعال پی برد، چرا که اگر حضرت عمر (رض) می‌دانست که در دل ایشان نفاق وجود دارد، هرگز از حضرت حذیفه (رض) در مورد نفاقش سوال نمی‌کرد که مبدا نفاقش آشکار گردد. بعد از این سوال حضرت عمر، حضرت حذیفه فرمودند: قسم به خداوند متعال که بعد از این، دیگر در این مورد کسی را باخبر نخواهد کرد. در مورد نفاق، بزرگان سلف ما، فرموده‌اند که: نمی‌ترسد از نفاق مگر مؤمن

و مطمئن نیست از آن مگر منافق. [فرازهایی از عقیده اهل سنت و جماعت: ص ۱۸۱]

و نیز از رسول خدا (ص) دربارهٔ اولاد مشرکین سوال شد. فرمود:  
(الله أعلم بما كانوا عاملین). (متفق علیه)

« خداوند عالم است، بدانچه که آن‌ها بدان عمل می‌کردند ».

و نیز می‌فرمایند:

(إن الله خلق للجنة أهلاً خلقهم لها وهم في أصلاّب أبائهم وخلق للنار أهلاً خلقهم لها وهم في أصلاّب أبائهم). (مسلم: ۵۵ / ۸)

« خداوند عده را برای بهشت خلق کرد، درحالی‌که آن‌ها هنوز در اصلاّب -پشت- پدران شان هستند و عده را نیز برای جهنم خلق کرد، درحالی‌که آن‌ها هنوز در اصلاّب -پشت- پدران شان هستند ».

و نیز می‌فرمایند:

(إن الرجل ليعمل عمل أهل الجنة فيما يبدو للناس وهو من أهل النار، وإن الرجل ليعمل عمل أهل النار فيما يبدو للناس وهو من أهل الجنة). (متفق علیه)

« همانا، کسانی هستند که اعمالی را انجام می‌دهند که در نظر مردم، عمل اهل بهشت است؛ اما آن فرد جز کسانی است که در آتش دوزخ خواهد بود و کسانی نیز اعمالی را انجام می‌دهند که عمل جهنمیان است؛ اما آن فرد در بهشت خواهد بود ».

(حدث عبدالله بن مسعود و غيره عن النبي (ص) و في حديث سهل بن سعد الساعدي عن النبي (ص) انما الاعمال بالخوايتيم).

و در این زمینه نیز می‌فرمایند:

والأمن والإياس ينقلان عن ملة الإسلام، وسبيل الحق بينهما لأهل القبلة).  
(عقيدة الطحاوية: ص ۲۴)

ترجمه: « امن و نا امیدی انسان را از دایره دین اسلام خارج می‌سازد. راه حق و درست برای اهل قبله، میانه آن دو می‌باشد ».

جمع میان خوف و رجاء

شرح عبارت: واجب است که بنده خدا، ترسان و امیدوار باشد؛ زیرا ترس

ستوده و درست آن است که میان صاحبش و میان محارم خدا حایل شود. پس اگر از آن تجاوز کرد، از آن بیم ترس یأس و ناامیدی می‌رود. و امید ستوده و درست، امید شخصی است که طاعت و عبادت خدا را بر اساس نوری از جانب خدا انجام می‌دهد. پس او، امیدوارِ ثواب و پاداش خدا است. یا امید فرد گناهکاری است که از گناهش توبه می‌کند و امیدوار بخشش و غفران خداوند است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾ بقره: ۲۱۸)

« کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، آنان به رحمت خدا امیدوارند و خدا آمرزنده مهربان است؛ اما اگر انسان به گناه و تقصیر و معصیت خود ادامه دهد و به رحمت خدا امیدوار باشد، بدون آنکه کاری کند، این همان فریب و خیال بافی و آرزو و امید کاذب است. ابوعلی روزباری: می‌گوید: خوف و رجا همانند دو بال پرنده است، وقتی هر دو باز می‌شوند، پرنده می‌تواند پرواز کند؛ ولی اگر یکی از آن دو نباشد یا نقصی در آن باشد، پرنده دچار نقص می‌شود و اگر هر دو بال از بین روند، پرنده تا سرحد مرگ پیش می‌رود. » [شرح عقیده طحاویه: جلد اول و دوم، ترجمه فارسی ۲/ ۳۹۵]

و در صحیح مسلم از جابر (رض) روایت است که گوید: « از رسول خدا (ص) شنیدم که سه روز پیش از وفاتش می‌فرمود: (لَا يَمُوتُن أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يَحْسِنُ الظَّنَّ بَرَبِهِ). « هیچ یک از شما نمیرد، مگر آنکه گمان را نسبت به پروردگارش نیک گرداند ». به همین خاطر گفته شده است: بنده باید رجاء و امیدش در هنگام بیماری بیشتر از ترسش باشد، برخلاف زمان سلامتی که آن موقع باید ترسش بیشتر از امیدش باشد.

برخی از علما می‌گویند: هر کس خداوند را تنها با حبّ و دوستی او عبادت کند، او زندیق است و هر کس خدای را تنها با ترس از او عبادت کند، او متشدد است، و هر کس خدای را تنها به رجاء و امید عبادت کند، مرجیء است، و هر کس خداوند را با حب و خوف و رجاء عبادت کند، او مؤمن و موحد است. » [مسلم: شماره ۲۸۷۷]

(ما يدرى العبد أنه يختم عمره على الإيمان أو على الكفر). (أصول الدين:

ص ٢٦٤)

(فإذا دَلَّ هذا الكلام من الطحاوى على الأصل الشرعى وهو أن العبد ينظر إلى نفسه فى عبادته وفى أثر عبادته إلى أنه يجمع ما بين الخوف والرجاء، وكذلك فى نظره إلى إخوانه المؤمنين).

(اختلف العلماء فى الخوف والرجاء هل يجب تساويهما أم يُرَجَّحُ أحدهما على الآخر على أقوال:

القول الأول: أن يُغْلَبَ جانب الخوف مطلقاً.

والقول الثانى: أن يُغْلَبَ جانب الرجاء مطلقاً.

والقول الثالث: أن يستوى عند العبد الخوف والرجاء.

والقول الرابع: التفصيل ومعنى التفصيل أن الخوف قد يُغْلَبُ فى حال، وقد يُغْلَبُ الرجاء فى حال وقد يُطَلَّبُ تساويهما فى حال.

فَيُغْلَبُ الخوف على الرجاء فى حال أكثر المؤمنين؛ لأن أكثر أهل الإيمان عندهم ذنوب فَيُغْلَبُونَ حال الخوف فى حال الصحة والسلامة؛ لأنهم لا يخلون من ذنب والخوف يحملهم على ملازمة الطاعة وعلى ترك الذنب. والرجاء يُغْلَبُ فى حال المرض لقوله « لا يمت أحدكم إلا وهو يحسن الظن بربه » وللحديث أيضا الآخر الذى رواه البخارى وغيره « أنا عند ظن عبدى بى فليظن بى ما شاء »، فدل هذا على أن رجاء العبد مطلوب وإذا كان فى حال المرض المَخُوف أو فى أى مرضٍ كان فيه فإنه يُغْلَبُ جانب الرجاء على الخوف.

وفى حال يستوى فيه الرجاء والخوف وهو فى حال التَّعَبُّد، إذا أراد العبادة و دخل فى العبادة، فإنه يخاف الله؟ ويرجو ربه؟ يخاف العقاب ويرجو الثواب. وهذا القول الأخير هو الصحيح وهو الذى عليه أهل التحقيق.

ومن قال من أهل العلم أنه يُغْلَبُ جانب الخوف مطلقاً نَظَرَ إلى أن حال أكثر المنتسبين حالهم على ذنب وعلى قصور فتغليب جانب الخوف فى حقهم يَرُدُّهُمْ إلى الحق.

ومن قال يُغْلَبُ جانب الرجاء دائماً عمم قوله؟ قال الله تعالى: أنا عند ظن عبدى بى فليظن بى ما شاء). (إتحاف السائل بما فى الطحاوية من مسائل:

(باب: الإیمان خوف ورجاء وتخوف العقلاء من المؤمنین علی أنفسهم سلب الإیمان وخوفهم النفاق علی من أمن ذلك علی نفسه. بذلك نزل القرآن، وجاءت به السنة. قال الله عز وجل: « أولئك الذین یدعون یتتغون إلی ربهم الوسيلة أیهم أقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه). و قال عز وجل: (تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا). و قال: (أمن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة ویرجو رحمة ربه فی آی من القرآن کثیر). (الإبانة الکبری لابن بطه: ۷۵۶ / ۲)

(عن سهل بن سعد الساعدی أن رسول الله قال و لفظ الحدیث لعلی بن الجعد إن العبد لیعمل فیما یرى الناس بعمل أهل الجنة وإنه لمن أهل النار وإنه لیعمل فیما یرى الناس بعمل أهل النار وإنه لمن أهل الجنة وإنما الأعمال بالخواتیم). (أخرجه البخاری و مسلم)

( فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ: (إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ). (أخرجه البخاری فی کتاب الجهاد، باب العمل بالخواتیم، ۶/ ۲۴۳۶ ح ۶۲۳۳) (و مسلم فی کتاب الإیمان وأحمد ۵/ ۳۳۱ ح ۲۲۸۶۴ و ۵/ ۳۳۵ ح ۲۲۸۸۶) (مثله کلهم من طریق سهل بن سعد الساعدی).

(قال ابن حجر: : قال ابن بطال فی تغییب خاتمة العمل عن العبد، حکمة بالغة، و تدبیر لطیف، لأنه لو علم، وکان ناجیاً، أعجب و کسل، وان کان هالکاً ازداد عتواً، فحجب عنه ذلك، لیكون بین الخوف والرجاء. أننا إذا لم نشهد لأحدٍ أو علی أحدٍ فإن المقصود الموعن، أما الجنس والنوع فنشهد للجنس والنوع، فنشهد علی الظالم بالنار دون تنزیله علی معین، ونشهد للمطیع بالجنة دون تنزیله علی معین.

والمقصود إذا مات علی ذلك، إذا مات المطیع علی الطاعة، وإذا مات الظالم علی الظلم؛ لأن المسألة مبنیة علی ما یُحْتَمُّ للعبد، وقد صَحَّ عنه فی الصحیح أنه قال:

إن الرجل لیعمل بعمل أهل الجنة حتی ما یُکُونُ بینه و بینها إلا ذراع فیسبق

عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها، وإن الرجل ليعمل بعمل أهل النار حتى ما يكون بينه وبينها إلا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل الجنة فيدخلها، وهذا يدل على أَنَّ الأعمال بالسوابق -سوابق الكتاب- و بالخواتيم، وهذا يمنع من الشهادة المَعِينَة لِأَنَّ الأعمال بالسوابق والخواتيم، والله؟ خلق الجنة وخلق لها أهلاً وهذا غيبى، وخلق النار وخلق لها أهلاً وهذا أمر غيبى. (إتحاف السائل بما فى الطحاوية من مسائل: ٣٣ / ١١)

(أخبرنا محمد بن على بن عبد الله بن مهدي الأبارى. قال: ثنا عثمان بن محمد بن هارون. قال: ثنا أحمد بن شيان. قال: ثنا عبد الله بن ميمون القداح. قال: ثنا جعفر بن محمد عن أبيه.

عن جابر، قال: لا يؤمن عبد حتى يؤمن بالقدر كله خيره و شره ما أصابه لم يكن ليخطئه وما أخطأه لم يكن ليصيبه). (اعتقاد أهل السنة: ٤ / ٦٧٨)

(إنسان إلى ما كتب له من الشقاوة والسعادة فموته علة مانعة من قطع القول بما يكون فى العاقبة حاملة على الاستثناء وعلى الخوف من تبدل الحالة والله يعصمنا من ذلك بفضل وسعة رحمته أخبرنا أبو الحسن على بن محمد المقرئ الاسفرايينى بها. قال: أنا الحسن بن محمد بن إسحاق. قال: نا يوسف بن يعقوب القاضى. قال: نا عبد الواحد بن عتاب وهديبة. قال: نا حماد بن سلمة عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة أن رسول الله قال: إن الرجل ليعمل بعمل أهل الجنة إنه لمكتوب فى الكتاب أنه من أهل النار فإذا كان عند موته تحول فعمل بعمل أهل النار فمات ودخل النار وإن الرجل ليعمل بعمل أهل النار وإنه لمكتوب فى الكتاب أنه من أهل الجنة فإذا كان عند موته تحول فعمل بعمل أهل الجنة فمات ودخل الجنة وشاهد هذا الحديث كثيرة من حديث عبد الله بن مسعود وغيره عن النبى صلى الله عليه وسلم وفى حديث سهل بن سعد الساعدي عن النبى (ص) إنما الأعمال بالخواتيم). (الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد: البيهقى، ص ١٨٤)

### ٣. علم

علماء و مجاهدين و متقين و جواد، به دو دسته تقسيم مى شوند:

الف: ربانى



ب: دنیایی

ابوهریره (رض) گوید: از رسول الله (ص) شنیدم که می‌فرمود: (إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ، فَأَتَىٰ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: مَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتُ، قَالَ كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ، لِأَنْ يَقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأَتَىٰ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ. قَالَ كَذَبْتَ: وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ، لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأَتَىٰ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ، لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ). (مسلم: مبحث الإمارة، ۲ / ۱۵۱۳)

یعنی: «نخستین فردی که در روز قیامت علیه او حکم می‌شود، مردی است که شهید شده است - او را می‌آورند و - الله، نعمتش را به او نشان می‌دهد و او آن‌ها را می‌شناسد؛ الله به او می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه عملی انجام داده ای؟ پاسخ می‌دهد: در راه تو جنگیدم تا این که شهید شدم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ برای این جنگیدی که گفته شود: شجاع است! و - در دنیا درباره‌ات - گفته شد که آدم شجاعی است؛ سپس درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره در دوزخ بیندازند. و نیز مردی است که علم آموخته و آن را تعلیم داده و قرآن را تلاوت کرده است؛ او را می‌آورند. الله نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌کند و او، آن‌ها را می‌شناسد. الله به او می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کرده‌ای؟ می‌گوید: علم آموختم و آن را تعلیم دادم و برای رضای تو قرآن خواندم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه علم آموختی تا درباره‌ات گفته شود که عالم و دانشمند است و قرآن خواندی تا بگویند: قاری است، و گفته شد. سپس درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره در دوزخ بیندازند. و نیز مردی است که خداوند ثروت و روزی فراوانی به داده است؛ او را می‌آورند و خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد و او، همه را به یاد می‌آورد. الله

به او می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: آن‌ها را در راه‌هایی که تو دوست داشتی، خرج کردم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه این کار را بدین خاطر انجام دادی که مردم درباره‌ات بگویند که آدم بخشنده است و گفته شد؛ سپس درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره، به سوی دوزخ ببرند و در دوزخ ببندازند». [اللؤلؤ والمرجان: جلد سوم ۱/ ۳۸۷]

پیروی مسلمانان از یهود و نصاری

(أَبَى سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، شِبْرًا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ صَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى. قَالَ: فَمَنْ). (أخرجه البخاری: فی کتاب الاعتصام: باب قول النَّبِيِّ: لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ)

«ابو سعید خدری (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: شما - مسلمانان - از اخلاق و رفتار ملت‌های قبل از خودتان وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان به سوراخ سوسمار، با همه تنگی که دارد وارد شوند، شما هم بدون تأمل به دنبال ایشان خواهید رفت. ما هم پرسیدیم و گفتیم: ای رسول خدا! منظورت از امت‌های پیشین یهود و نصاری است؟ گفت: پس منظورم چه کس دیگر است؟». [اللؤلؤ والمرجان: جلد سوم ۱/ ۳۸۸]

از بین رفتن و برداشته شدن علم و آشکار شدن جهل و فتنه و فساد در آخر زمان:

(أَنَسَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيُثْبِتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيُظْهَرَ الزُّنَا). (أخرجه البخاری: فی کتاب العلم، باب رفع العلم وظهور الجهل)

«انس (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: یکی از نشانه‌های قیامت این است که علم - دین - از بین برداشته می‌شود و جهل و نادانی - به احکام دین - فراوان می‌گردد، شراب خواری و زنا آشکار می‌گردد».

(أَبَى مُوسَى (رض) قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ آيَاتًا، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ). (أخرجه البخاری: فی کتاب الفتن، باب ظهور الفتن)

«ابو موسی (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: چند روزی قبل از آمدن قیامت -

به واسطه از بین رفتن علمای دین - علوم دینی از بین مردم برداشته می‌شود و جهل و ناآگاهی - به دستورات دین - شایع می‌گردد، قتل و آدم کشی فراوان و رواج می‌یابد.» [اللؤلؤ والمرجان: جلد سوم ۱/ ۳۸۹]

(أَبَى هَرِيرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ، وَيُلْقَى الشَّخْ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْمَ هُوَ قَالَ: الْقَتْلُ، الْقَتْلُ). (أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ: فِي كِتَابِ الْفِتَنِ، بَابِ ظُهُورِ الْفِتَنِ)

« ابو هریره (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: دنیا به آخر نزدیک می‌شود، اعمال خیر و عبادت کم می‌گردد، بخل و حرص فراوان می‌شوند، فتنه و فساد آشکار می‌گردند و هرج شیوع می‌یابد. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! - هرج - چیست؟ گفت: آدم‌کشی است آدم‌کشی است.»

(عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَبْنُ الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا، يَتَزَعُهُ مِنَ الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَقْتُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا). (أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ: فِي كِتَابِ الْعِلْمِ، بَابِ كَيْفِ يَقْبِضُ الْعِلْمَ)

« عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) گوید: شنیدم که پیغمبر (ص) می‌گفت: خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علما بیرون آورد بر نمی‌دارد؛ بلکه علم را به وسیله از بین بردن علما از بین می‌برد، به نحوی که دیگر عالم دینی باقی نمی‌ماند، مردم از رؤسای جاهل به امور دینی پیروی می‌نمایند، این جاهلان بدون علم فتوا می‌دهند، خود که گمراه هستند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند.»

اکنون که ما نزدیک به عصر فتنه‌ها و جنگ‌ها قرار داریم واضح است که علم کم شده است و جهل و خود سری و خود رایی بسیار شده است. امروز در بسیاری از کشورها و جوامع، مذاهب اربعه و ائمه بزرگوار نزد مردم کم ارزش شده‌اند و هر کس خود را عالم و مجتهد دانسته و فتوایی صادر می‌کند و خود را مجتهد به کتاب الله و احادیث رسول الله (ص) می‌داند و لذا میتوان گفت که ما در عصر قلت علم قرار داریم.» [کاوشی پیرامون بهشت و دوزخ: ص ۸۰]

عدم اخلاص در تحصیل علم  
حافظ منذری احادیث زیادی را مبنی بر اجتناب و پرهیز از تحصیل علم در

راه غیر از خداوند آورده است که برخی از آن‌ها را برای خوانندگان محترم نقل می‌کنیم:

از حضرت ابی هریره (رض) روایت شده که رسول الله (ص) فرمودند: (مَنْ تَعْلَمَ عِلْماً مِمَّا يَتَغَيُّ بِه وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى، لَا يَتَعْلَمُهُ إِلَّا لِيَصِيبَ بِهِ عَرْضاً مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (ابو داود، ابن ماجه و ابن حبان) «هر کس علمی را از آن علوم که به خاطر کسب خشنودی خداوند آموخته می‌شود، بیاموزد و هدفش از آن به دست آوردن کالای دنیا باشد، روز قیامت بوی بهشت را نخواهد دید».

و از جابر (رض) روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: (لَا تَعْلَمُوا الْعِلْمَ، لَتَبَاهُوا بِهِ الْعُلَمَاءُ وَ لَا تَمَارُوا بِهِ السُّفَهَاءُ وَ لَا تُخَيِّرُوا بِهِ الْمَجَالِسَ، مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَالنَّارُ، النَّارُ. ابن ماجه، ابن حبان) «علم را به خاطر افتخار و مباهات میان علماء، مجادله با نادان و دستیابی به بهترین جایگاه مجالس کسب نکنید، هر کس چنین نماید، لازم است بداند که آتش منتظر او است».

و از ابن عمر (رض) روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: (مَنْ تَعْلَمَ عِلْماً غَيْرَ اللَّهِ أَوْ ارَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ، فَلْيَتَّبِعُو مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. ترمذی و ابن ماجه) «هر کس علمی را برای غیر خداوند بیاموزد، پس باید منزل خود را در دوزخ آماده کند». (ایمان به الله: صلابی، ص ۱۸۶)

(وَعَنْ أَبِي فَضَالَةَ (ص) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ، مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عَمَلٍ لَهُ. كنز العمال) «از حضرت ابو فضاله (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: هنگامی که قیامت برپا می‌گردد، منادی اعلام می‌کند، هر کس عملی را به جز از خداوند، به خاطر دیگری انجام داده است، پاداش و ثوابش را از آن کس دریافت نماید که به خاطر او عمل را انجام داده است».

ریاکار، بدترین انسان نزد خداوند است. (وَعَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَبْغُضُ الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ ثَوْبَاهُ خَيْراً مِنْ عَمَلِهِ أَنْ تَكُونَ ثِيَابُهُ ثِيَابَ الْأَنْبِيَاءِ وَعَمَلُهُ عَمَلُ الْجَبَّارِينَ. كنز العمال)

« از حضرت عائشه (رض) روایت است پیامبر (ص) فرمودند: بدترین انسان نزد خداوند متعال کسی است که لباس او از کردارش بهتر باشد، لباس او پیامبر گونه و عمل او ستمگرانه باشد ».

عبد الله بن عمر (ص): قال: قال رسول الله (ص): (مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لَغَيْرِ اللَّهِ، أَوْ أَرَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ، فَلْيُبَيِّتْهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ).  
 أبو هريرة (رض) قال: قال رسول الله (ص): (مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا يُمَا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ، لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).  
 (أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ: ص ٥٤٤)

(أبو هريرة (رض) قال: قال رسول الله (ص): (تَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْ جُبِّ الْحَزَنِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا جُبُّ الْحَزَنِ؟ قَالَ: وَادٍ فِي جَهَنَّمَ، تَتَعَوَّدُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَدْخُلُهُ؟ قَالَ: الْقُرَاءُ الْمُرَاوُونَ بِأَعْمَالِهِمْ). (أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ).

(وبنحوه عن ابن سيرين، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله (ص): تعوذوا بالله من جب الحزن، قالوا: يا رسول الله! وما جب الحزن؟ قال: واد في جهنم تتعوذ منه جهنم كل يوم مائة مرة. قالوا: يا رسول الله! ومن يدخله؟ قال: أعد للقراء المرائين بأعمالهم. وإن من أبغض القراء إلى الله الذين يزورون الأمراء).

(جامع الأصول في أحاديث الرسول: ٤ / ٥٤٤)

(أبو هريرة وعبد الله بن عمر (رض): قال أبو هريرة: قال رسول الله (ص): يكون في آخر الزمان رجالٌ يَحْتَلُونَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ، يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ جِلْدَ الضَّأْنِ مِنَ اللَّيْنِ، أَلَسَتْهُمْ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَقُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الذُّنَابِ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَبَى يَغْتَرُّونَ، أَمْ عَلَيَّ يَحْتَرِّثُونَ؟ فَبَى حَلَفْتُ، لَا بَعَثَنَّا عَلَى أَوْلَئِكَ مِنْهُمْ فِتْنَةً تَدْعُ الْحَلِيمَ حَيْرَانً).

(جامع الأصول في أحاديث الرسول: ٤ / ٥٤٤)

(أبو وائل قال: قال أسامة (رض): سمعتُ رسولَ الله (ص) يقول: يُؤْتَى بالرجل يوم القيامة فيُلْقَى فِي النَّارِ فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ فِي الرَّحَى، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ، فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ مَا لَكَ؟! أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، كُنْتُ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ،

وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيَهُ). (أُخْرِجَهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ).  
(وَمُسْلِمٌ فِي رِوَايَةٍ، قَالَ: قِيلَ لِأَسَامَةَ: لَوْ أَتَيْتَ عِثْمَانَ فَكَلَّمْتَهُ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَتَرَوْنَ أَنِّي لَا أَكَلِّمُهُ إِلَّا أَسْمِعُكُمْ، وَإِنِّي أَكَلِّمُهُ فِي السِّرِّ، دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا لَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ، وَلَا أَقُولُ لِرَجُلٍ إِنْ كَانَ عَلَى أَمِيرٍ: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ: بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالُوا: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ، فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ، مَا شَأْنُكَ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: كُنْتُ أَمُرُّكُمْ بِالْمَعْرُوفِ لَا آتِيَهُ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الشَّرِّ وَآتِيَهُ). (جَامِعُ الْأُصُولِ فِي أَحَادِيثِ الرَّسُولِ: ٤ / ٥٤٦)  
(أَبَى أَمَامَةَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ أَرَأَيْتَ رَجُلًا غَزَا يَلْتَمِسُ الْأَجْرَ وَالذِّكْرَ مَا لَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا شَيْءَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنْ اللَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا وَابْتَغَى بِهِ وَجْهَهُ). (وُخْرِجَ أَبُو دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! رَجُلٌ يَرِيدُ الْجِهَادَ وَهُوَ يَرِيدُ عَرْضًا مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا أَجْرَ لَهُ فَأَعَادَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا وَالنَّبِيُّ (ص) يَقُولُ لَا أَجْرَ لَهُ). (وُخْرِجَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَ أَبُو دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ الْغَزْوُ غَزْوَانٌ فَأَمَّا مَنْ ابْتَغَى وَجْهَ اللَّهِ وَأَطَاعَ الْإِمَامَ وَأَنْفَقَ الْكَرِيمَةَ وَيَأْسِرُ الشَّرِيكَ وَاجْتَنَبَ الْفُسَادَ فَإِنْ نَوَّمَهُ وَنَبِهَهُ أَجْرَ كُلِّهِ وَأَمَّا مَنْ غَزَا فُخْرًا وَرِيَاءً وَسَمِعَةَ وَعَصَى الْإِمَامَ وَأَفْسَدَ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمْ يَرْجِعْ بِالْكَفَافِ). (وُخْرِجَ أَبُو دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْجِهَادِ وَالْغَزْوِ فَقَالَ إِنْ قَاتَلْتَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا بَعَثَكَ اللَّهُ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَإِنْ قَاتَلْتَ مَرَاثِيًا مَكَثَرًا بَعَثَكَ اللَّهُ مَرَاثِيًا مَكَثَرًا عَلَى أَى حَالٍ قَاتَلْتَ أَوْ قَتَلْتَ بَعَثَكَ اللَّهُ بِتِلْكَ الْحَالِ). (وُخْرِجَهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَ أَبُو دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ (رَضِيَ) عَنِ النَّبِيِّ (ص) مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيَصِيبَ عَرْضًا مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْنِي رِيحَهَا). (وُخْرِجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارَى بِهِ السُّفَهَاءُ أَوْ يُجَارَى بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجْهَهُ النَّاسَ إِلَيْهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ). (وُخْرِجَهُ ابْنُ مَاجَةَ بِمَعْنَاهُ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَمْرٍو وَحَذِيفَةَ وَ جَابِرَ (رَضِيَ) عَنِ النَّبِيِّ (ص) وَ لَفْظُ حَدِيثِ جَابِرِ

لا تعلموا العلم لتباهوا به العلماء ولا لتهاروا به السفهاء ولا تخيروا بالمجالس فمن فعل ذلك فالنار).  
[جامع العلوم والحکم: ص ۱۵]

#### ۴. تدبیر

تدبیر یک مسلمان عادی مانند علم و مصلحت سنجی او است. چنانچه بعضی اوقات مدبر است و اندیشه و عملش نیک است و بعضی اوقات اشتباهات عمدی و غیر عمدی فاجعه بار از او سر میزند.

#### ۵. مصالح

(عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ، قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَبَنُ الْعَاصِ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، فَأَتَيْتُهُمْ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي سَفَرٍ، فَتَزَلْنَا مَنْزِلًا، فَمِنَّا مَنْ يُصَلِّحُ خِبَاءَهُ، وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُّ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشَرِهِ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ (ص): الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، فَاجْتَمَعْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتُهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ هُمْ، وَيُنْذِرُهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ هُمْ، وَإِنْ أُمْتُكُمْ هَذِهِ جُعِلَ عَاقِبَتُهَا فِي أَوَّلِهَا، وَسَيُصِيبُ آخِرَهَا بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُتَكَرَّرُ فِيهَا، وَتُجِئُ فِتْنَةٌ فَيُرَفَّقُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَتُجِئُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وَتُجِئُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْحَلَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِئَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلِيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُوتَى إِلَيْهِ، وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا، فَأَعْطَاهُ صَفَقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةً قَلْبِهِ، فَلْيُطْعَمْهُ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخِرُ نِيَّازِ عُهُدٍ فَاضْرِبُوا عَنْقَ الْآخِرِ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟ فَاهْوَى إِلَى أذُنِيهِ وَقَلْبِهِ بِيَدَيْهِ وَقَالَ: سَمِعْتُهُ أَذْنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي، فَقُلْتُ لَهُ: هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَنَقْتُلَ أَنْفُسَنَا، وَاللَّهُ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ» وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» النساء: ۲۹ قَالَ: فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: أَطِيعُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَأَعْصِيهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. (م/ ۱۸۴۴)

ترجمه: «عبدالرحمن بن عبد رب الكعبه می‌گوید: وارد مسجد الحرام شدم و دیدم که عبداللّه بن عمرو بن عاص (رض) در سایه کعبه نشسته است و مردم، پیرامونش را گرفته‌اند. من هم نزد آنان رفتم و همانجا نشستیم. او گفت: در یکی از سفرها که همراه رسول اللّه (ص) بودیم، درجایی، منزل گرفتیم. در آنجا بعضی از ما خیمه‌های شان را برپا می‌کردند و تعدادی هم مشغول تمرین تیراندازی بودند و برخی دیگر هم در چراگاه حیوانات بودند که منادی رسول اللّه (ص) ندا داد و گفت: نماز جماعت برگزار می‌شود. با شنیدن این سخن، همه ما نزد رسول اللّه (ص) جمع شدیم. پیامبر اکرم (ص) فرمود: بر همه انبیای قبل از من، واجب بوده است که خوبی‌هایی را که می‌داند، به امتش معرفی کند و از بدی‌هایی که می‌داند، امتش را برحذر دارد؛ بدانید که دوران عافیت این امت، دوران نخست آن می‌باشد. و آخر آن، گرفتار بلا و امور ناپسندی خواهد شد. فتنه‌هایی اتفاق خواهد افتاد که هریک از دیگری، بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است. هرگاه، فتنه رو می‌کند، مؤمن می‌گوید: در این فتنه، هلاک خواهم شد. سپس برطرف می‌شود. بعد از آن، فتنه دیگر، پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید: در همین فتنه، هلاک خواهم شد. پس هرکس، دوست دارد که از آتش جهنم، دور شود و وارد بهشت گردد، تلاش کند که با ایمان به اللّه و روز قیامت از دنیا برود. با مردم آنگونه رفتار کند که دوست دارد، مردم با او رفتار کنند. و هرکس که با امامی بیعت کرد و با او مصافحه نمود و از ته دل، عهد و پیمان بست، تا جایی که توان دارد از او اطاعت کند. و اگر کسی دیگر آمد و برای امامت با او درگیر شد، گردنش را بزنید.»

راوی می‌گوید: من به او نزدیک شدم و گفتم: تو را به اللّه سوگند می‌دهم، آیا این سخن را از رسول اللّه (ص) شنیدی؟ او با دست‌هایش به گوش‌ها و قلبش اشاره نمود و گفت: با این گوش‌هایم شنیدم و این قلبم آن را حفظ کرد. من به او گفتم: این پسر عمویت؛ معاویه؛ به ما دستور می‌دهد تا اموالمان را در میان خود به ناحق بخوریم و خود را به کشتن دهیم در حالی که اللّه متعال می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿۲۹﴾ النساء / ۲۹



« ای کسانی که ایمان آوردید! اموال یکدیگر را به ناحق نخورید، مگر اینکه از طریق داد و ستدی باشد که مورد رضایت شما قرار گیرد و خون یکدیگر را نریزید؛ همانا الله متعال، نسبت به شما مهربان است ».

راوی می‌گوید: عبدالله بن عمرو بعد از لحظه سکوت، گفت: در طاعات الهی از او اطاعت کن. و در کارهایی که معصیت و نافرمانی به شمار می‌روند، از او نافرمانی کن.

##### ۵. تقوی

(وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي آثَرَةٌ، وَأُمُورٌ تُنْكَرُ وَهِيَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ تَأْمُرُ مَنْ أَدْرَكَ مِنَّا ذَلِكَ؟ قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ، وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ. (متفقٌ عليه). (ریاض الصالحین: احمد حواری، ۲ / ۲۱۰)

« از ابن مسعود (رض) روایت شده است که پیامبر (ص) فرمودند: بعد از من، آثره - خودخواهی و تملک چیزی که دیگران هم در آن حقی دارند، تنها برای خود - و تبعیضاتی - که موجب از بین رفتن حق شما می‌شود - و اموری که آنها را زشت می‌پندارید، واقع می‌شود؛ اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در این مورد، به ما چه دستوری می‌دهید؟ فرمودند: حقی که بر شما است، ادا کنید و حق خود را از خداوند درخواست نمایید ». [واجباتی که بر هر مسلمان، مرد و زن دانستن آن ضروری است: ص ۱۹]

شرك در محبت و دوستی

خداوند می‌فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ) البقرة / ۱۶۵

نوع دوم، شرك اصغر که آن را ریا می‌گویند

خداوند می‌فرماید:

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) ﴿۱۰﴾

الک‌هف / ۱۱۰

« پس کسی که به لقای پروردگارش امیدوار است، باید که کار پسندیده انجام دهد و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نیاورد ».

نوع سوم از انواع شرك، شرك خفی است که شرك پنهان و غیر آشکار گفته

می‌شود.

رسول الله (ص) می‌فرماید:

(الشرك في هذه الأمة أخفى من ديب النملة السوداء على صفاة سوداء في ظلمة الليل).

«شرك در این امت محمدی، مخفی‌تر از راه رفتن مورچه سیاه رنگ که بر تخته سنگ سیاهی، در تاریکی شب به حرکت افتد، می‌باشد».

## ۶. عدالت

باب وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

(عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوُسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ. قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَأَلَّأَوَّلِ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ). (مسلم: ۱۸۴۲)

«ابوحازم می‌گوید: پنج سال با ابوهریره (رض) همنشین بودم و شنیدم که می‌گفت: نبی اکرم (ص) فرمود: پیامبران، بنی اسرائیل را رهبری می‌کردند؛ هرگاه پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد؛ ولی بعد از من پیامبری نخواهد آمد؛ البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی - که از اسلام نیستند - انجام می‌دهند. صحابه عرض کردند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: شما به ترتیب با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آن‌ها را ادا نمایید و الله متعال در مورد حقوق زیر دستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

## ۷. شجاعت

بزرگ‌ترین شجاعت، مبارزه با شیطان و نفس اماره بالسوء و بدی‌ها است که جهاد اکبر می‌باشد. کسی که در جهاد اکبر شکست خورد در جهاد اصغر نیز کامیابی مطلوب نخواهد داشت.

چنانکه رسول الله (ص) می‌فرماید: باب دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض: (عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ (رض) أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ خَلَا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص)

فَقَالَ: أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فَلَانًا؟ فَقَالَ: إِيَّاكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (مسلم/ ۱۸۴۵)

«اُسید بن حُضیر (رض) می‌گوید: مردی از انصار با رسول الله (ص) خلوت کرد و گفت: آیا همان‌گونه که به فلانی، مسئولیتی واگذار نموده، به من واگذار نمی‌نمایی؟ رسول الله (ص) فرمود: بعد از من تبعیض‌های زیادی مشاهده می‌نماید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض -کوثر- ملاقات نمایید». [صحیح مسلم]

(عن حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ. قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَسْتَتُونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تُعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاءُ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللِّسَانِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: "تَلَزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا؟ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصُ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ. مسلم/ ۱۸۴۷)

«حذیفه بن یمان (رض) می‌گوید: مردم از رسول الله درباره امور خیر می‌پرسیدند؛ اما من از بدی‌ها می‌پرسیدم که مبادا گرفتار آن‌ها شوم. بدین جهت، گفتم: یا رسول الله! ما در جاهلیت و بدی بسر می‌بردیم؛ آنگاه الله متعال این خیر -اسلام- را به ما عطا کرد؛ آیا بعد از این خیر، شری هم وجود دارد؟ فرمود: بلی. گفتم: آیا بعد از آن شر، خیری هم وجود دارد؟ فرمود: بلی؛ اما در آن، فساد خواهد بود. پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: گروهی، راه و روشی غیر از راه و روش من در پیش می‌گیرند و در کارهای شان، امور خوب و بدی می‌بینی. گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: بلی. داعیانی مردم را به سوی دروازه‌های جهنم، فرا می‌خوانند، کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می‌اندازند. گفتم: یا رسول الله! آنان را برای ما

توصیف کن. فرمود: آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند. گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: با مسلمانان و پیشوای آن‌ها باش. پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: در آن صورت، از همه آن گروه‌ها، دوری کن. اگرچه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید». [صحیح مسلم]

### ۸. عدالت

عدالت صحابه مشهور است تا جایی که مقوله "هم كانوا يعدلون" در نزد اهل سنت قاعده و قانون کلی می‌باشد.

### ۹. مشروعیت

هرکس مشروعیت خود را از هویت خود می‌گیرد.

الف: پیامبر (ص) توسط خدا، مبعوث شد؛ لذا مشروعیت ایشان از حکم الله -جل جلاله- است.

ب: خلفای راشدین نائب‌های پیامبر و وزراء او بودند و بعد از ایشان نیز به تایید آیات خداوند -جل جلاله- و احادیث رسول الله به حکومت رسیدند؛ لذا مشروعیت خود را از خدا -جل جلاله- و رسولش (ص) می‌گیرند.

ج: حکامی که بر اساس شورای مسلمین و اجماع امت انتخاب شده‌اند، مشروعیت خود را از حکم شورا می‌گیرند. شورا خود مصدر امر است و اولی الامر - مشروط و محدود- می‌باشد و حکم شورای مسلمین و اجماع امت بر هدایت بوده و هدایت یعنی رضای خدا (ج) و رسولش (ص) می‌باشد.

د: حکام و امرایی که از طریق استیلا و زر و زور به حکومت رسیده‌اند، مشروعیت خود را از ضرورت وقت و شرایط مسلمین می‌گیرند. اگر چه این مشروعیت حکومت، حکام را مشروع نمی‌کند؛ بلکه اطاعت مسلمین در آنچه مطابق شرع باشد را از این حکام غاصب مجاز می‌گرداند. این مشروعیت موقت بوده، تا زمانی که خداوند راهی برای مسلمین ایجاد کند. (حدیث شریف در باب حکام ظالم)

شروط دیگر شروط ظاهری و جسمی می‌باشند که برای همگان آشکار است.

چنانچه صفات زیر:

۱۰. سلامت حواس

۱۱. سلامت جسم

۱۲. قریشی بودن

۱۳. مرد بودن

۱۴. بالغ بودن

همه‌گی در اشخاص مختلف، ممکن است موجود باشد و یا به درجات مختلف وجود داشته باشد؛ لذا باید در هر شخص جداگانه تحقیق شده و تایید شود.

# فصل هشتم

## شورا

(وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) ﴿شوری/ ۳۸﴾  
و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یک دیگر است.

(وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ... ﴿آل عمران: ۱۵۹﴾ «و در کارها با ایشان مشورت کن».

(عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص) اذا كان امراءكم خياركم و اغنياءكم اسخياءكم و اموركم شورى بينكم فظهر الارض خيراً لكم من بطنها و اذا كان امراءكم شراركم و اغنياءكم بخلاءكم و اموركم الى نساءكم فبطن الارض خير لكم من ظهرها. سنن ترمذی: ۹/۱۶)  
آن گاه که حکام و امرای شما بهترین های شما باشند و توانگران شما بخشنده ترین‌هایتان و کارتان در میان‌تان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است ولی آن گاه که امرای شما بدترین های شما باشند و توانگران‌تان بخیلانتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زنان‌تان وا گذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است.

## شورا در اسلام

کلمه شورا از نظر لغت به استخراج عسل از کندو و یا دل کوه اطلاق گردیده است و گرد آمدن تعدادی برای ارائه نظر، پیرامون يك مسأله، معنی متعارف شورا می‌باشد. شورا در حقیقت به معنی تصمیم واحد یک جمع می‌باشد. یعنی جمعی بر یک نظر واحد اتفاق کنند و یا قاطبه و اکثریت آن‌ها یک رای را بپذیرند و همه افراد گروه، به اجماع حاصله و رای قاطبه اجتماع، احترام گذاشته و آن را قبول و اجرا کنند؛ ولو این‌که نظر شخصی دیگری، داشته باشند.

انواع شورا

باید گفت در اسلام سه نوع شورا وجود دارد.

۱. شورای اهل حل و عقد. مانند: شورای شش نفره صحابه.
۲. شورای مسلمین یا اجماع امت (لایجمع امتی علی ضلالة).
۳. شورای متخصصین (لعلمه الذین یستنبطون منه).

## فرق بین مشورت و شورا

مشورت بین دو شخص انجام می‌گیرد و در این مشورت اجماعی وجود ندارد و رای مشاور نیز الزامی نیست؛ بلکه معلم و راهنما است. مانند مشورت حضرت پیامبر (ص) با حضرت ام‌سلمه در حدیبیه. یا این‌که حضرت عمر (رض) با «هرمزان» که به اسلام مشرف شده و به محضر ایشان آمده بود، درباره جنگ با «کسری» مشورت کرد. در این‌جا هرمزان از اهل حل و عقد نیست؛ بلکه در امر خاصی آگاهی دارد؛ اما شورا دو گونه است. یا شورای اهل حل و عقد است که حکم این شورا الزامی است. مانند: شورای شش نفره صحابه و یا هم اجماع امت یا شورای مسلمین که حکم آن بر اساس آیه شورا، واجب و الزامی است.

## تاثیر شورا

طبعاً هم باید، مسأله مورد نظر راه حل‌های متفاوت را قبول نماید، تا راه بیرون شده از شورا، یکی از بهترین آن‌ها باشد. پس در حقیقت تشکیل شورا، گراف لغزش و نقصان يك فیصله را پایین می‌آورد.



نه این‌که برای آن عصمت می‌دهد. و با توجه به معنی لغوی شورا، طرح بیرون شده قابل اعتماد است، نسبت به تصمیم يك فرد و گفته می‌توانیم که در صورت تشکیل شورا پیرامون مسأله که اعضای آن قابلیت تحلیل و ارزیابی آن را داشته باشند، نتایج آتی برآن مرتب خواهد شد.

۱ - بلند رفتن سطح دید اعضا، در باره يك قضیه با شنیدن نظرات متفاوت.

۲ - به وجود آمدن احساس وجود خیر در تصمیم اتخاذ شده، احساس این‌که تصمیم بیرون شده از استبداد نیست.

۳ - به دست آمدن نتیجه مطلوب، به لحاظ نقش عقل جمعی برای ارائه نظر.

۴ - استحکام عقلانیت و خرد ورزی و جلوگیری از سقوط، در جزم گرایی.

روی هم رفته همان است که حکما فرموده اند: (المشوره مع السداد و السخافه مع الاستبداد). « مشوره، هم‌زاد نيك اندیشی است و ابلهی هم‌زاد استبداد »؛ اما شورا، در اسلام جدا است از نقش شورا در قوانین وضعی دیگر. اسلام به عنوان يك دین کامل و شامل، تمام زوایای زندگی دارای اصول و شریعت می‌باشد.

## شورا و نص

در اسلام مواردی است که شورا حق تغییر و تبدیل آن‌ها را ندارد.

الف: اصول دین اسلام یا خدا محوری، در مواردی است که شورا حق تغییر و تبدیل آن‌ها را ندارد. اندیشه اسلامی به هیچ صورت تغییر پذیر نبوده و در حیطه اختیارات شورا نمی‌باشد. در جایی که آیت و حدیث - صحیح - وجود دارد، شورا حق تغییر در مسأله را ندارد. در این باب در فصل اولی الامر بیشتر توضیح داده می‌شود.

ب: احکامی که در آن نص قاطع و صریح وجود دارد، شورا حق تغییر نص را ندارد؛ اما بهترین فهم و استنباط - و تفسیر - از نص توسط شورا، انجام می‌گیرد؛ لذا فهم و استنباط - و تفسیر - شورا از نص، بر فهم و استنباط - و تفسیر - یک شخص از نص ارجحیت دارد. لذا بازهم تشکیل شورا لازمی است. چرا که نصوص شامل آیات و احادیث همه‌گی تفسیر می‌شوند و علم

تفسیری که بر آن اجماع باشد، بر علم تفسیر فردی ارجحیت دارد. ج: شورا بهترین استنباط و درک از شرایط و امور را نیز دارد. چون فرامین و حدود شرعی بر وقایع و امور تطبیق می‌شود، لذا باز هم شورا مرجع اصلی برای تفسیر شرایط و استنباط امور است.

د: شورا بالاترین درجه اخلاص و تقوی و اراده، برای اجرای شرع را دارد، بر این اساس اجرای شرع تحت امر و نظر شورا کامل‌تر و بهتر انجام خواهد شد، از اجرای شرع توسط یک شخص مفرد.

علاوه بر آن در موارد زیر نیز شورا صلاحیت و اولویت دارد: در صورتی که نص صریح، پیرامون يك حکم موجود نیست، شورای مجتهدان، تحت عنوان اجماع می‌تواند، حکمی در مورد، با توجه به توافق با کتاب و سنت صادر نماید. حدیث: (لا تجتمع اُمتی علی الضلالة) در همین مورد است.

در مواردی که نص اسلامی شیوه حکم را منوط به خود امت، واگذار نموده و شورا در مقام ممثل امت، آن را تحت نام مصالح به تصویب می‌رساند. قرآن بعد از خدا و پیامبر (ص) شورا را سومین مصدر امر، معرفی می‌کند و آنجایی که نص قطعی یعنی آیات و احادیث صحیح در باره آن وجود ندارد، در حیطة صلاحیت شورا می‌باشد. گاهی شورا می‌تواند پیرامون شیوه تعبیر و تغییر احکام و اصول نیز نقش داشته باشد. نظیر تعبیرات مختلفی که از بعضی احکام و عقاید، مذاهب مختلف اسلامی به دست داده اند. بناً امت که شورا ممثل آن است، می‌تواند در موارد به خصوص اقدام نماید، نه در اصول کلی اسلام که آن تغییر ناپذیر می‌باشد. درین جاست که اسلام به عنوان قانون اساسی، برای مسلمانان موارد غیر قابل تغییر و موارد تغییر ناپذیر را دارا می‌باشد، برخلاف قوانین وضعی قسمی که وضع آن طی یک شورا، صورت پذیرفته تغییر آن نیز ممکن خواهد بود؛ اما اصول اسلامی به لحاظ الهی بودن آن؛ ضرورت به اصلاح و تعدیل ندارد.

قرآن با یادآوری مشوره حکومت‌های گذشته، طبیعی بودن و تاریخی بودن مشوره را نشان می‌دهد، نظیر مشوره ملکه سبا، با اعضای حکومتش و قرآن با فخری و تمدیح، از این نوع حکومت یاد می‌کند و در مقابل تک روی فرعون، در برابر مردم و عدم نظرخواهی او از مردم را استبداد می‌داند..

هم‌چنان نمونه‌های بارزی از تشکیل نمودن شورا در زمان رسول اکرم وجود دارد که رسول اکرم با وجود اتصال آن با وحی و عدم نیازمندی به راهنمایی برای نشان دادن اهمیت شورا و تاثیر گذاری آن بر عواقب امور، از شورا استفاده کرده و به فیصله آن عمل نموده است. مثلاً: مشوره پیرامون جهاد در غزوة بدر و قبول نمودن رأی حُباب بن منذر در مورد شیوة سازماندهی مجاهدین و در مورد سرنوشت اُسرا، با حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر و مشوره، در باره محل جنگ در غزوه احد و شیوة جنگ در خندق و قبول نظریه سلمان فارسی و مشوره ام‌سلمه در صلح حدیبیه، پیرامون مشکل حلال کردن از احرام، نشانگر وجود شورا در موارد مختلف و با افزار مختلف و با شیوه‌های متفاوت می‌باشد. بعد از مشورت در احد بود که بازهم مامور شد، به مشوره با اصحاب کرام، با وجود این‌که جنگ در بیرون مدینه در ظاهر نتیجه خوب برای مسلمان‌ها نداشت.

شورا پیرامون شیوة برخورد با کفار، نه در باره اصل دفاع از اسلام، نشانگر بازتاب شورا، در شیوه‌ها است. در اصول؛ اما حساس‌ترین بعد شورا، نوعیت انتخاب افراد و طیف‌های که اعضا به آن منسوب اند، می‌باشد و می‌توان به روشنی احکام اسلام چنین ارزیابی کرد.

داشتن حکم اجرایی مختلف مجوزی برای تشکیل شورا پیرامون يك مسأله بوده، داشتن استقلال فکر، ناشی از تجربه و تعهد برای مشاورین لازمی است. ابن مسعود از رسول اکرم آورده است: «المستشار موتمن» مشاور امانتدار است.

انتخاب مشاورین از متن امت که در انتخاب آن خصوصاً در تعیین اعضای شورا در امور سیاسی امت، نقش اصلی داشته باشد. تعدادی از دانشمندان مسلمان چون ضیاءالدین الرئسی و ابن تیمیه، منبع اخذ قدرت از جانب حاکم، شورا را که ممثل کل امت است می‌دانند و حتی قرطبی، حکومت غیر شورایی را معزول می‌پندارد.

تعهد و باور اعضا به تلاش جهت به دست آوردن بهترین نتیجه، به خاطر بهبود وضعیت امت، یکی دیگر از ضرورت‌های شورا است.

در اسلام مهم‌ترین خصیصه مشاورین، همان پای بندی به دینداری است،

چون اسلام تمام جهان بینی را بر مبنای توحید، پایه ریزی نموده، در کنار هر تخصص دیگری برای اعضای شورا، ایمان و تدین را ضروری پنداشته شده است. آیت « ۲۱۲ » سورة بقره، به همین مسأله توجه دارد: (فهدی اللّٰه الذین آمنوا غلما اختلفوا فیه من الحق باذنه). « پس هدایت کرد خدا کسانی را که ایمان داشتند، پیرامون مسأله مورد اختلاف به حق ».

داشتن قدرت تحلیل در مسأله مورد نظر، برای اعضای شورا، یکی دیگر از ضرورت‌های شورا است، دیده شده اصدار فرامین سیاسی از افراد نظامی و از شخصیت‌های مثلاً علمی و حتی تعبیرهایی پیرامون مسایل عبادت، از زبان غیر متخصصین به متون دینی جامعه‌ها و ملت‌ها را به سوی بحران سوق داده است. در باره برخورد و عدم آن با کفار در حدیبیه و مشوره آن حضرت با ابوبکر صدیق که او جواب داد: « انا لم نجئی لقتال احد و انما جئنا معتمرین » ما برای جنگ نه؛ بلکه برای زیارت آمده‌ایم، نشانگر همین مسأله است. توکل، جنبه الهی شورا را پیش می‌کشد؛ اما مهم عزم است، پس بعد از شورا چگونه عزم باید صورت گیرد؟ حضرت علی روایت می‌کند: (سنل رسول اللّٰه عن العزم فقال مشاوره اهل الرأی ثم اتباعهم). (ابن مردویه) « عزم، مشوره کردن است و عمل به مصوبه و فیصله شورا است ». شورایی که به مصوبه‌های آن عمل صورت نگیرد، سودی ندارد و شورا، در امور اجتماعی به نام اصلاح یا صلح، یعنی از بین بردن فساد مورد توجه قرار گرفته است. کوچک‌ترین مورد شورا، همان مشاوره پیرامون مسایل در ارتباط به خانواده است.

« رسول اکرم (ص) فرموده است: در مورد دختران، با مادران شان مشورت نمایید ». رواه احمد) و اگر زن و شوهر هر دو اراده جدا کردن طفل را از شیر، روی مشوره داشته باشند، هیچ گناهی نیست، یعنی کوچک‌ترین مسأله اگر روی مشاوره فیصله گردد، نتیجه خوب بار خواهد آورد.

## شورا در اوامر خداوند (ج)

(وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ). شوری: ۳۸

و کارشان به شیوهٔ رایزنی و بر پایهٔ مشورت با یک دیگر است.

« این امر الهام می‌دارد که کار شورا در زنده‌گی مسلمانان ژرف‌تر و مهم‌تر از این است که سیستم اسلامی، فقط یک نظام سیاسی باشد و بس. چه شورا قالب اساسی و پیکرهٔ اصلی جمله‌گی گروه مسلمانان است. کار و بار گروهی ایشان، بر شورا استوار و پایدار می‌گردد. آن گاه از گروه به دولت سرایت می‌کند. یعنی مسلمانان، هم گروه آنان و هم دولت ایشان، بر پایهٔ شورا استوار و برقرار می‌گردد. طبیعی است شورا وجه تمایز گروه مسلمانان است و ایشان را از دیگران مستقل می‌گرداند. صفت دیگری از صفات گروه مسلمانان این است ». [تفسیر فی ظلال: ترجمهٔ فارسی، ۱/ ۱۰۹]

شاید به همین علت است که به دنبال خواندن نماز صفت شورا را می‌آورد، پیش از این که زکات را ذکر کند:

« تعبیر کلام، بیانگر این است که همهٔ کارهای شان، شورایی است، تا بدین وسیله سراسر زنده‌گی شان را، با رنگ شورا رنگ آمیزی کند. همان گونه که گفتیم این سخن یک نص مکی است و پیش از برپایی دولت اسلامی، نازل گردیده است. پس در این صورت، این قالب و قانونی است که عمومی‌تر و فراگیرتر از خود دولت در زنده‌گی مسلمانان است.

قالب و دکور گروه اسلامی در همهٔ احوال و اوضاع ایشان است، هر چند که هنوز هم، دولت به معنی خاص خود، پا برجا و برقرار نشده باشد. واقعیت این است که دولت در اسلام، چیزی جز این نیست که جماعت مسلمانان و ویژه‌گی‌های خاص ایشان، به طور طبیعی و سرشتی جدا و ممتاز شود.

جماعت مسلمانان هم دولت اسلامی را در ضمن خود دارند و جماعت مسلمانان و دولت اسلامی هر دو با همدیگر، برنامه اسلامی و نگاهبانی و مراقبت برنامهٔ اسلامی بر زنده‌گی فردی و گروهی را، تحقق می‌بخشند و پیاده

می‌کنند.

بدین خاطر قالب و قانون شورا، در میان گروه مسلمانان، سابقه دیرینه دارد و مدلول و مفهوم آن فراخ‌تر و ژرف‌تر از محیط دولت و امور حکومت در آن است. شورا قالب و قانون ذاتی زنده‌گی اسلامی است. نشانه است که گروه برگزیده، برای رهبری بشریت را جدا و ممتاز می‌سازد. شورا لازم‌ترین صفت از صفات رهبری است». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۲۷]

« شکل و دکوری که شورا با آن به تمام و کمال می‌رسد، در یک قالب آهنی ریخته و آماده نمی‌گردد؛ بلکه شکل شورا به محیط و زمانی واگذار می‌شود که با آن سازگار و هم‌آوا بوده و در زنده‌گی گروه مسلمانان تحقق پیدا کند و پیاده شود. مقررات اسلامی شکل‌های جامد و راکدی نیستند و نص حرف به حرف نمی‌باشند؛ بلکه مقررات اسلامی، پیش از هر چیز، روح و جانی است که از استقرار حقیقت ایمان در دل و از دگرگونی احساس و شعور و رفتار و روش در پرتو این حقیقت، پدیدار و نمودار می‌گردد. پژوهش در باره شکل‌های مقررات اسلامی، بدون توجه به حقیقت ایمان، حقیقتی که در فراسوی شکل‌ها پنهان و نهان است، به چیزی منتهی نمی‌گردد و نتیجه نخواهد داشت ... این سخن هوایی و بیهوده و نامرتبی است، همان که در نگاه اول به نظر کسی می‌رسد که حقیقت ایمان را در پرتو عقیده اسلامی نمی‌شناسد. چه عقیده اسلامی، از نظر ارکان و اصول خالص عقیدتی و پیش از هرگونه توجهی به مقررات آن شامل حقایق نفسانی و عقلانی است، حقایقی که خودش چیزی است که حضور و کارایی و تأثیر در هستی بشری دارد. به گونه‌ای که شکل‌های مشخصی از مقررات را و اوضاع معینی از زندگی بشری را آماده می‌کند و تهیه می‌بیند و پیش چشم می‌دارد. آن گاه آیه‌ها نازل می‌گردند و بدین شکل‌ها و اوضاع اشاره می‌کنند، تنها برای تنظیم و سر و ساماندهی آن‌ها، نه برای آفریدن و پدید آوردن آن‌ها. برای این که شکلی از اشکال مقررات اسلامی پدید آید، پیش از آن لازم است مسلمانانی در میان باشند و ایمانی وجود داشته باشد که کارآ و موثر باشد و الا همه شکل‌های مقررات و سر و ساماندهی نیاز را برآورده نمی‌کنند و مفید فایده واقع نمی‌گردند و نظام و سیستمی را تحقق نمی‌بخشند و پیاده نمی‌کنند که درست باشد بدان نظام و سیستم اسلامی گفت ». [تفسیر

فی ظلال، ترجمه فارسی ۱/ ۱۲۸]

هم‌چنین خداوند در باره مشورت و شورا می‌فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ آل عمران: ۱۵۹)

« از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان - که سر از خط فرمان کشیده بودند - نرمش نمودی و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برای شان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن و هنگامی که - پس از شور و تبادل آراء - تصمیم به انجام کاری گرفتی - قاطعانه دست بکار شو - بر خدا توکل کن، چرا که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد. » [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۲/ ۶۰]

روند گفتار در این جا به رسول خدا (ص) رو می‌کند که از پیروان خود چیزی به دل ندارد، چرا آنان بودند که حماسه بیرون رفتن در سر داشتند و شور رزم، بزم شان را گرم کرده بود. سپس هم ایشان بودند که سست شدند و صف‌های شان پراکنده و پریشان گردید و از هم گسیخت، و یک سوم آنان پیش از آغاز جنگ برگشتند، و بعد از آن دسته از فرمان پیغمبر (ص) سرکشی کردند و در برابر گول غنیمت، سست شدند و زانو زدند، گروهی هم به هنگام شنیدن شایعه کشته شدن او، از پای افتادند و راه گریز در پیش گرفتند و افسرده حال و پریشان احوال، آهنگ برگشت کردند و به دست حوادث ناگوارش سپردند. همو بود که زخم‌ها برداشت و با خون خود رنگین شد؛ اما بر جای استوار ایستاد و مسلمانان را از پشت سر ندا در داد و سرای جاوید را بدیشان تذکر داد؛ لیکن آنان به کسی توجهی نکردند و جز پریشانی و گریز، کاری نداشتند و اصلاً گوش شان به کسی بدهکار نبود... روند گفتار بدو، رو می‌کند و دلداریش می‌دهد و بار دیگر، بر سر شفقتش می‌آورد و به مسلمانان رو می‌کند و آنان را به یاد نعمت خدا بدیشان به سبب وجود محمد مصطفی (ص) می‌اندازد. برای او و برای آنان رحمت خدا را متذکر می‌شود. رحمتی که در اخلاق بزرگوارانه و مهربانانه او مجسم است. اخلاقی که دل‌ها پیرامون آن جمع می‌آیند و مرغ‌های قلوب، بالای آن به پرواز در می‌آیند. تا بدین وسیله، رحمت نهان، در دل رسول

یزدان(ص) را به جوش و خروش اندازد و امواج آن کینه، برانگیخته کار آنان را از پهنه دل او فرو شوید و ایشان به حقیقت نعمت الهی نسبت بدین پیغمبر مهربان و گرامی پی ببرند. پس از آن، پیغمبر را دعوت به عفو و گذشت از آنان می‌کند و از او می‌خواهد که برای ایشان از خدا طلب آمرزش کند... «[تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۶۱/۲]

و با آنان در کارها مشورت نماید، همان‌گونه که قبلاً مشورت می‌کرد و آنکه این موقعیت کوچک‌ترین اثری در باطل قلمداد کردن این رکن اساسی در زندگی اسلامی جای نگذارد و کم‌ترین رخنه بدان وارد نسازد:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ﴿١٥٩﴾ آل عمران/ ۱۵۹).

« از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان - که سر از خط فرمان کشیده بودند- نرمش نمودی و اگر درشتخوی و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند ».

این رحمت خدا است، در حق او و در حق ایشان که پیغمبر(ص) را برای آنان مهربان کرده است و نرم‌خویش فرموده است. اگر پیغمبر درشتخوی و سنگدل می‌شد، دل‌ها گرد او جمع نمی‌گردید و خرده‌ها و اندیشه‌ها بدو نمی‌گرایید. چه مردمان نیازمند پناهگاه مهربان و رعایت بی‌شمار و خوشرویی بزرگوارانه و محبت و مؤدتی هستند که آنان را در آغوش پر مهر خود گیرد و محتاج بردباری و حوصله می‌باشند که بر نادانی و ناتوانی و نقصی که دارند، ببخشاید و شتاب ننمایند... مردمان نیازمند، دل‌بزرگی هستند که با آنان داد و دهش داشته باشد، نه این‌که محتاج بذل و بخشش ایشان باشد و بار اندوه‌های فراوان شان را بردارد، نه این‌که بار اندوه خود را سر بار اندوه‌های شان کند. آری، آنان نیازمند دلی غم‌زدایند، نه غم‌افزا. جویای دل‌بزرگ هستند که همیشه بدیشان توجه و مهربانی و بزرگ‌منشی و مؤدت و محبت کند و ایشان را بپاید و با خوشنودی، از لوٹ آلودگی‌های شان بیالاید... دل رسول خدا(ص) این چنین بود. زندگی او با مردمان نیز این چنین بود. هرگز به خاطر خود خشمگین نشد و از ضعف بشری آنان، به تنگ نیامد و حوصله‌اش سر نرفت، و هیچ‌وقت از کالای فانی این جهان، چیزی برای خود، به کنار نهاد و به جمع آن نکوشید؛ بلکه آن‌چه



را که بدان دسترسی داشت با جوانمردی، در اختیار مردمان گذاشت، و بردباری و بزرگواری و عطوفت و مودت کریمانه خود را، شامل آنان کرد. کسی از آنان با او معاشرت نورزید یا او را ندید؛ مگر آنکه دلش از دوست داشتن او، لبریز گردید، چرا که پیغمبر (ص) جویبار بذل و بخشش و بزرگواری و بزرگمنشی را، از چشمه پر آب نفس بزرگ و فراخ خود به سویش سرازیر می‌کرد». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۶۳/۲]

(فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴿۱۵۹﴾ آل عمران/۱۵۹).

« پس از آنان درگذر و برای شان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن ».

اسلام با این نص قطعی و جزمی: (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ). « در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن، اصل را در نظام حکومت بنیان می‌گذارد، حتی در آن زمان که حکومت به دست محمد فرستاده خدا (ص) هم باشد، چنین اصلی باید رعایت شود. این نص قاطعی است که برای امت اسلامی، محل شك و تردیدی باقی نمی‌گذارد، در این که اصل شورا، یکی از اصول و ارکان سیستم اسلامی است و نظام اسلام، نباید بر پایه دیگری جز آن استوار گردد... ؛ اما شکل شورا و وسیله که شورا بدان تحقق می‌پذیرد، امری است که جای بحث و گفتگو در آن باقی است و برابر مقتضیات اوضاع ملت اسلامی و شرایط زنده‌گی این امت، تغییرپذیر است و مسلمانان می‌توانند درباره چگونه‌گی آن نظر بدهند. هر شکل و فورم و وسیله، و راهی که اصل شورا - نه نمای ظاهر آن - بدان انجام پذیرد، مقبول و پذیرفته اسلام است ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۶۴/۲]

« این نص به دنبال وقوع نتایج شورا فرود آمد، نتایجی که به ظاهر سنگین و تلخ بود. نتیجه ظاهر شورا، افتادن خلل در وحدت صف اسلامی بود. آرای مسلمانان، مختلف و ناهمگون شد. دسته‌یی رأی آنان بر این بود که مسلمانان در مدینه بمانند و خویشان را، در پناه آن محفوظ دارند، و چنانچه دشمن به داخل آن رخنه کند، در سرکوبه‌ها، به دفاع خیزند و با ایشان به پیکار پردازند و عرصه را بر آنان تنگ سازند. و گروهی دیگر، شور دیگری در سر داشتند و چنین دیدند که برای نبرد با دشمنان از مدینه بیرون روند. این اختلاف سبب

گردید که به وحدت صف مسلمانان چنان خللی وارد شود، چه عبداللّه پسر اُبی پسر سلول يك سوم لشکر را با خود برگرداند، بدان‌گاه که دشمن نزدیک گشته و سر رسیده بود. این کار او، رخداد بزرگ و شکاف هولناکی بود. هم‌چنین در ظاهر چنين می‌نمود که نقشه‌یی که اجرا گردید، از لحاظ جنگی، نقشهٔ موفق و سالمی نبود و بهترین نقشه‌ها و طرح‌های رزمی به شمار نمی‌آمد، چرا که مخالف «پیشینه» و سابقهٔ دفاع از مدینه بود - همان‌گونه که عبد اللّه پسر اُبی گفت - و بعد از آن مسلمانان، در جنگ احزاب برعکس چنين شیوه، اقدام کردند و عملاً در مدینه ماندند و به کندن خندق، پرداختند و برای رویارویی با دشمن از شهر خارج نشدند و از درسی که در اُحد آموخته بودند، سود بردند.»

[تفسیر فی ظلال: ترجمهٔ فارسی، ۶۵/۲]

«رسول خدا (ص) بی‌خبر از نتایج ناگواری نبود که در انتظار صف اسلام، بر اثر بیرون شدن از شهر بود. سروش خواب راستینی که دیده بود، در گوشش زمزمه می‌کرد و اندازهٔ راستی و درستی آن را می‌دانست. خواب را به کشته شدن یکی از اعضای خانوادهٔ خود و کشته‌گانی از اصحابش تعبیر کرده بود، و مدینه را زره محکم و ناگسستی، معنی فرموده بود... می‌بایست که تصمیماتی را لغو می‌کرد که در نتیجهٔ شورا گرفته شده بود...؛ امّا او تصمیمات شورا را، اجرا کرد هر چند که به دردها و زیان‌ها و قربانی‌ها آشنا بود که به سبب آن دامنگیر مسلمانان می‌گردید؛ زیرا که بنیان‌گذاری اصل شورا و تعلیم مردمان و تربیت ملت، بسی بزرگ‌تر و مهم‌تر از زیان‌های مؤقت بود.

حق مسلم رهبری نبوی بود که اصل شورا را، به طور کلی بعد از چنان جنگی به دور اندازد و آن را از پایه براندازد، چرا که در دشوارترین شرایط و تنگ‌ترین موقعیت‌ها، صف‌ها را از هم پاشیده بود و تلخ‌ترین ثمره و بدترین نتیجه را داده بود؛ ولی اسلام ملتی را می‌پرورد و دست اندر کار شکل ملتی بود و می‌خواست، چنان ملتی را برای رهبری بشریت آمادگی بخشد. خدا می‌دانست که بهترین وسیله، برای پرورش ملت‌ها و آماده کردن آن‌ها، برای رهبری مترقیانه، این است که با شورا تربیت شوند و برای تحمل دردها و رنج‌های رهبری، تمرین داده شوند، به خطا روند - هر چند که این خطا و اشتباه بزرگ بوده و نتایج تلخی به بار آورد - تا بدانند که خطا و اشتباه خود را چگونه

اصلاح می‌کنند و چگونه رنج‌ها و دردهای، رای و کارکرد خویشتن را تحمّل می‌نمایند؛ زیرا که آن‌ها، درست را از نادرست و چاه را از راه باز نمی‌شناختند؛ مگر آن‌گاه که خود به خطا روند و شخصاً مزه اشتباه را بچشند». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۶۶/۲]

« زیان‌ها و خسارت‌ها چندان مهم نیست، اگر هدف از آن‌ها ایجاد ملت آزموده و فهمیده باشد که بتواند بار دشواری‌ها و سختی‌های راه را، بر دوش کشد. اصلاً کاستن خطاها و لغزش‌ها و زیان‌ها در زنده‌گی ملت، بهره‌بدانان نمی‌رساند، وقتی که نتیجه آن این شود که ملت هم‌چون طفلی، بر اثر دستگیری و رهنمودهای پیاپی، ناتوان و ناز پرورد به بار آید. چنین ملتی در این حال، خویشتن را از زیان‌های مادی به دور می‌دارد و بر مادیات و دارایی خود می‌افزاید؛ ولی هستی خویشتن را، بر باد می‌دهد و معنویات خود را می‌بازد و تربیت و پرورش نمی‌یابد و نمی‌تواند، تمرینات لازم را ببیند و برای زنده‌گی واقعی، خویشتن را آماده کند... در این صورت به طفلی می‌ماند که پیوسته، او را از راه رفتن باز دارند، تا از تلوتلو خوردن‌ها و بر زمین افتادن‌ها در امان باشد، یا این‌که کفش‌های او کهنه و پاره نشود». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارس، ۶۷/۲]

« اسلام ملتی را تشکیل می‌داد و تربیت می‌کرد و آنان را برای رهبری مترقیانه، آماده‌گی می‌بخشید و پیوسته، ایشان را در تلاش‌ها و تکاپوهای زنده‌گانی عملی و واقعی روزمره خود شان رهنمود شان نمی‌کرد و در تمام حرکات و سکنات عادی آنان را نمی‌پایید، تا این‌که در مدت حیات رسول خدا (ص) آزموده و تمرین دیده شوند و تحت نظارت آن حضرت، بیایند و بروند و گویند و شنوند. چنانکه وجود رهبری مترقیانه، مانع شورا می‌شد و ملت نوپای اسلامی را، مانع از آن می‌گردید که حتی در خطرناک‌ترین امور - همانند جنگ احدی که سرنوشت ملت اسلامی را کاملاً روشن می‌کرد و از هر سو دشمنی‌ها و خطر‌ها، آنان را احاطه کرده و تهدید شان می‌نمود، عملاً تمرین ببینند و در گستره واقعیت‌های زنده‌گی، کار دیده و آزموده گردند و اگر برای رهبری درست بود که خود سرانه و مستقل به کار دست یازد، آن هم بدان‌گاه که این همه خطر او را تهدید می‌کرد و بالاخره اگر تنها وجود رهبری مترقیانه، در

میان ملت کافی و بسنده بود و می‌توانست از پیش خود جلو شورا را، حتی در خطرناک‌ترین کارها بگیرد و اصل شورا را نادیده بگیرد. وجود محمد (ص) که بدو وحی خدای بزرگوار می‌رسید و فرستادهٔ پروردگار سبحان بود، هر آینه، برای محروم کردن گروه مسلمانان، از حق شورا کافی بود، به ویژه در پرتو نتایج تلخی که بر اثر شرایط ناگوار و ظروف ناجوری که به رهبری دست داد و بلاها بر سرش آمد، تا ملت اسلامی نشأت گیرد و به رشد خود برسد، می‌بایست در این حال، حق الغای شورا را داشته باشد. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۶۸/۲]

و لیکن وجود محمد رسول خدا (ص) که وحی الهی یاورش بود، این همه حوادث دلخراش و شرایط و ظروف ناگوار، باعث الغای این حق نشد؛ زیرا که یزدان سبحان می‌دانست که لازم است، این ملت در خطرناک‌ترین امور، به شورا نشینند و برابر شورا عمل کند، حال نتیجهٔ اقدام به کار، برابر این اصل سترگ پروردگار، هرچه باشد و زیان آن هر اندازه باشد، هر چند که سبب پراکنده شدن صف اسلامی و مایهٔ قربانی‌های تلخ و جبران ناپذیر گردد، خطرهای از آن خیزد و دشواری‌ها بار آورد... چون همهٔ این‌ها، در برابر ایجاد ملت مترقی و آزمودهٔ چرخ روزگاران و آب دیدهٔ کورهٔ عمل دوران و آشنا به رنج‌ها و گنج‌ها و پی‌آمدهای خوش و ناخوش، رای و عمل، جزئی و ناچیز است... بر این اساس است که چنین فرمان خدایانه‌یی، به و یژه، در چنین هنگامی شرف صدور می‌یابد:

(فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ).

« پس، از آنان درگذر و برای شان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن ».

« تا خداوند اصل سترگ شورا را حتی در رویارویی با خطرناک‌ترین خطرهایی که به بار آورده بود مقرر دارد، و تا این قرار و مدار را در زنده‌گانی ملت اسلامی ثابت و بر دوام دارد، هر چند که خطرهایی در ضمن پیاده کردن این اصل اساسی به وقوع پیوندد و تا این‌که دلیل پوچ و برهان سستی را از میان بردارد که برای باطل جلوه دادن، این اصل مهم اسلامی در زنده‌گی ملت اسلامی، به راه انداخته می‌شود، هر زمان که مشورت و رایزنی عواقبی را به

بار آورد که به ظاهر بد و ناپسند باشد، حتی اگر چنین عواقبی، دو دسته‌گی و پراکنده‌گی صف مسلمانان هم باشد، همانگونه که در واقعهٔ اُحد چنین شد، آن هم بدان‌گاه که دشمن در چند قدمی قرار داشت ... چرا که وجود ملت پیشرفته، در گروگان چنین اصل بزرگی است و وجود ملت پیشرفته، در این راه بسی گرانبه‌تر از همهٔ این زیان‌ها و سایر ضررهای دیگر است». [تفسیر فی ظلال، ترجمهٔ فارسی، ۶۹/۲]

مشورهٔ حضرت ابراهیم با فرزندش حضرت اسمعیل  
وقتی که - او متولد شد و بزرگ گردید و- به سنی رسید که بتواند با او به تلاش - در پی معاش - ایستد، ابراهیم بدو گفت:  
(يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۲﴾ الصافات: ۱۰۲  
«فرزندم! من در خواب چنان می‌بینم که باید ترا سر ببرم - و قربانیت کنم - بنگر نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده می‌شود بکن. به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت». [تفسیر فی ظلال: ترجمهٔ فارسی، ۵۵/۱]

قرآن با یاد آوری مشورهٔ حکومت‌های گذشته، طبیعی بودن و تاریخی بودن، مشوره را نشان می‌دهد، نظیر مشورهٔ ملکهٔ سبا با اعضای حکومتش:  
(قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون ﴿۳۲﴾ نمل/ ۳۲)

«بلقیس رو به اعضای مجلس شورا کرد و- گفت: ای بزرگان و صاحب نظران! رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور و نظر شما انجام نداده‌ام». [تفسیر نور: خرم دل، ص ۱۳]

## حضرت پیامبر (ص) و شورا

پیامبر اکرم (ص) در باره شورا مسلمین و اجماع امت احادیث بسیاری فرموده اند. احادیثی در باره اجماع امت که شورای بزرگ می‌باشد:

(أحادیث تدل على الإجماع منها) (لا تجتمع أمتی على ضلالة وحديث لم یکن الله لیجمع أمتی على الضلالة وحديث سألت ربی ألا یجمع أمتی على الضلالة فأعطانیها. اخرجهم احمد)

احمد از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده که رسول الله (ص) به ابوبکر و عمر گفت:

(لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتكما). «اگر هر دوی شما در امر مشورت و نظر خواهی، متفق القول می‌بودید، با شما مخالفت نمی‌کردم». (مسند احمد، هم چنین طبرانی آن را از طریق حدیث براء بن عازب، روایت کرده است) اما پیامبر (ص) از مشورت بی‌نیاز بود، چنان‌که بیهقی، از ابن عباس نقل می‌کند: هنگامی که امر به مشاوره، در سورة آل عمران نازل شد، رسول کریم فرمود:

(اما أن الله و رسوله لغنیان عنها و لكن جعلها الله تعالى رحمه لامتی فمن استشار منهم لم یعدم رشدا و من تركها لم یعدم غیا. رواه بیهقی).

یعنی هرچند خدا و رسول او نیازمند مشاوره، نمی‌باشند، در امری که تصریح گردیده، در کتاب و سنت دیگر، نیازی به تعدیل و تغییر آن نیست؛ اما مأمور شدن رسول اکرم به مشاوره، یک نوع رحمت برای مردم است، کار مبنی بر مشوره دارای کامیابی خواهد بود و بدون مشوره، شکست را در پی خواهد داشت. هم‌چنین شافع: گوید: حسن بصری گفته که رسول خدا (ص) از مشورت مردم بی‌نیاز بود؛ لیکن خدا خواسته که برای حکام پس از رسول (ص) سنتی باشد.

این بی‌نیازی پیامبر (ص) از مشوره با مسلمین ۳ دلیل عمده داشت:

۱. پیامبر (ص) متصل به وحی جلی و خفی بودند و کسی که به خداوند حکیم و علمش متصل است از خلق بی‌نیاز است.

۲. پیامبر (ص) معصوم از گناه خلق شدند و معصوم از گناه، به مشوره غیر معصوم نیازی ندارد - افراد مسلمین به شمول اصحاب کبار و دیگران معصوم نیستند غیر از اجماع امت-.

۳. در طول حیات پیامبر (ص) دین در حال تکمیل بود و تنها در آخر حیات ایشان و در حجة الوداع است که دین تکمیل می‌گردد؛ لذا مشوره با مسلمانان تا آن زمان که دین خدا برای شان کامل نشده بود، مشوره با مردمی بود که علم آنها کامل نبود و لذا احتمال خطا و یا نارضایتی الله (ج) در آن موجود بود - مانند مشوره، در مورد مکان جنگ احد و اسرای بدر و ...-.

باز هم حضرت پیامبر (ص) با اصحاب مشوره می‌نمودند و خداوند نیز ایشان را به مشوره امر داده است.

در حدیث شریف، به روایت ترمذی از ابوهریره (رض) آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند:

(إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَأَمْرُكُمْ سُورِي بَيْنَكُمْ فَظْهَرِ الْأَرْضَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شَرَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخْلًاؤُكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى نَسَائِكُمْ فَبَطْنِ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا. رواه ترمذی).

« آن گاه که حکام و امرای شما، بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده ترین‌های تان و کارتان در میان تان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است؛ ولی آن گاه که امرای شما، بدترین‌های شما باشند و توانگران تان بخیلان تان و - تولید عامه - کارهای تان به زنان تان وا گذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است ». [تفسیر أنوار القرآن:

[۳۵/۱]

پیغمبر (ص) می‌توانست که مسلمانان را، از چنان آزمون تلخی که بدان گرفتار آمدند - در حالی که هنوز نوپا بودند و از هر سو دشمنان، پیرامون آنان را گرفته بودند، و نیز دشمنان در داخل خود، دیوارهای مدینه خاتمه زده بودند - نجات بدهد. بلی، می‌گوییم رسول خدا (ص) می‌توانست، گروه مسلمانان را از چنان آزمون تلخی که بدان گرفتار آمدند، نجات بدهد. بلی، اگر نه رأی خود درباره نقشه جنگی عمل می‌کرد و به خواب راستین خویش، تکیه می‌زد که در آن چنین دیده بود که مدینه زره بس محکمی است، و با یاران خوشتن مشورت

نمی‌فرمود و آرایشی را نادیده می‌گرفت که شورا، بیانگر رجحان و گزینش آن بود، و یا این‌که از عمل بدان آرا دست می‌کشید، بدان‌گاه که از مدینه بیرون آمده بود و یارانش از رأی خود گشته بودند، و از این‌که پیغمبر (ص) را بدانچه می‌خواستند، ناچار نموده بودند، بسی پشیمان شده بودند، و بدو فرصت برگشت داده بودند، مسلمانان را از چنان آزمون سنگین و ناگوار نجات می‌داد؛ لیکن پیغمبر (ص) در حالی‌که همه نتایج جنگ را، پیش چشم مجسم می‌داشت، اصل شورا را رعایت، و مفاد آن را اجرا فرمود، تا گروه مسلمانان با نتایج مسؤولیت اجتماعی رویاروی گردند و بیاموزند که چگونه باید عواقب رای شورا و عمل بدان را تحمّل کنند، چرا که این کار از دیدگاه او و از دیدگاه برنامه اسلامی که او آن را اجرا و تنفیذ می‌فرمود، مهم‌تر از پرهیز از زیان‌های بزرگ و خسارت‌های فراوان، و مهم‌تر از بازداشتن مسلمانان از ابتلا به چنان تجربه تلخ و آزمون سخت بود؛ زیرا که بازداشتن گروه مسلمانان، از آزمایش‌ها و آزمون‌ها، یعنی محروم کردن آنان از آگاهی و آموزش و پرورش و بینش و دانش «[تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱۸۷/۲]

سپس فرمان الهی، بعد از کارزار نیز در می‌رسد و به پیغمبر امر می‌کند که اصل شورا را رعایت کند، تا بدین وسیله چنین اصلی - با وجود چنان نتایج تلخی که داشت - استوار و ماندگار بماند، و از یک سو اصل شورا نیرومندتر و ژرف‌تر گردد، و از سوی دیگر، اصول بنیادین برنامه اسلامی از روشنی و وضوح بیش‌تری برخوردار شود.

اسلام عمل بدین اصل را تا آن وقت به تأخیر می‌اندازد که امت اسلامی آماده‌گی عمل بدان را پیدا کند؛ بلکه اسلام می‌داند که امت اسلامی هرگز نمی‌تواند آماده‌گی لازم را، برای چنین کاری پیدا کند، مگر آن‌گاه که عملاً شروع بدان کند. محروم کردن امت اسلامی، از مبادی و اصول اساسی مهارت و استادی خود - هم‌چون اساس و اصل شورا - بدتر از نتایج تلخ و عواقب سختی است که در آغاز شروع، به چنین اساس و اصلی گریبان‌گیر ایشان می‌شود و خطاها و اشتباه‌هایی که در مرحله عمل به شورا پیش می‌آید - هر چند هم بزرگ و چشمگیر باشد - قلم بطلان کشیدن بر اصل شورا را، توجیه نمی‌کند و مقبول نمی‌سازد؛ بلکه حتی وقفه در آن در وقتی از اوقات هم نیکو



و پسندیده نمی‌نماید، چرا که این کار پوچ و بی‌مایه نمودن امت اسلامی یا جلوگیری از رشد آنان و پیشگیری از مهارت و استادی پیدا کردن ایشان، درباره امور زنده‌گی و ممانعت از شناخت وظایف و تکالیف خود شان است؛ بلکه می‌توان گفت که چنین کاری، حذف ملت اسلامی از میان سایر ملل جهان و به طور کلی، به رسمیت نشناختن آنان به عنوان امتی است.

این همان اشاره است که از فرموده یزدان سبحان بر می‌آید، بعد از آن همه نتایج تلخ و عواقب بدی که بر اثر شورا در کارزار نصیب مسلمانان گردید: (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴿۱۵۹﴾ آل عمران/ ۱۵۹).

« از آنان در گذر و برای شان طلب آمرزش نما، و در کارها با آنان مشورت و رایرنی کن. » [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱۸۸/۲]

اقدام عملی به مبادی و اصول نظری، در عمل کرد رسول خدا (ص) نیز پیدا است، بدان‌گاه که از تصمیم بر رأی معین، دیگر نپذیرفت که دوباره، به مشورت و رایزنی بنشیند، و این کار را دو دلی و تردید دانست. این هم بدان سبب بود که خود اصل شورا، مصئون و محفوظ بماند و دست‌خوش دو دلی و تردید همیشه‌گی و سستی اراده نگردد. با توجه بدین امر، سخن تربیتی خود را فرمود که از او روایت است: (ما کان لنبی ان یضع لامته حتی یحکم الله له). « هیچ پیغمبری را نسزد هنگامی که زره خود را پوشید، آن را از تن به در آورد، تا خدا برای او چه پیش آورد. » [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱۸۸/۲]

آن‌گاه آخرین رهنمود الهی به میان می‌آید که می‌فرماید: (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ). « و هنگامی - پس از شور و تبادل آرا - تصمیم به انجام کاری گرفتی - قاطعانه دست به کار شو - بر خدا توکل کن. »

بدین منوال، در برنامه اسلامی، ارشاد و توجیه با اجرا و تنفیذ، مطابقت و هم‌خوانی می‌نماید و گفتار با کردار همراه می‌گردد.

۶- در این جا حقیقت دیگری وجود دارد که از پی نوشت قرآنی، بر مواضع گروه مسلمانانی می‌آموزیم که با رسول خدا (ص) یار و همدم بودند و بزرگوارترین افراد این امت، در پیش‌گاه خداوندگارند... حقیقتی که در راهی که برای نوزایی و شکوفایی زنده‌گی اسلامی در پیش گرفته‌ایم و به یاری پروردگار، پیروز و کامکار خواهیم شد، برای ما بسی نافع و سودمند است.

«برنامه خدا ثابت و تغییر ناپذیر است. ارزش‌ها و معیارهای او نیز ثابت و تغییر ناپذیر است. این انسان‌ها هستند که بدین برنامه نزدیک یا از آن دور می‌شوند، و در بنیادهای جهان بینی و قواعد سلوک و رفتار به خطا می‌روند و یا به خطا نمی‌روند. در هر حال، چیزی از خطاهای ایشان، به حساب این برنامه گرفته نمی‌شود، و مایه تعبیر ارزش‌ها و معیارهای ثابت آن نمی‌گردد». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱۹۰/۲]

### ۱. پیامبر(ص) و مشورت‌های مختلف

لشکر مکه، بدون توقف به سوی مدینه راه خود را ادامه داد و راه دره «عقیق» را در پیش گرفت، سپس به طرف راست آن‌جا پیچید، تا به محلی موسوم به «عینین» در زمینی بایر، بر لب آبی در کنار دره، در شمال مدینه، نزدیک کوه احد رسیدند و در آن‌جا، روز جمعه ششم ماه شوال سال سوم گرد آمدند.

شورای مشورتی برای به دست آوردن نقشه دفاع

خبر گزار مدینه، خبرهای پی در پی از اردوی مکه و اردوگاه شان گزارش می‌کرد. در این وقت، پیامبر شورای مشورتی نظامی فوق العاده تشکیل داد، تا مسلمانان درباره محل رزم آرایشی، تبادل نظر داشته باشند. هم‌چنین از خوابی که دیده بود، آنان را با خبر کرد و گفت: «خوابی دیده‌ام که خداوند آن را به خیر و نیکی بگرداند. در خواب گاو ذبح شده‌ای دیدم و لبه تیز شمشیرم شکسته شده بود و دستم را در زره محکمی فرو برده بودم. تعبیر خواب را چنین بیان فرمود: ذبح گاو را، نشان کشته شدن جمعی از یاران، شکسته شدن لبه شمشیر را، نشان کشته شدن یکی از خاندانش و زره محکم را هم به مدینه تأویل کرد. [باده ناب: ترجمه الرحیق المختوم، ۱/ ۳۶۵]

«سپس رأی خود را به یارانش اعلام نمود که از مدینه خارج نشوند و به قلعه داری و دفاع پردازند. حال اگر مشرکان در اردوگاه خود ماندگار شدند؛ برای شان، به بدترین جایگاه و بدون برکت تبدیل می‌گردد و اگر وارد شهر شدند، مسلمانان - دم کوچه‌ها - با آنان می‌جنگند و زنان نیز روی بام‌ها - سنگ باران شان می‌کنند - این رأی پیامبر بود. عبد الله پسر اُبی پسر سلول - سر دسته

منافقان- از این رأی طرفداری نمود. روشن است که طرفداری پسر ابی از رأی پیامبر، به خاطر درستی آن از جهت - تاکتیک - نظامی نبود؛ بلکه فرار از جنگ بود، تا بدین وسیله کسی از - نیت پلید درونی او- با خبر نشود؛ برخی از بزرگان و جوانان صحابه که در جنگ بدر، شرکت نکرده بودند - و هم‌چنین جمعی دیگر که شرکت کرده بودند، می‌پنداشتند که هیچ نیرویی، از عهده آنان بر نمی‌آید؛ برای مقابله با دشمن - به پیامبر(ص) اصرار می‌کردند که از مدینه بیرون روند. یکی از آنان می‌گفت: ای پیامبر! ما چنین فرصتی را آرزو داشتیم و از خدا می‌خواستیم. اکنون این آرزو تحقق یافته و مسیر هم، نزدیک گشته است - از ما بپذیر- و برای رویارویی با دشمن، از شهر بیرون بیا! مبدا تصور کنند که از آنان می‌ترسیم.

یکی از آنان حمزه (رض) بود که بسیار با هیجان و حماسی سخن می‌گفت؛ چون در جنگ بدر، شمشیر آبدار خود را آزموده بود. حمزه به پیامبر گفت: سوگند به کسی که قرآن را بر تو فرو فرستاده است، چیزی نخواهم خورد، مگر این که - مطمئن گردم - با شمشیرم در بیرون مدینه، با دشمن دست و پنجه نرم می‌کنم.

پیامبر در برابر رأی اکثر مسلمانان، از رأی خود چشم پوشید و خارج شدن از شهر و رفتن به میدان باز جنگ را ترجیح داد. «[باده ناب: ترجمه الرحیق المختوم، ۱/ ۳۶۷]

لشکر مدینه و آماده رفتن به طرف میدان نبرد

«پیامبر روز جمعه، با مردم نماز به جای آورد و آنان را پند داد و به کوشش و تلاش وادارشان نمود و خبر داد که پیروزی از آن مسلمانان بردبار است. آن گاه دستور داد که برای نبرد با دشمن، مهیا گردند. مسلمانان از این مژده به وجد آمدند.

نماز عصر را نیز با هم خواندند. مسلمانان گرد آمده بودند و جمعی از روستایی‌های نیزه زن، به آنان پیوستند. پس از نماز، پیامبر به خانه رفت و دو رفیقش، ابو بکر و عمر با او بودند و در پوشیدن جامه رزم، حضرت را یاری دادند. اسلحه بر گرفت و با دوزره جنگی که روی هم پوشیده و شمشیر را حمایل کرده بود؛ به میان مسلمانان آمد.

همه در انتظار آمدن پیامبر بودند. سعد پسر معاذ و اُسید پسر حضیر به مسلمانان گفتند: شما پیامبر را به خارج شدن از مدینه وادار کردید. بیایید و کار را به خودش بسپارید - که هر طور صلاح دانست، عمل کند - همه‌گی از کرده خود نادم شدند. وقتی حضرت آمد، گفتند: ای پیامبر! ما هیچ گونه مخالف فرمان تو نیستیم. آن طور که می‌خواهی، دستور بده و اگر دوست داری در مدینه بمانی، چنین کن. پیامبر در پاسخ آنان گفت: شایسته مقام پیغمبری نیست، وقتی لباس رزم پوشید - پیش از رفتن به نبرد - آن را از تن درآورد، مگر این که خداوند میان او و دشمنانش داوری کند. [باده ناب: ترجمه الرحیق المختوم، ۱/ ۳۶۷]

## ۲. سرنوشت اُسرای بدر

پیامبر به مدینه بازگشت و با یارانش در مورد اسیران مشورت کرد. ابو بکر (رض) گفت: «ای رسول خدا! این‌ها عموزاده‌ها، خویشاوندان و برادران - نسبی ما- هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیة بگیریم - و آزاد شوند- مسلماً، آن چه که از آنان می‌ستانیم، نشانه توان ما بر کفار است و امیدوارم خداوند، هدایت شان فرماید و پشتیبان ما گردند.

پیامبر (ص) از عمر (رض) نظر خواهی کرد. گفت: اگر به من اختیار بدهید، گردن فلان را - شخصی که خویشاوند او بود - می‌زنم و به علی هم اختیار دهید، تا کار عقیل پسر ابو طالب را تمام کند و حمزه نیز برادرش را گردن بزند، تا موقعیت ما نزد آفریدگار روشن گردد که با مشرکان سرسازش و آشتی نداریم و این‌ها - که اشاره کردم - از سران کفر و صنادید و رهبران مکه هستند.

پیامبر رأی ابو بکر را پذیرفت و فدیة گرفت و آنان را آزاد کرد. عمر می‌گوید: صبح روز بعد، نزد پیامبر و ابو بکر آمدم، دیدم که هر دو گریه می‌کنند، سبب گریه را پرسیدم و گفتم: اگر گریه‌ام بیاید، من هم خواهم گریست و اگر نه، برای گریه شما، خود را به گریه در می‌آورم. پیامبر گفت: برای آن چه که دوستان، در برابر آزادی اسیران، فدیة را بر من عرضه کردند، که پیامد آنان - هم چون این درخت - به من نزدیک است». [باده ناب: ترجمه الرحیق

المختوم، ۱/ ۳۳۶]

خداوند این آیات را فرو فرستاد:

(مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ، تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا وَطَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

« هیچ پیامبری را نسزد که اسیران - دشمن - را نگاه دارد؛ مگر زمانی که در سرزمین استیلا - و استقرار - یابد - و بر دشمن پیروز گردد - شما متاع دنیوی می‌خواهید و او آخرت را - برای تان - می‌خواهد و خداوند پیروزمند و فرزانه است. اگر حکم پیشین الهی نبود، به خاطر آن چه گرفته بودید، عذابی سهمگین به شما می‌رسید. اکنون از آن چه به دست آورده اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا دارید که خدا آمرزگار مهربان است ». [باده ناب: ترجمه الرحیق المختوم، ۱/ ۳۳۷]

### ۳. موارد دیگر مشورت پیامبر (ص)

پیامبر (ص) پیش از آنکه وارد جنگ شود، با اصحابش به ویژه انصار، در مورد جنگ مشورت نمود. مهاجرین رضایت خود را اعلام نمودند، سپس انصار فهمیدند که پیامبر (ص) می‌خواهد نظر آنان را نیز بی‌رسد، سعد بن معاذ (رض) که بزرگ همه انصار بود گفت: ای رسول خدا! ما به تو ایمان آورده‌ایم، تو را تصدیق نموده و شهادت داده‌ایم، آنچه را که تو آورده‌ی حق است و در مقابل آن با شما عهد و پیمان بسته‌ایم که به حرف تو گوش دهیم و فرمانت را اجرا کنیم. پس ای رسول خدا! هر کجا که می‌خواهی حرکت کن و ما با شما هستیم، قسم به خدایی که تو را به حق فرستاده است، اگر ما را به داخل این دریا ببری بدون آن که یکی از ما تخلف نماید، همه‌گی با تو وارد آن می‌شویم، ما در جنگ مقاومت می‌کنیم و صداقت خود را اعلام می‌نماییم، امیدواریم که خداوند اعمال ما را باعث روشنایی چشم شما قرار دهد، پس با اذن و برکت خداوند ما را حرکت دهید، همه انصار نیز سخنان سعد را تأیید نمودند. پیامبر (ص) با سخنان او خوشحال شد و فرمود: به برکت خداوند حرکت کنید، مژده باد شما را همانا خداوند پیروزی یا شهادت را به

من وعده داده است». [زنده‌گانی حضرت محمد و خلفای راشدین: ص ۲۱] پیامبر (ص) حرکت کرد تا به پایین‌ترین آب‌های بدر رسید و در آنجا اقامت نمود، یکی از اصحاب، به نام حُباب بن منذر گفت: ای رسول خدا! آیا با دستور خداوند در این مکان اقامت فرمودید که ما حق اظهار نظر نداشته باشیم، یا نظر شخصی و تاکتیک جنگی است؟ پیامبر (ص) فرمود: نه، وحی خداوند نیست؛ بلکه تاکتیک جنگ و نظر شخصی است، حباب بن منذر (رض) جای دیگری را به پیامبر (ص) پیشنهاد داد که از نظر تاکتیک جنگی، مناسب‌تر بود و مسلمانان در آنجا بر آب‌های بدر، تسلط کامل داشتند و می‌توانستند آب را از لشکر مشرکین قطع کنند. پیامبر (ص) پیشنهاد حباب را پذیرفت و به همراه یارانش به آنجا رفتند که پس از اقامت در آنجا، سایبانی برای پیامبر (ص) ساختند. وقتی دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، رسول خدا (ص) صف‌های لشکر مسلمانان را، میزان نموده و آنان را به جنگ و شهادت تشویق فرموده و سپس جنگ شروع شد». [زنده‌گانی حضرت محمد و خلفای راشدین: ص ۲۲]

#### ۴. جنگ خندق

«زمانی که پیامبر (ص) خبر خیانت بنی قریظه را شنید، جامه بر سر کشید و کناری دراز کشید و مدتی طولانی درنگ نمود. مردم نیز شدیداً نگران شدند؛ آن‌گاه رسول خدا (ص) برخاست و مژده داد و فرمود: اللّٰه اکبر، ای جماعت مسلمانان! شما را به پیروزی و نصرت خدا مژده باد و سپس برای مقابله با شرایط موجود، برنامه ریزی نمود. بر اساس بخشی از این برنامه جنگی، از آن پس رسول اکرم (ص) مرتباً عده را به مدینه می‌فرستاد، تا از شیخون دشمن جلوگیری کنند. با این حال باید اقدامی قاطعانه صورت می‌گرفت تا موجبات ذلت و پراکنده‌گی احزاب فراهم می‌شد.

برای تحقق این هدف، پیامبر (ص) تصمیم گرفت، با عینه بن حصن و حارث بن عوف، دو رئیس غطفان، بر یک سوم محصول خرماي مدینه، صلح نمایند، تا از جنگ منصرف شوند و راه مسلمانان را برای شکست سریع قریش و رسوایی آن‌ها باز کنند؛ زیرا قریش، بارها توان رزمی‌اش را، در رویارویی با پیامبر سنجیده و تلخی شکست را چشیده بود.

رسول الله (ص) در این مورد با سعد بن معاذ و سعد بن عباد مشورت نمود، آنان در جواب گفتند: ای رسول خدا! اگر خداوند تو را به این کار دستور داده است که می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم؛ ولی اگر می‌خواهید این کار را به خاطر ما انجام دهید، ما نیازی به چنین کاری نداریم، ما و این‌ها مشرک و بت پرست بودیم؛ با این حال اصلاً نمی‌توانستند فکر خوردن میوه و خرماى مدینه را در سر پیروانند، جز این‌که مهمان ما باشند؛ اما آیا اینک که خداوند، ما را به دین حق مشرف کرده و ما را مسلمان نموده و با وجود شما، ما را گرامی داشته، اموال مان را در اختیار این‌ها قرار دهیم؟! به خدا که ما به این‌ها چیزی جز شمشیر نخواهیم داد». [سیرت رسول اکرم: ترجمه الرحیق المختوم، ۱/ ۴۷۹]

«در جنگ خندق، ده هزار نفر مرد جنگ‌جو پیرامون مدینه، اردو زدند. لشکر فراوانی که تعدادش از تمام ساکنان مدینه بسی بیش‌تر بود. اگر این نیرو و این احزاب مختلف تدارك دیده، ناگهان وارد اطراف مدینه می‌شدند، چه بسا خطر بزرگی به موجودیت مسلمانان وارد و اکثریت مدینه را به نابودی می‌کشاند. اما رهبر مدینه، بیدار و فرزانه بود و همواره انگشتش را روی نبض زمان گذاشته و در پی شرایط مناسب و آن‌چه که از مسیر تاریخ می‌جوشید، بر می‌آمد. هنوز، نیروی مشرک از جای خود تکان نخورده بود که خبر هجوم خطر آفرین آن را به پیامبر دادند. پیامبر - فوراً - جلسه مشورتی فوق العاده‌یی تشکیل داد و نقشه دفاع از استقلال مدینه را، مطرح نمود.

پس از گفتگو با یارانش، رأی خردمندانه آن صحابی بزرگوار، سلمان فارسی (رض) را به کار بستند. سلمان گفت: ای پیامبر! هرگاه در سرزمین ایران، محاصره می‌شدیم؛ اطراف خود را خندق می‌کشیدیم. هنوز مردم عرب، به این نقشه حکیمانه پی نبرده بودند.

پیامبر، برای اجرای آن، شتاب ورزیدند و هر ده نفر را، مسؤول کندن چهل ذراع خندق نمود.

مسلمانان با تمام توان و گشاده‌رویی به کندن خندق شروع کردند و پیامبر همه را تشویق می‌فرمود و خود نیز کار می‌کرد. کتاب بخاری از سهل پسر سعد

نقل می‌کند که: ما با پیامبر خاك برداری می‌کردیم و روی دوش، آن را به دور می‌ریختیم». [باده ناب: ترجمه الرحیق المختوم، ۱/ ۴۳۸]

#### ۵. مشورت ام‌سلمه در حدیبیه

« وقتی حضرت رسول اکرم (ص) به صحابه جان بر کف نهاده در راه خدا - پس از انعقاد صلح حدیبیه - فرمان دادند که قربانی‌های شان را نحر کنند، هیچ یک از آنان، برای امتثال امر پیغمبر اکرم (ص) از جای برنخاست و این نحوه عکس العمل، موجبات نگرانی و پریشانی آن حضرت را فراهم آورد؛ اما وقتی که ام‌سلمه، در مقام مشورت به آن حضرت، پیشنهاد کرد که خود آن حضرت از جای برخیزند و قربانی خود را نحر کنند و با هیچ کس سخن نگویند، آن حضرت چنان کردند، صحابه بی‌درنگ به عمل آن حضرت، اقتدا کردند و برای کشتن قربانی‌های شان، از یک دیگر سبقت گرفتند ». [خورشید نبوت، ترجمه فارسی الرحیق المختوم، ۲/ ۴۶۱]

« شب دوشنبه، آغاز ماه ربیع الاول سال یکم هجرت، « ۱۶ » سپتامبر « ۶۲۲ » میلادی، عبدالله بن اریقظ آن دو مرکب را برای شان آورد. ابوبکر به هنگام مشورت و هماهنگی در خانه خودش به نبی اکرم (ص) گفته بود: پدرم به قربان تان، ای رسول خدا! یکی از این دو مرکب مرا بگیرد و آن یکی را که بهتر از دیگری بود به آن حضرت پیش کش کرده بود. رسول خدا (ص) گفته بودند: « بالثمن » به شرط آن‌که بهایش را از من بگیری ». [خورشید نبوت: ترجمه فارسی الرحیق المختوم، ۱/ ۳۴۵]

#### ۶. مسجد النبی (ص) مکان مشورت

نخستین گامی که پیامبر اکرم پس از آن برداشتند، بنای مسجد النبی بود. برای ساختن این مسجد همان قطعه زمینی را که ناقه ایشان، در آن بر زمین نشسته بود، در نظر گرفتند و آن قطعه زمین را، از مالکانش که دو پسر بچه یتیم بودند، خریداری کردند و در کار ساختن مسجد، شخصاً سهیم شدند و خشت و سنگ می‌آوردند و با خود زمزمه می‌کردند و می‌گفتند: (اللهم لا عیش إلا عیش الآخرة... فاغفر للأنصار والمهاجرة).

« خداوند! زندگی جز زندگی آخرت نیست؛ پس آمرزش خود را بر انصار و



مهاجرین ارزانی فرما».

و نیز می‌خواندند: (هذا الحمال لاحمال خيبر ... هذا أبر رينا و أظهر). «این بارها، نه بارهای خیبر! این ارزشمندتر است - ای خدای ما - و پاکیزه تر». این تشریک مساعی شخص رسول خدا (ص) در ساختن مسجد، نشاط صحابه را، برای کار دو چندان می‌گردانید، تا آنجا که یکی از آنان چنین می‌گفت: (لئن قعدنا و النبی يعمل ... لذاک منا العمل المضلل). «اگر ما بنشینیم و پیامبر کار کند، چنین کاری از ناحیه ما، کاری نابه هنجار است».

در آن قطعه زمین، گورهای مشرکان، ویرانه‌هایی چند، شماری درختان خرما و یک درخت غرقه بود. رسول خدا (ص) دستور دادند گورهای مشرکان را شکافتند، ویرانه‌ها را تخریب کردند، درختان خرما و آن درخت را قطع کردند و چوب آن‌ها را در سمت قبله مسجد روی هم چیدند و دیوارهایش را با خشت و گل بالا بردند و سقف آن را با الیاف خرما پوشانیدند و ستون‌هایش را با تنه‌های درختان خرما ساختند؛ کف مسجد را با شن و سنگریزه فرش کردند و برای آن سه درب قرار دادند. درازای زمین مسجد، از سمت قبله، تا انتهای آن یک صد ذراع بود؛ دو طرف دیگر زمین نیز همین مقدار یا کم‌تر، و پی ساختمان مسجد سه ذراع بود». [خورشید نبوت: ترجمه فارسی الرحیق المختوم، ۱/ ۳۷۹]

«در کنار مسجد، چند اتاق با سنگ و خشت درست کردند و سقف آن‌ها را با شاخه‌ها و الیاف درخت خرما پوشانیدند. این‌ها حجره‌های محل سکونت همسران پیغمبر اکرم (ص) بود. وقتی که حُجرات آماده شدند، آن حضرت، از خانه ابو ایوب به آن حجره‌های مجاور مسجد نقل مکان کردند». [صحیح البخاری: ج ۱، ص ۷۱، ۵۵۵، ۵۶۰؛ زاد المعاد: ج ۲، ص ۵۶]

مسجد در آن زمان، تنها مکانی برای نمازگزاران نبود؛ بلکه دانشگاهی بود که مسلمانان در آن تعالیم و رهنمودهای اسلام را فرا می‌گرفتند، باشگاهی بود که قبایل و طوایف مختلف که از دیرباز بر اثر گرایش‌های جاهلی با یکدیگر در ستیز و نبرد بودند، در آنجا فراهم می‌آمدند، پایگاهی بود که همه امور، از آنجا اداره می‌شد و همه فعالیت‌ها از آنجا سازمان داده می‌شد، و پارلمانی بود که در آن جلسات مشورتی و کمیته‌های اجرایی تشکیل می‌شد.

«از همه این‌ها گذشته، مساجد خانه بود که در آن شمار بسیاری از بنویان

مهاجرین و پناهندگان که در مدینه، خانه و ثروت و خانواده و فرزندان نداشتند، سکونت می‌کردند یعنی اصحاب الصفة». [خورشید نبوت: ترجمه فارسی الرحیق المختوم، ۱/ ۳۸۰]

« پیامبر اکرم (ص) در ماه رجب همان سال - نهم هجری - با لشکر بزرگی که فرماندهی آن را شخصاً به عهده داشت، به سوی تبوک حرکت کرد. ابوهریره نیز همراه پیامبر (ص) بود او - ابوهریره - و سایر صحابه، در این جنگ سختی‌های زیاد و طاقت فرسایی را تحمل کردند. ابوهریره حوادث بسیاری از این جنگ را به خاطر سپرد. از جمله آن صحنه‌ها که در واقع پیام بسیاری به همراه داشت، این بود که در غزوة تبوک، مسلمان‌ها آذوقه تمام کردند و خیلی گرسنه شدند و به آن حضرت (ص) گفتند: ای رسول خدا! اگر اجازه دهید، ما شترهای مان را می‌کشیم، تا از گرسنه‌گی نجات یابیم. پیامبر (ص) اجازه دادند؛ اما در همین اثنا عمر - نزد آن حضرت (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! اگر چنین شود، سواری‌های ما کم خواهد شد، از آن‌ها بخواه تا هر چه دارند، نزد شما بیاورند و شما دعا کنید و از خدا بخواهید که آن‌ها را برکت دهد و بفرزاید. امید است، این مشکل را به این دعای حضرت تعالی حل نماید. پیامبر اکرم (ص) به نظر حضرت عمر (رض) احترام گذاشت و دستور داد چادری پهن کنند و از صحابه خواست که توشه‌های اندک خود را بیاورند و روی هم بریزند. یکی با مشتی ذرت آمد. دیگری قدری خرما داشت. و آن دیگری قطعه نانی و... بدین صورت همه آنچه را که در اختیار داشتند، در چادر ریختند ». [ابوهریره شاگرد مکتب پیامبر: ص، ۶۸]

عمر بن خطاب (رض) می‌گوید: در سوز گرما به قصد تبوک بیرون شدیم، در میانه راه، در جایی اردو زدیم و به قدری عطش و تشنگی بر ما غالب شد که سرهای مان سنگینی می‌نمود و احساس می‌کردیم که هر آن، از گردن‌های مان جدا می‌شود، حتی برخی شتر خود را کشتند، شکمبه‌هایش را فشردند و آب بیرون آمده از آن را نوشیدند. ابوبکر (رض) گفت: ای رسول خدا! خداوند متعال، همیشه دعای شما را به نیکی پاسخ داده و پذیرفته است، پس دعا کنید تا این حالت برطرف گردد ». رسول خدا (ص) فرمودند: آیا تو چنین می‌خواهی؟ ابوبکر (رض) گفت: بله، دوست دارم، شما این کار را بکنید. رسول خدا (ص)

دست به دعا برداشتند و هنوز دستان مبارك را نینداخته بودند که باران خفیفی شروع شد و سپس باران، شدت گرفت و سپاهیان اسلام، هر آنچه با خود داشتند، پر آب کردند. پس از پایان باران دیدیم که فقط محدوده لشکر، باران باریده است و بس». [زندگانی ابوبکر: صلابی، ص ۱۸۶]

(وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَوْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رض): شَكَ الرَّائِي، وَلَا يَضُرُّ الشَّكُّ فِي عَيْنِ الصَّحَابِيِّ، لِأَنَّهُمْ كُلُّهُمْ عُدُولٌ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَصَابَ النَّاسَ مَجَاعَةٌ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْ أَذْنَتَ لَنَا فَتَحَرْنَا نَوَاضِحَنَا، فَأَكَلْنَا وَادَّهَنَّا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: افْعَلُوا فَجَاءَ عُمَرُ (رض)، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنْ فَعَلْتَ قَلَّ الظَّهْرُ، وَلَكِنْ ادْعُهُمْ بِفَضْلِ أَزْوَاجِهِمْ، ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ لَهُمْ عَلَيْهَا بِالْبَرَكَةِ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ فِي ذَلِكَ الْبَرَكَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: نَعَمْ فَدَعَا بِنُطْعٍ قَبَسَطَهُ، ثُمَّ دَعَا بِفَضْلِ أَزْوَاجِهِمْ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِكِفِّ ذُرَّةٍ وَيَجِيءُ الْآخَرُ بِكِفِّ تَمْرٍ، وَيَجِيءُ الْآخَرُ بِكِسْرَةٍ حَتَّى اجْتَمَعَ عَلَى النَّطْعِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ قَالَ: خُذُوا فِي أَوْعِيَّتِكُمْ، فَأَخَذُوا فِي أَوْعِيَّتِهِمْ حَتَّى مَا تَرَكُوا فِي الْعَسْكَرِ وَعَاءً إِلَّا مَلَأُوهُ، وَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا وَفَضَّلَ فَضْلَةً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرُ شَاكٍ، فَيُحْجَبَ عَنِ الْجَنَّةِ)". [از ترجمه فارسی ریاض الصالحین: خاموش هروی، ۱/ ۳۹۲]

از ابو هریره (رض) یا ابو سعید الخدری (رض) روایت است که: «چون جنگ تبوک در رسید، مردم با گرسنه‌گی روبرو شده گفتند: یا رسول الله (ص) اگر اجازه دهید، شترهای مان را کشته از آن بخوریم و خود را چرب کنیم؟ رسول الله (ص) فرمود: این کار را نکنید. عمر (رض) آمده گفت: یا رسول الله (ص) اگر این کار را نکنند، چارپایان کم می‌شود؛ ولی توشه‌های زاید شان را طلب کن و از خدا بخواه تا برای شان در آن برکت دهد، شاید خداوند در آن برکت نهد.

رسول الله (ص) فرمود: بلی و بساطی چرمین را طلب کرد، آن را گسترانید، سپس توشه‌های زاید شان را خواسته، یکی یک مشت جواری می‌آورد، دیگری مشت خرمای و دیگری پارچه نایی، تا که بر سر بساط اندکی از این اشیا گرد

آمد و پیامبر (ص) برای برکت در آن دعا نموده فرمود: ظرف‌های خود را بگیرید! ظرفی در میان لشکر نماند که آن را پر نکرده باشند و خوردند تا که سیر شدند و اندازه هم زیاد ماند. رسول الله (ص) فرمود: گواهی می‌دهم که معبود برحق جز خدا نیست و من رسول خدا می‌باشم، روبه رو نمی‌شود بنده با این دو با خداوند در حالی که شکی در آن ندارد و در بین او و بهشت حجاب آید». [ترجمه فارسی ریاض الصالحین: خاموش هروی، ۱/ ۳۹۳]

«هم‌چنین زمانی که در غزوة تبوک، مسلمین به مرزهای شام رسیدند و چند روز در آن جا اقامت کردند، حضرت عمر (رض) به حضرت پیامبر (ص) مشورت دادند که وارد مرزهای شام نشوند و سپاه به مدینه باز گردند و دلیل این کار را، کثرت سپاه روم دانستند و عدم رویارویی با آنها را ترجیح دادند و حضرت پیامبر (ص) نیز مشورت او را پذیرفتند». [نقش شورا در اسلام: صلابی، ص ۵۹]

## خلفاء راشدین (رض) و شورا

### شورا و حضرت ابوبکر (رض)

« ابن کثیر می‌گوید: دار قطنی از سعید بن مسیب از ابن عمر روایت کرده است: که چون ابوبکر به منظور حرکت به سوی « ذی القصبه » بر مرکب خویش سوار شد، علی بن ابی طالب (رض) زمام مرکب را گرفت و گفت: ای خلیفه رسول خدا! (ص) کجا می‌روی؟ من به تو همان چیزی را می‌گویم که رسول الله (ص) در روز اُحُد گفته است: شمشیرت را در نیام کن و ما را به غم فراق مبتلا مگردان؛ زیرا به خدا سوگند، اگر صدمه به تو برسد، نظم اسلام از هم می‌پاشد.

حضرت ابوبکر (رض) بنا به مشورت و ممانعت حضرت علی (رض) به مدینه برگشت. این واقعه را زکریا الساجی و زهری نیز از عایشه (رض) روایت کرده‌اند. « [ترجمه فارسی المرتضی: ص ۱۸۶]

مشورت ابوبکر با مهاجرین و انصار در خصوص قتال، و خطبه‌اش در این باره: « خطیب در روه مالک از ابن عمر (رض) روایت نموده، که گفت: هنگامی که پیامبر خدا (ص) وفات نمود، نفاق در مدینه سر برافراشت و عرب و عجم مرتد شدند، و تهدید نمودند و با هم وعده سپردند که در نهایند جمع شوند و گفتند: این مردی که عرب‌ها توسط وی نصرت می‌یافتند، مرده است. آن گاه ابوبکر (رض) مهاجرین و انصار را جمع نمود و گفت: این عرب‌ها اند که گوسفند و شتر خود را باز داشته‌اند و از دین شان برگشته‌اند، و این هم عجم‌ها اند که در نهایند با هم وعده گذاشته‌اند، تا به قتال شما جمع شوند و گمان نموده‌اند، این مردی که توسط وی نصرت می‌یافتید، مرده است، به من مشورت دهید، چون من هم مردی از شما هستم و از همه شما در این مصیبت گران‌بارترم، آن‌ها مدت طولیلی سکوت اختیار نمودند، بعد از آن عمر بن الخطاب (رض) صحبت نموده گفت: - به خدا سوگند - ای خلیفه رسول خدا! نظر من این است که نماز را از عرب قبول کنی و زکات را به آن‌ها بگذاری، چون آنان به زمان جاهلیت نزدیک‌اند و به اسلام عادت نگرفته‌اند، تا این که خداوند

ایشان را به خیر برگرداند، یا این که خداوند اسلام را عزت بخشد و ما به قتال و جنگ ایشان قدرت و توانایی یابیم، به خاطر این که بقیه مهاجرین و انصار توانایی جنگ با قاطبه عرب و عجم را ندارند. بعد به طرف عثمان (رض) متوجه گردید، وی مثل آن را گرفت و علی (رض) هم مثل آن را ابراز داشت و مهاجرین هم از ایشان پیروی نمودند. بعد از آن به انصار متوجه گردید و آن‌ها نیز از مهاجرین پیروی کردند. وی هنگامی که این را دید بر منبر بالا رفت، و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: اما بعد، خداوند محمد را مبعوث نمود و حق اندک و آواره بود، و اسلام نا آشنا و رانده شده بود، و ریسمانش ضعیف گردیده بود و اهلش کم شده بود، و خداوند ایشان را توسط محمد (ص) جمع نمود، و آن‌ها را امت باقی و وسط گردانید، به خدا سوگند، من تا آن وقت به امر خداوند قیام می‌کنم، و در راه خدا جهاد می‌نمایم که خداوند - وعده‌اش را - برای ما وفا نماید و عهدش را برای ما به سر رساند، کسی که از ما کشته می‌شود، شهید است و در جنت می‌باشد، خداوند حق را فیصله نموده است.»

[حیات صحابه: ص ۸۳۸]

خداوند تعالی - که در قولش خلافتی نیست - فرموده است:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴿۵۵﴾ النور / ۵۵)

ترجمه: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آن‌ها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پشتیبان را خلافت روی زمین بخشید.»

به خدا سوگند، اگر ریسمانی را هم از آنچه که به رسول خدا (ص) می‌دادند، به من ندهند، و بعد از آن درخت و کلوخ و جن و انسان همه همراه شان یکجای گردند، من باز هم همراه شان می‌جنگم، تا روحم به خدا پیوندند! خداوند بین نماز و زکات فرق نگذاشته است که باز آن‌ها را یکی کند. پس آن گاه عمر (رض) تکبیر گفت و فرمود: به خدا سوگند - خداوند وقتی که قتال با ایشان را عزم و اراده ابوبکر گردانید - من دانستم که این حرف حق است.» [این چنین در کنز العمال: ۳/۱۴۲ آمده است].

«عموم اصحاب پیامبر خدا (ص) گفتند: اسامه و ارتشش را نگه‌دار، و آن‌ها را

به طرف کسانی که از سلام، از غطفان و سایر عرب مرتد شده اند، سوق بده؛ ولی ابوبکر (رض) از این که اسامه و ارتشش را نگه دارد، ابا ورزید و گفت: همه می‌دانید که یکی از سفارش‌ها و عهدهای رسول خدا (ص) برای شما مشورت نمودن در چیزی بود که در آن سنتی از نبی تان وجود نداشته باشد و در آن باره، از قرآن چیزی برای تان نازل نشده باشد، شما مشورت خود را دادید و من هم نظر خود را برای تان می‌دهم، بهتر آن را ببینید و درباره آن مشورت نمایید، چون خداوند شما را هرگز به گمراهی جمع نمی‌کند، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من کاری را در نفس خود بهتر از جهاد با کسی که ریسمانی را از ما منع نموده که رسول خدا (ص) آن را می‌گرفت، نمی‌بینم و مسلمانان نظر ابوبکر را پذیرفتند و به آن سرنهادند و دیدند که نظر وی از رأی ایشان بهتر است. ابوبکر در آن فرصت اسامه بن زید را، به همان جهتی که رسول خدا (ص) وی را مأمور گردانیده بود، اعزام داشت، وی در آن غزوه، با فرستادن اسامه يك عمل درست و بزرگ را انجام داد و خداوند اسامه را، سالم نگه داشت، برای وی و ارتشش غنیمت نصیب فرمود و ایشان را صالح و سلامت برگردانید و ابوبکر (رض) در میان مهاجرین و انصار، هنگامی که اسامه خارج شد، بیرون آمد و اعراب با اولاد خود فرار نمودند». [حیات صحابه: ص ۸۳۳]

مسأله مهمی که در این مشوره و تصمیم‌گیری‌ها، می‌بینیم مشابه واقعه جنگ احد و مشوره رسول الله (ص) در باره مکان جنگ است. حضرت محمد (ص) در انتخاب مکان جنگ برخلاف خواب رحمانی خویش عمل نموده و مشوره اصحاب را پذیرفتند و بعد از فهم این که رای و نظر و خواب پیامبر (ص) رای بهتر و ثواب بوده، خداوند آیات مشورت را بر پیامبر (ص) نازل فرمودند و ایشان را به مشوره فرمان دادند. حضرت ابوبکر (رض) نیز با این که اعلم و افضل صحابه بودند، و رأی ایشان رأی ثواب بود، باز هم بعد از این حوادث همیشه مشوره می‌نمودند؛ البته مشوره‌ها را با کتاب الله و سنت رسول الله (ص) می‌سنجیدند، لذا این واقعه، دلیلی بر رد وجوب مشورت و شورا نیست.

### مشورت در جمع آوری قرآن

تعدای از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه، به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیق (رض) را بر آن داشت، تا در مورد جمع آوری قرآن، با عمر فاروق

(رض) مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها - کتف‌های - شتر و شاخه‌های پهن خرما، نوشته شده و در سینه افراد، پراکنده بود. [بخاری: شماره ۴۹۸۶] ابوبکر صدیق (رض) مسئولیت جمع آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابه بزرگوار رسول خدا (ص) زید بن ثابت انصاری (رض) واگذار کرد. زید (رض) می‌گوید: ابوبکر صدیق (رض) مرا - در زمرة مجاهدان - برای جنگ با اهل یمامه - مسیلمه کذاب و پیروانش - فرستاد. ابوبکر صدیق (رض) می‌فرماید: عمر (رض) پیشم آمد و گفت: تعداد زیادی از حافظان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من از این می‌ترسم که در جنگ با سایر کفار نیز حافظان بیش‌تری کشته شوند و بدین سان بخش زیادی از قرآن نابود شود. لذا پیشنهاد می‌کنم دستور بدهی که قرآن را گردآوری کنند. به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول خدا (ص) نکرده‌اند؟ عمر (رض) گفت: به خدا قسم که اگر قرآن جمع شود، خیلی بهتر است. ابوبکر صدیق (رض) می‌افزاید: عمر به قدری پیشم آمد و بر پیشنهادش تأکید کرد که خدای متعال سینه‌ام را همانند سینه عمر (رض) - برای گردآوری قرآن - گشود و به همان نتیجه رسیدم که عمر (رض) پیشنهاد کرده بود». [زنده‌گانی ابوبکر: صلابی، ص ۶۰۴]

در زمان ابوبکر (رض) ساختار قضایی، به صورت نهاد مستقلی در نیامده بود و سازمان قضایی ویژه‌ی وجود نداشت، چرا که شالوده زنده‌گی مردم، به خاطر نزدیکی به دوران رسول خدا (ص) هم‌چنان بر اساس رهنمودهای اسلام و کاربست عملی دین، در عرصه زنده‌گانی بود و از همین جهت نیز حجم اختلافات به آن حد نبود که موجب تشکیل نهاد یا سازمان قضایی خاصی گردد. ابوبکر صدیق (رض) خودش در میان مردم قضاوت می‌کرد و از عمر فاروق (رض) نیز در پهنه قضاوت کار می‌گرفت؛ البته عمر (رض) در قضاوت دارای استقلال نبود و همکاری او با خلیفه، در قضاوت جنبه مشاوره‌ای داشت. ابوبکر صدیق (رض) قاضیان و کارگزاران زمان رسول خدا (ص) را هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود، برخی از آنان فقط مسئولیت قضایی داشتند و برخی هم به عنوان والی و کاردار، قضاوت نیز می‌کردند که در صفحات بعد، ضمن معرفی کارگزاران و والیان دوره خلافت ابوبکر (رض) عمل کردشان را، بررسی خواهیم



کرد. مصادر قضایی دوران خلافت ابوبکر (رض) از این قرار بود:

۱- قرآن کریم.

۲- سنت نبوی.

۳- اجماع از طریق مشورت و رایزنی با اهل علم و فتوا.

۴- اجتهاد و ارائه نظر شخصی، در صورت عدم وجود حکم صریح، در قرآن و سنت یا اجماع صحابه. [زنده‌گانی ابوبکر: صلابی، ص ۳۶۴]

«عادت ابوبکر (رض) بر این بود که هنگام قضاوت، ابتدا به کتاب خدا مراجعه می‌کرد و در صورت نیافتن حکمی، درباره مسأله مورد نظرش، در سنت رسول خدا (ص) می‌نگریست تا حکم مورد نظر را بیابد و چنانچه در سنت، حکمی درباره موضوع مورد قضاوت، نمی‌یافت، از مردم جست و جو می‌کرد که آیا از رسول خدا (ص) حکمی در آن باره سراغ دارند یا نه؟ گاهی پاسخش را از مردم می‌شنید که رسول خدا (ص) درباره این مسأله چنین قضاوت فرمودند و بر همان اساس نیز قضاوت می‌کرد و می‌فرمود: الحمد لله که در میان ما کسی بود که از حکم رسول خدا (ص) خبر داشته باشد؛ البته در صورتی که پس از پرس و جو از مردم نیز به حکمی از سنت دست نمی‌یافت، با علما مشورت و رایزنی می‌کرد و در صورت دستیابی به اجماع و اتفاق نظر درباره مسأله مورد بحث، حکم قضایی صادر می‌نمود. نکته دیگری که از رایزنی ابوبکر (رض) با اهل شورا مشخص می‌شود، این است که ابوبکر (رض) نظر مورد اجماع شورا را، بر خود لازم می‌دانست، چرا که مخالفت با اجماع شورا، برای خلیفه و کاردار، درست نیست و این، همان چیزی است که درباره ابوبکر صدیق (رض) روایت شده و نشان می‌دهد که او نظر مورد اجماع شورا را، بر خود و تمام مسلمانان لازم الاجرا می‌دانسته و مطابق مشورت اهل شورا، قضاوت می‌کرده است. به طور مثال: هنگامی که خالد بن ولید (رض) را به عنوان نیروی کمکی، به سوی عمرو بن عاص (رض) فرستاد، برایش پیام داد که: با آنان مشورت نما و با مشورت شان مخالفت نکن». [زنده‌گانی ابوبکر: صلابی، ص ۳۶۵]

«راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو، تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل

را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت کارت، به خرابی و آشفته‌گی می‌کشد». [زنده‌گانی ابوبکر: صلابی، ص ۸۰۰]

«اهتمام و توجه ابوبکر صدیق (رض) در ارسال لشکرها در راه خدا، ترغیب نمودنش به جهاد و مشورت او با صحابه، در جهاد علیه روم بعضی از کارهای حضرت ابوبکر (رض) می‌باشند». [حیات صحابه: ص ۸۴۶]

محمد حسین هیکل می‌گوید:

حکومت ابوبکر در آغاز و انجامش شورایی بود. تمام مردم با ابوبکر (رض) بیعت کردند، مردم با او به خاطر صفات ذاتی و قرب و منزلتی که در نزد رسول خدا داشت بیعت کردند، نه به خاطر خانواده و طرفداری از قبیله‌اش. ابوبکر نمی‌خواست برای خودش بیعت بگیرد، او عمر و ابوعبیده (رض) را کاندیدا کرده بود، تا مسلمانان به هر کدام از آن دو نفر که می‌خواهند، رأی بدهند، ابوبکر (رض) آن دو تن را سزاوار این کار می‌دانست و انصار با مهاجرین در این مورد کشمکش داشتند و مهاجرین را متهم می‌کردند که می‌خواهند، حق خلافت را از آنان بگیرند.

تمام این اختلافات در اجتماع عمومی حل شد، آن اجتماع، اجتماع سقیفه بود که سخنرانی‌های بلیغ در آن شد و مبارزات انتخاباتی به بهترین وجهی در آن صورت گرفت.

پس از این که مردم به بیعت با خلیفه روی آوردند، مهاجرین بر انصار پیش دستی نکردند، عمر و ابوعبیده (رض) اولین کسانی بودند که این بیعت را پایه ریزی کرده و به پایان بردند. این بیعت ناشی از شورا بود.

پس از انتخاب ابوبکر (رض) به خلافت و به دست گرفتن حکومت، اولین خطبه که ایراد کرد، در تأکید و تثبیت اساس شورا بود؛ مگر پس از بیعت عام ابوبکر خطاب به مردم نگفت: «عاهده‌دار امور شما شدم؛ ولی از شما بهتر نیستم. اگر خوب عمل کردم مرا کمک کنید و اگر بد عمل کردم مرا اصلاح کنید؟ آیا به آنان نگفت: مادام که از خدا و رسول، اطاعت می‌کنم از من اطاعت کنید، چنانچه از فرامین خدا و رسولش، سرپیچی کردم اطاعت من بر شما فرض نیست؟

این سخنان به طور صریح و آشکار اعلام می‌دارد که مردم در زیر نظر گرفتن

کارهای خلیفه و ارشاد او و عصیان بر ابوبکر در صورتی که از اطاعت خدا سرباز زند ذیحق اند.»

[زنده‌گانی ابوبکر صدیق: محمد حسین هیکل، ۳۱/۲]

نتیجه منطقی تثبیت مبدأ عصیان این شد که به مردم حق داد که هر خلیفه را که نسبت به خدا نافرمانی کند، عزل نمایند. تصور نمی‌کنم هیچ مفهومی در تثبیت مبادی شورا از این معنی رساتر باشد.

با وجود این که در تمام طول خلافت ابوبکر (رض) جنگ ادامه داشت، در تمام کارهای کوچک و بزرگ، بر طبق رأی شورا عمل می‌کرد. در هیچ امری قبل از مشورت با مردم تصمیم نمی‌گرفت، به هنگام اجرای احکام و اعطای بخشش، هیچ طایفه‌یی را بر طایفه دیگر رجحان نمی‌نهاد.» [زنده‌گان ابوبکر صدیق: محمد حسین هیکل، ۳۲/۲]

«حضرت ابوبکر در وصیت خود به عمرو بن عاص - در سپاه ارسالی به شام، برای فتح فلسطین- بیان داشت: مشورت کردن در امور مهم را، دست کم مگیر، چرا که رای و نظر درست در عاقبت کارها مؤثر خواهد بود.

و در وصیت خود، به یزید بن ابوسفیان - فرمانده سپاهی که برای فتح دمشق به سوی شام رفته بود- به نکات مهمی اشاره کرد، یکی از این امور، انجام مشورت بود و این طور بیان کرد که: در امور و مسایل با بقیه مشورت کن و اگر مشورت را انجام دادی، درست انجام بده و صداقت را به کار ببر و نگران نباش از این که مشورت می‌کنی.» [نقش شورا در اسلام: صلابی، ص ۸۳]

«حضرت ابوبکر (رض) هنگامی که بیماری او شدت یافت، مردم را جمع کرد و خطاب به آنان گفت: می‌دانید آنچه لازم است، سراغم آمده و انتظار چیزی غیر از مرگ را ندارم. خداوند ایمان تان را با بیعتی که به من دادید، آزمایش کرد و مشکلات تان را با آن حل و فصل کرد. حال کارتان را به خودتان واگذار می‌کنم. پس شما هم باید کسی را انتخاب کنید که وی را می‌پسندید.» [نقش شورا در اسلام: صلابی، ص ۸۴] ایشان در این باره، با اصحاب مشورت نمود و نظر همه آن‌ها این بود که کار را به خودش واگذار کنند، به همین خاطر نزد

وی

آمدند و گفتند: ای خلیفه رسول خدا! رای ما، رای شماست. سپس ابوبکر (رض)

از آن‌ها مهلت گرفت و عبدالرحمن بن عوف (رض) را صدا زد و در مورد عمر (رض) از وی نظر خواست. وی جواب داد: در مورد چیزی از من می‌پرسی که خودت نسبت به آن از من آگاه‌تر هستی سپس گفت: به خدا قسم او برترین است. سپس عثمان بن عفان (رض) را نیز فراخواند و گفت: در مورد عمر (رض) چه نظری داری؟ در جواب گفت: به خدا قسم، باطنش از ظاهرش بهتر است و فردی مثل او در میان ما نیست... پس از آن اُسید بن حضیر را صدا کرد و به همین شکل از وی پرسید. اُسید جواب داد: خداوند را گواه می‌گیرم و عقیده دارم که بعد از تو، او بهترین کسی است که اهلیت این منصب را دارد... سپس با سعید بن زید و تعدادی از انصار و مهاجرین مشورت کرد که همه نظر واحدی داشتند. غیر از طلحه بن عبیدالله که مخالفت وی، به خاطر خصلت تندخویی بود که در وی احساس می‌کرد». [نقش شورا در اسلام: صلابی، ص ۸۳]

اما اثبات صدیقی (رض) خلافت حضرت فاروق را، به افضلیت او: (فقد اخرج الترمذی، عن جابر بن عبد الله قال: قال عمر لابی بکر: یاخیر الناس بعد رسول الله (ص)! فقال ابوبکر: اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله (ص) يقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر).

(وَأَخْرَجَ ابُو بَكْرٍ ابْنَ ابِي شَيْبَةَ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحَارِثِ ابْنِ ابِي بَكْرٍ حِينَ حَضَرَهُ الْمَوْتُ ارْسَلَ اِلَى عُمَرَ لِيَسْتَخْلِفَهُ فَقَالَ النَّاسُ تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا فَطًا غَلِيظًا وَلَوْ قَدْ وَلِينَا كَانِ افْظُ وَاغْلَظُ فَمَا تَقُولُ لِرَبِّكَ اِذَا لَقَيْتَهُ وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عُمَرَ. قَالَ ابُو بَكْرٍ: اِبْرَبِّي تَخَوَّفُونَنِي؟ اَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ خَلْقِكَ. اِزَالَةَ الْخَفَاءِ عَنِ خِلَافَةِ الْخُلَفَاءِ فَارَسَ: ص ۱۴۱)

### حضرت عمر (رض) و شورا

از حضرت عمر فاروق (رض) نقل گردیده که ایشان فرموده‌اند:

(لا خلافة إلا عن مشورة. النسائي في سننه الكبرى: ج ۴، ص ۲۷۲)

(عن عمر قال: من دعا إلى إمارة نفسه أو غيره من غير مشورة من المسلمين فلا يحل لكم إلا أن تقتلوه. عبد الرزاق: كنز العمال ۱۴۳۵۹)

« شخصی که بدون مشورة مسلمانان برای امارت خود، یا شخص دیگری فرا بخواند، بر شما حلال نیست، مگر این که او را به قتل برسانید ».

محمد بن عمر اسلمی، از جاریه بن ابو عمران، از عبد الرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می‌کند: که هر گاه ابو بکر صدیق را کار مهمی بود و می‌خواست مشورت کند و رأی خردمندان و فقها را بداند، از مهاجران و انصار کسانی را فرا می‌خواند. از جمله علی، عمر، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت و جمله این گروه را - (رض)م- هم در زمان خلافت ابو بکر فتوی می‌دادند و فتوی بر عهده ایشان بود و چون ابو بکر درگذشت و حکومت به عمر رسید، همین گروه را، فرا می‌خواند؛ ولی در دوره عمر، فتوی به عهده عثمان و ابی و زید بود.

محمد بن عمر «واقدی» از ابو بکر بن عبد الله بن ابی سبرة، از موسی بن میسرة، از محمد بن سهل بن ابو خيثمة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: فتوی دهنده‌گان زمان رسول خدا، سه تن از مهاجران و سه تن از انصار بودند، عمر و عثمان و علی و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت (رض).

محمد بن عمر «واقدی» از ابو بکر بن عبد الله بن ابو سبرة، از فضیل بن ابی عبد الله، از عبد الله بن دینار اسلمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: چون عمر را مهمی پیش می‌آمد، با اهل شورا، مشورت می‌کرد و از انصار نیز معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت را فرا می‌خواند. محمد بن عمر «واقدی» از عبد الرحمن بن عمران بن ابی انس، از پدرش، از سلیمان بن یسار، از مسور بن مخرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: علم اصحاب پیامبر (ص) به شش نفر سرانجام می‌یافت: عمر و عثمان و علی و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت». [الطبقات الکبری: ترجمه فارسی، ص ۱۱۳۰]

«مجلس ویژه‌یی که عمر (رض) را در همه جا همراهی می‌کرد و معمولاً جزو مشاورین درجه یک ایشان به حساب می‌آمدند، عبارت بودند از: عباس بن عبدالمطلب و فرزندش، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، معاذ بن جبل، عبدالحمان بن عوف، ابی بن کعب، زید بن ثابت و برخی دیگر از بزرگان صحابه». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص ۱۶۰]

«معمولاً عمر (رض) در کارهای بزرگ، از اهل شورا که از میان انصار: معاذ،

ابی بن کعب و زید بن ثابت، اعضای آن بودند، مشورت می‌گرفت. چرا که این‌ها فقهای برجسته و کارشناسان رویدادها و حوادث و جزو مفتیان زمان رسول خدا (ص) بودند.

«باری عمر بن خطاب در جاییه، خطبه ایراد کرد و گفت: در مسایل فقهی، به معاذ مراجعه کنید. و در آغاز خلافت ابوبکر، عمر (رض) با خارج شدن معاذ از مدینه و اعزام او به شام مخالف بود و می‌گفت: فقدان معاذ از مدینه، برای این شهر و ساکنان آن از نظر فقهی زیان آور است». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص ۳۲۷]

«عمر بن خطاب به مسأله شورا، اهمیت ویژه‌ای قایل بود و بدون مشورت اطرافیان و مشاورین خود، هیچ مسأله را تصویب نمی‌کرد. در این مورد می‌گفت: در کاری که بدون شورا تصمیم گرفته شود، خیری نیست. هم‌چنین می‌گفت: نظریک فرد مانند نخ نابافته و نظر دو نفر مانند دو نخ بهم بافته و نظر سه نفر مانند سه نخ بهم بافته و غیر قابل کندن است. هم‌چنین نقل است که می‌گفت: از کسی مشورت بگیر که از خدا می‌ترسد و در جایی دیگر فرمود: مردان سه نوع اند: یکی آن که به تنهایی و با قاطعیت در امور، تصمیم می‌گیرد، دوم آن که از اطرافیان خود مشورت می‌گیرد و به رأی آن‌ها، عمل می‌نماید، سوم آن که هیچ یک از این خصوصیت‌ها را ندارد و در کارها ناموفق است. هم‌چنین می‌گفت: شایسته است که مسلمانان در همه امور، از رایزنی و مشورت استفاده نمایند. هر کس چنین باشد، مسلمانان تابع او خواهند بود؛ زیرا او با این عمل خود رضایت همه را جلب می‌نماید.

بنا بر این عمر بن خطاب فرماندهان خود را، به رعایت این اصل توصیه می‌کرد. چنان که وقتی ابا عبیده ثقفی را، برای جنگ با فارسیان عراق فرستاد، به او چنین توصیه نمود: سخن صحابه پیامبر را بشنو و بپذیر و آنان را در امور مشارکت ده به ویژه اصحاب بدر را». [مروج الذهب: ۳۱۵/۲]

«هم‌چنین به فرماندهان خود در عراق نوشت: در جنگ‌ها از رأی و مشورت طلحه اسدی و عمرو بن معدیکرب استفاده کنید؛ البته به آن‌ها مسئولیت ندهید؛ زیرا هر که را، بهر کاری ساخته‌اند». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص

و به سعد بن ابی وقاص نوشت: باید مشاورین تو از عرب‌های دلسوز و صادق باشند، چرا که از دروغگویان به تو نفعی نمی‌رسد، اگر چه در برخی موارد، راست گفته باشند و افزود که اهل تغلب، بیش‌تر به ضرر تو هستند تا به نفع تو.

هم‌چنین وقتی که عتبه بن غزوان را به بصره فرستاد، فرمود: به علا بن حضر می‌نویسم که تو را با عرفجه بن هرشمه یاری کند. او مردی است که برای دشمن درد سر می‌آفریند. از مشورت او استفاده کن و او را همنشین خود قرار ده. معمولاً عمر فاروق (رض) نخست در یک رایزنی عمومی، نظر عموم مردم را جویا می‌شد و سپس از سران صحابه، به ویژه اهل رأی مشورت می‌گرفت و سرانجام تصمیم می‌گرفت. و این شیوه، تقریباً شبیه روند کاری بسیاری از ممالک معاصر می‌باشد که قضایا، نخست به مجلس شورا فرستاده می‌شود و بعد از آن مجلس سنا، یا شورای نگهبان بر آن صحه می‌گذارد، سپس به دست شخص اول مملکت می‌رسد». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ۱۵۸]

با کثرت فتوحات و گسترده شدن دامنه‌ مسایل جدید، در زمان عمر (رض) چارچوب مجلس شورا، نیز گسترش یافت و به خاطر درهم آمیختن فرهنگ‌های مختلف، مشکلات جدیدی بروز نمود که نیاز به اجتهاد وسیع‌تری پیدا گردید. مثلاً: زمین‌های جدیدی به زمین‌های بیت المال افزوده شد و حقوق مستحقین، برحسب درآمدهای کلان دولت، تنظیم گردید و ... بنا بر این نیاز به گسترش دامنه مجلس شورا محسوس شد و در این زمینه، بیشتر بزرگان صحابه، به ویژه اهل بدر، مورد استفاده قرار گرفتند. ضمن این که جوانان دانشمند، نیز جایگاه ویژه نزد خلیفه داشتند، چرا که بزرگان صحابه به تدریج چشم از دنیا فرو می‌بستند و دولت اسلامی نیاز به نیروهای جدیدی داشت، تا جایگزین آن‌ها بکند. بنا بر این عمر بن خطاب، این رادمرد تاریخ اسلام، از این حقیقت غافل نشد و توجه ویژه بذل جوانان مستعد امت نمود. او عبدالله بن عباس را بر بسیاری از بزرگان قوم، ترجیح می‌داد. هم‌چنین از دیگر جوانانی که با قرآن سر و کار داشتند و به تفسیر آن واقف بودند، استفاده می‌نمود. چنان که عبدالله بن عباس می‌گوید: بیشتر مشاورین و اطرافیان عمر (رض) را قاریان قرآن تشکیل می‌دادند.

بر همین اساس زهری به تنی چند از جوانان گفت:

خود را به خاطر کمی سن تان حقیر مپندارید؛ زیرا که عمر بن خطاب از رأی نوجوانان در امور استفاده می‌کرد و عقل و خرد آنان را محک می‌زد.

محمد بن سیرین می‌گوید: عمر (رض) با همه به رایزنی می‌پرداخت. حتی گاهی از زنان مشورت می‌گرفت و به رأی آنان عمل می‌نمود. از جمله با دخترش؛ حفصه، مشورت می‌نمود. [زندگانی عمر: صلابی، ص ۱۵]

«و مشاورین ایشان با آزادی کامل، ابراز رأی می‌نمودند و هیچ کدام تا آخر عمر از جانب خلیفه متهم به بی‌عدالتی و فقدان امانتداری نشد. معمولاً مشاوره پیرامون مسایلی اتفاق می‌افتاد که در کتاب و سنت در مورد آنها، نصی وجود نمی‌داشت. چنان که گاهی در مورد مسایلی بحث می‌کردند و در انشای بحث، یکی از حاضرین حدیثی را از رسول خدا (ص) پیرامون مسأله مورد بحث، به خاطر می‌آورد و بیان می‌کرد. هم‌چنین گاهی در فهم معانی نصوص از مشاورین خود کمک می‌گرفت و معمولاً در این گونه مسایل به مشورت یک یا دو نفر بسنده می‌کرد؛ اما در پیشامدهای بزرگ، چارچوب مشاوره را گسترش می‌داد و همه صحابه را جمع می‌کرد چنان که در جریان وبایی که در سرزمین شام اتفاق افتاد، ایشان در مسیر شام و در محلی به نام «سرغ» از ماجرا اطلاع یافت. بلافاصله از مهاجرین و انصاری که در رکابش بودند، مشورت گرفت که به راهش ادامه دهد یا برگردد؟ آن‌ها در این باره اختلاف نظر پیدا کردند، گروهی معتقد بود که خلیفه به خاطر خدا بیرون شده است و نباید وقوع وبا، او را از ادامه راهش منصرف گرداند؛ اما گروه دوم می‌گفت: این یک مصیبت و بلا است و نباید شما به استقبال آن بروید. سپس از مهاجرین بعد از فتح مشورت گرفت. همه باتفاق گفتند: برگرد. آنگاه عمر (رض) در میان مردم اعلان کرد که فردا سوار بر مرکب خویش، به مدینه بروم گشت. ابو عبیده گفت: آیا از تقدیر خدا فرار می‌کنید؟ عمر (رض) گفت: آری، از تقدیر خدا به سوی تقدیر او فرار می‌کنیم. و افزود که اگر شما شتری داشته باشید و در مقابل شما دو دره که یکی سرسبز و یکی خشک و فاقد گیاه است وجود داشته باشد، شما اگر وارد هر کدام بشوید با تقدیر خدا وارد شده‌اید.»

(زندگانی عمر: صلابی، ص ۱۶۱)



« عبدالرحمن بن عوف که سخنان آن‌ها را می‌شنید، گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر در شهری، وبا افتاده بود، وارد آن شهر نشوید؛ ولی اگر در آن به سر می‌بردید، از آن فرار نکنید. گفتی است که مجلس مشورتی عمر (رض) در برگیرنده مسایل مختلف اداری، سیاسی، نظامی، فقهی و قضایی بود. که ان شاء الله ما در مورد هر کدام از آن‌ها در جای خودش بحث خواهیم کرد. به هر حال آنچه لازم به یادآوری است، این است که پایه‌های حکومتی خلافت راشده، مبتنی بر شورای بود که از قرآن و سنت نبوی سرچشمه می‌گرفت و عمر در برنامه‌های حکومت خود، هیچ بدعتی ایجاد نکرد؛ بلکه به اصلی از اصول منهج ربانی جامعه عمل پوشانید ». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص ۱۶۲]

شورای شش نفره

عمر فرمان داد تا شش نفر از بزرگان صحابه که همه آنان صلاحیت مقام خلافت را دارند، گردهم آیند و از میان خود یکی را به عنوان خلیفه تعیین کنند. او طریقه انتخاب خلیفه و مدت زمانی که آن شورا برای تعیین خلیفه، فرصت را مشخص نموده و داوری را معین کرده بود، تا در صورتی که آرای اعضای شورا برابر شد، او نظر خود را به عنوان داور بگوید. هم‌چنین دسته از صحابه را مأمور کرده بود، تا مراقب و مانع آشوب و هرج و مرج گردند و نیز نگذارند کسی نه به محل شورا وارد شود و نه به مذاکرات آن گوش دهد. ما در اینجا به ترتیب به هر یک از مطالب فوق می‌پردازیم ». [زنده‌گی عثمان بن عفان: تألیف دکتر صلابی، ۹۵/۱]

۱- تعداد اعضای شورا و نام آنان

عمر، شش نفر از بزرگان صحابه را تعیین نمود، تا خلیفه را از میان خود انتخاب کنند، آنان عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوّام و طلحه بن عبیدالله. عمر، سعید بن زید را که از عشره مبشرین بود، جزو این شورا قرار نداد، شاید به این علت که سعید از بنی عدی و خویشاوند عمر بود و او دوست نداشت، هیچ کدام از نزدیکانش وارد حکومت شوند، هرچند که در میان آنان افراد شایسته نیز یافت می‌شدند ». [زنده‌گی عثمان بن عفان: تألیف دکتر صلابی: ۹۶/۱]

از نمونه مشورت‌های مهم حضرت عمر با اصحاب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مشورت در مورد مالیات اراضی و عدم تقسیم اراضی فتح شده.

مشورت در رابطه با، مبدا تاریخ هجری قمری.

مشورت در مورد انتخاب حکام.

مشورت در تاسیس دبیرخانه ...

بعضی علما می‌گویند: کلمه « امرهم شوری بینهم » اشاره است، به فاروق اعظم؛ زیرا که اشهر اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور به مشوره علمای صحابه نافذ می‌شد و معظم اجماعیات در ملت اسلامیة، همان است که اجماع و اتفاق بران به تدبیر فاروق اعظم و برای او واقع شد. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۵۸۵]

عبدالله بن عباس (رض) روایت می‌کند که در مجالس مشورتی امیرالمومنین، هم افراد مسن حضور داشتند هم جوانان اهل قرآن و مجاهد. آن طور که شواهد نشان می‌دهد، ایشان به همه اصحاب حل و عقد، مشورت می‌کرد تا با تجزیه و تحلیل آرا به رای و نظر مفیدی دست پیدا کند. [نقش شورا در اسلام: صلابی، ص ۱۰۶]

### حضرت عثمان (رض) و شوری

عثمان (رض) در حکومت خود، مجلسی را متشکل از بزرگان صحابه رسول الله (ص) تشکیل داده و کارگزاران و فرماندهان خویش را بدان سفارش می‌کرد: « بر آن روشی که در دوران خلافت عمر بر آن بودید بمانید و از آن منحرف نشوید و هرگاه در مسأله نیاز به تصمیم مشکل و مهمی داشتید، آنرا به من و شورا واگذار کنید، تا ما امت را بر آن به اجماع برسانیم و سپس انجام آنرا به شما بسپاریم. [سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۵۲۸]

از کارها و اعمال عثمان (رض) دفاع می‌کرد و می‌گفت: ای مردم درباره عثمان زیاده روی نکنید و چیزی جز خیر نگویند که سوگند به خدا قرآن را بزرگان صحابه جمع آوری کردند و سوگند به خدا اگر من هم ولی امر مسلمانان در زمان او می‌بودم همان کار او را می‌کردم. می‌گفت: گره که عمر بسته، من باز

نخواهم کرد». [سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۵۲۸]

بعضی از موارد مشورت در زمان حضرت عثمان اولین قضیه‌یی که حضرت عثمان، پس از روی کار آمدن بر آن تصمیم‌گیری کرد، مسأله عیدالگه پسر حضرت عمر بود که جلسه تشکیل داد و بعد از مشورت حکم لازم را صادر نمود. مشورت با اصحاب (رض) در مورد فتح آفریقا. مشورت در جمع آوری قرآن، در زمان حضرت عثمان (رض) با بزرگان و فضلاء صحابه.

مشورت حضرت عثمان با حاکمان شهرها. یکی از مهم‌ترین مسایل دوره حضرت عثمان، مذاکره مستقیم ایشان با معارضین می‌باشد.

### حضرت علی (رض) و شورا

بیعت با حضرت علی براساس مشوره مهاجرین و انصار و اجماع آن‌ها صورت گرفته است.

امت مسلمة، در همه بلاد و مناطق برخلاف حضرت علی، اجماع کردند به جز حضرت معاویه (رض) در شام.

حضرت علی (رض) می‌فرماید: مشاوره هدایت است و کسی که خود را بی‌نیاز از رأی و نظر دیگران بداند، بدبخت است، یا در جایی دیگر گفته است: مشاوره بهترین نوع کمک به دیگران است و استبداد و خود رای بودن، یا عدم قبول نظرات دیگران، هلاکت می‌باشد». [نقش شورا در اسلام: صلابی، ص ۱۴۵]

«امیرمؤمنان علی، همواره در تمام جوانب، اختیارات، اعمال و تصمیمات اجرایی شیفته نظام شورایی بود. از جمله: بعد از آنکه نامه معقل بن قیس ریاحی، فرمانده علی که مأمور به کشتن خریث بن راشد خارجی شده بود، به دستش رسید، یارانش را جمع کرد و با آنان مشورت کرد و از آنان درخواست اظهار نظر کرد، در نتیجه، همه به توافق رسیدند که در جواب نامه‌اش بنویسد: آن فاسق خارجی را تا کشتن، یا دستگیری تعقیب کند و تبعید کند؛ زیرا که از تحریک مردم علیه امیرمؤمنان در امان نبودند». [سیرت حضرت علی: صلابی،

ص ۵۳۱]

سیدنا علی (رض) درباره اهمیت مشورت می‌فرماید: مشورت عین هدایت است و هر کس خود را از مشورت بی‌نیاز بداند، قطعاً در معرض اشتباه قرار دارد و فرموده: مشورت بهترین نوع همکاری است و استبداد و خود رأیی، بدترین بدی است که فرد، خویش را برای هر کاری آماده می‌پندارد و فرموده: رأی و مشورت پیران از همکاری جوانان بهتر است.

علی (رض) به خوبی می‌دانست که اگر حکمران مشاورانی نداشته باشد، محاسن و معایب حکومت خود را نمی‌شناسد و بسیاری از امور حاکمیت و مسایل دولتش از او پوشیده می‌ماند و می‌دانست که شورا، فرد را با چیزهایی که نمی‌داند، آشنا می‌کند و راهنمایی می‌کند، تا ناشناخته‌هایش را بشناسد و تردیدهایش برطرف شود و خطاب به استاندار مصر گفته بود: رفتار کارگزارانت را به دقت زیر نظر داشته باش و هرگز آنان را از روی محبت نابجا و خود سرانه، به کاری برگزین که انتخاب کارگزاران به این شیوه، بدون مشورت و با استبداد از راه‌های ظلم، ستم و خیانت به خداوند متعال است و در نتیجه، مردم ضرر می‌کنند و امور مردم و استانداران اصلاح نخواهد شد؛ مگر با اصلاح کسانی که در کارهای شان، از آنان کمک می‌گیرند و آن‌ها را برای جبران نیازمندی‌های شان بر می‌گزینند، لذا برای اداره محدوده حاکمیت افراد با تقوا، پاکدامن، عالم و سیاست‌مدار را انتخاب کن و با افراد با تجربه، خردمند، با وقار و با حیا که از خانواده‌های اصیل و صالح و دیندار و با تقوا هستند، ارتباط نزدیک داشته باش، چرا که خلق و خوی آنان بهتر و نجابت شان اصیل‌تر و تربیت شان درست‌تر و طمع و اسراف شان کمتر، و برای اصلاح امور و تدبیر و ساماندهی کارها، از دیگران شایسته‌تر و دوراندیش‌ترند، باید چنین افرادی با آن اوصاف، کارگزاران و یاوران تو باشند». [سیرت حضرت علی: صلابی، ص

[۵۳۳]

### حضرت عمر بن عبدالعزیز (رح) و شورا

از همان ابتدا عمر بن عبدالعزیز (رح) در دوران خلافتش، مسأله شورا را اساس کار خود قرار داد. او مجلسی ترتیب داد و ده نفر از فقهای مدینه را دعوت کرد.

و به ایشان گفت: نمی‌خواهم مسایل و مشکلات را بدون رأی و نظر شما و یا حداقل بعضی از شما بررسی کنم. و اگر شما هم کسی را دیدید که از این حدود تجاوز می‌کند و یا مسیر گمراهی را در پیش می‌گیرد، به خداوند پناه ببرید و مرا مطلع سازید.

صلاحیت و اهمیت این جلسه از دو لحاظ بود

۱. آن‌ها حق طلبانی بودند و هیچ کاری را بدون تبادل نظر و مشورت انجام نمی‌دادند که بدین وسیله، امیرالمومنین هم از اینکه نظرات شخصی خود را به دیگران، بقبولاند در امان نبود.

۲. او آن‌ها را چون بازرسانی قرار داده بود، تا بر کار خود و دیگران، نظارت کامل داشته باشند.

### خلفای راشدین (رض) و چگونگی شورا

ممکن است کسی بگوید که خلفای راشدین، با بزرگان صحابه (رض)، در بعضی امور مشورت می‌کردند و این امر با اجماع امت و یا مجالس شورای ملی و یا مجالس قانون‌گذاری منتخب مردم فرق دارد.

در اینجا چند مسأله مهم وجود دارد.

خلفای راشدین با بزرگان صحابه (رض)، یعنی اصحاب رسول الله (ص) که در زمان ایشان به خود حضرت پیامبر، مشورت می‌دادند، مشورت می‌کردند. آیا کسانی را که الله (ج) از آن‌ها راضی باشد و رسولش (ص) آن‌ها را به دوستی و مشورت و مصاحبت، انتخاب کند نیازی به انتخاب مجدد توسط مردم دارند؟ آیا از کسانی که پیامبر (ص) آن‌ها را واجد و مناسب مشورت، می‌دانستند کسی بهتر برای مشورت پیدامی‌شود؟

آیا اگر انتخاباتی برگزار می‌شد و مسلمین صدر اسلام و اصحاب، جز کسانی که خدا (ج) از آنان راضی بود و رسولش (ص) به دوستی و مصاحبت و مشورت خود انتخاب کرده بود، کسانی دیگر را انتخاب می‌کردند؟

بلی اصحاب رسول الله (ص) نیز توسط انتخابات و رای به مقام صحابه و مشورت و دوستی رسول الله (ص) و دوستی - اولیاء الله - خداوند رسیده بودند؛ اما این انتخابات و رای‌گیری توسط الله (ج) و رسول الله (ص) انجام

شده بود. الله (ج) ایشان را، به نعمت ایمان و اسلام مشرف گردانیده بود و هم تقدیر و قضا و رضای الهی بود که ایشان اصحاب پیامبرش باشند. و رسول الله (ص) نیز ایشان را، به مصاحبت و دوستی و مشورت خود انتخاب کرده بود. این اراده الله (ج) و دعای رسول الله (ص) بود که اصحاب به درجات رفیع و رضای الله و رضای رسول الله (ص) رسیده بودند و چه انتخاباتی معتبرتر و اساسی‌تر از انتخاب خدا (ج) و رسول الله (ص) و مسلمین نیز به انتخاب خدا (ج) و رسول الله (ص) تسلیم بودند و بعد از رحلت پیامبر (ص) نیز ایشان همان مقامات سابق را داشتند.

اما امروز ما نیازمند انتخابات و صندوق رأی هستیم، چرا که منتخبان الله (ج) و رسولش (ص) دیگر در بین ما نیستند. امروز وحی قطع شده است و خداوند کسی را به ما معرفی نمی‌کند. لذا حجت در زمان ما اجماع امت و شورای مسلمین است. خداوند این دو حجت را برای بعد از زمان پیامبرش (ص) و بعد از صحابه (رض) به ما معرفی نموده است و ما باید به این دو اصل، توصل بجوئیم، تا مسایل و امورات مسلمین حل و فصل گردند. صندوق رایی که اجماع امت از آن معلوم شود و نظر مسلمین در باره امرا و مسئولین تعیین شود، یک امر الزامی است. اگر در آن زمان شورای اهل حل و عقد، از بزرگان صحابه بودند که توسط الله (ج) و رسولش (ص) انتخاب شده بودند، امروز شورای مسلمین و اجماع امت، باید با انتخابات خود، این شورا را ایجاد کنند. اگر کسی بگوید که علمای مسلمین، امروز نیز منتخب الله (ج) هستند، چرا که الله (ج) ایشان را مسلمان و عالم نموده است، لذا برای مشورت کافی هستند، نیازی به انتخابات نیست. باید گفت که بین علما، که یک کلیت است و یک شخص عالم فرق بسیاری است. چنانکه بین یک مسلمان و امت فرق است. یک مسلمان ممکن است، دچار ضلالت و گمراهی شود و حتی از دین خارج شود؛ اما اجماع امت معصوم است و امت بر گمراهی، جمع نخواهد شد، لذا بین یک عالم و علمای امت نیز به همین اندازه فرق است. چنانکه در حدیث شریف علما، به دو دسته، ربانین و دنیایی، تقسیم شده‌اند و از اولین گروهی که به جهنم می‌روند، عالم ریاکار می‌باشد.

آیا کسی می‌تواند، ایمان آن چند شخص معدود، مثلاً «۶» نفر یا «۱۰» نفر

را تأیید کند و سعید و شقی بودن آن را تعیین کند؟ آیا می‌تواند متابعت از او را هدایت دانسته و تضمین کند؟

اگر کسی نمی‌تواند ایمان کسی را تأیید و تضمین کند و هدایت را در فرامین او تضمین کند، ما چرا باید سرنوشت امت را به او بسپاریم و چگونه او را منتخب الله (ج) بدانیم؟

کسانی هستند که می‌گویند، اگر این شخص از خدا و رسولش تبعیت کند، هدایت و سعادت در تبعیت از او تضمین است و ما می‌گوییم، اگر یک شخص کافر نیز ایمان بیاورد و از خدا و رسول (ص) کاملاً تبعیت کند، در متابعت از او هدایت و سعادت تضمین است؛ ولی مسأله اساسی همین اما و اگر است. اگر و اگر و اگر او چنین کند، چنین خواهد شد؛ ولی ما به یک رهبری و قیادت و یک حکومت بدون اما و اگر نیازمند هستیم. رهبری و حکومتی که در آن اگر وجود نداشته باشد و راه‌های بر شیطان بسته باشد و این همان حکومت بر اساس اجماع امت است که از ضلالت بدور خواهد بود. حتی مجالس شورای ملی و یا پارلمان منتخب نیز، باید تابع اجماع امت باشند، تا هدایت در امور حکومت اسلامی تضمین شود.

## شورا واجب است یا مستحب؟

چنانچه در حدیث آمده است، شورا برای رسول الله (ص) مستحب بوده است. و شورا برای خلفای راشدین که اعلم و افضل و مجتهدین وقت بودند، نیز لازم بوده است؛ اما شورا، برای حاکم مسلمان، واجب است چون که:

۱. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله در قدرت شورا و اجماع امت است.

۲. در موضوعاتی که در آن امر خدا (ج) و رسول الله (ص) وجود ندارد، حیطة صلاحیت شورا می باشد و امر در آن موضوعات، فقط مربوط به شورا می باشد.
۳. شورای مسلمین اولی الامر و موکل و منوب است و امیر مسلمین نائب و وکیل و عامل مسلمین است، لذا اطاعت از شورای مسلمین و اجماع امت بر امیری که نائب و وکیل است، واجب شرعی است.

### مجتهدینی که شورا را واجب می دانند

(... یکن معمولاً به، لم یکن فی ذلك تطییب لنفوسهم و لارفع لأقدارهم، بل فیہ إیحاشهم فالمشاوره لم تفد شینا فهذا تأویل ساقط. و قال النووی، فی صدر کتاب الصلاة من شرح مسلم: الصحیح عندهم وجوبها و هو المختار. و قال الفخر: ظاهر الأمر أنه للوجوب.

و لم ینسب العلماء للحنفیه قولاً فی هذا الأمر إلا أن الجصاص. قال فی کتابه أحكام القرآن عند قوله تعالى: « وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ »: هذا يدل على جلاله وقع المشورة لذكرها مع الإیمان و إقامة الصلاة و يدل على أننا مأمورون بها. و مجموع کلامی الجصاص يدل أن مذهب أبی حنیفة وجوبها.

و من السلف من ذهب إلى اختصاص الوجوب بالنبی صلی الله علیه و سلم قاله الحسن و سفیان، قالوا: وإنما أمر بها لیقتمدی به غیره و تشیع فی أمته و ذلك فیما لا وحی فیہ. و قد استشار النبی صلی الله علیه و سلم أصحابه فی



الخروج لبدر، وفى الخروج إلى أحد، وفى شأن الأسرى يوم بدر، واستشار عموم الجيش فى رد سبى هوازن.

والظاهر أنها لا تكون فى الأحكام الشرعية لأن الأحكام إن كانت بوحى فظاهر، وإن كانت اجتهدية، بناء على جواز الاجتهاد للنبي صلى الله عليه وسلم فى الأمور الشرعية، فالاجتهاد إنما يستند للأدلة لا للآراء وإذا كان المجتهد من أمته لا يستشير فى اجتهاده، فكيف تجب الاستشارة على النبي صلى الله عليه وسلم مع أنه لو اجتهد وقلنا بجواز الخطأ عليه فإنه لا يقرّ على خطأ باتفاق العلماء. ولم يزل من سنة خلفاء العدل استشارة أهل الرأى فى مصالح المسلمين، قال البخارى فى كتاب الاعتصام من « صحيحه »: وكانت الأئمة بعد النبي صلى الله عليه وسلم يستشيرون الأمناء من أهل العلم، وكان القراء أصحاب مشورة عمر: كهولا كانوا أو شبانا، وكان وقفا عند كتاب الله).

[التحرير والتنوير: ٢ / ٣٨٤]

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ آل عمران)

(لقد أمر أمرُ ابن أبي كبشة، إنه يخافه ملك بنى الأصفر. وقيل: أريد بالأمر أمر الحرب فالسلام للعهد. وظاهر الأمر أن المراد المشاورة الحقيقية التى يقصد منها الاستعانة برأى المستشارين بدليل قوله عقبه: « فإذا عزمْتَ فتوكل على الله » فضمير الجميع فى قوله: « وشاورهم » عائد على المسلمين خاصة: أى شاور الذين أسلموا من بين من لنت لهم، أى لا يصدك خطل رأيهم فيما بدا منهم يوم أخذ عن أن تستعين برأيهم فى مواقع أخرى، فإنما كان ما حصل فلتة منهم، وعشرة قد أقلتهم منها.

ويحتمل أن يراد استشارة عبد الله بن أبى وأصحابه، فالمراد الأخذ بظاهر أحوالهم وتأليفهم، لعلهم أن يخلصوا الإسلام أو لا يزيدوا نفاقاً، وقطعاً لأعدائهم فيما يستقبل.

وقد دلت الآية على أن الشورى مأمور بها الرسول صلى الله عليه وسلم فيما عبّر عنه - الأمر - وهو مهمات الأمة ومصالحها فى الحرب وغيره، وذلك فى غير أمر التشريع لأن أمر التشريع إن كان فيه وحى فلا محيد عنه، وإن لم يكن

فیه وحی وقلنا بجواز الاجتهاد للنَّبِیِّ صلی اللّٰه علیه وسلم فی التَّشْرِیع فلا تدخل فیه الشوری لأنَّ شأن الاجتهاد أن یستند إلى الأدلّة لا للآراء، والمجتهد لا یستشیر غیره إلاّ عند القضاء باجتهاده. كما فعل عُمر وعُثمان .

فتعیّن أنّ المشاورة المأمور بها هنا هی المشاورة فی شؤون الأُمّة ومصالحتها، وقد أمر اللّٰه بها هنا ومدحها فی ذکر الأنصار فی قوله تعالی: « وأمرهم شوری

بینهم » الشوری: ۳۸

واشترطها فی أمر العائلة فقال: فإن أرادوا فصالاً عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما البقرة: ۲۳۳

فشرع بهاته الآیات المشاورة فی مراتب المصالح کلّها: وهی مصالح العائلة ومصالح القبيلة أو البلد، ومصالح الأُمّة.

واختلف العلماء فی مدلول قوله: « وشاورهم » هل هو للوجوب أو للندب، و هل هو خاصّ بالرسول علیه الصلاة السّلام، أو عامّ له ولولاة أمور الأُمّة کلّهم. فذهب المالکیة إلى الوجوب والعموم، قال ابن خُوَیْز منداد: واجب علی الولاة المشاورة، فیشاورون العلماء فیما یشکل من أمور الدین، ویشاورون وجوه الجيش فیما یتعلّق بالحرب، ویشاورون وجوه النّاس فیما یتعلّق بمصالحهم ویشاورون وجوه الکتاب والعمّال والوزراء فیما یتعلّق بمصالح البلاد وعمارتها. و أشار ابن العربی إلى وجوبها بأنّها سبب للصّواب. فقال: والشوری مسبار العقل وسبب الصّواب. یشیر إلى أنّنا مأمورون بتحری الصّواب فی مصالح الأُمّة، وما یتوقّف علیه الواجب فهو واجب. وقال ابن عطیة: الشوری من قواعد الشّریعة وعزائم الأحکام، ومن لا یستشیر أهل العلم والدین فعزله واجب، وهذا ما لا اختلاف فیه. و اعتراض علیه ابن عرفة قوله: فعزله واجب ولم یعترض كونها واجبة، إلاّ أنّ ابن عطیة ذکر ذلك جازماً به و ابن عرفة اعترضه بالقیاس علی قول علماء الکلام بعدم عزل الأمير إذا ظهر فسقه، یعنی ولا یزید ترک الشوری علی کونه ترک واجب فهو فسق. (التحریر والتنویر: ۲۶۲/۳)

(فَإِذَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ فَطًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَقْضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ آل عمران/ ۱۵۹)

وقلت: من حفظ حجة علی من لم یحفظ، وإنّ القیاس فیه فارق معتبر فإنّ

الفسق مضرتّه قاصرة على النفس وترك التشاور تعريض بمصالح المسلمين للخطر والقوات، ومحمل الأمر عند المالكية للوجوب والأصل عندهم عدم الخصوصية فى التشريع إلاّ لدليل.

وعن الشافعى (رح) أنّ هذا الأمر للاستحباب، ولتقتدى به الأئمة، وهو عام للرسول وغيره، تطيباً لنفوس أصحابه ورفعاً لأقذارهم، وروى مثله عن قتادة، والرّبيع، وابن إسحاق. وردّ هذا أبو بكر أحمد بن على الرازى الحنفى المشهور بالخصّاص بقوله: لو كان معلوماً عندهم أنّهم إذا استقرغوا جهدهم فى استنباط الصّواب عمّا سئلوا عنه، ثمّ لم يكن معمولاً به، لم يكن فى ذلك تطيب لنفوسهم ولا رفع لأقذارهم، بل فيه إيحاشهم فالمشاوره لم تفد شيئاً فهذا تأويل ساقط. وقال النووى، فى صدر كتاب الصلاة من « شرح مسلم »: الصحيح عندهم وجوبها وهو المختار. وقال الفخر: ظاهر الأمر أنّه للوجوب. ولم ينسب العلماء للحنفية قولاً فى هذا الأمر إلا أنّ الخصّاص، قال فى كتابه أحكام القرآن عند قوله تعالى: « وأمرهم شورى بينهم »: هذا يدلّ على جلاله وقع المسّورة لذكرها مع الإيمان وإقامة الصّلاة ويدلّ على أنّنا مأمورون بها. ومجموع كلامى الخصّاص يدلّ أن مذهب أبى حنيفة وجوبها.

ومن السلف من ذهب إلى اختصاص الوجوب بالنّبي صلى الله عليه وسلم قاله الحسن وسفيان، قالوا: وإنّما أمر بها ليقضى به غيره وتشيع فى أمّته و ذلك فيما لا وحى فيه. وقد استشار النّبي صلى الله عليه وسلم أصحابه فى الخروج لبدر، وفى الخروج إلى أحد، وفى شأن الأسرى يوم بدر، واستشار عموم الجيش فى ردّ سبى هوازن.

والظاهر أنّها لا تكون فى الأحكام الشرعية لأنّ الأحكام إن كانت بوحي فظاهر، وإن كانت اجتهدية، بناء على جواز الاجتهاد للنّبي صلى الله عليه وسلم فى الأمور الشرعية، فالاجتهاد إنّما يستند للأدلة لا للآراء وإذا كان المجتهد من أمّته لا يستشير فى اجتهاده، فكيف تجب الاستشارة على النّبي صلى الله عليه وسلم مع أنّه لو اجتهد وقلنا بجواز الخطاء عليه فإنّه لا يقرّ على خطأ باتّفاق العلماء. ولم يزل من سنّة خلفاء العدل استشارة أهل الرأى فى مصالح المسلمين، قال البخارى فى كتاب الاعتصام من « صحيحه »: وكانت الأئمة بعد النّبي صلى الله عليه وسلم يستشيرون الأمناء من أهل العلم، وكان القراء

أَصْحَابَ مَشُورَةِ عَمَرَ: كُھولاً كانوا أو شُبَّاناً، و كان وقافاً عند كتاب اللّٰه. و أخرج الخطيب عن عليّ قال: قلت: يا رسول اللّٰه الأمر ينزل بعدك لم ينزل فيه قرآن ولم يسمع منك فيه شيء قال: اجمعوا له العابد من أمتي واجعلوه بينكم سُورى ولا تقضوه برأى واحد واستشار أبو بكر فى قتال أهل الردّة، وتشاور الصّحابة فى أمر الخليفة بعد وفاة النّبى صلى اللّٰه عليه وسلم وجعل عمر (رض) الأمر سُورى بعده فى ستّة عيّنهم، وجعل مراقبة السورى لِخمسین من الأنصار، و كان عمر يكتب لعمّاله يأمرهم بالتّشاور، ويتمثّل لهم فى كتابه بقول الشاعر - لم أقف على اسمه - [التحریر والتّوير: ۲۶۳/۳]

### مجتهدینی که شورا را سنت و یا مستحب می‌دانند

رای کسانی که شورا را سنت می‌دانند: « این قول را قتاده ابن اسحق شافعی (رح)، ربیع، ابن حزم و ابن قیم آورده‌اند و ابن حجر رحمهم اللّٰه نیز قایل به ترجیح شده و در میان سخنان بعضی از سلف صالح نیز این نظر مطرح است. با قیاس به این که شورا و مشورت بر رسول خدا (ص) واجب نبوده است. » [نقش شورا در اسلام: دکتور صلابی، ص ۱۷۲]

شافعی (رح) گوید: خدای تعالی در سوره آل عمران آیه «۱۵۹» فرموده: (وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ... ﴿۱۵۹﴾ آل عمران: ۱۵۹) « و در کارها با ایشان مشورت کن. »

و در سوره شورا، آیه «۳۸» فرموده: (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ). « و امرشان بین خود شان، به مشورت است. »

شافعی (رح) گوید: حسن بصری گفته که رسول خدا (ص) از مشورت مردم بی‌نیاز بود؛ لیکن خدا خواسته که برای حکام، پس از رسول (ص) سنتی باشد. شافعی (رح): گوید: و هرگاه بر حاکم، امری رخ داد که احتمال چند وجه می‌دهد و یا مشکل باشد، سزاوار این است که مشورت کند با شخصی که بین علم و امانت جمع نموده است. و بسط کلام داده است.

و به همان اسناد شافعی (رح): گوید: خدای عزوجل در سوره «ص» آیه «۲۶» فرموده: (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ). ص: ۲۶ « ای داود! ما تو را جانشین حکام زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق

حکم نما».

و درباره حکم بین اهل کتاب، در سوره مائده آیه «۴۲» فرموده: (وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ) «و اگر حکم کردی، پس بین ایشان به عدالت حکم کن».

و نیز به رسول خود در آیه «۴۹» همان سوره فرموده: (وَأِنْ أَحْكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ). مائده: ۴۹ (احکام القرآن شافعی: ص ۲۶۵)

شافعی (رح) گوید: حسن بصری گفته که رسول خدا (ص) از مشورت مردم بی‌نیاز بود؛ لیکن خدا خواسته که برای حکام پس از رسول (ص) سنتی باشد. شافعی (رح): گوید: و هرگاه بر حاکم امری رخ داد که احتمال چند وجه می‌دهد و یا مشکل باشد، سزاوار این است که مشورت کند با شخصی که بین علم و امانت جمع نموده است. و بسط کلام داده است.

بیهقی از ابن عباس نقل می‌کند: هنگامی که امر به مشاوره، در سوره آل عمران نازل شد، رسول کریم فرمود: (أَمَا أَنْتَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَغْنِيَانِ عَنْهَا وَلَكِنْ جَعَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى رَحْمَةً لَامَتِي فَمَنْ اسْتَشَارَ مِنْهُمْ لَمْ يَعْصِ رِشْدًا وَمَنْ تَرَكَهَا لَمْ يَعْصِ غِيَا). «یعنی هرچند خدا و رسول او نیازمند مشاوره نمی‌باشند، در امری که تصریح گردیده در کتاب و سنت، دیگر نیازی به تعدیل و تغییر آن نیست؛ اما مأمور شدن رسول اکرم به مشاوره، يك نوع رحمت برای مردم است، کار مبنی بر مشوره، دارای کامیابی خواهد بود و بدون مشوره، شکست را در پی خواهد داشت». [احکام القرآن شافعی: ص ۲۶۵]

### قیاس

«قیاس آنست حکمی را که به واسطه نص شرعی، درباره چیزی، محقق است، به امری دیگر، یا امور دیگری که منصوص علیه نیستند؛ ولی با آن چیزی منصوص علیه، در علت حکم، همانند می‌باشند، سرایت و تعمیم دهند. برای جمهور علما، قیاس حجت و دلیل شرعی است، بدین معنی که اگر حکم واقعۀ، به وسیله قرآن و سنت نبوی و اجماع ثابت نشده باشد، استناد به قیاس برای بیان حکم آن، صحیح و معتبر است». [ترجمه فارسی فقه السنه:

سید سابق ۱/ ۵۱]

در مسأله مشورت رسول الله (ص) با اصحاب ایشان، چند مسأله وجود دارد:

۱. رسول الله (ص) متصل به وحی جلی و خفی و ارتباط با الله (ج) بودند و کسی که به وحی متصل است، نیاز به مشورت مخلوق ندارد.

۲. رسول الله (ص) معصوم بودند و کسی که معصوم باشد، نیاز به مشورت غیر معصوم ندارد. ۳. در طول حیات رسول الله (ص) دین، در حال تکمیل بود و تنها در حجة الوداع بود که آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) نازل شد. تا قبل از این زمان، تمام آیات قرآن کامل، نزد اصحاب (رض) نبود و احادیث و سنت نیز بدیشان کامل نرسیده بود، لذا در این زمان، مشوره با کسانی که علم دین برایشان کامل نشده بود، ممکن بود باعث کاری شود که سبب نارضایتی خدا (ج) شود. مانند مشوره با حضرت ابوبکر (رض) در باره اسرای بدر.

در مسأله مشورت حکام عصر ما با فضلالی امت، چند مسأله زیر وجود دارد:

۱. حکام زمان ما - عصر بعد از خلفای راشدین - نه معصوم اند و نه مجتهد اعلم و افضل و نه هم از شر شیطان و نفس اماره و گناه، ایمن و محفوظ می‌باشند.

۲. در زمان ما، دین تکمیل است و قرآن و احادیث و سنت برای ما، به شکل کامل موجود است و در دسترس امت و علما و فضلالی امت می‌باشد.

۳. اجماع امت از ضلالت به دور بوده، لذا معصوم می‌باشد و رأی معصوم، بر رای غیر معصوم ارجح است.

آیا در دو مورد بالا، یعنی حضرت پیامبر (ص) و حکام عصر ما، در مسأله شورا، علت حکم در این دو مورد همانند است؟ با وجود چنین اختلافات عظیمی، آیا باز هم قیاس بین این دو ممکن است؟ آیا باز هم می‌توان یک فرد عوام را، با رسول الله (ص) قیاس کرد؟ مسلماً رسول الله (ص) با یک فرد عامی، فرق عظیم دارد و قابل قیاس نیستند.

لذا اگر شورا، بر حضرت پیامبر (ص) مستحب بود؛ اما مطابق احادیث و متن آیه و ضرورت‌ها و شرایط حکام و مردم عوام، بر امرا و حکام مسلمین واجب است.

حتی اگر شورا، بر خلفای راشدین نیز واجب نبوده است، باز هم شورا بر امرا و حکام مسلمین واجب است، چرا که خلفای راشدین، وزرا و نائبین رسول

اللّه (ص) بودند و هم چنین مجتهد اعلم و افضل امت در وقت خود بودند و به تحقیق عادل بودند؛ اما حکام امروزی نه مجتهد هستند و نه اعلم و نه افضل و نه هم عدالت آن‌ها تایید و تضمین است و نه هم شخصیت و دیانت آن‌ها مورد تایید خداوند (ج) و رسول اللّه (ص) قرار دارد. و این فرق در شرایط حکام عوام و خلفای راشدین، مشورت را بر حکام عصر ما واجب می‌گرداند، تا این‌که بتوانند به آیه (أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) را که برای شان فرض است، اجرا کنند. این الزام براساس ضرورت است، یعنی چون عدل لازم و واجب است، پس آنچه عدل را ممکن و میسر می‌سازد، نیز لازم و واجب می‌گردد. مطابق قاعده فقهی (ما لا يتم الا به واجب فهو واجب).

می‌دانیم که وظایف خلیفه عبارتند از:

(وَالَّذِي يَلْزَمُهُ مِنَ الْأُمُورِ الْعَامَّةِ عَشْرَةٌ أَشْيَاءَ: أَحَدُهَا حِفْظُ الدِّينِ عَلَى أَصُولِهِ الْمُسْتَقَرَّةِ وَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ سَلَفُ الْأُمَّةِ، فَإِنْ نَجَمَ مُبْتَدِعٌ أَوْ زَاعٌ ذُو شُبْهَةٍ عَنْهُ أَوْ ضَحَّ لَهُ الْحُجَّةُ وَبَيَّنَّ لَهُ الصَّوَابُ وَأَخَذَهُ بِمَا يَلْزَمُهُ مِنَ الْحُقُوقِ وَالْحُدُودِ، لِيَكُونَ الدِّينُ مُحَرَّوسًا مِنْ خَلَلٍ وَالْأُمَّةُ مَمْنُوعَةً مِنْ زَلَلٍ).

الثَّانِي: تَنْفِيذُ الْأَحْكَامِ بَيْنَ الْمُتَشَاجِرِينَ وَقَطْعُ الْخِصَامِ بَيْنَ الْمُتَنَازِعِينَ حَتَّى تَعُمَّ النِّصْفَةُ، فَلَا يَتَعَدَّى ظَالِمٌ وَلَا يَضْعُفُ مَظْلُومٌ.

الثَّالِثُ: حِمَاةُ الْبَيْضَةِ وَالذَّبُّ عَنِ الْحَرِيمِ لِيَتَصَرَّفَ النَّاسُ فِي الْمَعَاشِ وَيَتَشَرُّوا فِي الْأَسْفَارِ أَمِنِينَ مِنْ تَغْيِيرِ بَنَفْسٍ أَوْ مَالٍ.

وَالرَّابِعُ: إِقَامَةُ الْحُدُودِ لِتَصَانِ مُحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى عَنِ الْإِثْتِهَافِ وَتَحْفَظَ حُقُوقُ عِبَادِهِ مِنْ إِتْلَافٍ وَاسْتِهْلَافٍ.

وَالْخَامِسُ: تَحْصِينُ الثُّغُورِ بِالْعُدَّةِ الْمَانِعَةِ وَالْقُوَّةِ الدَّافِعَةِ حَتَّى لَا تَظْفَرَ الْأَعْدَاءُ بِغَرَّةٍ يَنْتَهِكُونَ فِيهَا مُحَرَّمًا أَوْ يَسْفِكُونَ فِيهَا مِسْلِمًا أَوْ مُعَاهِدَ دِمَا.

وَالسَّادِسُ: جِهَادُ مَنْ عَانَدَ الْإِسْلَامَ بَعْدَ الدَّعْوَةِ حَتَّى يُسْلِمَ أَوْ يَدْخُلَ فِي الذِّمَّةِ لِيَقَامَ بِحَقِّ اللَّهِ تَعَالَى فِي إِظْهَارِهِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ.

وَالسَّابِعُ: جَبَايَةُ الْفُقَاءِ وَالصَّدَقَاتِ عَلَى مَا أَوْجَبَهُ الشَّرْعُ نَصًّا وَاجْتِهَادًا مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا عَسْفٍ.

وَالثَّامِنُ: تَقْدِيرُ الْعَطَايَا وَمَا يَسْتَحِقُّ فِي بَيْتِ الْمَالِ مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ وَلَا تَقْتِيرٍ وَدَفْعُهُ فِي وَقْتٍ لَا تَقْدِيمَ فِيهِ وَلَا تَأْخِيرَ.

التَّاسِعُ: اسْتِكْفَاءُ الْأَمْنَاءِ وَتَقْلِيدُ النَّصَحَاءِ فِيمَا يُفَوَّضُ إِلَيْهِمْ مِنَ الْأَعْمَالِ وَيَكِلُهُ إِلَيْهِمْ مِنَ الْأَمْوَالِ، لِتَكُونَ الْأَعْمَالُ بِالْكَفَاءَةِ مَضْبُوتَةً وَالْأَمْوَالُ بِالْأَمْنَاءِ مُحْفُوظَةً.

الْعَاشِرُ: أَنْ يُبَاشِرَ بِنَفْسِهِ مُشَارَفَةَ الْأُمُورِ وَتَصَفُّحَ الْأَحْوَالِ؛ لِيَنْهَضَ بِسِيَاسَةِ الْأُمَّةِ وَحِرَاسَةِ الْمِلَّةِ

آیا در عصر ما، فردی وجود دارد که این ده وظیفه بسیار عظیم را، به تنهایی و با علم و عقل خود به اكمال و انجام رساند؟ آیا فردی وجود دارد که در تمام علوم متخصص و اعلم و افضل باشد و بر همه امور اشراف داشته باشد و به همه مسایل وقوف کامل و صحیح داشته باشد؟ نه چنین شخصی، هرگز یافت نخواهد شد.

وقتی چنین شخصی یافت نمی‌شود، پس اداره امور به چه صورت باید انجام گیرد؟ مسلماً باید مقاصد الشریعه یا مقاصد شرع در باب حکومت داری تحقیق گردد.

مسلماً مقاصد الشریعه، از انتخاب خلیفه مسلمین، انجام امور خلافت براساس کلام الله - (ج) - و منهج و سنت رسول الله (ص) می‌باشد. لذا هر آنچه برای انجام این مقصد لازم است، خود نیز لازم است: (ما لایتم الا به واجب فهو واجب).

علوم دینی و دنیوی امروزه، به قدری گسترده است که بیش از صدها رشته تخصصی ایجاد شده است و هر رشته، یک متخصص و کارشناس جداگانه می‌طلبد. امروزه، هر امری به یک متخصص برجسته و با تجربه، ضرورت دارد، لذا حاکم و امیر و خلیف مسلمین باید که با صدها نفر مشوره کند، و رای و نظر تخصصی آن‌ها را، در امور تطبیق کند. اگر حاکم با اهل رای و متخصصین امور، مشورت نکند، مطابق حدیث شریف شکست و ناکامی در امر حکومت اسلامی، ایجاد می‌شود و خود نیز اهل جهنم می‌شود.

حضرت پیامبر (ص) فرمودند: قضات سه گونه اند، یکی در بهشت و دوتای دیگر در جهنم، آن قاضی که حق را بداند و به آن قضاوت کند، بهشتی است و آن قاضی که حق را بداند و عمداً از آن عدول کند و آن که بدون علم و دانش قضاوت کند جهنمی اند.



لذا کسب علم از طریق تعلیم یا مشورت، بر حکام واجب است. از آنجایی که کسب تمامی علوم برای یک شخص، ممکن نیست، لذا مشورت در زمان ما، برای خلیفه و حاکم، امری واجب می‌باشد.

# فصل، مقسم

## اولی الامر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿٥٩﴾ النساء: ٥٩

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی ۱/ ۴۶]

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... ﴿٥٩﴾ نساء / ۵۹)

"اگر بین شما با یکدیگر (حتی با فرماندار) نزاع گردید و در چیزی اختلاف نمودید نزاع را برگردانید به آنچه خدا گفته و رسول بیان نموده. [احکام القرآن - شافعی ص: ۲۲]

(وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ... ﴿٣٨﴾ شوری / ۳۸)

"و امرشان بین خودشان بمشورت است (کار مؤمنین مشورت است)."

در حدیث عِزْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ (رض) رسول الله (ص) می فرماید:

(أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ. رواه أحمد ۴ / ۱۲۹ - ۱۲۷. والترمذی، ۷ / ۴۳۸ بسند صحيح)

«شما را به تقوای خداوند و اطاعت و فرمانبری سفارش می کنم هرچند بنده ای حبشی باشد. هرکس از شما بعد از من زنده باشد اختلافات بسیاری را مشاهده می کند پس به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسک جویند و محکم آن را بگیرند و زنجار از امورات ایجاد شده در دین پرهیزند چون هر نوآوری بدعت و هر بدعتی گمراهی است».

## شرح نزول آیه نساء/ ۵۹:

(لنبي (ص) الذي كان من أمر الرجل فأجاز أمان عمار و نهى يومئذ أن يجير رجل على أمير فتنازع عمار و خالد عند رسول الله (ص) حتى تشاتما فقال خالد بن الوليد أيشتمني هذا العبد عندك أما والله لولاك ما شتمني. فقال النبي (ص) كف يا خالد عن عمار فإنه من يبغض عمارا يبغضه الله ومن يلعن عمارا يلعنه الله وقام عمار فانطلق فاتبعه خالد فأخذ بثوبه فلم يزل يترضاه حتى رضى عنه قال وفيه نزلت « يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم » يعني أمراء السرايا « فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله والرسول » حتى يكون الرسول هو الذي يقضى فيه. رواه ابن عساكر و سنده حسن. كنز العمال، ۴۳۴۴. أخرجه ابن عساكر: ۴۳ / ۴۰۰)

بَاب قَوْلِهِ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

(ذَوِ الْأَمْرِ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ أَخْبَرَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ قَيْسٍ بْنِ عَدِيٍّ إِذْ بَعَثَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَرِيَّةٍ. صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ: (۱۱ / ۱۷۵)

(حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَهَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ. نَزَلْ:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ قَيْسٍ بْنِ عَدِيٍّ السَّهْمِيُّ بَعَثَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَرِيَّةٍ. أَخْبَرَنِيهِ يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ.

صَحِيحُ مُسْلِمٍ: (۹ / ۳۶۳)

(حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا حَجَّاجُ قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ:

، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بْنِ عَدِيٍّ بَعَثَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَرِيَّةٍ. أَخْبَرَنِيهِ يَعْلَى

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ. سنن أبي داود: (۷ / ۲۰۹)

(أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ). ذَوِ الْأَمْرِ، أُولِيَ الْأَمْرِ: كَارِدَارَان، كَارْغَزَارَان، امراء و

فرمانروایان، [تفسیر نور: خرم دل، ص ۴۳]

## اولی الامر در قرآن

اولی الامر مصدر امر است و در قرآن، ما سه مصدر امر داریم:

۱. الله (ج)

۲. رسوالله (ص)

۳. شورا

اولی الامر حقیقی، خداوند است. خداوند امر را به طرق وحی جلی، یعنی قرآن و وحی خفی، یعنی سنت نبوی به انسان‌ها فرستاده است و خداوند به شورا نیز حق مشروط امر را داده است. این سه تنها مراجع امر و اولی الامر می‌باشند. کسانی را که رسول الله (ص) به عنوان امیر لشکر و یا منطقه و مردم انتخاب می‌کردند در واقع نائب و مامورین رسول الله (ص) بودند و موظف، به اجرای فرامین الله و رسول الله (ص) و براساس اصول و ضوابط اسلامی و شرعی بودند، لذا آن‌ها در واقع نماینده اولی الامر و مأمور و حامل امر و مجری الامر بودند و نه صاحب امر، چرا که در یک زمان مسلمین نمی‌توانند، دو اولی الامر، به معنی دو مصدر امر و دو حکم کننده، داشته باشند. خلفای راشدین نیز خود را خلیفه رسول الله (ص) و نائب ایشان، در امور شرعی می‌دانستند، لذا نماینده اولی الامر و مأمور بودند. لذا اطلاق لفظ اولی الامر، بر غیر از خدا و پیامبر و شورا در واقع به معنی نماینده اولی الامر و حامل امر و مأمور و مجری الامر می‌باشد. این لفظ به کسی استعمال می‌شود که به نیابت از رسول الله (ص) اداره لشکر و یا مردم و یا سرزمینی را به عهده داشته باشند. حکام اولی الامر و صاحبان امر، نیستند؛ بلکه صاحبان قدرت هستند، اگر کاری را براساس امر شریعت انجام دادند، قابل اطاعت می‌باشند و اگر برخلاف امر شریعت، حکم کردند، حکم آن‌ها، امر نبوده و باطل است و قابل اطاعت نیست، لذا در واقع این شریعت است که مصدر امر بوده و اولی الامر است و حاکم صاحب قدرت، از خود امر و اختیاری ندارد، لذا اولی الامر حقیقی نیست؛ بلکه مجری الامر است.

عده برای این باورند که علمای عصر ما، مبلغ دین و مبلغ امر می‌باشند. این‌ها از خود رأی و اجتهادی ندارند و فقط براساس اصول دین و رأی مجتهدین مذهب، عمل می‌کنند، لذا ایشان مصدر امر نمی‌باشند؛ بلکه مبلغ و مفسر امر

می‌باشند. اجماع علما، خود نوعی شورا است و در فصل شورا قابل بحث می‌باشد.

#### ۴. خلفای راشدین اولی الامر میباشند

خلفای راشدین نیز، اولی الامر بودند، چرا که سنت و طریقه آن‌ها مورد تایید خداوند (ج) و رسولش (ص) بوده است.

خداوند ایمان ایشان را، کامل دانسته (آمنو بمثل ما آمنتهم فقد اهتدو) و آنان را، هدایت شده معرفی می‌کند و از ایشان - اعمال ایشان - راضی بود و می‌فرماید: رضی الله و رضوا عنه

و رسول الله (ص) نیز از ایشان راضی بود و می‌فرماید:

(علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی)

. تایید خداوند و رسولش از ایمان و اعمال و هدایت و سنت خلفای راشدین، ایشان را نیز اولی الامر، می‌سازد و مخالفت با ایشان را منع می‌گرداند. خلفای راشدین نیز مصدر امر بودند که امر آن‌ها همانا، سنت خلفای راشدین می‌باشد و این سنت در حقیقت مفسر سنت پیامبر (ص) می‌باشد.

برای شناخت بهتر اولی الامر، بهتر است که اول خود امر را بشناسیم: امر چیست؟ خداوند می‌فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۵۴﴾ النور/ ۵۴)

« بگو که فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر اطاعت نکردند، بر آن‌ها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است و باز از روی شفقت، بگو که اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت و سعادت خواهید شد و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل، تکلیفی نخواهد بود». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی،

۱/ ۴۵]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۵۵﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۵۶﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى

الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُتَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٥٩﴾ نساء: ۵۹-۶۱

« ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا - با پیروی از قرآن - و از پیغمبر - خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او - اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید - مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری - احکام شریعت اسلام باشند - و اگر در چیزی اختلاف داشتید - و در امری از امور، کشمکش پیدا کردید - آن را به خدا - با عرضه به قرآن - و پیغمبر او - با رجوع به سنت نبوی - برگردانید - تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید - اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار - یعنی رجوع به قرآن و سنت - برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است ... - ای پیغمبر - آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند؟ - ولی با وجود تصدیق کتاب‌های آسمانی، به هنگام اختلاف - می‌خواهند، داوری را به پیش طاغوت ببرند - و حکم او را به جای حکم خدا، بپذیرند؟! - حال آن‌که بدیشان فرمان داده شده است که - به خدا ایمان داشته و - به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه - و از راه حق و حقیقت بدر - کند ... و زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را - بر محمد - نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید - تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان دارد - منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند - و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز می‌دارند - ). [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱ / ۴۶]

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿٦٤﴾ نساء: ۶۴

« هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود ». امر رسول الله ابلاغ رسالت الهی است که به وسیله وحی خفی و جلی به او می‌رسد و امر الله، وسیله هدایت است، لذا امر، وسیله برای کسب هدایت است.

### حکام اولی الامر ظاهری یا مجری الامر میباشند

« شافعی (رح) فرموده: از طرف خدا، آیاتی وارد شده، برای بیان وجوب طاعت

رسول خدا (ص). [از احکام القرآن شافعی: ص ۲۲]

از آن جمله، در سوره نساء آیه «۵۹» فرموده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿٥٩﴾ نساء: ۵۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرماندارانی که از میان شما هستند.»

بعضی از اهل علم، گفته‌اند که مقصود از «أولی الأمر» فرمانداران و سپاهیان رسول خداوند و چنین به ما خبر رسیده است، و خدا داناتر است. و این قول شبیه است، به قول آن که گفته که: اطراف مکه بعضی عرب‌های بودند که امارتی و امیری را، نمی‌شناخت و به دماغ آن بر می‌خورد که بعضی، مطیع دیگری باشد، به عنوان امارت. پس چون دین رسول خدا(ص) را، پذیرفت غیر رسول خدا کس دیگر را، به این مقام نمی‌شناخت، پس مأمور شدند که فرماندارانی که رسول خدا(ص) آنان را معین کرده، اطاعت کنند نه اطاعت مطلقه؛ بلکه چنان اطاعتی که استثناء دارد - و مقید است به اینکه امرشان طبق کتاب و سنت باشد؛ زیرا اطاعت خدا و رسول مقدم بر اطاعت اولی الامر می‌باشد- و لذا خدای تعالی در همان آیه «۵۹» فرموده:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... ﴿٥٩﴾ نساء: ۵۹)

«اگر بین شما با یک دیگر - حتی با فرماندار - نزاع کردید و در چیزی اختلاف نمودید، نزاع را برگردانید به آنچه خدا گفته و رسول بیان نموده.»

و اگر نمی‌دانید چون به رسول خدا(ص) و یا اصحاب او رسیدید، سؤال کنید؛ زیرا این واجبی است که نزاع در آن نیست. لذا خدای عزوجل در سوره احزاب، آیه «۳۶» فرموده:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴿٣٦﴾ احزاب: ۳۶)

[اصول عقاید اهل سنت، در پرتو کتاب و سنت: ص ۳۹۵]

اللَّهُ تعالی می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ النساء: ۵۹)



« ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا، رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید، اگر در چیزی دچار اختلاف و نزاع شدید، آن را به خدا و رسول برگردانید، در صورتی که به خداوند و روز آخرت ایمان دارید. این بهتر و سرانجام آن نیکوتر است. حافظ ابن کثیر می‌گوید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ، أَيْ اتَّبِعُوا كِتَابَهُ، وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ أَيْ خَذُوا سُنَّتَهُ، وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَيْ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ لَا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ).

« اطیعوا الله، یعنی از کتاب خدا پیروی کنید و اطیعوا الرسول، یعنی سنت پیامبر را بگیرید و اولی الامر منکم یعنی در آنچه از اطاعت پروردگار، شما را امر می‌کند و نه در معصیت پروردگار، او را اطاعت کنید؛ زیرا در نافرمانی پروردگار، از مخلوق اطاعت نمی‌شود. و می‌فرماید: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ). « اگر در چیزی دچار اختلاف و نزاع شدید، آن را به خدا و رسول برگردانید ». مجاهد می‌گوید: منظور کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشد. و این امر از جانب الله تعالی است، به این که مردم در هر چیزی از اصول و فروع دین، دچار اختلاف شدند، اختلاف در آن مورد را به کتاب و سنت برگردانند، همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُوهُ إِلَى اللَّهِ). الشوری: ۱۰ « در باره هرچه اختلاف کردید، حکم آن را به سوی خدا برگردانید ». یعنی داوری در دشمنی‌ها و ندانسته‌ها را، به کتاب و سنت برگردانید و کسی که آن را، به سوی این دو برنگرداند، به خدا و روز قیامت ایمان ندارد. [اصول عقاید اهل سنت، در پرتو کتاب و سنت: ص ۳۹۵]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) ﴿۵۹﴾ النساء:

( ایحسب أحدکم وهو متکبر علی اریکته وقد یظن أن الله لم یحرّم شیئاً إلا ما فی هذا القرآن ألا وإنّی واللّه قد أمرت ووعظت ونهیت عن أشياء إنّها لمثل القرآن أو أكثر. وأخرجه الترمذی، من حدیث المقدم. وعرض الحوادث علی مقياس تصرفاته والصريح من سنّته).

والتنازع: شدّة الاختلاف، وهو تفاعل من النزاع، أى الأخذ، قال الأعشى:

نازعتهُم قُضِبَ الریحان متکناً... وقهوةٌ مُزة رَأُووقها خَصِلَ  
فأطلق التنازع على الاختلاف الشديد على طريق الاستعارة، لأنَّ الاختلاف  
الشديد يشبه التجاذب بين شخصین، وغلب ذلك حتَّى ساوى الحقيقة، قال  
اللَّه تعالى:

(ولا تَنَازَعُوا فَفَسَلُوا ﴿﴾ (الأنفال: ۴۶)

(فتنازعوا أمرهم بينهم وأسروا النجوى ﴿﴾ طه: ۶۲)

و ضمیر (تنازعتم) راجع للذين آمنوا فيشمل كلَّ من يمكن بينهم التنازع، وهم  
مَن عدا الرسول، إذ لا ينازعه المؤمنون، فشمّل تنازع العموم بعضهم مع بعض،  
وشمّل تنازع ولاية الأمور بعضهم مع بعض، كتنازع الوزراء مع الأمير أو بعضهم  
مع بعض، وشمّل تنازع الرعية مع ولاية أمورهم، وشمّل تنازع العلماء بعضهم  
مع بعض فى شؤون علم الدين. وإذا نظرنا إلى ما ذكر فى سبب النزول نجد  
المراد ابتداء هو الخلاف بين الأمراء والأمة، ولذلك نجد المفسرين قد فسّروه  
ببعض صور من هذه الصور، فليس مقصدهم قصر الآية على ما فسّروا به،  
و أحسن عباراتهم فى هذا قول الطبرى: فإن اختلفتم أيّها المؤمنون أنتم فيما  
بينكم أو أنتم وأولو أمركم فيه. وعن مجاهد: فإن تنازع العلماء ردّوه إلى الله.  
ولفظ - شىء - نكرة متوغلة فى الإبهام فهو فى حيّز الشرط يفيد العموم، أى  
فى كلّ شىء، فيصدق بالتنازع فى الخصومة على الحقوق، ويصدق بالتنازع  
فى اختلاف الآراء عند المشاورة أو عند مباشرة عمل ما كتنازع ولاية الأمور  
فى إجراء أحوال الأمة. ولقد حسّن موقع كلمة - شىء - هنا تعميم الحوادث  
 وأنواع الاختلاف، فكان من المواقع الرشيقة فى تقسيم عبد القاهر، وقد تقدّم  
تحقيق مواقع لفظ شىء عند قوله تعالى:

(ولنبلوكم بشىء من الخوف والجوع ﴿﴾ سورة البقرة/ ۱۵۵)

والردّ هنا مجاز فى التحاكم إلى الحاكم وفى تحكيم ذى الرأى عند اختلاف  
الآراء. وحقيقته إرجاع الشىء إلى صاحبه مثل العارية والمغصوب، ثم أطلق  
على التخلّى عن الانتصاف بتفويض الحكم إلى الحاكم، وعن عدم تصويب  
الرأى بتفويض تصويبه إلى الغير، إطلاقاً على طريق الاستعارة، وغلب هذا  
الإطلاق فى الكلام حتّى ساوى الحقيقة.

و عموم لفظ شىء فى سياق الشرط يقتضى عموم الأمر بالردّ إلى الله والرسول؛

وعموم أحوال التنازع، تبعاً لعموم الأشياء المتنازع فيها، فمن ذلك الخصومات والدعاوى فى الحقوق، وهو المتبادر من الآية بادية بدء بقرينة قوله عقبه ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت فإن هذا كالمقدمة لذلك فأشبهه سبب نزول، ولذلك كان هو المتبادر وهو لا يمنع من عموم العام، ومن ذلك التنازع فى طرق تنفيذ الأوامر العامة، كما يحصل بين أفراد الجيوش وبين بعض قوادهم. [التحرير والتنوير: ٤٥٣/٣]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ النساء: ٥٩)

لما أمر الولاة بأداء الأمانات إلى أهلها وأن يحكموا بالعدل، أمر الناس بأن يطيعوهم وينزلوا على قضاياهم. والمراد بأولى الأمر منكم: أمراء الحق؛ لأن أمراء الجور الله ورسوله بريئان منهم، فلا يعطفون على الله ورسوله فى وجوب الطاعة لهم، وإنما يجمع بين الله ورسوله والأمراء الموافقين لهما فى إظهار العدل واختيار الحق والأمر بهما والنهى عن أضدادهما كالخلفاء الراشدين ومن تبعهم بإحسان. وكان الخلفاء يقولون: أطيعونى ما عدلت فيكم، فإن خالفت فلا طاعة لى عليكم. وعن أبى حازم أن مسلمة بن عبد الملك قال له: أستم أمرتم بطاعتنا فى قوله: (وأولى الأمر منكم). قال: أليس قد نزعتم عنكم إذا خالفتكم الحق بقوله: (فإن تنازعتم فى شئ فرددوه إلى الله والرسول). وقيل: هم أمراء السرايا.

وعن النبى (ص): (من أطاعنى فقد أطاع الله ومن عصانى فقد عصى الله، ومن يطع أميرى فقد أطاعنى ومن يعص أميرى فقد عصانى، وقيل: هم العلماء الدينون الذين يعلمون الناس الدين ويأمرونهم بالمعروف وينهونهم عن المنكر. (فإن تنازعتم فى شئ) فإن اختلفتم أنتم وأولوا الأمر منكم فى شئ من أمور الدين، فرددوه إلى الله ورسوله، أى: ارجعوا فيه إلى الكتاب والسنة. وكيف تلزم طاعة أمراء الجور وقد جنح الله الأمر بطاعة أولى الأمر بما لا يبقى معه شك، وهو أن أمرهم أولاً بأداء الأمانات وبالعدل فى الحكم وأمرهم آخر بالرجوع إلى الكتاب والسنة فيما أشكل، وأمراء الجور لا يؤدّون

أمانة ولا يحكمون بعدل، ولا يردون شيئاً إلى كتاب ولا إلى سنة، إنما يتبعون شهواتهم حيث ذهب بهم، فهم منسلخون عن صفات الذين هم أولو الأمر عند الله ورسوله، وأحق أسمائهم: اللصوص المتغلبة - ذلك - إشارة إلى الرد إلى الكتاب والسنة (خيراً) لكم وأصلح (وأحسن تأويلاً) وأحسن عاقبة. وقيل: أحسن تأويلاً من تأويلكم أنتم). [تفسير الكشاف: ۱/ ۴۲۴]

همچنین در ادامه می‌خوانیم:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) ﴿۸۵﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۸۶﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۸۷﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أُنْزِلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿۸۸﴾ ﴿نساء: ۸۵-۱۶﴾

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا). خطاب یعم المکلفین والأمانات، وإن نزلت يوم الفتح فی عثمان بن طلحة بن عبد الدار لما أغلق باب الکعبة، وأبى أن يدفع المفتاح لیدخل فیها رسول الله وقال: لو علمت أنه رسول الله لم أمنعه فلو علی کرم الله وجهه یده وأخذه منه وفتح، فدخل رسول الله (ص) وصلى رکعتین فلما خرج سأله العباس (رض) أن یعطیه المفتاح ویجمع له السقایة والسدانة. فنزلت فأمره الله أن یرده إلیه، فأمر علیاً (رض) أن یرده ویعتذر إلیه، وصار ذلك سبباً لإسلامه ونزل الوحي بأن السدانة فی أولاده أبداً (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ). أى وأن تحکموا بالإنصاف والسوية إذا قضیتم بین من ینفذ علیه أمرکم، أو یرضی بحکمکم ولأن الحکم وظيفة الولاية قیل الخطاب لهم. (إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ). أى نعم شيئاً یعظکم به، أو نعم الشیء الذی یعظکم به فما منصوبة موصوفة بیعظکم به. أو مرفوعة موصولة به. والمخصوص بالمدح محذوف وهو المأمور به من أداء الأمانات والعدل فی الحکومات. (إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا). بأقوالکم وأحکامکم وما تفعلون فی الأمانات.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ). يريد بهم أمراء المسلمين في عهد الرسول (ص) وبعده، ويندرج فيهم الخلفاء والقضاة وأمراء السرية. أمر الناس بطاعتهم، بعدما أمرهم بالعدل تنبيهاً على أن وجوب طاعتهم ما داموا على الحق. وقيل علماء الشرع لقوله تعالى: (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ). (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ) أنتم وأولو الأمر منكم. (فِي شَيْءٍ) من أمور الدين، وهو يؤيد الوجه الأول إذ ليس للمقلد أن ينازع المجتهد في حكمه بخلاف المرووس إلا أن يقال الخطاب لأولى الأمر على طريقة الالتفات. (فَرُدُّوهُ) فراجعوا فيه. - إِلَى اللَّهِ - إلى كتابه - والرسول - بالسؤال عنه في زمانه، والمراجعة إلى سنته بعده. واستدل به منكرو القياس وقالوا: إنه تعالى أوجب رد المختلف إلى الكتاب والسنة دون القياس. وأجيب بأن رد المختلف إلى المنصوص عليه إنما يكون بالتمثيل والبناء عليه وهو القياس، ويؤيد ذلك الأمر به بعد الأمر بطاعة الله وطاعة رسوله فإنه يدل على أن الأحكام ثلاثة مثبت بالكتاب ومثبت بالسنة ومثبت بالرد إليهما على وجه القياس). [تفسير البيضاوي: ۴۶۶/۱]

اولی الامر منکم، در ظاهر صاحب امر است و نه در واقع، چرا که اول مقید به اطاعت از خدا و رسولش (ص) است. اگر اولی الامر، بر اساس حکم خدا و رسولش امری داد، آن واجب الطاعة است و نزاع در آن روا نیست، چرا که این حکم خدا و رسولش است و نه حکم امیر و فقط امیر آن را ابلاغ می کند. اگر امیر رأیی از طرف خود صادر کرد که خارج از احکام خدا و رسولش بود و خلاف رضایت مومنین بود، مومنین می توانند، با اولی الامر - منکم - که خود یکی از مومنین است، نزاع کنند - تنازعتم - و در این صورت فیصله و امر در آن شئی از آن خدا و رسولش است. در اینجا حکم امیر یا اولی الامر، باطل شده و فیصله الله و رسولش جاری می شود. خداوند هم سه مصدر امر را معرفی کرده است:

۱. اطیعوا الله ۲. اطیعوا الرسول ۳. و امرهم شوری بینهم

لذا در مسئله که در آن تنازع صورت گرفته، باید ابتدا به امر خدا رجوع نمود و سپس به امر رسول الله (ص) رجوع نمود و اگر این موضوع در آن دو امر موجود نبود، باید به شورا، رجوع کرد، چرا که «امرهم شوری بینهم» شامل تمام

اموری می‌باشد که در آن حکم خدا (ج) و رسولش (ص) وجود ندارد. اصولاً در نزاع با اولی الامر، در تمامی امور، حتی استنباط از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و امور خارج از این دو مبحث، باید به شورا مراجعه شود چرا که: اولاً استنباط شورا، از شریعت و کتاب الله و سنت رسول الله: (اطيعوا الله واطيعوا الرسول) استنباط احسن است و بر فهم فرد حاکم، از کتاب الله و سنت رسول الله ارجح است و مورد اطمینان می‌باشد، چرا که خطا و نسیان در اجماع و شورا کم‌تر از فرد است.

ثانیاً: آن‌چه که در کتاب الله و سنت رسول الله (ص) نباشد در حیطه صلاحیت‌های شورا قرار می‌گیرد. و فرد حاکم نمی‌تواند، در صلاحیت شورا دخالت کند و یا آن را نقض کند.

### تفسیر آیه شورا

« شاید به همین علت است که به دنبال خواندن نماز، صفت شورا را می‌آورد، پیش از این که زکات را ذکر کند: (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ). « و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یک دیگر است.

تعبیر کلام بیانگر این است که همه کارهای شان، شورایی است، تا بدین وسیله، سراسر زنده‌گی شان را، با رنگ شورا، رنگ آمیزی کند. همان گونه که گفتیم، این سخن یک نص مکی است، و پیش از برپایی دولت اسلامی، نازل گردیده است. پس در این صورت، این قالب و قانونی است که عمومی‌تر و فراگیرتر از خود دولت، در زنده‌گی مسلمانان است، قالب و دکور گروه اسلامی، در همه احوال و اوضاع ایشان است، هرچند که هنوز هم دولت به معنی خاص خود، پابرجا و برقرار نشده باشد. واقعیت این است که دولت در اسلام، چیزی جز این نیست که جماعت مسلمانان و ویژه‌گی‌های خاص ایشان، به طور طبیعی و سرشتی جدا و ممتاز شود. جماعت مسلمانان هم دولت اسلامی را، در ضمن خود دارند، و جماعت مسلمانان و دولت اسلامی هر دو، با همدیگر برنامه اسلامی و نگاهبانی و مراقبت، برنامه اسلامی، بر زنده‌گی فردی و گروهی را، تحقق می‌بخشند و پیاده می‌کنند.

بدین خاطر قالب و قانون شورا، در میان گروه مسلمانان سابقه، دیرینه دارد، و مدلول و مفهوم آن فراخ‌تر و ژرف‌تر از محیط دولت و امور حکومت در آن

است. شورا قالب و قانون ذاتی، زنده‌گی اسلامی است. نشانه است که گروه برگزیده، برای رهبری بشریت را، جدا و ممتاز می‌سازد. شورا لازم‌ترین صفت، از صفات رهبری است». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۲۷]

اما خداوند (ج) می‌فرماید: (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). النور: ۵۱

« مؤمنان هنگامی که به سوی الله متعال و پیغمبرش فرا خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، سخن شان تنها همین است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۱]

و هم چنین می‌فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) ﴿احزاب: ۳۶﴾

« هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند - و آن را مقرر نموده باشند - اختیاری از خود در آن ندارند - و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد - هر کسی هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۱]

هم چنین ابوبکر (رض) از این که اسامه و سپاهش را نگه دارد، ابا و ورزید و گفت: همه می‌دانید که یکی از سفارش‌ها و عهدهای رسول خدا (ص) برای شما مشورت نمودن در چیزی بود که در آن سنتی از نبی تان وجود نداشته باشد، و در آن باره، از قرآن چیزی برای تان نازل نشده باشد. - یعنی آنجا که از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) امری نباشد، حیطة صلاحیت شورا است و لازم به مشورت است.

از این سه آیه و این حدیث، چنین استنباط می‌شود که صلاحیت شورا در تمام امور می‌باشد، جز آنچه که در آن خدا (ج) و رسول الله (ص) حکم و یا رای می‌دارند، لذا در آنچه خدا و رسولش (ص) چیزی نگفته‌اند، صلاحیت رأی شورا می‌باشد.

شورای مسلمین می‌بایست یا از قیاس استفاده کند و یا اجماع امت، بر آن دایر شود؛ البته آن جایی که ائمه مذاهب و مجتهدین، امت مسلمه در گذشته

بر آن اجماع کرده‌اند و یا از راه قیاس، به دست آورده‌اند، جزء مسلمات دین و مذهب بوده و شورا، در زمان ما نیز باید، به این مسلمات پایبند باشد، چنان که به قرآن و سنت پایبند است، چرا که شورا، اولی الامر مشروط و محدود است.

امیر و یا حاکم که اولی الامر ظاهری است، نمی‌تواند از خود حکمی داشته باشد و درحقیقت، صاحب امر و اولی الامر نیست؛ بلکه به نیابت از رسول الله (ص) و براساس شرع حکم می‌کند.

بر این اساس اولی الامر حقیقی، خداوند (ج) است. رسول الله (ص) نیز بر اساس امر خدا و اولی الامر می‌باشد و امر رسول الله (ص) همانا ابلاغ رسالت الهی است. خداوند (ج) به شورا نیز اختیاراتی داده است و شورا نیز به حکم خدا، اولی الامر مشروط و محدود می‌باشد، چرا که خداوند می‌فرماید که امور خود را، با شورا انجام دهید و شورای مسلمین یا اجماع امت، بر ضلالت نبوده، لذا بر هدایت است و مخالفت و یا نزاع با هدایت جایز نیست. در صورتیکه می‌توان با امیر مسلمین در امری مخالفت و یا نزاع مشروع - مطابق موازین شرع و دین - کرد و حکم او را رد نمود و فیصله را به شرع واگذار کرد. در زمان حیات رسول الله (ص) امرای لشکر و منطقه و مردم و ... همه‌گی نائبها و مامورین و منصوبین و رسول الله (ص) بودند و معنی اولی الامر، در باب ایشان در واقع به معنی نائب و منصوب و وکیل می‌باشد. خلفای راشدین که در زمان حیات پیامبر (ص) از نائبها و امرا و منصوبین ایشان بودند، بعد از رحلت رسول الله (ص) هم‌چنان خود را خلیفه و نائب ایشان می‌دانستند و بر دستورات و منهج ایشان عمل می‌کردند. فی الواقع اولی الامر، همان مجری امر یا حامل امر یا مامور بالامر است. یعنی خداوند (ج) از طریق رسول الله (ص) و یا دین و شرع به آن‌ها امر می‌کردند، بر انجام کاری و ایشان مامور به اجرای آن امر می‌شدند. و طریقه اجرای امور و شروط آن نیز در دین مبین و آیات و احادیث و سنن، کاملاً ثابت و واضح است، لذا اولی الامر حقیقی، فقط الله است و بر اساس امر خدا، رسولش (ص) نیز اولی الامر می‌باشد و هم‌چنین بر اساس امر خدا (ج) شورا نیز اولی الامر، مشروط و محدود می‌باشد.

بیشتر احادیثی که در باره اطاعت از امام و اولی الامر و امیر آمده است، در



واقع بر منسوبین و نائب‌های رسول الله (ص) می‌باشد.  
(السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ مَا لَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً.) «فرمان برداری از امام، تا وقتی که در معصیت نباشد».

(عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ (رض)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَانَ رَأْسُهُ زَبِيَّةً. رواه البخاری: (۷۱۴۲۹)

«از انس بن مالک (رض) روایت است که گفت: پیامبر خدا فرمودند: بشنوید و اطاعت کنید، ولو آنکه غلام حبشی که سرش مانند کشمش‌ی باشد، بر شما گماشته شود».

[ترجمه فارسی، مختصر صحیح بخاری: ص ۶۸۲]

ابوهریره (رض) از رسول الله (ص) نقل می‌کند: شخصی از بنی‌اسرائیل، از شخصی دیگر، مبلغ هزار دینار، قرض خواست. او نیز به او داد. مقروض وقتی که می‌خواست قرض را به صاحبش برگرداند، به طرف دریا رفت؛ اما وسیله نیافت که بر آن سوار شود - و نزد قرض دهنده برود- آن گاه، قطعه چوبی را برداشت و سوراخ کرد و هزار دینار را در داخل آن گذاشت و به دریا انداخت، - از قضا- شخص قرض دهنده، یعنی مالک هزار دینار، چوب را دید و آن را به به عنوان هیزم، به خانه‌اش برد. وقتی چوب را شکست، هزار دینار را در آن یافت».

رسول الله (ص) می‌فرماید:

(مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يَطْعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعِصِ أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي)

و می‌دانیم که مامورین ارشد رسول الله (ص) همانا از خیار صحابه و از سابقون و از اصحاب بدر و أحد و بیعت رضوان و ... بودند. اطاعت از صحابه که ما بر عدالت آن‌ها باور داریم، خود یک واجب شرعی است. آن‌ها کسانی بودند که خدا -جل جاله- و رسول الله (ص) در وصف آن‌ها می‌فرمود، رضی الله عنهم و رضو عنه. این اشخاص خود پیشوایان امت بودند، حال آنکه زمانی که رسول الله (ص) آن‌ها را مامور به کاری می‌کردند، در این حالت وضع آن‌ها نور علی نور بود و اطاعت از آن‌ها واجب بر همه.

زمانی که یک صحابی امر رسول الله (ص) را اجرا، می‌کند اطاعت از او اطاعت از امر رسول الله (ص) می‌باشد و اطاعت از امر رسول الله (ص) واجب شرعی است و نیاز به تحقیق و بررسی خیر و شر آن وجود ندارد.

اما زمانی که یک امیر استیلاگر، حکمی می‌کند، نمی‌دانیم که اطاعت از او، اطاعت از خدا و رسول است، یا اطاعت از طاغوت و شیطان؟ در این حال نمی‌توان اطاعت از حکم او را واجب دانست. در اینجا باید تحقیق شود که امر امیر استیلاگر، آیا اطاعت از خداست و یا معصیت خداست و آیا خیر است برای دین و مسلمین و یا شر است برای دین و مسلمین؟ اگر مغایر اوامر خدا و رسول (ص) نبود و هیچ منافاتی با شریعت نداشت و خیر دین و مسلمین در آن بود، در آن صورت اطاعت او واجب خواهد بود و در غیر آن اطاعت او واجب نیست، لذا در اینجا تحقیق و بررسی کامل ضروری است.

بر این اساس شورا و اجماع امت، اولی الامر و صاحب امر و حکم می‌باشد و امیر و یا خلیفه که نائب امت می‌باشد، فقط مجری الامر و مجری حکم می‌باشد. لذا حاکم امت و شورای مسلمین می‌باشد و امیر یا خلیفه، رئیس اجرایی در دولت اسلامی می‌باشد.

## حکومت شورا، در عصر ما

حکومت شورا در زمان ما ضروری است. برای اجرای شرع، در حکومت اسلامی به سه چیز ضرورت است:

۱. فهم و درک علوم شرعی، مانند فقه و احکام و تفسیر و حدیث و قضا.

۲. درک و استنباط امور و وقایع.

۳. اراده و اخلاص در اجرای شرع.

فهم و درک علم شرع

علم شرع و درک آن سخت‌ترین مسأله، برای یک مسلمان می‌باشد و آموختن علم شرع، ده‌ها سال تعلم و مطالعه می‌خواهد. و در کنار آن یک قوه استدراکی و یک ذهن عالی برای درک و فهم علم شرع لازم است. چنانچه مجتهدین بزرگ و فقهای اعلم از بالاترین درجات قوه درک و فهم و قدرت ذهنی برخوردار

بودند. برای فهم شرع، ضرورت اساسی و مهم، فهم زبان شرع، یعنی زبان عربی می‌باشد. چنانچه خداوند می‌فرماید:

(إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). «ما قرآن را به زبان عربی فراهم آورده‌ایم، تا شما - بتوانید پی به اعجاز آن ببرید و معانی و مفاهیم آن را- درک کنید». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۸]

در کنار فهم زبان عربی و صرف و نحو آن، فهم علم تفسیر و حدیث و فقه و احکام و ... ضروری می‌باشد.

#### استنباط امور

(وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبَعْتُمْ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا) ﴿نساء: ۸۳﴾

« هنگامی که -خبر- کاری که موجب نترسیدن، یا ترسیدن است: (از قبیل: قوت و ضعف، پیروزی و شکست و پیمان بستن با این قبيله و گسستن از آن قبيله...) به آنان - یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف الایمان- می‌رسد، آن را - میان مردم - پخش و پراکنده می‌کنند - و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند- اگر این‌گونه افراد، سخن گفتن در این باره را، به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند - و خبرهایی را که می‌شنوند، فقط به مسؤولان امور گزارش دهند- تنها کسانی از این خبر ایشان، اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت - و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش، هدایت نمی‌کرد- جز اندکی از شما، همه از اهریمن پیروی می‌کردید». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۲/ ۷۳]

در این جا خداوند مسلمانان را به دو دسته تقسیم می‌کند:

#### ۱. هم: مسلمین

#### ۲. الذین یستنبطون منهم

گروهی از مسلمین که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از امر، درک و فهم می‌نمایند.

و اهل استنباط اشاره به رسول الله (ص) و فرماندهان ایشان و کسانی که رسول

الله (ص) با ایشان مشورت می‌کردند و یا فرماندهان را، امر به مشورت کردن با آنها را داده بودند.

در اینجا فرق بین این دو گروه در استنباط است. در مسلمین تعداد کمی اهل حل و عقدند و می‌توانند از امور استنباط کنند و دیگران که اکثریت می‌باشند. قدرت استنباط کامل و صحیح از موضوع ندارند، به همین خاطر است که از خداوند آنها را از سخن گفتند مانع شده است و فرموده، سخن گفتن را به پیامبر و فرماندهان خود - نائب‌های پیامبر - واگذارند.

و این تقسیم بندی تا روز امروز، معتبر است و مسلمین به دو دسته.

۱. هم (مسلمین)

۲. (الذین یستنبطون منهم). گروهی از مسلمین که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از امر درک و فهم می‌نمایند.

بر این اساس شوری که بر عقل و فهم جمعی، تکیه دارد، قدرت استنباط و درک و فهم امور را بهتر از یک شخص - که این شخص پیامبر نیست و از صحابه و افضل و اعلم امت نیز نیست - دارند.

مسلمان، معنی این سخن آن است که عامه مسلمین، دارای درک و فهم و استنباط به مقدار متوسط و یا محدود هستند - شعور ایمانی-؛ اما امور مهم نیاز به درک و فهم بالاتر و کامل‌تری دارند که در حد اهل حل و عقد و تخصص می‌باشد.

سه امر اساسی حکومت اسلامی برای اجرای شرع عبارتند از:

۱. دانستن علوم شرع مانند: فقه، تفسیر، حدیث و قضا.

۲. درک و استنباط امور که حکم شرع بر آن جاری شود.

۳. اراده و اخلاص در اجرای شرع

این دو امر فوق، در شورا بسیار کامل‌تر و بهتر و بیش‌تر از یک شخص منفرد است. بر این اساس، اگر حکم به دست شوری باشد، اجرای شرع کامل‌تر و بهتر انجام می‌گیرد و مقاصد الشریعه و مصالح مرسله، بیش‌تر و بهتر محقق می‌شود؛ اما زمانی که حکم به دست یک مسلمان عامی باشد، شریعت به طور کامل و شایسته اجرا نمی‌گردد و مقاصد الشریعه و مصالح مرسله، کاملاً محقق نمی‌گردد. در اینجا حکومت شورا، بر حکومت یک عالم دین، نیز

ارجحیت و برتری دارد، چرا که ممکن است یک عالم در بخشی از علوم دینی مهارت داشته باشد؛ اما مطمئناً این شخص عالم کامل و مطلق نیست و ادعای کامل بودن در علوم مختلف شرعی را نمی‌تواند داشته باشد؛ بلکه علم او محدود است. این شخص ادعای درک و استنباط کلیه امور را نمی‌تواند داشته باشد، چرا که بسیاری از امور در مسایل جنگ و دفاع و اقتصاد و زراعت و سیاست و ... می‌باشند.

### ۳. اراده و اخلاص در اجرای شرع

اراده و اخلاص برای اجرای شرع، فقط از راه ایمان قوی و تقوا و شجاعت حاصل می‌گردد. ایمان، تقوی، شجاعت در شورای مسلمین، بیشتر از یک شخص منفرد می‌باشد، چرا که موجود بودن تعداد زیادی عالم و متقی و مجاهد و دانشمند در شورا و مباحثات علمی آن‌ها، راه را برای ترس و کثالت و منفعت طلبی شخصی می‌بندد و «یدالله مع الجماعة» نیز موید این امر است. اجرای کامل شرع واجب است و چون اجرای شرع جز به حکم شورا، کامل‌تر و بهتر نمی‌تواند انجام یابد، پس حکم شورا نیز واجب می‌گردد. - ما لایتم اله به واجب فهو واجب - بر این اساس، شورا حاکم و اولی الامر می‌باشد و امیر مسلمین مأمور و مجری الامر می‌باشد.

اگر کسی با قیاس، به حکومت و رهبری پیامبر(ص) و یا قیاس به حکومت و رهبری خلفای راشدین، با حکومت شورا، مخالفت کند، باید گفت که ایشان قیاس مع الفارق انجام داده اند.

کسی که متصل به وحی جلی و خفی نیست و معصوم نیست و تحت هدایت مستقیم، الله به واسطه جبرئیل و الهام نیست، چگونه می‌تواند رهبری خود و پیامبر(ص) را با هم قیاس کند و بگوید. چون پیامبر(ص) چنین حکومت کرد و این قدرت و صلاحیت را داشت، من هم باید این گونه حکومت کنم و همان قدرت و صلاحیت را داشته باشم. این فارق‌تر از قیاس مع الفارق است.

کسی که از عشره مبشره و سابقون الاولون و اصحاب بدر و احد و خندق و بیعت رضوان و یوم الفتح نیست. کسی که آیات خداوند در رضایت او موجود نیست و احادیث رسول الله(ص) نیز در تایید و نصب او وجود ندارد. کسی که حتی بر ایمان و بر سعید و یا شقی بودن او تضمینی نیست و بر هدایت و

عدالت او هیچ اعتمادی نیست، و علم و فهم اجتهاد، در دین و امور حکومت را ندارد، چگونه می‌تواند خود را با خلفای راشدین، قیاس کند و بگوید چون خلفای راشدین چنین حکومت کردند و این قدرت و صلاحیت را داشتند، من هم باید چنان باشم و همان قدرت و صلاحیت را داشته باشم. این نیز قیاس مع الفارق است.

یک شخص عامی، باید بر اساس ظرفیت علمی و تقوا و اخلاص و توانایی خود، قدرت و صلاحیت داشته باشد. کسی حق اجتهاد را دارد که علم و تقوا و شرایط اجتهاد را داشته باشد و ائمه بزرگوار مذاهب اربعه، چنین اشخاصی بودند. دیگر علمای عصر ما پیرو این مجتهدین بزرگوار هستند و حق دعوی اجتهاد را ندارند. بر همین اساس، پیامبر (ص) اولی الامر بودند و خلفای راشدین به نیابت از رسول الله (ص) حکومت می‌کردند، و سنت ایشان مورد تایید خدا و رسولش (ص) بود. هر حاکمی در زمان ما، فقط مجری الامر است و باید بر اساس فرامین الله (ج) و سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین، عمل کند و نه این‌که از خود امری صادر کند و شیوه و سنتی از خود داشته باشد. بر این اساس او، اولی الامر حقیقی نیست، چرا که او مصدر امر و مجتهد زمان نمی‌باشد؛ بلکه اولی الامر ظاهری یا مجری الامر می‌باشد.

یک شخص عامی، در مجری الامر بودن نیز محدودیت دارد، و آن این‌که علم شرع و استنباط امور و اراده و اخلاص برای اجرای شرع، در او کامل نیست. بر این اساس او باید، تحت نظر و امر اجماع امت و شورای مسلمین، این وظایف را انجام دهد، تا اجرای شرع به شکل کامل و احسن انجام شود.

## ناتوانی یک فرد، در اداره حکومت

مسأله دیگر در ضرورت و لزوم حکومت شورای مسلمین، مسأله عدم استطاعت شخص از لحاظ عملی و عقلی، در اداره حکومت اسلامی می‌باشد. خلفای راشدین، از استثنائات تاریخ می‌باشند و به همین دلیل اشخاص دیگری، مانند آن‌ها در تاریخ اسلام یافت نشده است. واقعیت این است که هیچ کس در

زمانه ما نمی‌تواند امور مسلمین را چنان که شاید و باید اداره کند، چرا که امروزه، شرایط بسیار دشوار و پیچیده شده است و نظام حکومتی بسیار بزرگ و عریض و طویل شده است.

حکومت آن قدر امری پیچیده و سخت و حساس می‌باشد که اداره آن، از توان صدها نفر متخصص و دانشمند نیز خارج است. چطور باید کاری که صد نفر متخصص و دانشمند نمی‌توانند تکمیل کنند را به یک نفر - حتی اگر متخصص باشد - سپرد. امروز وسعت علم و دانش آن قدر است که صدها رشته علمی و تخصصی ایجاد شده است که هر متخصص، فقط در باره رشته و شاخه علمی خود، می‌داند و در باره صدها رشته و شاخه علمی دیگر، هیچ نمی‌داند. بنا بر این حکومت باید، براساس اجماع امت اداره شود و به شورای اهل حل و عقد که صدها متخصص و دانشمند مختلف در آن عضویت داشته باشند، سپرده شود. در زمان خلفای راشدین حکومت بسیار کوچک و ساده بود؛ اما امروز دستگاه حکومتی، هزاران بار بزرگ‌تر و پیچیده‌تر و حساس‌تر است، در حالی که ظرفیت عقل و علم یک انسان عصر ما، نسبت به یک شخص عهد صحابه فرقی نکرده است و چه بسا اصحاب رسول الله (ص) حافظه بسیار قوی‌تر داشته‌اند که برای سالیان متمادی، قرآن و احادیث پیامبر (ص) را در حافظه خود، جمع می‌کردند و از بر، می‌خواندند، در حالی که قرآن و احادیث، جمع آوری و مکتوب نشده بود. یا این که قدرت علمی و فهم و درک صحابه و تابعین و ائمه مذاهب و مجتهدین آن وقت، در هیچ یک از افراد عصر ما، قابل مشاهده نیست. لذا امور، صدها بار سخت‌تر و پیچیده‌تر شده‌اند؛ اما قدرت درک و فهم و حافظه انسان‌ها، نسبت به مسلمین عصر صحابه و تابعین بیش‌تر نشده است؛ لذا حکومت امروز از توان یک شخص کاملاً خارج است.

رسول الله (ص) می‌فرماید: يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفًا لَا تَأْمُرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلَا تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ. «ای اباذر! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». خداوند هم می‌فرماید: (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا). البقرة: ۲۸۲ «پس اگر آن که بر او حق است بی‌خرد بود یا ناتوان».

مسلم این حدیث را این‌گونه روایت می‌کند:

(عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي؟ قَالَ: فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خِزْيٌ وَنَدَامَةٌ، إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا. صحيح مسلم: ۱۲۰۴)

ابوذر می‌گوید: عرض کردم، یا رسول الله! آیا به من مسئولیت نمیدهی؟ پیامبر اکرم (ص) دستش را به شانهم زد و فرمود: ای ابوذر! تو فردی ضعیف هستی و مسئولیت، امانتی است که روز قیامت باعث رسوایی و پشیمانی خواهد شد، مگر کسی که آن را به حقش به عهده بگیرد و به وظیفه‌اش در قبال آن، عمل کند. [صحيح مسلم]

فرض وجود، وزراء و مشاورین مسأله‌نا‌توانی شخص حاکم در حکومت کردن را، حل نمی‌کند. مثلاً: اگر کسی بگوید که حاکم ضعیف است؛ اما وزراء و مشاورین بسیاری دارد که امور را، به نحو احسن اداره کند. این استدلال غلط است.

۱. اولاً وزراء و مشاورین مأمور حاکم می‌باشند و مأمور معذور است.

۲. وزراء و مشاورین بیشتر از این‌که به فکر اصلاح حکومت و صلاح امت باشند، به فکر مقام و معاش خود هستند، و بیش‌تر آن‌ها، همانند شعرا، مداحی و قصیده سرایی می‌کنند، تا حاکم از آن‌ها راضی باشد و کم‌تر کوشش برای حل مشکلات امت می‌کنند.

۳. حاکم رای و مشوره وزراء و مشاورین را زمانی قبول می‌کند و به شرطی قبول می‌کند که از نظر حاکم صحیح باشند. لذا اگر حاکم با غلط فهمی و نادانی خود، نظر صحیح وزیر و یا مشاور را رد کند، در این صورت مشاور و وزیر جز اطاعت از جهالت، هیچ قدرتی و صلاحیتی و مسئولیتی ندارد.

اما در شورای اهل حل و عقد یک عالم و دانشمند می‌تواند، نظر فرد دیگری را با استدلال علمی و عقلی رد کند و دیگر اعضای شورا، نیز آن را شنیده و شورا، بر اساس عقل و رای جمعی تصمیم می‌گیرد.

هم‌چنین حکومت به شخصی که آن را طلب کند، داده نمی‌شود و این به این معنی است که حکومت در تصرف شورای مسلمین خواهد بود.

(عن ابی بُرْدَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ



الْأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِي، فِكِلَاهُمَا سَأَلَ الْعَمَلَ، وَالنَّبِيُّ (ص) يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ! قَالَ: فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، قَالَ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِه تَحْتَ شَفَفِيهِ، وَقَدْ قَلَصْتُ فَقَالَ: لَنْ، أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنْ اذْهَبْ أَنْتَ، يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ. (صحيح مسلم)

از این حدیث، معلوم می‌شود که کسی نباید خودش خواهان خلافت باشد، یعنی استیلا مردود است. و لذا باید خلیفه توسط شورای مسلمین و یا اهل حل و عقد انتخاب شود.

## شورا و حکومت مسلمین

به دلایل زیر، حکومت اسلامی در عصر ما، باید در ید و انحصار شورای مسلمین و اجماع امت باشد.

۱. پیامبر (ص) بعد از خودش کسی را، واضحا خلیفه تعیین نکرد. اگر چه خلفای راشدین را تایید و توصیه کرده بود. و این کار را به امت مسلمة واگذار کرد. اگر ابوبکر و عمر و چند تن از اکابر صحابه (رض) در انتخاب خلیفه، پیش قدم شدند، آن‌ها نائب‌های پیامبر در زمان حیات مبارک (ص) بودند و هم‌چنین احادیث و آیات بر تایید آن‌ها بوده، لذا عمل آن‌ها بر اساس نص بوده است؛ اما امروز که نائب‌های پیامبر (ص) به تایید نص باشند، در بین ما نیستند. امر باز، به امت باز می‌گردد، لذا امت اسلامی که اجماع آن بر ضلالت نبوده، بر هدایت و عصمت می‌باشد مسئول امر است.

۲. خلفای راشدین در زمان خود افضل امت، در امر خلافت بودند. و این افضلیت بر اساس نص، ثابت است، لذا کاری که امت می‌بایست می‌کرد، انتخاب افضل امت برای قیادت امت، توسط خدا (ج) و رسول الله (ص) انجام شده بود، لذا دلیلی برای عمل امت، در آن زمان وجود نداشت. باز هم خلفای راشدین بر اساس تایید رهبران مسلمین و اکابر صحابه انتخاب و تایید شدند که رای رهبران و افضل امت، به معنی رأی امت تلقی می‌شود؛ اما

امروز ما هیچ نصی در باب افضل بودن هیچ شخصی در باب قیادت مسلمین و رهبری امت اسلامی نداریم. لذا امت باید با اجماع بر یک شخص آن را خود انتخاب کند.

۳. خلفای راشدین از هدایت شده‌گان بودند-خلفاء الراشدین المهدیین- و ایشان از خصوصیات و صفات خاصی، برخوردار بودند. مثلاً: ایمان ثابت شده، علم اجتهاد به درجه بالا، تقوی ثابت شده به نص .... تدبیر بسیار عالی، اجتماع و موجودیت این خصوصیات و صفات امروز، در یک شخص عادی، غیر ممکن است و فقط اجتماع و موجودیت آن‌ها، در شورای مسلمین و اجماع امت، وجود دارد. لذا حکومت باید در ید و انحصار شورای مسلمین و اجماع امت باشد، تا حکومت از خطر گمراهی و ضلالت و ضعف و انجماد و رکود و سقوط و هرج و مرج و ... نجات یابد. اجماع امت بر اداره حکومت تنها راه تضمین هدایت، در امر حکومت در عصر ما می‌باشد و تنها حکومت بر اساس اجماع امت، می‌تواند از اسلام و مسلمین و دین و جان و مال و ناموس مسلمین، دفاع لازم و ضروری را انجام دهد.

۴. اهل حل و عقد و شورای منصوب حضرت عمر (رض)، از کبار صحابه بودند. آن‌ها از عشرة مبشره و اهل بدر و احد و بیعت رضوان و ... بودند. آن‌ها از کسانی بودند که رضی الله عنهم و رضوا عنه بودند و ... آن‌ها افضل و اعلم و مجتهدین و کبار صحابه بودند و ... آن‌ها نماینده‌گان قوم و قبیله خود و از رهبران طایفه خود بودن ... لذا آن‌ها منصوبین به نص و معتمدین امت و نماینده‌گان مردم و رهبران قوم خود بودند. امروز اگر ما بخواهیم که اهل حل و عقد و شورایی، در میان مسلمین داشته باشیم که مانند اهل حل و عقد شورای صحابه باشند، فقط و فقط با انتخاب امت می‌توان آن را ایجاد کرد، چرا که اجماع امت افضل است در زمان ما. لذا امر انتخاب اهل حل و عقد و شورای مسلمین نیز از صلاحیت‌های خاص امت می‌باشد.

۵. امروزه در عصر ما سرزمین‌های اسلامی بسیار وسیع، و جمعیت مسلمانان کثیر و نژادهای مسلمین متنوع و زبان‌های گفتاری بسیار زیاد، و فرهنگ‌های مختلف می‌باشند. این بزرگی جمعیت و گستردگی اختلافات، عملاً راه را برای حکومت، از طریق غلبه و استیلا، ناممکن ساخته است. هیچ گروه و شخص

و یا قومی نمی‌تواند از طریق غلبه با زر و زور و پول و شمشیر بر سرتاسر قلمرو امت اسلامی، حکومت کند. حتی اگر بجنگد و نیم امت را از بین ببرد و سرزمین‌های مسلمانان، را تخریب کند، باز هم ناکام خواهد بود. لذا تنها راه برای تشکیل حکومت اسلامی که شامل تمام امت مسلمه باشد، همانا شورای مسلمین و اجماع امت می‌باشد.

۶. در زمان گذشته امکانات و توانایی‌های لازم، برای حکومت امت به اندازه امروزه نبوده است. امروز با استفاده از تکنولوژی و وسایل موجود می‌توان در هر مسأله در زمان بسیار اندک اجماع امت را حاصل کرد. لذا شرایط امروزه زمینه را، برای حکومت امت فراهم کرده است. امروز جوامع اسلامی به آن درجه از رشد و تعالی علمی و فرهنگی و تکنولوژیکی رسیده‌اند که حکومت امت و حکومت بر اساس رأی و اجماع امت را، قبول نموده و از آن تبعیت نمایند.

اکنون که خلافت به نیابت از رسول الله (ص) و به شیوه خلفا، برای عوام الناس ممکن نیست، آن‌ها باید به شیوه و روشی عمل کنند، تا بتوان حق حکومت اسلامی و اجرای شریعت به طور کامل ادا شود.

هم‌چنان می‌فرماید: (يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ لَا تَأْمُرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلَا تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ) «ای اباذر! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». خداوند هم می‌فرماید: (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا). البقرة: ۲۸۲ «پس اگر آن که بر او حق است بی‌خرد بود یا ناتوان».

می‌بینیم که علم، تقوی، تدبیر، ایمان و شجاعت که در اصحاب کبار و خلفای راشدین بود، در بین عوام الناس و عصر ما در هیچ کس وجود ندارد و در این امور ما ضعیف هستیم و مصداق حدیث نبوی (ص) در باب اباذر می‌باشیم. لذا حکومت اسلامی، باید با شرایط جدید طوری خود را تنظیم کند، تا وظایف مهم، یعنی اجرای شرع و سیاست مسلمین به شکل صحیح و کامل اجرا گردد. و این میسر نیست مگر با امت سالاری و امیری که نائب امت باشد و به وکالت از امت و بر اساس خواست و رای و نظر امت حکومت کند. اجتهاد: گروهی از مذاهب مختلف اسلامی معتقدند، شرط است که امام اهل

اجتهاد در اصول دین و فروع آن باشد، تا بتواند برای به پاداشتن امور دین، قیام نماید و در موارد مختلف، دلیل ارائه نماید و شبهات مربوط به عقاید دینی را، حل نموده و قادر به صدور فتوی در حوادث و وقایع باشد، چون فعلاً در زمان ما اشخاص مجتهد قلیل اند و یا این که نمی توانند، به حکومت برسند، لذا حکومت باید در امت باقی بماند و امت سالاری باشد، تا این که اجماع امت بتواند در امور اجتهاد، کامل و صحیح داشته باشد.

- اجماع امت- مصدر سوم قانون - شریعت اسلامی-: این که: اجماع در لغت به معنای عزم، قصد و اتفاق می باشد.

اجماع در اصطلاح: اجماع عبارت است از اتفاق تمامی مجتهدین امت اسلامی، در زمانی از زمان‌ها، بعد از وفات رسول الله (ص) در موضوع شرعی می باشد. در بسا حالات، امت اسلامی با هم در مسایلی اجماع کرده اند. مثلاً: نماز، روزه، حج و زکات به اجماع مسلمانان فرض می باشند.

امت اسلامی اجماع نمودند که سال‌های اسلامی، بر اساس هجرت رسول گرامی اسلام گرفته شود.

## صفات اعضای شورا

اعضای شورا نیز صفاتی باید داشته باشند.

اعضای شورا از سابقون الاولون و اهل بدر و احد و خندق و حدیبیه و یوم الفتح بودند، و از مهاجرین و از اصحاب خاص رسول الله (ص) می باشند که خداوند در باره آن‌ها می فرماید: (رضی الله عنهم و رضوا عنه). و هم چنین می فرماید: (لقد رضی الله عن المومنین...)

هم چنین حضرت عمر (رض) که مؤسس شورای خلافت می باشد می فرماید: (اخرج البخاری، عن عمر قالوا: اوص يا امير المؤمنين استخلف. قال: ما اجد احداً احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير وطلحه وسعدا وعبد الرحمن) (رض).

هم چنین تا روز امروز، امت مسلمه بر افضلیت این اصحاب و احق بودن

ایشان به خلافت اجماع دارند.

لذا اهل شورا کسانی بودند که:

۱. الله (ج) از ایشان راضی بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.

۳. امت مسلمه، بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشتند.

## شورای علما

شورای علما، یک رکن اساسی جامعه و حکومت اسلامی می‌باشد؛ اما منظور از شورای علما چیست و اوصاف شورای علما چیست؟ منظور از شورای علما، همانا شورای علمای مسلمین و امت می‌باشد. اجماع شورای علمای امت، همانند اجماع امت، جزئی از نظام اسلامی است و تضامیم آن برای مسلمین، لازم الاجرا است. شورای علمای امت اسلامی، شورای علمایی است که ممثل علمای اهل سنت و جماعت، تمام بلاد مسلمین و یا کافه امت می‌باشند. یعنی علما و فقه‌های اعلم تمام امت و تمام بلاد اسلامی در آن اشتراک داشته باشند.

یک یا چند عالم معدود، متعلق به یک شهر و یا ناحیه و یا منطقه، نمی‌تواند ممثل اجماع علمای امت و یا شورای علمای مسلمین شود. بر این اساس حکم چند عالم معدود متعلق، به یک قریه، یا یک شهر، جایگزین حکم اجماع علمای امت نیست. اجماع علمای امت، همانند اجماع امت بوده و یکی از ادله شرعی می‌باشد؛ اما حکم یک عالم منفرد و یا چند عالم معدود، مطابق حدیث، ممکن آلوده به خطا و گناه و انحراف باشد، لذا جایگزین اجماع علمای امت نمی‌شود، لذا التزام به اطاعت از آن وجود ندارد؛ البته اگر عالمی حکم شرعی را، بر اساس نص بیان کند، این حکم دیگر، حکم عالم نیست؛ بلکه حکم دین است و برای مسلمین، لازم الاجرا است؛ مگر این که شورا، در استنباط احسن این عالم، از نص شک و تردید داشته باشد که در این صورت، استنباط و فهم و تفسیر شورای علمای امت، بر استنباط و فهم و تفسیر یک عالم منفرد یا چند عالم معدود ارجحیت دارد.

لذا اگر در عهد صحابه (رض) حضرت ابوبکر و حضرت عمر و یا شورای شش نفره و اهل حل و عقد پنج نفره، تصمیم بر تعیین خلیفه و امور مسلمین گرفتند، این عمل مخصوص اصحاب خاص پیامبر (ص) بوده است و امروزه اجماع علمای امت، فقط می‌تواند چنین تصمیماتی بگیرد. بناً اگر در صدر اسلام، نظریات زیر مطرح بوده است؛ این نظریات خاص ایشان است.

مانند نظریات عقد خلافت به شرح زیر: (فَأَمَّا اِنْعِقَادُهَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ، فَقَدْ اِخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي عَدَدِ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ الْإِمَامَةُ مِنْهُمْ عَلَى مَذَاهِبَ شَتَّى؛ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ لَا تَنْعَقِدُ إِلَّا بِجُمْهُورِ أَهْلِ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ لِيَكُونَ الرِّضَاءُ بِهِ عَامًّا وَالتَّسْلِيمُ لِإِمَامَتِهِ إِجْمَاعًا، وَهَذَا مَذْهَبُ مَذْهَبِ مَذْهَبٍ بِبَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ (رض) عَلَى الْخِلَافَةِ بِاخْتِيَارِ مَنْ حَضَرَهَا وَلَمْ يَنْتَظِرْ بَيْعَتِهِ قُدُومَ غَائِبِ عَنْهَا.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: أَقَلُّ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ مِنْهُمْ الْإِمَامَةُ خَمْسَةٌ يَجْتَمِعُونَ عَلَى عَقْدِهَا أَوْ يَعْقِدُهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الْأَرْبَعَةِ اسْتِدْلَالًا بِأَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ (رض) اِنْعَقَدَتْ بِخَمْسَةٍ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا ثُمَّ تَابَعَهُمُ النَّاسُ فِيهَا، وَهُم: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَبِشْرُ بْنُ سَعْدٍ وَسَالِمُ بْنُ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ (رض) وَالثَّانِي عُمَرُ (رض) جَعَلَ السُّوْرِي فِي سِتَّةٍ لِيُعْقَدَ لِأَحَدِهِمْ بِرِضَا الْخَمْسَةِ، وَهَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ. وَقَالَ آخَرُونَ مِنْ عُلَمَاءِ الْكُوفَةِ: تَنْعَقِدُ بِثَلَاثَةٍ يَتَوَلَّاهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الْإِثْنَيْنِ لِيَكُونُوا حَاكِمًا وَشَاهِدَيْنِ كَمَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ بِوَلِيِّ وَشَاهِدَيْنِ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: تَنْعَقِدُ بِوَاحِدٍ، لِأَنَّ الْعَبَّاسَ قَالَ لِعَلِيِّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا أَمَدُّ يَدِكَ أَبَايُكَ فَيَقُولُ النَّاسُ: عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَايَعَ ابْنَ عَمِّهِ فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ اِثْنَانِ، وَلَإِنَّهُ حُكْمٌ وَحُكْمٌ وَاحِدٌ نَافِذٌ).

فضل علما و مجاهدين و جواد

علما و مجاهدين و متقين به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف: ربانی

ب: دنیایی

ابوهریره (رض) گوید: از رسول الله (ص) شنیدم که می‌فرمود: (إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: مَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ،

لَا يُقَالُ: جَرِيٌّ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ، لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكَتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ، لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ). «نخستین فردی که در روز قیامت، علیه او حکم می‌شود، مردی است که شهید شده است؛ - او را می‌آورند و- الله، نعمتش را به او نشان می‌دهد و او آنها را می‌شناسد؛ الله به او می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟ پاسخ می‌دهد: در راه تو جنگیدم تا این که شهید شدم).

می‌فرماید: دروغ گفتی؛ برای این جنگیدی که گفته شود: شجاع است! و - در دنیا درباره‌ات - گفته شد که آدم شجاعی است؛ سپس درباره‌اش، فرمان می‌رسد که او را بر چهره در دوزخ بیندازند. و نیز مردی است که علم آموخته و آن را تعلیم داده و قرآن را تلاوت کرده است؛ او را می‌آورند، الله نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌کند و او، آنها را می‌شناسد؛ الله به او می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کرده‌ای؟ می‌گوید: علم آموختم و آن را تعلیم دادم و برای رضای تو، قرآن خواندم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه علم آموختی، تا درباره‌ات گفته شود که عالم و دانشمند است! و قرآن خواندی تا بگویند: قاری است، و گفته شد. سپس درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره در دوزخ بیندازند. و نیز مردی است که خداوند ثروت و روزی فراوانی به او داده است؛ او را می‌آورند و خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد و او همه را به یاد می‌آورد. الله به او می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: آنها را در راه‌هایی که تو دوست داشتی، خرج کردم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه این کار را بدین خاطر انجام دادی که مردم درباره‌ات بگویند که آدم بخشنده‌ای است! و گفته شد؛ سپس درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را

بر چهره، به سوی دوزخ ببرند و در دوزخ بیندازند». [اللؤلؤ والمرجان: جلد سوم، ۱/ ۳۸۸]

باب: از بین رفتن و برداشته شدن علم و آشکار شدن جهل و فتنه و فساد در آخر زمان: (انس) (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيُثَبَّتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيُظْهَرَ الزُّنَا. أخرجه البخاری: فی کتاب العلم، باب رفع العلم وظهور الجهل) « انس (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: یکی از نشانه‌های قیامت این است که علم - دین - از بین برداشته می‌شود و جهل و نادانی - به احکام دین - فراوان می‌گردد، شراب خواری و زنا آشکار می‌گردد. »

(أَبِي مُوسَى (رض) قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامًا، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ. أخرجه البخاری: فی کتاب الفتن، ۵ باب ظهور الفتن)

« ابو موسی (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: چند روزی قبل از آمدن قیامت - به واسطه از بین رفتن علمای دین - علوم دینی از بین مردم برداشته می‌شود و جهل و ناآگاهی - به دستورات دین - شایع می‌گردد، قتل و آدم‌کشی فراوان و رواج می‌یابد ». [اللؤلؤ والمرجان: جلد سوم، ۱/ ۳۸۸]

(أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ، وَيُلْقَى السَّخُّ، وَتُظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيُّمَ هُوَ قَالَ: الْقَتْلُ، الْقَتْلُ. أخرجه البخاری: فی کتاب الفتن: ۵ باب ظهور الفتن)

« ابو هریره (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: دنیا به آخر نزدیک می‌شود، اعمال خیر و عبادت کم می‌گردد، بخل و حرص فراوان می‌شوند، فتنه و فساد آشکار می‌گردند و هرج شیوع، می‌یابد. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! - هرج - چیست؟ گفت: آدم‌کشی است آدم‌کشی است. »

(عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا. أخرجه البخاری: فی کتاب العلم، باب كيف يقبض العلم)

« عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) گوید: شنیدم که پیغمبر (ص) می‌گفت:



خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علما بیرون آورد، بر نمی‌دارد؛ بلکه علم را به وسیله از بین بردن علما، از بین می‌برد، به نحوی که دیگر عالم دینی باقی نمی‌ماند، مردم از رؤسای جاهل، به امور دینی پیروی می‌نمایند، این جاهلان بدون علم، فتوا می‌دهند، خود که گمراه هستند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند.»

اکنون که ما نزدیک به عصر فتنه‌ها و جنگ‌ها قرار داریم، واضح است که علم کم شده است و جهل و خودسری و خود رایی بسیار شده است. امروز در بسیاری از کشورها و جوامع مذاهب اربعه و ائمه بزرگوار نزد مردم کم ارزش شده‌اند و هر کس خود را عالم و مجتهد دانسته و فتوایی صادر می‌کند و خود را مجتهد، به کتاب الله و احادیث رسول الله (ص) می‌داند؛ لذا می‌توان گفت که ما در عصر قلت علم قرار داریم». [اللؤلؤ والمرجان: جلد سوم، ۱/ ۳۸۹]

### عدم اخلاص در تحصیل علم

حافظ منذری احادیث زیادی را مبنی بر اجتناب و پرهیز از تحصیل علم در راه غیر از خداوند آورده است که برخی از آن‌ها را برای خواننده‌گان محترم نقل می‌کنیم: «از حضرت ابی هریره (رض) روایت شده که رسول الله (ص) فرمودند:

(من تعلم علماً مما يتبعى به وجه الله تعالى، لا يتعلمه الا ليصيب به عرضاً من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة. ابو داود، ابن ماجه و ابن حبان) «هر کس علمی را از آن علوم که به خاطر کسب خشنودی خداوند، آموخته می‌شود، بیاموزد و هدفش از آن به دست آوردن کالای دنیا باشد، روز قیامت، بوی بهشت را نخواهد دید». [کاوشی پیرامون بهشت و دوزخ: ص ۸۰]

«از جابر (رض) روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: (لا تعلموا العلم، لتباهوا به العلماء ولا تماروا به السفهاء ولا تخيروا به المجالس، من فعل ذالك فالنار، النار. ابن ماجه، ابن حبان در صحیح خود و بیهقی)

«علم را به خاطر افتخار و مباهات میان علماء، مجادله با نادان و دستیابی به بهترین جایگاه مجالس کسب نکنید، هر کس چنین نماید، لازم است بداند که آتش منتظر او است.»

از ابن عمر (رض) روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: « من تعلم علماً لغير الله او اراد به غير الله، فليتبعو مقعده من النار ». [ترمذی و ابن ماجه]  
 « هر کس علمی را برای غیر خداوند بیاموزد، پس باید منزل خود را در دوزخ آماده کند.

(وَعَنْ أَبِي فَضَالَةَ (رض) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ، مَنْ عَمِلَ لغيرِ اللَّهِ فَلْيُطْلَبْ ثَوَابُهُ مِمَّنْ عَمِلَ لَهُ. (کنز العمال)  
 « از حضرت ابوفضاله (رض) روایت است رسول الله (ص) فرمودند: هنگامی که قیامت برپا می‌گردد، منادی اعلام می‌کند، هر کس عملی را به جز از خداوند، به خاطر دیگری انجام داده است، پاداش و ثوابش را از آن کس دریافت نماید که به خاطر او، عمل را انجام داده است.»

ریاکار بدترین انسان نزد خداوند است: (وَعَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَبْغَضُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ ثَوَابُهُ خَيْراً مِنْ عَمَلِهِ أَنْ تَكُونَ ثِيَابُهُ ثِيَابَ الْأَنْبِيَاءِ وَعَمَلُهُ عَمَلُ الْجَبَّارِينَ. (کنز العمال)  
 « از حضرت عائشه (رض) روایت است پیامبر (ص) فرمودند: بدترین انسان، نزد خداوند متعال کسی است که لباس او از کردارش بهتر باشد، لباس او پیامبر گونه و عمل او ستم‌گرانه باشد.»

عبد الله بن عمر (رض) قال: قال رسول الله (ص): ( مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً لغيرِ اللَّهِ، أَوْ أَرَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ . أخرجه الترمذی).  
 (أبو هريرة (رض) قال: قال رسول الله (ص): مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً مِمَّا يُتَّبَعُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضاً مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أخرجه أبو داود: ص ۵۴۴)

(أبو هريرة (رض) قال: قال رسول الله (ص): تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ جُبِّ الْحَزَنِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا جُبُّ الْحَزَنِ؟ قَالَ: وَادٍ فِي جَهَنَّمَ، تَتَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ يَدْخُلُهُ؟ قَالَ: الْقُرَاءُ الْمُرَاوُونَ بِأَعْمَالِهِمْ. أخرجه الترمذی).

(وینحوه عن ابن سيرين، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله (ص): تعوذوا بالله من جب الحزن، قالوا: يا رسول الله! وما جب الحزن؟ قال: واد في جهنم تتعوذ منه جهنم كل يوم أربع مائة مرة. قالوا: يا رسول الله! ومن يدخله؟

قال: أعدد للقراء المرائين بأعمالهم. وإن من أبغض القراء إلى الله الذين يزورون  
الأمراء. جامع الأصول فى أحاديث الرسول: ٤/ ٥٤)

(أبو هريرة وعبد الله بن عمر (رض) قال أبو هريرة: قال رسول الله (ص):  
يكون فى آخر الزمان رجالٌ يَخْتَلُونَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ، يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ جِلْدَ الضَّأْنِ  
مِنَ اللَّيْنِ، أَلْسِنَتُهُمْ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَقُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الدُّثَّابِ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى:  
أَبَى يَغْتَرُونَ، أَمْ عَلَيَّ يَجْتَرُونَ؟ فَبَى حَلَفْتُ، لَأُبْعَثَنَّ عَلَى أَوَّلِكَ مِنْهُمْ فِتْنَةً تَدْعُ  
الْحَلِيمَ حَيْرَانَ. أخرجه الترمذى: ص ٥٤٥).

(أبو وائل قال: قال أسامة (رض): سمعتُ رسولَ الله (ص) يقول: يُوتَى بِالرَّجُلِ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ  
فِي الرَّحَى، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ، فيقولون: يَا فُلَانُ مَا لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ  
بِالمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فيقول: بلى، كنتُ أُمِرُ بِالمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأُنْهَى  
عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ. أخرجه البخارى و مسلم: ص ٥٤٧).

(ولمسلم فى رواية قال: قيل لأسامة: لو أتيت عثمانَ فكلَّمْتُهُ، فقال: إنكم لتَرَوْنَ  
أَنِّى لَا أَكَلِّمُهُ إِلَّا أَسْمِعُكُمْ، وإنِّى أَكَلِّمُهُ فِي السِّرِّ، دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا لَا أَكُونُ أَوَّلَ  
مَنْ فَتَحَهُ، وَلَا أَقُولُ لِرَجُلٍ إِنْ كَانَ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ  
مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قالوا: وما هو؟ قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاءٍ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ  
النَّارِ عَلَيْهِ، فيقولون: يَا فُلَانُ، مَا شَأْنُكَ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا  
عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فيقول: كنتُ أُمَرِّكُم بِالمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَاكُم عَنِ الشَّرِّ وَآتِيهِ).  
(قال: وإنِّى سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي بِأَقْوَامٍ تُقَرِّضُ شِفَاهَهُمْ بِمَقَارِصٍ  
مِنْ نَارٍ، قُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِيلُ؟ قال: خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ الَّذِينَ يَقُولُونَ مَا لَا  
يَفْعَلُونَ. صحيح أخرجه البخارى: فى صفة النار)

أبى أمامة قال: جاء رجل إلى النبى (ص) فقال أرايت رجلا غزا يلتمس الأجر  
والذكر ما له فقال رسول الله (ص) لا شىء. ثم قال رسول الله (ص): إن الله لا  
يقبل إلا ما كان خالصا وابتغى به وجهه وخرج أبو داود من حديث أبى هريرة أن  
رجلا قال: يا رسول الله! رجل يريد الجهاد وهو يريد عرضا من عرض الدنيا.  
فقال رسول الله (ص): لا أجر له فأعاد عليه ثلاثا والنبى (ص) يقول: لا أجر له  
وخرج الإمام أحمد و أبو داود، من حديث معاذ بن جبل عن النبى (ص) قال:

الغزو غزوان فأما من ابتغى وجه الله وأطاع الإمام وأنفق الكريمة وياسر الشريك واجتنب الفساد فإن نومه ونبيه أجر كله وأما من غزا فخرا ورياء وسمعة وعصى الإمام وأفسد فى الأرض فإنه لم يرجع بالكفاف، وخرج أبو داود من حديث عبد الله بن عمرو قال: قلت: يا رسول الله! أخبرنى عن الجهاد والغزو. فقال: إن قاتلت صابرا محتسبا بعثك الله صابرا محتسبا وإن قاتلت مرائيا مكاثرا بعثك الله مرائيا مكاثرا على أى حال. قاتلت أو قتلت بعثك الله بتلك الحال وخرجه الإمام أحمد وأبو داود وابن ماجه من حديث أبى هريرة (رض) عن النبى (ص) من تعلم علما مما يتبغى به وجه الله لا يتعلمه إلا ليصيب عرضا من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة يعنى ربحها وخرج الترمذى من حديث كعب بن مالك عن النبى (ص) قال: من طلب العلم ليمارى به السفهاء أو يجارى به العلماء أو يصرف به وجوه الناس إليه أدخله الله النار وخرجه ابن ماجه بمعناه من حديث ابن عمر وحذيفة وجابر (رض) عن النبى (ص) ولفظ حديث جابر لا تعلموا العلم لتباهوا به العلماء ولا لتماروا به السفهاء ولا تخيروا بالمجالس فمن فعل ذلك فالنار. جامع العلوم والحكم، ص ۱۵

## امت وحق رأى

### حق رأى عامه

بر مسلمانان است که هنگام دعوت مسلمانان و یا هم تقویت ایمان، افراد ضعیف از حکمت احکام دین و آن هم به شیوه نیکوتر و بهتر و با برهان قناعت بخش، استفاده کنند. از جمله، مسایل اختلافی اسلام. غیر مسلمانان امروزه مسأله حق رای مردم و حقوق زن است، لذا بر مسلمین لازم است که به طریق نیکو مردم را از احکام دین باخبر سازند.

حق رأى مسلمین در انتخاب شورا و خلیفه مسلمین یا نائب امت چیست؟

### حق رأى عامه مسلمین

حق رای عامه، از حق امت گرفته شده است. مسأله اصلی، اجماع امت مسلمه می باشد. این اجماع، یعنی رأى و نظری که مسلمانان بر آن اجماع کنند. به عبارت دیگر، رأى تمام مسلمین و امت مسلمان بر آن مسأله موافق

باشد. عامهٔ مسلمین، همان امت است که شامل تمامی مردان و زنان و پیران و جوانان می‌شود که در سن تکلیف می‌باشند؛ اما از آنجایی که اطفال پسر و دختر تا قبل از سن بلوغ مکلفیت شرعی ندارند؛ لذا این اطفال حق رأی نیز نخواهند داشت و دیگر کسانی که در سن تکلیف هستند و فرایض و واجبات دینی بر آن‌ها فرض گردیده است، حق رأی نیز به آن‌ها عطا شده است.

## حقوق زنان

### ۱. حق وکالت زن

شریعت اسلامی، جایگاه زن را بالا برده و آن را در جایی که شایستهٔ آن است، قرار داده، تا این گونه از کرامتش پاسداری نماید. شریعت، شوهر و ولی زن را، مکلف نموده، تا مخارج او را تأمین کنند و به خوبی، از او سرپرستی نمایند و به نیکویی با او رفتار شود. خداوند متعال می‌فرماید: «و با آنان به شایسته‌گی رفتار کنید». النساء: ۱۹

از پیامبر (ص) روایت است که فرمود:

(خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي).

«بهترین شما کسانی هستند که از نظر رفتار و اخلاق و مهربانی، با زنان شان بهترین باشند و من از همهٔ شما، رفتار بهتری با خانواده‌ام دارم».

اسلام همهٔ حقوق و تصرفات شرعی را که مناسب با شخصیت زن است، به زن داده، چنانکه خداوند می‌فرماید:

(مَثَلُ الَّذِي عَلَيْهَا بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهَا دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾ البقرة: ۲۲۸)

«و زنان از همچون حقی که - شوهران - به طور شایسته، بر آنان دارند، بر خوردارند و مردان بر آنان - به مرتبتی - برتری دارند و خداوند پیروزمند و فرزانه است».

یعنی در معاملات مختلف، از قبیل: خرید و فروش، صلح و وکالت، عاریت و ودیعه و .... مانند مردان هستند. هم‌چنین عباداتی که مناسب زن است، بر زن واجب گردانیده. مانند: طهارت، نماز، روزه، زکات و حج.

اما شریعت اسلامی در ارث، سهمیهٔ زن را نصف سهمیهٔ مرد قرار داده است؛

چون زن مکلف نیست که مخارج خود و خانه و فرزندان را بپردازد؛ بلکه این مرد است که به تهیه این هزینه‌ها مکلف گردیده است. [ترجمه کتاب فتاوی علمای البلد الحرام: ۳۵/۶]

## ۲. حق رأی زنان

«اسلام روابط اجتماعی را، به بهترین نحوی تنظیم می‌کند و بنای امت را، بر محکوم‌ترین پایه، استوار می‌سازد، نخست به تشکیل خانواده پرداخته و برایش یک مدیر مسئول، قرار می‌دهد و اطاعت او را واجب می‌گرداند، تا کارها منظم و مصلحت کامل گردد، و برقراری عدالت و کسب و کار را، بر سر او واجب می‌گرداند، و سرپرستی را، به دلیل ساختار وجودی و آفرینی مرد و نوع فعالیتش، به او واگذار می‌نماید». [آرمان جوان مسلمان: ص ۱۲]

(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ﴿۳۴﴾ النساء / ۳۴)

«مردان بر زنان سرپرستند، به سبب آن‌که خداوند بعضی را بر بعضی فضیلت داده است و نیز به سبب آن‌که از اموال خود - برای خانواده - خرج می‌کنند». و بر گردن زنان، نیز حقی واجب گردانید؛ اما برای آن‌ها، حقی مانند حق مردان نیز قایل شده است:

(وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ). البقرة: ۲۲۸

«و برای همسران - حقوق و واجباتی - است - که باید شوهران ادا بکنند - همان‌گونه که بر آنان - یعنی شوهران حقوق و واجباتی - است که - باید همسران ادا بکنند - آن هم به گونه شایسته. آن‌چه خداوند برای انسان‌ها امر کرده است، حکمت و موعظه حسنه است». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی

۱۷۹ / ۱

بعضی از حقوق زن، از جمله، حق رای او را، از کتاب «حقوق و تکالیف زن در اسلام» برای تان نقل می‌کنم:

«زن در انتخابات مجلس شورا، شرکت می‌کند. زن مسلمان بالغ عاقل، حق دارد در انتخابات اعضای مجلس شورا، شرکت کند؛ زیرا او خلیفه و اهل حل و عقد را که انتخاب خلیفه را بر عهده دارند، انتخاب می‌کند، پس او در انتخابات

مجلس شورا نیز حق شرکت دارد». [حقوق و تکالیف زن در اسلام: ص ۲]  
 زن می‌تواند در کارهای مجلس سهیم باشد؛ گرچه از اعضای آن نباشد. برای نمونه زن می‌تواند، در امری، به نظرخودش درست است، با مشاوره، خلیفه را یاری دهد و او را از اموری که در جامعه، روی می‌دهد و دفع آن واجب است، یا اموری که نباید به وقوع بپیوندد، آگاه سازد. چه خلیفه از او مشورت خواسته باشد، چه نخواسته باشد، هم‌چنین می‌تواند موارد بالا را از راه روزنامه و مجلات و دیگر رسانه‌ها یادآوری کند.

و هرگاه در مسایل دولت، از وی استفتا شود، اگر شایسته‌گی فتوا و اجتهاد را داشت، می‌تواند احکام شرع را تبیین نماید. هم‌چنین می‌تواند در صورت شایسته‌گی اجتهاد، احکام اجتهادی مربوط به کارهای دولت را، استنباط نماید و آن‌ها را میان مردم پخش کند و به کارگزاران و حاکمان عرضه نماید. این موارد در واقع از کارهای مجلس شورا است و زن می‌تواند در حالی که در خانه خود و بیرون از مجلس است و در آن عضویت هم ندارد، در آن شرکت کند. چرا زن حق شرکت و دخالت در کارهای مجلس را دارد؟

یکم: در حدیث صحیحی از امام بخاری، داستان صلح حدیبیه با قریش و خروج مسلمانان از احرام عمره، این‌گونه روایت شده: «پیامبر(ص) نزد ام‌سلمه، ام‌المؤمنین، آمد و برخوردی را که مردم با او داشتند، برایش بازگو نمود. ام‌سلمه گفت: ای پیامبر خدا! اگر دوست داشتی، چنین کن. از خانه بیرون برو، با هیچ کس، سخن مگو تا وقتی که شترت را قربانی کنی. آن‌گاه از کسی که سرت را می‌تراشد، بخواه که سرت را بتراشد. پیامبر(ص) بیرون آمد و با هیچ کس سخنی نگفت و آن کارها را انجام داد. زمانی که مردم، کار پیامبر(ص) را مشاهده کردند، بلند شدند و شتران شان را قربانی کردند و شروع به تراشیدن سر یک دیگر کردند.

در شرح این حدیث آمده است: این حدیث، بر فضیلت مشورت اشاره می‌نماید و این که عمل زمانی که همراه قول باشد، از سخن خالی رساتر است. و این بیانگر جواز مشورت با زن اهل دانش و فضل و نیز گویای فضل و توانایی عقلی ام‌سلمه (رض) است». [فتح الباری به شرح صحیح البخاری:

این حدیث بر جواز مشورت خلیفه، با زنان اهل فضل و معروف به دانش و نیک اندیش، در مسایل دولت و جامعه، به ویژه مسایل مربوط به زنان اشاره می‌نماید. زن باید به آنچه خود، آن را درست می‌پندارد، رأی دهد نه آن چنان که خلیفه می‌خواهد. زن می‌تواند در آنچه برای مردم، اهمیت بسیار دارد و به مصلحت آنان است گرچه خلیفه از او نپرسیده و مشورت نخواستته باشد، رأی خود را اظهار نماید. دوم: در تفسیر قرطبی نقل شده است: «که خوله، دختر ثعلبه، عمر (رض) را در حالی که گروه بی‌شماری همراه او بودند، نگه داشت و سخن را با او به درازا کشاند و او را پند و اندرز داد.

از سخنانی که به عمر (رض) گفت، این بود: ای عمر! تقوای خدا را داشته باش. هر کس نسبت به مرگ یقین داشته باشد، از هدر دادن عمر، به بیهوده‌گی می‌ترسد و هر کس به حساب و کتاب قیامت ایمان داشته باشد، از عذاب می‌ترسد. عمر (رض) هم چنان ایستاده بود و به سخنش گوش می‌داد، تا این که همراهانش به او گفتند: یا امیرالمؤمنین! آیا به سبب پیرزنی، این همه می‌ایستی؟ عمر (رض) گفت: اگر این پیرزن مرا از آغاز روز تا آخر آن نگه دارد، جز برای نمازهای واجب، هم چنان به سخنانش گوش فرا می‌دهم. آیا می‌دانید این پیرزن کیست؟ او خوله، دختر ثعلبه است که خداوند، از بالای هفت آسمان صدایش را شنید. آیا خداوند رب العالمین سخنان او را گوش کند و عمر به سخنان او گوش فرا ندهد؟!». [تفسیر قرطبی: ج ۱۷، ص ۲۷۰ - ۲۶۹]

ذکر این داستان، برای این است که بیان شود: خوله، دختر ثعلبه، عمر بن خطاب را پند و اندرز داد در حالی که او خلیفه مسلمانان بود و گوش دادن و سکوت عمر (رض) برای شنیدن سخنان یک پیرزن، نشان می‌دهد که زن می‌تواند، درباره مسایل دولت، رأی خود را پیش روی خلیفه، بیان نماید و اجباتی را که خلیفه، نسبت به مردم بر عهده دارد، به او یادآوری نماید.

اجتهاد و فتوا دادن برای زنان، حرام نیست. زن می‌تواند مجتهد و مفتی شود و موضوع اجتهاد و فتوایش می‌تواند کارهای دولتی و رابطه خلیفه با امت باشد. بنا بر این او می‌تواند اجتهاد کند و فتوا بدهد و خلیفه را در کارهای حکومتی و دولتی، با اجتهاد خود راهنمایی کند. امهات المؤمنین، به ویژه عایشه (رض) اجتهاد می‌نمودند و در مسایل دینی و دنیوی که از آن‌ها می‌پرسیدند، برای



مردم فتوا صادر می‌نمودند و گاهی نیز بی‌آنکه کسی از ایشان پرسد، رأی شان را بیان می‌کردند. ابن حزم گفته است: اگر زن در علوم دینی، به مرتبه فقاہت برسد، بر ما واجب است که تذکرهاى او را بپذیریم، همان گونه که از زنان پیامبر (ص) و اصحاب او، در احکام دین روایت شده و به روایت آن‌ها نیز احتجاج گردیده است. هیچ اختلافی میان اصحاب ما و همه اهل ایمان درباره این مساله وجود ندارد. زنانی که از آن‌ها روایت شده و روایت آنان سند گشته، علاوه بر زنان پیامبر (ص) ام‌سلیم، ام‌حرام، ام‌عطیه، ام‌کرز، ام‌شریک، ام‌درداء، ام‌خالد، اسما دختر ابوبکر و فاطمه دختر قیس (رض) بودند و از تابعین نیز عمره، ام‌الحسن، رباب، فاطمه دختر منذر، حبیبه دختر مسیره، حفصه دختر سیرین و ... می‌باشند. هم‌چنین، فقها به این مساله که زن بودن مانع شایسته‌گی فتوا و اجتهاد نیست، تأکید نموده اند. زن می‌تواند فتوا و اجتهاد صادر کند، هرچند در مجلس عضویت نداشته باشد و بر اساس آرایى که از راه اجتهاد به آن دست یافته در کارهای مجلس و دولت، سهمیم باشد و رأی خود را عرضه نماید.

تکالیف زن مسلمان به این اعتبار که اهل دارالاسلام است. زن مسلمان باتوجه به این که از شهروندان دولت اسلامی است و در آن دولت زنده‌گی می‌کند، حقوق و تکالیفی دارد. درباره حقوق او در بخش دوم صحبت شد و در این بخش، به بیان تکالیف او می‌پردازیم. برای توضیح این تکالیف، باید گفت دولت اسلامی، رهبری دارد، به نام خلیفه که بر شهروندان این دولت، حق فرمانبرداری و اطاعت دارد و در نتیجه فرمانبرداری و اطاعت از حاکم - خلیفه و نماینده‌گان او - نخستین کار واجب بر زن مسلمان است.

زن مسلمان ساکن در دولت اسلامی، حفظ و بقای این جامعه پاک و اسلامی برایش بسیار حایز اهمیت است؛ زیرا نه تنها در آن زندگی م‌کند؛ بلکه از آن تأثیر می‌پذیرد. بنا بر این، امر به معروف و نهی از منکر، بر او واجب است، چون پرداختن به این کار در بقای جامعه پاک، کمک می‌نماید. در نتیجه، دومین کار واجب بر زن مسلمان، امر به معروف و نهی از منکر است. دارالاسلام، سرزمین و موطن ساکنان آن است و زن مسلمان نیز از آنان است.

پس هرگاه دشمن، قصد سوء داشت، دفاع از آن بر همه‌گان واجب است و می‌باید، خود را آماده کنند و از این سرزمین، برای نشر آیین اسلام و از بین بردن طاغوت‌های حاکم، در روی زمین، هجرت کنند تا کلمه «الله» بالا و بالاتر رود و کلمه کسانی که کفر ورزیدند، در پایین قرار گیرد. حتی اگر این کار به جنگ با کفار بی‌انجامد و البته همه این موارد در مفهوم، جهاد فی سبیل الله جای می‌گیرد و بر اهل دارالاسلام واجب است و در پاره‌ای از مواقع نیز بر زن واجب می‌گردد. در نتیجه جهاد در راه خدا، سومین امر واجب بر زن مسلمان است.

### ۳. حق رأی زن در مسائل دینی و دنیوی

زنان نیمی از پیکر جامعه هستند و فرق آن‌ها با مردان، فقط در وظایف و شرایط و لذا صلاحیت‌های آنان در خانه و جامعه آن‌هاست. قوامیت مردان یک امر مدیریتی است که به دلیل برتری نسبی مرد، در امور عقلانی و جسمانی و مالی به او داده شده است. اگر مرد، دو برابر زن ارث می‌گیرد، به خاطر این که مسئولیت و مخارج او، دو برابر زن است. یعنی مرد مسئول تهیه مخارج خود و زن و فرزندان خود می‌باشد. هر زن، دو قیم و سرپرست دارد. یکی پدر و یا برادر تا هنگام بلوغ و دیگری شوهر بعد از ازدواج؛ اما مرد، فقط یک قیم دارد و آن هم پدر، تا هنگام بلوغ و بعد از بلوغ مرد هم قیم خود است و هم قیم همسر خود، لذا وظیفه و مصارف او دو برابر است. اگر شهادت زنان در محکمه عدلی، نصف مرد حساب می‌شود، به دلیل این است که زنان، دو نقطه ضعف دارند. اول این که آن‌ها، از لحاظ جسمی ضعیف هستند، لذا قدرت دفاعی آن‌ها، کم بوده و به این سبب از انتقام گرفتن متهم، به سبب شهادت خود، خوف ناک هستند و دوم این که زنان از لحاظ عاطفی حساس‌تر هستند و بعد احساس نسبت به بعد منطق در عقل آن‌ها قوی‌تر از بعد احساس نسبت به بعد منطق در عقل مردان است و لذا همیشه عفو متهم برای آن‌ها ارجح‌تر است، در حالی که این می‌تواند، به زیان عدالت باشد. به دلیل دو ضعف یاد شده، شهادت زنان در محکمه عدلی، نصف مردان محاسبه می‌شود؛ اما جایی که شهادت، نه بر مجازات؛ بلکه بر علم و یا انتخاب باشد، دو ضعف

مزبور وجود نخواهند داشت و لذا رای زنان می‌تواند، همانند مردان یک رای و مساوی رای یک مرد، محاسبه شود. همان طور که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: (خذوا نصف دینکم عن هذه الحمیراء). «نیمه دین را، از عایشه بیاموزید». (المعجم الوسیط: ۱/ ۱۹۷. التعریفات الجرجانی: ص ۱۹. أسنی المطالب فی أحادیث مختلفة المراتب: ص ۱۳. امهات المؤمنین و بنات الرسول، ص ۳۵) ابن کثیر و ابن قیم و آل‌بانی، باین نظراند که این حدیث موضوع است. این حدیث را ابن اثیر، در «النهاية» و دیلمی در «مسند الفردوس» با تغییر الفاظ ذکر کرده است. «گفتنی است که لفظاً سندش ثابت نیست و در شمار موضوعات است؛ اما باز هم، از نظر معنی کسی نمی‌تواند، در صحت آن شک کند». [مادر مؤمنان عایشه: ص ۳۰۱]

#### ۴. حضرت عایشه (رض) و احادیث رسول الله (ص)

در زمان رسول الله (ص) زنان برای مسایل مخصوص به خود شان، به او مراجعه می‌کردند؛ اما پس از رحلت رسول اکرم (ص) عایشه (رض) مرجع برای زن و مرد، پیر و جوان، عالم و عامی شد. همه‌گی برای پاسخ سؤالات خویش، به محضر او می‌رفتند.

بزرگان صحابه نیز اگر در مسایل فقهی، دچار مشکلی می‌شدند، به ایشان مراجعه می‌کردند.

ابوموسی اشعری (رض) می‌فرماید:

«هر مشکلی برای ما، اصحاب پیامبر (ص) پیش می‌آمد، به عایشه (رض) مراجعه می‌کردیم، حتماً برای مشکل مان راه چاره و راه حلی می‌یافتیم».

امام زهری (رح) یکی از بزرگان تابعین می‌فرماید:

(كانت عائشة أعلم الناس يسئلهما الأكابر من أصحاب رسول الله (ص)).

«عایشه (رض) دانشمندترین دوران بود و حتی بزرگان صحابه، از ایشان کسب فیض می‌نمودند». [بگذارید از مادرم عایشه صدیقه بگویم: ص: ۶۳]

«احادیث و روایات زیادی، در مورد مقام علمی حضرت عایشه (رض) وجود دارد که ما به همین دو مورد، بسنده می‌کنیم و همین کافی است برای مقام علمی ایشان که در زمان خلفای ثلاثه، فتوی صادر می‌کرد و به آن‌ها عمل

می‌شد.

عایشه (رض) اولین حافظه حدیث: حضرت عایشه صدیقه (رض) با وجود این که مدت زمان طولانی را، با رسول اکرم (ص) زندگی نکرد؛ اما بسیاری از مسایل فقهی، حدیث، و غیره را از رسول اکرم (ص) آموخت. عایشه صدیقه - (رض) به صداقت در علم، امانت در روایت و آگاهی به دقایق و رموزات عبادات مشهور بود.

او دارای حافظه قوی بود و به همین سبب مرجع بزرگ و مطمئنی در علم حدیث و فقه، به شمار می‌آمد.

هر حدیثی را که از رسول اکرم (ص) می‌شنید، حفظ می‌کرد و بدون هیچ نقصی آن‌ها را برایی اصحاب بازگو می‌نمود.

مجموعاً «۲۲۱۰» حدیث، از احادیث گهربار رسول الله (ص) از طریق عایشه (رض) روایت شده است که «۱۷۴» حدیث را شیخین، یعنی امام بخاری و امام مسلم، در کتاب‌های شان نقل کرده‌اند. «۵۴» حدیث فقط در بخاری آمده و «۶۹» حدیث تنها در مسلم ثبت شده است. [بگذارید از مادرم عایشه صدیقه بگویم: ص ۶۴]

« حضرت عایشه صدیقه (رض) جزو هفت نفری است که بیشتر از يك هزار حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند. [نساء اهل البيت] « در شناخت کتاب، سنت، فقه و استنباط احکام درجه او چنان بلند است که همیشه در ردیف و با اشخاصی چون حضرت عمر فاروق، علی مرتضی، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس (رض) از او نام برده می‌شود. « [مادر مؤمنان عایشه: ص ۳۰۱]

« او در عقاید، فقه، استنباط، استدلال و احکام هم چنان به آیه‌های قرآن، استناد می‌کرد. « [مادر مؤمنان عایشه: ص ۳۰۴]

حضرت عایشه به عنوان یک زن، شهادت او در محکمه، نصف شهادت یک مرد حساب می‌شود؛ اما نقل احادیث و سنن نبوی (ص) که شهادت حضرت عایشه، در اقوال و اعمال حضرت پیامبر (ص) می‌باشد، مساوی و برابر شهادت یک مرد مانند حضرت ابوبکر (رض) حساب شده است و هیچ جایی نیست و نبوده که حدیثی را که حضرت عایشه بیان دارد، نصف حدیث یا حدیث

ضعیف، خطاب شود، یا مورد قبول قرار نگیرد. و فتوایی که حضرت عایشه، بر اساس احادیث و آیات صادر نموده باشد، نیم فتوا یا فتوای ضعیف خوانده نشده است. در نقل احادیث و آیات و فتاوی شهادت حضرت عایشه در اقوال و اعمال پیامبر (ص) و کلام خدا (ج) همانند شهادت هر یک از اصحاب مرد و مساوی آن می‌باشد و نه نصف شهادت ایشان، و اعتبار و صحت و مؤثق بودن آن‌ها، همانند هم است. مثلاً: کسی نگفته که حدیثی که حضرت عایشه (ص) روایت کرده است، اگر یک زن و یا یک مرد دیگر نیز آن را روایت کند، آن گاه آن حدیث معتبر است، چرا که شهادت دو زن بر قول و عمل پیامبر (ص) برابر شهادت یک مرد، بر آن قول و عمل می‌باشد؛ بلکه حدیثی که حضرت عایشه روایت کرده است، از لحاظ اعتبار در علم حدیث، برابر با حدیثی است که حضرت عبدالله ابن عباس و یا حضرت عمر و یا حضرت ابوهریره روایت کرده است، می‌باشد و در این‌جا شهادت حضرت عایشه بر قول و عمل رسول الله (ص) برابر و مساوی با شهادت حضرت ابوهریره بر قول و عمل رسول الله (ص) می‌باشد.

زمانی که زن می‌تواند، امور دین را به شکل مساوی و برابر با یک مرد، تعلیم دهد، حتماً می‌تواند امور دنیا را نیز به شکل مساوی و برابر یک مرد تعلیم دهد که یکی از آنان حق رأی در انتخاب حکام و قوانین است. در یک حکومت امت سالاری دینی، حتی اگر زنی وکیل منتخب شود، مخالفتی با اسلام نخواهد بود، چرا که این زن، نه حاکم و اولوالامر؛ بلکه وکیل و نماینده امت در امر حکومت می‌باشد. وکالت زن مخالفت شرعی ندارد، اگر چه ارجح نیست.

- البته باید یاد آور شد که سد زرایع بعضی قیدها و محدودیت‌ها را، بر کار زن در بیرون از خانه وضع می‌کند آن هم وقتی که کار او، باعث فساد و یا گناه کبیره شود)

# فصل هشتم

## اہل حل و عقد

حضرت ابوبکر به بزرگان انصار می‌فرماید: (نحن الامراء وانتم الوزراء. صحیح بخاری، ح ۳۶۶۸).  
حضرت عمر می‌فرماید:

(فالخلافة شوری بین هؤلاء الستة الذين توفى رسول الله (ص) وهو عنهم راضٍ. مسلم، ۱۲۸۶).

اهل شورا کسانی بودند که:

۱. الله (ج) از ایشان راضی بود.
۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.
۳. امت مسلمان بر افضلیت و احق بودن ایشان، به خلافت و وزارت اجماع داشتند.

## اهل حل و عقد

اهل حل و عقد یک رکن اساسی، در حکومت اسلامی می‌باشد. اهل حل و عقد کسانی بودند که حضرت ابوبکر را، به خلافت انتخاب کردند و ایشان پنج نفر بودند و هم‌چنین، شورای شش نفره، نیز اهل حل و عقد بودند که حضرت عثمان را انتخاب کردند و حضرت علی را شخص افضل امت و احق به خلافت، بعد از حضرت عثمان معرفی کردند. حضرت ابوبکر، حضرت عمر را بر اساس خواست اصحاب، به خلافت بعد از خود، تعیین کرد. بر این اساس، اهل حل و عقد همانا، عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ بودند و هم‌چنین، سه نفر از انصار نیز شامل آن‌ها می‌باشند.

عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ: عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ، اهل حل و عقد بودند. چهار نفر از عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ، خلفای راشدین می‌باشند و سه تن از آن‌ها، جملهٔ اهل حل و عقد هستند که حضرت ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند و سه نفر از بزرگان انصار نیز جزء اهل حل و عقد بودند که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند. و شش تن از عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ، عضو شورای خلافت بودند که حضرت عثمان را انتخاب کردند و حضرت علی را، شخص دوم برای خلافت انتخاب کردند.

عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ عبارت اند از: حضرات ابابکر، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمن، زبیر، طلحه، سعد، سعید و ابوعبیده (رض) می‌باشند.

خلفای راشدین: حضرات ابابکر، عمر، عثمان و علی (رض) هستند.

اهل حل و عقد که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند، حضرات عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و اُسَید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم، مولای ابی حذیفه (رض) می‌باشند. از این‌ها سه نفر، یعنی حضرات اُسَید بن حضیر، بشر بن سعد و سالم، مولای ابی حذیفه (رض) از عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ و از مهاجرین نیستند؛ بلکه از بزرگان انصار می‌باشند.

شورای شش نفرهٔ خلافت نیز، حضرات علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن (رض) اند.

در سَقِیْفَةُ بَنی سَاعِدَه، حضرات ابوبکر، عمر و ابوعبیده که از امرای مسلمین



و بزرگان صحابه و احق به هذا الامر، یعنی خلافت می‌باشند، حضرات سعد بن عباد، بشر بن سعد، اُسید بن حضیر و سالم مولای ابی حذیفه را، وزرا می‌خوانند و ایشان نیز این را تأیید می‌کنند، لذا حضرات اُسید بن حضیر، بشر بن سعد، سالم مولای ابی حذیفه (رض) به قول حضرت ابوبکر، احق به وزراء امت مسلمه می‌باشند. اگر عَشْرَة میشره احق به خلافت می‌باشند. - به سبب قریشی بودن- این بزرگان، انصار احق به وزارت بوده و از درجات و مراتب عالی در نزد امت برخوردار بودند، لذا اهل حل و عقد در زمان اصحاب کبار، اشخاصی بودند که احق به خلافت و احق به وزارت و عالم و متقی و عادل و ... بودند.

این‌ها سه مشخصه اساسی داشتند:

۱. خداوند (ج) از ایشان راضی بود و ایشان از خداوند راضی بودند. (رضی الله عنهم و رضوا عنه).

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.

۳. امت مسلمه، بر افضلیت و اعلمیت و احق بودن ایشان به خلافت، اجماع داشت.

اهل حل و عقد اصحاب رسول الله (ص) می‌باشند که از سابقون الاولون بوده و پیامبر (ص) ایشان را تأیید و تضمین نمود.

« سابقین اولین چه کسانی هستند؟ بعضی می‌گویند: هر کس که به هر دو قبله نماز خوانده، جزء سابقین است. بعضی گفته‌اند: هر کس که زیر درخت، بیعت کرده جزء سابقین است. به هر حال آیه کریمه، دلالت بر این دارد که صحابه (رض) از نظر ایمان و شخصیت معنوی، چندین گروه هستند که هر گروه فضایل و ویژه‌گی‌های خودش را دارد. اولین و بهترین گروه صحابه، السابقون الاولون، اولین سبقت گیرنده‌گان به ایمان هستند، یعنی اصحاب بدر، اُحد، خندق و سپس اهل بیعة الرضوان کسانی که در زیر درخت، با پیامبر (ص) بیعت کردند ». [افتخار صحبت و همراهی با رسول الله: ص ۶۷]

اهل حل و عقد، باید چنین صفاتی داشته باشند و در زمان ما نیز، داشتن این صفات لازم است؛ اما در این زمان چگونه اشخاصی هستند که این صفات سه گانه را دارا می‌باشند و چطور باید شناخته شوند. در زمان ما اگر کسانی

باشند که امت بر احق بودن ایشان، به خلافت و وزارت اجماع کند و علم و تقوا و عدالت آن‌ها را تایید کند، در این صورت این اجماع بر هدایت است و رضایت الله (ج) و رسول الله (ص) نیز بر هدایت می‌باشند؛ لذا این گروه:

۱. الله (ج) از ایشان راضی خواهد بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی خواهد بود.

۳. امت نیز بر افضلیت آن‌ها و احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع دارند.

و این همان شرایط اهل حل و عقد می‌باشد؛ لذا اشخاصی که امت بر افضلیت آن‌ها و احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند، همان اهل حل و عقد می‌باشد و ایشان می‌توانند، به تبعیت از سنت خلفای راشدین، حاکم امت اسلامی را انتخاب کنند.

## عشره مبشره

در باره خلفای راشدین که چهار شخص اول در لیست عشره مبشره می‌باشند، در فصل خلفای راشدین توضیح داده شد

حضرت ابوبکر (رض)

حضرت عمر (رض)

حضرت عثمان (رض)

حضرت علی (رض)

و در اینجا به معرفی باقی عشره مبشره می‌پردازیم.

### ۱. حضرت ابو عبیده (رض)

« ابو عبیده بن جراح، امین امت اسلام است، و این لقب را پیامبر (ص) بر او گذاشت. کنیه اش ابو عبیده و پیامبر (ص) او را امین این امت، لقب داد. ابو عبیده یکی از افرادی است که خیلی زود و قبل از دیگران، در ابتدا، اسلام را پذیرفت. او یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به آن‌ها مژده بهشت داده بود. او احادیثی از پیامبر (ص) روایت کرده و در جنگ‌های زیادی همراه پیامبر (ص) بوده است

۱۱. [سیرت ابوعبیده: سیر أعلام النبلاء، ج ۶ ترجمه ۱، طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۶۷، تاریخ طبری ج ۱ سیره ابن هشام، السيرة الحلیة، زاد المعاد صحیح بخاری و صحیح مسلم]

اسلام آوردن ابوعبیده: ابو عبیده (رض) زمزمه مردم را، در مورد دعوت محمد (ص) شنید و دانست که نزدیک‌ترین فرد، به پیامبر (ص) ابوبکر است و تمام کارهای پیامبر (ص) به دست اوست، بنا بر این به خانه ابوبکر (رض) رفت و از نزدیک اسلام را شناخت، دیدار ابوبکر و ابوعبیده، پایان گرفت و با هم قرار گذاشتند که روز بعد با پیامبر (ص) دیدار کنند.

پیامبر به تازه‌گی در خانه ارقم بن ابی ارقم، اقامت گزیده بود. با عثمان بن معظون، عبیده بن حرث بن مطلب و عبدالرحمن بن عوف و ابو سلمه بن عبدالاسد (رض) بودند. همه با هم نزد پیامبر (ص) آمدند و اسلام را پذیرفتند. پیامبر (ص) از آن‌ها به عنوان اولین شاگردان مکتب خود و افراد پیشرو در ایمان و اسلام به گرمی استقبال نمود.

هجرت و جهاد: ابوعبیده (رض) هجرت کرد و افتخار هجرت به حبشه را، با مسلمانان به دست آورد. او سختی و خسته‌گی فراوان در مسیر هجرت را تحمل نمود و در حبشه ماند، تا این‌که پیامبر (ص) به مدینه هجرت نمود، آن وقت ابوعبیده از حبشه به مدینه هجرت کرد و به پیامبر (ص) پیوست.

در جنگ بدر، امین امت قهرمان بزرگ و اسب سواری دلیر و پیشرو بود و شرف افتخار آمرزش، اهل بدر که خداوند گناهان گذشته و آینده آن‌ها را بخشید، نصیب ابوعبیده نیز گردید.

در جنگ اُحد، ابوعبیده مجاهدی بود که از پیامبر (ص) دفاع می‌کرد و دندان‌هایش در این روز شکسته شد، ابوعبیده از کسانی بود که در برابر تجاوز و سوء قصد قریش به جان پیامبر (ص) سینه سپر نمود.

در جنگ ذات السلاسل، پیامبر (ص) دویست نفر از مهاجرین و انصار را که ابوبکر و عمر (رض) نیز در میان آن‌ها بودند، به فرماندهی ابوعبیده (رض) برای کمک به عمرو بن عاص فرستاد.

پیامبر (ص) هم‌چنان با مسیحیان نجران، گفتگو کرد، تا این‌که آن‌ها را قانع نمود، سپس آن‌ها از پیامبر (ص) خواستند که کسی را پیش آن‌ها بفرستد، تا دین

واحکام اسلام و قرآن را به آن‌ها بیاموزد. پیامبر (ص) دستش را روی شانه ابو عبیده بن جراح گذاشت و به آن‌ها گفت: «همراه شما مرد امینی را می‌فرستم، امین واقعی، امین به حق». امین امت، به همراه آن‌ها رفت، تا به آن‌ها، دین جدید و قرآن را بیاموزد. پیامبر (ص) به ابو عبیده گفت: «با آن‌ها برو و به آن‌ها دین را بیاموز و در صورت بروز اختلاف، در میان شان قضاوت کن».

روز سقیفه: بعد از رحلت پیامبر (ص) وقتی مردم در سقیفه بنی ساعده، برای انتخاب جانشین، برای پیامبر (ص) جمع شدند، ابو عبیده نیز در آنجا بود. او مسلمانان را به وحدت و همدلی فرا خواند؛ اما هنگامی که مردم، با هم اختلاف کردند، ابو عبیده در میان انصار ایستاد و به سخنانی پرداخت و گفت: ای گروه انصار، شما اولین کسانی بودید که پیامبر را کمک و پشتیبانی نمودید، مبدا اولین کسانی باشید که بعد از او، تغییر کرده و ایجاد اختلاف نمایید». این سخنان ابو عبیده، آرامش مردم را باز گرداند و دل‌های انصار، تسکین یافت و کار با بیعت، تمام مسلمین از انصار و مهاجر، با ابوبکر صدیق (رض) خاتمه یافت و همه او را به عنوان جانشین پیامبر (ص) پذیرفتند.

جنگ یرموک: در جنگ یرموک، ابو عبیده فرمانده لشکر و یکی از قهرمانان مسلمین بود.

## ۲. حضرت زبیر بن عوام (رض)

«هر پیامبری در بهشت یاری دارد و تو ای زبیر یار منی. پیامبر (ص) لبخندی زد و با نگاهی محبت آمیز و مهربانانه برای زبیر دعای خیر کرد و گفت: هر پیامبری یارانی دارد و تو ای زبیر یار من هستی.

زبیر در هشت ساله‌گی به اسلام مشرف شد. زبیر (رض) نزد عمه‌اش خدیجه، در خانه پیامبر (ص) می‌رفت با پسر دایی‌اش، علی بن ابی طالب (رض) که کودکی در سن و سال او بود، ملاقات می‌کرد. در یکی از روزها، علی را دید که نماز می‌خواند او از نماز علی تعجب کرد و با او به سخن پرداخت و چیزهایی، در مورد اسلام از زبان علی شنید. ابوبکر (رض) نیز با او در مورد اسلام و دعوت محمد (ص) سخن می‌گفت، زبیر به قصد دیدار پیامبر (ص) حرکت کرد، پیامبر (ص) به گرمی از او استقبال نمود.

زبیر مجاهد راه خدا: زبیر یکی از قهرمانان اسلام بود، در آن زمان افتخاری بالاتر از شرکت در جنگ‌های بدر و اُحد نبود. زبیر در این جنگ‌ها شرکت جسته بود، در جنگ بدر مسلمین پیروز شدند؛ اما بعضی از افراد شهید شده بودند. مشرکین به خاطر کشته‌های خود، خیب را دستگیر و به دار آویختند و شهید کردند. پیامبر (ص) فرمود: چه کسی حاضر است جسد خیب را، از دار پائین و نزد مادرش بیاورد؟ خداوند بهترین پاداش را به او خواهد داد.

زبیر و دوستش، جسد خیب بن عدی را پیش پیامبر (ص) آوردند در این هنگام جبرئیل فرود آمد و به پیامبر گفت: فرشته‌گان به این دو نفر از اصحاب تو، افتخار می‌کنند». [الاصابه: ابن حجر، ج ۴ ص ۸. الاستیعاب: ج ۳. الریاض النضرة: فی ناقل العشرة، سيرة ابن هشام، سير اعلام النبلاء: ج ۲ ترجمه اسماء. طبقات ابن سعد: ج. صحیح بخاری. صحیح مسلم]

در جنگ اُحد، قریش تلاش می‌کرد، تا مسلمین را به عقب برگردانند و کسانی را که در میدان جنگ باقی مانده‌اند، کشته و از بین ببرند؛ اما زبیر و ابوبکر (رض) و هفتاد نفر از اصحاب پیامبر (ص) برای عقب راندن مشرکین به جلو رفتند، قریش از تصمیم آن‌ها، خبر شدند و به عقب برگشتند و فکر باز گشت به میدان جنگ را، از سر خود بیرون کردند.

و این آیه نازل شد:

(الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لََّ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾ آل عمران/ ۱۷۲)

« آنان که به دعوت اللّه و رسولش لبیک گفتند، بعد از این که مواجه ضرر شده بودند، برای نیکوکاران و پرهیزگاران از آنان مزد و پاداش بزرگ هست. در غزه خندق نیز، زبیر یکی از مدافعان و مبارزان شهر مدینه بود.

### ۳. حضرت طلحه بن عبید اللّه (رض)

هرکس دوست دارد به مردی نگاه کند که روی زمین راه می‌رود و وظیفه‌اش را انجام داده، به طلحه بن عبیداللّه نگاه کند.

روز جنگ اُحد، وقتی مسلمین شکست خوردند و از کنار پیامبر (ص) پراکنده شدند، فقط طلحه بن عبید اللّه و یازده نفر از انصار کنار پیامبر (ص) باقی

ماندند، در آن روز به طلحه لقب شهید زنده داده شد.

پیامبر(ص) و افرادی که همراهش بودند، از کوه بالا می‌رفت، مشرکین به پیامبر رسیدند و می‌خواستند، او را به قتل برسانند. پیامبر(ص) فرمود: چه کسی این افراد را، از ما دور می‌کند؟ هرکسی چنین کاری را انجام دهد، یار من در بهشت خواهد بود.

طلحه گفت: ای پیامبر خدا! من حاضرم. پیامبر(ص) فرمود: تو در کنار من باش. مردی از انصار گفت: ای پیامبر خدا! من این کار را می‌کنم. پیامبر(ص) پذیرفت. پیامبر(ص) دندان‌هایش شکسته شده بود و پیشانی‌اش زخمی و لب‌هایش خونین بود و خون بر چهره‌اش جاری بود. طلحه به مشرکین حمله می‌کرد و آنها را از رسیدن به پیامبر(ص) باز می‌داشت و از کنار پیامبر دور می‌کرد و بر می‌گشت و پیامبر(ص) را کمی بالاتر می‌برد و آنجا او را می‌نشاند و دوباره به مشرکین حمله‌ور می‌شد. طلحه هم چنان ادامه داد، تا مشرکین را نگذاشت به پیامبر گزند برسانند.

ابوبکر صدیق (رض) می‌گوید: در آن هنگام من و ابو عبیده بن جراح از پیامبر(ص) دور بودیم و چون خود مان را به پیامبر(ص) رساندیم و خواستیم کمکش کنیم، فرمود: من را بگذارید و به یاری دوست تان بشتابید که منظورش طلحه بود. در این هنگام خون از بدن طلحه می‌چکید و حدود هفتاد و اندی ضربه شمشیر و نیزه تیز، به بدنش اصابت کرده بود و دستش قطع شده بود و بیهوش، در چاله افتاده بود و پیامبر(ص) می‌گفت: هرکسی دوست دارد به مردی نگاه کند که وظیفه‌اش را، انجام داده به طلحه نگاه کند.

طلحه بن عبیدالله کیست؟

احادیث زیادی از طلحه روایت شده است. دو حدیث از وی، بخاری و مسلم، هر دو روایت کرده‌اند و در حدیث از او فقط بخاری به تنهایی روایت کرده است و سه حدیث نیز در مسلم آمده است. شورای شش نفره‌یی که حضرت عمر (رض) برای انتخاب خلیفه برگزیده بود، طلحه یکی از اعضای آن شورا بود.

اسلام آوردن: طلحه برای تجارت، به بازار بصری - شهری است در حوران واقع در جنوب دمشق - رفته بود. در آنجا راهبی را ملاقات کرد که گفت: آیا میان

شما کسی از اهل حرم - منظورش از حرم حجاز بود- هست؟ طلحه گفت: من از اهل حرم هستم. راهب گفت: پیامبری به زودی از اهل حرم مبعوث می‌شود و پیامبران گذشته از آمدن او خبر داده‌اند، زمان بعثت او فرا رسیده است. سخن راهب، در قلب طلحه جای گرفت، سپس طلحه را سفارش کرد که بلافاصله به آخرین پیامبر و نبی رحمت، ایمان آورده، او را تصدیق کند. طلحه چون به مکه بازگشت از بعثت پیامبر (ص) اطلاع پیدا کرد. هم‌چنین با خبر شد که دوستش ابوبکر صدیق (رض) نیز به او ایمان آورده و دعوتش را پذیرفته و از او اطاعت می‌کند، طلحه چون اسم ابوبکر را شنید، با خودش گفت، سوگند به خدا آن دو هرگز به گمراهی اتفاق نمی‌کنند. منظورش محمد (ص) و ابوبکر (رض) بود.

طلحه هشتمین نفری بود که اسلام را پذیرفت.

او در میدان جهاد، در راه خدا شرکت می‌جست. در غزوة بدر پیامبر (ص) به طلحه دستور داد، تا همراه سعید بن زید به راه شام بروند و اخبار کاروان‌های قریش را بیاورند.

طلحه (رض) تاجری بزرگ بود و دارای و ثروتی هنگفت داشت، روزی به اندازه هفت صد هزار درهم مالی از حضرموت برایش آمده بود، شب را با اضطراب و ناراحتی و اندوه سپری کرد، همسرش ام کلثوم، دختر ابوبکر صدیق (رض) پیش او آمده گفت: ترا چه شده، ای ابو محمد؟! نکند ناراحتی؟ طلحه گفت: تو بهترین همسری هستی که شایسته یک مسلمان است؛ اما من در تمام شب با خود فکر کردم و گفتم: مردی این اندازه مال، در خانه‌اش باشد، نسبت به پروردگارش چه گمان می‌کند؟ همسرش گفت: تو چرا ناراحتی؟ صبح آن را میان دوستان و خویشاوندان مستمند خود، تقسیم کن.

طلحه گفت: رحمت خدا بر تو باد، نظر خوبی دادی و صبح فردا، آن مال را میان فقرای مهاجرین و انصار تقسیم کرد.

یکی از فرزندانش نیکوکاری طلحه را چنین روایت می‌کند: پدرم لباس زیبایی پوشیده بود و هم‌چنان که راه می‌رفت، مردی لباس را از او گرفت. مردم بلند شدند و لباس پدرم را از آن مرد پس گرفتند. طلحه گفت: لباس را دوباره، به آن مرد بدهید.

مرد چون طلحه را دید، خجالت کشید و لباس را زمین انداخت. طلحه گفت: لباس را بگیر، خداوند آن را برایت مبارك کند، مرا از خداوند شرم می‌آید که کسی نسبت به من امید داشته باشد و من او را نا امید کنم. در جنگ جمل، تیری به طلحه اصابت کرد و بر اثر آن، بعداً شهید شد. او نمونه سخاوت و بخشش بود. در هنگام وفاتش حضرت علی (رض) بر بالینش حاضر شد، او را نشانید و گرد و غبار را از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌گفت: کاش بیست سال قبل مرده بودم. [غازی و اقدی: احد. تاریخ طبری: سیره نبوی، غزوة احد. الاصابة: ۲۳۲/۵]

حضرت سعید بن زید رض

سعید بن زید (رض) خبر رسالت و دعوت محمد (ص) را شنید و اسلام آورد. همسرش فاطمه بنت خطاب، نیز مسلمان شد. آن‌ها چون مسلّمان شدند، از خباب بن ارت که یکی از مهاجرین بود، خواستند تا به آن‌ها قرآن بیاموزد. همسر سعید خواهر عمر بن خطاب بود.

سعید بن زید، یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به بهشتی بودن آن‌ها، گواهی داده است. او از سابقین و اولین و بدری است و از کسانی است که خداوند در قرآن فرموده است: «من از آن‌ها خشنودم و آن‌ها از من خشنودند» [بخاری: حدیث شماره ۳۸۲۶]

در بسیاری از جنگ‌ها و صحنه‌ها همراه پیامبر (ص) بوده است در محاصره دمشق و فتح آن حضور داشت. بعد از فتح دمشق، ابو عبیده بن جراح او را امیر دمشق مقرر کرد، و اولین فردی از امت اسلامی است که به عنوان نائب خلیفه، در دمشق حکمرانی نمود.

سعید بن زید و همسرش، چون دیگر مسلمانان از مکه به مدینه، هجرت کردند و در مدینه اقامت گزیدند. در صحیحین دو حدیث از او روایت شده است و يك حدیث را به تنهایی، بخاری روایت کرده است. سعید این چنین افتخار جهاد در آن روز حساس و جنگ یرموك را به دست آورد. [طبقات ابن سعد: ج ۳، ص ۲۶۸. الرياض النضرة: ج ۴، ص ۳۳۹. الاستيعاب: ج ۲، ص ۲، سیره ابن هشام: ج ۱]



## ۴. حضرت سعید بن زید (رض)

[طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۶۸، الرياض النضرة ج ۴ ص ۳۳۹ ج ۸، الاستيعاب ج ۲ ص ۲، سیره ابن هشام ج ۱ ص]

خداوند متعال فرموده است:

«طه \* مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿١﴾ إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَى ﴿٢﴾ تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿٣﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٤﴾ طه / ۱-۵»  
 "قرآن نفرستاده ایم تا تو خود را در زحمت بیندازی، قرآن تذکری است برای کسانی که می‌ترسند، از سوی آفریدگار زمین و آسمانها فرو فرستاده شده است. او رحمن و بر عرش مستقر است."

مسلمان پرهیزگار

سعید بن زید (رض) خبر رسالت و دعوت محمد صلی الله علیه وسلم را شنید و اسلام آورد، همسرش فاطمه بنت خطاب نیز مسلمان شد. او از سابقین و اولین و بدری است و از کسانی است که خداوند در قرآن فرموده است من از آنها و آنها از من خوشنودم [الاستيعاب ابن عبد البر ج ۴ ص ۱۸۸، الاصابة ج ۴ ص ۱۸۸].

در بسیاری از جنگها و صحنه ها همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است در محاصره دمشق و فتح آن حضور داشت. بعد از فتح دمشق ابو عبیده بن جراح او را امیر دمشق مقرر کرد، و اولین فردی از امت اسلامی است که به عنوان نائب خلیفه در دمشق حکمرانی نمود. [الاستيعاب ابن عبد البر ج ۴ ص ۱۸۸، الاصابة ج ۴ ص ۱۸۸]

## ۵. حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض)

پیامبر (ص) فرموده است: عبدالرحمن بن عوف، در حالی که به خود پیچیده و نشسته، وارد بهشت خواهد شد. کاروان از هفت صد شتر، تشکیل می‌یافت که انواع کالا و غذا و دیگر نیازمندی‌های مردم را بار داشت. وقتی عایشه پرسید: این صدای چیست؟ به او گفته شد. کاروان عبدالرحمن بن عوف است. هفت صد شتر، از گندم و آرد و غذا، بر پشت دارند.

عایشه گفت: خداوند به آنچه در دنیا به او داده، برکت بدهد؛ اما پاداش آخرت بزرگ‌تر است. من از پیامبر (ص) شنیده‌ام که می‌گفت: عبدالرحمن بن عوف

درحالی‌که به خود پیچیده و نشسته، وارد بهشت می‌شود. و قبل از آمدن شترهای نر و ماده، به عبدالرحمن بن عوف، مژده بهشت داد و گفته ام‌المؤمنین که او را، مژده بهشت داده بود، به اطلاع عبدالرحمن بن عوف رسید، عبدالرحمن بن عوف چون این مژده را شنید، خودش را شتابان نزد ام‌المؤمنین عایشه رساند و گفت: مادرم! آیا تو این را از پیامبر (ص) شنیده‌ای؟! ام‌المؤمنین عایشه (رض) گفت: بله.

عبدالرحمن بسیار خوشحال شد و از شادی در پوستش نمی‌گنجید و گفت: من ایستاده وارد بهشت می‌شوم. پس تو را گواه می‌گیرم که تمام این کاروان شترها، با بارشان در راه خدا صدقه می‌باشد.

در روایت آمده است که او چهل هزار سکه طلا و چهل هزار نقره، در راه خدا صدقه کرد و پانصد اسب، در اختیار مجاهدین راه خدا قرار داد و نیز هزار و پانصد شتر، برای سواری مجاهدین، در اختیارشان گذاشت.

عبدالرحمن بن عوف، یکی از ده نفر مژده داده شده، به بهشت است و یکی از اعضای شورای شش نفره بود که عمر بن خطاب (رض) برای خلافت، بعد از خود انتخاب نموده است، و یکی از هشت نفری است که قبل از دیگران اسلام را پذیرفتند.

بعد از این‌که پیامبر (ص) به مسلمین اجازه هجرت به مدینه را داد، عبدالرحمن نیز از مکه هجرت کرد.

عبدالرحمن می‌گوید: به برکت دعای پیامبر (ص) دنیا به من روی آورد، طوری که اگر سنگی را از زمین بلند می‌کردم، انتظار داشتم که زیرش طلا یا نقره باشد.

عبدالرحمن بن عوف مجاهد بزرگی بود، در جنگ بدر حق جهاد در راه خدا را ادا کرد. در جنگ اُحد، هم‌چنان ثابت قدم و پابرجا بود و هنگامی‌که مسلمانان شکست خورده و پا به فرار گذاشتند، او در کنار پیامبر (ص) باقی ماند و مقاومت کرد. بعد از این‌که جنگ به پایان رسید، بیش از بیست زخم که بعضی خطرناک بودند، بر بدنش نمایان بود.

این جهاد جانی او بود؛ اما جهاد مالیش، از حد گذشته بود، او وقتی از پیامبر (ص) شنید که می‌خواهد لشکری را مجهز نماید و می‌گفت: در راه خدا

صدقه بدهید، می‌خواهم لشکری را به جایی بفرستم، در این هنگام عبدالرحمن، دوان دوان به خانه‌اش رفت و چهار هزار درهم آماده کرد و گفت: پیامبر خدا (ص) من چهار هزار درهم داشتم، دو هزار را به خدایم قرض می‌دهم و دو هزار را، برای خانواده‌ام باقی گذاشتم.

پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند به آنچه بخشش کرده‌ای، برکت بدهد و به آنچه برای خود باقی گذاشته‌ای، برکت بدهد.

در غزوة تبوك، عبدالرحمن بن عوف، دویست اوقیه طلا كمك کرد. عمر بن خطاب (رض) به پیامبر (ص) گفت: به نظر من عبدالرحمن بن عوف، مرتکب گناهی شده چون برای خانواده‌اش چیزی باقی نگذاشته است. پیامبر از عبدالرحمن بن عوف پرسید: آیا برای خانواده‌ات چیزی باقی گذاشته‌ای، ای عبدالرحمن؟ عبدالرحمن گفت: بله. برای آن‌ها بیش‌تر و بهتر از آن‌چه انفاق نموده‌ام، گذاشته‌ام. پیامبر (ص) فرمود: چقدر گذاشته‌ای؟ عبدالرحمن بن عوف گفت: آن‌چه خداوند و پیامبرش از روزی و خوبی و پاداش وعده داده‌اند، آن را برای شان گذاشته‌ام.

در جنگ تبوك، وقت نماز فرا رسید و پیامبر (ص) در آن لحظه، حضور نداشت. عبدالرحمن بن عوف پیش نماز مردم شد و نزدیک بود که رکعت اول تمام شود، پیامبر (ص) سر رسید و به صف نمازگزاران پیوست، عبدالرحمن خواست عقب بیاید؛ اما پیامبر (ص) او را اشاره کرد که در جایش بماند و همچنان امام مردم در نماز باشد و عبدالرحمن نماز خواند و پیامبر (ص) پشت سر او نماز را ادا کرد و به او در نماز اقتدا نمود. [حدیث مسلم: در باب الطهارة به شماره ۸۱ و احمد: ج ۴، ص ۲۴۹ و بخاری: ۱۸۲، در الوضوء]

وفات عبدالرحمن (رض): وصیت کرد که به هر فردی، از اهل بدر چهار صد دینار طلا بدهند و تعداد افرادی که آن زمان بدری بودند، صد نفر بود که هر يك چهار صد دینار گرفت و نیز وصیت کرد که به هر يك از همسران پیامبر، مال زیادی بدهند. عایشه (ص) گفت: خداوند او را از چشمه سلسبیل که در بهشت است، بنوشاند. او طلا و نقره زیادی از خود به جای گذاشت، این همه مال و ثروت او را به فتنه مبتلا نکرده بود. [الریاض النضره فی مناقب العشرة: از محب طبری، سیر اعلام النبلاء: ج ۱، ص ۶۸، ترجمه ۴. الاصابه: ج ۲، ص

۳۱۳. صحیح بخاری و مسلم]

#### ۶. حضرت سعد بن ابی وقاص (رض)

« روزی رسول اکرم (ص) با اصحابش نشسته بودند، سپس آن حضرت (ص) نگاهش را به آسمان دوخت و سکوت، همه چیز را فرا گرفته بود، یارانش به او نگاه کردند، منتظر بودند که چه می‌گوید: تا این‌که او نگاهش را به سوی آن‌ها انداخت و فرمود: اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می‌شود. » [کنز: ۳۷۱۱۶] « لحظاتی گذشت که سعد بن ابی وقاص بر آن‌ها وارد شد. آری، چنین بود سعد بن ابی وقاص دایی پیامبر. روزی سعد از روبرو می‌آمد، پیامبر (ص) فرمود: این دایی - مامای - من است اگر کسی که دای اش از او بهتر است به من نشان بدهد. » [حاکم: ۴۹۸/۳. بخاری ۳۷۵۷]

او سعد بن ابی وقاص، امیر ابو اسحاق قریشی زهری مکی، یکی از ده نفری است که پیامبر (ص) به آن‌ها مژده بهشت داده بود و نیز یکی از اولین افرادی است که به اسلام روی آورد و یکی از شرکت کننده‌گان در جنگ بدر و صلح حدیبیه و نیز یکی از اعضای شورای شش نفره که حضرت عمر (رض) برای خلافت، بعد از خود انتخاب کرده بود، می‌باشد.

احادیث زیادی از پیامبر (ص) روایت نموده است. پانزده حدیث از احادیث او را بخارب و مسلم، به اتفاق روایت کرده‌اند و پنج حدیث فقط بخاری روایت کرده است و هجده حدیث، مسلم به تنهایی از سعد روایت کرده است.

مشکلاتی که برای سعد بعد از پذیرفتن دین اسلام پیش آمد، اولین کسی که مشکل ایجاد کرد، مادرش حمنه بنت ابوسفیان بن امیه بود. سعد می‌گوید به او گفتم: مادرم با این‌که تو را خیلی دوست دارم؛ اما خدا و پیامبرش را از تو بیشتر دوست دارم. سوگند به خدا اگر هزار جان داشته باشی و یکی را پس از دیگری از دست بدهی، من دین خود را برای هیچ چیزی ترك نخواهم کرد. هنگامی که مادرم دید من قاطعانه سخن می‌گویم، تسلیم شده و با این‌که نمی‌پسندید، خوردن و نوشیدن را آغاز کرد و خداوند در مورد ما آیه نازل فرمود:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا كَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ﴿۸﴾ العنکبوت / ۸)

[مسند احمد: ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۱، و مسلم در جهاد و فضائل سعد بن ابی

وقاص]

« اگر والدین تلاش کنند که تو با من کسی را شریک بگیری که درباره آن علم نداری، از آنان اطاعت نکن؛ البته در دنیا به خوبی با آنان رفتار کن. »  
در جنگ بدر، سعد بن ابی وقاص و برادرش عمیر از خود شهادت جاودانی به یادگار گذاشتند.

در جنگ اُحد، مردم شکست خورده به عقب برگشتند. تقریباً ده نفر در کنار پیامبر (ص) باقی مانده بودند، از میان این افراد یکی سعد بن ابی وقاص بود که مقاومت کرد و از پیامبر (ص) با تیرکمانش محافظت می‌نمود. در جنگ قادسیه سعد قهرمان دلیر و شجاع بود و با مهارت شگفت‌انگیزی، جنگ را اداره می‌نمود و سپس از آن‌جا به سوی مداین حرکت کرد. [اعلام النبلاء: ج ۱، ص ۹۲]. الریاض النضره: ۲۹۲/۱

## اهل حل و عقد (بزرگان انصار (رض))

### ۱. حضرت اُسَید بن حَضیر (رض)

« اسید بن حَضیر، پس از پدر خود میان قوم خویش در دوره جاهلی و اسلام، شریف و مورد احترام بوده است. او از خردمندان و اندیشمندان ایشان بوده و با آنکه نوشتن میان اعراب اندک بوده است، او در دوره جاهلی، خط عربی می‌نوشته است. تیراندازی و شنا را هم بسیار خوب می‌دانست و به هر کس که این صفات را داشته است، در دوره جاهلی «کامل» می‌گفته‌اند. تمام این صفات، در اُسید جمع بوده و پدرش هم همان گونه بوده است و به هر دو «کامل» می‌گفته‌اند. واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حَبِیْبَة، از واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ نقل می‌کند که می‌گفته است: مسلمان شدن اُسید بن حَضیر و سعد بن معاذ به دست مصعب بن عمیر عبدی، در یک روز صورت گرفته است. اسید يك ساعت زودتر از سعد بن معاذ مسلمان شده است. مصعب بن عمیر پیش از آن‌که هفتاد تن انصار، برای بیعت عقبه بروند، به مدینه آمده بود و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و به فرمان رسول خدا (ص) برای مردم قرآن و احکام دینی را آموزش می‌داد. [الطبقات الکبری: ترجمه فارسی، ص ۲۳۲۷]

اسید در بیعت عقبهٔ دوم، همراه هفتاد تن حضور داشته و این مورد اتفاق، تمام سیره نویسان است. او یکی از سالارها - نقیبان - دوازده گانه بوده است. پیامبر(ص) میان او و زید بن حارثه، عقد برادری بستند. اسید در جنگ بدر شرکت نکرد و او و گروهی از بزرگان اصحاب رسول خدا که از نقیبان و دیگران بودند در آن جنگ شرکت نکردند که فکر نمی‌کردند، پیامبر(ص) با لشکر قریش برخورد خواهد کرد و جنگی پیش خواهد آمد که رسول خدا(ص) و همراهانش، برای این‌که راه را بر کاروان قریش ببندند، بیرون رفته بودند و چون کاروانیان، مطلع شده بودند، کسی را به مکه فرستادند، تا قریش را آگاه سازد و کاروان را از کنار دریا عبور دادند و گذشتند و قریش از مکه بیرون آمدند که کاروان خود را حفظ کنند و بدون قرار قبلی، با رسول خدا در بدر روبه رو شدند.

واقدی از ابو بکر بن عبد الله بن ابی سبرة، از عبد الله بن ابی سفیان آزاد کردهٔ ابن ابی‌احمد، نقل می‌کند که می‌گفته است: هنگامی که پیامبر(ص) از بدر برگشتند، اسید بن حضیر به دیدار آن حضرت رفت و گفت: سپاس خداوندی را که تو را پیروزی داد و چشم‌ت را روشن ساخت، ای رسول خدا! به خدا سوگند علتی که از حضور در جنگ بدر تخلف کردم، این بود که می‌پنداشتم، شما برای گرفتن کاروان می‌روی و هرگز خیال نمی‌کردم که با دشمن رویاروی خواهی شد و اگر چنین گمانی داشتم. از شرکت خودداری نمی‌کردم.

پیامبر(ص) فرمودند: راست می‌گویی. واقدی می‌گوید: اسید در جنگ احد شرکت کرد و هفت زخم برداشت و هنگامی که مردم گریختند، او همراه پیامبر پایداری کرد و در جنگ خندق و تمام جنگ‌های دیگر، همراه پیامبر بود و از یاران گزینه و بلند پایهٔ رسول خداست.

ابو بکر بن عبد الله بن ابی اویس، از سلیمان بن بلال و ابو سلمه موسی بن اسماعیل منقری، از عبد العزیز بن محمد درآوردی، همگی از سهیل بن ابی صالح، از پدرش، از ابو هریره نقل می‌کنند که می‌گفته است: پیامبر(ص) فرموده‌اند: اسید بن حضیر نیک‌مردی است. [ابوبکر صدیق (رض) برترین

صحابی و مستحق‌ترین فرد به خلافت: ص ۸۴]

« در روز فتح مکه، هنگامی که پیامبر (ص) داخل مکه شد، ابوبکر به عنوان سر دسته مهاجرین در سمت راست پیامبر (ص) بود و اُسَید بن حضیر به عنوان سر دسته انصار، در سمت چپ پیامبر (ص) بود ». [منهاج السنة: ٤ / ١٦٤ - ١٦٧، ٢٦٢، ٢٨٥ و ٢٨٦]

## ٢. حضرت بشر بن سعد (رض)

« بعد از بیعت ابوعبیده، بلافاصله - بشر بن سعد - رئیس قبیله خزرج انصاری، از جای خود برخاست و به ابوبکر (رض) بیعت نمود. بلافاصله - اُسَید بن حضیر - رئیس قوم اوس، به قوم خویش خطاب کرد که برخیزید عموماً با ابوبکر (رض) بیعت کنید ». [سیمای صادق: ص ١٢٧]

سریة بشر بن سعد

ثم أرسل بشر بن سعد الأنصاري لقتال بنى مرة بناحية فدك، فلما ورد بلادهم لم ير منهم أحداً، فأخذ نَعَمَهُم وانحدر إلى المدينة، أما القوم فكانوا فى الوادى، فجاءهم الصريخ فأدركوا بشيراً ليلاً وهو راجع فتراموا بالنبل، ولما أصبح اقتتل الفريقان قتالاً شديداً حتى قتل غالب المسلمين، وجرح بشر جرحاً شديداً حتى ظن أنه مات، ولما انصرف عنه العدو تحامل حتى جاء إلى رسول الله وأخبره الخبر. [طبقات ابن سعد: ج ٢، ص ١١٨]

بشر بن سعد الأنصاري: ما قال الحاكم فى الاكليل تواترت الأخبار أنه لما أهل ذو القعدة، يعنى سنة سبع أمر أصحابه أن يعتمروا قضاء لعمرتهم التى صدهم المشركون عنها بالحديبية و أن لا يتخلف أحد ممن شهد الحديبية فلم يتخلف منهم إلا رجال ماتوا وخرج معه من المسلمين ألفان واستخلف على المدينة أبا ذر الغفارى وساق عليه الصلاة والسلام ستين بدنة وحمل السلاح والبيض والدروع والرماح وقاد مائة فرس فلما انتهى إلى ذى الحليفة قدم الخيل أمامه عليها محمد بن سلمة و قدم السلاح واستعمل عليه بشر بن سعد و أحرم ولبى والمسلمون يلبون معه ومضى محمد بن سلمة فى الخيل إلى مر الظهران. [مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ١٢ / ٢٩١]

(السنة الثانية عشرة: فيها غزوة اليمامة - و قتل مسيلمة الكذاب - و فتحت اليمامة صلحاً على يد خالد بعد أن استشهد من الصحابة نحو من أربع مائة

وخصین. ومن المقتولين بشر بن سعد الأنصاري).

فضایل بشر بن سعد

(حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ أَخْبَرَنَا عَبْدُهُ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ النَّاسِ أَكْرَمُ قَالَ أَكْرَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ قَالَ فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ بْنُ اللَّهِ ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ قَالُوا لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ قَالَ فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا. صحيح البخاري: ١٤ / ٢٧٥)

حضرت بشر بن سعد، از بزرگان قوم خزرج بود و لذا از خیار انصار و از بزرگان اصحاب می‌باشد.

### ۳. حضرت سالم مولای ابی حذیفه (رض)

جاء في صحيح البخاري من فضله: قال رسول الله (ص): (استقروا القرآن من أربعة: من عبد الله بن مسعود، وسالم مولى أبي حذيفة، وأبى بن كعب، ومعاذ بن جبل).

ففي صحيح البخاري، عن أنس بن مالك (رض):

(أن النبي (ص) بعث سبعين رجلاً يقال لهم: القراءة، فعرض لهم حيان من بنى سليم رعل وذكوان عند بئر معونة فقتلوهم، وفي الصحابة غيرهم كثير كالخلفاء الأربعة، وعبد الله بن مسعود، وسالم مولى أبي حذيفة، وأبى بن كعب، ومعاذ بن جبل، وزيد بن ثابت، وأبى الدرداء (رض))

وعن عائشة قالت: استبطنني رسول الله (ص) ذات ليلة، فقال:

(ما حسبك؟ قلت: إن في المسجد لأحسن من سمعت صوته بالقرآن فأخذ رداءه وخرج يسمعه، فإذا هو سالم مولى أبي حذيفة فقال: الحمد لله الذي جعل في أمتي مثلك. قوله تعالى: -كنتم خير أمة أخرجت للناس الآية- آل عمران: ١١٠)

قال الثعلبي، قال عكرمة ومقاتل نزلت في ابن مسعود وأبى بن كعب ومعاذ بن جبل وسالم مولى أبي حذيفة وذلك أن مالك بن الصيف وهب بن يهودا قالوا لهم إن ديننا خير مما تدعونا إليه ونحن خير وأفضل منكم فأنزل الله



هذه الآية هو سالم بن معقل مولى أبى حذيفة، وكانت قد أعتقته زوجة أبى حذيفة (رض) أجمعين. وكان من أشهر قراء القرآن على عهد رسول الله (ص). أخرج البخارى عن ابن عمر (رض) قال: كان سالم مولى أبى حذيفة يؤم المهاجرين الأولين وأصحاب النبى (ص) فى مسجد قباء فيهم أبوبكر وعمر وأبو سلمة وزيد وعامر بن ربيعة وفى رواية وكان أكثرهم قرأنا. وهو أحد الأربعة الذين قال رسول الله (ص) فيهم:

(خذوا القرآن من أربعة، وأخرج الإمام أحمد بن حنبل (رح) بسنده عن عائشة (رض) قالت: استبطنى رسول الله ذات ليلة، فقال: ما حبسك؟ قلت: إن فى المسجد لأحسن من سمعت صوتاً بالقرآن، فأخذ رداءه، وخرج يسمعه فإذا هو سالم مولى أبى حذيفة، فقال: الحمد لله الذى جعل فى أمتى مثلك). أخرجه أحمد: ٦ / ١٦٥

قال ابن حجر: (وروى ابن المبارك أيضاً فيه: أن لواء المهاجرين كان مع سالم ف قيل له فى ذلك، فقال: بئس حامل القرآن أنا - يعنى إن فررت - فقطعت يمينه فأخذه بيسار فقطعت فاعتنقه إلى أن صرع، فقال لأصحابه: ما فعل أبو حذيفة؟ يعنى مولاه، قيل: قتل، قال: فأضجعونى بجنبه... [الإصابة: ٨ / ٢] و كان ذلك يوم اليمامة (رض) وأرضاه.

ذكر جمع القرآن العظيم: قد اشتهر أن عثمان بن عفان (رض) أول من جمع المصاحف وليس كذلك بل أول من جمعها فى مصحف واحد وأبو بكر الصديق (رض) قال العلماء كان القرآن فى زمن الرسول مفرقا فى صدور الرجال ولم يحفظه إلا ثلاثة زيد بن ثابت وأبى بن كعب وعبد الله بن مسعود وزاد بعضهم وسالم مولى أبى حذيفة. [الناسخ والمنسوخ للكرمى: ص ٢٣٥] سالم (رض) كان عبداً لأبى حذيفة فأعتقه فما عرف إلا بسالم مولى أبى حذيفة. كان حسن الصوت ومن كبار علماء الصحابة وأتقيائهم رضوان الله تعالى عليهم. قال عنه عمر بن الخطاب (رض) حينما أراد أن يعهد بالخلافة من بعده لستة الشورى: لو كان سالم مولى أبى حذيفة حياً لوليت الخلافة من بعدى. [هذا القرآن فى مائة حديث نبوى: ص ٦٠]

عن عبد الله بن شداد بن الهاد: أن سالما مولى أبى حذيفة قتل يوم اليمامة فباع عمر ميراثه فبلغ مائتى درهم فأعطاه أمه فقال كليها - ابن سعد-. [كنز

العمال: ۳۰۷۰۴. أخرجه ابن سعد: ۸۸/۳]

## اهل حل و عقد، احق به خلافت و وزارت

خلفای راشدین و اهل شورا احق بهذا الامر یعنی خلافت بودند.

مسلم عن معدان، بن ابی طلحة ان عمر بن الخطاب، خطب يوم الجمعة فذكر نبی الله (ص) و ذكر ابابكر. قال انی رأيت كأن ديكاً نقرنى ثلاث نقراتٍ و انی لا أراه الا حضور اجلى و ان اقواماً يأمروننى ان استخلف و ان الله عزّ وجل لم يكن ليضيع دينه ولا خلافته ولا الذى بعث به نبيه (ص) فان عجل لى امرٌ فالخلافة شورى بين هؤلاء الستة الذين توفى رسول الله (ص) و هو عنهم راضٍ فانى قد علمت ان اقواماً يطعنون فى هذا الامر انا ضربتم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا ذلك فاولئك اعداؤ الله الكفرة الضلال... [أخرجه مسلم و ابويعلی]

و اما بيان خلافت من بعد و شورا ساختن او، در میان شش کس: اخرج البخارى فى قصه مقتل عمر و الاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون عن عمر قالوا: اوص يا امير المؤمنين! استخلف قال: ما اجد احداً احق بهذا الامر من هؤلاء نفر او الرهط الذين توفى رسول الله (ص) و هو عنهم راضٍ فسمى علياً و عثمان و الزبير و طلحه و سعدا و عبدالرحمن. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسى، ص ۱۵۱]

ابوبكر صديق (رض) در سقيفه بنى ساعده، ابو عبيده را همتای عمر بن خطاب (رض) کانديدای جانشینی رسول الله (ص) معرفی کرد: ابوبكر (رض) در حالی که در میان عمر و ابو عبيده نشسته بود، دست هر دو نفر را گرفت و گفت: انصار ما را به اتفاق می خوانند و از تفرقه بر حذر می دارند، سپس به دنبال حرف خود گفت: اينک عمر و ابو عبيده با هر کدام می خواهيد بيعت کنيد. [زنده گانی ابوبكر صديق: محمد حسين هيكل، ۱/ ۱۰۳]

در طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۴۸ به نقل اخبار عمر (رض) ص ۴۵۱ روايت شده

است: که وقتی به فاروق (رض) گفتند جانشینی برای خودت معین کن گفت: اگر ابو عبیده یا سالم زنده می‌بودند، اولی یا دومی را جانشین خود می‌کردم؛ زیرا اولی امین امت و دومی نیز به شدت، خدا را دوست می‌داشت. حضرت ابوبکر صدیق (رض) در استخلاف فاروق (رض) گفته است: (إبالله تخوفوني اقول استخلفت عليهم خير خلقك. مصنف ابن ابی شیبة: ج ۷، ص ۴)

هر وقت که در استخلاف خلیفه، سخن رفته است، لفظ خیر الامة و افضل الناس و احق بالخلافة و احق بهذا الامر گفته‌اند و آن را به وجهی سر داده‌اند که گویا پیش از این در نظر ایشان محقق بوده است و احتیاج استدلال و تحقیق مقال نداشته‌اند. و غیر از عشرة مبشره و اصحاب خاص رسول الله (ص) دیگر صحابی‌ها به اعتبار مصاحبت، احق به خلافة و احق بهذا الامر نبودند، چنان‌که می‌بینیم. قول ابن عمر لمعاوية: احق بهذا الامر من قاتلك و قاتل اباك علی الاسلام. و قول عبدالرحمن بن غنم الاشعری لابی هريرة و ابی الدرداء: وائی مدخل لمعاوية فی الشوری و هو من الطلقاء الذین لا تجوز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤوس الاحزاب فندما علی مسيرهما و تابا بین یدیه. [الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲، ص ۸۵۱]

حضرت سعید: اما حضرت عمر (رض) نفر هفتم که جزء مژده داده‌ها به بهشت، یعنی سعید بن زید را جزء شورای انتخاب خلیفه قرار نداد؛ زیرا او از طایفه بنی عدی و از خویشاوندان حضرت عمر فاروق بود، و او اصرار داشت که خویشاوندانش به هیچ‌وجه نباید مسئولیت خلافت را بپذیرند. هر چند در میان آن‌ها بودند کسانی که آن شایسته‌گی را داشتند؛ اما می‌بینیم که او با پیشنهاد خلافت پسرش عبدالله مخالفت نموده و سعید بن زید را هم از لیست نامزدهای خلافت حذف کرده بود.

### قریش امر و انصار و زرامی باشند

و ابن سعد و ابن جریر از قاسم بن محمد روایت نموده‌اند: هنگامی که رسول خدا (ص) وفات نمود، انصار نزد سعد بن عبادہ (رض) جمع شدند. و ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح نزد ایشان آمدند.

«ابوبکر (رض) صحبت نموده گفت: ما امرا هستیم و شما وزرا و این امر درمیان ما و شما چون پاره شدن برگ خرما نصف است، و نخستین کسی که از مردم بیعت نمود ابو نعمان بشیر بن سعد - انصار - (رض) بود.» [حیات صحابه: ص ۸۰۳]

و از روایت حمید بن عبدالرحمن: (فانطلق ابوبکر وعمر يتقاودان حتی اتوهم فتكلم ابوبکر ولم يترك شيئاً أنزل في الانصار ولا ذكره رسول الله (ص) من شأنهم الا و ذكره قال: الا وقد علمتم ان رسول الله (ص) قال: لو سلك الناس وادياً وسلك الانصار وادياً لسلكت وادی الانصار ولقد علمت يا سعد ان رسول الله (ص) قال: و انت قاعدٌ قريشٌ ولاؤه هذا الامر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم. قال: فقال له سعد: صدقت نحن الوزراء وانتم الامراء. اخرجہ احمد)

در سقیفه بنی ساعده حضرات ابوبکر و عمر و ابو عبیده که از امرای مسلمین و بزرگان صحابه و احق به هذا الامر، یعنی خلافت می باشند، حضرات سعد بن عباد و بشر بن سعد و اسید بن حضیر سالم مولی ابی حذیفه را وزرا می خوانند و ایشان نیز این را تایید می کنند، لذا حضرات اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه (رض) به قول حضرت ابوبکر از وزرای امت مسلمه می باشند و لذا ایشان احق به وزارت بودند و از درجات و مراتب عالی در نزد امت برخوردار بودند.

## انعقاد خلافت

انعقاد خلافت از نظر ماوردی به دو طریق ممکن است:  
وَالْإِمَامَةُ تَنْعَقِدُ مِنْ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْعَقْدِ وَالْحُلِّ. وَالثَّانِي بِعَهْدِ  
الْإِمَامِ مِنْ قَبْلُ.

فَأَمَّا انْعِقَادُهَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحُلِّ وَالْعَقْدِ، فَقَدْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي عَدَدِ مَنْ  
تَنْعَقِدُ بِهِ الْإِمَامَةُ مِنْهُمْ عَلَى مَذَاهِبٍ شَتَّى؛ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ لَا تَنْعَقِدُ إِلَّا بِجُمْهُورِ  
أَهْلِ الْعَقْدِ وَالْحُلِّ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ لِيَكُونَ الرِّضَاءُ بِهِ عَامًّا وَالتَّسْلِيمُ لِإِمَامَتِهِ إِجْمَاعًا،  
وَهَذَا مَذْهَبُ مَدْفُوعِ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ (رض) عَلَى الْخِلَافَةِ بِاخْتِيَارِ مَنْ حَضَرَهَا  
وَلَمْ يَنْتَظِرْ بَيْعَتَهُ قُدُومَ غَائِبِ عَنْهَا.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: أَقَلُّ مَنْ تَنْعَقِدُ بِهِ مِنْهُمْ الْإِمَامَةُ خَمْسَةٌ يَجْتَمِعُونَ عَلَى  
عَقْدِهَا أَوْ يَعْقِدُهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الْأَرْبَعَةِ اسْتِدْلَالًا بِأَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنَّ بَيْعَةَ  
أَبِي بَكْرٍ (رض) انْعَقَدَتْ بِخَمْسَةٍ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا ثُمَّ تَابَعَهُمُ النَّاسُ فِيهَا، وَهُمْ:  
عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَبَشْرُ بْنُ سَعْدٍ  
وَسَامُ بْنُ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ (رض) وَالثَّانِي عُمَرُ (رض) جَعَلَ الشُّورَى فِي سِتَّةٍ  
لِيُعَقَّدَ لِأَحَدِهِمْ بِرِضَا الْخَمْسَةِ، وَهَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ مِنْ أَهْلِ  
الْبَصْرَةِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْ عُلَمَاءِ الْكُوفَةِ: تَنْعَقِدُ بِثَلَاثَةٍ يَتَوَلَّاهَا أَحَدُهُمْ بِرِضَا الْإِثْنَيْنِ  
لِيَكُونُوا حَاكِمًا وَشَاهِدَيْنِ كَمَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ بُولَى وَشَاهِدَيْنِ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: تَنْعَقِدُ بِوَاحِدٍ، لِأَنَّ الْعَبَّاسَ قَالَ لِعَلِيِّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا  
أُمْدُدْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ فَيَقُولُ النَّاسُ: عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَايَعَ  
ابْنَ عَمِّهِ فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ اثْنَانِ، وَلِأَنَّهُ حُكْمٌ وَحُكْمٌ وَاحِدٌ نَافِذٌ. [الاحكام  
السلطانية]

انعقاد خلافت به چهار طریق واقع شود.

### ۱. طریق اول بیعت اهل حل و عقد

طریق اول بیعت اهل حل و عقد است، از علما و قضات و امرا و وجوه ناس  
که حضور ایشان متیسر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط

نیست؛ زیرا که آن ممتنع است و بیعت يك دو کس فایده ندارد؛ زیرا حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند: (فَمَنْ بَايَعَ رجلاً على غير مشورَةٍ من المسلمين فلا يَبَايِعُ هو والذى بايعه تَغَرَّةً أَنْ يُقْتَلَ). و انعقاد خلافت حضرت صدیق به طریق بیعت بوده است.

## ۲. طریق دوم استخلاف

طریق دوم استخلاف خلیفه است، یعنی خلیفه عادل به مقتضای نصح مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و نص کند باستخلاف وی و وصیت نماید، باتباع وی پس این شخص، میان سایر مستجمعین شروط خصوصیتی پیدا کند و قوم را لازم است که همان را خلیفه سازند. انعقاد خلافت حضرت فاروق به همین طریق بود.

## ۳. طریق سوم شورا

طریق سوم شورای است به این صورت که خلیفه شایع گرداند خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هرکرا اختیار کنند، خلیفه او باشد، پس بعد موت خلیفه تشاور کنند و یکی را معین سازند و اگر برای اختیار، شخصی را یا جمعی را معین کند، اختیار همان شخص یا همان جمع، معتبر باشد و انعقاد خلافت ذی النورین (رض) به همین طریق بود که حضرت فاروق (رض) خلافت را در میان شش کس شایع ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف (رض) برای تعیین خلیفه مقرر شد و ایشان حضرت ذی النورین را اختیار نمود.

## ۴. طریق چهارم استیلا

طریق چهارم استیلا است، چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد، به غیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد بایتلاف قلوب یا به قهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است:

یکی آن که مستولی - شخصی که بر خلافت استیلا پیدا کرده - مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند، به صلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و

این قسم جایز است و رخصت. انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان (رض) بعد حضرت مرتضی (رض) و بعد صلح امام حسن (رض) به همین نوع بود. دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند به قتال و ارتکاب محرم و آن جایز نیست و فاعل آن عاصی است؛ لیکن واجب است، قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند، از ارباب اموال ساقط شود، چون قاضی او حکم نماید، نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد می‌توان کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است؛ زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می‌آید و به یقین معلوم نیست که این شداید مفضی شود به صلاح یا نه؟ یحتمل -احتمال دارد- که دیگری بدتر از اول غالب شود، پس ارتکاب فتن که قبح او متیقن به است، چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل و انعقاد خلافت عبدالملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس به همین نوع بود». [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۱۲]

### ۵. طریق پنجم بیعت اکثریت مردم

طریق پنجم بیعت اکثریت مردم است. اهل علم تکلم کرده اند، در آن که خلافت حضرت مرتضی (رض) به کدام طریق، از طرق مذکوره واقع شده به مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند، خلیفه شدند و اکثر نامه‌های حضرت مرتضی که باهل شام نوشته اند، شاهد این معنی است». [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۱۲]؛ لذا این طریقه، طریقه پنجم می‌باشد، یعنی بیعت اکثر مردم مدینه و هم‌چنین ولایات دیگر. فقط حکام شام و حضرت معاویه (رض) و لشکرش بیعت نکردند.

## شورای اهل حل و عقد

باید گفت در اسلام سه نوع شورا وجود دارد:

۱. شورای اهل حل و عقد (مانند شورای شش نفره صحابه (رض))

۲. شورای مسلمین یا اجماع امت (لایجتمع امتی علی ضلالة).

۳. شورای متخصصین (لعلمه الذین یستنبطون منه).

فرق بین شورای اهل حل و عقد و شورای متخصصین در این است که در شورای اهل حل و عقد قابلیت علم و عمل هر دو شرط میشود چرا که هم باید علم داشته و بدانند و تصمیم احسن را بگیرند و هم باید بتوانند آن تصمیم را به عمل تبدیل کنند یعنی قدرت تنفیذی داشته باشند. اما در شورای متخصصان تنها علم شرط است چرا که آنها مشاورین اولی الامر و شورای مسلمین میباشند.

### شورای شش نفره، منتصب حضرت عمر

یکی از مصادر سه گانه امر، بعد از خدا (ج) و رسول الله (ص) که در قرآن ذکر شده است، شورا می باشد. شورای شش نفره که حضرت عمر انتخاب کرده بود، یک مصداق شورا می باشد؛ اما چند نکته مهم، در باره این شورا وجود دارد.

شروط شورای شش نفره که شامل: حضرات علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله رضوان الله اجمعین می باشد. این شورا را ظاهراً حضرت عمر تعیین کرده است؛ اما در حقیقت این‌ها، منتخب خدا (ج) و رسول الله (ص) بوده اند. حضرت عمر نه بر اساس رای شخصی؛ بلکه بر اساس آیات و احادیثی که در باب، کبار صحابه بوده، آن‌ها را معرفی کرده است. این شورا شروطی داشته است که به تصمیم آن‌ها، مشروعیت داده است.

امروز نیز شورای شش نفره، می تواند زعیم امت را تعیین کند، به شرطی که شروط شورای صحابه را داشته باشد.

اهل شورا کسانی بودند که:

۱. الله (ج) از ایشان راضی بود.



۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.

۳. امت مسلمان بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع داشتند.

اولاً شرطی که این گروه و شورا داشتند، این بود که همه‌گی از اصحاب رسول الله (ص) و از کبار صحابه و از عشرة مبشره و از اصحاب بیعت رضوان و بدر و اُحد بودند. این شرط در هیچ مسلمانی در عهد ما، موجود نمی‌باشد، لذا تقلید به تعداد تقلید ناقص است، یعنی اگر شورای شش نفره، بخواهند خلیفه‌یی انتخاب کنند به استناد به شورای شش نفره که حضرت عثمان را انتخاب کرد، یک تقلید ناقص کرده‌اند.

ثانیاً اگر شروطی که آن‌ها داشتند در اشخاص فعلی موجود بودف باز هم رای آن‌ها در زمان ما، قابل پذیرش است.

این شروط عبارتند از: ایمان، عدالت، علم، تقوی، مصلحت اندیشی و مقتدا بودن صحابه و رضایت خدا و رسولش از ایشان. هم‌چنین رعیت مؤمن و ملتزم، چنان‌که اصحاب پیامبر (ص) بودند و از رای امرا و بزرگان خویشف اطاعت و تبعیت می‌کردند.

در صورتی که این شروط در زمان ما، موجود نباشد، چگونه شش نفر می‌توانند، خلیفه مسلمین را تعیین کنند و این خلافت، مانند خلفای راشدین مؤفق و استوار گردد. آیا به صرف تحقق یک شرط که آن هم تعداد باشد، یعنی شورایی که شش نفر مسلمان در آن باشند، بدون این که سایر شروط محقق و تکمیل شود، می‌توان به اصحاب قیاس کرد؟ چرا که در تقلید و قیاس شروط در علت حکم باید تکمیل شود.

## شروط اهل حل و عقد

انعقاد خلافت حضرت ابوبکر، توسط پنج نفر اهل حل و عقد صورت گرفت و حضرت ابوبکر، به نیابت از اصحاب، حضرت عمر را جانشین خود ساخت و حضرت عمر شورای شش نفره را، مسئول تعیین خلافت نمود.

انعقاد خلافت در زمان ما، به بیعت اهل حل و عقد پنج نفری و شش نفری

و حتی یک نفره، صحیح است. چنانچه در انتخاب حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی انجام شد، به شرط آن‌که تمامی شروطی که در آن بیعت وجود داشت، موجود باشد. این شروط همانا شروط اهل حل و عقد پنج نفره که شامل حضرت عمر و حضرت ابوعبیده و حشرت اسید و حضرت بشر و حضرت سالم (رض) و یا شروط شورای شش نفره که شامل حضرات علی بن ابی طالب، عثمان بن عفّان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوّام و طلحه بن عبیدالله رضوان الله اجمعین می‌باشد، یا حتی بیعت یک نفر که آن هم پیشنهاد حضرت عباس به حضرت علی باشد، نیز مورد قبول مسلمین است، به شرطی که شرایطی که در آن‌ها وجود داشت، در اشخاص زمان ما نیز وجود داشته باشد.

اصحاب کبار کسانی بودند که:

۱. الله (ج) از ایشان راضی بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.

۳. امت مسلمان بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع داشتند.

اولاً شرطی که این گروه و شورا داشتند، این بود که همه‌گی از اصحاب رسول الله (ص) بودند و از کبار صحابه و از عشرة مبشره و از اصحاب بیعت رضوان بودند. تقلید به تعداد تقلید، ناقص است. یعنی اگر پنج نفر مسلمان، در زمان ما بخواهند فقط بر اساس شرط، تعدادی خلیفه انتخاب کنند، به استناد و قیاس پنج صحابی که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند، یا این‌که شورای شش نفره، بخواهند خلیفه‌یی انتخاب کنند، به قیاس به شورای شش نفره که حضرت عثمان را انتخاب کرد، یک قیاس و یک تقلید ناقص کرده اند.

در صورتی‌که این شروط در زمان ما موجود نباشد، چگونه پنج یا شش نفر یا یک نفر می‌توانند، خلیفه مسلمین را تعیین کنند و این خلافت مانند خلفای راشدین موفق و استوار گردد؟ آیا به صرف تحقق دو شرط که آن هم اسلام و تعداد باشد، یعنی شورایی که شش نفر مسلمان در آن باشند و یا گروهی که پنج نفر مسلمان باشند، بدون این‌که سایر شروط محقق و تکمیل شود، آیا می‌توان به اصحاب قیاس کرد؟ آیا امت مسلمه، چنین شورا و چنین

تصمیمی را قبول می‌کند و خلافت قائم می‌شود؟ و امت از آن حمایت و اطاعت می‌کند؟ مسلماً نه. حضرت عمر (رض): من دعا إلى إمارة نفسه أو غيره من غير مشورة من المسلمين فلا يحل لكم إلا أن تقتلوه. (کنز العمال ۱۴۳۵۹) «شخصی که بدون مشورة مسلمانان، برای امارت خود، یا شخص دیگری فرا بخواند، بر شما حلال نیست؛ مگر این که او را به قتل برسانید».

## اهل حل و عقد در عصر ما

اهل حل و عقد یک رکن اساسی در حکومت اسلامی می‌باشد. اهل حل و عقد در زمان اصحاب کبار، اشخاصی بودند که احق به خلافت و احق به وزارت و عالم و متقی و عادل و ... بودند.

این‌ها سه مشخصه اساسی داشتند:

۱. خداوند (ج) از ایشان راضی بود و ایشان از خداوند راضی بودند.
۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.
۳. امت مسلمة بر افضلیت و اعلی‌ت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشت.

اهل حل و عقد باید چنین صفاتی داشته باشند و در زمان ما نیز، داشتن این صفات لازم است؛ اما در این زمان چگونه اشخاصی هستند که این صفات سه گانه را دارا می‌باشند و چطور باید شناخته شوند. در زمان ما اگر کسانی باشند که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند و علم و تقوی و عدالت آن‌ها را تایید کند، در این صورت این اجماع بر هدایت است و رضایت الله (ج) و رسول الله (ص) نیز بر هدایت می‌باشند. لذا این گروه:

۱. الله (ج) از ایشان راضی خواهد بود.
۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی خواهد بود.

۳. امت نیز بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع دارند.

و این همان شرایط اهل حل و عقد می‌باشد، لذا اشخاصی که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند، همان اهل حل و عقد می‌باشد و ایشان می‌توانند به تبعیت از سنت خلفای راشدین، حاکم امت اسلامی را انتخاب کنند.

أَهْلُ الْحُلِّ وَالْعَقْدِ: وَوَجْهٌ اعْتَبَرَهُمْ سُلْطَةُ مُسْتَقَلَّةٍ أَنَّ لَهُمْ قُدْرَةَ الْقِيَامِ بِنَوْعٍ خَاصٍّ مِنْ وَاجِبَاتِ الدَّوْلَةِ وَهِيَ، أ: اخْتِيَارُ الْإِمَامِ وَمُبَايَعَتُهُ. ب: اسْتِثْنَاءُ بَيْعِهِ وَلِيِّ الْعَهْدِ عِنْدَ تَوَلِّيَتِهِ إِمَامًا، حَيْثُ تُعْتَبَرُ شُرُوطُ الْإِمَامَةِ فِيهِ مِنْ وَقْتِ الْعَهْدِ إِلَيْهِ، فَإِنْ كَانَ صَغِيرًا أَوْ فَاسِقًا وَقَّتَ الْعَهْدُ وَكَانَ بِالْعَا عَدْلًا عِنْدَ مَوْتِ الْمُؤَلَّى لَمْ تَصَحَّ خِلَافَتُهُ حَتَّى يَسْتَأْنِفَ أَهْلُ الْإِخْتِيَارِ بَيْعَتَهُ. ج: تَعْيِينَ نَائِبٍ عَنْ وَلِيِّ الْعَهْدِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ عِنْدَ مَوْتِ الْخَلِيفَةِ. د: خَلْعُ الْإِمَامِ إِذَا قَامَ مَا يُوجِبُ خَلْعَهُ. وَيُنْظَرُ التَّفْصِيلُ فِي مُصْطَلَحِ أَهْلِ الْحُلِّ وَالْعَقْدِ. [المفصل فى شرح الشروط العمرية: ۱ / ۲۸۷]

الأحكام السلطانية فى أهل الحل والعقد: أن يجتمع فيهم ثلاث صفات وهى العدالة والعلم والرأى و وافقه على ذلك النووى فى روضته و قال الرافعى لا بد فيهم مجتهد فان عقدت بواحد اعتبر فيه الاجتهاد و ان عقدت بأكثر من واحد اعتبر ان يكون فيهم مجتهد. [مآثر الإنافة فى معالم الخلافة: ص ۲۳]

أن يخلعه أهل الحل والعقد

قال المتولى: إن كان قد حدث فى حاله خلل فلهم عزله وإن كان مستقيم الحال فليس لهم ذلك لأننا لو جوزنا ذلك لأدى إلى الفساد لأن آدمى ذو بدرات فلا بد من تغير الأحوال فى كل وقت فيعزلون واحدا ويولون آخر وفى كثرة العزل والتولية زوال الهيبة وفوات الغرض من انتظام الأمر. [مآثر الإنافة فى معالم الخلافة: ص ۳۳]

ايضا فجمع أهل الحل والعقد المعتزين للاعتبار والعارفين بالنقد من القضاة والعلماء والأمراء ووجوه الناس وأعيان الدولة والوزراء وأهل الخير والصلحاء وأرباب الرأى والنصحاء فاستشارهم فى ذلك فصوبوه ولم يروا العدول عنه الى غيره بوجه من الوجوه فاستخار الله تعالى وباعه فتبعه أهل الاختيار فبايعوا وانتهى ذلك الى الكافة فتابعوا وانقادوا لحكمه. [مآثر الإنافة

فى معالم الخلافة: ص ٣١٤]

أهل الحل والعقد: أهل الحل والعقد هم الجماعة من الناس الذين يُنَاط بهم اختيار الخليفة ومبايعته، وهو تدبير سياسى إسلامى غير مسبوق سواء فى لفظه أو فى وظيفته، قد استنبطه أهل العلم من السوابق التى جرت فى خلافة الراشدين، فأبو بكر (رض) قد عقد له البيعة كبار الصحابة من المهاجرين والأنصار فى سقيفة بنى ساعدة، و عمر لما استخلفه أبو بكر استشار فيه كبار الصحابة من المهاجرين والأنصار، و عثمان لم يعقد له عبد الرحمن حتى دار على المهاجرين و أفاضل الأنصار و أمراء الجند الذين كانوا بالمدينة و أخذ موافقتهم عليه، و كذلك على لما جاءه بعض الناس يريدون منه البيعة قال: إن بيعتى لا تكون خفياً ولا تكون إلا على رضا المسلمين، فبايعه الصحابة فى المسجد، وبايعه طلحة والزبير و هما من العشرة المبشرين بالجنة. [مقدمة فى فقه النظام السياسى الإسلامى: ص ٢٩]

ويطلق بعض أهل العلم على تلك الجماعة لفظ « أهل الاختيار » كما يُطلق عليها أحياناً لفظ « أهل الشورى » و أحياناً ثالثة « أهل الاختيار والعقد » وينبغى أن تتوافر فى هذه الجماعة شروط تؤهلهم و تعينهم على صواب الاختيار، و قد أجمل الماوردى هذه الشروط بقوله: فأما أهل الاختيار؛ فالشروط المعتبرة فيهم ثلاثة:

أحدها: العدالة الجامعة لشروطها. والثانى: العلم الذى يتوصل به إلى معرفة من يستحق الإمامة على الشروط المعتبرة فيها. والثالث: الرأى والحكمة المؤديان إلى اختيار من هو للإمامة أصلح، وبتدبير المصالح أقوم و أعرف. [الأحكام السلطانية، ص ٨. مقدمة فى فقه النظام السياسى الإسلامى، ص ٣٠] كأن يقال إن الصفات التى ورد ذكرها فى حق أهل الحل والعقد ممكن تحقيقها فى الواقع؛ بأن نقول إن درجة العلم تتحقق بالحصول مثلاً على درجة الأستاذية أو ما يناظرها، وإن أمراء الأجناد حالياً هم ولاية الأقاليم والعواصم وقادة أفرع الجيش، وإن وجوه الناس هم رؤساء القبائل الكبرى، والقضاة، والدعاة المشهورون، ورؤساء الجامعات، ومديرو الشركات الكبرى، والمتميزون فى تخصصاتهم التجريبية والإنسانية من أساتذة الجامعات ومن فى حكمهم - والعدالة شرط لا بد من تحقيقه فى الجميع - ... و هكذا، و يصير بموجب هذا

النظام أمكن تحديد أهل الحل والعقد. ولا شك أن هذا اجتهاد قد يُعارض فيه من يُعارض، لكنه على الأقل قدم تصوراً محدداً لتكوين مؤسسة أهل الحل والعقد انطلاقاً من المنظومة الإسلامية، وليس من منظومة فكرية أخرى مغايرة، إضافة إلى أنه ليس من اللازم أن يحدث إجماع في كل المسائل المجتهد فيها، وأخيراً نقول: والباب مفتوح لمن يأتي باجتهاد أفضل منه يحقق ويحدد أهل الحل والعقد. [مقدمة في فقه النظام السياسي الإسلامي، ص ۳۴]

یکی از مهم‌ترین مسایل مسلمین انتخاب خلیفه یا رهبر امت اسلامی و تعیین صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها و شرایط اوست.

در فصل حکومت پیامبر (ص) دیدیم که اولین رهبر امت اسلامی که پیامبر اسلام (ص) می‌باشد، به حکم خداوند تعیین شده است و حدود صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های او نیز توسط خداوند تعیین شده است.

در فصل دیگر دیدیم که خلفای راشدین بر اساس ارشادات و بشارت‌های خداوند (ج) و ارشادات و بشارت‌های رسول الله (ص) و اجماع صحابه (رض) تعیین شده بودند و توسط پیامبر (ص) تزکیه شدند.

در انتخاب خلفای راشدین به منصب خلافت و نیابت رسول الله (ص) شرایط زیر موجود بود.

۱. رضایت الله (ج).

۲. رضایت رسول الله (ص).

۳. اجماع امت مسلمه.

منظور از اجماع امت مسلمه، اکابر اصحاب گرامی (رض) و باقی امت مسلمه در طول حیات خلفای راشدین بر این باور بودند و نظر ایشان این بود که این خلفای راشدین، افضل امت هستند و احق به خلافت می‌باشند و رای در طول عمر معتبر بود.

رضایت الله (ج) و رسول الله (ص) و امت مسلمه، از خلفای راشدین منبعت از حکم عام نیست؛ بلکه این رضایت و تصدیق خاص است، یعنی رضایت از خلفای راشدین به این خاطر نیست که آن‌ها از علما و مجاهدین و متقین بودند؛ بلکه آن‌ها از سابقون و اصحاب بدر و احد و خندق و بیعت رضوان و بزرگان صحابه بودند می‌باشد. و این گروه‌های خاص هستند و نام‌های آن‌ها

مشخص است. لذا علما و مجاهدین و متقین امروز نمی‌توانند، در زمره این گروه‌های خاص مانند: عشرة مبشره و یا بیعت رضوان ... قرار گیرند؛ بلکه آن‌ها در گروه‌های عام هستند که جداگانه تفصیل و تشریح شده‌اند.

این وضعیت خلافت و حاکم اسلامی از نظر شرع می‌باشد: (علیکم با السنّتی و سنّت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی) لذا هر حاکم شرع باید این خصوصیات و ملزومات شرعی را داشته باشد.

منظور از اجماع امت این نیست که امت مسلمه به پای صندوق‌های رای رفتند و با رای اکثریت خلفای راشدین را به خلافت انتخاب کردند؛ بلکه منظور این است نظر و عقیده صحابه و مسلمین صدر اسلام، در باره خلفای راشدین و افضلیت ایشان در امت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آن‌ها معتبرتر و مطمئن‌تر از انداختن یک برگه رای در یک صندوق و در یک زمان محدود می‌باشد، لذا اجماع امت در طول حیات بر خلفای راشدین معتبرتر و مهم‌تر از انداختن رای در صندوق برای ایشان می‌باشد، لذا گذاشتن صندوق رای و انتخابات و جمع آوری رای امت در باره آن‌ها هرگز لازم نبوده است و اجماع و رای امت اظهر من الشمس بوده است.

آیا در زمان ما کسی هست که این ملزومات شرعی را به شکل خاص و واضح آن داشته باشد یعنی:

۱. رضایت الله (ج).

۲. رضایت رسول الله (ص).

۳. اجماع امت مسلمه.

و بر این اساس، خلیفه امت اسلامی شود.

در زمان ما آیات و احادیث جدیدی نمی‌آید که در باب شخص معینی باشد. در آیات قرآن و احادیث و سیرت، نام اشخاص معینی برای خلافت وجود ندارد. چنانکه در باره خلفای راشدین وجود داشت؛ اما در زمان ما امت موجود می‌باشد و می‌توان اجماع امت را در باب یک شخص دریافت و مطابق احادیث شریف: (لا تجتمع أمتی علی ضلالة) و حدیث (لم یکن الله لیجمع أمتی علی الضلالة) و حدیث (سألت ربی ألاّ یجمع أمتی علی الضلالة فأعطانیها).

این اجماع بر ضلالت نبوده و لذا بر هدایت است. و می‌دانیم که رضایت الله (ج) و رضایت رسول الله (ص) نیز بر هدایت است، لذا اگر امت بر شخصی اجماع کرد آن شخص بر هدایت خواهد بود و لذا رضایت الله (ج) و رسول الله (ص) نیز بر آن شخص خواهد بود و این تنها طریقی است که در زمان ما می‌توان خلیفه مسلمین جامع شرایط را انتخاب کرد.

باید گفت کسی را که یک معصوم مانند: الله (ج) و رسول الله (ص) معرفی و تعیین کنند، افضل امت و احق به خلافت می‌باشد. در زمان ما تنها معصوم اجماع امت است که بر هدایت است. اگر امت بر افضلیت و احق بودن شخصی به خلافت اجماع کند در این صورت این شخص:

۱. الله (ج) از او راضی خواهد بود.

۲. رسول الله (ص) از او راضی خواهد بود.

۳. امت مسلمان بر افضلیت و احق بودن او به خلافت اجماع دارد.

و این سه شرط، همان شروط خلافت راشد می‌باشد. در این صورت این شخص یک خلیفه برحق خواهد بود.

مقاصد الشریعة و مصالح مرسله

یکی از مسایل مهم در تحلیل و درک مسایل شرعی، مقاصد الشریعه می‌باشد. از آنجا که زمانه و شرایط آن تغییرات بزرگی نموده است و این تغییرات مسایل و ضرورت‌های جدیدی ایجاد نموده است. بدون درک مقاصد الشریعه درک مسایل و ضروریات جدید امکان ندارد، لذا باید در بعضی از شرایط جدید قرن بیستم و بیست و یکم باید مقاصد الشریعه و مصالح مرسله، درک و مد نظر گرفته شود.

## استخلاف

استخلاف، فعل حضرت ابوبکر (رض) در انتخاب حضرت عمر (رض) به عنوان خلیفه، بعد از خویش می‌باشد.



وآخرج ابوبکر ابن ابی شیبہ، عن زید بن الحارث، ان ابابکر حین حضره الموت ارسل الی عمر لیستخلفه. فقال الناس تستخلف علينا فظًا غلیظًا ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربك اذا لقیته وقد استخلفت علينا عمر. قال ابوبکر: ابربی تخوفوننی؟ اقول: اللّهم استخلفتُ علیهم خیر خلقك الحدیث. [مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷، ص ۴]

انتخاب حضرت عمر، توسط حضرت ابوبکر عمل خاص می‌باشد و حکم آن حکم خاص است، نه حکم عام. چنان‌که حضرت پیامبر (ص) حضرت اسامه بن زید را، امیر لشکر اسلام تعیین کرد، لذا تقلید از حضرت ابوبکر و یا قیاس به عمل ایشان، وقتی ممکن است که این تقلید و قیاس با شرایط کامل انجام شود که عبارتند از:

۱. حضرت ابوبکر افضل امت و احق به خلافت بود.
  ۲. حضرت ابوبکر از اصحاب خواست که کسی را به خلافت انتخاب کنند که وی را می‌پسندند.
  ۳. اصحاب گفتند: رای ما رای شماس است و شما امیر را انتخاب کنید.
  ۴. حضرت ابوبکر، حضرت عمر را انتخاب کرد که افضل امت و احق به خلافت بود.
  ۵. حضرت ابوبکر متوجه امت شد و فرمود: آیا از نوع انتخابی که کرده‌ام راضی هستید؟ گفتند: بله، گوش به فرمان هستیم.
- بر این اساس اگر حاکم و امیر دیگری بخواهد به قیاس، به عمل حضرت ابوبکر عمل استخلاف را انجام دهد بایستی که:
۱. حاکم مسلمین باید شرایط حضرت ابوبکر را داشته باشد.
  ۲. حاکم از شورای مسلمین و اهل حل و عقد بخواهد که کسی را به امارت انتخاب کنند که وی را می‌پسندند.
  ۳. شورای مسلمین و اهل حل و عقد بگویند که رای ما رای شماس است و شما امیر را انتخاب کنید.
  ۴. کسی را که حاکم مسلمین تعیین می‌کند، شرایط حضرت عمر را داشته باشد.
  ۵. مسلمین وقت، همانند مسلمین صدر اسلام باشند و از این انتخاب حمایت

و تبعیت کنند.

لذا اگر هر حاکمی به صرف حاکم بودن بخواهد هر شخصی را به صرف مسلمان بودن، جانشین خود تعیین کند، این تقلید و قیاس ناقص خواهد بود. چرا که حاکم ممکن است یک شخص غیر واجد شرایط را انتخاب کند و این شخص مایه شکست و تضعیف مسلمانان و بی عدالتی شود و هم چنین ممکن است، مردم وقت، قبول نکنند و این باعث فتنه شود.

اگر خلیفه غالب، - که امت بر افضلیت و احق بودن او به خلافت اجماع ندارد - شخص مسلمان دیگری را، جانشین خود تعیین کند. - فرزند خود یا شخصی دیگر - این استخلاف نیست؛ بلکه ادامه حکومت غلبه می باشد. یعنی حاکم غالب حکومت را، به حاکم غالب دیگری سپرده است.

در استخلاف حضرت عمر (رض) خلیفه عادل، خلیفه عادل دیگری را جانشین خود ساخت و این حکم بر عدالت بود. اگر کسی می خواهد به حضرت ابوبکر قیاس و یا تقلید کند، باید همانند او بر عدل حکم کند. عدل در این جا انتخاب شخصی است که افضل امت و احق به خلافت می باشد. کسی که ایمان، علم، تقوی، اخلاص، صحت و دیگر شرایط خلافت، در او به یقین موجود نباشد، انتخاب او عدل نیست.

حکومت اسلامی که بزرگترین امانت خدا و رسول نزد مسلمین است، باید به اهل آن سپرده شود.

بن عینه می گوید: از زید بن ثابت در مورد آیه مبارکه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ﴿النساء / ۵۹﴾

پرسیدم، در حالی که در مدینه منوره کسی پس از محمد بن کعب نمی توانست

مانند او تفسیر کند، او گفت: چند آیه پیش تر آن را بخوان می فهمی:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) ﴿النساء: ۵۸﴾

سپس گفت: « این آیه در مورد والیان و زمامداران است ». [خلافت اسلامی دکتر رشدی علیان، ص ۴۱]

خداوند می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا

بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ ﴿نساء/ ۵۸﴾

بی‌گمان خداوند به شما - مومنان - دستور می‌دهد که امانت‌ها را - اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده و چه چیزهایی که مردم آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته‌اند - به صاحبان امانت برسانید و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، این که دادگرانه داوری کنید. - این اندرز خدا است و آن را آویزه گوش خود سازید و بدانید که - خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد - و شما را به انجام نیکی‌ها می‌خواند. - بی‌گمان خداوند دایماً شنوای - سخنان و - بینا - ی کردارتان - بوده و می‌باشد - و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد، یا نمی‌دارد و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۰۱]

و چه امانتی بزرگ‌تر از خلافت رسول‌الله (ص) و اجرای شرع است؟  
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ ﴿نساء/ ۱۳۵﴾)

« ای کسانی که ایمان آورده اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید - و از این سو و آن سو جانبداری نکنید - هر چند که شهادت تان، به زیان خود تان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود، دارا یا نادر باشد - رغبت به دارا، یا شفقت به نادر، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند - چرا که - رضای - خداوند از - رضای - هر دوی آنان بهتر است - و خدا به مصلحت آن دو، آگاه‌تر از شما است - پس از هوا و هوس پیروی نکنید که - اگر چنین کنید از حق - منحرف می‌گردید - و به باطل می‌افتید - و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید، یا از آن روی بگردانید، خداوند از آن چه می‌کنید آگاه است - و پاداش اعمال نیک و پاداش اعمال بدتان را می‌دهد - [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۱۰۲]

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَوَلَّى رَجُلًا وَهُوَ يَجِدُ مَنْ هُوَ أَصْلَحُ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. وَفِي رَوَايَةٍ: (مَنْ وَلَّى رَجُلًا عَلَىٰ عَصَابَةٍ وَهُوَ يَجِدُ فِي تِلْكَ الْعَصَابَةِ مَنْ هُوَ أَرْضَىٰ اللَّهُ مِنْهُ

فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانَ الْمُؤْمِنِينَ. رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي صَحِيحِهِ  
مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا لِمَوَدَّةٍ أَوْ قَرَابَةٍ لَا يَحْمِلُهُ عَلَى اسْتِعْمَالِهِ إِلَّا ذَلِكَ، فَقَدْ خَانَ اللَّهَ  
وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا فَاجِرًا وَهُوَ يَعْلَمُ فَاجِرٌ فَهُوَ مِثْلُهُ.  
الفتوحات الاسلاميه، ج ۲، ص ۴۲۷، به نقل اخبار عمر، ص ۲۸۳.

هر امیری، فردی را فقط به علت دوستی یا خویشاوندی بر پست و مقامی  
نصب کند، به خدا و پیامبر ص و مؤمنین خیانت ورزیده است و هر امیری فرد  
ناپاک و خائنی را، با علم و اطلاع بر ناپاکی او، بر پست و مقامی بگمارد، آن  
امیر مثل آن فرد ناپاک و خائن است.

### استخلاف حضرت عمر

برای یک محقق سیرت ابوبکر صدیق (رض) روشن می‌شود که ایشان انتخاب  
خلیفه را حق مردم می‌دانست. چنان که خطاب به سران صحابه و جمع حاضر  
در مسجد گفت: برای خود خلیفه‌یی تعیین کنید. آن‌ها در پاسخ گفتند: نظر  
ما تابع نظر شما است. پس ایشان بعد از رایزنی در مورد عمر (رض) به آن‌ها  
گفت: آیا به انتخاب من راضی خواهید شد؟ همه اعلان رضایت کردند. بعد  
از آن بود که ایشان جانشینی عمر (رض) را اعلان کرد. آن‌ها نیز پذیرفتند و کسی  
اعتراض ننمود. « پس در واقع انتخاب عمر (رض) توسط یک فرد نبود؛ بلکه  
انتخاب او توسط همه امت، انجام گرفت، بدین صورت که سران صحابه، به  
ابوبکر وکالت دادند.

پس عمر (رض) توسط شورای حل و عقد که به نماینده‌گی همه امت در  
مجلس خلیفه، حضور داشت انتخاب گردید. و می‌توان گفت که انتخاب  
عمر (رض) به عنوان خلیفه مسلمانان، توسط شورا، آغاز گردید سپس اجماع  
مسلمانان بر آن مهر تأیید زد، چرا که هیچ فردی با خلافت ایشان، اظهار  
مخالفت نمود و تا پایان دوران خلافتش، امت اسلام به معنی واقعی کلمه،  
یک‌پارچه می‌زیست ». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص ۱۴۱]

حضرت ابوبکر به وکالت از کبار صحابه، حضرت عمر را انتخاب کرد؛ البته  
تنها وکالت صحابه نبوده است و ایشان فرمایشات خدا و رسول الله (ص) در

بارهٔ عمر را نیز مد نظر داشته و بر اساس آن‌ها و احادیث متواتر عمل نموده است، لذا می‌بینیم که در اینجا استخلاف به معنی اصطلاحی آن نبوده است؛ بلکه وکالت کبار صحابه و ماموریت دینی را انجام داده است. همان‌طور که شورا، به حضرت عبدالرحمن بن عوف وکالت داد، تا خلیفه را انتخاب کنند. کبار صحابه به حضرت ابوبکر وکالت دادند که از جانب آن‌ها، خلیفه را تعیین کنند و حضرت ابوبکر بعد از پیشنهاد حضرت عمر نیز، نظر کبار صحابه بر تایید او را جویا شد و بعد از موافقت ایشان حضرت عمر را به خلافت انتخاب کرد.

### انتخاب خلیفه توسط يك نفر

بیعت اهل حل و عقد از علما و قضات و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان متیسّر شود است و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست؛ زیرا که آن ممتنع است و بیعت يك دو کس فایده ندارد؛ زیرا حضرت عمر در خطبهٔ آخر خود، فرموده اند:

(فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُ هُوَ وَالَّذِي بَايَعَهُ تَغَرَّهٗ أَنْ يُقْتَلَ). إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی، ص ۱۱)

عن عمر قال: (من دعا إلى إمارة نفسه أو غيره من غير مشورة من المسلمين فلا يحل لكم إلا أن تقتلوه. عبد الرزاق، كنز العمال، ۱۴۳۵۹)

« شخصی که بدون مشورهٔ مسلمانان، برای امارت خود، یا شخص دیگری فرا بخواند، بر شما حلال نیست؛ مگر این‌که او را به قتل برسانید ».

هم‌چنین از حضرت عمر فاروق (رض) نقل گردیده که ایشان فرموده‌اند:

(لا خلافة إلا عن مشورة. النسائي: في سننه الكبرى، ج ۴، ص ۲۷۲)

از این سخنان حضرت عمر چنین برمی‌آید که ایشان مخالف استخلاف بوده اند، چرا که بیعت یک نفر با یک نفر دیگر شامل بیعت و پیمان خلیفه با ولیعهد، بر ولایت عهد را نیز شامل می‌شود؛ زیرا که خلیفه یا امیر نیز یک فرد است و ولی عهد نیز یک فرد است و اگر یک شخص مسلمان نمی‌تواند یک شخص دیگری را به تنهایی و بدون مشورهٔ مسلمین، به خلافت انتخاب کند، خلیفه که خود یک شخص است، نیز نمی‌تواند بدون مشورهٔ مسلمین کسی را به خلافت تعیین کند. هم‌چنین مخالفت حضرت عمر با انتخاب

عبدالله فرزندش، به عنوان خلیفه و حتی عضو شورای اهل حل و عقد و هم چنین مخالفت با اشتراک حضرت سعید در شورای اهل حل و عقد برای تعیین خلافت و هم چنین انتخاب وی، به خلافت نشان می‌دهد که حضرت عمر با استخلاف و هم چنین حکومت استخلاف میراثی مخالف بودند.

حکم تعیین جانشین و عدم آن  
عَنْ ابْنِ عُمَرَ لَقَالَ: (دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَتْ: أَعْلَمْتَ أَنَّ أَبَاكَ غَيْرُ مُسْتَخْلَفٍ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا كَانَ لِيَفْعَلَ، قَالَتْ: إِنَّهُ فَاعِلٌ، قَالَ: فَحَلَفْتُ أَنِّي أَكَلِمُهُ فِي ذَلِكَ، فَسَكَتُ، حَتَّى غَدَوْتُ، وَلَمْ أَكَلِمْهُ، قَالَ: فَكُنْتُ كَأَنَّمَا أَهْمِلُ بِيَمِينِي جَبَلًا، حَتَّى رَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْ حَالِ النَّاسِ، وَأَنَا أَخْبِرُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ مَقَالَةً، فَأَلَيْتُ أَنْ أَقُولَهَا لَكَ، زَعَمُوا أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلَفٍ، وَإِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِي غَنَمٍ ثُمَّ جَاءَكَ وَتَرَكَهَا رَأَيْتَ أَنْ قَدْ ضَيَّعَ، فِرْعَايَةُ النَّاسِ أَشَدُّ، قَالَ: فَوَافَقَهُ قَوْلِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَحْفَظُ دِينَهُ، وَإِنِّي لَئِنْ لَا أَسْتَخْلِفَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَسْتَخْلِفْ وَإِنْ أَسْتَخْلِفَ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتَخْلَفَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَأَبَا بَكْرٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُعَدِلَ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) أَحَدًا، وَأَنَّهُ غَيْرُ مُسْتَخْلَفٍ. مسلم: ۱۸۲۳)

« ابن عمر (رض) می‌گوید: نزد خواهرم حفصه (رض) رفتم. او گفت: آیا می‌دانی که پدرت نمی‌خواهد جانشینی تعیین کند؟ گفتم: شایسته نیست که جانشین تعیین نکند. حفصه گفت: او تعیین نمی‌کند. من سوگند خوردم که در این زمینه با پدرم صحبت کنم. بعد از آن، سکوت نمودم تا این که فردای آن روز، بدون این که من با ایشان صحبت کنم، سپری شد. و سوگند من مانند کوهی بر من سنگینی می‌کرد. سرانجام، نزد پدرم رفتم. او از من اوضاع مردم را پرسید. من برایش توضیح دادم. سپس به وی گفتم: شنیدم که مردم حرف‌هایی می‌زنند؛ پس سوگند خوردم که آن‌ها را به شما بگویم. مردم می‌گویند: شما جانشین تعیین نمی‌کنید؛ اگر شما شتر چران یا چوپانی داشته باشید و او شتران و گوسفندان را رها کند و نزد تو بیاید، به نظر شما، آیا آن‌ها را ضایع نساخته است؟ در حالی که مسئولیت مردم، کاری سنگین‌تر است. راوی می‌گوید: سخنم با مزاحش جور در آمد و آن را پسندید. پس لحظه سرش

را پایین انداخت. سپس بلند کرد و گفت: الله متعال دینش را حفاظت خواهد کرد. اگر من جانشینی تعیین نکنم، رسول الله (ص) هم جانشینی تعیین نفرمود. و اگر جانشینی، تعیین کنم، ابوبکر جانشین تعیین نمود. عبدالله بن عمر (رض) می‌گوید: به الله سوگند، هنگامی که عمر سخن از رسول الله (ص) و ابوبکر به میان آورد، دانستم که هیچ‌کس را با رسول الله (ص) مساوی قرار نمی‌دهد و جانشین تعیین نمی‌کند.

این حدیث در صحیح بخاری چنین آمده است:  
 (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ، أَلَا تَسْتَخْلِفُ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفُ فَقَدْ أَسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، أَبُو بَكْرٍ وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَأَثْنُوا عَلَيْهِ. فَقَالَ: رَاغِبٌ رَاهِبٌ، وَدِدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا، لَا لِي وَلَا عَلَى، لَا أَتَحَمَّلُهَا حَيًّا وَمَيِّتًا. أخرجه البخاری فی کتاب الأحکام، ۵۱ باب الاستخ)

«عبدالله بن عمر (رض) گوید: از عمر (رض) پرسیده شد: چرا کسی را به خلافت تعیین نمی‌کنی؟ گفت: اگر کسی را تعیین کنم - هیچ مانعی نیست - چون از من بهتر که ابوبکر است، جانشین خود را تعیین کرده است، اگر کسی را تعیین نکنم، - باز هم بلا اشکال است - چون از من بهتر که پیغمبر (ص) است، جانشین خود را معین ننموده است. مردم عمر را تحسین کردند. عمر (رض) گفت: من به توصیف شما توجه نمی‌کنم، به لطف و مرحمت خدا امیدوارم و از عقاب و عذابش می‌ترسم، دوست دارم وقتی که از این خلافت نجات پیدا می‌کنم، خیر و شرم با هم برابر باشد، نه نفع کنم نه ضرر - من کسی را به خلافت تعیین نمی‌کنم تا - مسئولیت آن در حال حیات و بعد از مرگ هم به عهده داشته باشم».

## استخلاف میراثی

«حضرت عمر با حکومت میراثی مخالف بود، به همین دلیل وقتی که شش نفر از بزرگان صحابه را تعیین نمود، تا خلیفه را از میان خود انتخاب کنند و عبدالله، فرزند خویش را به عنوان حکم و داور در میان آنان، منصوب کرده بود، تا با آنان در امر تعیین خلیفه، مشورت نماید؛ اما هیچ‌گونه حق رای‌ی

نداشت و حق نداشت خود را نامزد این مقام کند. عمر سعید بن زید را که از عشره مبشرین بود، جزو این شورا قرار نداد، شاید به این علت که سعید از بنی عدیّ و خویشاوند عمر بود «[البداية و النهاية: ۱۴۲/۷] و او دوست نداشت، هیچ کدام از نزدیکانش وارد حکومت شوند، هرچند که در میان آنان افراد شایسته نیز یافت می‌شدند.

« چون زیاد بمرد، معاویه (رض) به کار بیعت گرفتن، برای یزید در ایستاد. صد هزار درهم نزد عبدالله بن عمر فرستاد؛ ولی چون مسأله بیعت با یزید را در میان آورد، عبدالله گفت: دینم را چنین ارزان نمی‌فروشم. معاویه آن‌گاه به مروان بن الحکم نوشت و از او خواست موضوع را با کسانی که در مدینه بودند، در میان نهد و از آنان رأی و نظر خواهد. مروان چنین کرد ». [تاریخ ابن خلدون: ترجمه متن، ج ۲، ص ۲۲]

عبدالرحمان بن ابی بکر گفت: آن که شما می‌خواهید، حکومتی هرقلی است که هر هرقلی بمیرد، هرقل دیگر جانشین او شود. حسین بن علی و عبد الله ابن عمر و عبد الله بن زبیر (رض) نیز چنین سخنانی گفتند.

استخلاف میراثی نه منبع شرعی دارد و نه هم بزرگان صحابه آن را قبول داشتند، چرا که حکومت امانت است و باید به اهلش سپرده شود. ابن تیمیه: در یکی از فتاوای خود شرح مبسوطی در این باره دارد:

(فَضْلٌ أَمَّا أَدَاءُ الْأَمَانَاتِ فِيهِ تَوْعَانِ. أَحَدُهُمَا الْوَلَايَاتُ: وَهُوَ كَانَ سَبَبَ نُزُولِ الْآيَةِ. فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ وَتَسَلَّمَ مَفَاتِيحَ الْكَعْبَةِ مِنْ بَنِي شَيْبَةَ طَلَبَهَا مِنْهُ الْعَبَّاسُ. لِيَجْمَعَ لَهُ بَيْنَ سِقَايَةِ الْحَاجِّ وَسِدَانَةِ الْبَيْتِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ فَدَفَعَ مَفَاتِيحَ الْكَعْبَةِ إِلَى بَنِي شَيْبَةَ. فَيَجِبُ عَلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ أَنْ يُؤَلِّيَ عَلَى كُلِّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْمُسْلِمِينَ أَصْلَحَ مَنْ يَجِدُهُ لِذَلِكَ الْعَمَلِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَوَلَّى رَجُلًا وَهُوَ يَجِدُ مَنْ هُوَ أَصْلَحُ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. وَفِي رِوَايَةٍ: مَنْ وَلِيَ رَجُلًا عَلَى عَصَابَةٍ وَهُوَ يَجِدُ فِي تِلْكَ الْعَصَابَةِ مَنْ هُوَ أَرْضَى اللَّهُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانَ الْمُؤْمِنِينَ. رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي صَحِيحِهِ. وَرَوَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُ مِنْ قَوْلِ عُمَرَ: لِابْنِ عُمَرَ رَوَى ذَلِكَ عَنْهُ. وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ (رض) مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَوَلَّى رَجُلًا لِمَوَدَّةٍ أَوْ قَرَابَةٍ بَيْنَهُمَا فَقَدْ



حَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالْمُسْلِمِينَ. وَهَذَا وَاجِبٌ عَلَيْهِ. فَيَجِبُ عَلَيْهِ الْبَحْثُ عَنْ الْمُسْتَحَقِّينَ لِلْوَلَايَاتِ مِنْ ثَوَابِهِ عَلَى الْأَمْصَارِ؛ مِنَ الْأَمْراءِ الَّذِينَ هُمْ ثَوَابُ ذِي السُّلْطَانِ وَالْقَضَاةِ وَنَحْوِهِمْ وَمِنْ أَمْراءِ الْأَجْنَادِ وَمُقَدِّمِي الْعَسَاكِرِ الصَّغَارِ وَالْكِبَارِ وَوَلَاةِ الْأَمْوَالِ: مِنَ الْوُزَرَاءِ وَالْكَتَّابِ وَالشَّادِينَ وَالسُّعَاةَ عَلَى الْخُرَاجِ وَالصَّدَقَاتِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي لِلْمُسْلِمِينَ. وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ أَنْ يَسْتَنْبِطَ وَيَسْتَعْمَلَ أَصْلَحَ مَنْ يَجِدُهُ؛ وَيَنْتَهِيَ ذَلِكَ إِلَى أَيْمَةِ الصَّلَاةِ وَالْمُؤَذِّنِينَ وَالْمُقَرَّرِينَ وَالْمُعَلِّمِينَ وَأَمْراءِ الْحَاجِّ وَالْبَرْدِ وَالْعِيُونِ الَّذِينَ هُمْ الْقَصَادُ وَخُزَّانِ الْأَمْوَالِ وَحُرَّاسِ الْخُصُونِ وَالْحَدَّادِينَ الَّذِينَ هُمْ الْبَوَائِبُونَ عَلَى الْخُصُونِ وَالْمَدَائِنِ وَنُقَبَاءِ الْعَسَاكِرِ الْكِبَارِ وَالصَّغَارِ وَعَرَفَاءِ الْقَبَائِلِ وَالْأَسْوَاقِ وَرُؤَسَاءِ الْقُرَى الَّذِينَ هُمْ ۥ الدَّهَّاقِينَ. مجموع فتاوی ابن تیمیة: ۶ / ۳۶۹

## نصوص در استخلاف خلفای راشدین

استخلاف خلفای راشدین موضوعی کاملاً خاص است و بر اساس نص انجام شده است.

«... نهادن احجار مسجد به ترتیب و فرمودن آن حضرت (ص) هم دلالت می‌کند بر آن که خلافت ایشان منعقد است و مسلمین مأمورند به انقیاد ایشان از جهت خلافت.

در رکن خامس، در قسم دوم او در شواهد النبوة مذکور است، قصه شخصی که آن حضرت (ص) چند شتر بار خرما به او داد و فرمود: بعد از من ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان، ترا خواهند داد. قصهٔ اعرابی که چند شتر به دست آن حضرت (ص) بفروخت و آن حضرت (ص) به وی فرمودند: اگر مرا حادثه افتد، ابوبکر ثمن آن دهد و اگر ابوبکر را حادثه افتد عمر بدهد.

روز حنین جندب (رض) پرسید: که گرامی‌ترین اصحاب تو کیست که قائم مقام تو باشد؟ فرمود ابوبکر قایم مقام من باشد و عمر دوست من است، به راستی سخن می‌گوید و عثمان از من است و علی برادر من است». [إزالة

الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۷۲۷]

شیخین را نزدیک خدای تعالی منزلت عظیمه بود، زیاده از منزلت سایر صحابه، پس احق بالخلافة باشند.

شیخین وزیران آن حضرت بودند و ایشان را به سمع و بصر خود تشبیه داد و معلوم است که احق به امر ملت کسی است که در زمان آن حضرت (ص) پست و بلند سیاست را شناخته باشد و آن که عزیزترین به مردم باشد، احق است بالخلافة. آن حضرت (ص) با شیخین معامله که امیر با منتظر الامارة - ولیعهد - می کند می فرمودند و این معاملات اشارت است به استخلاف ایشان. از آن جمله است، مشاورت با ایشان در تبلیغ رسالت و تقدیم ایشان در جمیع امور و تبسم با ایشان و امر کردن به امامت، در قصه بنی عمرو بن عوف و مانند آن.

صدیق (رض) و فاروق (رض) صلاحیت خلافت داشتند و خلافت ایشان حق بود، به حدیث حدیفه، (ان تستخلفوا اباکر). [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۷۲۹]

آن حضرت (ص) خبر دادند که فاروق (رض) استعداد نبوت دارد، در قوت علمیه و عملیه؛ اما عملیه جای که گفتند: شیطان از وی می گریزد و رؤیای قمیص و مانند آن و این تلو عصمت است و نائب او است؛ اما علمیه جای که گفتند: (الحق ينطق على لسان عمر). و گفتند وی محدث امت است و رؤیا لبن و موافقت رأی او با وحی و این خصلت تلو وحی و نائب اوست .

پس وقتی که نبوت منقطع شد، احق بالخلافة شخصی است که استعداد او شبیه به استعداد انبیاء است. آن حضرت (ص) فرموده است: (ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر). پس لابد است که خیریت او بر همه، در وقتی از اوقات عُمر او باشد و در آخر عمر خلیفه بود، پس خلافت او حق باشد.

قول بعضی از علما در باب استخلاف

(التولية بالاستخلاف والعهد: اتفق الفقهاء على صحة استخلاف الإمام الحق والعهد منه بالخلافة إلى من يصح العهد إليه على الشروط المعبّرة فيه أي في الإمام الحق، فالعهد أو الاستخلاف لا يصح إلا من إمام مستجمع لجميع شروط الإمامة لمن هو مثله في ذلك. هذا شرط العهد إلى الفرد، واستدلوا على ذلك باستخلاف أبي بكر لعمر، وأما العهد إلى الجميع وجعله شوری في عدد محصور من أهل الحل والعقد، فاشترطوا فيه أن تكون الإمامة متعينة لأحدهم، بحيث لا مجال لمنازعة أحد لمن يتفقون عليه منهم، وهو الموافق لجعل عمر

إياها شورى فى السنة (رض) قال الماوردى: وانعقد الإجماع عليها أصلاً فى انعقاد الإمامة بالعهد وفى انعقاد البيعة بعدد يتعين فيه الإمامة لأحدهم باختيار أهل الحل والعقد وقد تمسك بهذا أئمة الجور وخلفاء التغلب والمطامع ولم يراعوا فيه ما راعاه من احتجاجوا بعمله من استشارة أهل الحل والعقد والعلم برضاهم أولاً وإقناع من كان توقف فيه، والروايات فى هذا معروفة فى كتب الحديث ومن أجمعها (كنز العمال) وكتب التاريخ والمناقب، وأى عالم أو عاقل يقيس عهد أبى بكر إلى عمر فى تحرى الحق والعدل والمصلحة بعد الاستشارة فيه ورضاء أهل الحل والعقد به على عهد معاوية واستخلافه ليزيد الفاسق الفاجر بقوة الإراهاب من جهة ورشوة الزعماء من جهة أخرى؟ ثم ما تلاه واتبعت فيه سنته السيئة من احتكار أهل الجور والطمع فى السلطان، وجعله إرثاً لأولادهم أو لأوليائهم كما يورث المال والمتاع؟ إلا إن هذه أعمال عصبية القوة القاهرة المخالفة لهدى القرآن، وسنة الإسلام. ذكر الفقيه ابن حجر فى التحفة اختصاص استخلاف بقسميه - الفردى والجمعى - بالإمام الحق واعتماده، ثم قال وقد يشكل عليه ما فى التواريخ والطبقات من تنفيذ العلماء وغيرهم لعهود بنى العباس مع عدم استجماعهم للشروط، بل نفذ السلف عهود بنى أمية مع أنهم كذلك، إلا أن يقال هذه وقائع محتملة إنهم إنما نفذوا للشوكة وخشية الفتنة لا للعهد بل هو الظاهر. وقال الماوردى فى العهد المشار إليه فى أول هذه المسألة: ويعتبر شروط الإمامة فى المولى من وقت العهد إليه. وإن كان صيغراً أو فاسقاً وقت العهد وبالغاً عدلاً عند موت المولى لم تصح خلافته حتى يستأنف أهل الاختيار بيعته أو نقل الحافظ بن حجر فى شرحه لحديث عبادة فى المبايعه - وقد تقدم - أنه لا يجوز عقد الولاية لفاسق ابتداءً، وأن الخلاف فى الخروج على الفاسق فيما إذا كان عادلاً وإمامته صحيحة ثم أحدث جوراً أو فاسقاً علم مما أسلفنا أن العهد والاستخلاف بشروطه متوقف على إقرار أهل الحل والعقد له. واستدلّاهم يقتضية وإن لم يصرحوا به، وأما المتغلبون بقوة العصبية فعهدهم واستخلافهم كإمامتهم، وليس حقاً شرعياً لازماً لذاته، بل يجب نبذه كما تجب إزالتها، واستبدال إمامة شرعية بها، عند الإمكان والأمان من فتنة أشد ضرراً على الأمة منها، وإذا زالت بتغلب آخر فلا يجب على المسلمين القتال لإعادتها). [الخلافه: الشيخ محمد رشيد

رضا]

در مسأله استخلاف میراثی خلافت، ما به احادیث و سنت پیامبر(ص) و خلفای راشدین تمسک می‌جوئیم و اعمال اشخاصی غیر از خلفای راشدین، یعنی حکام بعد از آن‌ها برای ما، در قیاس با خلفای راشدین و زمانی که در تقابل با سنت نبوی و خلفای راشده باشند، مقبولیت ندارد و ملزم به اطاعت و پیروی آن‌ها نیستیم و می‌دانیم که استخلاف میراثی، از جمله سنن پیامبر(ص) و از سنن خلفای راشدین نیست و در تضاد با گفتار و کردار و رای آن‌ها می‌باشد. استخلاف میراثی ادامه حکومت غلبه و استیلا است و فقها نیز حکومت غلبه و استیلا را مشروع ندانسته‌اند؛ بلکه متابعت و اجرای فرامین این حکومت‌ها مادامی که موافق شرع نباشد را لازم دانسته‌اند و این به خاطر ضرورت و جلوگیری از فتنه کلانتر بوده است.

## استخلاف در عصر ما

در استخلاف حضرت عمر، خلیفه مسلمین که افضل الناس و خیر امت و احق به خلافت بود، به نیابت از مسلمین فردی را که بعد از او افضل الناس و خیر امت و احق به خلافت بود، جانشین خود ساخت و اگر در زمان ما نیز حاکمی با این صفات، حاکم دیگر با صفات بالا را جانشین خود کند، همانا به استخلاف عمل کرده است

یعنی خلیفه انتخاب کننده مسلمین که

۱. الله (ج) از او راضی بود

۲. رسول الله (ص) از او راضی بود

۳. امت مسلمان بر احق بودن او به خلافت اجماع داشتند

شخصی را بعد از خود به خلافت انتخاب کرد که شرایط انتخاب شونده زیر را داشته است.

۱. الله (ج) از او راضی بود

۲. رسول الله (ص) از او راضی بود

۳. امت مسلمان بر احق بودن او به خلافت اجماع داشتند

و این انتخاب به نیابت از امت و براساس درخواست کبار صحابه و مسلمانان صورت گرفته بود.

اگر در زمان ما خلیفه حاکمی وجود داشته باشد که شروط فوق را داشته باشد و او کسی را جانشین خود سازد که شروط انتخاب شونده را داشته باشد در این صورت عمل استخلاف بر سنت خلفای راشدین انجام شده است. و البته اگر شروط فوق در انتخاب کننده و انتخاب شونده کامل نباشد، حکومت حاکم اول و جانشینش حکومت غلبه و استیلا می‌باشد. و استخلافی صورت نگرفته بلکه ادامه غلبه و استیلا می‌باشد.

اگر امت مسلمان بر احق بودن فردی به خلافت و حکومت اجماع کنند در این صورت این اجماع برهدایت است و لذا رضایت الله (ج) و رسول الله (ص) نیز بر هدایت است بنابراین در این انتخاب

۱. الله (ج) از این انتخاب راضی است

۲. رسول الله (ص) از این انتخاب راضی است

۳. امت مسلمان بر احق بودن او به خلافت اجماع دارند

یعنی تمام شروط لازمه برای خلیفه مسلمین در این فرد کامل میشود.

حال اگر این خلیفه مسلمین که امت بر او اجماع دارند در صورتی که شخصی را انتخاب کند که امت مسلمان بر احق بودن او به خلافت و حکومت اجماع دارند. این انتخاب استخلاف بر سنت ابوبکر (رض) می‌باشد و در غیر آن ادامه حکومت غلبه و استیلا می‌باشد که حضرت عمر (رض) آن را منع نموده و بر فاعل آن حکم قتل داده است.

## استیلا و غلبه

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وُكِّلَتْ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا). أخرجه البخاری فی کتاب الأیمان والنذور: (۸۳)

«عبدالرحمن بن سمره (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: ای عبدالرحمن بن سمره! امارت و حکومت را درخواست مکن، چون اگر از روی درخواست و علاقۀ تان به شما داده شود، مسئولیت انجام آن، به عهده شما است و خداوند در این مورد کمکی به شما نخواهد کرد، اگر بدون درخواست تان به شما داده شود، خداوند یاور و معین شما خواهد بود». [اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم ۳۱/۲]

## حکومت به غلبه

«طریق استیلا: چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد به غیر شورا و بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد، بایتلاف قلوب یا به قهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد، بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد، این دو نوع است:

یکی آن که مستولی - شخصی که بر خلافت استیلا پیدا کرده - مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند به صلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و این قسم جایز است و رخصت. انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان (رض) بعد حضرت مرتضی (رض) و بعد صلح امام حسن (رض) به همین نوع بود. دیگر آن که مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند به قتال و ارتکاب محرم و آن جایز نیست و فاعل آن عاصی است؛ لیکن واجب است، قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند، از ارباب اموال ساقط شود، چون قاضی او حکم نماید، نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد می توان کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است؛ زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و به یقین معلوم نیست که این شداید مفضی شود به صلاح یا نه؟ یحتمل - احتمال دارد - که دیگری

بدتر از اول غالب شود، پس ارتکاب فتن که قبح او متیقن به است، چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل و انعقاد خلافت عبدالملک ابن مروان و اول خلفای بنی عباس به همین نوع بود. «[إزالة الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۱۱]

در باب دادن حکومت به اهل آن آیات و احادیثی موجود است. خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ نَعَرُضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ نساء: ۱۳۵)

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید - و از این سو و آن سو جانبداری نکنید - هر چند که شهادت تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشانندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود، دارا یا نادار باشد - رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند - چرا که - رضای - خداوند از - رضای - هر دوی آنان بهتر است - و خدا به مصلحت آن دو، آگاه‌تر از شما است - پس از هوا و هوس پیروی نکنید که - اگر چنین کنید از حق - منحرف می‌گردید - و به باطل می‌افتید - . و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است - و پاداش اعمال نیک و پاداش اعمال بدتان را می‌دهد. «[تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۱۰۲]

« واضح است که مصدر امر در قرآن، خدا (ج) و رسول الله (ص) و شورا است - اجماع و قیاس نیز مصدر امر می‌باشد که بر این سه اساس تکیه دارد - خداوند و رسولش و شورای امت، هیچ کدام جواز گرفتن حکومت، با زر و یا زور را نداده‌اند و لذا این طریق مشروع نیست و قبض سلطه، با زر و زور مغایر قسط و عدل است و لذا مغایر اوامر خداوند و رسولش است.

لذا حکومت به غلبه، در ذات خود حسن و پسندیده نیست؛ اما حسب ضرورت قابل قبول و قابل اطاعت است. چنانچه مسلمان در شرایط عادی، بسیاری از چیزها برایش حرام است؛ اما در وقت ضرورت و احتیاج آن، استفاده و یا

خوردن آن شی حرام برایش جایز است. مانند: گوشت حیوان درنده، در حالت عادی حرام و ناجایز است؛ اما وقتی که انسان در شرایط سخت و ضرورت قرار گرفت، خوردن گوشت حیوان درنده، به اندازه‌ای که بتواند خود را زنده نگهداشته و به یک طعام حلال برساند، جایز است. لذا حکومت به غلبه، در ذات خود مشروع نیست؛ بلکه بر اساس ضرورت متابعت آن جایز است.

ابن تیمیه: در ادامه می‌گوید: حاکمان وکلای مردم اند که بر آن‌ها حکومت می‌کنند و مفهوم ولایت و نیابت مشترک اند. اگر ولی و کیلی از خود انتخاب کند و امور تجاری، زمین و املاک را در اختیار او بگذارد و در مقابل این مرد کالاهای گرانبها را، به بهای ناچیزی بفروشد، در حالی که خریدار بهتری برای این کالاها یافت شود، این مرد به صاحب خود خیانت کرده است.» [مسئولیت در اسلام: ص ۲۰]

در باب خلافت، به احادیث و سنت خلفای راشدین تمسک می‌جوئیم و اعمال اشخاصی غیر از خلفای راشدین و حکام بعد از آن‌ها، برای ما در قیاس با خلفای راشدین و زمانی که در تقابل با سنت نبوی و خلفای راشده باشند، مقبولیت ندارد و ملزم به اطاعت و پیروی آن‌ها نیستیم و می‌دانیم که استیلا، از جمله سنن پیامبر (ص) و از سنن خلفای راشدین نیست و در تضاد با گفتار و کردار و رای آن‌ها می‌باشد. فقها نیز حکومت غلبه و استیلا را مشروع ندانسته‌اند؛ بلکه حسب ضرورت جایز دانسته‌اند و هم‌چنین، متابعت و اجرای فرامین این حکومت‌ها مادامی که موافق شرع باشد را لازم دانسته‌اند و این به خاطر ضرورت و جلوگیری از فتنه کلان‌تر بوده است.

احادیثی در منع طلب حکومت:

فقد قال النبی (ص): لرجلین طلبا أن یؤمرهما، (لن نستعمل علی عملنا من أراد. وفی روایة: إنا لا نولی هذا من سألہ ولا من حرص علیہ. رواه الشیخان) البخاری بهذا اللفظ و مسلم بلفظ: (إنا واللّٰه لا نولی علی هذا العمل أحداً سألہ ولا أحداً حرص علیہ).

وفی روایة للإمام أحمد: (إن أخونکم عندنا من یطلبه فلم یستعن بهما فی شیء حتی مات ... وسبب هذا المنع القطعی المؤکد بالقسم أن طلاب).  
(وعنه قال: قلت: یا رسول اللّٰه! ألا تستعملنّی؟ فضرب یدیه علی منکبّی ثمّ



قال: يا أبا ذرٍّ! إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِزْبٌ وَنَدَامَةٌ، إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا، وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا. (رواه مسلم).

« از ابو ذر (رض) روایت شده که گفت: گفتم: یا رسول الله (ص)! آیا مرا به وظیفه مقرر نمی‌نمایید؟

آن حضرت (ص) دست خود را به شانۀ ام زده فرمود: ای اباذر! همانا تو ناتوانی و همانا آن امانت است، نتیجه آن در روز قیامت، خواری و پشیمانی است، مگر کسی که آن را به حقش گرفته و واجبی را که در این مورد بر دوش اوست به جا آورد.

وعن أبي هريرة (رض) أن رسول الله (ص) قال: (إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. رواه البخاري).

« از ابوهریره (رض) روایت است که: رسول الله (ص) فرمود: همانا شما بر امارت حرص می‌ورزید، و زود است که در روز قیامت پشیمانی به بار آورد.

ترجمه فارسی ریاض الصالحین: خاموش هروی، ۶۸/۲  
نظر بعضی از علما، در باب حکومت غلبه

(وَأَمَّا الْمُتَغْلِبُونَ بِقُوَّةِ الْعَصِيَّةِ فَعَهْدُهُمْ وَاسْتِخْلَافُهُمْ كِإِمَامَتِهِمْ، وَلَيْسَ حَقًّا شَرْعِيًّا لَازِمًا لِدَوَاتِهِ، بَلْ يَجِبُ نَبْذُهُ كَمَا تَجِبُ إِزَالَتُهَا، وَاسْتِبْدَالُ إِمَامَةٍ شَرْعِيَّةٍ بِهَا، عِنْدَ الْإِمْكَانِ وَالْأَمَانِ مِنْ فِتْنَةٍ أَشَدَّ ضَرَرًا عَلَى الْأُمَّةِ مِنْهَا، وَإِذَا زَالَتْ بِتَغْلِبِ آخِرِ فَلَا يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْقِتَالُ لِإِعَادَتِهَا ...).

(الولايات ولا سيما أعلاها وهي الإمامة والحريصون عليها هم محبو السلطة للعظمة والتمتع والتحكم في الناس، وقد ظهر أنهم هم الذين أفسدوا أمر هذه الأمة وأولهم من الجماعات بنو أمية وإن كان فيهم أفراد، بل منهم رجل الرجال وواحد الأحاد - عمر بن عبد العزيز خامس الراشدين - ولكنه لم يكن حريصاً على الإمامة ولو أمكنه لأعادها إلى العلويين. وذكر الحافظ في شرح الحديث المذكور أنفاً كلمة حق عن المهلب قال: الحرص على الولاية هو السبب في اقتتال الناس عليها حتى سفكت الدماء إمامة الضرورة والتغلب بالقوة: اتفق محققو العلماء على أنه لا يجوز أن يبايع بالخلافة إلا من كان مستجمعاً لما ذكره من شرائطها وبخاصة العدالة والكفاءة والقرشية، فإذا تعذر وجود بعض الشروط تدخل المسألة في حكم الضرورات ... والضرورات تقدر بقدرها، فيكون

الواجب حينئذ مبايعة من كان مستجمعا لأكثر الشرائط من أهلها، مع الاجتهاد والسعي لاستجماعها كلها. قال الكمال بن الهمام فى المسايرة: والمتغلب تصح منه هذه الأمور للضرورة كما لو لم يوجد قرشى عدل، أو وجد ولم يقدر على توليته لغلبة الجورة... ومعنى هذا أن سلطة التغلب كأكل الميتة ولحم الخنزير عند الضرورة تنفذ بالقهر وتكون أدنى من الفوضى... ومقتضاه أنه يجب السعى دائما لإزالتها عند الإمكان، ولا يجوز أن توطن الأنفس على دوامها، ولا أن تجعل الكثرة بين المتغلبين يتقاذفونها ويتلقونها، كما فعلت الأمم التى كانت مظلومة وراضية بالظلم لجهلها بقوتها الكامنة فيها، وكون قوة ملوكها وأمرائها منها، ألم تر إلى من استناروا بالعلم الاجتماعى منها كيف هبوا لإسقاط حكوماتها الجائرة وملوكها المستبدين.

وأما إمامة التغلب فكلها تجرى على قاعدة الاضرار المتقدمة... وما ذكره من انعزال الإمام بالفسق قد اختلف فيه، والمشهور الذى حققه الجمهور أنه لا يجوز تولية الفاسق ولكن طرؤ الفسق بعد التولية لا تبطل به الإمامة مطلقا. الخلافة: الشيخ محمد رشيد رضا)

#### مشروعیت براساس ضرورت

مشروعیت حکومت غلبه و استیلا مسأله ضرورت است. و در باره حکم ضرورت، ما قواعد فقهی داریم مانند: مباح بودن خوردن گوشت حیوانی که حرام است به هنگام ضرورت کسی که مضطر و ناچار باشد، می تواند از گوشت مردار و گوشت خوک و گراز و حیواناتی که حرام گوشتند و خداوند آنها را حرام کرده است، بخورد تا بدین وسیله زنده گی خویش را، نجات دهد و نفس خویش را از مرگ حتمی در اثر گرسنه گی مصئون دارد و مقصود از مباح بودن خوردن آن، وجوب است یعنی با توجه بدین آیه، واجب است که از آن بخورد:

(وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾ النساء: ۲۹)

اضطرار انسان وقتی است که گرسنه گی او را به سرحد هلاکت یا به بیماری برساند که منجر به مرگ شود، خواه بر طاعت باشد، یا عاصی و سرکش، چون خداوند می فرماید:

(فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٣﴾ البقرة: ۱۷۳)

« هر کس در اضطرار و ضرورت قرار گیرد، بدون این که بر دیگران تجاوز کند و

از حد ضرورت بگذرد، بر او گناهی نیست که از محرّمات تغذیه کند و خداوند آمرزگار و مهربان است». ابو داود از فجیع عامر روایت کرده است که او پیش پیامبر (ص) رفت و گفت: چه اندازه برای ما حلال است که از گوشت مردار بخوریم؟ گفت: خوراك شما چقدر است؟ ما گفتیم: ما شب‌ها می‌خوریم و می‌نوشیم و صبح‌گاهان نیز می‌خوریم و مآشامیم. پیامبر (ص) گفت: به حق پدرم سوگند اینست گرسنه‌گی و حد گرسنگی. و پیامبر (ص) خوردن مردار را بدین صفت برای ایشان حلال - مجاز - کرد که حد اضطرار را يك شبانه روز قرار داد». [ترجمه فارسی فقه السنه: سید سابق، ۶/ ۳۰۳]

«و انعقاد حکومت غلبه و استیلا بنابر ضرورت است؛ زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می‌آید و به یقین معلوم نیست که این شتاید مفضی شود به صلاح یا نه؟ یحتمل - احتمال دارد - که دیگری بدتر از اول غالب شود، پس ارتکاب فتن که قبح او متیقن به است، چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل». [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۱۱]

## حکومت به غلبه در عصر ما

مشروعیت حکومت به غلبه، از فقه ضرار آمده است. از آن جایی که اگر حاکم احسن نباشد، بر کناری او به جنگ و جدال و فتنه بزرگ می‌انجامد که زیان و خسارت ناشی از بر کناری حاکم، بیشتر از زیان و خسارت ناشی از ظلم او است و از طرف دیگر، کسی که به جای او می‌نشیند، خود عوامی است که با روش‌های کم و بیش مشابه و فرق اندک یک حکومت عامیانه دیگر خواهد داشت. لذا زیان و خسارت ناشی از بر کناری حاکم، از زیان و خسارت ناشی از حکومت او بسیار بیشتر خواهد بود و حکومت جدید نیز حکومت عامیانه خواهد بود که بیشتر همان زیان و خسارات را خواهد داشت. لذا فقها با پذیرش زیان و ضرر کم‌تر برای پرهیز از زیان و ضرر بیشتر، رای به جایز بودن - مشروعیت - حکومت به غلبه داده اند. در زمان ما با انتخابات و به روش احسن می‌توان حاکم بد را، با حاکم بهتر و عادل‌تر جایگزین ساخت و

مصالح امت را تأمین نمود. لذا حکومت به غلبه، مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

حکومت غلبه و استیلا، نوعی حکومت ظالم است، چرا که مشروعیت ذاتی ندارد. این حکومت شامل احادیثی است که در عدم اطاعت از ظلم و طلب اصلاح امور از الله (ج) می‌باشد.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: (السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ. أخرجه البخاری: فی ۹۳ کتاب الأحکام: ۴ باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية)

« عبدالله بن عمر (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: وظیفه انسان مسلمان در برابر حاکم اسلام، شنیدن و اطاعت کردن است، خواه خوشش بیاید یا بدش بیاید، مادام این دستور در جهت گناه و بی‌امری خدا نباشد؛ ولی وقتی حاکم به گناهی دستور داد، نباید به آن گوش کرد و نباید از او اطاعت شود.

عَلِيٌّ (رض) قَالَ: (بَعَثَ النَّبِيُّ (ص) سَرِيَّةً وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ فَعَضِبَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ (ص) أَنْ تُطِيعُونِي قَالُوا: بَلَى قَالَ: عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَّا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوْقَدْتُمْ نَارًا ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا فَجَمَعُوا حَطَبًا، فَأَوْقَدُوا فَلَمَّا هُمَا بِاللَّخُولِ، فَقَامَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا تَبِعْنَا النَّبِيَّ (ص) فِرَارًا مِنَ النَّارِ، أَفَنَدْخُلُهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ خَمَدَتِ النَّارُ، وَسَكَنَ غَضَبُهُ فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أَبَدًا، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ). [همان. اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم ۲/ ۴۲]

« علی (رض) گوید: پیغمبر (ص) گروهی را به جهاد فرستاد و یک نفر از انصار را به فرماندهی ایشان تعیین کرد و به گروه دستور داد تا از او اطاعت کنند، این مرد انصاری از افراد گروه عصبانی شد، به ایشان گفت: مگر پیغمبر (ص) مرا به عنوان امیر شما تعیین ننموده است و نگفت که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی، این طور است، گفت: پس من دستور قطعی می‌دهم که باید هیزم را جمع کنید، آتش روشن سازید، خودتان را در میان آتش بیندازید، هیزم را جمع نمودند و آتش را روشن ساختند، وقتی که خواستند خود را به میان آتش اندازند به یکدیگر نگاه کردند، عده گفتند: ما به خاطر این که از آتش

دور بمانیم به پیغمبر (ص) ایمان آورده‌ایم، چطور خود مان را در آن بیندازیم؟! در این اثنا که ایشان بحث می‌کردند آتش خاموش شد، امیر هم عصبانیتش برطرف گردید، بعد جریان را به پیغمبر (ص) گفتند، فرمود: اگر خود را در آتش می‌نداختند، برای همیشه در آتش باقی می‌ماندند، چون اطاعت حاکم در امر خیر واجب است - نه در امر شر - . [اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم ۲/ ۴۳]

(ابن مسعود، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: سَتَكُونُ أَثَرَةً وَأُمُورٌ تُنْكَرُ وَهِيَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ. أخرجه البخاری: فی ۶۱ کتاب المناقب، ۲۵ باب علامات النبوة فی الإسلام).

« ابن مسعود (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: بعد از من کسانی می‌آیند که در امور مادی و دنیایی خودشان، دیگران را بر شما ترجیح می‌دهند - و حق شما را به تمامی نمی‌دهند - و در مسایل دینی هم کارهایی انجام داده می‌شود که شما با آن‌ها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می‌دهی؟ فرمود: حَقِّی که به عهده دارید، انجام دهید - و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید - از خدا تمنا کنید که حق شما را به شما برساند . [اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم ۲/ ۴۵]

# فصل نهم

## نیابت

(قَالَ النَّبِيُّ (ص): يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وَكَلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا. أخرجه البخاري)

(وَالْإِمَامُ نَائِبٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ .... المبسوط: ۱۳/ ۱۴)  
 (بِأَنَّ الْخَلِيفَةَ نَائِبٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ .... تنقيح الفتاوى الحامدية: ۴/ ۳۶۵)  
 (السلطان ... نائب عن جماعة المسلمين. الاختيار لتعليل المختار: ۵/ ۵۰)  
 (قال الشافعي (رح): ... للخليفة ... لأنه عامل للمسلمين. النافع الكبير: ص ۱۲۲)

(أن الخليفة عامل للمسلمين .... حاشية رد المختار على الدر المختار: ۷/ ۳۵۶)  
 (... كُلَّ عَامِلٍ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ خَلِيفَةٍ وَغَيْرِهِ؛ لِأَنَّهُ عَامِلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَائِبٌ عَنْهُ فِي أُمَّتِهِ. شرح النووي على مسلم: ۶/ ۲۱۱)

(عن ابن عباس قال: قال: رسول الله (ص): من استعمل رجلاً من عصابه وفي هذه العصابة من هو أرضى لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين. المستدرک علی الصحيحین)

## خلیفه نائب امت

به هشت دلیل خلیفه و امیر، نائب مسلمین و امت اسلامی است:

۱. در مبحث شورا دیدیم که مصدر امر در قرآن سه می‌باشد که عبارتند از ۱. الله (ج) ۲. رسول الله (ص) ۳. شورا و همچنین مصدر امر یا اولی الامر بعد از خدا و رسولش (ص) شورا می‌باشد. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و هم‌چنین امر در مسایل خارج از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) از صلاحیت‌های شورا می‌باشد. استنباط احسن از وقایع و امور دنیوی نیز به وسیله شورا انجام می‌گیرد. لذا امر و حکم متعلق به شورا می‌باشد و هم‌چنین خلیفه یا امیر، مجری الامر یا نائب امت در اجرای اوامر شرع از مصادر بالا می‌باشد.
۲. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه، خلیفه یا سلطان و امیر و یا امام، نائب مسلمین دانسته شده است، چرا که خلیفه و سلطان و یا امیر توسط شورای مسلمین و یا فضایی امت که اهل حل و عقد باشند انتخاب می‌شوند.
۳. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه، مجتهدین خلیفه و یا سلطان و امیر را در امور خاص و یا عام، نائب و یا عامل مسلمین اعلام کرده‌اند و بسیاری از حقوق و وظایف آن بر اساس نیابت و وکالت از مسلمین است.
۴. خلیفه الله و خلیفه رسول الله (ص) که توسط امت و یا فضایی امت که همانا اهل حل و عقد باشند، انتخاب شود. در اصول نائب امت نیز می‌باشد. چنانچه ابن تیمیه خلفا را نواب الله و وکلای امت می‌داند. و این هر دو بر یک شخص و یک وظیفه استعمال شده‌اند.
۵. اجماع امت معصوم است و فرد حاکم و یا سلطان غیر معصوم است. دیگر معصومین از غیر معصوم تبعیت و پیروی نکردند؛ بلکه غیر معصومین از معصوم تبعیت و اطاعت کرده‌اند، لذا امر و حکم متعلق به امت است و خلیفه و یا سلطان و امیر نائب امت در امر حکومت می‌باشد.
۶. رسول الله (ص) در زمان رحلت خود، کسی را خلیفه تعیین نکرد و هم‌چنین



بعد از خود، کسی و یا گروهی را مأمور تشکیل حکومت و یا انتخاب حاکم نکرد. ایشان اصحاب خود را معرفی کرده بودند؛ اما امر نصب آن‌ها را به امت واگذار کرده بودند. امری که بر مسلمین واجب باشد؛ اما به فرد و یا گروه خاصی سپرده نشده باشد. عامه مسلمین در آن حق مساوی دارند، لذا عامه مسلمین یا امت در امر تشکیل حکومت و انتخاب حاکم، حق مساوی دارند و امر مربوط به امت می‌باشد. فضلاء صحابه که در امر حکومت اسلامی و تعیین خلیفه اقدام کردند، در واقع بر اساس سفارش و نص آیات و احادیثی که در باره این بزرگان وجود داشت، شخصاً وارد مسأله تعیین خلافت شده‌اند و این آیات و احادیث خاص هستند و عام نیستند. مثلاً: سابقون الاولون و ... و عشره مبشره صفات افراد خاص هستند و شخصیت‌های اسلامی در زمان ما، از این صفات و خصوصیات بی‌بهره‌اند، لذا از این حق و صلاحیتی که اصحاب خاص رسول الله (ص) در انتخاب خلیفه داشتند بی‌بهره‌اند. در زمان ما تمام مسلمین از این لحاظ مساوی و برابر می‌باشند و لذا امر حکومت به اجماع امت تعلق می‌گیرد.

۷. خلفای راشدین، اولی الامر و مصدر امر بودند و امر ایشان همان سنت خلفاء راشدین المهدیین می‌باشد؛ اما در زمان ما خلیفه یا امیر اولی الامر نیست؛ بلکه مجری الامر است و امر و حکم متعلق به سه مرجع اساسی آن یعنی کتاب الله و سنت رسول الله و شورای مسلمین می‌باشد. بر این اساس امیر نائب اجماع امت و شورای مسلمین در حکومت می‌باشد.

۸. شورای اهل حل و عقد که در عهد صحابه، خلفا را تعیین می‌کرد کسانی بودند که خداوند (ج) و رسول الله (ص) از ایشان راضی بودند و امت مسلمه بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آن‌ها باور و قبول داشتند. در زمان ما اشخاصی که این سه خصوصیت را داشته باشند، تنها کسانی خواهند بود که امت بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آن‌ها اجماع کند. لذا شورای اهل حل و عقد خود نائب امت می‌باشد و هر کسی را که این شورا به خلاف تعیین کند، نائب امت یعنی نائب و وکیل امت می‌باشد.

## خليفة

وقد يطلق اسم الخليفة على من يخلف غيره من الحكام والولاة بعد موتهم أو زوال حكمهم وولايتهم، أو يخلفه عند غيابه ك نائب أو وكيل عنه. يقول الأصفهاني في المفردات: والخلافة النيابة عن الغير إما لغيبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشريف المستخلف. [فتاوى الأزهر: ۸/ ۱۵۸]

خليفة یعنی وکیل و یا نائب کسی بودن؛ اما خلافت نیابت و وکالت چه کسی است؟

خلفای راشدین خود را خليفة رسول الله، یعنی نائب رسول الله می خواندند؛ اما خلافت در زمان ما نیابت و وکالت از کیست؟

أن الإمامة خلافة الله ورسوله فيتوقف على استخلافهما بوسط أو لا بوسط والثابت باختيار الأمة لا يكون خلافة منهما بل من الأمة ورد بأنه لما قام الدليل من قبل الشارع وهو الإجماع على أن من اختاره الأمة خليفة لله ورسوله كان خليفة سقط ما ذكرتم ألا ترى أن الوجوب بشهادة الشاهد وقضاء القاضى وفتوى المفتى حكم الله لا حكمهم على أن الإمام وإن كان نائباً لله فهو نائب للأمة أيضاً. [شرح المقاصد فى علم الكلام: ۲/ ۲۸۲]

و ابن تیمیه می گوید: (فإن الخلق عباد الله الولاة نواب الله على عباده وهم وكلاء العباد على نفوسهم بمنزلة أحد الشريكين مع الآخر ففيهم معنى الولاية والوكالة ثم الولي والوكيل متى استتاب فى أموره رجلا وترك من هو أصلح للتجارة أو المقار منه وباع السلعة بثمن وهو من حباه وبينه مودة أو قرابة فإن صاحبه يبغضه ويذمه أنه قد خان وداهن قريبه أو صديقه. السياسة الشرعية، ص ۱۷)

ابن تیمیه - رحمه الله - در ادامه می گوید: « مردمان بندگان خدا هستند و حاکمان نائب‌های خداوند (ج) بر بندگان هستند و هم چنین وکلای بندگان -مردم- اند بر آنها هستند و در اینجا مفهوم ولایت و نیابت یکی شریک دیگری است که در آن هم معنی ولایت است و هم معنی وکالت است. سپس تا وقتی ولی و وکیل از شخصی در امورش نیابت کند و امور تجاری، زمین و املاک را در اختیار او بگذارد و در مقابل این مرد کالاهاى گران بها را به بهای ناچیزی بفروشد، در حالی که خریدار بهتری برای این کالاها یافت شود، این

مرد به صاحب خود خیانت کرده است». [مسئولیت در اسلام: ص ۲۰]  
هم‌چنین ماوردی در ضمن بحث از مرگ خلیفه یا وزیر و اثرات این امر بر سلطه امیر شهر و ناحیه می‌گوید: «... هرگاه تعیین امیر به وسیله خلیفه صورت گرفته باشد، با مرگ او بر کنار نمی‌شود؛ لیکن هرگاه از سوی وزیر تعیین شده باشد، با مرگ او از وظیفه‌اش بر کنار می‌گردد؛ زیرا تعیین خلیفه به نماینده‌گی از مسلمین است، در حالی که تعیین وزیر به نمایندگی از خودش می‌باشد». [احکام السلطانیه]

هم‌چنین: وَمِنْهَا أَنْ وَلِيَهُ السُّلْطَانُ لَهُ الْوَلَايَةُ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ السُّلْطَانُ وَلِيٌّ مِنْ لَا وَلِيَّ لَهُ وَزُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلِيٌّ مِنْ لَا وَلِيَّ لَهُ وَالْحَالُ وَارِثٌ مِنْ لَا وَارِثَ لَهُ وَالسُّلْطَانُ نَائِبُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَيُزَوِّجُ اللَّقِيطَ وَيَتَصَرَّفُ فِي مَالِهِ وَلَيْسَ لِلْمُلْتَقِطِ أَنْ يَفْعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ. [بدايع الصنایع: ۱۹۹/۶]

(وَلِلْإِمَامِ أَنْ يُصَالِحَ عَلَى الدِّيَةِ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ الْعَفْوَ لِأَنَّ الْقِصَاصَ حَقُّ الْمُسْلِمِينَ بِدَلِيلِ أَنَّ مِيرَاثَهُ لَهُمْ وَإِنَّمَا الْإِمَامُ نَائِبٌ عَنْهُمْ -المسلمين- فِي الْإِقَامَةِ وَفِي الْعَفْوِ إِسْقَاطُ حَقِّهِمْ أَضْلًا وَرَأْسًا. بدايع الصنایع: ۲۴۵/۷)  
(قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ).

(وَأَمَّا قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَمُؤْنَةُ عَامِلِي فَقِيلَ: هُوَ الْقَائِمُ عَلَى هَذِهِ الصَّدَقَاتِ، وَالنَّظَرُ فِيهَا. وَقِيلَ: كُلُّ عَامِلٍ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ خَلِيفَةٍ وَغَيْرِهِ؛ لِأَنَّهُ عَامِلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَائِبُ عَنْهُ فِي أُمَّتِهِ. شرح النووی علی مسلم: ۲۱۱/۶)

می‌بینیم که در اجرای حدود شرعی، خلیفه و حاکم هم نائب مسلمین است و هم نائب الله و رسول الله (ص) لذا نیابت الله (ج) و رسول الله (ص) با نیابت مسلمین تناقض و تصادم ندارد؛ بلکه هر سه یک نیابت هستند. یعنی نیابت الله و نیابت رسول الله (ص) و نیابت مسلمین، همه نیابت در اجرای شرع می‌باشد.

نائب الله و نائب رسول الله (ص) در حقیقت نیابت در اجرای امور شرع می‌باشد. از آن جایی که شریعت برای هدایت و اصلاح امت آمده است و

هدایت و صلاح از حقوق عبادالله و امت رسول الله (ص) می‌باشد و نعمت‌هایی است که خداوند به امت عطا کرده است، لذا نیابت در اجرای شرع در حقیقت نیابت در اجرای حقوق مسلمین و خیر و صلاح مسلمین می‌باشد و لذا خلیفه و امیر و سلطان، نائب در اجرای حقوق امت مسلمان می‌باشد که خود به معنی نیابت امت است. از احادیث ثابت است که اجماع امت بر هدایت است و شرع نیز هدایت است و لذا نیابت در اجرای شرع همان نیابت در اجرای اجماع امت است و یک وظیفه و یک مسئولیت و یک عمل بوده و یک نیابت است.

سلطان، نائب مسلمین است

در کتب دینی و مذهبی، بسیاری خلیفه و سلطان و امیر نائب مسلمین تعریف و تعیین شده است. کتبی که در باب خلافت و سلطان و امیر و نواب ایشان و عزل و نصب ایشان و حقوق ایشان بر مسلمین و حقوق مسلمین بر ایشان بحث کرده است. خلیفه و هم‌چنین سلطان و امیر را، نائب مسلمین و یا نائب عامه و یا عامل مسلمین تعریف کرده اند، لذا ولایت و موکل بودن و منوب بودن مسلمین را تایید کرده‌اند و هم‌چنین در بسیاری از امور و صلاحیت‌ها و اختیارات نیابت خلیفه و امیر و سلطان از مسلمین ثابت می‌شود. عباراتی از این کتب را به عنوان نمونه در اینجا ذکر می‌نمایم:

(عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنِ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وُكِّلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أَعْنَتْ عَلَيْهَا. أخرجه البخاری: فی ۸۳ کتاب الأیمان والنذور)

« عبد الرحمن بن سمره (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: ای عبد الرحمن بن سمره! امارت و حکومت را درخواست مکن، چون اگر از روی درخواست و علاقه تان به شما داده شود- وکیل می‌شوی- مسئولیت انجام آن به عهده شما است و خداوند در این مورد کمکی به شما نخواهد کرد، اگر بدون درخواست تان به شما داده شود، خداوند یاور و معین شما خواهد بود ». [الؤلؤ والمرجان:

جلد دوم ۳۱/۲]

بعضی مسایل ممکن است تکرار شده باشند و این به دلیل این است که مجتهدین مختلف و کتب مختلف از نظر خود این مسائل را ذکر کرده‌اند و

همه این مسایل از زبان علما و مجتهدین مختلف جداگانه ذکر شده است. (فصل و اما بیان ما یخرج به القاضی عن القضاء فنقول وبالله التوفيق كل ما يخرج به الوكيل عن الوكالة يخرج به القاضی عن القضاء وما يخرج به الوكيل عن الوكالة أشياء ذكرناها في كتاب الوكالة لا يختلفان إلا في شيء واحد وهو أن الموكل إذا مات أو خلع ينعزل الوكيل والخليفة إذا مات أو خلع لا تنعزل قضاته وولاته ووجه الفرق أن الوكيل يعمل بولاية الموكل وفي خالص حقه أيضًا وقد بطلت أهلية الولاية فينعزل الوكيل والقاضی لا يعمل بولاية الخليفة وفي حقه بل بولاية المسلمين وفي حقوقهم وإنما الخليفة بمنزلة الرسول عنهم - مسلمين - لهذا لم تلحقه العهدة كالرسول في سائر العقود والوكيل في النكاح وإذا كان رسولاً كان فعله بمنزلة فعل عامة المسلمين ولا يتهم بعد موت الخليفة باقية فيبقى القاضی على ولايته وهذا بخلاف العزل فإن الخليفة إذا عزل القاضی أو الوالی ينعزل بعزله ولا ينعزل بموته لأنه لا ينعزل بعزل الخليفة أيضًا حقيقة بل بعزل العامة لما ذكرنا أن توليته بتولية العامة والامة ولو الاستبدال دالة لتعلق مصلحتهم بذلك. بدایع الصنائع: ۱۶/۷)

(و اما بیان ما یخرج به القاضی عن القضاء فنقول وبالله التوفيق: كل ما يخرج به الوكيل عن الوكالة يخرج به القاضی عن القضاء، وما يخرج به الوكيل عن الوكالة أشياء - ذكرناها في كتاب الوكالة - لا يختلفان إلا في شيء واحد: وهو أن الموكل إذا مات أو خلع ينعزل الوكيل، والخليفة إذا مات أو خلع لا تنعزل قضاته وولاته.

ووجه الفرق أن الوكيل يعمل بولاية الموكل وفي خالص حقه أيضًا، وقد بطلت أهلية الولاية فينعزل الوكيل، والقاضی لا يعمل بولاية الخليفة وفي حقه بل بولاية المسلمين وفي حقوقهم، وإنما الخليفة بمنزلة الرسول عنهم؛ لهذا لم تلحقه العهدة، كالرسول في سائر العقود والوكيل في النكاح، وإذا كان رسولاً كان فعله بمنزلة فعل عامة المسلمين، ولا يتهم بعد موت الخليفة باقية، فيبقى القاضی على ولايته. بدایع الصنائع في ترتيب الشرايع: ۴۶۰/۱۴)

(من ينعزل بموت الإمام: لا ينعزل بموت الإمام من عيّنه الإمام في وظيفة عامة كالقضاة، وأمرأه الأقاليم، ونظار الوقف، وأمين بيت المال، وأمير الجيش وهذا محل اتفاق بين الفقهاء، لأن الخلفاء الراشدين (رض) ولو حكمًا في

زَمَنِهِمْ، فَلَمْ يَنْعَزِلْ أَحَدٌ بِمَوْتِ الْإِمَامِ، وَلِأَنَّ الْخَلِيفَةَ أَسَدَ إِيَّاهُمْ الْوُظَائِفَ نِيَابَةً عَنِ الْمُسْلِمِينَ، لَا تُؤَابَا عَنْ نَفْسِهِ، فَلَا يَنْعَزِلُونَ بِمَوْتِهِ، وَفِي انْعِزَالِهِمْ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَتَعْطِيلٌ لِلْمَصَالِحِ. الموسوعة الفقهية الكويتية: ۶/ ۲۲۷)

(قَالَ فِي خِزَانَةِ الْفَتَاوَى: إِذَا مَاتَ الْقَاضِي انْعَزَلَ خُلَفَاؤُهُ، وَلَوْ مَاتَ وَاحِدٌ مِنَ الْوُلَاةِ انْعَزَلَ خُلَفَاؤُهُ، وَلَوْ مَاتَ الْخَلِيفَةُ لَا تَنْعَزِلُ وَلَا تُهْ تُضَاتُهُ. الْأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ لابن نجيم: ص ۲۳۳)

علمای معاصر همه بر نیابت خلیفه و امیر از امت تاکید می‌کنند: قال الدكتور يوسف القرضاوى والدكتور أحمد العسال: الأمة الإسلامية هي الحاكمة، وهي صاحبة السلطة، هي التي تختار حاكمها وهي التي تشير عليه، وهي التي تنصح له، وتعينه، وهي التي تعزله إذا انحرف أو جار، وال خليفة في الإسلام ليس نائباً عن الله، ولا وكيلاً له في الأرض إنما هو وكيل الأمة، ونائب عنها.

[العلمانية في ميزان العقل: ص ۸۵]

هم چنین قاضی‌ها و والی‌ها و امرای محلی نائب مسلمین می‌باشند:

(وَعِبَارَةُ الْمُحِيطِ مِنْ بَابِ مَوْتِ الْخَلِيفَةِ وَالْقَاضِي مَا نَصَّهُ وَلَوْ مَاتَ الْخَلِيفَةُ أَوْ خُلِعَ وَوُلِّيَ غَيْرُهُ بِأَنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى خَلْعِهِ وَالِاسْتِثْدَالِ بِهِ وَلَهُ قُضَاةٌ وَوُلَاةٌ لَا يَنْعَزِلُونَ بِمَوْتِهِ أَوْ خَلْعِهِ؛ لِأَنَّهُمْ يَعْمَلُونَ لِلْمُسْلِمِينَ نَصَبُوا لِمَصَالِحِهِمْ فَكَانَ نَائِبًا عَنْهُمْ فِي تَقْلِيدِ هَؤُلَاءِ وَالْمُسْلِمُونَ عَلَى حَالِهِمْ قَبِلُوا نَوَائِبَهُمْ عَلَى حَالِهِمْ وَكَذَا لَوْ مَاتَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَلَهُ عَمَّالٌ لَا يَنْعَزِلُونَ؛ لِأَنَّهُمْ نَصَبُوا لِمَصَالِحِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَكَانَ نَائِبًا عَنْهُمْ وَفِي الْبَدَائِعِ. كُلُّ مَا يُخْرِجُ الْوَكِيلَ عَنِ الْوُكَاةِ يَخْرُجُ بِهِ الْقَاضِي عَنِ الْقَضَاءِ إِلَّا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ وَهُوَ أَنَّ الْمُوَكَّلَ إِذَا مَاتَ انْعَزَلَ الْوَكِيلُ وَالْخَلِيفَةُ إِذَا مَاتَ أَوْ خُلِعَ لَا تَنْعَزِلُ قُضَاتُهُ وَوُلَاتُهُ. تنقيح الفتاوى الحامدية: ۴/ ۶۶)

(أَنَّ الْقَاضِي لَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ السُّلْطَانِ أَوْ خَلْعِهِ كَمَا مَرَّ فِي كِتَابِ الْقَضَاءِ وَعَلَّلُوهُ بِأَنَّ الْخَلِيفَةَ نَائِبٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ فِي تَقْلِيدِهِ لِلْقَضَاءِ وَالْمُسْلِمُونَ عَلَى حَالِهِمْ فَلَا يَنْعَزِلُ الْقَاضِي بِمَوْتِ النَّائِبِ يَعْنِي السُّلْطَانَ فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَاضِي يَبْقَى بَعْدَ مَوْتِ مُوَلِّيهِ عَلَى حَالِهِ فَإِذَا كَانَ مُوَلِّيهِ نَهَاهُ عَنْ شَيْءٍ يَبْقَى نَهْيُهُ بَعْدَ مَوْتِ. همان: ۴/ ۳۶۵)

(الرابع أن الإمامة خلافة الله ورسوله فيتوقف على استخلافاهما بوسط أو لا

بوسط والثابت باختیار الأمة لا يكون خلافة منهما بل من الأمة ورد بأنه لما قام الدليل من قبل الشارع وهو الإجماع على أن من اختاره الأمة خليفة لله ورسوله كان خليفة سقط ما ذكرتم ألا ترى أن الوجوب بشهادة الشاهد وقضاء القاضى وفتوى المفتى حكم الله لا حكمهم على أن الإمام وإن كان نائباً لله فهو نائب للأمة أيضاً. شرح المقاصد فى علم الكلام: ۲/ ۲۸۲)

(لا ینعزل الأمير بموت الخليفة بخلاف الوزير لأنه نائب الخليفة والأمير نائب المسلمين وهم باقون. الذخيرة: ۱۰/ ۳۱)

(قَوْلُهُ: لَا هُوَ بِمَوْتِ الْأَمِيرِ الْمُرَادُ بِهِ مَنْ لَهُ إِمَارَةٌ سَوَاءٌ كَانَتْ سُلْطَنَةً أَوْ غَيْرَهَا وَلِذَا قَالَ الْمُصَنِّفُ وَلَوْ الْخَلِيفَةُ وَلَيْسَ الْمُرَادُ بِالْأَمِيرِ مَنْ لَهُ إِمَارَةٌ غَيْرُ السُّلْطَنَةِ لِعَدَمِ صِحَّةِ الْمُبَالَغَةِ حِينَئِذٍ؛ إِذْ شَرَطَهَا صِدْقَ مَا قَبَلَهَا عَلَيْهَا. قَوْلُهُ: وَلَوْ الْخَلِيفَةُ أَى هَذَا إِذَا كَانَ الْأَمِيرُ الَّذِي وَلَّاهُ غَيْرَ الْخَلِيفَةِ بَلْ وَلَوْ كَانَ الْأَمِيرُ الَّذِي وَلَّاهُ، ثُمَّ مَاتَ هُوَ الْخَلِيفَةُ. قَوْلُهُ: لَيْسَ نَائِبًا عَنْ نَفْسِ الْخَلِيفَةِ أَى لِأَنَّ الْخَلِيفَةَ لَمْ يُوَلِّهِ لِمَصْلَحَةِ نَفْسِهِ وَإِنَّمَا وَلَّاهُ لِمَصَالِحِ النَّاسِ. حاشية الدسوقي على الشرح الكبير:

(۸/ ۱۷)

(وَيَصِحُّ اسْتِخْلَافُ غَائِبٍ عِلِمَتْ حَيَاتُهُ بِخِلَافِ مَا إِذَا جُهِلَتْ وَيَسْتَقْدِمُ أَى يُطْلَبُ قُدُومُهُ بِأَنْ يُطْلَبَهُ أَهْلُ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ بَعْدَ الْمَوْتِ أَى بَعْدَ مَوْتِ الْإِمَامِ فَإِنْ بَعْدَ قُدُومِهِ بِأَنْ بَعْدَتْ غَيْبَتُهُ وَتَصَرَّرُوا أَى الْمُسْلِمُونَ بِتَأْخُرِ النَّظَرِ فِي أُمُورِهِمْ عَقِدَتْ أَى الْخِلَافَةُ أَى عَقَدَهَا أَهْلُ الْعَقْدِ وَالْحَلِّ لِنَائِبٍ عَنْهُ بِأَنْ يُبَايَعُوهُ بِالنِّيَابَةِ دُونَ الْخِلَافَةِ وَيَنْعَزِلُ بِقُدُومِهِ وَلَهُ أَى لِلْإِمَامِ تَبْدِيلُ وَلِئَى عَهْدٍ غَيْرِهِ فَلَوْ جُعِلَ الْأَمْرُ سُورَى بَيْنَ ثَلَاثَةٍ مُتَرَتِّبِينَ وَمَاتَ وَهُمْ أَحْيَاءٌ فَانْتَصَبَ الْأَوَّلُ لِلْخِلَافَةِ فَلَهُ تَبْدِيلُ الْأَخِيرَيْنِ بِغَيْرِهِمَا لِأَنَّهَا لَمَّا انْتَهَتْ إِلَيْهِ صَارَ أَمْلَكَ بِهَا لَا تَبْدِيلَ وَلِئَى عَهْدِهِ إِذْ لَيْسَ لَهُ عَزْلُهُ بَلَا سَبَبٍ لِأَنَّهُ لَيْسَ نَائِبًا لَهُ بَلْ لِلْمُسْلِمِينَ. أسنى المطالب فى

شرح روض الطالب: ۴/ ۱۱۰)

(الرابعة لا يجوز خلع الإمام بلا سبب فلو خلعه لم ينخلع ولو خلع الإمام نفسه نظر إن خلع لعجزه عن القيام بأمر المسلمين لهرم أو مرض ونحوهما انعزل ثم إن ولى غيره قبل عزل نفسه انعقدت ولايته وإلا فيباع الناس غيره وإن عزل نفسه بلا عذر ففيه أوجه أصحابها لا ینعزل وبه قطع صاحب البيان وغيره والثانى ینعزل لأن إلزامه الاستمرار قد یضر به فى آخرته ودنياه والثالث وبه

قطع البغوى إن لم يظهر عذر فعزل نفسه ولم يول غيره أو ولى من هو دونه لم يعزل وإن ولى مثله أو أفضل ففى الانعزال وجهان وهل للإمام عزل ولى العهد قال المتولى نعم والماوردى لا لأنه ليس نائباً له بل للمسلمين. قلت قول الماوردى أصح قال الماوردى فلو عزله الإمام وعهد إلى ثان ثم عزل المعهود إليه أولاً نفسه فعهد الثانى باطل ولا بد من استئنافه واللّه أعلم. روضة الطالبين وعمدة المفتين: ۴۳۶/ ۳

(لا يعزل بموت الإمام من عينه الإمام فى وظيفة عامة كالقضاة، وأمراء الأقاليم، ونظار الوقف، وأمين بيت المال، وأمير الجيش. وهذا محل اتفاق بين الفقهاء، لأنّ الخلفاء الراشدين (رض) ولّوا حكّاماً فى زمنهم، فلم يعزل أحد بموت الإمام، ولأنّ الخليفة أسند إليهم الوظائف نيابة عن المسلمين، لا نواباً عن نفسه، فلا يعزلون بموته، وفى انعزالهم ضرر على المسلمين وتعطيل للمصالح. أمّا الوزراء فيعزلون بموت الإمام وانعزاله، لأنّ الوزارة نيابة عن الإمام فيعزل النائب بموت المستتيب. لأنّ الإمام استتاب الوزير ليعينه فى أمور الخلافة. الموسوعة الفقهية: ۲/ ۲۱۷۷)

سلطة التصرف فى أموال بيت المال

(سلطة التصرف فى بيت مال المسلمين للخليفة وحده أو من ينوبه. وذلك لأنّ الإمام نائب عن المسلمين فيما لم يتعيّن المتصرف فيه منهم. وكلّ من يتصرف فى شىء من حقوق بيت المال فلا بدّ أن يستمدّ سلطته فى ذلك من سلطة الإمام. ويجب - وهو ما جرت عليه العادة - أن يولّى الخليفة على بيت المال رجلاً من أهل الأمانة والقدرة. همان: ۲/ ۳۰۷۰)

(مَنْ يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ الْإِمَامِ: وَقَدْ ذَكَرَ الْكَاسَانِيُّ أَنَّ عَزْلَ الْإِمَامِ لِلْقَاضِي لَيْسَ بِعَزْلِ لَهُ حَقِيقَةٍ، بَلْ بِعَزْلِ الْعَامَّةِ لِمَا ذُكِرَ مِنْ أَنَّ تَوَلِيَّتَهُ بِتَوَلِيَّةِ الْعَامَّةِ، وَالْعَامَّةُ وَلَوْهُ الْإِسْتِبْدَالُ دَلَالَةً لِتَعَلُّقِ مَصْلَحَتِهِمْ بِذَلِكَ، فَكَانَتْ وَلَايَتُهُ مِنْهُمْ مَعْنَى فِي الْعَزْلِ أَيْضًا فَهُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْعَزْلِ وَالْمَوْتِ، وَلَا يَمْلِكُ الْقَاضِي عَزْلَ نَائِبِهِ الْمَأْذُونِ لَهُ فِي تَعْيِينِهِ لِأَنَّهُ نَائِبُ الْإِمَامِ، فَلَا يَنْعَزِلُ بِعَزْلِهِ مَا لَمْ يَكُنِ الْإِمَامُ قَدْ أَذِنَ لَهُ بِإِسْتِبْدَالِ مَنْ يَشَاءُ فَيَمْلِكُ عَزْلَهُ، وَيَكُونُ ذَلِكَ عَزْلاً مِنَ الْخَلِيفَةِ لَا مِنَ الْقَاضِي. الموسوعة الفقهية الكويتية: ۳۳/ ۳۲۲)

(إنهم عرفوا فكرة الدولة مستقلة عن أشخاص الحكام، فكان الحاكم أو الخليفة



يعد بمثابة أمين على السلطة يمارسها بصورة مؤقتة، ونياية عن الأمة، كما يتضح من الخطب السياسية التى كان يلقيها الخلفاء الراشدون بمجرد انعقاد البيعة لهم. الإمامة والسياسة لابن قتيبة: (ص ١٦ و ٥٠)

(والذى يبدو منها أنهم كانوا يمارسون السلطة من أجل مصلحة الجماعة الإسلامية لا من أجل مصالحهم الشخصية، فالخليفة يعتبر نفسه وكيلاً عن الأمة فى أمور الدين وفى إدارة شؤون الدولة بحسب شريعة الله ورسوله، وهو لهذا يستمد سلطانه من الأمة، ولها حق نصحه وعزله من منصبه إن وجد ما يوجب العزل. الأحكام السلطانية: للماوردى، ص ١٥ وما بعدها، حجة البالغة: ٢/١١٢، نظام الحكم فى الإسلام: يوسف موسى، ص ١٢٤. الفقه الإسلامى وأدلتها: ٤٥٣/ ٨)

(ومن أخرج إلى طريق العامة روشنا أو ميزابا أو كنيفا أو دكانا فلرجل من عرض الناس أن ينتزعه لأن المرور فى الطريق العام حق مشترك بين جميع الناس بأنفسهم ودوابهم، فله أن ينقضه كما فى الملك المشترك إذا بنى فيه أحدهم شيئاً كان لكل واحد منهم نقضه كذا هذا قال: فإن سقط على إنسان فعطب فالدية على عاقلته لأنه تسبب إلى التلف وهو متعدي فيه بشغل طريق المسلمين وهواه بما ليس له حق الشغل؛ ولو فعل ذلك بأمر السلطان لا يضمن لأنه صار مباحاً مطلقاً لأنه نائب عن جماعة المسلمين؛ ولو باع الدار بعد ذلك لا يبرأ عن الضمان لأن الجناية وجدت منه وهى باقية. الاختيار لتعليل المختار: ٥٠/ ٥)

(قال الشافعى (رح): يقسم الخمس على خمسة أسهم سهم للخليفة وسهم لبنى هاشم والصدقات على سبعة حتماً من كل صنف ثلاثة ولنا أن الأمر بالصرف إليهم كان على اعتبار أنهم مصارف لا أنهم مستحقون قوله: ما يسعه وأعوانه لأن ما يستحقه أجرة من وجه صدقة من وجه لأنه عامل للمسلمين فيجب نفقته فى بيت المال ولا تحل لبنى هاشم وإن كان عاملاً ذكره الجصاص والكرخى لأن الشبهة فى حقهم ملحقة بالحقيقة كرامة لهم. النافع الكبير: ص ١٢٢)

(أن الخليفة عامل للمسلمين فلا ينزل القاضى الذى ولاه هو أو ولاه القاضى بإذنه والموكل عامل لنفسه فيعزل وكيله بموته لبطلان حقه. حاشية ابن عابدين:

(وَعَلَى هَذَا الطَّرِيقِ نَقُولُ فِي الَّذِي أَسْلَمَ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ يَجِبُ الْقِصَاصُ لِأَنَّا نَعْلَمُ أَنَّهُ لَا وَلِيَّ لَهُ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ، وَالطَّرِيقُ الْآخَرُ أَنَّ الْقِصَاصَ عُقُوبَةٌ مَشْرُوعَةٌ لِيُشْفِيَ الْغَيْظَ وَدَرْكُ الثَّأْرِ، وَهَذَا الْمَقْصُودُ يَحْصُلُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَلَا يَحْصُلُ لِلْمُسْلِمِينَ، وَالْإِمَامُ نَائِبٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ فِي اسْتِيفَاءِ مَا هُوَ حَقٌّ لَهُمْ، وَحَقُّهُمْ فِيمَا يَنْفَعُهُمْ، وَهُوَ الدِّيَّةُ لِأَنَّهُ مَالٌ مَصْرُوفٌ إِلَى. المبسوط: ۱۳/ ۱۴)

(فإن لم يوجد من الأولياء نسيب زوج المعتق الرجل ولو كان المعتق إماماً أعتق من بيت المال لأن الولاء حينئذ للمسلمين فيزوج نائبهم وهو الإمام. ثم عصبت له لما روى الشافعي (رح) وابن حبان والحاكم عن ابن عمر الولاء لحمه كلحمه النسب. دليل المحتاج شرح المنهاج للإمام النووي لفضيلة الشيخ رجب نوري، مشوح ۳/ ۶۴)

وللبالغة الخيار في الحال - وللصغيرة - أيضا - إذا بلغت - لما مروى ويجرى الخلاف الذي ذكره المصنف في تزويج غير المجرى إذا أذنت في التزويج مطلقا - ولو طلبت من لا ولي لها - خاصا - أن يزوجهما السلطان - أو نائبه - بغير كفاءة ففعل لم يصح - تزويجه به - في الأصح - لأنه نائب المسلمين ولهم حظ في الكفاءة. مغنى المحتاج إلى معرفة ألفاظ المنهاج: ۳/ ۱۶۵)

(للامام ولاية المطالبة بالخراج كجزية الرؤوس وقد كان عمر و عثمان و على و من بعده يبعثون عمالهم على جباية الخراج و هذا متفق عليه فان طالب للامام و جب الدفع اليه و ما لم يجز تفرقة و ذكر القاضي و الاصحاح في كتاب الزكاة أنه لا يجوز تفرقة دون الامام بخلاف الزكاة و فرقوا بينهما بأن الزكاة فرض من فروض الاسلام و مصارفها معينة فجاز لمن وجبت عليه أن يتولاها بنفسه و الخراج و الجزية يصرف في المصالح العامة و يحتاج الى اجتهاد و يتعلق بها حق جميع المسلمين و الامام هو النائب لهم. الاستخراج لأحكام الخراج: ص ۱۴۵)

(وهو فرض كفاية يلزم الإمام نصب من يكتفى به في القضاء ودليل أنه فرض كفاية أن أمر الناس لا يستقيم بدونه فكان واجبا عليهم كالجهاد والإمامة قال أحمد: لا بد للناس من حاكم أتذهب حقوق الناس؟ وإنما ينصبه الإمام لأن أمره إليه وهو نائب عنه. العدة شرح العمدة: ص ۶۰۱)

(الروشن: كان موجودا قديما و يوجد أيضا في البيوت المسلحة، و هو أن يضع

شيئا من الأخشاب ونحوها فتمتد إلى الخارج ثم يبنى عليه ما يقارب المتر أو المترين ونحوه، أما الساباط فهو أن تمتد الأخشاب حتى تصل إلى الجدار المقابل سواء كان جداره أو جدار غيره ثم يبنى عليه، فلا يجوز أن يضع الروشن والساباط، قالوا: لأن الهواء ملك لغيره، فإذا بناه فقد بناه على ملك غيره، ولأنه قد يضرر بالمجتازين بالسقوط، فقد يسقط، ولأنه - لاسيما الساباط - يسد الهواء، ويمنع دخول الضوء، قالوا: فلا يجوز إلا بإذن السلطان، فإذا أذن فإنه يجوز ذلك، لأن السلطان نائب المسلمين، وهو حق للمسلمين، فإذا أذن فيه السلطان وهو نائبهم جاز، وعن الإمام أحمد وهو مذهب جمهور العلماء أن ذلك جائز حيث لا ضرر، وأما المذهب فإنهم يمنعون منه مطلقا سواء كان فيه ضرر أم لم يكن، قال الجمهور: يجوز ذلك إذا لم يكن فيه ضرر، لأن الطريق يسلكه المارة ويجلسون فيه، فكذلك يجوز هذا، واجب الحنابلة بأن المشى فى الطريق إنما وضع الطريق له، لم يمنع منه، ولأن الجلوس فى الطرقات لا يدوم ولا يمكن التحرز منه بخلاف هذا، وما ذهب إليه الحنابلة أظهر وأنه يحتاج إلى إذن السلطان، وذلك لأن هذا الهواء ملك عام للمسلمين فاحتيج إلى إذنهم، والسلطان هو نائبهم، وبناءه بغير إذن تصرف فى ملك الغير، ولأنه قد يقع فيه ضرر، ولا شك أن فتحه من غير إذن السلطان قد يترتب عليه مفسد كثيرة، فالصحيح ما ذهب إليه الحنابلة. شرح زاد المستقنع للحمدة: (٣٢/ ١٤)

(وَكَذَا لَا يُجْزَى الدَّفْعُ مِنْهَا لِمَنْ عَلَّقَ عَثْقَهُ بِأَدَاءِ مَالٍ؛ لِأَنَّهُ لَا يَمْلِكُ بِالتَّمْلِيكِ، بِخِلَافِ الْمُكَاتَبِ، وَلَوْ أَعْتَقَ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِ تِجَارَةٍ لَمْ يُجْزَئْهُ؛ لِأَنَّ الزَّكَاةَ فِي قِيَمَتِهِمْ لَا فِي عَيْنِهِمْ - وَمَا أَعْتَقَ - إِمَامٌ أَوْ - سَاعَ مِنْهَا - أَى: الزَّكَاةَ - فَوَلَاؤُهُ لِلْمُسْلِمِينَ - لِأَنَّهُ نَائِبُهُمْ وَمَا أَعْتَقَ رَبُّ الْمَالِ مِنْهَا، فَوَلَاؤُهُ لَهُ. شرح منتهى الإرادات: ٢٤٩/ ٣)

(وَأَمَّا مَنْ كَانَ تَصَرُّفُهُ مُسْتَفَادًا مِنْ تَوَلِّيَّتِهِ فَإِنْ كَانَ نَائِبًا عَنْهُ كَالْوَزِيرِ فَإِنَّهُ كَالْوَكِيلِ لَهُ يَنْعَزِلُ بِعَزْلِهِ وَبِمَوْتِهِ وَإِنْ كَانَ نَائِبًا عَنِ الْمُسْلِمِينَ كَالْإِمَامِ الْعَامِّ لَمْ يَنْعَزِلْ بِمَوْتِ الْإِمَامِ ذَكَرَهُ الْقَاضِي فِي الْأَحْكَامِ السُّلْطَانِيَّةِ. بَابُ الْجِهَادِ مَا يَسَعُ مِنْهُ وَمَا لَا يَسَعُ - قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ: الْجِهَادُ وَاجِبٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. ثُمَّ أَمَرَ بِالْمُجَادَلَةِ بِالْأَحْسَنِ وَإِذَا حَصَلَ الْمُقْصُودُ بِالْبَعْضِ سَقَطَ عَنِ الْبَاقِينَ. وَفِي مَثَلِ هَذَا يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ النَّظَرُ لِلْمُسْلِمِينَ، لِأَنَّهُ مَنْصُوبٌ لِذَلِكَ نَائِبٌ عَنْ

جَمَاعَتِهِمْ. شرح السير الكبير: (۱/ ۱۹۶)

(والقاضى لا يعمل بولاية الخليفة وفى حقه بل بولاية المسلمين وفى حقوقهم، وإنما الخليفة بمنزلة الرسول عنهم - مسلمين - لهذا لم تلحقه العهدة، كالرسول فى سائر العقود والوكيل فى النكاح، وإذا كان رسولا كان فعله بمنزلة فعل عامة المسلمين، ولا يتهم بعد موت الخليفة باقية، فيبقى القاضى على ولايته. بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع: ۱۵/ ۴۴)

(أَنَّ الْخَلِيفَةَ عَامِلٌ لِلْمُسْلِمِينَ فَلَا يَتَعَزَّلُ بِهِ الْقَاضِي الَّذِي وَلَّاهُ هُوَ أَوْ وَلَّاهُ الْقَاضِي بِإِذْنِهِ وَالْمَوْكَلَّ عَامِلٌ لِنَفْسِهِ فَيَتَعَزَّلُ وَكَيْلُهُ بِمَوْتِهِ لِإِبْطَالِ حَقِّهِ. تبين الحقائق شرح كنز الدقائق: ۴/ ۲۷۶)

(أن الإمام إنما يولى القضاء نيابة عن المسلمين بخلاف تولية القاضى لنوابه فإنه عن نفسه. نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج: ۸/ ۲۴۶)

وَيُزَوِّجُ خَلِيفَةُ الْجَبَّارِ عَيْدَ الْيَتِيمِ وَإِمَاءَهُ بِحَسَبِ الْمَصْلَحَةِ كَوَكِيلِ الْمُسْلِمِينَ. شرح النيل وشفاء العليل: إياضية ۹/ ۱۰)

(والإسلام لا يقر جعل الأمة مصدر السلطة التشريعية؛ لأن التشريع لله وحده، والأمة وحدها صاحبة الخلافة فى الأرض فى تنفيذ أحكام الشريعة، والخليفة وأعوانه وقضاته وكلاء عن الأمة فى أمور الدين وفى إدارة شؤونها بحسب شريعة الله ورسوله، ولها حق نصحه وتوجيهه وتقويمه إن أساء، وعزله إن انحرف، فهو يستمد سلطانه من الأمة بعقد البيعة أو الوكالة، ويكون مصدر السيادة حينئذ هو الأمة الموكل الأصلى، لا الوكيل النائب عنها. والأمة فى المجتمع المسلم أو الديمقراطية الإسلامية ملتزمة بالقانون السماوى والأخلاقى ومقيدة بمبادئه، فالسيادة فى الإسلام مبنية على حق إنسانى ناشئ عن جعل شرعى. وبذلك تكون الأمة والشريعة معاً هما صاحبا - السيادة - فى الدولة الإسلامية، بمعنى أن السيادة الأصلية لله تعالى، فيرجع إليه فى الأمر والنهى، والسيادة العملية مستمدة من الشعب الذى يعين أهل الحل والعقد أصحاب الرأى والاجتهاد فى ضوء مبادئ الشريعة. قال المرحوم الأستاذ عبد الوهاب خلاف : وهذه الرئاسة العليا مكانتها من الحكومة الإسلامية مكان الرئاسة العليا من أية حكومة دستورية؛ لأن الخليفة يستمد سلطانه من الأمة الممثلة فى أولى الحل والعقد، ويعتمد فى بقاء هذا السلطان على ثقتهم به ونظره فى مصالحهم،

ولهذا قرر علماء المسلمين أن للأمة خلع الخليفة لسبب يوجبه، وإن أدى إلى الفتنة احتمل أدنى المضرتين.... الفقه الإسلامي وأدلته: ۸/ ۳۳۶)

(وَمَوْتُ الْإِمَامِ الْأَعْظَمِ لَا يُوجِبُ عَزْلَ خُلَفَائِهِ. وَالْفَرْقُ أَنَّهُ بِالْعَجْزِ سَقَطَ أَمْرُهُ، وَكَذَلِكَ بِالْمَوْتِ، وَإِذَا سَقَطَ أَمْرُهُ سَقَطَ أَمْرُ مَنْ يَتَصَرَّفُ مِنْ جِهَتِهِ، كَالْمُوَكَّلِ إِذَا مَاتَ انْعَزَلَ وَكَيْلُهُ، كَذَلِكَ هَذَا. وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِذَا مَاتَ الْخَلِيفَةُ؛ لِأَنَّهُ يَتَصَرَّفُ لِلْمُسْلِمِينَ فَصَارَ تَوَلَّيَهُ مِنْ جِهَةِ الْمُسْلِمِينَ وَهُمْ بَاقُونَ فَقَدْ بَقِيَ مَنْ يَتَصَرَّفُ هَذَا الْوَالِي مِنْ جِهَتِهِ فَبَقِيَ عَلَى وَلَا يَتِيهِ. الفروق: ۱/ ۳۱۵)

أن الخليفة نائب عن المسلمين. غمز عيون البصائر: ۲/ ۳۹۰)

(فإن الخلق عباد الله الولاية نواب الله على عباده وهم وكلاء العباد على نفوسهم بمنزلة أحد الشريكين مع الآخر ففهم معنى الولاية والوكالة ثم الولي والوكيل متى استتاب في أموره رجلا وترك من هو أصلح للتجارة أو المقار منه وباع السلعة بثمن وهو من حباه وبينه مودة أو قرابة فإن صاحبه يبغضه ويذمه أنه قد خان وداهن قريبه أو صديقه. السياسة الشرعية: ص ۱۷)

(لا بد للمسلمين من حاكم لئلا تذهب حقوق الناس - وهو - أي الإمام - وكيل المسلمين - فله عزل نفسه - مطلقا كسائر الوكلاء - ولهم - أي المسلمين - عزله أن سألها - أي العزلة بمعنى العزل لا الإمامة لقول الصديق أقيلوني قالوا لا نقيلك ورد في الإقناع كلام التنقيح هنا كما نقله في الحاشية ولو حمله على ما أشرت إليه لم يعارض كلامه. شرح منتهى الإرادات: ۳/ ۳۸۸)

(أن الإمام إنما ينصب لإقامة الأحكام وحدود وأمور قد شرعها الرسول تقدم علم الأمة بها وهو في جميع ما يتولاه وكيل للأمة ونائب عنها وهي من ورائه في تسديده وتقويمه وإذكاره وتنبهه وأخذ الحق منه إذا وجب عليه وخلعه والاستبدال به متى اقترب ما يوجب خلعه فليس يحتاج مع ذلك إلى أن يكون معصوما كما لا يحتاج أميره وقاضيه و جابي خراجيه و صدقاته وأصحاب مسائله وحرسه إلى أن يكونوا معصومين وهو فليس يلي بنفسه شيئا أكثر مما يليه خلفاؤه من هذه الأمور. تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل: ص ۴۷۶)

(إِذَا كَانَ تَقْلِيدُ الْأَمِيرِ مِنْ قَبْلِ الْخَلِيفَةِ لَمْ يَنْعَزِلْ بِمَوْتِ الْخَلِيفَةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ الْوَزِيرِ انْعَزَلَ بِمَوْتِ الْوَزِيرِ لِأَنَّ تَقْلِيدَ الْخَلِيفَةِ نِيَابَةٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ وَتَقْلِيدُ الْوَزِيرِ نِيَابَةٌ عَنْ نَفْسِهِ، وَيَنْعَزِلُ الْوَزِيرُ بِمَوْتِ الْخَلِيفَةِ وَإِنْ لَمْ يَنْعَزِلْ بِهِ الْأَمِيرُ لِأَنَّ الْوَرَاةَ

نَبَاةٌ عَنِ الْخَلِيفَةِ وَالْإِمَارَةِ نَبَاةٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَهَذَا حُكْمٌ أَحَدِ قِسْمَي الْإِمَارَةِ الْعَامَّةِ وَهِيَ إِمَارَةُ الْإِسْتِكْفَاءِ الْمَعْقُودَةِ عَنْ اخْتِيَارِ الْأَحْكَامِ السُّلْطَانِيَّةِ: (۵۲/۱)

(وَتَتَأَلَّفُ الدَّوْلَةُ مِنْ مَجْمُوعَةٍ مِنَ النُّظُمِ وَالْوَلَايَاتِ بِحَيْثُ تُؤَدِّي كُلُّ وَلايَةٍ مِنْهَا وَظِيفَةً خَاصَّةً مِنْ وَظَائِفِ الدَّوْلَةِ، وَتَعْمَلُ مُجْتَمَعَةً لِتَحْقِيقِ مَقْصِدٍ عَامٍّ، وَهُوَ رِعَايَةُ مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ. يَقُولُ الْمَاوَرْدِيُّ: - الْإِمَامَةُ مَوْضُوعَةٌ لِخِلَافَةِ النَّبُوَّةِ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا - وَالْإِمَامُ هُوَ مَنْ تَصَدَّرَ عَنْهُ جَمِيعُ الْوَلَايَاتِ فِي الدَّوْلَةِ. وَيَقُولُ ابْنُ تَيْمِيَّةَ: فَالْمَقْصُودُ الْوَاجِبُ بِالْوَلَايَاتِ إِصْلَاحُ دِينِ الْخَلْقِ الَّذِي مَتَى فَاتَهُمْ خَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا، وَلَمْ يَنْفَعَهُمْ مَا نَعَمُوا بِهِ فِي الدُّنْيَا، وَإِصْلَاحُ مَا لَا يَقُومُ الدِّينُ إِلَّا بِهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ. وَيَقُولُ ابْنُ الْأَزْرَقِ: إِنَّ حَقِيقَةَ هَذَا الْوُجُوبِ الشَّرْعِيِّ - يَعْنِي وَجُوبَ نَصَبِ الْإِمَامِ - رَاجِعَةٌ إِلَى النَّبَاةِ عَنِ الشَّارِعِ فِي حِفْظِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا بِهِ، وَسُمِّيَ بِاعْتِبَارِ هَذِهِ النَّبَاةِ خِلَافَةً وَإِمَامَةً، وَذَلِكَ لِأَنَّ الدِّينَ هُوَ الْمَقْصُودُ فِي إِيْجَادِ الْخَلْقِ لَا الدُّنْيَا فَقَط. وَبَعْدَ هَذَا نَعْرِضُ إِلَى مَجْمُوعِ الْوَلَايَاتِ فِي الدَّوْلَةِ وَمَا يَخُصُّ كُلًّا مِنْهَا مِنْ وَظَائِفِ:

أَوَّلًا: الْحَاكِمُ أَوْ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ: الْإِمَامُ وَكِيلٌ عَنِ الْأُمَّةِ فِي خِلَافَةِ النَّبُوَّةِ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسِيَاسَةِ الدُّنْيَا، وَيَتَوَلَّى مَنْصِبَهُ بِمُوجِبِ عَقْدِ الْإِمَامَةِ. وَالْأَصْلُ فِي الْإِمَامِ أَنْ يَبَاشِرَ إِدَارَةَ الدَّوْلَةِ بِنَفْسِهِ، وَلَكِنْ لَمَّا كَانَ هَذَا مُتَعَذِّرًا مَعَ اتِّسَاعِ الدَّوْلَةِ وَكَثْرَةِ وَظَائِفِهَا، وَتَعَدُّدِ السُّلْطَاتِ فِيهَا جَارَ لَهُ أَنْ يُنَيَّبَ عَنْهُ مَنْ يَقُومُ بِهِذِهِ السُّلْطَاتِ مِنْ وُلاةٍ، وَأُمَرَاءٍ، وَوُزَرَاءٍ، وَقُضَاةٍ، وَغَيْرِهِمْ، وَيَكُونُونَ الْوُكَلَاءَ عَنْهُ فِي إِدَارَةِ مَا وَكَّلَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَعْمَالٍ. فإِذَا دَارَةُ الْإِمَامِ، لِلدَّوْلَةِ دَائِرَةٌ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ وَكِيلًا عَنِ النَّاسِ وَنَائِبًا عَنْهُمْ، وَيَبْنَى أَنْ يُنَيَّبَ هُوَ وَيُوكَّلَ مَنْ يَقُومُ بِأَعْبَاءِ الْحُكْمِ شَرِيطَةً أَلَّا يَنْصَرِفَ عَنِ النَّظَرِ الْعَامِّ فِي شُؤْنِ الدَّوْلَةِ، وَمُطَالَعَةِ كُلِّيَّاتِ الْأُمُورِ مَعَ الْبَحْثِ عَنْ أَحْوَالِ مَنْ يُؤَلِّيهِمْ؛ لِيَتَحَقَّقَ مِنْ كِفَايَتِهِمْ لِمَنَاصِبِهِمْ. وَتَفْصِيلُ ذَلِكَ فِي مُصْطَلَحِ - إِمَامَةِ كُبْرَى -

ثَانِيًا: وَلِيُّ الْعَهْدِ: وَهُوَ مَنْ يُؤَلِّيهِ الْإِمَامُ عَهْدَ الْإِمَامَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَمِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّهُ لَيْسَ لِوَلِيِّ الْعَهْدِ تَصَرُّفٌ فِي شُؤْنِ الدَّوْلَةِ مَا دَامَ الْإِمَامُ حَيًّا، وَلَا يَلِي شَيْئًا فِي حَيَاةِ الْإِمَامِ وَإِنَّمَا تَبْدَأُ إِمَامَتُهُ وَسُلْطَتُهُ بِمَوْتِ الْإِمَامِ، فَتَصَرَّفُهُ كَالْوَكَاةِ الْمُعْلَقَةِ بِشَرْطٍ، وَلَيْسَ لِلْإِمَامِ عَزْلُ وَلِيِّ الْعَهْدِ مَا لَمْ يَتَغَيَّرَ حَالُهُ؛ لِأَنَّهُ اسْتَخْلَفَهُ فِي حَقِّ

الْمُسْلِمِينَ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْلُهُ، قِيَاسًا عَلَى عَدَمِ جَوَازِ خَلْعِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ؛ لِمَنْ بَايَعُوهُ إِذَا لَمْ يَتَغَيَّرْ حَالُهُ. وَتَفْصِيلُهُ فِي مُصْطَلَحٍ. - إِمَامَةٌ كُبْرَى - . الفصل في شرح الشروط العمرية: (٢٨٧/ ١)

وفى البرازية: مات الخليفة وله أمراء وعمال فالكل على ولايته فيما يُخْرِجُ الْقَاضِيَّ عَنِ الْقَضَاءِ فَفِي الْبِرَازِيَّةِ أَرْبَعُ خِصَالٍ إِذَا حَلَّ بِالْقَاضِي أَنْعَزَلَ فَوَاتُ السَّمْعِ أَوْ الْبَصَرِ أَوْ الْعَقْلِ أَوْ الدِّينِ، وَإِذَا عَزَلَ السُّلْطَانُ الْقَاضِيَّ لَا يَنْعَزِلُ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ الْخَبَرُ كَالْوَكِيلِ، وَعَنْ الثَّانِي أَنَّهُ لَا يَنْعَزِلُ مَا لَمْ يَأْتِ قَاضٍ آخَرُ صِيَانَةً لِلْمُسْلِمِينَ عَنْ تَعْطِيلِ قَضَائِهِمْ، وَهَذَا إِذَا لَمْ يُعْلَقْ عَزْلُهُ بِشَرْطٍ كَوْصُولِ الْكِتَابِ وَنَحْوِهِ وَإِنْ مُعْلَقًا لَا يَنْعَزِلُ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ الْكِتَابُ، وَإِنْ وَصَلَ إِلَيْهِ الْخَبَرُ وَإِذَا مَاتَ الْقَاضِي أَنْعَزَلَ خُلَفَاؤُهُ وَإِذَا عَزَلَ الْقَاضِي فَالْفَتْوَى عَلَى أَنَّ النَّائِبَ لَا يَنْعَزِلُ بِعَزْلِهِ؛ لِأَنَّهُ نَائِبُ السُّلْطَانِ أَوْ الْعَامَّةِ وَبِعَزْلِ نَائِبِ الْقَاضِي لَا يَنْعَزِلُ الْقَاضِي، وَلَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ الْخَلِيفَةِ كَذَا فِي الْبِرَازِيَّةِ وَفِيهَا الْقَاضِي إِذَا عَزَلَ نَفْسَهُ، وَبَلَغَ السُّلْطَانُ عَزْلَهُ يَنْعَزِلُ، وَكَذَا إِذَا كَتَبَ بِهِ إِلَى السُّلْطَانِ وَبَلَغَ الْكِتَابُ إِلَى السُّلْطَانِ، وَقِيلَ لَا يَنْعَزِلُ بِعَزْلِ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ نَائِبٌ عَنِ الْعَامَّةِ فَلَا يَمْلِكُ إِبْطَالَ حَقِّهِمْ. البحر الرائق شرح كنز الدقائق: (٣١٤/ ١٧)

(قَالَ الرَّمْلِيُّ بَلْ هُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِمْ كُلَّمَا صَحَّ التَّوَكُّلُ إِذَا بَاشَرَهُ الْفُضُولِيُّ يَتَوَقَّفُ وَفِي قَوْلِهِمْ كُلُّ عَقْدٍ صَدَرَ وَلَهُ مُجِيزٌ حَالٌ وَفُوعِهِ انْعَقَدَ مَوْفُوعًا عَلَى إِجَارَتِهِ وَالْقَضَاءُ عَقْدٌ مِنَ الْعُقُودِ السَّرْعِيَّةِ يَصِحُّ التَّوَكُّلُ فِيهِ بِشَرْطِهِ تَأْمَلُ وَتَقْدَمُ الْكَلَامُ فِي ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْفُضُولِيِّ - قَوْلُهُ الْقَاضِي إِذَا قَضَى لِلْإِمَامِ الَّذِي قَلَدَهُ الْخُ - قَالَ الرَّمْلِيُّ وَجْهَهُ أَنَّ الْقَاضِيَّ نَائِبٌ عَنِ الْعَامَّةِ كَمَا فِي الْمُحِيطِ وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَلَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ مَسْئُوبًا إِلَيْهِ وَمَنْ قَالَ بِأَنَّ الْقَاضِيَّ نَائِبٌ عَنِ السُّلْطَانِ فَلَعَلَّ وَجْهَهُ عِنْدَهُ انْحِصَارُ الطَّرِيقِ فِيهِ إِذِ الْحُكْمُ مِنَ الْإِمَامِ بِمَنْزِلَةِ الْقَاضِي الْمَوْلَى فَلَا طَرِيقَ إِلَى التَّحْكِيمِ فَجَارَ ذَلِكَ فَتَحَّا لِبَابِ الْقَضَاءِ لَهُ وَسَيَاتِي أَنَّ الْحُكْمَ مِنَ الْإِمَامِ بِمَنْزِلَةِ الْقَاضِي وَلَمْ أَرْ مَنْ حَرَّرَ ذَلِكَ تَأْمَلُ - قَوْلُهُ وَفِي الْبِرَازِيَّةِ كَمَا فِي السَّرَاحِيَّةِ - قَالَ الرَّمْلِيُّ فَتَبَتَ أَنَّ فِي الْمَسْأَلَةِ قَوْلَيْنِ وَجْهٌ مَا فِي السَّرَاحِيَّةِ أَنَّ الْخَلِيفَةَ لَيْسَ نَائِبًا عَنْهُ وَإِنَّمَا هُوَ نَائِبٌ عَنِ السُّلْطَانِ أَوْ الْعَامَّةِ فَانْقَطَعَتِ النَّسَبَةُ لَكِنْ فِي الْأَشْبَاهِ وَالتَّظَايِيرِ أَنَّهُمْ نَوَابُ الْقَاضِي فِي زَمَانِنَا مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَعَلَيْهِ يَنْبَغِي تَرْجِيحُ مَا فِي الْمُتَلَقِّطِ لِمَا فِي قَضَائِهِ لَهُ مِنَ التُّهْمَةِ إِذْ فَعَلَ النَّائِبُ كَفِعْلِهِ

فَصَارَ كَأَنَّهُ قَضَىٰ لِنَفْسِهِ وَلَمْ أَرَ مَنْ رَجَحَ أَحَدَ الْقَوْلَيْنِ وَاللَّهُ تَعَالَىٰ أَعْلَمُ - قَوْلُهُ أَمَرَ الْقَاضِي الْخَلِيفَةَ - أَيْ خَلِيفَةَ الْقَاضِي، قَوْلُهُ أَيْ: كَلَامُ الْبِرَّازِيَّةِ. البحر الرائق شرح كنز الدقائق: ۴۶۷/ ۱۷

(قال ابن عقيل: يجوز أن يأذن الإمام فيما لا ضرر فيه لأنه نائب عن المسلمين فجري مجرى إذنه في الجلوس. الكافي في فقه ابن حنبل: ۲/ ۱۱۸. تنقيح الفتاوى الحامدية: ۴/ ۳۶۵)

فرق بین وزیر و امیر

وزیر معین خلیفه در امورات خلافت است و امیر متولی امور مسلمین به نیابت از مسلمین است. (لا ینعزل الأمير بموت الخلیفة بخلاف الوزير لأنه نائب الخلیفة والأمیر نائب المسلمین وهم باقون). لذا خلیفه می تواند معین خود را به نیابت از خودش انتخاب کند؛ اما امیر و سلطان و قاضی به نیابت از مسلمین انتخاب می شود. چنانکه یک وکیل می تواند برای خود معین انتخاب کند، تا او را در امر وکالت یاری رساند و این مسأله، با اصل وکالت وکیل تضاد و تناقضی ندارد.

### نائب رسول الله (ص)

(من أحمد بن تیمیة إلى سلطان المسلمین، وولی أمر المؤمنین، نائب رسول الله (ص) فی أمته، بإقامة فرض الدین وسنته أیده الله تأییداً یصلح به له وللمسلمین أمر الدنیا والآخرة، ویقیم به جمیع الأمور الباطنة والظاهرة، حتی یدخل فی قول الله تعالی: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. الحج: ۴۱ [مجموع الفتاوى: مجمع الملك فهد، ۱]

(وصرح فی الولوالجیة والإيضاح وغيرهما بوجوب تقدیم السطان وعلله فی المنبع وغيره بأنه نائب النبی الذی هو أولى بالمؤمنین من أنفسهم فیکون هو أيضاً كذلك. حاشیة ابن عابدین: ۲/ ۲۲۰)

### نائب شرع و شارع

نائب شرع همانا نائب صاحب شرع است و صاحب شرع رسول الله (ص)



می‌باشد. چنانچه در بعضی کتب آمده است: (وَلَوْ أَذِنَ لَهُ الْمَوْلَى بِالْكَفَالَةِ فَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَمْ يَجْزْ لِأَنَّ إِذْنَهُ بِالتَّبَرُّعِ لَمْ يَصِحَّ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ دَيْنٌ جَازَتْ كَفَالَتُهُ وَتُبَاعَ رَقَبَتُهُ فِي الْكَفَالَةِ بِالذَّيْنِ إِلَّا أَنْ يَفْدِيَهُ الْمَوْلَى وَلَا تَجُوزُ كَفَالَةُ الْمُكَاتَبِ مِنَ الْأَجْنَبِيِّ لِأَنَّ الْمُكَاتَبَ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ ذَرْهَمٌ عَلَى لِسَانِ صَاحِبِ الشَّرْعِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَسَوَاءٌ أَذِنَ لَهُ الْمَوْلَى أَوْ لَمْ يَأْذِنْ لِأَنَّ إِذْنَ الْمَوْلَى لَمْ يَصِحَّ فِي حَقِّهِ وَصَحَّ فِي حَقِّ الْقَيْنِ وَلَكِنَّهُ يَنْعَقِدُ حَتَّى يُطَالَ بِبَعْدِ الْعَتَاقِ. بدايع الصنایع: ٦/٦)

(قَوْلُهُ: - وَلَا يَحْدُ عَبْدُهُ إِلَّا بِإِذْنِ إِمَامِهِ - لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَرْبَعٌ إِلَى الْوَلَاةِ وَذَكَرَ مِنْهَا الْحُدُودَ - وَلِأَنَّ الْحَدَّ حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّ الْمُقْصُودَ مِنْهُ إِخْلَاءُ الْعَالَمِ عَنِ الْفُسَادِ وَلِهَذَا لَا يَسْقُطُ بِإِسْقَاطِ الْعَبْدِ فَيَسْتَوْفِيهِ مَنْ هُوَ نَائِبٌ عَنِ الشَّرْعِ وَهُوَ الْإِمَامُ أَوْ نَائِبُهُ بِخِلَافِ التَّعْزِيرِ. البحر الرایق شرح كنز الدقایق: ١٣/ ٣٧)

(وقال الشافعی (رح): له أن يقيمه لأن له ولاية مطلقة عليه كالإمام بل أولى لأنه يملك من التصرف فيه مالا يملكه الإمام فصار كالتعزير ولنا قوله عليه الصلاة والسلام أربع إلى الولاية وذكر منها الحدود ولأن الحد حق الله تعالى لأن المقصد منها إخلاء العالم عن الفساد ولهذا لا يسقط بإسقاط العبد فيستوفيه من هو نائب عن الشرع وهو الإمام أو نائبه بخلاف التعزير لأنه حق العبد ولهذا يعزر الصبي وحق الشرع موضوع عنه. الهداية شرح البداية: ٢/ ٩٨) (قال ولا يقضى القاضي على غائب إلا أن يحضر من يقوم مقامه وقال الشافعی (رح): يجوز لوجود الحجة وهي البينة فظهر الحق ولنا أن العمل بالشهادة لقطع المنازعة ولا منازعة بدون الإنكار ولم يوجد ولأنه يحتمل الإقرار والإنكار من الخصم فيشتبه وجه القضاء لأن أحكامهما مختلفة ولو أنكر ثم غاب فكذلك الجواب لأن الشرط تام الإنكار وقت القضاء وفيه خلاف أبي يوسف : ومن يقوم مقامه قد يكون نائباً بإنابته كالوكيل أو بإنابة الشرع كالوصى من جهة القاضي وقد يكون حكماً بأن كان ما يدعى على الغائب سبباً لما يدعيه على الحاضر وهذا في غير صورة في الكتب أما إذا كان شرطاً لحقه فلا معتبر به في جعله خصماً عن الغائب وقد عرف تمامه في الجامع. الهداية شرح البداية: ٣/ ١٠٨)

(وَيَقُولُ ابْنُ الْأَزْرَقِ: إِنَّ حَقِيقَةَ هَذَا الْوُجُوبِ الشَّرْعِيِّ - يَعْنِي وَجُوبَ نَصَبِ

الإمام - راجعةً إلى النيابة عن الشارع في حفظ الدين وسياسة الدنيا به، وسمي باعتبار هذه النيابة خلافة وإمامة، وذلك لأن الدين هو المقصود في إيجاد الخلق لا الدنيا فقط. وبعد هذا نعرض إلى مجموع الولايات في الدولة وما يخص كل منها من وظائف. المفصل في شرح الشروط العمرية: ١/ ٢٨٧)

معنى خليفة الله

(يحتمل أن يكون معناه خليفة لتنفيذ أحكام الله كآدم عليه السلام، أو خليفة جاء بعد خلفاء سابقين، يقول الأصفهاني في المفردات: والخلافة النيابة عن الغير إما لغيبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشریف المستخلف، وعلى هذا الوجه الأخير استخلف الله أولياء في الأرض، قال تعالى: (وهو الذي جعلكم خلائف الأرض ﴿﴾ الأنعام: ١٦٥)

والخلائف جمع خليفة: [فتاوى الأزهر: ٨/ ١٥٨]

وبهذه المناسبة يقول النووي في كتابه الأذكار: ص ٣٥٨:

ينبغي ألا يقال للقائم بأمر المسلمين خليفة الله. بل يقال: الخليفة: و خليفة رسول الله (ص) و أمير المؤمنين، ولا يسمى أحد خليفة الله تعالى بعد آدم و داود عليهما الصلاة والسلام، ولم يرض أبو بكر. قول رجل له: يا خليفة الله! وقال: أنا خليفة محمد (ص) وأنا راض بذلك. الماوردي في كتابه الأحكام السلطانية: ص ١٥)

(إن الإمام سمي خليفة لأنه خلف رسول الله (ص) في أمته فيجوز أن يقال: يا خليفة رسول الله وعلى الإطلاق. فيقال: الخليفة، واختلفوا هل يجوز. أن يقال: يا خليفة الله! فجوزه بعضهم لقيامه بحقوقه في خلقه، وامتنع جمهور العلماء من جواز ذلك، ونسبوا قائله إلى الفجور. فتاوى الأزهر: ٨/ ١٥٨)

نائب رسول الله (ص) یعنی چه؟

نیابت از رسول الله (ص) در اقامه فرض دین و سنت رسول الله (ص) و یا نیابت از شرع و نیابت از شارع، در اجرای شرع همه در باره مقام رهبری و ریاست امت اسلامی می باشد. یعنی مقام رهبری و مقام ریاست امت اسلامی، چه به نام خلیفه یا سلطان و یا امام و امیر نامیده شود مقامی است که به نیابت از رسول الله (ص) مسئول اجرای قوانین و حدود شرعی می باشد. رهبر و رئیس جامعه اسلامی فقط و فقط حضرت پیامبر (ص) می باشد و مقام رهبری، مقام ایشان

می‌باشد. هر کس که رهبری جامعه اسلامی را در دست می‌گیرد، در حقیقت به نیابت از او رهبری می‌کند. چنانکه خلفای راشدین خود را خلیفه و نائب رسول الله (ص) می‌دانستند. بر این اساس امت اسلامی، در طول تاریخ فقط یک رهبر دارد و آن هم رسول الله (ص) می‌باشد و دیگر خلفا و امرا و سلاطین به نیابت از او، اداره امور مسلمین را به دست گرفته‌اند و می‌گیرند.

می‌بینیم که در اجرای حدود شرعی خلیفه و سلطان هم نائب مسلمین است و هم نائب الله (ج) و رسول الله (ص) لذا نیابت الله (ج) و رسول الله (ص) با نیابت مسلمین تناقض و تضاد ندارد؛ بلکه هر سه یک نیابت هستند. یعنی نیابت الله و نیابت رسول الله (ص) و نیابت مسلمین، همه نیابت در اجرای شرع می‌باشد.

نائب الله و نائب رسول الله (ص) در حقیقت نیابت در اجرای امور شرع می‌باشد. از آنجایی که شریعت برای هدایت و اصلاح امت آمده است و هدایت و اصلاح از حقوق عباد الله و امت رسول الله (ص) می‌باشد و نعمت‌هایی است که خداوند به امت عطا کرده است، لذا نیابت در اجرای شرع، در حقیقت نیابت در اجرای حقوق مسلمین و خیر و صلاح مسلمین می‌باشد. و این نیابت در حقوق مسلمین است و لذا خلیفه و امیر و سلطان، نائب در اجرای حقوق امت مسلمان می‌باشد که خود به معنی نیابت امت است. از احادیث نبی کریم (ص) ثابت است که اجماع امت بر هدایت است و شرع نیز به معنی هدایت است، لذا نیابت در اجرای شرع همان نیابت در اجرای اجماع امت است و این به معنی نیابت و وکالت امت می‌باشد.

## فرق بین مقام خلافت و حاکم

فرق است بین آمر و مامور و موکل و وکیل و منوب و نائب. همین گونه فرق است بین پیامبر (ص) و کسی که به نیابت از او رهبری جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد. فرق اساسی این است که کسی که به نیابت از پیامبر (ص) حکومت می‌کند، حق تغییر و تصرف در شریعت و قوانین دینی و حدود شرعی را ندارد؛ لذا این نائب در واقع مجری شرع و قانون است و در حقیقت مجری

الامر می‌باشد.

مقام رهبری امت اسلام، مقام خلافت رسول الله (ص) است؛ اما هر کس در کرسی رهبری امت قرار گرفت، خلیفه رسول الله (ص) نیست. فرق است بین امر و مامور، چرا که امر - دین - کامل است و مامور - انسان - ناقص است. به همین ترتیب بین مقام و مقیم و اسلام و مسلمان و دین و متدین و امامت و امام و قضا و قاضی و امانت و امین و شهادت و شاهد ... فرق بسیاری وجود دارد.

اسلام دین حق و حقانیت است؛ اما یک مسلمان ممکن است که از صدیقین و ابرار باشد و یا ممکن است از ظالمین و فجار باشد. دین و شرع از جانب خداوند است و برحق است؛ اما یک شخص متدین ممکن است که اولیاء الله باشد و یا هم مغلوب و سوسه شیطان و گناهان شود. امامت و نماز عروج مسلمان است؛ اما امام در نماز ممکن است یک فرد صالح و نیک و از ابرار باشد و یا یک فاجر و ضعیف الایمان به همین دلیل است که فقها گفته اند: (صلو خلف کل بر و فاجرا). قضا از امور شرعی و از جمله کارهای رسول الله (ص) می‌باشد؛ اما یک قاضی ممکن است یک مومن متقی باشد و یا یک فاسد و رشوه خوار. امانت از شعب ایمان و از امور شرعی می‌باشد؛ اما شخصی که با آن اطمینان کردیم ممکن است در امانت صادق باشد که در این صورت، امین خواهد بود و ممکن است در امانت خیانت کند و خاین شود. شهادت دادن بر اساس حق، یک اصل شرعی است؛ اما ممکن است شاهد بر حق شهادت دهد و از صادقین شود و یا به ناحق شهادت دهد و از کاذبین شود.

مقام رهبری مسلمین نیز یک مقام خلافت رسول الله (ص) در اسلام است و ممکن است کسی مانند عمر بن عبدالعزیز در این مقام قرار گیرد و همتای خلفای راشدین شود و در وکالت و نیابت پیامبر (ص) کامیاب گردد و کسی مانند مروان حکم که یک فرد عاصی و قتال و ظالم است، در امر وکالت و نیابت پیامبر (ص) ناکام گردد و از جمله حکام ظالم قرار گیرد.

این قاعده کلی است؛ اما از آنجای که بسیاری از حکام و امرا و سلاطین، در امر نیابت رسول الله (ص) ناکام می‌مانند و خداوند این علم را به رسولش (ص)

داده است، لذا ایشان می‌فرمایند: (وأن الخلافة بعدى فى أمتى ثلاثون سنة ثم تصير ملكاً عضواً بعد ذلك). فكانت الخلافة الحقّة كذلك بمضى مدة خلافة الحسن بن على (رض) لأن خلافة أبى بكر (رض) كانت سنتين و ثلاثة أشهر وعشرين يوماً، وخلافة عمر (رض) عشر سنين وستة أشهر وأربعة أيام، وخلافة عثمان (رض) إحدى عشرة سنة وإحدى عشر شهراً وثمانية عشر يوماً، وخلافة على (رض) أربع سنين وعشرة أشهر وتسعة أيام، وبتمامها خلافة الحسن (رض)

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانِ حَدَّثَنَا حَشْرَجُ بْنُ نُبَاتَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُمَهَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي سَفِينَةُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم-: الْخِلَافَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ لِي سَفِينَةُ أُمِّسِكَ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ وَخِلَافَةَ عُمَرَ وَخِلَافَةَ عُثْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِي أُمِّسِكَ خِلَافَةَ عَلِيٍّ. قَالَ فَوَجَدْنَاهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً. قَالَ سَعِيدٌ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْخِلَافَةَ فِيهِمْ. قَالَ كَذَبُوا بَنُو الزُّرْقَاءِ بَلْ هُمْ مُلُوكٌ مِنْ سَرِّ الْمُلُوكِ. سنن الترمذی: ۴۴۱/ ۸

وهم چنین می‌فرمایند: (حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ بَجِيرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرٍو السُّلَمِيِّ عَنْ الْعُرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ: وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةُ مُودَّعٍ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنَّ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ. سنن الترمذی: ۲۸۷/ ۹)

(وآخرج ابویعلی، عن ابی عییدہ بن الجراح و معاذ بن جبل عن النبی (ص) انه بدأ هذا الامر نبوة ورحمه ثم کائن خلافة ورحمه ثم کائن ملكاً عضواً ثم کائن عتواً وجبریه وفساداً فی الأمه يستحلون الحریر والخمور والفروج والفساد فی الذمه یُنعرون علی ذلك ویُرزقون ابداً حتی یلقوا الله.

(أخبرنا جریر، هو ابن عبد الحمید، عن لیث بن أبی سلیم، عن عبد الرحمن بن سابط الجمحی، عن أبی ثعلبة الخشنی (رض) قال: کان أبو عییدة بن الجراح

ویمعاذ بن جبل (رض) يتناجيان بينهما حديثًا، فقلت لهما: أما حفظتما في وصية رسول الله (ص) فجعللا يتذاكرانه، فقالا: إنما بدو هذه الأمة نبوة ورحمة، ثم كائن خلافة ورحمة، ثم كائن ملكًا عضوًا، ثم كائن عتوًا وجبرية وفسادًا في الأمة، يستحلون الخمر والفروج، وفسادًا في الأمة ينصرون على ذلك و يرزقون حتى يلقوا الله عز وجل. مسند أبي يعلى الموصلي: ۳۴۸/ ۲. اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة: ۶/ ۵. المطالب العلية بزوائد المسانيد الثمانية: ۲/ ۲۷۲)

و احادیث بسیاری دیگر وجود دارند که بر خاتمه خلافت و نیابت رسول الله (ص) و آمدن حکام ظالم و ستمگر، دلالت می‌کنند که بعضی از اعمال آن‌ها غیر از شرع و لذا برخلاف دین می‌باشد.

شرط و کالت و نیابت این است که مؤکل و نائب بر اساس امر و خواسته مؤکل و منوب عمل کند و اگر چنین نکند وکالت و نیابت او شرعاً باطل است. از حکام تاریخ اسلام خلفای راشدین و تعدادی معدود مانند عمر بن عبدالعزیز فقط توانستند که حق وکالت و نیابت رسول الله (ص) را ادا کنند و دیگر حکام در این امر نیابت و وکالت ناکام شدند، لذا نائب و وکیل رسول الله نبوده؛ بلکه ملوک ظالم می‌باشند.

### نیابت بر اساس معرفی شخص

مسأله دیگر در امر خلافت که همانا وکالت و نیابت است، تعیین وکیل و یا نائب از طرف مؤکل و منوب می‌باشد. رسول الله (ص) خلفای راشدین را با ذکر نام خلیفه و نائب و امیر خود معرفی کردند و هم‌چنین در بعضی احادیث، مهدی آخرالزمان را نام برده‌اند. و از احادیث معلوم می‌گردد که ایشان به مدد الهی به این مسأله واقف بودند که غیر از ایشان کسی دیگر نمی‌تواند حق خلافت و نیابت را به طور احسن و کامل ادا کند، لذا ایشان را معرفی کرده‌اند و بر اساس معرفی مبتنی بر احادیث و سنت، خلفای راشدین خلفا و نواب رسول الله (ص) می‌باشند و دیگران از طرف ایشان با ذکر نام معرفی نشده‌اند، لذا نائب ایشان نمی‌باشند.

علما وارثین پیامبر (ص) می‌باشند؛ اما هر عالمی وارث نیست، چرا که پیامبر (ص) علما را به دو دسته، ربانی، دنیوی و نفسانی - اولین کسانی که به

دوزخ می‌روند - تقسیم می‌کند و این در احادیثی، مانند حدیثی که حضرت ابوهریره نقل کرده است، ثابت است. علما به عنوان یک کلیت عام، طبقه ارشد و ارجح امت هستند و بر دیگر مسلمانان فضیلت دارند؛ اما در باب هر شخص عالمی نمی‌دانیم که او یک شخص ربانی است و یا یک فرد دنیوی و نفسانی و لذا هر شخص را جداگانه نمی‌توان تایید و یا هم رد کرد. بر این اساس اگر حاکمی عالم باشد صرف عالم بودن به این معنی نیست که او خلیفه رسول الله (ص) می‌باشد و این ثابت نیست و محل شک است.

### بیعت

در معنی بیعت - عهد و پیمان - نظر ابن خلدون در فصل بیست و نهم کتاب مقدمه ابن خلدون این است: باید دانست که بیعت عبارت از، پیمان بستن به فرمانبری و طاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می‌بست که در امور مربوط، به خود و مسلمانان، تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور، با او به ستیز بر نخیزد و تکالیفی را که برعهده وی می‌گذارد و وی را به انجام دادن آن‌ها مکلف می‌سازد، اطاعت کند، خواه آن تکالیف به دل خواه او باشد و خواه مخالف میلش. و چنین مرسوم بود که هر گاه با امیر بیعت می‌کردند و بر آن پیمان می‌بستند، دست خود را به منظور استواری و تأکید پیمان، در دست امیر می‌گذاشتند و چون این شیوه به عمل فروشنده و خریدار شبیه بوده است آن را «بیعت» نامیده‌اند که مصدر «باع» - خرید فروخت - می‌باشد و مصافحه کردن با دست‌ها بیعت شده است و مفهوم آن در عرف لغت و تداول شرع همین است.

و در حدیث بیعت پیامبر (ص) در شب عقبه و نزدیک درخت و هر جا این لفظ به کار رود، مراد همین معنی است و بیعت خلفا و سوگندهای بیعت نیز از همین معنی است؛ زیرا خلفا طلب می‌کردند که در پیمان‌ها، باید مردم سوگند وفاداری یاد کنند و به طور جامع، همه سوگندها را در این باره اجرا می‌کردند و این جامعیت سوگندها را، سوگندهای بیعت نامیده‌اند و اغلب

اکراه، در بیعت‌ها راه می‌یافت و به همین سبب وقتی مالک (رح) فتوی داد که قسمی که از روی اکراه است، باطل است. حکام و والیان مخالفت کردند و آن را قدح در سوگندهای بیعت یافتند و واقعه «محنت» امام روی داد. (لاطاعة لمخلوق فی معصیت الخالق)

در صحیح آمده است که پیامبر (ص) فرموده است: این امر «اسلام» یا «دین محمد» همچنان پایدار خواهد بود، تا این که رستاخیز برپا شود، یا برای شان دوازده تن خلیفه، فرمانروایی کند. یعنی خلیفه قرشی و بنا بر این، واقعیت نشان می‌دهد که برخی از این دوازده تن در صدر اسلام بوده‌اند و برخی از آنان هم در پایان آن خواهند بود. و هم پیامبر فرموده است: مدت خلافت پس از من سی سال خواهد بود، یا برحسب روایتی سی و یک یا به روایت دیگر سی و شش سال. انقضای آن در خلافت، حسن و اول فرمانروایی معاویه است. بنا بر این آغاز فرمانروایی معاویه، خلافت به شمار می‌رود، برحسب معانی اصلی کلمات - گرفتن اوایل اسماء - و وی ششمین خلیفه است؛ اما هفتمین خلیفه عمر بن عبدالعزیز است. آن گاه بقیه خلفا، پنج تن از خاندان پیامبر (ص) و از ذریه علی هستند و مؤید آن، گفتار پیامبر (ص) است که می‌فرماید: تو ذوقین آنی. مقصود ذوقین امت است، یعنی تو در آغاز امت اسلام و ذریه تو در پایان آن خلیفه خواهد بود و چه بسا که معتقدان به رجعت، بدین حدیث استدلال می‌کنند، پس قرن اول به عقیده ایشان، اشاره به وقتی است که خورشید از مغرب طلوع می‌کند و پیامبر (ص) فرموده است: هرگاه کسری - خسرو - کشته شود، پس از وی خسروی نخواهد بود و هرگاه قیصر هلاک شود، پس از او قیصری فرمانروایی نخواهد کرد و سوگند به کسی که جان من در ید اوست، گنج‌های آنان را بی شک در راه خدا خرج خواهید کرد. بیعت را می‌توان به سه دسته زیر تقسیم کرد:

### ۱. بیعت مطلق

بیعت با پیامبر (ص) بیعت مطلق می‌باشد. مانند بیعت رضوان، در این بیعت مسلمین فقط اطاعت می‌کردند، بدون این که در باره حکم شک کنند و یا نظر دیگری داشته باشند.

### ۲. بیعت معلوم



بیعت با خلفای راشدین بیعت معلوم می‌باشد. خلفای راشدین و بیعت با آن‌ها مورد تایید خدا و رسولش بودند و در آیات و احادیث تزکیه شده بودند. (علیکم بسنتی و سنت خلفاء الراشدین من بعدی).

### ۳. بیعت مشروط

بیعت با امیر مسلمان، مشروط به این‌که این بیعت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول را نقض نکند. از آن‌جایی که تنها اجماع امت از ضلالت منزّه و دور است لذا بیعت به شرط تایید امور توسط اجماع امت جایز می‌باشد.

## وکالت

وکالت به معنی تفویض و واگذاری است. در فقه مراد از وکالت طلب جانشینی و نیابت کسی است، از کسی دیگر در کارهایی که نیابت در آن‌ها پذیرفتنی است. دلیل شرعی وکالت و مشروعیت آن

چون عمل وکالت مورد نیاز مردم است، اسلام آن را روا دانسته است؛ زیرا هر انسانی قادر نیست که کارهای خویش را مستقیماً خودش انجام دهد، پس نیازمند بدان است که دیگری را به جای خود بگمارد، تا آن کار را به نیابت از او انجام دهد در قرآن کریم آمده است، درباره داستان اصحاب کهف:

[وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾]

(الک‌هف: ۱۹)

«و بدین‌گونه برانگیختیم ایشان را تا سوال کنند از یک دیگر یکی از ایشان گفت: چقدر ماندید در این غار؟ گفتند: روزی ماندیم یا کم‌تر گفتند: پروردگار شما داناتر است به مقدار زمانی که در این غار ماندید و درنگ کردید. یکی را از خودتان با این پول تان به این شهر بفرستید تا ببینید که کدام طعام پاکیزه‌تر است، تا از آن روزی و رزقی را برای تان بیاورد و در کار خویش لطف

به خرج دهد و نگذارد که کسی از مردم روزگار از شما آگاه شود.» خداوند از زبان حضرت یوسف می‌فرماید که او گفت به سلطان: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ). یوسف: ۵۵ « مرا بر خزاین زمین بگمار که به راستی من نگهدارنده آگاه و دانا هستم ». و احادیث فراوانی داریم که وکالت را جایز می‌دانند و به جواز آن اشاره می‌کنند.

و در روایتی آمده است که پیامبر (ص) ابورافع و مردی از انصار را وکیل خود قرار داد که به وکالت از جانب او حضرت « میمونه » را به ازدواج پیامبر (ص) درآوردند و به ثبوت رسیده است که پیامبر (ص) برای ادای وام و اثبات حدود الهی و اجرای حدود الهی از جانب خود وکیل گمارده‌اند و همچنین برای قربانی و تقسیم گوشت و پوست آن و امثال این‌گونه کارها از جانب خود وکیل گمارده‌اند و مسلمین نیز بر جواز وکیل تعیین کردن، اجماع کرده‌اند؛ بلکه اجماع دارند بر مستحب بودن وکالت گرفتن، چون این عمل یک‌نوع تعاون بر « بر » و « تقوی » است که قرآن کریم مردم را بدان دعوت کرده است و سنت نبوی نیز آن را تشویق و ترغیب نموده که قرآن می‌فرماید: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ). المائدة: ۲ « بر نیکو کردن و نیکی نمودن و تقوا همدیگر را یاری کنید و بر گناه و عدوان و تجاوز، همدیگر را یاری نکنید ». و پیامبر (ص) می‌گوید :

: (وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ).

« تا زمانی که انسان به برادر دینی خویش کمک‌کند، خداوند نیز به وی کمک می‌کند و در یاری او است ». و صاحب کتاب « البحر » نقل کرده است که وکالت گرفتن یک عمل شرعی است و بر جواز و شرعی بودن آن اجماع هست. در این‌که وکالت نیابت است یا ولایت، دو وجه هست. بعضی گفته‌اند وکالت نیابت از وکیل گیرنده است، چون مخالفت با آن حرام است و بعضی گفته‌اند که وکالت ولایت است چون می‌توان با وکیل مخالفت کرد، اگر مخالفت با وی به مصلحت باشد و مصلحت بیشتری در آن مخالفت باشد، مثل این‌که به وکیل وکالت داده باشد که کالای او را به صورت قرض و مهلتی بفروشد، اگر او می‌تواند خودش آن را نقدی به فروش برساند، پس مخالفت با وکیل جایز است.

## ارکان وکالت

چون وکالت عقدی از عقود شرعی است، وقتی صحیح است و آثار شرعی بر آن مترتب می‌گردد که ارکان آن، یعنی ایجاب و قبول کامل باشد و برای ایجاب و قبول، الفاظ معینی مشخص نشده است؛ بلکه هر قول و عمل که بر آن‌ها دلالت کند، کافی است. نظر باین که عقد وکالت عقد جایز است، نه عقد لازم، پس هر وقت هر یک از متعاقدين بخواهد می‌تواند آن را فسخ کند، و پشیمان گردد.

تنجیز - بدون قید و شرط و لازم الاجرا بودن - و تعلیق در وکالت

عقد وکالت به صورت منجز و بدون قید و شرط و هم‌چنین به صورت تعلیقی که منوط به تحقق چیز دیگری باشد، یا موکول به آینده گردد، یا به وقت معینی موکول گردد، یا مشروط به عملی شود، در همه این احوال عقد وکالت جایز است.

به صورت منجز، مثل این که کسی به کس دیگر بگوید: ترا برای خرید یا فروختن فلان چیز وکیل خود قرار دادم. تعلیق مانند آن که بگوید: اگر فلان چیز پدید آید یا تحقق پیدا کرد، تو وکیل من هستی. اضافه به مستقبل و آینده مثل این که بگوید: هر گاه ماه رمضان آمد، تو وکیل من هستی که ... موقت نمودن مثل این که بگوید: ترا برای مدت یک سال یا برای این که چنین عملی را انجام دهی، وکیل خود ساختم. و این مذهب حنفیه و حنابله است و رای علمای شافعیه اینست که وکالت به صورت تعلیقی جایز نیست. قبول وکالت گاهی از جانب وکیل، در مقابل مزد نیست و تبرعی است و گاهی در مقابل مزد و اجر است، چون قبول وکالت عملی و تصرفی است، برای غیر و بر وی لازم نیست که حتماً آن را بپذیرد و جایز است که در برابر آن عوضی و مزدی بگیرد و آن وقت مؤکل و وکیل گیرنده، حق دارد که از وکیل بخواهد که از وکالت خارج نشود، مگر بعد از مهلتی معین، که اگر برابر شرایط او عمل نکرد، باید عوض آن را بپردازد. علمای حنابله می‌گویند: اگر کسی گفت این چیز را به ده دینار بفروش و هر چه بیشتر فروختی مال خودت باشد، بیع درست است و مبلغ زاید، مال وکیل است، و مذهب اسحاق و دیگران نیز چنین است

و ابن عباس آن را مثل مضاربه می‌دانست و در آن اشکالی نمی‌دید، و اگر در ضمن عقد، اجرت وکیل را معین کند وکیل مزدور به حساب می‌آید و احکام وکیل مزدور و ماجور بر وی اطلاق می‌شود.

#### شرایط وکالت

و کالت وقتی صحیح است که شرایط آن به صورت کامل وجود داشته باشد که بعضی از این شرایط خاص مؤکل و وکیل گیرنده و بعضی خاص وکیل و بعضی خاص چیزی است که وکالت درباره آن می‌باشد یعنی محل وکالت.

#### شرایط مؤکل

باید مؤکل مالک تصرف در آن چیز باشد که برای آن وکیل می‌گیرد و خود حق تصرف در آن را داشته باشد.

بنا بر این اگر کسی خود حق تصرف در چیزی را نداشته باشد، وکیل گرفتن او جایز نیست، مانند دیوانه و کودک غیر ممیز که هنوز رشد و عقل و تمیز ندارد، چون این‌ها خود فاقد اهلیت و شایسته‌گی تکلف می‌باشند، و نمی‌توانند خود مستقیماً در ملک خویش تصرف کنند؛ ولی کودکی که به حد رشد عقلی و تمیز رسیده باشد، می‌تواند برای چیزهایی که سود و نفع محض او در آن‌ها است، وکیل بگیرد. مثل این که کسی را وکیل کند، برای او هبه و صدقه و وصیت را بپذیرد؛ ولی اگر این تصرفات برای او ضرر محض داشته باشند، مثل طلاق دادن و قبول هبه و صدقه در صورتی که ضرر و زیان آشکار و حتمی داشته باشند، صحیح نیست.

#### شرایط وکیل

شرط وکیل آنست که عاقل باشد، پس اگر دیوانه و سفیه و کودک غیر ممیز باشد، وکیل قرار دادن وی جایز نیست؛ ولی به قول علمای حنفی می‌توان کودک ممیز و عاقل را وکیل قرار داد چون چنین کودکی مانند افراد بالغ بر کارهای دنیایی احاطه دارد و به علاوه، عمرو فرزند ام المومنین «ام سلمه» به وکالت از طرف مادرش، مادرش را به عقد ازدواج پیامبر (ص) درآورد، در حالی که او کودکی بود که هنوز به سن بلوغ و احتلام نرسیده بود.

شرایط مؤکل فیه، چیزی که محل وکالت است

چیزی که برایش وکیل گرفته می‌شود، باید برای وکیل معلوم باشد، یا اگر

مجهول است و ناشناخته است، نباید به طور مطلق و بسیار زیاد ناشناخته باشد، مگر این که مؤکل به صورت مطلق، او را وکیل خود قرار دهد مثل این که به وی بگوید: هر چیزی که می‌خواهی برایم بخر و این چیزی که برای آن وکیل گرفته می‌شود، باید نیابت در آن پذیرفتنی باشد، یعنی قابل نیابت باشد و به نیابت بتوان آن را انجام داد، پس وکالت برای همه عقود که انسان می‌تواند خودش شخصاً انجام بدهد، جایز است. مانند فروش و خریدن و اجاره و اثبات وام و یا تعیین چیزی یا دآوری یا تقاضای چیزی و پی‌گیری آن و صلح و طلب شفعه و هبه و صدقه و رهن و قبول رهن و عاریه دادن یا گرفتن و ازدواج و طلاق و اداره اموال، خواه مؤکل خود حاضر باشد، یا غایب و مرد باشد یا زن.

بخاری از ابوهریره روایت کرده است: که مردی نزد پیامبر (ص) شتری داشت و او پیش پیامبر (ص) آمد و شتر خود را تقاضا کرد و پیامبر (ص) فرمود: شتر او را به وی بدهید و جستجو کردند که شتری پیدا نکردند که مثل شتر خودش باشد؛ بلکه هرچه بود از شتر خودش بهتر بود. پیامبر (ص) گفت: اشکال ندارد، شتری به وی بدهید که از شتر خودش بهتر باشد. آن مرد گفت: با من وفا کردی خدا با تو وفا کند، یعنی وام مرا به طور کامل و بهتر پرداختی پیامبر (ص) گفت: (إن خیرکم أحسنکم قضاء). «به راستی بهترین شما کسی است: که نیکوتر وام را می‌پردازد و بهتر از آنچه گرفته است، باز پس می‌دهد».

قُربطی گفته است: از این حدیث که صحیح است، بر می‌آید که شخص حاضر سالم می‌تواند از جانب خود وکیل بگیرد، چون پیامبر (ص) به یاران خود دستور داد که شتر وی را به طلبکار بدهند و این عمل ایشان وکیل گرفتن است در حالی که حضرت محمد، خودش نه بیمار بود و نه مسافر و این حدیث قول ابوحنیفه (رح) و سحنون را رد می‌کند که گفته‌اند: اگر کسی خود حاضر و تندرست باشد، وکیل گرفتن وی جایز نیست، مگر این که خصم و طرف دعوی او راضی باشد. و این حدیث بر خلاف قول آنان می‌باشد.

ضوابط چیزهایی که وکالت در آنها جایز است

فقه‌ها برای چیزهایی که وکالت در آنها جایز است، ضوابطی نهاده‌اند و گفته‌اند: هر عقدی که انسان خودش شخصا بتواند آن را انجام دهد، می‌تواند برای انجام آن وکیل بگیرد.

چیزهایی که وکیل گرفتن برای آن‌ها جایز نیست، اعمالی می‌باشند که نمی‌توان به نیابت آن‌ها را انجام داد. مانند: نماز و قسم خوردن و انجام عمل طهارت که در این حالات انسان نمی‌تواند کسی را وکیل بگیرد، چون هدف از این اعمال امتحان و آزمایش شخصی است و این هدف و غرض با عمل دیگران تحقق نمی‌یابد.

وکیل امین و امانتدار است

هر وقت وکالت کامل شد، وکیل در چیزی که قبول وکالت آن را کرده است، امین است و ضمانت آن را ندارد، مگر این که تجاوز کند و تعدی نماید، یا کوتاهی کند و به وقت تلف شدن، سخن او مانند هر امینی دیگر پذیرفتنی است.

وکیل گرفتن برای اقامه دعوی

وکیل گرفتن برای اقامه دعوی در اثبات وام یا ملکیت اعیان و دیگر حقوق بنده‌گان، خواه مؤکل مدعی یا مدعی علیه باشد، مرد یا زن باشد، خواه طرف دعوی راضی باشد یا راضی نباشد، چون این داوری و اقامه دعوی حق خالص مؤکل است، پس او می‌تواند خود آن را تصدی کند، یا برای خویش وکیل بگیرد. آیا در اقامه دعوی، وکیل می‌تواند بر علیه مؤکل خود اقرار کند؟ آیا وکیل حق دارد مال را که بدان حکم کرده است برای مؤکل خود بگیرد؟ پاسخ این پرسش‌ها را در پایین خواهیم آورد.

**اقرار کردن وکیل بر علیه مؤکل خود**

اقرار وکیل بر علیه مؤکل در حدود و قصاص به هیچ وجه قبول نیست، خواه در مجلس قضا و داوری باشد، یا در غیر آن. و اما اقرار او بر علیه موکلش در غیر حدود و قصاص باتفاق پیشوایان فقه، در غیر مجلس قضا و داوری قبول نیست و در مجلس قضا در آن اختلاف است که پیشوایان سه‌گانه فقهی به غیر از ابوحنیفه (رح) گفته‌اند: اقرار او قبول نیست، چون اقرار در چیزی است که ملک او نیست و ابوحنیفه (رح) می‌گوید: این اقرار جایز و قبول است مگر این که مؤکل بر وی شرط کرده باشد که بر علیه او اقرار نکند و اعتراف به حق طرف دعوی ننماید.

کسی که وکیل در اقامه داوری است، وکیل برای دریافت نمی‌باشد

کسی که به وکالت به اقامه دعوی و داوری گمارده شده است، برای قبض و دریافت، وکیل نیست، چون گاهی اتفاق می افتد که شخص برای تقاضا و پی گیری و داوری، دارای کفایت و صلاحیت است؛ لیکن برای دریافت حقوق و قبض، امین نیست و اینست مذهب پیشوایان سه گانه فقهی، به خلاف علمای حنفی که می گویند: او می تواند مالی را که برای مؤکل خود به دست آورده است و او را حاکم کرده است، دریافت نماید، چون دریافت این حقوق جزو مخاصمه و داوری است، و تا زمانی که آن را نگیرد، داوری پایان یافته تلقی نمی شود، پس وکالت در داوری شامل وکالت در قبض و دریافت نیز هست.

وکیل گرفتن برای استیفا و اجرای قصاص

از جمله مسایل مورد اختلاف، وکیل گرفتن برای استیفا و اجرای قصاص است. ابوحنیفه (رح) می گوید: این عمل جایز نیست، مگر این که مؤکل خود حاضر باشد، پس اگر موکل غائب باشد، توکیل جایز نیست، چون موکل صاحب حق است و شاید اگر حاضر باشد عفو و گذشت کند، پس با وجود این شبهه جایز نیست.

مالک (رح) می گوید: جایز است اگر چه مؤکل حاضر هم نباشد و اصح دو قول شافعی (رح) و ظاهرترین روایت از احمد (رح) نیز چنین است.

وکیل برای فروش

اگر کسی را وکیل خود ساخت، تا چیزی را برای او بفروشد و بطور مطلق بدون قید بهای معین، یا فروش نقدی یا نسیه، وکالت را به وی واگذار کرد، او حق ندارد که کالا را به کم تر از بهای مثل آن یا به صورت نسیه بفروشد، پس اگر آن را به بهایی فروخت که در آن غبن بود و مردم به مثل آن مغبون و زیان دیده می شدند، یا آن را به صورت نسیه فروخت، این فروش جایز نیست، مگر به رضای مؤکل، چون این کار با مصلحت مؤکل منافات دارد. پس باید به وی مراجعه شود و معنی وکالت مطلق آن نیست که وکیل بر حسب اراده و مشیئت خویش عمل کند؛ بلکه بدین معنی است که به صورت متعارف نزد تجار و به صورتی که سودمندتر باشد، برای مؤکل فروش را انجام دهد؛ ولی ابوحنیفه (رح) می گوید در این صورت وکیل می تواند بر حسب اراده خویش آن را بصورت نسیه یا حاضر و نقدی یا به کم تر از بهای مثل و مانند آن و به

صورتی که معمولاً مردم بدان اندازه زیانمند نمی‌شوند بفروشد، خواه به پول رایج آن شهر یا به غیر آن باشد. چون معنی وکالت مطلق اینست.

وکیل گرفتن برای خریدن

کسی که وکیل است برای خریدن، اگر مقید به شروطی و قیودی باشد، باید شرایط و قیود مؤکل خود را مراعات کند، خواه مربوط به چیزی باشد که خریده می‌شود یا مربوط به بهای آن باشد.

اگر وکالت مطلق باشد، وکیل حق ندارد چیزی را به بهای بیش‌تر از بهای مثل آن، بخرد یا آن را به مبلغی بخرد که زیان آن آشکار باشد، اگر مخالف این رفتار کرد، این معامله در وجه مؤکل، نافذ و قابل اجرا نیست؛ بلکه خرید برای خود وکیل منعقد می‌شود.

پایان عقد وکالت

عقد وکالت در صورت‌های زیر پایان می‌پذیرد:

۱. یکی از دو طرف عقد وکالت بمیرد یا دیوانه شود، چون زندگی و عقل از شرایط وکالت هستند، پس هرگاه مرگ یا دیوانه‌گی حادث شد، این عقد باطل می‌شود. ۲. عمل مقصود و مراد از وکالت پایان یابد، چون بعد از انجام عمل مورد نظر، دیگر وکالت معنی خود را از دست می‌دهد.

۲. در صورتی که مؤکل وکیل خود را عزل کند، وکالت باطل می‌شود اگرچه وکیل از آن هم اطلاع نداشته باشد - و این به نزد شافعی (رح) و حنابله است و آنچه که بعد از عزل در دست وکیل می‌ماند، به صورت امانت می‌باشد؛ ولی علمای حنفی می‌گویند لازم است که وکیل از عزل خود اطلاع پیدا کند، تا این عقد پایان یابد و پیش از این که از عزل خویش اطلاع پیدا کند، تصرف او مانند تصرفات پیش از عزل می‌باشد در همه احکام.

۳. وکیل خود، خود را عزل کند، در این صورت اطلاع مؤکل یا حضور او شرط نیست. علمای حنفی این مطلب را شرط کرده‌اند تا مؤکل متضرر نشود.

۴. چیزی که محل وکالت است، از ملک مؤکل خارج شود، دیگر وکالت باطل می‌شود.



## طُرُق انتخاب خلیفه مسلمان

خلیفه و امام مسلمان باید بر اساس کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و هم‌چنین سنت خلفای راشدین (رض) انتخاب شود.

### اول: کتاب الله

در کتاب الله امور مسلمان به سه طریق حق می‌شود:

۱. اوامر الله جل جاله

۲. اوامر رسول الله (ص)

۳. شورای مسلمان

در زمان ما از طرف خداوند (ج) و رسول الله (ص) امری در باره شخص خاص با نام معین صادر نشده است، لذا شورای مسلمان به عنوان مصدر و مرجع سوم امر است که می‌تواند شخص خاصی را به عنوان خلیفه و یا امام مسلمان، انتخاب و نصب کند.

### دوم: سنت رسول الله (ص)

(اولاً: رسول الله (ص) قبل از وفات خود، شخصی را خلیفه تعیین نکرد - قضیه سقیفه بنی ساعده- و یا گروهی را مامور تعیین خلیفه خویش قرار نداد. و حضرت ابوبکر و حضرت عمر (ص) که در تعیین خلافت پیش قدمی کردند، خود معتمدین و منصوبین و نائب‌های رسول الله (ص) بودند، لذا در عامه امت، کسی حق افضلیت در انتخاب خلیفه مسلمان را ندارد. از طرفی انتخاب خلیفه به حکم شرع و حکم عقل ضرورت و واجب است، لذا این مسئولیت تمام مسلمان و امت می‌باشد. بر این اساس امر انتخاب امیر مسلمان، بعد از خلفای راشدین (رض) به امت تعلق می‌گیرد.

ثانیاً: آیات و احادیثی که در باب خلیفه الله و خلیف رسول الله (ص) آمده است، در باب حقیقت این اشخاص است و آنچه ما می‌دانیم و می‌توانیم، بر آن رأی و نظر دهیم ظاهر اشخاص است. آیات و احادیث بر ایمان و تقوی و اخلاص

قلبی خلفا و برای تمام دوره حیات آن‌ها دلالت می‌کند و ما نمی‌توانیم از این آیات و احادیث بر اساس ظاهر و فقط بر اساس گذشته که از آن‌ها کم و بیش می‌دانیم حکم نموده و رأی و نظر دهیم.

ثالثاً: اکنون که وحی قطع است و حدیث قطع است، شورای مسلمین به عنوان سومین مصدر امر ممکن و موجود است و از احادیث رسول الله (ص) ثابت است که اجماع امت بر ضلالت نیست و لذا بر هدایت بوده و این به معنی عصمت اجماع امت می‌باشد، لذا اگر امت مسلمه، بر خلافت و امارت شخصی اجماع کردند، می‌توان این انتخاب را بر هدایت و لذا مورد قبول دانست. لذا خلیفه مسلمین باید نائب امت باشد و از طرف امت انتخاب شود.

رابعاً: علما و مجاهدین و نیکوکاران، گروه ارجح هستند؛ اما رسول الله (ص) این گروه را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم می‌کند. چنانکه در حدیث شریف می‌آید: حضرت ابوهریره (رض) می‌فرماید: که حضرت پیامبر (ص) فرمودند: روز قیامت خداوند متعال فرود می‌آید تا میان بنده‌گان قضاوت نماید و مردم همه زانو زده‌اند، قبل از همه یک عالم - اهل قرآن - و یک مجاهد و یک ثروتمند را به پیشگاه خداوند متعال می‌آورند، خداوند از عالم می‌پرسد: مگر علم و دانشی را که بر پیامبرم فرو فرستادم، به تو نیاموختم؟ می‌گوید: آری، خداوند می‌گوید: با آن چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: پروردگارا! من شب و روز قرآن را تلاوت نمودم، خداوند و فرشتگان می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌گوید: تو به این غرض قرآن خواندی که مردم تو را قاری بگویند، - در دنیا - این گونه گفته شد. سپس ثروتمند را می‌آورند، خداوند به او می‌گوید: مگر به تو ثروت ارزانی نداشتم، تا محتاج کسی نباشی؟ می‌گوید: بلی ای پروردگار! خداوند می‌فرماید: در آنچه به تو دادم چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: به خویشاوندانم رسیده‌گی کردم و صدقه دادم، خداوند و فرشتگان می‌گویند: دروغ می‌گویی، و خداوند می‌فرماید: قصد تو از این کارها این بود که تو را جواد و سخاوتمند بگویند - در دنیا - این گونه شد. سپس مجاهدی که در راه خدا کشته شده می‌آورند، خداوند از او می‌پرسد: به خاطر چه کشته شدی؟ می‌گوید: امر شدم تا در راه تو جهاد کنم و من نیز در راه تو جنگیدم

تا این که کشته شدم، خداوند و فرشته‌گان می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌گوید: تو به این قصد جنگیدی که تو را شجاع و دلیر بگویند و - در دنیا - این‌گونه شد. سپس حضرت پیامبر (ص) بر زانویم زده و فرمودند: ای ابوهریره! این‌ها اولین سه نفری هستند، از مخلوقات پروردگار که در قیامت آتش جهنم به وسیله آنان شعله‌ور می‌شود. سنن ترمذی: ش، ۲۳۸۲. ط. شاکر، مسلم نیز آن را روایت کرده است)

در چنین حالتی این اجماع امت است که می‌تواند عالم و مجاهد و ثروتمند نیک و سوء را از هم تفکیک کند، چون امت بر شخص گمراه اجماع نخواهند کرد، لذا امر انتخاب هم‌چنان در ید امت مسلمه و شورای مسلمین و اجماع امت باقی می‌ماند.

در زمان ما بعد از کتاب الله و سنت رسول الله تنها مصدر امر که فعال است و قطع نشده است، شورا است و تنها معصوم که می‌توانیم با او ارتباط داشته باشیم، اجماع امت است. لذا صاحب امر و حکم و صاحب حکومت شورای مسلمین و اجماع امت است و امیر مسلمانان نائب امت می‌باشد و به نیابت از شورای مسلمین و امت حکومت می‌نماید.

### سوم: سنت خلفای راشدین (رض)

ما مکلف به پیروی از سنت رسول الله (ص) می‌باشیم؛ اما سنت خلفای راشدین (رض) نیز به عنوان تفسیر سنت پیامبر (ص) نیز از مکلفیت‌های مسلمانان می‌باشد. در پاسخ به سوال چگونه‌گی تعیین خلیفه مسلمین، بعضی از علمای اهل سنت و جماعت همانا عمل سنت خلفای راشدین (رض) را یادآور می‌شوند. سنت خلفای راشدین (رض) سه قسم است:

الف: شورای اهل حل و عقد

ب: استخلاف

ج: بیعت عامه مسلمین در انتخاب حضرت علی (رض)

### شورای اهل حل و عقد

در مبحث شورا دیدیم که شورای اهل حل و عقد که جامع الشروط باشند،

یعنی همانند شورای اهل حل و عقد عصر صحابه باشند و این شروط عبارتند از:

۱. رضایت الله (ج)

۲. رضایت رسول الله (ص)

۳. اجماع امت بر افضلیت و عدالت ایشان و احق بودن ایشان به خلافت

دیدیم که تنها کسانی که در زمان ما می‌توانند چنین صفات و شروطی داشته باشند، کسانی هستند که امت بر افضلیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع کند. چون این اجماع بر هدایت است و رضای الله - (ج) و رسول الله (ص) نیز بر هدایت است، لذا این اشخاص شورای اهل حل و عقد: ۱. الله (ج) از ایشان راضی خواهد بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی خواهد بود.

۳. اجماع امت بر افضلیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت وجود دارد.

بر این اساس این اشخاص اهل حل و عقد می‌باشند و می‌توانند خلیفه و امیر مسلمین را به شیوه و طریقه خلفای راشدین انتخاب کنند.

### استخلاف

استخلاف، سنت خلفای راشدین است؛ اما این سنت شرایط و ملزوماتی دارد. هرگاه خلیفه که خود افضل امت و عادل و احق به خلافت باشد، به وکالت از مسلمین خلیفه دیگر را جانشین خود انتخاب کند که این خلیفه نیز افضل امت و عادل و احق به خلافت باشد. در این صورت استخلاف انجام یافته است. لذا ابتدا شورای اهل حل و عقد و یا شورای مسلمین و اجماع امت خلیفه افضل و عادل و احق به خلافت را تعیین کند و بعد از آن این خلیفه می‌تواند سنت استخلاف را انجام دهد.

### بیعت اکثریت مسلمین

اهل علم تکلم کرده اند، در آن که خلافت حضرت مرتضی (رض) به کدام طریق، از طرق مذکوره واقع شده به مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند، خلیفه شدند و اکثر نامه‌های حضرت مرتضی که باهل شام نوشته اند، شاهد این معنی است. «[إزالة الخفاء عن خلافة الخلفای فارسی: ص ۱۲]؛ لذا این طریقه، طریقه پنجم

می‌باشد، یعنی بیعت اکثر مردم مدینه و هم‌چنین ولایات دیگر. فقط حکام شام و حضرت معاویه (رض) و لشکرش بیعت نکردند.

## اجماع امت

یکی از طرق انتخاب خلیفه، علاوه بر شورای اهل حل و عقد، شورای مسلمین و یا اجماع امت می‌باشد. اگر مسلمین همه‌گی بر خلافت شخصی اجماع کنند، در این صورت او می‌تواند، خلیفه مسلمین شود و خلافت حضرت علی (رض) نیز بر همین اساس صورت گرفت.

چگونه می‌توان اجماع امت اسلامی را حاصل کرد؟ این مسأله عملی و تجربی است. امت اسلامی در زمان ما بیش از یک میلیارد و هفتصد میلیون است و در بیش از شصت کشور مختلف زندگی می‌کند. حال چگونه اجماع آن‌ها بدست می‌آید. حتی علمای امت امروزه میلیون‌ها نفر می‌باشند و این مسأله است که علما و دانشمندان باید آن را حل کنند.

## وظایف خلیفه

خلیفه و یا امیر مسلمین در واقع مجری الامر است. خلیفه و یا امیر مسلمین بر اساس صلاحیت و مسئولیتی که از طرف شورای مسلمین و مصوباتی که امت بر آن اجماع کرده باشد و هم‌چنین مصوبات شورای اهل حل و عقد عمل می‌کند و مطابق قوانین مصوب این شورا وظایف خود را اجرا می‌کند. در مبحث شورا دیدیم که حاکم اصلی و مصدر حکم و قانون اجماع امت و شورای اهل حل و عقد هستند؛ لذا خلیفه و امیر مسلمین باید تحت امر و نظارت این شورا وظایف محوله را انجام دهد.

خلیفه در تمامی امور، تابع قوانین مصوب شورای اهل حل و عقد می‌باشد و تمامی اراکین دولتی و وزراء و قضات بر اساس تایید و تصویب شورای اهل حل

و عقد توظیف می‌شوند. هم‌چنین برنامه‌ها و تصامیم خلیفه و ارکان‌های دولتی بعد از تصویب شورای اهل حل و عقد اعتبار اجرایی و قانونی یافته و قابل اجرا می‌شوند. شورای اهل حل و عقد هرگاه که صلاح بدانند می‌تواند حاکم و اراکین دولتی را استجواب و استیضاح کند؛ البته در حکومت اسلامی، اجماع امت بالاترین مرجع حکم و امر و منبع تصمیم و قانون می‌باشد و شورای اهل حل و عقد در محدوده اختیاراتی که امت به او داده عمل می‌کند.

عزل خلیفه

فرق‌هایی بین امت سالاری و ملوکیت وجود دارد. در ملوکیت حاکم بر اساس قدرت شمشیر و یارانش حکومت می‌کند و به وسیله زر و زور حکومت را اداره می‌کند؛ اما در امت سالاری، خلیفه نائب و وکیل مسلمین می‌باشد و هر گاه مؤکل و منوب بخواهد، می‌تواند وکیل و نائب خود را از وکالت و نیابت که همانا خلافت باشد، عزل کند و این عزل بدون هیچ فتنه و جنگ و نزاع خواهد بود. خلیفه و یا امیر مسلمین بعد از عزل شدن توسط اجماع امت و یا شورای اهل حل و عقد، در محکمه شرعی حاضر خواهد شد و بعد از این که محکمه، حکمی در باره او داد، آن حکم را پذیرفته و بر او اجرا خواهد شد و راه برای انتخابات و انتخاب نائب و زعيم جدید، بهتر باز خواهد شد. در این جا نهادهای قانونی و نیروهای مسلح و امنیتی، تابع قانون و تصامیم شورای اهل حل و عقد می‌باشند و هیچ نزاع و فتنه‌ای ایجاد نخواهد شد و حکومت به شکل مسالمت آمیزی به شخص واجد شرایط سپرده خواهد شد.

اگر در زما گذشته، مخالفت و یا عزل حاکم به معنی جنگ و فتنه بزرگ بود، به دلیل آن بود که این حکومت‌ها، ملوکیت و پادشاهی و یا امارت‌های مطلقه بودند؛ اما در امت سالاری، چنین تشویش‌هایی نخواهیم داشت.

به طور مثال: در حکومت‌های ملوکیت می‌بینیم که صحابه و تابعی گفته‌اند: فسق و فجور و جور و ستم و فساد، برخی زمامداران پس از خلفای راشدین به وقوع پیوست، با این حال بسیاری از صحابه و تابعین از قیام بر ضد ایشان پرهیز نموده و از فتنه دوری گزیده و قیام‌کنندگان بر امیر و خلیفه را یاری نکردند. اما گروه دیگری معتقدند که قیام و انقلاب مسلحانه بر ضد خلیفه یا رئیس دولت، در صورت فسق و خروج او از امر خداوند و ستم بر رعیتش و پافشاریش

بر گمراهی و ضلال و دوری از حق و نشنیدن نصیحت و ارشاد، ترک میانه روی و راست رفتاری و بازگشت به راه خدا و حکم طبق احکام الهی، واجب است. اما عزل خلیفه و حاکم در نظام ملوکیت

(فیما ینعزل به الخلیفة من الخلافة أو ولی العهد من ولاية عهده وفيه مهيعان المهيع الأول فیما ینعزل به الخلیفة وهو على خمسة أضرب الضرب الأول الخلع وله حالتان

الحالة الأولى أن یخلع الخلیفة نفسه من الخلافة لعجز من القيام بأمور الناس من هرم أو مرض و نحوهما فإذا خلع نفسه لذلك انخلع لأن العزل إذا تحقق وجب زواله ولايته لفوات المقصود منهما أما إذا عزل نفسه لغير عجز ولا ضعف بل أثر الترك طلبا للتخفيف حتى لا تكثر أشغاله فی الدنيا ويتسع حسابه فی الآخرة ففيه لأصحابنا الشافعية وجهان فی التتمة أحدهما الانعزال لأنه كما لم تلزم الإجابة إلى المبايعة لا يلزمه الثبات. مآثر الإنافة فی معالم الخلافة: ص ٣٢)

(والثانی لا ینعزل لأن الصديق (رض) قال: أقیلونی ولو كان عزل نفسه مؤثرا لما طلب الإقالة ولو عهد الخلیفة العاجز عن القيام بأمور الخلافة لمرض أو هرم إلى غیره قبل عزل نفسه صح عهده إليه وانعقدت ولاية المعهود إليه ولو مضى على ما هو علیه من العجز فلم یعزل نفسه ولم یعهد إلى غیره بايع أهل الحل والعقد غیره ليقوم بأمور المسلمين ولو عزل نفسه من غیر عذر من عجز أو طلب تخفيف ففيه ثلاثة أوجه أصحابها أنه لا ینعزل لأن الحق فی ذلك للمسلمين لا له والثانی ینعزل لأن إلزامه الاستمرار قد یضر به فی آخرته ودنيا هو الثالث إن لم یول غیره أو ولی من هو دونه لم ینعزل وإن ولی مثله أو أفضل منه ففی الانعزال وجهان الحالة الثانية أن یخلعه أهل الحل والعقد قال المتولى إن كان قد حدث فی حاله خلل فلهم عزله وإن كان مستقیم الحال فلیس لهم ذلك لأننا لو جوزنا ذلك لأدى إلى الفساد لأن الآدمی ذو بدرات فلا بد من تغیر الأحوال فی کل وقت فیعزلون واحدا ویولون آخر وفي كثرة العزل والتولية زوال الهيبة وفوات الغرض من انتظام الأمر. مآثر الإنافة فی معالم الخلافة: ص ٣٣)

(انتهاء ولاية الحاكم: تنتهی ولاية الحاكم أو الخلیفة بأحد أمور ثلاثة وهي:

أولاً الموت: وهذا أمر طبيعي لزوال الولاية؛ لأن مدة استخلافه مؤقتة بمدة حياته. ولا يحق له توريث ولايته لأحد، وإنما الحق في التولية لأهل الاختيار، ويرى الدكتور السنهوري أن روح النظام الإسلامي لا تتنافى إطلاقاً مع توقيت الخلافة بمدة زمنية محدودة، إذا ما تضمن عقد الخلافة ذلك.

ثانياً خلع الخليفة نفسه: وهذا حق شخصي للخليفة، حتى لا يكون مكرهاً على البقاء في منصبه بالرغم من إرادته. قال الماوردي: وإذا خلع الخليفة نفسه انتقلت إلى ولي عهده، وقام خلعه مقام موته، أي أن الأمر يصبح منوطاً باختيار أهل الحل والعقد؛ لأن ولايته مستمدة من الأمة، وليست حقاً أصيلاً له.

ثالثاً العزل لتغير حاله: والذي يتغير به حاله، فيخرج به عن الإمامة شيئاً: جرح في عدالته، ونقص في بدنه.

أما جرح العدالة فهو الفسق: وهو ارتكابه المحظورات، وإقدامه على المنكرات، وانقياده للأهواء والشهوات.

وأما نقص البدن فهو كما ذكر سابقاً ثلاثة أقسام:

أ نقص الحواس، كزوال العقل وذهاب البصر والصمم والخرس.

ب نقص الأعضاء كذهاب اليدين، أو ذهاب الرجلين.

ج نقص التصرف وهو يشتمل على نوعين:

أولاً- الحجر بأن يستولى أحد أعوانه على السلطة ويجاهر بالمعصية أو يخالف أحكام الشرع. فإن لم يخالف حكماً شرعياً استنصرت الأمة أو الخليفة بمن يعمل على تنحيته.

وثانياً- الأسر: بأن يقع الخليفة في أسر الأعداء ويأس المسلمون من فكاكه واستخلاصه من الأسر. و تقرير مبدأ العزل من الأمة دليل واضح على أن الخليفة يستمد سلطانه من الأمة، وليس له ادعاء أحقيته السلطة بتفويض من الإله كما كان يزعم ملوك أوربا في القرون الوسطى. كما أنه ليس معصوماً من الخطأ، ولا حق له في التشريع وإنما ينفذ أحكام الشريعة ويجتهد في نطاقها، وليس له سلطة روحية كما هو الحال بالنسبة للبابا رئيس الكنيسة الكاثوليكية في العالم، فلا يحل ولا يحرم ولا يغفر الذنوب ولا يطرد مذنباً. الفقه الإسلامي وأدلته: ۳۱۱/ ۸

در نظام امت سالاری، حکومت از تصرف خلیفه و ملک و امیر خارج شده و در



تصرف امت و شورای مسلمین قرار می‌گردد. وقتی که سلطه و تصرف از خلیفه به امت و شورای اهل حل و عقد انتقال یابد، ولایت حاکم خاتمه یافته و او وکالت و نیابت دارد و امت و شورای مسلمین می‌توانند در هر لحظه، وکیل و نائب خود را عزل کنند و شخص دیگری را به وکالت و نیابت انتخاب کنند.

## صفات حاکم

### حاکم امت باید بهترین امت باشد

(عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص) اذا كان امراءكم خياركم واغنياءكم اسخياءكم و اموركم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها واذا كان امراءكم شراركم واغنياءكم بخلاءكم واموركم الى نساءكم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها. اخرجہ الترمذی)

(عن ابن عباس قال: قال: رسول الله (ص): من استعمل رجلاً من عصابه وفى هذه العصابة من هو أرضى لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين. المستدرک على الصحيحین)

(وعن ابی بکر الصديق قال: قال: رسول الله (ص): من ولى من امر المسلمین شیئاً فامر علیهم احداً محاماةً فعليه لعنة الله لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتى يدخله جهنم. اخرجهما الحاکم)

خداوند می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ نساء: ۵۸)

«بی‌گمان خداوند به شما - مومنان - دستور می‌دهد که امانت‌ها را - اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده و چه چیزهایی که مردم آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته‌اند - به صاحبان امانت برسانید و هنگامی که در میان مردم به داوری نشنید این که دادگرانه داوری کنید. - این اندرز خدا است و آن را آویزه گوش خود سازید و بدانید که - خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد - و شما را به انجام نیکی‌ها می‌خواند - بی‌گمان خداوند دائماً شنوای - سخنان و - بینا - ی کردارتان - بوده و می‌باشد - و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی، ۱/ ۱۰۱]

و چه امانتی بالاتر از نیابت و زعامت امت اسلامی که نزد امت و شورای مسلمین می‌باشد.

همچنین می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ نَعَرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ نساء: ۱۳۵)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید - و از این سو و آن سو جانبداری نکنید - هر چند که شهادت تان به زیان خود تان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود، دارا یا نادر باشد - رغبت به دارا یا شفقت به نادر، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند - چرا که - رضای - خداوند از - رضای - هر دوی آنان بهتر است - و خدا به مصلحت آن دو، آگاه تر از شما است - پس از هوا و هوس پیروی نکنید که - اگر چنین کنید از حق - منحرف می‌گردید - و به باطل می‌افتید - و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است - و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۰۲]

ابن عیینه می‌گوید: از زید بن ثابت در مورد آیه مبارکه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴿٥٩﴾ النساء: ۵۹).

پرسیدم، در حالی که در مدینه منوره کسی پس از محمد بن کعب نمی‌توانست مانند او تفسیر کند، او گفت: چند آیه پیشتر آن را بخوان می‌فهمی:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴿٥٨﴾ النساء: ۵۸)

. سپس گفت: «این آیه در مورد والیان و زمامداران است». [خلافت اسلامی دکتر رشدی علیان، ص ۴۱]

و چه عدالتی بالاتر از سپردن امر امت به دست حاکمی عادل و چه شهادتی بالاتر از شهادت بر افضلیت فردی در اداره امت اسلامی که بتواند مجری کامل شرع باشد.

همچنین است که: فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود (رض) استنباط کردند، از استخلاف افضلیت ایشان را کما قالوا احق

بهذا الامر پس ایشان که ائمه امت اند در وجوه استنباط و فهم معانی شرایع استنباط نمی‌کردند، تا آنکه ملازمت قویه متحقق نمی‌بود: (قال عمر: ائکم تطیب نفسه ان يتقدم على ابابكر وقد رويناه من قبل و قال عليّ والزبير: ما غضبنا الا انا قد اُخرنا عن المشاورة و انا نرى ابابكر احق الناس بها بعد رسول الله (ص) انه لصاحب الغار ثانی اثین و انا لنعلم بشرفه و كبره ولقد امره رسول الله (ص) بالصلاة للناس وهو حيّ). [رواه الحاكم. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۱۸۶۲]

(وقال ابن مسعود: اجعلوا امامكم خيركم فان رسول الله (ص) جعل امامنا خيرنا بعده. رواه ابو عمر فى الاستيعاب)

و اگر استقرا کرده شود، در عین عقد استخلاف ذکر افضلیت به میان آمده:

عمر فاروق (رض) احق بهذا الامر گفته و صدیق در استخلاف فاروق (رض) گفته است: اباالله تخوفونى اقول استخلفت عليهم خير خلقك).

و چون امر به شورا به سوى عبدالرحمن بن عوف راجع شد. گفت: (والله علىّ ان لا آلو عن افضلهم ثم بايع). عثمان هیچ‌گاه استخلاف از اعتقاد افضلیت جدا نبوده است.

و خدای تعالی به استخلاف مشایخ ثلاثه (رض) اراده کرده است. تمکین دین مرتضی و رحمت به امت آن حضرت (ص) و دفع کفار و اقامت ارکان اسلام و شیوع امر معروف و نهی منکر و این معنی مستلزم خلیفه ساختن افضل امت است و احق ایشان به خلافت و اقوام ایشان به حقوق او؛ زیرا که اگر احق را خلیفه کنند، لا بد تمکین دین و رحمت امت و سایر معانی مذکوره زیاده‌تر ظاهر گردد و نزدیک اراده تمکین دین مرتضی که مُشعر است، به کمال او و شیوع او علی الوجه الابلغ استخلاف غیر احق سَفه باشد و خدای تعالی حکیم است و افعال او متقن است، غیر مُتهافت و خدای تعالی اراده کرده است دفع دین مرتدین به قومی که صفت ایشان این است « یحبهم و یحبونه » نه مطلق دفع و اراده کرده است، کبت ملل کفر و استخلاص بلاد شام از دست کافران به سعی صالحان، نه به سعی غیر ایشان چون استقامت امت مراد باشد، لازم آمد استقامت ائمه و آن نمی‌باشد، مگر به تسلیط احق بالخلافة و آن‌که گفتیم که نزدیک اراده تمکین و رحمت چنین می‌باشد از آن جهت گفتیم که اگر

ارادة اضلال قوم باشد، استخلاف جابر و کافر مناسب است. چنانکه در زمان جاهلیت واقع شد.

(قال الله تعالى: واذا اردنا ان نهلك قريةً امرنا مترفيها ففسقوا فيها اى كثرناهم وجعلناهم الولاة. قاله ابن مسعود. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۸۵۸)

آن حضرت (ص) گواهی دادند صدیق (رض) را به آن‌که اول کسی است که در جنت داخل شود و به آن‌که صاحب آن حضرت باشد، بر حوض و ندا کرده شود او را از جمیع دروازه‌های بهشت و به آن‌که وی جد کننده‌تر است. در انواع پُر و جبرئیل با میکائیل در غزوة بدر با او بودند و کسی که متصف به این صفات باشد، اقرب است به آن حضرت (ص) در منزلت و هر که اقرب باشد به آن حضرت (ص) احق بالخلافة است.

آن حضرت (ص) خبر دادند که فاروق (رض) استعداد نبوت دارد در قوت علمیه و عملیه؛ اما عملیه جای که گفتند شیطان از وی می‌گریزد و رویای قمیص و مانند آن و این تلو عصمت است و نائب او است و اما علمیه آن جای که گفتند: (الحق ينطق على لسان عمر). و گفتند: وی محدث امت است و رویای لبن و موافقت رأی او با وحی و این خصلت تلو وحی و نائب اوست.

پس وقتی که نبوت منقطع شد، احق بالخلافة شخصی است که استعداد او شبیه به استعداد انبیا است. آن حضرت (ص) فرموده است: (ما طلعت الشمس على رجلٍ خيرٍ من عمر). پس لابد است که خیریت او بر همه، در وقتی از اوقات عُمر او باشد و در آخر عمر خلیفه بود، پس خلافت او حق باشد. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۷۳۰]

اما اقوال صدیق اکبر (رض): (عن ابی سعید الخدری قال: قال ابوبکر: الستُ احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب كذا الست صاحب كذا و قد اختلف فی ارسال هذا الحديث و وصله و عن عمرو ابن الحارث عن ابيه ان ابابكر الصديق قال: ايكُم يقرأ سورة التوبة؟ قال رجلٌ: انا قال اقرأ فلما بلغ اذی قول لصاحبه لا تحزن بكی وقال: والله انا صاحبه.

(فمن حديث عائشة فقد أخرج البخاري عن عائشة في قصة سقيفة بنی ساعدة. فقال عمر: بل نبايعك أنت فانت سيدنا وخيرنا و أحبنا إلى رسول الله (ص).

پس احق بودن خلیفه به امر خلافت، یک ضرورت است؛ اما آنچه در باره حاکم غالب و استیلای فقها بیان نموده اند، مسأله ضرورت است. یعنی افضل الناس و خیر امت بودن و احق بودن لازم و ضروری است؛ اما اگر حاکمی به قدرت رسید که احق نباشد و عادل نباشد، بیعت و اطاعت او بر اساس ضرورت و پرهیز از فتنه بزرگ‌تر لازم است و آن‌هم در اموری که مطابق شرع می‌باشد، لازم است. این وجوب تا جایی است که کفری از حاکم سرزنشند که مستوجب حکم خروج مسلمین بر او نشود، تا این‌که خداوند راهی برای مسلمین ایجاد کند، یعنی حکومت عادل‌ی ایجاد شود.

چگونه می‌توان حاکمی داشت که بهترین امت باشد؟

تنها زمانی امت می‌تواند بهترین حاکم را داشته باشد که افضل امت و احق به خلافت باشد، زمانی است که حاکم بر اساس اجماع امت انتخاب شود. یعنی توسط شورای مسلمین و یا شورای اهل حل و عقد.

حاکم امت باید عادل باشد. در باب عدالت مسلمین خداوند می‌فرماید: (وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا). الأنعام: ۱۵۲ « هرگاه سخن می‌گویید - عدل و - انصاف نمایید ».

و نیز می‌فرماید: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ). النساء: ۵۸ « و هرگاه میان مردم داوری کردید عادلانه قضاوت کنید ».

(أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ هَدَّيْتُمْ سَوَاعِجَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٣٩﴾ حج / ۴۰)

« اجازة - دفاع از خود - به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ - تحمیل - می‌گردد. چرا که بدیشان ستم رفته است - و آنان مدت‌های طولانی، در برابر ظلم ظالمان شکیبایی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند - و خداوند توانا است، بر این که ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند - و از مکه و اداری به هجرت گشته‌اند - و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند، پروردگار ما خدا است. اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند - و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری

نمایند، باطل همه جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند و آن وقت - دیرهای - راهبان و تارکان دنیا- و کلیساهای - مسیحیان - و کنش‌های - یهودیان - و مسجدهای - مسلمانان - که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. - اما خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند- و به طور مسلم، خدا یاری می‌دهد کسانی را که - با دفاع از آئین و معابد- او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است - و با قدرت نامحدودی که دارد، یاران خود را پیروز می‌گرداند، و چیزی نمی‌تواند او را در مانده کند و از تحقق وعده‌هایش جلوگیری نماید. آن مومنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است). [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۵۰]

#### عدالت و مساوات

حکومت اسلامی می‌کوشد، تا پایه‌های نظام اسلامی را در جوامع اسلامی تثبیت نماید که مهم‌ترین آن‌ها عدل و مساوات است. چنان که عمر فاروق (رض) در نخستین روز خلافتش از عدل و مساوات سخن به میان آورد و یقیناً هدف ایشان، اقامه عدل و انصافی است که اسلام حاصل آن است و پایه اصلی یک حکومت اسلامی و مایه تثبیت یک جامعه خواهد بود، چرا که اسلام در جامعه‌یی که ظلم و ستم حاکم باشد و از عدالت و انصاف خبری نباشد، دوام نخواهد آورد. باید دانست که برقراری عدالت و مساوات در میان مردم و دولت‌ها از امور مستحب نیست که اگر با طبع حاکم و خواهشات وی جور در نیامد، از آن صرف نظر شود؛ بلکه برقراری عدالت در اسلام یکی از مهم‌ترین واجبات است. چنان که فخر رازی اجماع علما را نقل کرده که عدالت در حکومت اسلامی بر حاکم مسلمان واجب است). [تفسیر الرازی: ۱۴۱/۱۰]

« چنان که نصوص قرآن و سنت نیز بر این امر دلالت می‌کنند که باید در جامعه اسلامی عدالت برقرار باشد و ظلم و ستم خاتمه یابد و برای هر فرد جامعه، بدون این که به زحمت بیفتد و یا مالی صرف کند، زمینه رسیدن به حقش فراهم گردد. » [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص ۱۶۲]

« و موانعی را که بر سر راه مردم، تا رسیدن به حقوق شان وجود دارد بردارد. این‌ها مواردی بود که عملاً در خلافت فاروق اعظم مشاهده می‌شد. او

دروازه‌های دار الخلافه را باز گذاشته بود، تا هر صاحب حقی به حقش برسد. و خود شخصاً پیگیر اوضاع مردم بود و در میان راعی و رعیت به زیباترین و ساده‌ترین شکل ممکن عدالت برقرار نموده بود. « [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص: ۱۶]

همیشه حق را به صاحب حق می‌داد و در میان دو طرف متخاصم هیچ فرقی قایل نمی‌شد. خویشاوندان و بیگانه‌گان و اغنیا و فقرا را مساوی می‌دانست و این عمل کرد وی برگرفته از آیه قرآن بود که می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾ نساء: ۱۳۵)

« ای کسانی که ایمان آورده اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید - و از این سو و آن سو جانبداری نکنید - هر چند که شهادت تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادر باشد - رغبت به دارا، یا شفقت به نادر، شما را از ادای شهادت حق، منصرف نکند - چرا که - رضای - خداوند از - رضای - هر دوی آنان بهتر است - و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است - پس از هوا و هوس پیروی نکنید که - اگر چنین کنید از حق - منحرف می‌گردید - و به باطل می‌افتید - و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن، روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است - و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد. [تفسیر فی ظلال: ترجمه

فارسی ۴۲ / ۱]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ مائده: ۸)

« ای مومنان! بر ادای واجبات خدا، مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانه‌گی قومی شما را بر آن ندارد که - با ایشان - دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری - به ویژه با دشمنان - به پرهیزگاری نزدیک‌تر - و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله، برای دوری از خشم خدا - است. از



خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید». [تفسیر فی‌ضلال: ترجمه فارسی ۱/ ۱۲۳]

از شریح روایت است: آن‌گاه که علی در جنگ با معاویه زره‌اش را گم کرد و پس از جنگ زره را به دست فرد یهودی دید که در بازار برای فروش آورده بود، علی (رض) گفت: این زره مال من است که نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام. یهودی گفت: این زره در دست من و مال خودم است. علی گفت: برویم پیش قاضی). [سیرت حضرت علی: صلابی، ص: ۵۳۴]

« به این ترتیب نزد شریح آمدند، علی در کنار شریح و یهودت رو به روی او نشست. شریح گفت: ای امیرمؤمنان جریان چیست؟ گفت: آری من می‌گویم این زره من است که در دست این یهودی است و من این را به کسی فروخته‌ام و به کسی نبخشیده‌ام. شریح قاضی گفت: شاهدت کیست؟ گفت: قنبر -خدمت‌کار- و حسن و حسین شهادت می‌دهند که زره مال من است، قاضی گفت: گواهی پسر به نفع پدر جایز نیست. علی گفت: گواهی مردی از اهل بهشت جایز نیست و پذیرفته نمی‌شوند؟ شنیدم رسول الله (ص) می‌فرمود: حسن و حسین سردار جوانان بهشت اند. یهودی گفت: امیرمؤمنان از من به قاضی خود شکایت کرد و قاضی علیه او قضاوت کرد. گواهی می‌دهم که این دین حق است و گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد رسول اوست و اعتراف می‌کنم که این زره، زره توست. شبی که سوار بر شتر به طرف صفین می‌رفتی افتاد و من برداشتم، علی گفت: حال که اعتراف کردی، زره مال تو و نیز اسبی به او داد، شریح گفت: همان یهودی را دیدم که به دفاع از علی با اشرار نهروان جنگید». [سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۵۳۵]

عدالت و ترک ظلم از اوامر الله (ج) و اهداف رسالت رسول الله (ص) و فرمایشات ایشان و از صفات اصحاب رسول الله (ص) خصوصاً خلفای راشدین می‌باشد. بناً کسی نمی‌تواند بگوید که ائمه و مجتهدین عدالت را لازم ندانسته اند. ایشان -رحمه‌الله- عدالت را لازم و واجب دانسته اند؛ اما این قول بعضی از ائمه اهل سنت و احناف که عدالت شرطی برای امامت -حاکم- نیست، مسلماً در باب حاکم غالب و استیلا می‌باشد و الا حاکمی که بر اساس اجماع امت و

شورای مسلمین و یا شورای اهل حل و عقد انتخاب شود. از شروط انتخاب او افضلیت امت و احق بودن به خلافت و عادل بودن - شروط خلفاء راشدین - می باشد. حتی علما احناف معتقدند، وقتی حاکمی عادل نباشد اگر که عزل او به فتنه - بزرگ‌تر از ظلم او - نینجامد باید عزل شود.

قول بعضی از علمای اهل سنت و جماعت چنین است:

(وَأَمَّا الْعَدَالَةُ فَصَغْرَى، هِيَ تَجْنِبُ فَسْقَ الْأَعْمَالِ، وَ كِبَرَى هِيَ تَجْنِبُ فَسْقَ الْأَعْمَالِ وَالْمَعْتَقَد. وَقَدْ رَأَى بَعْضُ الْحَنْفِيَةِ أَنَّهَا لَيْسَتْ بِشَرْطٍ ضَرُورِيٍّ لَصَحَّةِ الْخِلَافَةِ، وَ أَنَّ اخْتِيَارَ الْفَسْقَةِ وَ الظُّلْمَةِ لَهَا جَائِزٌ مَعَ الْكِرَاهَةِ، سِوَاءٍ عِنْدَ التَّوَلِيَةِ، أَوْ لِلْإِسْتِدَامَةِ، أَوْ مِمَّا رَسَتْ مَهَامُ تَقْلِيدِ الْوَلَاةِ وَالْقَضَاءِ وَغَيْرِهِمْ. وَ قَدْ شَرَحَ هَذَا الرَّأْيَ كَثِيرٌ مِنْ مُتَأَخَّرِي الْحَنْفِيَةِ عَلَى رَأْسِهِمُ السَّرْحَسِي، وَ الْكِمَالِ بْنِ أَبِي شَرِيفٍ فِي « الْمَسَامَرَةِ » بِشَرْحِ « الْمَسَايِرَةِ » لِلْكِمَالِ بْنِ الْهَمَامِ. فَقَدْ نَصَّ السَّرْحَسِي فِي الْمَبْسُوطِ عَلَى أَنَّ « الْفَسْقَ لَا يُخْرِجُهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ أَهْلًا لِلْإِمَامَةِ وَ السُّلْطَانَةِ فَإِنَّ الْأُئِمَّةَ بَعْدَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ (رَضِ) قَلَّ مَا يَخْلُو وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَنْ فَسْقٍ. فَالْقَوْلُ بِخُرُوجِهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، بِالْفَسْقِ، يُوْدِي إِلَى فَسَادٍ عَظِيمٍ. وَ عِنْدَ الْحَنْفِيَةِ لَيْسَتْ الْعَدَالَةُ شَرْطًا لِلصَّحَّةِ أَيْ صَحَّةِ الْوَلَايَةِ فَيَصَحُّ تَقْلِيدُ الْفَاسِقِ مَعَ الْكِرَاهَةِ. وَإِذَا قُلِدَ عَدْلًا ثُمَّ جَارَ وَفَسَقَ لَا يَنْعَزَلُ، وَ يَسْتَحِقُّ الْعَزْلَ إِنْ لَمْ يَسْتَلْزِمْ فِتْنَةً.

و يجب أن يدعى له بالصلاح ونحوه. كذا نقل الحنفية عن أبي حنيفة وكلمتهم قاطبة متفقة. إلا أن هذا الرأي غير صحيح عند أئمة الحنفية المعبرين، فالإمام أبو حنيفة امتنع عن تولى القضاء للأُمويين والعباسيين وحرص عليهم، وامتنح من أجل ذلك وجلد وسجن وبقي على رأيه وموقفه إلى أن توفي (رض) كما أن ابن الهمام، وهو من كبار محققى الحنفية فى المسامرة و صدر الشريعة فى تعديل العلوم صرحا بأن العدالة شرط جوهرى لصحة الخلافة. (تحفة الترك فيما يجب أن يعمل فى الملك: ص ۱۸)

افضلیت و عادل بودن حاکم فقط در انتخاب امت ممکن است

حال که بهترین بودن و عادل بودن شرط حاکم است، این شرط زمانى محقق می گردد که امت بر افضلیت و عدالت و احق بهذا الامر بودن شخصی اجماع کند و لذا در این صورت این شروط در وی ثابت خواهد شد. و انتخاب امت

به معنی این است که شخص منتخب نائب و وکیل امت می‌باشد.

## صفات کلی حاکم

حاکم و حکومت باید دارای صفات زیر باشند:

### ۱. هویت

رهبران و حکام اسلامی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:  
الف: پیامبر (ص) که مبعوث و منتصب الله (ج) است و رسول الله (ج) در زمین می‌باشی.

ب: خلفای راشدین که منتصب خدا و رسولش (ص) و بر اساس نص می‌باشند و اصحاب و امت مسلمه، بر افضلیت آن‌ها اجماع کرده‌اند.  
عامه مسلمین که ما آن‌ها را مسلمان و پیرو دین اسلام می‌شناسیم که این‌ها دو قسم‌اند:

ج: حکام مسلمانی که با زر و زور یعنی با رشوه دادن از بیت المال و یا جنگ و شمشیر توانسته‌اند، حاکمیت را به دست آورند که ملوک می‌باشند.

د: حکام مسلمانی که نائب امت می‌باشد و توسط اهل حل و عقد که فضلی امت می‌باشند و یا هم شورای مسلمین، به حکومت رسیده‌اند که نائب امت می‌باشند.

### ۲. ایمان

از جمله شروط خلافت، مسلمان و مومن بودن است. قال الله تعالی: (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا). واضح است که این معانی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد، بر وی خروج و بر ضد وی جهاد واجب است.

### ۳. علم

"و از آن جمله آنست که مجتهد باشد؛ زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهی از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نگیرد.

قال رسول الله: (الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَانِ فِي النَّارِ فَمَا الذی فی الجنة فرجل عَرَفَ الحقَّ فَحَكَّمَ به فهو فی الجنة وَرَجُلٌ عَرَفَ الحقَّ فَجَارَ فی

الحکم فهو فی النار ورجُلٌ قَضَى للنَّاسِ علی جهل فهو فی النَّار. رواه ابو داود)

« و اصل معنی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد، به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را منوط به دلیل او شناخته باشد و ظن قوی به همان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه، مجتهد نمی‌تواند شد، مگر کسی که جمع کرده باشد پنج علم را.

۱- علم کتاب قراءه و تفسیراً.

۲- علم سنت باسانید آن و معرفت صحیح و ضعف در آن.

۳- علم اقاویل سلف در مسایل، تا از اجماع تجاوز ننماید و نزدیک اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نکند.

۴- علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن.

۵- علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

بعد از آن اعمال فکر کند، در مسایل جزئی و هر حکمی را منوط به دلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد، مثل ابوحنیفه (رح) و شافعی (رح)؛ بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدالات ایشان فهمیده ظن قوی در هر مسأله، به هم رساند کافی است. و تحقیق آن است که احیای تفسیر قرآن نیز به غیر این علوم پنج‌گانه میسر نیست؛ لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن و بر علم تفسیر قیاس باید کرد، جمیع فنون دینی را). [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء: ص ۹]

#### ۴. تدبیر مصالح

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن به وجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقرر و مقررله و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه. و واجب است بر وی تولیت قضای امصار و نصب عمال و امر کردن مرجعین را به آنچه در جهاد پیش آید و این‌ها بدون تدبیر و مصلحت ممکن نمی‌شود.

#### ۵. تقوی

از جمله صفات حاکم تقوی می‌باشد. تقوی به معنی آن که برنامه روش زندگی

فقط بر اطاعت از خدا و حصول رضای خدا باشد. هدف و نیت هر عملی فقط خدا باشد. تقوی به معنی طرد و رد نفس اماره بالسوء و شیطان می باشد و این‌ها ضرورت و لازمه عدالت و مساوات و نیکوکاری حاکم می باشد.

### ۶. شجاعت

و از آن جمله آن است که شجاع باشد و صاحب رای در حرب و سلم و عقد ذمه و فرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایت، یعنی دعه دوست - آرام طلب - نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند، در امور و نتواند سرانجام دادن مهمات را؛ زیرا که جهاد به جز از شجاع و صاحب رای کافی صورت نیندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت.

### ۷. عدالت

و از آن جمله آنست که عدل باشد، یعنی مجتنب از کبایر غیر مُصر بر صغایر، و صاحب مروت باشد، نه هرزه گر خلیع العذار؛ زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هر گاه این معانی شرط است، پس در ریاست عامه که زمام خلق به دست او افتد، اولی است بانکه شرط باشد.

قال الله تبارک و تعالی:

(مَنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ﴿۲۸۲﴾ بقره: ۲۸۲)

و مرضی بودن مفسر است، به عدالت و مروت.

### ۸. مشروعیت

هرکس مشروعیت خود را از هویت خود می گیرد.

الف: پیامبر (ص) توسط خدا (ج) مبعوث شد؛ لذا مشروعیت ایشان از حکم الله (ج) است.

ب: خلفای راشدین نائب‌های پیامبر و وزرای او بودند و بعد از ایشان نیز به تأیید آیات خداوند (ج) و احادیث رسول الله به حکومت رسیدند؛ لذا مشروعیت خود را از خدا (ج) و رسولش (ص) می گیرند.

ج: حکامی که بر اساس شورای مسلمین و اجماع امت، انتخاب شده اند، مشروعیت خود را از حکم شورا می گیرند. شورا خود مصدر امر است و اولی الامر - مشروط و محدود - می باشد و حکم شورای مسلمین و اجماع امت، همانا مورد تأیید و رضایت خدا (ج) و رسولش (ص) می باشد.

د: حکام و امرایی که از طریق استیلا و زر و زور به حکومت رسیده اند، مشروعیت خود را از ضرورت وقت و شرایط مسلمین می‌گیرند. اگر چه این مشروعیت، حکومت حکام را مشروع نمی‌کند؛ بلکه اطاعت مسلمین در آنچه مطابق شرع باشد را از این حکام غاصب مجاز می‌گرداند. این مشروعیت مؤقت بوده، تا زمانی که خداوند راهی برای مسلمین ایجاد کند. (حدیث شریف در باب حکام ظالم: ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: سَتَكُونُ أُمُورٌ تُتَكْرَرُ بِهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَتَأْمُرُنَا قَالَ: تَوَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ. رواه البخاری)

#### ۹. سلامت عقل و حواس

و از آن جمله آن است که عاقل و بالغ باشد؛ زیرا که مجنون و سفیه و صبی محجورند از تصرفات جزئیة خویش. قال الله تعالى: (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ). چون بر مال خودها قادر نباشند، بر اموال و رقاب مسلمین، البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب، از استخلاف بالقطع از این جماعت سرانجام نمی‌شود.

و واجب است بر وی تولیت قضای امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضا و حواس متحقق نشود و مقدمه واجب، واجب است.

#### ۱۰. سلامت جسم

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن به وجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقرر و مقررله و شاهد و مشهود علیه و استماع کلام این جماعه.

#### ۱۱. قریشی بودن

لازم است که خلیفه، قریشی باشد و نسب او از قریش باشد؛ زیرا که حضرت ابوبکر صدیق انصار را از خلافت منصرف کردند، باین حدیث که آن حضرت فرمودند: (الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ).

(أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ تَبِعَ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبِعَ لِكَافِرِهِمْ. أخرجه البخاری: فی ۶۱ کتاب المناقب) «ابو هریره (رض) گوید: پیغمبر (ص) گفت: مردم در امر خلافت پیرو قریش

هستند، آنان که مسلمانند از قریشی‌های مسلمان و آنان که کافرند از قریشی‌های کافر پیروی می‌کنند.»

(عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اِثْنَانِ. أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ: فِي ۶۱ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ)

### ۱۲. آزاد باشد

« و از آن جمله آنست که حر باشد؛ زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و به نظر مردم حقیر و مهین، و واجب است بر وی مشغول بودن به خدمت سید خود ». [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۸]

### ۱۳. مرد بودن

از آن جمله آنست که ذکر - مرد - باشد، نه امرأة - زن -؛ زیرا که در حدیث بخاری آمده: (مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ إِمْرَأَةً). چون بسمع مبارک آن حضرت (ص) رسید که اهل فارس دختر کسرا را به بادشاهی برداشته اند. فرمود: رستگار نشد قومی که والی امر بادشاهی خود ساختند زنی را؛ زیرا که امرأه ناقص العقل والدين است و در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نی؛ پس از وی کارهای مطلوب نه برآید:

(الرِّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ). النساء: ۳۴ « مردان قیم زن‌اند ».

### ۱۴. بالغ بودن

و از جمله شروط خلافت این است که بالغ باشد به دلیل فرموده آن حضرت (ص) که: (رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الْمُبْتَلَى حَتَّى يَعْقِلَ، وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَبْلُغَ يَكْبَرَ. أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ: ۴۳۹۹) قلم - مسئولیت - از سه کس برداشته شده است، از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا هوشیار شود و از پسر تا زمانی که بالغ شود.

## صفات مهم حکومت عوام

(حکومت عامهٔ مسلمین)

صفات مهم حاکم:

۱. هویت: مسلمان عام و فردی از امت.

۲. ایمان: تضمین نیست.

۳. علم: علم عوام تضمین نیست.

۴. تدبیر: تدبیر عوام تضمین نیست.

۵. تقوی: تقوای عوام تضمین نیست.

۶. مصلحت: مصلحت دانی عوام تضمین نیست.

## صفات مهم حکومت

### ۱. مشروعیت

پیامبر اکرم (ص) بعد از خود جانشینی تعیین نکردند؛ لذا امر را به عامهٔ مسلمین، یعنی امت سپردند؛ اما ایشان به طور ضمنی و تلویحی، اصحاب خاص خود را معرفی کردند، تا بعد از ایشان خلافت - سی ساله - را به دست بگیرند. حال که اصحاب خاص در بین عوام نیستند، امر به امت باز می‌گردد. علما و متقین گروه ارجح هستند؛ اما پیامبر اکرم (ص) علما را به دو دستهٔ ربانی و سوء تقسیم می‌کند و فرق بین تقوا و ریا را، در حدیث بیان نموده و تشخیص این امور نیز بر امت است. چرا که اجماع امت معصوم است و لذا امر باز به امت باز می‌گردد. در زمان ما اهل حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب امت بگیرند، چرا که رای امت ارجح است.

### ۲. طریقهٔ انتخاب

توسط اجماع امت و یا رای اکثریت مسلمین (مانند شورای شش نفره)

### ۳. دوران حکومت

تا زمانی که امت مصلحت بدانند. چرا که حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آن‌ها تضمین نیست و افضلیت و اعلمیت و اصلح بودن آن‌ها تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلبیه و داشتن صفات ثبوتیه در آن‌ها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند، ممکن است در آینده به دلیل مختلف از جمله بیماری‌های جسمی و روحی آن‌ها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند.

### ۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در اطاعت از عوام تضمین نیست، لذا همواره بای مرجع معتبری مانند: اجماع امت بر آن‌ها نظارت کند و امر آن‌ها را بسنجد و



مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند و این همان شورای اهل حل و عقد می‌باشد.

### ۵. قوانین حکومت

قوانین و مصوبات شورای اهل حل و عقد و اجماع امت.  
۶. اطاعت

اطاعت از حاکم عام، مشروط به اطاعت او از خدا و رسول (ص) و شورای مسلمین می‌باشد.

### ۷. نظارت

نظارت بر حاکم وظیفه امت است.

### ۸. پیشنهاد

امت و افراد امت می‌توانند در مسایل دینی و دنیوی، به حاکم پیشنهاد بدهد.

### ۹. انتقاد

امت و افراد امت می‌توانند از حاکم انتقاد کنند.

### ۱۰. قضاوت

امت و افراد امت می‌توانند، در باره حاکم داوری و قضاوت نموده و رای خود را به دیگران اعلام کنند.

### ۱۱. مخالفت

امت می‌تواند به دلایل قانونی با حاکم مخالفت کند.

### ۱۲. خلع حاکم

امت حق خلع حاکم را دارد.

### ۱۳. رابطه با امت

امت معصوم است و فرد غیر معصوم و باید که غیر معصوم از معصوم، تبعیت کند؛ لذا حکومت در اصل از آن امت است و نهادهای حکومتی وکیل امت، در امر حکومت می‌باشند. پس امت حاکم است و حکومت نماینده امت. حاکم باید از اجماع امت که معصوم است تبعیت کند.

# فصل دهم

## امت سالاری

در فصل‌های قبلی دیدیم که خلیفه و یا امیر نائب مسلمین است.

(وَالْإِمَامُ نَائِبٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ .... المبسوط: ۱۳ / ۱۴)

(بِأَنَّ الْخَلِيفَةَ نَائِبٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ .... تنقیح الفتاوی الحامدیه: ۴ / ۳۶۵)

(السلطان ... نائب عن جماعة المسلمين. الاختیار لتعلیل المختار: ۵ / ۵۰)

(قال الشافعی (رح): ... للخلیفة ... لأنه عامل للمسلمین. النافع الكبير: ص

(۱۲۲)

(أن الخلیفة عامل للمسلمین .... حاشیه رد المختار علی الدر المختار: ۷ / ۳۵۶)

(... كُلُّ عَامِلٍ لِّلْمُسْلِمِينَ مِنْ خَلِيفَةٍ وَغَيْرِهِ؛ لِأَنَّهُ عَامِلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ وَنَائِبٌ عَنْهُ فِي أُمَّتِهِ. شرح النووی علی مسلم: ۶ / ۲۱۱)

و معنی جمالات فوق این است که: وقتی امام نائب مسلمین است، پس

مسلمین مؤکل و نیابت شونده بوده و امام را نائب خود می‌نمایند.

وقتی خلیفه، نائب مسلمین است، پس مسلمین مؤکل و نیابت شونده بوده و

خلیفه را نائب خود می‌نمایند.

وقتی سلطان نائب جماعة مسلمین است، پس جماعة مسلمین مؤکل و نیابت

شونده بوده و امام را نائب خود می‌نمایند.

وقتی خلیفه، عامل مسلمین است، پس مسلمین آمر و فرمانده خلیفه می‌گردد.

وقتی خلیفه، عامل مسلمین می‌گردد، پس مسلمین آمر و فرمانروای خلیفه

می‌گردد.

وقتی خلیفه و امرا و ... عامل نبی کریم (ص) هستند، پس عامل مسلمین نیز

می‌باشند.

لذا تعبیر و تفسیر قول مجتهدین مذاهب این است که امت حاکم و فرمانده و

مؤکل و نیابت شونده و انتخاب کننده نائب است و خلیفه و امیر مسلمین در واقع

نائب و وکیل و عامل مسلمین می‌باشد.

## امت مسلمان

## اسلام

اسلام دو معنی دارد:

معنی اصلی آن دین الله (ج) است بوسیله رسول خود حضرت محمد (ص) به ما فرستاده است  
معنی لغوی آن به معنی تسلیم شدن است

## معنی اصلی اسلام

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٤﴾ آل عمران / ۱۹)

تنها دین خداپسند، اسلام (یعنی تسلیم در برابر خدا) است (و این آئین همه پیغمبران بوده است) و اهل کتاب (در آن) به اختلاف برنخاستند مگر بعد از آگاهی (بر حقیقت و صحت آن، این کار هم) به سبب ستمگری و سرکشی میان خودشان بود (و انگیزه‌ای جز ریاست خواهی و انحصار طلبی نداشت). و کسی که به آیات خدا (اعم از آیات دیدنی در آفاق و انفس یا آیات خواندنی در کتابهای آسمانی پشت کند و) کفر ورزد (بداند که) بیگمان خدا زود حسابرسی میکند... [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی ۱/ ۲۴]

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ آل عمران / ۲۰

(وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ... ﴿﴾ آل عمران / ۲۰)

بگو به اهل کتاب (یعنی: یهودیان و مسیحیان) و به بیسوادان (یعنی مشرکان عرب): آیا شما اسلام را پذیرفته اید؟

(فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا)... پس اگر اسلام را پذیرفته باشند، بیگمان هدایت یافته‌اند (و راه را از چاه باز شناخته‌اند) ... [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی

۱/ ۱۲۰]

(وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿﴾ حج / ۷۸)

تفسیر نور خرم دل (ص ۵۰)

و در راه خدا جهاد و تلاش کنید آن گونه که شایسته جهاد و بایسته تلاش در راه او است (تا در میدان جهاد اصغر که نبرد با دشمنان دین است، و در پهنه جهاد اکبر که مبارزه با نفس امّاره است، پروز گردید). خدا شما را (از میان مردم برای یاری دین خود) برگزیده است (و به شما شخصیت و عظمت بخشیده است) و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (و بلکه تکالیف و وظائفی مقرر نموده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است. این دین همان) آئین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را قبلاً (در کتابهای پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است (و افتخار تسلیم در برابر فرمانهای الهی را به شما داده است و شما را الگو و اسوه حسنه ملتهای دیگر کرده است) تا پیغمبر (با شهادت عملی خود) گواه بر شما باشد (و در روز قیامت رفتار و کردارش مقیاس سنجش اعمال شما مسلمانان گردد) و شما هم (با شهادت عملی خود) گواه بر مردمان باشید (و رفتار و کردارتان به عنوان امت نمونه، محک سنجش اعمال سایرین، و الگوی بارز خداپرستان راستین گردد). پس (برای حصول این منظور) نماز را بخوانید و زکات مال به در کنید و به خدا چنگ زنید که سرپرست و یاور شما او است، و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است!

وَمَا أَنْتَ بِهَادِيَ الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾ نمل/ ۸۱

تو نمی‌توانی کوردلان را از گمراهیشان بازگردانی و به سوی حق رهنمودشان کنی. تو تنها کسانی را می‌توانی شنوا (و با حق آشنا) گردانی که به آیات ما ایمان داشته باشند، چرا که آنان تسلیم شوندگان (حقائق و مخلصان و فرمانبرداران اوامر خدا) هستند.

(در این آیه مسلمانان کسانی می‌باشند که به آیات خداوند ایمان دارند:

(مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ)

و در آیه دیگر کفر یعنی خروج از اسلام است. خروج از ایمان و خروج از اسلام هر دو کفر می‌باشد:

(وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾ آل عمران/ ۸۰

ترجمه:

و (هیچ کسی از پیغمبران) به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیغمبران را به پروردگاری خود گیرید. مگر (معقول است که) شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آن که (مخلصانه رو به خدا کرده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟! (تفسیر نور خرم دل ص: ۳۶]

## معنی لغوی اسلام

اسلام در معنی خاص به معنی تسلیم شدن است:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴﴾ حجرات/ ۱۴

عرب‌های بادیه نشین می‌گویند: ایمان آورده ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده ایم. چرا که ایمان هنوز به دل‌هایتان راه نیافته است (و نور ایمان سراچه قلوبتان را روشن نکرده است). اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی

نمی‌کاهد. بی‌گمان خداوند آمرزگار و مهربان است ... گویند که این آیه‌ها در باره عرب‌های قبیله بنی‌اسد نازل گردیده است. گفتند: ایمان آورده ایم. این وقتی بود که تازه مسلمان شده بودند. بر پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) منت می‌گذاشتند و می‌گفتند: ای پیغمبر خدا! ما مسلمان شده ایم. عرب‌ها با تو جنگیده‌اند، ولی ما با تو نجنگیده ایم ... خداوند خواست حقیقت چیزی را بدیشان بفرماید که بدان هنگام که این سخن را می‌گفتند در درون‌هایشان بوده است و در دل‌هایشان غوغا می‌کرده است. آنان تسلیم اسلام شده بودند، ولی هنوز دل‌هایشان به مرتبه ایمان نرسیده بود. بدین وسیله بدیشان فهماند که حقیقت ایمان در دل‌هایشان مستقر و جایگزین نگردیده است، و جان‌هایشان مزه حقیقت ایمان را نچشیده است. [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی ۱/ ۶۳]

این آیه در باره قبیله خاصی نازل شده است که اسلام آوردند اما ایمان آنها هنوز کامل نبود و خداوند ج‌آن را به پیامبرش خبرداد و مخاطب آن همه مسلمانان نمی‌باشد:

(قبیله بنی‌اسد بعد از فوت پیغمبر ص مرتد شدند و از طلیحه بن خویلد که ادعای پیغمبری می‌کرد پیروی کردند، خالد بن ولید در زمان خلافت ابو بکر (رض) به ایشان حمله کرد و آنان را شکست داد؛ کسانی که زنده ماندند به اسلام برگشتند حتی طلیحه که ادعای پیغمبری می‌کرد توبه نمود و به راستی مسلمان شد. [اللؤلؤ والمرجان جلد سوم ۲/ ۷۲])

اسلام همیشه به معنی عام آن یعنی دین الله (ج) به شکل کامل می‌باشد و دین شامل ایمان کامل است و اگر در جایی کلمه اسلام و ایمان در کنار هم آمده است آن بواسطه تاکید و تلیف است و نه تفکیک آنها. چنانکه در آیه:

(وَالْمُتِّمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) نساء/ ۱۶۲

و آیات بسیاری صاحبان ایمان به همراه اقامه نماز و ادای زکات آمده است و این به معنی تفکیک این سه گروه مردم نمی‌باشد بلکه هر سه این گروه یک گروه هستند و این برای تاکید و تلیف آمده است.

اسلام به معنی تسلیم فقط در مورد استثنائی از این معنی خاص آن استفاده شده است و آن هم در تفسیر تشریح و توضیح داده شده است. کفار ذمی تسلیم

دولت اسلامی و تابع قوانین دولت اسلامی هستند اما دین اسلام و ایمان را نپذیرفته‌اند و لذا کلمه اسلام برای ایشان استفاده نمی‌شود.

### امت مسلمان

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجَلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾

فاطر / ۳۲-۳۳

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

( ما کتابهای پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امت محمدی) عطا کردیم.

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ).

برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند، و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند.

دسته اول - و چه بسا آنان جلوتر ذکر شده‌اند چون تعدادشان بیشتر است :-

(ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ). به خویشتن ستم می‌کنند.

این گروه بدی‌های اعمالشان بیشتر از خوبیهای اعمالشان است.

دسته دوم در وسط هستند و میانه‌روند:

(مُّقْتَصِدٌ). میانه‌رو.

بدی‌ها و خوبیهای ایشان متعادل و برابر است.

دسته سوم:

(سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ).

در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند. نیکی‌هایشان بر بدی‌هایشان می‌چربد... و لیکن فضل و کرم خدا جملگی سه دسته را دربرمی‌گیرد. این است که هر دسته به بهشت و به نعمت موصوف در آیات بعدی می‌رسند، با

تفاوت درجاتی که دارند. [تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی ۱/ ۹۷]



## اجماع امت معصوم است

احادیث متواتری در باب عصمت اجماع امت وارد شده است که ثابت می‌سازد که اجماع امت معصوم می‌باشد:

(حدثنا العباس بن عثمان الدمشقي ثنا الوليد بن مسلم، ثنا معان بن رفاعة السلامي حدثني أبو خلف الأعمى. قال: سمعت أنس بن مالك. يقول: سمعت رسول الله (ص) يقول: إن أمتي لا تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم اختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم. ابن ماجه فى سننه: ج ۲، ص ۱۳۰۳ ح ۳۹۵۰)  
(حدثنا أبو بكر محمد بن محمود عن أنس، قال: قال رسول الله (ص): إن أمتي لا تجتمع على ضلالة، فإذا رأيتم اختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم. الإبانة الكبرى لابن بطة: ۱ / ۱۲۸)

(أنا يزيد بن هارون أنا بقیة بن الوليد أنا معان بن رفاعة السلامي عن أبي خلف الأعمى عن أنس بن مالك. قال: قال رسول الله (ص): إن أمتي لن تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. عبد بن حميد فى مسنده: ج ۱، ص ۳۶۷ ح ۱۲۲۰)

(وَعَنْ أَنَسٍ (رَضِيَ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَجَارَ أُمَّتِي أَنْ تَجْتَمَعَ عَلَى ضَلَالَةٍ. حاشية السندی على ابن ماجه: ج ۷، ص ۳۲۰)  
(قَالَ الْحَافِظُ ابْنُ كَثِيرٍ: يُخْبِرُ تَعَالَى عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ بِأَنَّهُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ، وَأَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ، وَإِنَّمَا حَازَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَصَبَ السَّيْقِ إِلَى الْخَيْرَاتِ بِنَبِيِّهَا مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ أَشْرَفُ خَلْقِ اللَّهِ وَأَكْرَمَ الرُّسُلِ عَلَى اللَّهِ، وَبَعَثَهُ اللَّهُ بِشَرِّعٍ كَامِلٍ عَظِيمٍ لَمْ يُعْطَهُ نَبِيٌّ قَبْلَهُ وَلَا رَسُولٌ مِنَ الرُّسُلِ، فَالْعَمَلُ عَلَى مُنْهَاجِهِ وَسَبِيلِهِ يَقُومُ الْقَلِيلُ مِنْهُ مَا لَا يَقُومُ الْعَمَلُ الْكَثِيرُ مِنْ أَعْمَالٍ غَيْرِهِ مَقَامَهُ. تحفة الأحوذى: ج ۷، ص ۳۲۱. الجامع الصحيح للسنن والمسانيد: ۲ / ۹۲)

(حدثنا عبد الله بن أحمد، بن حنبل حدثني محمد بن أبي بكر المقدمي ثنا معتمر بن سليمان عن مرزوق مولى آل طلحة عن عمرو بن دينار عن ابن عمر: قال: قال رسول الله (ص): (لن تجتمع أمتي على الضلالة أبداً فعليكم

بالجماعة فإن يد الله على الجماعة. المعجم الكبير: ۱۲ / ۴۴۷)  
(إن الله قد أجاز أمتي أن تجتمع على ضلالة. ابن أبي عاصم، والضياء عن  
أنس. جامع الأحاديث: ۸ / ۸۵)  
(لن تجتمع أمتي على الضلالة أبدا فعليكم بالجماعة فإن يد الله على الجماعة.  
الطبراني عن ابن عمر. جامع الأحاديث: ۱۸ / ۵۵)  
(إن أمتي لا تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم).  
(عبد بن حميد، وابن ماجه عن أنس. جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطي:  
ص ۷۱۳۰)

(إن الله قد أجاز أمتي أن تجتمع على ضلالة. ابن أبي عاصم، والضياء عن  
أنس. جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطي: ص ۸۵۶۷)  
(لن تجتمع أمتي على الضلالة أبدا فعليكم بالجماعة فإن يد الله على الجماعة.  
الطبراني عن ابن عمر. جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطي: ص ۱۶۷۵۲)  
(حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عُثْمَانَ الدَّمَشَقِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنَا مُعَانُ بْنُ  
رِفَاعَةَ السَّلَامِيُّ حَدَّثَنِي أَبُو خَلْفٍ الْأَعْمَى. قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ:  
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى ضَلَالَةٍ  
فَإِذَا رَأَيْتُمْ اخْتِلَافًا فَاعْلَمُوا أَنَّ السَّوَادَ الْأَعْظَمَ. سنن ابن ماجه: ۱۱ / ۴۴۲)

(حدثنا العباس بن عثمان الدمشقي. حدثنا الوليد بن مسلم. حدثنا معان  
بن رفاعه السلمي. حدثني أبو خلف الأعمى. قال: سمعت أنس بن مالك  
يقول: سمعت رسول الله (ص): يقول إن أمتي لا تجتمع على ضلالة. فإذا  
رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم). (في الزوائد في إسناد أبو خلف  
الأعمى، واسمه حازم بن عطا وهو ضعيف. وقد جاء الحديث بطرق في  
كلها نظر. قاله شيخنا العراقي في تخریج أحاديث البيضاوي)

(السواد الأعظم، أي الجماعة الكثيرة. فإن اتفاقهم أقرب إلى الإجماع. قال  
السيوطي في تفسير السواد الأعظم أي جماعة الناس ومعظمهم الذين  
يجتمعون على سلوك المنهج المستقيم. والحديث يدل على أنه ينبغي العمل  
بقول الجمهور. سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۰۳)

(حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عُثْمَانَ الدَّمَشَقِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنَا مُعَانُ  
بْنُ رِفَاعَةَ السَّلَامِيُّ حَدَّثَنِي أَبُو خَلْفٍ الْأَعْمَى. قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ

يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ أُمَّتِي لَنْ تَجْتَمَعَ عَلَى ضَلَالَةٍ فَإِذَا رَأَيْتُمْ اخْتِلَافًا فَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ. سنن ابن ماجه: ١٢ / ٩١

(إن أمتى لن تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال: ١ / ١٨٠)

(إن الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم يأخذ الشاة الشاذة القاصية والناحية وإياكم والشعاب و عليكم بالجماعة والعامّة والمسجد. عب حم عن معاذ)  
(الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم يأخذ الشاة الشاذة والقاصية والناحية فعليكم بالجماعة والإلفة والعامّة والمساجد وإياكم والشعاب. طب والسجزي فى الإبانة عن معاذ)

(أيها الناس عليكم بالجماعة وإياكم والفرقة. حم عن رجل)  
(لن تجتمع أمتى على ضلالة أبدا فعليكم بالجماعة وإن يد الله على الجماعة. طب عن ابن عمر)

(لا يجمع الله عز وجل أمر أمتى على ضلالة أبدا اتبعوا السواد الأعظم يد الله مع على الجماعة من شد شذ فى النار. الحكيم وابن جرير ك عن ابن عمر)  
(عن ابن عباس)

(يد الله على الجماعة، والشيطان مع من خالف الجماعة يركض. طب عن عرفة: ١٠٣١)

(يد الله على الجماعة فإذا اشتد الشاذ منهم اختطفه الشيطان. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال: ١ / ٢٠٦)

(أمتى أمة مرحومة، مغفور لها، متاب عليها. الحاكم فى الكنى: عن أنس، ٣٤٤٥٤)

(إن الله تعالى أجاركم من ثلاث خلال: أن لا يدعو عليكم نبيكم فتهلكوا جميعا، وأن لا يظهر أهل الباطل على أهل الحق، وأن لا تجتمعوا على ضلالة. أخرجه أبو داود: كتاب الفتن باب ذكر الفتن ودلائلها رقم، ٤٢٣٣)

(إن الله تعالى إذا أراد رحمة أمة من عباده قبض نبيها قبلها فجعله لها فرطا وسلفا بين يديها، وإذا أراد هلكة أمة عذبها ونبيها حتى فأهلكها وهو ينظر فأقر عينه بهلكتها حين كذبوه وعصوا أمره. م عن أبى موسى: ٢. أخرجه مسلم: كتاب الفضائل، باب إذا أراد الله تعالى رحمة أمة...، رقم ٢٢٨٨)

(إن الله تعالى تجاوز لأمتي عما حدثت به أنفسها ما لم تتكلم به أو تعمل به. ق ٤، عن أبي هريرة، طب، عن عمران بن حصين)  
 (إن الله تعالى تجاوز لى عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه. هـ، عن أبي ذر، طب، ك، عن ابن عباس).

(إن الله تعالى قد أجاز أمتي أن تجتمع على الضلالة. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال: ١٢ / ١٥٥)

(وعن أنس بن مالك. قال رسول الله (ص): إن أمتي لا يجتمعون على ضلالة فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. مسند الشاميين: ٣ / ١٩٦)  
 (وعن أنس بن مالك. قال رسول الله (ص): إن أمتي لا يجتمعون على ضلالة، فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. مسند الشاميين للطبرانى: ٦ / ٢١٥)

(إن أمتي مرحومة ليس عليها فى الآخرة حساب ولا عذاب، إنما عذابها فى الدنيا القتل والبلابل والزلازل والفتن. عن أبى موسى).  
 (إن الله تعالى أجازكم من ثلاث خلال: أن لا يدعو عليكم نبيكم فتهلكوا جميعاً، وأن لا يظهر أهل الباطل على أهل الحق، وأن لا تجتمعوا على ضلالة، فهؤلاء أجازكم الله تعالى منهن، وربكم أنذركم ثلاثاً: الدخان يأخذ المؤمن كالزكمة ويأخذ الكافر فينتفخ ويخرج كل مسمع منه، والثانية الدابة، والثالثة الدجال. طب عن أبى مالك الأشعرى، وروى صدره. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال: ١٢ / ١٧٢)

(أنا يزيد بن هارون أنا بقية بن الوليد أنا معان بن رفاعه السلامى عن أبى خلف الأعمى عن أنس بن مالك. قال: قال رسول الله (ص): إن أمتي لن تجتمع على ضلالة فإذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الأعظم. مسند عبد بن حميد: ص ٣٦٧)

حضرت ابوبكر خطاب به اصحاب رسول الله (ص) می فرماید:

« خداوند شما را هرگز به گمراهی جمع نمی کند ». [حیات صحابه: ص ۸۳۳]  
 و مسلماً حضرت ابوبکر این سخن را بر اساس احادیث که در بالا ذکر شده، فرموده است.

## حکومت امت

امت سالاری یا حکومت امت

به دلایل زیر امت حاکم اصلی و صاحب حکومت است:

۱. در فصل قبل دیدیم که به هشت دلیل، خلیفه و امیر، نائب مسلمین و یا امت اسلامی است؛ لذا بر اساس همان هشت دلیل، امت حاکم اصلی است و صاحب امر و حکم و قانون و حکومت می‌باشد. این دلایل عبارتند از:

۱. در مبحث شورا دیدیم که مصدر امر در قرآن سه می‌باشد:

۱. الله (ج) ۲. رسول الله (ص) ۳. شورا

مصدر امر یا اولی الامر بعد از خدا و رسولش (ص) شورا می‌باشد. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و هم‌چنین امر در مسایل خارج از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) از صلاحیت‌های شورا می‌باشد. استنباط احسن از وقایع و امور دنیوی نیز به وسیله شورا انجام می‌گیرد، لذا امر و حکم، متعلق به شورای مسلمین - اجماع امت - می‌باشد. هم‌چنین خلیفه یا امیر، مجری الامر یا نائب امت در اجرای اوامر شرع از مصادر بالا می‌باشد. ۲. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه، خلیفه یا سلطان و امیر و یا امام، نائب مسلمین دانسته شده است، چرا که خلیفه و سلطان و یا امیر توسط شورای مسلمین و یا فضلی امت که اهل حل و عقد باشند، انتخاب می‌شوند، لذا امت مسلمان صاحب رای و حکم و انتخاب‌کننده مسئولین بوده و لذا حاکم اصلی می‌باشد.

۳. در بسیاری از کتب مذاهب اربعه، مجتهدین خلیفه و یا سلطان و امیر را در امور خاص و یا عام نائب و یا عامل مسلمین اعلام کرده‌اند و بسیاری از حقوق و وظایف آن بر اساس نیابت و وکالت از مسلمین است. بر این اساس امت مؤکل و منوب و لذا صاحب حکومت می‌باشد.

۴. خلیفه الله و خلیفه الرسول الله (ص) که توسط امت و یا فضلی امت که همانا اهل حل و عقد باشند، انتخاب شود. در اصول نائب امت نیز می‌باشد. چنانچه ابن تیمیه خلفا را نواب الله و وکلای امت می‌داند. و این هر دو بر یک

شخص و یک وظیفه استعمال شده‌اند.

۵. اجماع امت معصوم است و فرد حاکم و یا سلطان غیر معصوم است. دیگر معصومین از غیر معصوم تبعیت و پیروی نکردند؛ بلکه غیر معصومین از معصوم تبعیت و اطاعت کرده‌اند، لذا امر و حکم معتلق به امت است و خلیفه و یا سلطان و امیر نائب امت در امر حکومت می‌باشد.

۶. رسول الله (ص) در زمان رحلت خود، کسی را خلیفه تعیین نکرد و هم‌چنین بعد از خود کسی و یا گروهی را، مامور تشکیل حکومت و یا انتخاب حاکم نکرد. ایشان (ص) اصحاب خود را معرفی کرده بودند؛ اما امر نصب آن‌ها را به امت واگذار کرده بودند. امری که بر مسلمین واجب باشد؛ اما به فرد و یا گروه خاصی سپرده نشده باشد. عامه مسلمین در آن حق مساوی دارند، لذا عامه مسلمین یا امت، در امر تشکیل حکومت و انتخاب حاکم حق مساوی دارند و امر مربوط به امت می‌باشد. فضایی صحابه که در امر حکومت اسلامی و تعیین خلیفه اقدام کردند، در واقع بر اساس سفارش و نص آیات و احادیثی که در باره این بزرگان وجود داشت، شخصاً وارد مسأله تعیین خلافت شده‌اند و این آیات و احادیث خاص هستند و عام نیستند. مثلاً سابقون الاولون و ... و عشره مبشره صفات افراد خاص هستند و شخصیت‌های اسلامی، در زمان ما از این صفات و خصوصیات بی‌بهره‌اند، لذا از این حق و صلاحیتی که اصحاب خاص رسول الله (ص) در انتخاب خلیفه داشتند، بی‌بهره‌اند. در زمان ما تمام مسلمین از این لحاظ مساوی و برابر می‌باشند و لذا امر حکومت به اجماع امت تعلق می‌گیرد.

۷. خلفای راشدین اولی الامر و مصدر امر بودند و امر ایشان همان سنت خلفای راشدین المهدیین می‌باشد؛ اما در زمان ما خلیفه یا امیر، اولی الامر نیست؛ بلکه مجری الامر است و امر و حکم متعلق به سه مرجع اساسی آن یعنی کتاب الله و سنت رسول الله و شورای مسلمین می‌باشد، چون استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و استنباط امور توسط اجماع امت و شورای مسلمین صورت می‌گیرد، بر این اساس امیر، نائب اجماع امت و شورای مسلمین در حکومت می‌باشد و حاکم اصلی امت و شورای مسلمین می‌باشد.

۸. شورای اهل حل و عقد که در عهد صحابه، خلفا را تعیین می‌کرد، کسانی بودند که خداوند (ج) و رسول الله (ص) از ایشان راضی بودند و امت مسلمه، بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آن‌ها باور و قبول داشتند. در زمان ما اشخاصی که این سه خصوصیت را داشته باشند، تنها کسانی خواهند بود که امت بر افضلیت و احق بودن ایشان به خلافت و عدالت آن‌ها اجماع کند. لذا شورای اهل حل و عقد خود نائب امت می‌باشد و هر کسی را که این شورا به خلاف تعیین کند، نائب امت یعنی نائب و وکیل امت می‌باشد و هم‌چنین است، خلافت حضرت علی کرم الله وجهه.

طریق پنجم: بیعت اکثریت مردم اهل علم تکلم کرده‌اند، در آنکه خلافت حضرت مرتضی (رض) به کدام طریق از طرق مذکوره واقع شده، به مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند، خلیفه شدند و اکثر نامه‌های حضرت مرتضی که بأهل شام نوشته‌اند، شاهد این معنی است. [إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فارسی: ص ۱۲] لذا این طریقه، طریقه پنجم می‌باشد، یعنی بیعت اکثر مردم مدینه و ولایات دیگر، به جزء حکام شام و حضرت معاویه و لشکرش.

### شورای مسلمین و حکومت در عصر ما

به دلایل زیر، حکومت اسلامی در عصر ما باید در دست و انحصار شورای مسلمین و اجماع امت باشد.

۱. پیامبر (ص) بعد از خودش کسی را واضحاً خلیفه تعیین نکرد. اگر چه خلفای راشدین را تأیید و توصیه کرده بود و این کار را به امت مسلمه واگذار کرد. اگر ابوبکر و عمر و چند تن از اکابر صحابه (رض) در انتخاب خلیفه، پیش قدم شدند. آن‌ها نائب‌های پیامبر در زمان حیات مبارک (ص) بودند و هم‌چنین احادیث و آیات بر تأیید آن‌ها بوده، لذا عمل آن‌ها بر اساس نص بوده‌است؛ اما امروز که نائب‌های پیامبر (ص) به تأیید نص باشند، در بین ما نیستند. امر باز به امت باز می‌گردد؛ لذا امت اسلامی که اجماع آن بر ضلالت نبوده و لذا بر هدایت و عصمت می‌باشد، مسئول امر است.

۲. خلفای راشدین در زمان خود، افضل امت در امر خلافت بودند. این

افضلیت بر اساس نص ثابت است، لذا کاری که امت می‌بایست می‌کرد، یعنی انتخاب افضل امت، برای قیادت امت توسط خدا (ج) و رسول‌الله (ص) انجام شده بود و لذا دلیلی برای عمل امت در آن زمان وجود نداشت. باز هم خلفای راشدین بر اساس تأیید رهبران مسلمین و اکابر صحابه انتخاب و تأیید شدند که رای رهبران و افضل امت به معنی رای امت تلقی می‌شود؛ اما امروز ما هیچ نصی در باب افضل بودن هیچ شخصی در باب قیادت مسلمین و رهبری امت اسلامی نداریم، لذا امت باید با اجماع بر یک شخص آن را خود انتخاب کند.

۳. خلفای راشدین از هدایت شده‌گان بودند. ایشان از خصوصیات و صفات خاصی برخوردار بودند. مثلاً ایمان ثابت شده، علم اجتهاد به درجه بالا، تقوای ثابت شده به نص ... تدبیر بسیار عالی.

اجتماع و موجودیت این خصوصیات و صفات امروز در یک شخص عادی غیر ممکن است و فقط اجتماع و موجودیت آن‌ها در شورای مسلمین و اجماع امت وجود دارد. لذا حکومت باید در ید و انحصار شورای مسلمین و اجماع امت باشد، تا حکومت از خطر گمراهی و ضلالت و ضعف و انجماد و رکود و سقوط و هرج و مرج و ... نجات یابد.

اجماع امت بر اداره حکومت تنها راه تضمین هدایت، در امر حکومت در عصر ما می‌باشد و تنها حکومت بر اساس اجماع امت، می‌تواند از اسلام و مسلمین و دین و جان و مال و ناموس مسلمین، دفاع لازم و ضروری را انجام دهد.

۴. اهل حل و عقد و شورای منصوب حضرت عمر، از کبار صحابه بودند. آن‌ها از عشره مبشره و اهل بدر و احد و بیعت رضوان و ... بودند. آن‌ها از کسانی بودند که رضی الله عنهم و رضوا عنه بودند و ... آن‌ها افضل و اعلم و مجتهدین و کبار صحابه بودند و ... آن‌ها نماینده‌گان قوم و قبیله خود و از رهبران طایفه خود بودند... لذا آن‌ها منصوبین به نص و معتمدین امت و نماینده‌گان مردم رهبران قوم خود بودند. امروز اگر ما بخواهیم که اهل حل و عقد و شورایی در میان مسلمین داشته باشیم که مانند اهل حل و عقد شورای صحابه باشند، فقط و فقط با انتخاب امت می‌توان آن را ایجاد کرد، چرا که اجماع امت افضل است در زمان ما، لذا امر انتخاب اهل حل و عقد و شورای مسلمین



نیز از صلاحیت‌های خاص امت می‌باشد.

۵. امروزه در عصر ما سرزمین‌های اسلامی بسیار وسیع و جمعیت مسلمانان کثیر و نژادهای مسلمین متنوع و زبان‌های گفتاری بسیار زیاد و فرهنگ‌های مختلف می‌باشند. این بزرگی جمعیت و گسترده‌گی اختلافات، عملاً راه را برای حکومت از طریق غلبه و استیلا ناممکن ساخته است. هیچ گروه و شخص و یا قومی نمی‌تواند از طریق غلبه با زر و زور و پول و شمشیر بر سر تا سر قلمرو امت اسلامی، حکومت کند. حتی اگر بجنگد و نیم امت را از بین ببرد و سرزمین‌های مسلمانان را تخریب کند، باز هم ناکام خواهد بود، لذا تنها راه برای تشکیل حکومت اسلامی که شامل تمام امت مسلمه باشد، همانا شورای مسلمین و اجماع امت می‌باشد.

۶. در زمان گذشته امکانات و توانایی‌های لازم برای حکومت امت، به اندازه امروزه نبوده است. امروز با استفاده از تکنولوژی و وسایل موجود می‌توان در هر مسأله در زمان بسیار اندک، اجماع امت را حاصل کرد، لذا شرایط امروزه، زمینه را برای حکومت امت، فراهم کرده است. امروز جوامع اسلامی به آن درجه از رشد و تعالی علمی و فرهنگی و تکنولوژیکی رسیده‌اند که حکومت امت و حکومت بر اساس رأی و اجماع امت را قبول نموده و از آن تبعیت نمایند. اکنون که خلافت به نیابت از رسول الله (ص) و به شیوه خلفا برای عوام الناس ممکن نیست. آن‌ها باید به شیوه و روشی عمل کنند، تا بتوان حق حکومت اسلامی و اجرای شریعت به طور کامل ادا شود.

هم‌چنان می‌فرماید:

عَنْ أَبِي ذَرٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا وَإِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِي لَا تَأْمُرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَلَا تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ.

صحيح المسلم ح ۱۲۰۸

« ای اباذر! همانا تو ناتوانی، هرگز بر دو تن امیر مشو و سرپرستی مال یتیم را بدوش مگیر». هم‌چنین خداوند در باره فرد ضعیفی که نمی‌تواند کارش را

انجام دهد می‌فرماید:

(فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ ﴿٢٨٢﴾ البقرة/ ۲۸۲)

می‌بینیم که علم، تقوی، تدبیر، ایمان، شجاعت که در اصحاب کبار و خلفای راشدین بود، در بین عوام الناس و عصر ما در هیچ کس وجود ندارد و در این امور ما ضعیف هستیم و مصداق حدیث نبوی (ص) در باب اباذر می‌باشیم، لذا حکومت اسلامی باید با شرایط جدید طوری خود را تنظیم کند، تا وظایف مهم یعنی اجرای شرع و سیاست مسلمین، به شکل صحیح و کامل اجرا گردد و این میسر نیست، مگر با امت سالاری و امیری که نائب امت باشد و به وکالت از امت و بر اساس خواست و رأی و نظر امت حکومت کند.

اجتهاد: گروهی از مذاهب مختلف اسلامی معتقدند شرط است که امام اهل اجتهاد در اصول دین و فروع آن باشد، تا بتواند برای به پاداشتن امور دین قیام نماید و در موارد مختلف دلیل ارائه نماید و شبهات مربوط به عقاید دینی را حل نموده و قادر به صدور فتوا در حوادث و وقایع باشد، چون فعلاً در زمان ما اشخاص مجتهد قلیل‌اند و یا این‌که نمی‌توانند به حکومت برسند، لذا حکومت باید در امت باقی بماند و امت سالاری باشد، تا این‌که اجماع امت بتواند در امور اجتهاد کامل و صحیح داشته باشد. هم‌چنین واجب است بر خلیفه، نگاه داشتن دین محمدی (ص) بر صفتی که به سنت مستفیضة آن حضرت (ص) است.

اجماع مصدر سوم قانون - شریعت اسلامی - این‌که: اجماع در لغت به معنای عزم، قصد و اتفاق می‌باشد.

اجماع در اصطلاح عبارت است: از اتفاق تمامی مجتهدین امت اسلامی، در زمانی از زمان‌ها، بعد از وفات رسول الله (ص) در موضوع شرعی می‌باشد. در بسا حالات، امت اسلامی با هم در مسایلی اجماع کرده‌اند. مثلاً: نماز، روزه، حج و زکات به اجماع مسلمانان فرض می‌باشند. امت اسلامی اجماع نمودند که سال‌های اسلامی بر اساس هجرت رسول گرامی اسلام گرفته شود. [مرجع قوانین در دین مقدس اسلام: عبدالظاهر داعی، ص ۹]

## صلاحیت و مسئولیت امت در حکومت

صفات و خصوصیات حکومت و صلاحیت و مسئولیت امت هر حکومتی صفات و خصوصیات دارد. این صفات و خصوصیات ذاتی و عینی در یک حکومت می‌باشد. این که خلیفه و یا امام و یا سلطان و امیر کیست و چه صفاتی دارد و چه صلاحیت و مسئولیتی دارد و حکم و امر به دست کیست؟ مسایلی است که در حکومت‌های چهارگانه و مختلف اسلامی فرق دارد. در امت سالاری حکم و امر و حکومت متعلق به امت است و خلیفه و یا امام و یا امیر در واقع نائب امت، در امر حکومت و مجری الامر است، لذا مقصود از حکومت در واقع امت است؛ اما چون امت نائب و وکیلی برای خود در امر اجرای حکومت تعیین می‌کند، لذا مقصود ثانویه از حکومت دستگاهی است که به نیابت و وکالت از امت امر حکومت را اجرا می‌کند.

در این باب دو نوع حکومت داریم:

۱. حکومت حقیقی یا حکومت امت.

۲. حکومت اجرایی یا حکومت نائب‌های امت.

### الف: حکومت حقیقی

حکومت حقیقی، همان حکومت امت است. این حکومت صفات و خصوصیات دارد.

صفات مهم حکومت

۱. مشروعت: پیامبر اکرم (ص) بعد از خود جانشینی تعیین نکردند و لذا امر را به عامهٔ مسلمین، یعنی امت سپردند؛ اما ایشان به طور ضمنی و تلویحی اصحاب خاص خود را معرفی کردند، تا بعد از ایشان خلافت - سی ساله - را به دست بگیرند. حال که اصحاب خاص در بین عوام نیستند، امر به امت باز می‌گردد. علما و متقین گروه ارجح هستند؛ اما پیامبر اکرم (ص) علما را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم می‌کند و فرق بین تقوا و ریا را در حدیث بیان نموده

و تشخیص این امور نیز بر امت است، چرا که اجماع امت معصوم است و لذا امر باز به امت تعلق می‌گردد. در زمان ما اهل حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب و اجماع امت بگیرند، چرا که رأی امت، اصلح است و لذا در نهایت تمامی امور و حکم و حکومت به امت تعلق می‌گیرد. هم‌چنین شورا سومین مصدر امر یعنی اولی الامر بعد از خداوند (ج) و رسول الله (ص) در امور مسلمین می‌باشد و شورای مسلمین و اجماع امت برهدایت است. لذا حکم و حکومت با پیروی از فرامین الله (ج) و رسول الله (ص) در صلاحیت و قبضه شورا می‌باشد.

۲. طریقه انتخاب توسط امت.

۳. دوران حکومت: حکومت امد مادام العمر است و همیشه ادامه دارد.

۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در اطاعت از اجماع امت، تضمین و تکمیل است.

۵. قوانین حکومت: قوانین دینی کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و مصوبات شورا که شامل شورای مسلمین و اجماع امت و شورای اهل حل و عقد می‌باشد.

۶. اطاعت: اطاعت از اجماع امت واجب است، چرا که حکم به امت تعلق گرفته است و اجماع امت معصوم می‌باشد.

۷. نظارت: نظارت بر امت وظیفه خود امت و شورای مسلمین است.

۸. پیشنهاد: امت و افراد امت می‌توانند در مسایل دینی و دنیوی، به شورای مسلمین پیشنهاد بدهند.

۹. انتقاد: امت و افراد آن حق انتقاد از امور را دارند.

۱۰. قضاوت: امت و افراد امت می‌توانند، در باره امور، داوری و قضاوت نموده و رأی خود را به دیگران اعلام کنند.

۱۱. مخالفت: امت می‌تواند به دلایل قانونی، با هرکار و قانونی مخالفت کند.

۱۲. خلع حاکم: از آنجایی که امت خود حاکم خود است، خود را نمی‌تواند خلع کند.

۱۳. رابطه با امت: افراد امت خود باید از اجماع امت تبعیت کنند.

## ب: حکومت اجرایی یا حکومت نایب‌های امت

می‌دانیم که حکومت متعلق به امت است؛ اما اجرای اوامر و مسئولیت‌های حکومتی، نیازمند به یک گروه خاص مامورین می‌باشد. بر این اساس حکومت، شخص و گروهی را به عنوان نایب و وکیل انتخاب می‌کند، تا امورات حکومتی را اجرا کنند و مسئولیت‌های حکومت را انجام دهند. این نایب و وکیل و عامل در زبان عامیانه و اصطلاح روز، حاکم خوانده می‌شود. صفات مهم حکومت

۱. مشروعیت: هرکسی را که امت به عنوان نایب و وکیل خود معرفی کند، مشروعیت خود را از انتخاب امت می‌گیرد. او وکیل و نایب امت است و در محدوده اختیارات نیابت و قوانین و قرار داد وکالت صلاحیت و مسئولیت دارد و افراد امت در این محدوده، باید از او اطاعت کنند.

۲. طریقه انتخاب، توسط امت.

۳. دوران حکومت: تا زمانی که امت مصلحت بداند، چرا که حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آن‌ها تضمین نیست و افضلیت و علمیت و اصلح بودن آن‌ها تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلیبه و داشتن صفات ثبوتیه در آن‌ها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند، ممکن است در آینده به دلیل مختلف از جمله بیماری‌های جسمی و روحی آن‌ها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند.

۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در اطاعت از عوام تضمین نیست، لذا همواره باید مرجع معتبری مانند اجماع امت بر آن‌ها نظارت کند و امر آن‌ها را بسنجد و مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند. معنی این سخن این است که هرگاه امری در حکومت نو باشد و در قوانین شرع و مصوبات که توسط امت ایجاد شده باشد، نباشد آن امر باید به رأی عامه امت گذاشته شود، تا اجماع بر آن و یا بر علیه آن معلوم گردد.

۵. قوانین حکومت: قوانین دینی کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و مصوبات شورا که شامل شورای مسلمین و اجماع امت و شورای اهل حل و عقد می‌باشد.

۶. اطاعت: اطاعت از حاکم عام، مشروط به اطاعت او از خدا و رسول (ص) و قوانین شورا می‌باشد.
۷. نظارت: نظارت بر حاکم و وظیفه امت و شورای مسلمین است.
۸. پیشنهاد: امت و افراد امت می‌توانند در مسایل دینی و دنیوی به حاکم پیشنهاد بدهد.
۹. انتقاد: امت و افراد امت می‌توانند از حاکم انتقاد کنند.
۱۰. قضاوت: امت و افراد امت می‌توانند، در باره حاکم داوری و قضاوت نموده و رأی خود را به دیگران اعلام کنند.
۱۱. مخالفت: امت می‌تواند به دلایل قانونی، با امیر و دستگاه حکومتی‌اش مخالفت کند.
۱۲. خلع حاکم: امت حق خلع حاکم را دارد.
۱۳. رابطه با امت: امت معصوم و فرد غیر معصوم است و غیر معصوم، باید از معصوم تبعیت کند، لذا حکومت در اصل از آن امت است و نهادهای حکومتی وکیل امت، در امر حکومت می‌باشند، لذا امت حاکم است و حکومت نماینده امت بر این اساس حاکم باید از اجماع امت که معصوم است تبعیت کند.

### مسائلی درباره رابطه امت با رهبر

- سوالاتی در باره مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها و وظایف امت، در مقابل رهبر و یا حاکم عبارتند از:
۱. مشروعیت حاکم: بر امت لازم است، تا بداند کسی که حکومت می‌کند، کیست؟ او از طرف چه کسی انتخاب شده است و نائب کیست؟ حدود وسعت و تکلیف او چه اندازه است؟ رابطه امت با او چگونه است؟ آیا حاکم امیرالمومنین است یا وکیل المومنین؟
  ۲. طریقه انتخاب حاکم: رهبر و یا امیر و نائب چگونه باید انتخاب شود. طریقه صحیح انتخاب امیر چیست؟
  ۳. دوران حکومت حاکم: رهبر و یا امیر و نائب چه مدت باید حکومت کند؟ آیا دایم العمر است و یا محدود؟

۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم: آیا در اطاعت از این رهبر و یا امیر و نائب اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که واجب امت است، انجام می‌شود؟ آیا در اجرای فرامین حاکم معصیتی برای امت می‌شود یا نه؟
۵. قوانین حکومت حاکم: قوانین حکومت و صلاحیت‌های رهبر و امیر از کجا آمده‌اند؟ آیا اجرای حکم است و یا استدلال به شرع و یا نظر شخصی؟ آیا او در استدلال به شرع، قدرت علمی و اجتهادی لازم را دارد که دچار سوء تفسیر نصوص نشود؟
۶. اطاعت از حاکم: در چه مسایلی باید از حاکم اطاعت شود و در چه مسایلی باید از او اطاعت نشود؟ حیطه و اندازه صلاحیت‌های حاکم چیست؟ آیا برای نوشیدن یک پیاله آب نیز اجازه امیرالمومنین لازم است یا نه؟
۷. نظارت بر حاکم: آیا حاکم معصوم است یا خیر؟ اگر معصوم نیست، پس باید آیا تحت نظارت باشد یا خیر؟ چه کس و چه مرجعی مسئول نظارت بر حاکم باشد و حیطه صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های ناظر چیست؟
۸. پیشنهاد به حاکم: آیا امت حق دارد به حاکم پیشنهاد و نظر و رای خود را بدهد، یا خیر؟ آیا حاکم موظف است تا نظر و رای امت مسلمه را بشنود و در نظر گیرد یا نه؟
۹. انتقاد از حاکم: آیا امت مجاز به انتقاد از حاکم و رهبر است یا نه؟ اگر مجاز است اندازه و میزان انتقاد و موارد انتقاد چیست و چگونه است؟
۱۰. قضاوت درباره حاکم: آیا امت حق دارد در باره حاکم قضاوت کند؟ اعمال او را محاسبه کند یا نه؟
۱۱. مخالفت با حاکم: آیا امت حق دارد با حاکم ابراز مخالفت کند؟ اندازه مخالفت چه مقدار است؟ آیا باید با اعمال حاکم مخالفت کرد و یا می‌توان با خود حاکم، و حکومتش نیز مخالفت کرد؟
۱۲. خلع حاکم: آیا امت حق خلع حاکم از قدرت و ریاست دولت را دارد؟ اگر دارد چگونه و با چه شرایطی؟
۱۳. رابطه امت با حاکم: رابطه امت با حاکم چیست؟ آیا امت به حاکم ایمان دارد؟ یا بیعت کرده است؟ یا قرار داد و توافق دارد؟

## پاسخ به سئوالات فوق

پاسخ به این سئوالات در حکومتهای اسلامی چهارگانه متفاوت است. در حکومت پیامبر (ص) حیطه صلاحیت و مسئولیت ایشان با حکومت خلفای راشدین (رض) و نیز با حکومت ملوک و حکومت نواب امت فرق میکند. براین اساس صلاحیت و مسئولیت امت نیز در حکومتهای اسلامی چهارگانه متفاوت میباشد و لذا در پاسخ به این سئوالات باید گفت که در کدام حکومت؟

## طریق شور و اجماع امت

ممکن است کسی بگوید که شورای اهل حل و عقد، در صدر اسلام و هم چنین این که خلفای راشدین با بزرگان صحابه، در بعضی امور مشورت می کردند، شکل دیگری داشت و این امر با اجماع امت و یا مجالس شورای ملی و یا پارلمان منتخب مردم فرق دارد. آن ها توسط آرای مسلمین و صندوق های رأی انتخاب نشده بودند و مجالس آن ها منظم و مدون نبوده است.

در این جا چند مسأله مهم وجود دارد:

شورای اهل حل و عقد در عهد صحابه، از اصحاب خاص بودند و خلفای راشدین با بزرگان صحابه، یعنی اصحاب رسول الله (ص) که در زمان ایشان به خود حضرت پیامبر مشورت می دادند مشورت می کردند.

آیا کسانی را که الله (ج) از آن ها راضی باشد و رسولش (ص) آن ها را به دوستی و مشورت و مصاحبت انتخاب کند، نیازی به انتخاب مجدد توسط مردم دارند؟  
آیا از کسانی که پیامبر (ص) آن ها را واجد و مناسب مشورت می دانستند، کسی بهتر برای مشورت پیدا می شود؟

اگر انتخاباتی برگزار می شد، آیا مسلمین صدر اسلام و اصحاب جز کسانی که خدا (ج) از آنان راضی بود و رسولش (ص) به دوستی و مصاحبت و مشورت خود انتخاب کرده بود، کسانی دیگر را انتخاب می کردند؟

بلی اصحاب رسول الله (ص) نیز توسط انتخابات و رأی به مقام صحابه و



مشورت و دوستی رسول الله (ص) و دوستی - اولیاء الله - خداوند رسیده بودند؛ اما این انتخابات و رأی گیری توسط الله (ج) و رسول الله (ص) انجام شده بود. الله (ج) ایشان را به نعمت ایمان و اسلام مشرف گردانیده بود و هم تقدیر و قضا و رضای الهی بود که ایشان اصحاب پیامبرش و از بهترین امت باشند. و رسول الله (ص) نیز ایشان را به مصاحبت و دوستی و مشورت خود انتخاب کرده بود. این اراده الله (ج) و دعای رسول الله (ص) بود که اصحاب به درجات رفیع و رضای الله و رضای رسول الله (ص) رسیده بودند و چه انتخاباتی معتبرتر و اساسی‌تر از انتخاب خدا (ج) و رسول الله (ص). مسلمین نیز به انتخاب خدا (ج) و رسول الله (ص) تسلیم بودند و بعد از رحلت پیامبر (ص) نیز امت از اصحاب خاص تبعیت کرد و ایشان همان مقامات سابق را داشتند.

دریافت اجماع امت

هر طریقه و شیوه که بتواند اجماع امت را معلوم و اعلام کند، طریقه معتبر و مشروع برای تعیین خلیفه و تعیین شورای اهل حل و عقد می‌باشد.

اما امروز ما نیازمند انتخابات و صندوق رأی هستیم، چرا که منتخبان الله (ج) و رسولش (ص) دیگر در بین ما نیستند. امروز وحی قطع شده است و خداوند کسی را به ما معرفی نمی‌کند، لذا حجت در زمان ما اجماع امت و شورای مسلمین است. خداوند این حجت را برای زمان بعد از عصر پیامبرش (ص) و بعد از صحابه (رض) به ما معرفی نموده است و ما باید به این اصل متصل بجوییم، تا مسایل و امورات مسلمین حل و فصل گردند. صندوق رایی که اجماع امت از آن معلوم شود و نظر مسلمین در باره امرا و مسئولین تعیین شود، یک امر الزامی است. اگر در آن زمان شورای اهل حل و عقد از بزرگان صحابه بودند که توسط الله (ج) و رسولش (ص) انتخاب شده بودند، امروز شورای مسلمین و اجماع امت، باید با انتخابات خود این شورا را ایجاد کند. امروزه نزدیک به دو میلیارد مسلمان در جهان زندگی می‌کنند و حتی تعداد علمای دین از میلیون‌ها نفر بیشترند. چگونه می‌توان آرای این جمعیت عظیم را سنجید و محاسبه و اعلام کرد. جز صندوق رأی امکان دیگری برای این کار به نظر نمی‌رسد.

## شریعت، ضرورت یا بدعت

۱. آیا حاکمیت امت و شورای مسلمین و نائب بودن امیر و مجری الامر بودن آن، مطابق نص شریعت است، یا بر اساس ضرورت است و یا هم بدعت است؟

۲. نظر فقها و مجتهدین مذاهب در باره این مسأله چیست؟

۳. آیا به خیر امت مسلمان است یا به شرآن؟ آیا ثواب است یا گناه؟

۴. آیا امت سالاری و یا حکومت امت و نیابت خلیفه و امیر مسأله جدیدی است و برخاسته از دموکراسی غربی است؟ آیا در گذشته چنین اعتقادی وجود داشته است؟

۵. آیا تاکنون حکومتی بر اساس حاکمیت امت و نیابت سلطان و امیر تشکیل شده است؟

جواب این سئوالات در متن کتاب آمده و واضح است:

۱. حاکمیت امت و نیابت خلیفه و امیر مسلمین، بر اساس استنباط از آیات و احادیث و سنت پیامبر (ص) و سنت خلفای راشدین می‌باشد.

۲. بسیاری از فقها و مجتهدین، خلیفه و سلطان را نائب و وکیل امت و عامل للمسلمین می‌دانند، لذا امت را منوب و مؤکل و آمر و فرمانده خلیفه و نائب می‌شمارند و این به معنی حاکمیت امت و امت سالاری می‌باشد.

۳. در حکومت بر اساس اجماع امت، ضلالت نیست، لذا این چنین حکومتی به خیر و صلاح امت است.

۴. در این کتاب سخنی از فلاسفه یونان و یا انقلاب فرانسه و یا امریکا و قانون اساسی آن مطرح نشده است و نه هم به فلسفه غربی ارجاع و یا استدلال شده است. اگر کسی با بغض و عناد، به این کتاب بنگرد، شاید او در این کتاب اثری از آیات قرآن و احادیث نبوی (ص) و یا هم اجماع مجتهدین و رأی فقها نیابد و همه را سوء تعبیر بخواند. (استغفرالله من ذالک)

۵. حکومت خلفای راشدین، بر اساس نیابت از رسول الله (ص) بوده است و بر

اساس کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و مشورت با اهل حل و عقد که همانا، اصحاب کبار بودند، اداره می‌شد. حکومت ملوک بر اساس قدرت غالب و زر و زور حکام اداره می‌شد، لذا می‌توان گفت که حکومتی بر اساس امت سالاری و نیابت امت، تشکیل نشده است. یعنی شرایط زمان برای حکومت امت سالاری مهیا نبوده است.

حتی در جوامع غربی که دموکراسی دو هزار سال قبل و در زمان فلاسفه یونان مطرح و معرفی شد. بازهم نظر به شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و تکنولوژیکی زمان امکان تشکیل حکومت دموکراتیک و مردمی نبود. از زمان معرفی دموکراسی تا زمان عملی شدن دموکراسی، نزدیک به دو هزار سال طول کشید و در این میانه حکومت‌های غربی در دست حکام و سلاطین مستبد و خونریز بود. در جامعه اسلامی نیز بعد از خلفای راشدین، شرایط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی و تکنولوژیکی لازم برای تشکیل امت سالاری وجود نداشته و حکومت در دست ملوک مستبد قرار داشته است. اکنون که شرایط مهیا شده است و مردم سالاری در غرب موفق شده است، همین شرایط در کشورهای اسلامی نیز کما بیش مهیا شده است و امت سالاری در جامعه اسلامی نیز امکان موفقیت دارد.

امت سالاری مطابق شرع است یا بر اساس ضرورت است و یا هم بدعت؟ برای توضیح این مسأله باید گفت که استدلال و استناد ما در امر امت سالاری به مراجع زیر است:

۱. کتاب الله

۲. سنت رسول الله (ص)

۳. شورای مسلمین و اجماع امت (اجماع و قیاس)

این سه مصدر امر که اولی الامر حقیقی می‌باشند، اساس حکومت اسلامی را ایجاد کرده‌اند؛ اما در این سه مصدر امر، سه عامل اساسی برای تغییر حکومت و شکل آن وجود دارد که عبارتند از:

۱. تکلیف و وسعت

۲. مصالح مرسله

۳. مقاصد الشریعة

در فصل بعدی این سه عامل فوق‌الذکر و تأثیر آن بر نوعیت حکومت و صلاحیت و مسئولیت امت و نائیش، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. امت سالاری مطابق این سه عامل، یعنی بر اساس تکلیف و وسعت و مصالح مرسله و مقاصد الشریعة ضرورت اجتناب ناپذیر می‌باشد. می‌دانیم جز صفت آخر که در همه رهبران و حکام یکی است، دیگر صفات در ایشان به درجات مختلف متفاوت بوده است و همین اختلاف در صفات حاکم، باعث اختلاف در نوع حکم و امر می‌باشد و همچنین شرایط رابطه رهبر و امت را تعیین می‌کند. این صفات و شرایط رهبر، باعث می‌شود که امت، نسبت به حاکم وظایف و اختیارات و صلاحیت‌ها و مسئولیت‌هایی داشته باشد.

## شبهات درباره امت سالاری

این شبهات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. آن دسته آیاتی که حکم را به خدا و رسولش متعلق می‌دانند
۲. آن دسته از آیاتی که اکثر مردم را فاسق و گمراه و نادان می‌خواند
۳. تعدد احزاب سیاسی و اپوزیسیون
۴. دایم العمر بودن خلیفه مسلمین
۵. قانون‌گذاری، صلاحیت حاکم است یا شورای مسلمین؟
۶. حق امت در نظارت و بازخواست خلیفه مسلمین

### ۱. آیاتی که حکم را به خدا و رسولش متعلق می‌دانند

در باره تفسیر آیات باید بگوییم:

(قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ انعام)

« بگو من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آن‌هایی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید - و عبادت شان می‌نمایید. - بگو: من از هوا و هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم که - اگر چنین کنم، هم‌چون شما- در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمره راه یافته‌گان نخواهم بود. بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید - که در بر گیرنده شریعت غرّاء و آشکارا است، بدانید عذاب و کیفر - که در - نزول وقوع - آن شتاب می‌ورزید، در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق می‌رود - و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود، لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود- و او بهترین - قاضی میان من و شما و- جدا کننده - حق از باطل - است ».

[تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۴۵۱]

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ﴿٤٨﴾ «بر تو - ای پیغمبر - کتاب - کامل و شامل قرآن - را نازل کردیم که - در همه احکام و اخبار خود - ملازم حق و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین - آسمانی - و شاهد - بر صحت و سقم - و حافظ - اصول مسایل - آنها است. پس - اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند - میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان.». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۲۹/۱]

(وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ مائده / ۴۹)

« - به تو ای پیغمبر! فرمان می‌دهیم به این که - در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که - با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض ورزی - تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است، به دور و منحرف نکنند - و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند - پس اگر - از حکم خدا روی گردان شدند و به قانون خدا - پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره از گناهان شان، ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد - و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند - بی‌گمان بسیاری از مردم - از احکام شریعت - سرپیچی و تمرد می‌کنند - و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند -». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۳۰/۱]

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا). احزاب / ۳۶

« هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند - و آن را مقرر نموده باشند - اختیاری از خود در آن ندارند - و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد - هرکسی هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.». [تفسیر فی ظلال، ترجمه فارسی ۱/۱]

(۱۱)

(ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. إِنَّهُمْ لَنُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ).

جائیه / ۱۸-۱۹

«سپس ما تو را - مبعوث کردیم و- برآیین و راه روشنی از دین - خدا که برنامه تو و همه انبیای پیشین بوده است و اسلام نام دارد- قرار دادیم. پس از این آئین پیروی بکن و بدین راه روشن برو - چرا که آئین رستگاری و راه نجات است - و از هواها و هوس‌های کسانی پیروی مکن که - از دین خدا بی‌خبرند و از راه حق - آگاهی ندارند. آنان هرگز تو را از عذاب خدا نمی‌رهانند - و در آخرت در برابر خدا کم‌ترین کمکی به تو نمی‌توانند بکنند، و هیچ دردی را از تو دوا نمی‌کنند- ستم‌گران کفرپیشه برخی یار و یاور برخی دیگرند، و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است.» [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۴۹]

این شریعت خدایی است که از آفریده‌گان خود آگاه است و می‌داند در درون شان چه احساس‌ها و خاطره‌هایی می‌گذرد، و چه چیز به ژرفای دل‌های شان می‌خزد و دل‌های شان بدان خشود می‌گردد و چه احکامی به دل‌های شان اطمینان و آرامش می‌بخشد و امواج درون‌های شان را از خروش می‌اندازد. یزدان سبحان بعد از بیان این بخش از شریعت تورات که بخشی از شریعت قرآن نیز شده است، حکم همه‌گانی و عامی را پیرو می‌زند:

(مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾).

«کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است، حکم نکند - اعم از قصاص و غیره- او و امثال او ستم‌گر بشمارند.» [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۳۱۰]

در این صورت بسنده نیست که مردمان قوانین و مقرراتی وضع کنند که مشابه با قانون و مقررات خدا باشد. حتی درست نیست که قانون و مقررات خدا را - هر چند که همان نصّ حرف به حرف آسمانی باشد - از آن خود بشمارند و به خویشان نسبت دهند، و نشانه‌ها و مارک‌های خویشان را بر آن‌ها بزنند، و به عنوان اعتراف به سلطه و حاکمیت آفریدگار، و اقرار به الوهیت کردگار، و اختصاص یزدان بدین الوهیت، آن‌ها را به اسم خدا پیاده و اجرا نکنند. اختصاص الوهیتی که همه بنده‌گان را از حق سلطه و حاکمیت بی‌بهره

می‌سازد، و تنها حقّی که در این باره، به انسان‌ها می‌دهد، این است که قوانین و مقرّرات خدا را پیاده و اجرا سازند، و در زمین سلطه و حاکمیت او را مستقرّ و بر دوام نمایند. از چنین قطعیتی، حکمی برمی‌آید که آیه‌ها در روند سوره بیان می‌دارند:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ مائده: ۴۴)

« هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است - و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد - او و امثال او بی‌گمان کافرند ». مائده:

۴۴

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾ مائده: ۴۵)

« کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است، حکم نکند - اعم از قصاص و غیره - او و امثال او ستم‌گر بشمارند ». مائده: ۴۵

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ مائده: ۴۷)

« کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد - از شریعت خدا - هستند ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۲۴]

آیات مذکور تفاسیر مختلفی دارند و حتی بعضی از آن‌ها در باره امت‌های دیگر نازل شده‌اند و هم‌چنین علما و مجتهدین - رحمه‌الله - هم در باره آن‌ها آرای متفاوتی دارند؛ اما صرف نظر از این مسایل ما باید متوجه اصل مسأله باشیم و این که ما در باره امت اسلامی سخن می‌گوییم. امت اسلامی، امت مومن به کتاب الله و سنت رسول الله و شریعت می‌باشد و این امت هرگز بر ضلالت اجماع نمی‌کند، لذا امت می‌داند که:

۱. اطیعوا الله چیست و چه حدودی دارد؟

۲. اطیعوا الرسول چیست و چه حدودی دارد؟

۳. امرهم شوری بینهم چیست و چه حدودی دارد؟

اختیارات امت در محدوده و صلاحیت شورا می‌باشد و در این حد و ظرف هر آنچه امت تصمیم بگیرد، مخالفتی با امر خدا (ج) و رسول الله (ص) نخواهد داشت. در ثانی ما معتقد به عصمت امت هستیم، لذا امت در باره هر آنچه تصمیم بگیرد، آن بر هدایت است و لذا تصمیمی جز اطاعت از امر خدا (ج) و رسول الله (ص) و صلاحیت شورا نخواهد گرفت.



## ۲. آن دسته از آیاتی که اکثر مردم را فاسق و گمراه و نادان می‌خواند

آیاتی است که اکثریت مردم را گمراه و ... می‌خواند و تبعیت از این اکثریت را منع می‌کند:

(أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَتَّبَعِيَ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾ وَإِنْ تُطِيعِ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾)

انعام/ ۱۱۴-۱۱۷)

« ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا درباره حق و حقیقت است - آیا جز خدا را - میان خود و شما - قاضی کنم و حال آن که او است که کتاب - آسمانی قرآن - را برای شما نازل کرده است و - حلال و حرام و حق و باطل و هدایت و ضلالت در آن - تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب - های آسمانی را پیش‌تر - برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این - قرآن - حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است - چرا که کتاب‌های آسمانی خود شان بدان بشارت داده است و تصدیق کننده آن است - پس تو از تردید کننده‌گان مباش - و پیروان تو نیز در باره حقایق قرآن کم‌ترین تردیدی به خود راه ندهند - فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمان‌های ما را دگرگونه کند - و جلوه دستورات ما را بگیرد - خدا شنوا - ی سخن آنان - و دانا - ی کردار ایشان - است. اگر از بیش‌تر مردم - که کافران و منافقاند - پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می‌سازند، چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌گویند. بی‌گمان پروردگارت - از تو و از هر کس دیگری - آگاه‌تر است از حال کسانی که - گمراه گشته و - از راه او به در می‌روند. و از حال کسانی که هدایت می‌یابند - و راه او را در پیش می‌گیرند - ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه

فارسی ۲/ ۲۵۵]

و هم‌چنین دیگر آیات مانند:

(و لکن اکثر الناس لا یعلمون ﴿﴾ الاعراف: ۱۸۷)

(بل اکثرهم لا یعقلون ﴿﴾ العنکبوت: ۶۳)

(ولکن اکثر الناس لا یشکرون ﴿﴾ البقره: ۲۴۳)

کسانی که از این آیات استفاده می‌کنند و شبهه بطلان اکثریت - مسلمین - را مطرح می‌سازند، مطالعه آن‌ها کامل نیست. در این جا باید گفت که اکثریت مورد نظر در این آیات انسان‌های بی‌ایمان هستند چنانچه خداوند می‌فرماید:

(و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین). در این آیه:

(وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ. وَمَا تَسَاءَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ. وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ. أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿﴾ يوسف/ ۱۰۳)

« بیشتر مردم - به سبب تصمیم بر کفر و پیروی از هوا و هوس به تو - ایمان نمی‌آورند، هرچند که تلاش کنی - و در راهنمایی ایشان بسیار خویشتن را زحمت دهی - تو در برابر این - اندرز و راهنمایی - پاداشی از ایشان نمی‌خواهی - پس اگر آنان نپذیرفتند، غمگین مباش، چرا که دیگران اندر شکم مادر و پشت پدرند و بدان می‌گروند و تنها این قرآن برای گروهی از مردمان این زمان نیامده است؛ بلکه - قرآن جز پند و اندرز برای همهٔ جهانیان نیست و چه بسیار دلایل و نشانه‌های - دال بر وجود خدا - در آسمان‌ها و زمین وجود دارد که آنان - کورکورانه - از کنارشان می‌گذرند و از پذیرش آن‌ها روی می‌گرداند. و اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند. آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از سوی خدا ایشان را دربر گیرد، یا این که قیامت به ناگاه فرا رسد و ایشان غافل و بی‌خبر باشند ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۳۱۱/۱]

(و لکن اکثر الناس لا یؤمنون درآیه ۱۷ سوره هود:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿﴾ هود/ ۱۷)

« آیا کسی که دلیل و برهان روشنی - به نام فطرت و عقل سلیم - از سوی

پروردگار خود دارد - و با نور آن به آفاق و انفس می‌نگرد و به وجود آفریدگار جهان پی می‌برد- و گواهی از جانب خدا - به نام قرآن - به دنبال آن می‌آید - و بر صدق دریافت عقل او از جهان، شهادت می‌دهد و برداشت وی را تصدیق می‌نماید) و قبل از قرآن - هم جمله‌گی کتاب‌های آسمانی، این راه را تأیید کرده‌اند و در این مسیر رفته‌اند، از آن جمله تورات یعنی - کتاب موسی که رهبر و رحمت بوده است. - آیا چنین کسانی با افرادی برابرند که با چشم خرد، به ملکوت جهان نمی‌نگرند، و به کتاب‌های آسمانی و پیغمبران الهی گوش دل فرا نمی‌دهند، و جز به فکر دنیا نبوده و گمراه به سر می‌برند و گمراه می‌میرند؟- آنان - که درباره کاینات می‌اندیشند و با چراغ عقل پروردگار خود را می‌یابند و تاریخ انبیا و گذشته‌گان را پیش چشم می‌دارند- بی‌گمان به قرآن ایمان می‌آورند - چرا که آن را با دید جهان بین و بینش حق‌گرای خویش هم‌گام و هم‌نوا می‌بینند- هر کس از گروه‌ها - و طوایف گمراه که دشمن حق و حقیقت و ادیان و انبیای خدایند- به قرآن ایمان نیاورند، میعادگاه او آتش است - و جمله‌گی گمراهان گریزان از نور قرآن، در آتش سوزان دوزخ گرد می‌آیند و چه بد جایگاهی است. ای پیغمبر!- درباره قرآن شک و گمانی به خود راه مده. قرآن حق است و از سوی پروردگارت آمده است؛ ولی بیشتر مردم - حق را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت - ایمان نمی‌آورند. [تفسیر فی‌ضلال: ترجمه فارسی ۱/ ۳]

همان‌طور که از آیات به ما می‌رسد، اکثریتی که علم و عقل ندارند و شاکر نیستند، همان اکثریتی هستند که ایمان و اسلام نمی‌آورند  
(أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾ هود / ۱۷)

و کسی که ایمان و اسلام نیاورد از امت مسلمان نمی‌باشد.

علم و عقل و شکر و عمل صالح، همه بخش‌هایی از ایمان می‌باشند. و کسی که ایمان دارد و مسلمان شده است، خداوند این نعمات را به او عنایت می‌کند، در فصل صفات انسان در بخش مومنین و متقین و صاحبان عقل این مسائل ذکر شده است.

همچنین خداوند (ج) در آیات متعدد کفار و مشرکین را جاهل و گمراه و فاسد و نادان و ظالم خطاب می‌کند. لذا آیات فوق در باره غیر مسلمین می‌باشد و

ارتباطی به مومنین و امت مسلمان ندارند، پس آیات فوق در باره امت مسلمان نیست و و احادیثی که در باب شورای مسلمین و اجماع امت و سواد اعظم آمده، این مسأله را کاملاً تأیید می‌کند، فلهمذا امت سالاری و حکومت اکثریت مسلمین تضادی با نص و متون دینی نداشته؛ بلکه موافق با نصوص می‌باشد.

### ۳. تشکیل احزاب در امت سالاری

بعضی از مسلمانان با تشکیل احزاب سیاسی مخالفند و از احادیث و آیاتی در باب مخالفت خود استفاده می‌کنند. مانند:

(وسبعین فرقة تهلك إحدى و سبعون و تخلص فرقة. قيل يا رسول الله! من تلك الفرقة قال الجماعة الجماعة. حم عن أنس)

(إن أهل الكتابين افرقوا في دينهم على ثنتين وسبعين ملة وإن هذه الأمة ستفترق على ثلاث وسبعين ملة كلها في النار إلا واحدة وهى الجماعة وإنها ستخرج من أمتى أقوام تتجارى بهم تلك الأهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه فلا يبقى منهم عرق ولا مفصل إلا دخله. حم طب ك عن معاوية) (افترقت بنو إسرائيل على إحدى وسبعين ملة ولن تذهب الليالى ولا الأيام حتى تفرق أمتى على مثلها وكل فرقة منها فى النار إلا واحدة وهى الجماعة. عبد بن حميد، عن سعد بن أبى وقاص)

(تفترق أمتى على نيف وسبعين فرقة أضرها على أمتى قوم يقيسون الأمور برأيهم فيحلون الحرام ويحرمون الحلال. عن عوف بن مالك) (تفترق أمتى على ثلاث وسبعين فرقة كلهن فى النار إلا واحدة ما أنا عليه اليوم و أصحابى . طس عن أنس)

(تفترق أمتى على ثلاث وسبعين فرقة أعظمها فتنة على. كنز العمال فى سنن الأفعال والأفعال: ۱ / ۲۱۰)

این احادیث در باره فرق ضاله می‌باشد. فرقی که در امر دین تغییر آورند و در اصول دین و آیات و احادیث و تفسیر آن‌ها از خود چیزهایی را کم و زیاد کردند و مطابق خواست خود آن‌ها را تعیین و توصیف کردند.

اما ما همه می‌دانیم که فرقه ناجیه که همانا اهل سنت و جماعت می‌باشد، چهار مذهب است و کسی نمی‌تواند، اختلاف چهار مذهب را ضلالت و

مستوجب عذاب دوزخ بداند. امروز فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت می‌باشد و اکثریت بیش از ۹۰ فیصد مسلمانان را تشکیل می‌دهد، به چهار مذهب تقسیم شده‌اند و پیامبر (ص) نیز اختلاف علمای خود را رحمت خوانده است. لذا اگر این امت مسلمه، به چهار حزب سیاسی نیز تقسیم شوند به شرطی که بر اصول اهل سنت و جماعت و شرع پایبند باشند، هیچ مانع و مخالفی با آن وجود ندارد، اگر این اختلاف در مسابقه به سوی خیر و خدمت باشد. چرا که مسابقه به سوی خیر رقابت در دریافت رضای خدا و رضایت امت مسلمه است و این امر مانع شرعی نخواهد داشت.

خداوند می‌فرماید:

(وَلِكُلِّ وُجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۴۸﴾ بقره: ۱۴۸)

هر ملتی را جبهتی است - که به هنگام نماز- بدان جا رو می‌کند - ابراهیم و اسماعیل رو به کعبه، و بنی اسرائیل رو به صخره بیت المقدس، و مسیحیان رو به مشرق می‌کردند؛ لیکن سو و جهت هم‌چون توحید و ایمان به رستائیز و حساب و کتاب اخروی، از اصول و ارکان دین نیست؛ بلکه همانند تعداد رکعات نماز و مقدار واجب زکات، باید تسلیم وحی آسمانی بود- پس به سوی نیکی‌ها بشتابید و در انواع خیرات بر یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خدا همه‌گی شما را گرد می‌آورد - و به حساب همه‌گان رسیده‌گی می‌کند و بلاد و جهات در امر دین بی‌ارزش است؛ بلکه خیرات و نیکی‌ها ارزشمند است- خدا بر هر چیزی توانا است. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۴۴۳]

(إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أُنْهِمَ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ. أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿۱۱۴﴾ آل عمران: ۱۱۴)

کسانی که از خوف خدا در هراس هستند و آنانی که به آیات پروردگار شان ایمان دارند و افرادی که برای پروردگار خود انباز قرار نمی‌دهند - و کسی و چیزی را شریک او نمی‌کنند- و اشخاصی که عطا می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌های شان ترسان و هراسان است- از این که نکنند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نگردد- و به علت این که به سوی خدای

شان - برای حساب و کتاب - برمی‌گردند، چنین کسانی - که صفات چهارگانه ایشان گذشت - در خیرات و حسنات - با دیگران - مسابقه سرعت می‌دهند و در انجام آن‌ها - بر سایرین - پیشی می‌گیرند. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۷۳/۱]

لهذا اگر احزابی باشند که در امور خیر بر یکدیگر سبقت گیرند و در اطاعت از شرع و اجرای اوامر الله و رسولش با هم مسابقه دهند؛ البته که چنین تعدد احزابی به خیر امت و صلاح مسلمین می‌باشد.

مسئله دیگر اصطلاح اپوزیسیون یا حزب مخالف است. چنین اصطلاحی متعلق به دموکراسی غربی است و در نظام اسلامی جایی ندارد. آنچه در اسلام جای دارد، همانا نظارت بر دولت و عمل‌کرد دولت است، یعنی حزبی که خارج از دولت است، موظف به نظارت بر دولت و عمل‌کرد آن می‌باشد، چرا که یک نفر و یا گروه نمی‌تواند هم عامل باشد هم ناظر بر عمل خود. حزب ناظر در واقع هر جایی که از دولت تخطی و یا انحرافی ببیند، بر اساس قوانین شرع و مصوبات شورای مسلمین، آن تخطی و انحراف را تشخیص نموده و با ارجاع به امت و یا هم مراجع قانونی خواستار اصلاح دولت و حاکم می‌شود. اگر به سنت خلفای راشدین بنگریم، اصحاب کبار همیشه ناظر بر خلیفه و اعمال او بودند و در قضایایی مانند پیراهن حضرت عمر، او را استجواب می‌کردند و از او توضیح می‌خواستند و این را به شکل عمومی و در مساجد و یا اماکن عمومی انجام می‌دادند، تا دیگر مسلمین نیز به آن واقف شوند و در واقع خلیفه مسلمین به همه جوابگو باشد.

#### ۴. حکومت خلیفه مسلمین باید دایم العمر باشد

بعضی‌ها معتقدند که حکومت بر اساس حق الهی است. چنانچه حضرت عثمان حاضر نشد که حکومت و خلافت را در مقابل شورش شورشیان ترک کند. حکومت بر اساس حق الهی، از نظر بعضی‌ها در تقابل با حکومت امت مردم قرار می‌گیرد و منافی آن است.

این که حکومت بر اساس حق الهی است سخن صحیح است. اما خداوند این

حق را در زمین به چه کسی داده است؟ و تا چه وقت؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند که خداوند حق حکومت را به او داده است؟ به چه اسناد و دلایلی؟ می‌دانیم که مصدر امر و لذا اولی الامر، بعد از خدا (ج) و رسول الله (ص) شورای مسلمین می‌باشد؛ لذا همین شورای مسلمین و اجماع امت هستند که صاحب حکومت می‌باشند، لذا حکومت بر اساس حق الهی به امت سپرده شده است.

خلافت حضرت عثمان بر اساس حق الهی بود و این صحیح است، چرا که حضرت عثمان از خلفای راشدین است و ما می‌دانیم که انتصاب خلفای راشدین بر اساس نص یعنی فرمایشات خدا (ج) و رسول الله (ص) و اجماع کبار صحابه (رض) و لذا اجماع امت مسلمه بوده است. اگر در باره کس دیگری هم اشارات و بشارات خدا (ج) و رسول الله (ص) و اجماع امت مسلمه باشد، حکومت او نیز بر اساس حق الهی خواهد بود و اما چنین شخصی بعد از خلفای راشدین کیست؟

آیا کسی به صرف غلبه و استیلا با قدرت قاهره و یا زر و زور می‌تواند بگوید که این حکومت را خدا به او داده است؟ آیا رشوه از بیت المال، برای کسب قدرت شخصی، حکومت آن‌ها را مشروع گردانیده است؟ آیا غصب و ظلم و تعدی، عطا و بخشش خداوندی است؟ پس حکام مختلفی که روی زمین حکومت کرده اند، همه از عطای خداوند بوده است؟ پس چرا به خاطر به دست آوردن عطای خدایی، قوانین خداوند را شکستند و بر خلاف حکم الله قتل و خونریزی و ظلم نمودند؟

قضیه حضرت عثمان را اگر خوب بنگریم می‌بینیم که: حضرت عثمان خلیفه برحق مسلمین بود و گروه شورشی به نا حق می‌خواستند او را از خلافت خلع کنند، تا مطامع و خواهشات نفسانی آن‌ها برآورده شود. چنین عملی به زیان اسلام و مسلمین بود، لذا پیامبر (ص) به حضرت عثمان فرمودند که تسلیم خواسته شورشیان و باغیان نشود. چرا که نمی‌خواستند که خلافت و حاکمیت شرع پایمال خواسته‌های نامشروع گروهی ظالم و دنیا طلب شود و نظام اسلامی سست و متزلزل شود.

اشاره به احادیث پیامبر (ص) در باره حضرت عثمان:

(ثم التفت الى عثمان بن عفان. فقال وانت يسألك الناس ان تخلع قميصاً كسأكهُ الله والذي بعثنى بالحق لئن خلعتهُ لاتدخل الجنة حتى يلج الجمل في سمّ الخياط).

(واخرج الحاكم والترمذی، عن عائشه ان النبی (ص) قال: يا عثمان انه لعل الله يقمّصك قميصاً فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم).

(و اخرج الحاكم والترمذی، عن عائشه ان النبی (ص) قال: يا عثمان انه لعل الله يقمّصك قميصاً فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم).

و اما آنکه بالقطع می دانست که وی بر حق است:

(فقد اخرج الترمذی من حديث مره بن كعب ان رسول الله ذكر الفتن فقرّبها فمرّ رجل مقنّع في ثوب. فقال: هذا يومئذ على الهدى فقمّتُ اليه فإذا هو عثمان بن عفان فاقبلتُ عليه بوجهه. فقلت هذا: قال نعم).

(و اخرج الترمذی، عن ابن عمر. قال: ذكر رسول الله (ص) فتنه. فقال: يقتل هذا فيها مظلوماً لعثمان).

(و اخرج الحاكم، عن ابی هريره. قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: انها ستكون فتنه و اختلاف و اختلاف و فتنه. قال: قلنا: يا رسول الله! فما تأمرنا. قال: عليكم بالامير و اصحابه و اشار الى عثمان). [إزالة الخفاء عن خلافة

الخلفای فارسی: ص ۱۵۸]

آیا این واقعه و این احادیث به این معنی است که حکومت هر شخصی در تاریخ مسلمانان بر اساس حق الهی است و هر حاکمی باید مادام العمر باشد؟ آیا مقصود این احادیث این است؟

این احادیث مخصوص حضرت عثمان (رض) میباشد و این موضوع درباره ایشان صحیح است، چرا که او از خلفای راشدین و برحق میباشد و آنانی که با او مخالفت کردند، گروه باغی و یاغی و ظالم بودند و او نباید تسلیم ظالمان می شد. این گروه اکثریت امت و شورای مسلمین نبودند و خواسته آنها مصوب شورای مسلمین و اجماع امت نبود و لذا مشروعیت نداشت. این موضوع ارتباطی با این ندارد که در عصر ما امت مسلمان و شورای مسلمین شخصی را نیابتاً و وکالتاً به عنوان حاکم و یا مجری الامر، انتخاب کند و بعد از یک دوره چند ساله او را برکنار کند و شخص دیگری را ترجیح داده و به سمت



حاکم تعیین کند. در این جا، شورای مسلمین و اجماع امت بر هدایت و برحق است و فرد برکنار شده ناحق می‌باشد. چون شورای مسلمین مصدر امر و واجب الاطاعه می‌باشد و حاکم یا مجری الامر نائب و وکیل امت می‌باشد و نیابت و وکالت محدود و مشروط می‌باشد.

حدیث قمیص، فقط خاص حضرت عثمان است. هیچ حاکمی نمی‌تواند بگوید از سنت من تبعیت کنید، چنانچه از سنت حضرت عثمان تبعیت کردید، چرا که ما فقط ملزم به تبعیت از سنت خلفای راشدین المهدیین هستیم و نه کس دیگر؛ و هم چنان نمی‌تواند بگوید، حکومت من مادام العمر و خدایی است، چونکه حکومت حضرت عثمان چنین بود. حکومت خلفای راشدین با حکومت ملوک فرق‌هایی اساسی دارند، از جمله منبع مشروعیت و صلاحیت و مسئولیت و طول عمر حکومت و ما در فصل‌های قبل در باره آن‌ها بحث کردیم.

پیامبر اسلام از لحظه بعثت، تا لحظه رحلت پیامبر اسلام و رهبر جامعه اسلامی و حکومت اسلامی بودند.

خلفای راشدین حکومت ایشان مادام العمر بود، یعنی که ایشان از لحظه انتخاب تا لحظه وفات خلیفه و حاکم بودند. چرا که افضلیت و اعلییت و احق بودن ایشان به خلافت و اعدلیت خلفا، از لحظه رسیدن به خلافت، تا لحظه وفات به تحقیق و به خبر و بر اساس نصوص ثابت است. رضایت الله (ج) و رضایت رسول الله (ص) تا لحظه وفات، شامل ایشان بوده است و ایمان آن‌ها ثابت بوده و ایشان بر هدایت بوده‌اند.

اما حکومت نیابت و یا ملوکیت نباید دایم العمر باشد چرا که: وجود صفات ثبوتیه و عدم وجود صفات صلیبیه، در آن‌ها ثابت نیست و اگر امروز در آن‌ها وجود داشته باشد؛ ممکن فردا وجود نداشته باشد. بر علم و عقل و صحت و تقوی و شخصیت آن‌ها اعتباری نیست. اگر امروز عمل اهل بهشت را انجام دهند؛ ممکن فردا عمل اهل دوزخ از آن‌ها سربرزند، چنانکه حدیث شریف می‌گوید، لذا حکومت آن‌ها باید مشروط و محدود باشد. یعنی تا زمانیکه امت او را واجد صلاحیت‌های حکومتداری بداند باید در قدرت باشند. لذا دوران حکومت نائب محدود و مشروط است و این حدود و شروط توسط امت

تعیین می‌شود. مثلاً امت می‌تواند بگوید، هر چند سال لازم است که حاکم فعلی ارزیابی و بررسی شود و هم‌چنین در بین امت، تحقیق شود که آیا فرد شایسته‌تر و تواناتری برای رهبری امت اسلامی وجود دارد. این ارزیابی مجدد و تحقیق در بین امت، بر اساس عملیهٔ اجماع و شورای مسلمین صورت گیرد. یعنی دورهٔ حکومت هر رهبر محدود و معین باشد و بعد از چند سال هم رهبری چند سالهٔ او، مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد و هم تحقیق و بررسی مجدد برای یافتن فرد اصلح و احق به خلافت انجام گیرد.

### ۵. قانون‌گذاری و صدور امر، صلاحیت حاکم است یا شورای مسلمین؟

صدور امر و قانون تنها و تنها، حق اولی الامر است، چرا که او مصدر امر است. یعنی تنها اولی الامر می‌تواند که امری در بارهٔ موضوعات و اشخاص صادر کند و یا قانونی ایجاد کند و آن‌ها را تنفیذ کند. در بخش شورا دیدیم که اولی الامر خدا (ج) و پیامبر (ص) و شورا می‌باشد.

اولی الامر مصدر امر است و در قرآن ما سه مصدر امر داریم:

۱. الله (ج)

۲. رسول الله (ص)

۳. شورا

لذا اولی الامر حقیقی خداوند است، خداوند امر را به طرق وحی جلی، یعنی قرآن وحی خفی، یعنی سنت نبوی به انسان‌ها فرستاده است و خداوند به شورا نیز حق مشروط امر را داده است. این سه تنها مراجع امر و اولی الامر می‌باشند. خلفای راشدین نیز خود را خلیفهٔ رسول الله (ص) و نائب ایشان در امور شرعی می‌دانستند و لذا نمایندهٔ اولی الامر و مأمور بودند، اگر چه خلفای راشدین نیز اولی الامر بودند و امر ایشان همان سنت خلفای راشدین المهدیین است که مسلمین ملزم به تبعیت از آن می‌باشند. کسانی را که رسول الله (ص) به عنوان امیر لشکر و یا منطقه و مردم انتخاب می‌کردند. در واقع نائب و مأمورین رسول الله (ص) بودند و موظف به اجرای فرامین الله و رسول الله (ص) بودند، لذا آن‌ها در واقع نمایندهٔ اولی الامر و مأمور و حامل امر بودند و نه صاحب امر، چرا که در یک زمان مسلمین نمی‌توانند دو اولی الامر

داشته باشند. لذا اطلاق لفظ اولی الامر بر غیر از خدا و پیامبر و شورا، در واقع به معنی نماینده اولی الامر و حامل امر و مامور و مجری الامر می‌باشد. این لفظ به کسی استعمال می‌شود که به نیابت از رسول الله (ص) اداره لشکر و یا مردم و یا سرزمینی را به عهده داشته باشد.

ملوک اولی الامر و صاحبان امر نیستند؛ بلکه صاحبان قدرت هستند اگر کاری را بر اساس امر شریعت انجام دادند، قابل اطاعت می‌باشند و اگر برخلاف امر شریعت حکم کردند، حکم آن‌ها امر نبوده و باطل است و قابل اطاع نیست. لذا در واقع این شریعت است که مصدر امر و اولی الامر است و ملوک و امرا صاحب قدرت اند و از خود امر و اختیاری ندارد و لذا اولی الامر نیستند.

عده برای این باورند که علمای عصر ما مبلغ دین و لذا مبلغ امر می‌باشند. این‌ها از خود رأی و اجتهادی ندارند و فقط بر اساس اصول دین و رأی مجتهدین مذهب، عمل می‌کنند، لذا ایشان مصدر امر نمی‌باشند؛ بلکه مبلغ و مفسر امر می‌باشند. اجماع علما، خود نوعی شورا است و در فصل شورا قابل بحث می‌باشد)

بر این اساس، صدور امر و ایجاد قانون، فقط در صلاحیت شورای مسلمین و اجماع امت می‌باشد و حاکم فقط مجری الامر می‌باشد. حتی در زمان خلفای راشدین که خود اولی الامر بودند و نائب‌های رسول الله (ص) بودند، بازهم امت حق بازخواست و مراقبت از احکام خلیفه را داشت. حق امت در بازخواست خلیفه

بدون شک، قدرت خلیفه، مطلق نبود و باید در چهارچوب دو امر باشد:

۱. مخالف نص صریحی که در قرآن و سنت آمده است، نباشد. در ضمن نوع اجرای آن تصمیم نیز مطابق با روح و اهداف شریعت باشد.
۲. مخالف مواردی که امت اسلام بر آن‌ها اجماع نظر دارد نباشد.

اساس این حق امت از آن جا نشأت می‌گیرد که خلیفه، نماینده مردم است، از آنان قدرت خود را می‌گیرد و چارچوب قدرت او را امت تعیین می‌کند، بنا بر این هرگاه امت تعیین اجرای شریعت دین و حفظ مصالح امت را، در افزایش و یا کاهش قدرت و اختیارات خلیفه بداند، می‌تواند این کار مهم را انجام دهد

که این از طریق مجلس شورای منتخبین امت صورت می‌گیرد.

« حضرت عثمان (رض) نیز بر همین اساس، خطاب به صحابه فرمود: هرگاه دیدید که بر اساس دستور قرآن، باید مرا به زنجیر بکشید، حتماً این کار را انجام دهید. بنا بر این هنگامی که دسته از مسلمانان، نسبت به عمل‌کردش به او متعرض شده و او را مورد بازخواست قرار دادند، خواسته آنان را تقبیح و محکوم نکرد و به آنان اعلام نمود که حاضر است در صورتی که اشتباهات او اثبات شود، آن‌ها را اصلاح نماید ». [زنده‌گی عثمان بن عفان: دکتر صلابی، ۱/ ۱۴۱]

عثمان (رض) در حکومت خود، مجلسی را متشکل از بزرگان صحابه رسول الله (ص) تشکیل داده و کارگزاران و فرماندهان خویش را بدان سفارش می‌کرد: « بر آن روشی که در دوران خلافت عمر بر آن بودید بمانید و از آن منحرف نشوید و هرگاه در مسأله نیاز به تصمیم مشکل و مهمی داشتید، آنرا به من و شورا واگذار کنید، تا ما امت را بر آن به اجماع برسانیم و سپس انجام آن را به شما بسپاریم ». [زنده‌گی عثمان بن عفان: دکتر صلابی ۱/ ۱۴۲]

« حضرت علی (رض) از کارها و اعمال عثمان (رض) دفاع می‌کرد و می‌گفت: ای مردم! درباره عثمان زیاده روی نکنید و چیزی جزء خیر نگوئید که سوگند به خدا، قرآن را بزرگان صحابه جمع آوری کردند و سوگند به خدا، اگر من هم ولی امر مسلمانان در زمان او می‌بودم همان کار او را می‌کردم. می‌گفت: گره‌های که عمر بسته، من باز نخواهم کرد ». [سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۵۲۸]

## ۶. حق امت در نظارت و بازخواست خلیفه

امت اسلامی حق دارد که مراقب اعمال حاکمان باشد و آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر کنند، خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ آل عمران: ۱۰۴)

« باید از میان شما گروهی باشند که - تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را - دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و

نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند...» [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱/ ۳۴۲]

«حضرت علی (رض) اولین چیزی که بعد از خلیفه شدن گفت، این بود... این مسئولیت - رهبری - شما مسأله است که هیچ کس در آن حقی ندارد، جز همان کسی که خودتان به رهبری انتخاب کنید؛ اما من هم مسئولیتی جزء - رهبری - شما ندارم.

این مشابه همان سخنی است که ابوبکر، بعد از به خلافت رسیدن گفت: آنجا که فرمود: اگر کارم درست بود و به خوبی مسئولیت‌م را انجام دادم، مرا یاری دهید و اگر مسئولیت‌م را به خوبی انجام ندادم، مرا راهنمایی و اصلاح کنید». [سیرت حضرت علی: صلابی، ص ۵۲۸]

در مبحث شورا دیدیم که خلفای راشدین، همیشه با اصحاب در اموری که نصی در آن وجود نداشت، مشورت می‌کردند و نظرات و پیشنهادات و انتقادات آن‌ها را می‌شنیدند و جوابگو و مسئول بودند و حتی به مخالفت‌های آن‌ها پاسخ مشروع و قناعت بخش می‌دادند.

حضرت عمر می‌فرماید: «اگر در من کجی دیدید مرا راست کنید... مردی از عامه مسلمین برخاست و گفت: هرگاه در تو کجی دیدیم، آن را با تیزی شمشیرمان راست خواهیم کرد. حضرت عمر تبسم نمود و فرمود: ثنا باد مر خداوندی را که در رعیت عمر مردی را قرار داده که او را با تیزی شمشیرش راست می‌کند». [زنده‌گانی عمر: صلابی، ص ۱۸۶]

### قضیه پیراهن حضرت عمر

قضیه پیراهن حضرت عمر داستان مشهوری از عهد صحابه است. در این داستان روشن می‌شود که خلفای راشدین تا چه اندازه، به حق و شریعت پایبند بودند و بزرگان صحابه، تا چه اندازه بر اعمال حکومت اسلامی و خلیفه، نظارت و اشراف داشتند و از امرا و حکام حساب‌رسی می‌کردند.

حضرت عمر گفت: ای مردم بشنوید و اطاعت کنید!

سلمان فارسی ایستاده و گفت: نه شنیدن حرف تو بر ما لازم است و نه هم فرمانبرداری از تو.

حضرت عمر گفت: چرا؟ سلمان گفت: این جامه را از کجا درست کردی در

حالی که به تو فقط یک تکه پارچه رسیده بود و تو مردی بلند قد هستی؟  
 حضرت عمر فرمود: شتاب مکن!  
 بعد فریاد زد: عبدالله! کسی پاسخ نداد.  
 گفت: ای عبدالله بن عمر!  
 گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین!  
 گفت: ترا به خداوند سوگند می‌دهم که آیا جامه‌ای که پوشیده‌ام جامه‌ی تو نیست؟  
 گفت: آری.  
 سلمان گفت: اکنون می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم.

**مداخله مردم در امور و اصلاحات آن**  
 (مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيَعِزَّهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَيَقْلِبْهُ وَذَلِكَ أَوْضَعُ الْإِيمَانِ. رواه مسلم).  
 «آن که از شما کار زشتی را دید باید آن را به دستش تغییر دهد و اگر نتوانست، پس به زبانش و اگر نتوانست پس به دلش، و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است.»

(لتأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُوا عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ لِيَعْمَلَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ. بحرالعلوم ص ۴۴۵). «و همانا به کارهای خوب امر نموده و از کارهای زشت منع خواهد نمود، یا آن که خداوند شما را به عذابی همه‌گانی - فراگیر - گرفتار خواهد کرد.»

(مَا رَوَاهُ أَنَسٌ أَنَّ الرَّسُولَ قَالَ: أَنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا نَصْرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ أَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ، فَذَلِكَ نَصْرُكَ إِيَّاهُ. رواه البخاری ح ۲۴۴۴) «برادرت را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن!

این احادیث بر واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر و واجب بودن انقلاب و مخالفت با حاکم ستم‌گر و ایستادن در برابر او، تا از ظلمش باز ایستد و راه گمراهی را رها کند و به حق و عدل باز گردد، دلالت می‌کند. لیکن هرگاه به استبداد و تکروی خویش ادامه داده و بر گمراهی پافشاری

کرد، راهی به جز برکناری او و تعیین دیگری به جایش وجود ندارد. در ظاهر چنین تصور می‌شود که میان دلایل گروهی که به صبر و سازش امر می‌کنند و گروهی که به انقلاب دعوت می‌نمایند، تعارض و تضاد وجود دارد. ابن حزم معتقد است که این تعارض وجود دارد، و از این رو اظهار نموده که احادیثی که به صلح و مسالمت‌طلبی حکم می‌کند، توسط احادیثی که به قیام و انقلاب فرا می‌خواند، منسوخ گردیده است.

(أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ. مسند احمد ح ۱۰۷۱۶).

« برترین جهاد، سخن حقیست که در برابر زمامدار ستم‌گر گفته می‌شود ».

برخی از دانشمندان معاصر شیوه صلح‌جویانه‌یی را برای عزل خلیفه یا رئیس دولت، در صورتی که مستحق برکناری باشد، پیش از آماده‌گی و اقدام به انقلاب - و آن‌هم به منظور حفظ وحدت امت و پرهیز از عواقب انقلاب‌های مسلحانه و جلوگیری از تفرقه و رنج‌ها و مصیبت‌ها - پیشنهاد می‌نمایند.

۱. اولی الامر مجری الامر باشد و تقنین در دست اهل حل و عقد باشد.

۲. دوره حکومت مجری الامر، محدود و کوتاه باشد، تا بتواند مورد ارزیابی دایم قرار بگیرد.

۳. انتخابات مجدد، بعد از دوره کوتاه حکومت، تا این که مجری الامر رضایت امت برای انتخاب مجدد را مد نظر گیرد و از ظلم و ستم پرهیزد.

## مسئولیت امت اسلامی

خداوند این امت - امت توحید - را برای تحقق اهداف معینی خارج نموده است:

تا این‌که بهترین امتی شوند که بر مردم خارج گردیده‌اند، امر به معروف کرده و از منکر جلوگیری نمایند و به خداوند ایمان داشته باشند:

(کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله ﴿آل عمران/ ۱۱۰﴾)

«و برای اینکه پیشرو و رهبر و گواهانی باشند برای تمام بشریت».

(و كذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا ﴿بقره/ ۱۴۳﴾)

و برای این‌که وظیفه رساندن رسالت نبی خاتم، به تمام انسان‌ها را در طول تاریخ، از زمان بعثت پیامبر تا پایان جهان بر دوش گیرند، تا مردم را در پرتو هدایت کتاب الهی از تاریکی‌ها به سوی نور خارج سازند.

(الر کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور بإذن ربهم إلى صراط العزيز الحميد الله الذي له ما في السماوات و ما في الأرض ﴿ابراهيم/ ۱﴾)

و خداوند برای این امت - هنگامی‌که به رسالت خود عمل نماید - استخلاف و تمکین و امنیت را تضمین نموده است:

(وعد الله الذين آمنوا عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض و كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليدخلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا ﴿نور/ ۵۵﴾).

تمام این‌ها در واقع و طی چند قرن به وقوع پیوست که در آن قرن‌ها، امت اسلامی در همه ابعاد عقیدتی و اخلاقی و فکری و علمی و سیاسی و نظامی و اقتصادی و تمدن، بهترین امت بر روی زمین بود. در همه مجال‌های زنده‌گی، در زمانی‌که اروپا در تاریکی‌های آنچه آن‌ها آن را قرون وسطای تاریک می‌نامند، غوطه‌ور بود ...



امت توانست به سیادت و قدرت دست یابد و توانست برای اولین بار در تاریخ به معنای « امت » دست یابد که ملت‌ها و نژادها و زبان‌های مختلف را در برمی‌گیرد و تمام آن‌ها با وجود دوری مسافت، به وسیله يك رابطه که « اسلام » نام دارد به هم متصل شدند و اگر چه رابطه حکام، با یکدیگر تفاوت داشت، رابطه « اسلام » که دل‌ها و احساسات شان را واحد گردانده بود، در درون آن‌ها قوی‌تر از هر چیزی بود که موجب اختلاف شود. از آن عقیده و نحوه زنده‌گی و اخلاق و رفتار و موضع‌گیری‌های کلی شان را بر می‌گرفتند، اگر چه هر ملت و هر فرد دارای ویژه‌گی‌های خاص خود می‌باشد.

و هم‌چنین امت توانست، به رفاه اقتصادی که بر اثر تلاش مسلمانان، در گوشه و کنار زمین به دست آمده بود، برسد. مسلمانانی که در اطراف زمین، روشنایی و نور را با خود می‌گستراندند، ناشناخته‌های آن را کشف می‌کردند و بر اساس رهنمود خداوند به عمارت آن می‌پرداختند:

(هو الذی جعل لکم الأرض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه و إلیه النشور ﴿﴾ ﴿﴾ ملک/ ۱۵)

(هو أنشأکم من الأرض و استعمرکم فیها ﴿﴾ ﴿﴾ هود/ ۶۱).

« و توانست دست به فعالیت فکری و عقلی و علمی بی‌سابقه بزند ...

( و إذ قال ربک للملائکة إنی جاعل فی الأرض خلیفة ... ﴿﴾ ﴿﴾ بقره/ ۳۰)

و امت توانست به تمدن وسیعی دست یابد که تنها در تولید و تمدن مادی، از جمله بنای شهرها و ساختمان‌ها و ساخت راه‌ها و روش‌های مدیریت، منحصر نمی‌شد؛ بلکه در واقع معنای حقیقی تمدن را، یعنی ارتقای انسان تا آن‌جایی که شایسته گرامی‌داشت خداوند شود، محقق می‌کرد. ارتقای انسان از نظر عقیده، اخلاق، سلوک، تفکر و معرفت که فعالیت مادی خود را از آن‌ها بر می‌گرفت و در آن محدود نمی‌ماند.

این امت اولین امتی بود که آموزش رایگان و بهداشت رایگان را شناخت و برای این دو مسأله اموال زیادی را وقف نمود. این اموال بیش از آن‌که به بخشندگی یا فقر و غنای حکومت بسته‌گی داشت، به قدرت خیر و بذل و بخشش در درون مسلمان‌ها وابسته بود.

این اولین امتی بود که موسسه‌های حمایت از سالمندان و مؤسسه‌های

نگهداری از حیوانات گمشده، برای حمایت و غذا دادن به آن‌ها را به وجود آورد. و هم‌چنین اولین - یا تنها - امتی بود که نسبت به مخالفان عقیدتی خود ظلم روا نمی‌داشت؛ بلکه حتی حمایت از آن‌ها را بر عهده می‌گرفت و به آن‌ها امنیت در عقیده و انجام عبادت و فعالیت‌های اقتصادی و حیاتی را اعطا می‌نمود، تا مادامی که علیه آن‌ها به جنگ برنخواست، یا دشمنی خود را علنی نساخته باشند.

و خلاصه این‌که ... آن‌ها امت متمدن زمین بودند ...

اما تحولی بسیار بزرگ در تاریخ رخ داد.

طبیعتاً این تغییر يك شبه اتفاق نیافتاد که هیچ تغییری جز سنت‌های خارق خداوندی يك شبه اتفاق نمی‌افتد و حتی «کودتاهای نظامی» که در عصر «روشنگری» که ما در آن زنده‌گی می‌کنیم، بسیار رواج دارند، باز هم ظرف يك شبانه روز رخ نمی‌دهند؛ بلکه وقت زیادی را در طرح ریزی و آماده سازی صرف می‌کنند، تا این‌که ناگهان مردم با مشاهده آن یکه می‌خورند ... بلکه این انقلاب طی چند قرن رخ داد ... و به تدریج مساحت «دین» را در درون افراد محدود گرداند.

این دین برای این نازل گردید، تا زنده‌گی را با تمام جوانب آن را دربر گیرد و نه این‌که تنها يك جانب دین را شامل شود، حال هر چه آن جانب از نظر حجم و اهمیت مهم باشد:

(قل إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له ﴿﴾ انعام/ ۱۶۲).

ایمان به خداوند یکتا، مهم‌ترین و گرانبه‌ترین موضوع زنده‌گی انسان در این دنیاست؛ اما اگر این ایمان در داخل وجدان پنهان بماند و پرتو خود را بر عرصه‌های دیگر زنده‌گی نتاباند، دیگر آن «دینی» نخواهد بود که خداوند نازل نموده و دستور به اتباع آن داده و برای ترك آن مجازات و برای انجام آن پاداش در نظر گرفته است.

همانا دین خداوند آن است که «در قلب بنشیند و عمل آن را تصدیق نماید».

خداوند تنها از مردم نخواسته است که در اعماق وجود خود ایمان بیاورند که او یکتای احد است و تنهاست و از همه بی‌نیاز است و نمی‌زاید و زاده نشده و

کسی را همتای او نیست ... گرچه این پایه و اساسی است که همه چیز بر آن بنا می‌شود ... بلکه خداوند متعال از مردم خواسته است، توحید را با اطاعت از اوامر او و دوری از منهیاتش و پایبندی به آنچه از شریعت و راهنمایی نازل نموده است، در تمام جوانب زنده‌گی خود وارد سازند. و هر گونه کناره‌گیری از این راه و یا مخالفت با آن موجب نقص در ایمان خواهد شد که در « میزان تأثیر خواهد گذاشت، همان‌گونه که در نتایج نیز مؤثر خواهد بود. و ایمان - همان‌گونه که علمای ما می‌گویند - زیاد و کم می‌شود. با طاعت زیاد شده و بر اثر معاصی دچار نقصان خواهد شد.

میزان این نقصان بر اساس نوع این کناره‌گیری یا مخالفت متفاوت خواهد بود، اگر چه ذات ایمان را نقض نخواهد نمود؛ مگر این‌که اعمالی از انسان سر بزنند که طبق نص صریح قرآن و سنت و اجماع علمای امت ایمان را نقض نمایند. مانند: ناسزا گفتن در مورد خداوند، یا پیامبر خدا یا سجده بردن به بت یا اهانت به قرآن یا قانون‌گذاری بر اساس غیر آنچه خدا نازل نموده است.

این دین در همه جوانب و در میدان واقعیت عمل می‌نماید و به همان مقدار که پیروانش به آن پایبندی نمایند و از محتوای آن پیروی نمایند، ثمر می‌دهد؛ اما اگر پیروان این دین بدان پایبندی ننمایند و از آن پیروی نکنند، این « دین » در درون مردم محدود خواهد شد و هم‌چنان ثمرات آن نیز به مقدار کناره‌گیری پیروانش و به مقدار انحرافی که از آن‌ها سر زده، محدود و ناچیز خواهد شد.

آیات قرآن در این مورد - همانند همه امور - کاملاً واضح و روشن است:  
 (ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير ﴿٣٢﴾ فاطر / ٣٢).  
 « تمام آن‌ها - با درجات مختلف ایمان و برخورداری از فضل و رحمت و رضوان خداوندی - مؤمن هستند؛ البته تا وقتی که اصل ایمان را نقض ننموده باشند ... اما گروه دیگر:

(و يقولون آمنا بالله وبالرسل وأطعنا ثم يتولى فريق منهم من بعد ذلك وما أولئك بالمؤمنين ﴿٣٩﴾ وإذا دعوا إلى الله ورسوله ليحكم بينهم إذا فريق منهم

معرضون ﴿﴾ ﴿﴾ نور/ ۴۷-۴۸).

(فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدون في أنفسهم حرج مما قضيت ويسلموا تسليما ﴿﴾ ﴿﴾ نساء/ ۶۵).

[به نقل از المسلمون و العولمة: استاد محمد قطب، ترجمه، ابو عامر]

# فصل یازدهم

## فرق بین حکومت‌های اسلامی

صلاحیت و مسئولیت بر اساس عوامل زیر تفویض می‌گردد:

۱. امر خدا (ج)
  ۲. امر رسول الله (ص)
  ۳. امر شورای مسلمین « اجماع و قیاس و ... »
- اوامر سه گانه بالا که همانا اوامر دینی هستند، اساس صلاحیت و مسئولیت حکومت اسلامی می‌باشند؛ اما صلاحیت و مسئولیت حاکمیت و امرا و مامورین آن بر اساس سه عامل زیر تغییر می‌کنند.
۱. استحسان
  ۲. استصحاب
  ۳. سد الذرایع
  ۴. مصالح مرسله
- هم‌چنین عوامل دیگری نیز در مسأله مسئولیت و صلاحیت وجود دارند که حدود آن‌ها را متأثر می‌سازند مانند:
۱. تکلیف و وسعت
  ۲. مقاصد الشریعة
- در باره کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و شورا گفته شده و اما توضیحی مختصر در باره اجماع و قیاس و ...

## چرا حکومت‌های اسلامی فرق می‌کنند؟

منظور از حکومت در این جا حاکمیت و نظام اداره می‌باشد. حاکمیت‌های چهارگانه بالا فرق دارند. اصل حکومت اسلامی که عبارت از اجرای شرع و اداره امور دینی و دنیوی مسلمین باشد، یکی است؛ اما چون حاکمیت‌های مختلف این حکومت را، به طرق مختلف اداره کرده اند، این حکومت‌ها نیز با هم فرق دارند. این فرق‌ها در اداره امور مسلمین، به شکل واضح و برجسته در کتب دینی و تاریخی نمایان است. دلایل این فرق‌ها بر اساس صلاحیت و مسئولیت حکام و شورا و امت است.

صلاحیت و مسئولیت بر اساس عوامل زیر تفویض می‌گردد:

۱. امر خدا (ج)

۲. امر رسول الله (ص)

۳. امر شورای مسلمین « اجماع و قیاس و ... »

اوامر سه گانه بالا که همانا اوامر دینی هستند، اساس صلاحیت و مسئولیت حکومت اسلامی می‌باشند؛ اما صلاحیت و مسئولیت حاکمیت و امرا و مامورین آن بر اساس سه عامل زیر تغییر می‌کنند.

۱. استحسان

۲. استصحاب

۳. سد الذرائع

۴. مصالح مرسله

هم چنین عوامل دیگری نیز در مسأله مسئولیت و صلاحیت وجود دارند که حدود آن‌ها را متأثر می‌سازند مانند:

۱. تکلیف و وسعت

۲. مقاصد الشریعة

در باره کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و شورا گفته شده و اما توضیحی مختصر در باره اجماع و قیاس و ...

## اجماع

خداوند می‌فرماید: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ النساء / ۱۱۵) «و هر کس پس از آن که راه هدایت برایش آشکار شد، با پیامبر (ص) به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را به آنچه روی خود را به آن سو کرده و اگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشت‌گاه بدی است». برطبق این آیه، راه مؤمنان همان اجماع مؤمنان بر یک مسأله می‌باشد. [بررسی حجیت اخبار آحاد در عقیده از دیدگاه اهل سنت: ص ۲۹۵-۲۹۶]

اجماع، اتفاق مجتهدین امت، بعد از وفات حضرت رسول در يك عصری در مورد بیان حکم امری یا اموری از امور دینی، یا وقایع روز را اجماع - علما - می‌گویند.

در احادیث رسول الله (ص) اجماع امت نیز آمده است که می‌فرماید: (لا تجتمع أمتی على ضلالة). وحیث: (لم يكن الله ليجمع أمتي على الضلالة). وحیث: (سألت ربي ألا يجمع أمتي على الضلالة فأعطانيها).

قیاس

خداوند می‌فرماید: (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾ الحشر / ۲)

«ای صاحبان بصیرت و اندیشه! پند و عبرت بگیرید».

قرآن کریم بسیاری از موارد دین را، مطرح کرده و در کنار آن‌ها امر به پیروی از سنت، اجماع و اعتماد بر قیاس در وقت حاجت کرده است و پیروی و عمل به این مصادر، پیروی و عمل کردن به قرآن است. [بررسی حجیت اخبار آحاد در عقیده از دیدگاه اهل سنت: ص ۲۹۵-۲۹۶]

«قیاس آنست که حکمی را به واسطه نص شرعی، درباره چیزی، محقق است، به امری دیگر یا امور دیگری که منصوص علیه نیستند؛ ولی با آن چیزی منصوص علیه، در علت حکم، همانند می‌باشند، سرایت و تعمیم دهند. برای جمهور علما، قیاس حجت و دلیل شرعی است، بدین معنی که اگر حکم واقعی، به وسیله قرآن و سنت نبوی و اجماع ثابت نشده باشد، استناد به قیاس برای بیان حکم آن، صحیح و معتبر است». [ترجمه فارسی فقه السنه: سید

سابق، ۵۱ / ۱]



« دیگر منابع شرع بعد از قرآن و سنت و اجماع و قیاس به خاطر عدم وجود همه موارد و دستورات دینی در قرآن و سنت، خداوند امت اسلامی را از همان صدر اول اسلام به سوی وسایل دیگری که از قرآن و سنت استمداد می‌گرفتند، هدایت کرد و این اسباب و وسایل مواردی مثل قیاس، اجماع، استحسان، استصحاب، سد الذرایع، مصالح المرسله، شرع من قبلنا و ... بود که علمای اسلام با استناد به آن‌ها و استمداد از قرآن و سنت فتوای شرعی را صادر می‌کردند ». [بررسی حجیت اخبار آحاد در عقیده از دیدگاه اهل سنت: ص ۲۹۷]

#### استحسان

برخی از حنفی‌ها می‌گویند: استحسان، قیاسی است که عمل به آن واجب می‌باشد؛ زیرا علت هرگاه به دنبالش علت دیگری باشد، آنان علت ضعیف را قیاس و علت قوی را استحسان نامیده‌اند. یعنی علت قوی، قیاس مستحسن می‌باشد. گویی استحسان نوعی عمل به قوی‌ترین دو قیاس است. این امر از طریق استقرای مسایل شان درباره استحسان به تناسب مسایل فقهی، برمی‌آید؛ بلکه از مالک (رح) آمده است: استحسان نه دهم علم است. اصبع آن را از ابن قاسم از مالک (رح) روایت کرده است: اصبع درباره استحسان می‌گوید: استحسان گاهی از قیاس قوی‌تر است. [الإعتصام در شناخت بدعت و سنت: جلد دوم، ۱/ ۲۶۶]

ابن عربی در جایی دیگر می‌گوید: استحسان عبارت است از: ترجیح ترک مقتضای دلیل از طریق استثنا و رخصت، به خاطر تعارض با دلیلی قوی‌تر. ابن عربی استحسان را به اقسامی تقسیم کرده و چهار قسم آن را برشمرده که عبارتند از: ترک دلیل به خاطر عرف، ترک دلیل به خاطر مصلحت، ترک دلیل به خاطر اجماع و ترک دلیل به خاطر آسان‌گیری جهت رفع مشقت و سختی و ترجیح سهل‌گیری. عالمان دیگری غیر از ابن عربی در مذهب مالک (رح)، استحسان را چنین تعریف کرده که از نظر مالک (رح)، استحسان به معنای استعمال مصلحت جزئی در مقابل یک قیاس کلی می‌باشد. آن‌گاه ابن عربی افزود: پس استحسان، ترجیح مصالح مرسله، بر قیاس می‌باشد.

« ... وقتی معنای استحسان از نظر مالک (رح) و ابوحنیفه (رح) این است، پس

استحسان به طور قطع از ادله شرعی خارج نیست؛ زیرا ادله، یک‌دیگر را مقید و یک‌دیگر را تخصیص می‌دهند. همان طور که درباره ادله سنت و ادله قرآنی این مطلب وجود دارد که هم‌دیگر را مقید و تخصیص می‌گردانند. امام شافعی (رح) استحسان با این معنا را اصلاً ردّ نمی‌کند. بنا بر این در استحسان به هیچ وجه، حجتی برای بدعت‌گذار نیست». [الإعتصام در شناخت بدعت و سنت: جلد دوم، ۱/ ۲۶۷]

« مالک (رح) و ابوحنیفه (رح) استحسان را در احکام شرعی، حجت دانسته اند؛ اما شافعی (رح) آن را حجت ندانسته و به شدت مخالف استحسان است، تا جایی که گفته است: (من استحسن فقد شرع). « هر کس استحسان کند، عملی را تشریع کرده است. » با استقرای مذهب مالک (رح) و ابوحنیفه (رح)، روشن می‌گردد که استحسان به معنای عمل به قوی‌ترین دو دلیل می‌باشد. » [الإعتصام در شناخت بدعت و سنت: جلد دوم، ۱/ ۲۶۵]

استصحاب

« در لغت به معنی همراه داشتن است و در اصول، بقای حکم به حالت اول است، به سبب این که چیزی که صلاحیت تغییر دادن آن را داشته باشد، وجود ندارد؛ مثل استصحاب آنچه که شرع و عقل دلالت بر ثبوت آن دارند؛ مانند: مالکیت کالا برای خریدار، پس از جریان عقد معامله و دوام آن. » [تحقیقی پیرامون اجتهاد ائمه: ص ۱۱۶]

سد الذرایع

« هنگامی که از نظر شرعی، کار مباح، وسیله برای گناه و حرام باشد، بر اساس سد ذرایع، منع می‌گردد. امام شاطبی درباره این مسأله گفته است: مباح، اگر وسیله‌ای برای کار حرام باشد، از باب سد ذرایع منع می‌شود، نه برای این که مباح است. » [الموافقات شاطبی: ج ۱، ص ۱۰۳]

سد الذرایع: الذرایع به معنای وسایل و اسباب است و جمع ذریعه می‌باشد: (و الذریعة: هی الوسيلة والطریق إلى الشیء، سواء أكان هذا الشیء مفسدة أو مصلحة، قولاً أو فعلاً ولكن غلب إطلاق اسم الذرائع على الوسائل المفضية إلى المفساد). و در واقع و به صورت مطلق ذرائع برای وسایلی به کار برده می‌شود که غالباً منجر به فساد می‌گردند. [الوجیز: دکتر زیدان، ص ۲۴۵ -

[۲۵۱]

## مصالح مرسله

مصالح مرسله آنست که صحابه کرام رضوان الله علیهم را کدام حادثه در وقت خود مزاحم می‌شد و حل آن در نصوص صریح و استنباطی نمی‌دیدند. در مصالح مرسله، چهار قول است: قاضی عیاض و عده‌یی از اصولیین، انکار آن کرده‌اند، تا مستند به اصلی صحیح نباشد و امام مالک (رح): مطلقاً اعتبار کرده است، و اکثر احناف و امام شافعی (رح) آن را اگرچه مستند به اصل شرعی نباشد، قبول کرده‌اند؛ لیکن باید به معانی و اصول ثابته قریب باشد. و قول غزالی: اینجا تفصیلی دارد.

آگهی: باید دانست که معنی مناسب که حکم به او مرتبط می‌گردد، از سه قسم خالی نیست:

اول: این که شرع مقدس گواهی دهد به قبول آن، پس در صحت این اشکالی نیست.

دوم: آنچه شرع گواهی دهد به رد آن، و به قبول این هم راهی نیست.

سوم: آنچه شواهد خاص شرع مقدس از خیر و شر آن خاموش‌اند و اگر با ملایمات شرع موافق باشد - اگرچه دلیل معین نداشته باشد - این مصالح مرسله است و معتبر می‌باشد. [شمشیر بران بر اشراک و بدعات دوران: ص: ۱۹۲]

چند مثال مختصر از مصالح مرسله: یکی از آن‌ها جمع مصاحف و کتابت آن در زمان صدیق اکبر (رض) و عثمان ذوالنورین (رض) بود، چنانچه در روایات صریح آمده است که: چون که این عمل دلیل منصوص نداشت، ازین وجه با همدگر اولاً اختلاف کردند و بعداً چون به ملایمات شرعیه نظر کردند، معلوم شد که نظر شرع در حفظ کتاب و شریعت است، پس آن را ترجیح دادند.

جمع و کتابت علوم دینی نیز بر این موضوع قیاس می‌شود.

دوم مثل حد شارب خمر است. سوم قضا به تضمین صنّاع است.

چهارم ضرب و حبس متهم است.

پنجم جواز شیع از حرام وقت نبودن کسب حلال در عام نبودن وسایل حلال مثل مضطر.

ششم قتل جماعت به واحد است.

هفتم جواز بیعت المفضول، مع وجود افضل است و امثال این‌ها بسیار اند و باید دانست که مرجع مصالح مرسله، دو چیز است: نخست حفظ امر ضروری در دین. دوم تخفیف و رفع حرج لازم در دین و در بدعت یکی ازین دو نیست، پس فرق شان واضح شد. [شمشیر بران بر اشراک و بدعات دوران: ص ۱۹۳] ضرورت

ضرورت نیز دارای قواعدی است. برخی از این قواعد شرعی عبارتند از: (الضرر یزال. شرح اربعین نوی ص ۲۵۳). « ضرر و زیان باید از بین رود ». (یتحمل الضرر الخاص لأجل الضرر العام). « ضرر خاص به خاطر - از بین بردن - ضرر عام، قابل تحمل است ». (الضرر الأشد یزال بالأخف). « ضرر بیش‌تر به وسیله - متحمل شدن - ضرر کم‌تر از بین می‌رود ».

- التَّصَرُّفُ عَلَى الرَّعِيَّةِ مَنُوطٌ بِالْمَصْلَحَةِ. (تصرف بر مردم، منوط به مصلحت است). و از میان آنچه که از اصول و قواعد شرعی، ذکر نمودم، حدود و دامنه حُجَّتِ مصلحت و مرجعیت آن در نظام قانونگذاری اسلامی، روشن می‌شود. به همین جهت حق داریم که بگوئیم: همانا، مصلحت، شریعت است و مقصود از این گفته که هر جا مصلحت باشد، شریعت الهی نیز همانجاست، همین است و به همین جهت امام غزالی می‌گوید: «و ما گاهی مصلحت را نشانه ای برای حکم قرار می‌دهیم و گاهی دیگر حکم را نشانه ای برای مصلحت». [المنخول، ۳۵۵]

(الحاجة تنزل منزلة الضرورة عامة كانت أو خاصة). « نیاز به منزله ضرورت است، اعم از نیاز عام و نیاز خاص ». (ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب). « هر چیزی که واجب جز به وسیله آن تحقق نیابد، آن چیز هم واجب است ». (الحاجی و التحسینی خادم للضروری). « حاجیات و تحسینیات، در خدمت ضروریات هستند ».

(اختلال الضروری یُخِلُّ بالحاجی و التحسینی). « اختلال در ضروریات، موجب اختلال در حاجیات و تحسینیات می‌شود ».

(الشريكان في عين مال أو منفعة إذا كانا محتاجين إلى دفع مضرة أو إبقاء منفعة أجبر أحدهما على موافقة الآخر). « دو نفری که در عین مال یا منفعتی

شریک هستند، هرگاه هر دو نیاز به دفع ضرر یا ابقای منفعت داشته باشند، یکی از آن دو مجبور می‌شود، تا با دیگری موافقت نماید.»

(الضرورات تبيح المحظورات). «ضرورت‌ها ممنوعات را مباح می‌کند.»

این قواعد شرعی که سیوطی یا ابن نجیم در «الأشباه و النظائر» و شاطبی در «الموافقات» و ابن رجب در «القواعد الفقهية» ذکر کرده اند. [قبله ما میان

امتی را کد و بی حرکت و امتی پیشوا: ص ۷۶]

(فَمِنْ أَمْرٍ غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۷۳﴾ البقرة: ۱۷۳)

«هرکس در اضطرار و ضرورت قرار گیرد، بدون این که بر دیگران تجاوز کند و از حد ضرورت بگذرد، بر او گناهی نیست که از محرمات تغذیه کند و خداوند آمرزگار و مهربان است.»

«در این جا محرمات حلال نشده‌اند؛ بلکه در خوردن آن‌ها در وقت ضرورت گناهی بر شخص نیست - گناه آن عفو شده است -». [ترجمه فارسی فقه السنه: سید سابق، ۶/ ۳۰۸]

### حطیم و بنای کعبه شریف

عایشه (ص) می‌گوید: از رسول الله (ص) پرسیدم: آیا حطیم جزو کعبه است؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا آن را جزو بنای کعبه قرار نداده اند؟ فرمود: (إِنَّ قَوْمَكَ قَصَّرَتْ بِهِمُ التَّفَقُّةُ)؛ زیرا هزینه قومت - یعنی قریش - برای این کار، کافی نبود. دوباره گفتم: چرا دروازه کعبه را در ارتفاع زیاد، قرار داده اند؟ فرمود: (فَعَلَى ذَلِكَ قَوْمُكَ لِيَدْخُلُوا مِنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْ أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثَ عَهْدِهِمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكَرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أَدْخَلَ الْجُدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنَّ الْأَصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ). أخرجه البخاری و مسلم).

برای این که قومت کسی را که مایل باشند، اجازه ورود دهند و کسی را که نخواهند، از ورود به آن، جلوگیری نمایند و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی‌رفت که این کار را نپسندند، حطیم را جزو بنای خانه خدا، قرار می‌دادم و دروازه کعبه را نیز هم سطح زمین می‌کردم. [صحیح مسلم: کتاب الحج، باب جدار الکعبه و بابها ش ۱۳۳۳. صحیح بخاری: کتاب الحج، ش ۱۵۸۴]

«ابن عمر (رض) می‌گوید: یقیناً عایشه، این را از پیامبر (ص) شنیده است، و به همین دلیل است که من عقیده دارم، آن حضرت که استلام رکن یمانی و

حجرالاسود را ترك می‌کرد، به خاطر این بود که بیت الله بر پایه‌های ابراهیم - علیه السلام - بنیان نشده است». [صحیح مسلم: کتاب الحج، ش ۱۳۳۳] اما در این جا سوالی مطرح می‌شود و آن این که پیامبر (ص) از این آگاهی داشته که خانه کعبه، طبق پایه‌های بنیان شده توسط ابراهیم، ساخته نشده است و با توجه به این که او به عنوان مجددی برای شریعت ابراهیمی اعتبار می‌شود، باید آن را از نو می‌ساخت، چنان که حضرت عایشه (رض) فرمود: ای رسول خدا! چرا آن را به همان شکل پایه‌های ابراهیم در نمی‌آورید؟ فرمود: اگر به این خاطر نمی‌بود که قومت تازه از کفر جدا گشته اند، حتماً آن کار را انجام می‌دادم. [صحیح مسلم: کتاب الحج، ش ۱۳۳۳]

یعنی این که تمامی اعراب تازه با اسلام آشنایی یافته‌اند و اگر آنان با کعبه ویران شده روبرو شوند که از نو بنیان شود، ممکن است دست به آشوب و اغتشاش بزنند؛ و در حدیث آمده که تأخیر عمل شرعی به شرط اقتضای مصلحت جایز می‌باشد و کسی حق ندارد، او را به خاطر تأخیر سرزنش نماید؛ اما مشروط به این که اجرای فوری آن تقاضا نشده باشد. [مادر مؤمنان عایشه: ص ۳۹۱]

هم‌چنین عوامل دیگری نیز در باب مسئولیت و صلاحیت وجود دارند که حدود آن‌ها را متأثر می‌سازند مانند:

#### ۱. تکلیف و وسعت

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۸۶﴾)

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

خدایوند به هیچ کس جز به اندازه توانایش تکلیف نمی‌کند - و هیچ‌گاه بالاتر از میزان قدرت شخص، از او وظایف و تکالیف نمی‌خواهد. انسان - هر کار - نیکی که - انجام بدهد، برای خود انجام داده و هر کار - بدی که - بکند، به زیان خود کرده است.

این‌گونه مسلمان رحمت پروردگارش و دادگری او را در تکالیفی که بر او در

کار خلیفه‌گری زمین واجب می‌گردد و در آزمونی که در اثنای خلیفه‌گری از او به عمل می‌آورد و در پاداش و پادافره که در برابر کارش، در نهایت گشت و گذار دریافت می‌نماید، تصوّر می‌کند. در همه این‌ها هم، به رحمت خدا و دادگریش اطمینان دارد. پس از تکالیف خود بیزار و زده نمی‌گردد، و از آن دلتنگ و دلگیر نمی‌شود، و هم‌چنین سنگین و دشوارش نمی‌شمارد، و او ایمان دارد به این‌که خداوندی که آن تکالیف را بر او واجب کرده است، دانایتر از هر کس به حقیقت توان او است، و اگر انجام چنین تکالیفی در توانش نبود، خدا آن را بر او واجب نمی‌کرد. این جهان بینی - علاوه بر آسایش و آرامش و الفتی که به دل ارمغان می‌دارد - اراده مؤمن را برای انعام تکالیف خود به شور می‌اندازد و غوغایی در آن به پا می‌سازد. مؤمن می‌داند که انجام چنین تکالیفی در محدوده توان او است، و اگر در محدوده توان او نبود، خداوند آن را بر او واجب نمی‌نمود. پس هر گاه دفعه ضعیف گردید، یا خسته شد یا بار، بر دوش او سنگینی کرد، می‌فهمد که این ضعف او است، نه کمرشکنی و دشواری کار و سنگینی بار! بدین هنگام از جای برجهد و اراده‌اش را به جوش و خروش آورد و ضعف را از خود به دور سازد و با همت تازه، دست به کار یازد و آنچه برایش مقدور شود، بکند. این امر اشاره ارزشمندی برای رستاخیز همت در آن هنگامی است که در طول راه، سستی می‌گیرد. هم‌چنین چنین کاری مایه پرورش روح و همت و اراده مؤمن است و این خود علاوه بر تقویت جهان بینی او به وسیله حقیقتی است که بدان آشنا است و آن این‌که خداوند او را به انجام هر کاری که مکلف کند، خود آن را برایش خواسته است و فرمان فرمان او است. [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱۹۲/۳]

(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ)

هرکس هر کار - نیکی که - انجام بدهد، برای خود کرده است و هر کار - بدی که - بکند، به زیان خود کرده است. مسؤولیت، مسؤولیت فردی است و لذا هیچ‌کس چیزی فراچنگ نمی‌آورد و پاداش آن را دریافت نمی‌دارد، مگر آنچه را که خود کرده باشد و هیچ‌کس چیزی را بر دوش نمی‌کشد و عهده‌دار آن نخواهد بود، مگر آنچه را که خود انجام داده باشد.

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ)

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا  
أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾ بقره:

« پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، ما را - بدان - مگیر - و مورد مؤاخذه و پرس و جو قرار مده - پروردگارا! بار سنگین - تکالیف دشوار - را بر - دوش - ما مگذار، آن چنان که - به خاطر گناه و طغیان - بر - دوش - کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! آنچه را که یارای آن نداریم بر ما بار مکن - و ما را به بلاها و محنت‌ها گرفتار مکن - و از ما درگذر - و قلم عفو بر گناهان مان کش - و ما را ببخشای و به ما رحم فرمای. تو یاور و سرور مایی پس ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۱۹۵/۳]

هم چنین آیات دیگری که می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾ اعراف:

« کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند به هیچ کس - از آنان - جز به اندازه تاب و توانش تکلیف نمی‌کنیم - ایشان بهشتیانند و جاودانه در آن می‌مانند. هرگونه کینه را از دل‌های شان می‌زداییم - تا برادرانه در کمال صفا و صمیمیت در بهشت بسر برند - در زیر - قصرها و درختان - آنان رودبارها جاری می‌گردد. - خرم و خندان خدای را سپاس می‌گذارند - و می‌گویند: خدایی را سپاس‌گزاریم که ما را بدین - نعمت جاویدان و بی‌پایان - رهنمود فرمود و اگر - لطف و فضل و کرم - خدا - نبود و توسط پیغمبران ما را توفیق عنایت نمی‌فرمود و - رهنمودمان نمی‌نمود، هدایت فرا چنگ نمی‌آوردیم. واقعاً پیغمبران پروردگارمان حق آوردند - و حق گفتند و به سوی حق همه‌گان را رهبری نمودند. در اینجا از سوی فرشته‌گان خدا - ندا داده می‌شوند که: این بهشت شما است - که در جهان به شما وعده داده شده بود و هم اینک - آن را به خاطر اعمالی - بایسته و کردارهای شایسته - که انجام داده‌اید به ارث می‌برید ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۲۰۵/۱]

(وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ



وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾ انعام: (۱۵۲)

« به مال یتیم جز به نحو احسن - و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد - نزدیک مشوید - و بدین شیوه خدا پسندانه ادامه دهید - تا آن‌گاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد - و در آن هنگام به گونه‌شایسته می‌تواند در مال خویش تصرف کند. در این وقت اموالش را به خودش تسلیم کنید - و پیمان و ترازو را به تمام و کمال و داد گرانه مراعات دارید و - نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانایی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که - ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش مؤظف نمی‌سازیم. و هنگامی که سخنی - در کار داوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری - گفتید دادگری کنید - و از حقّ منحرف نشوید - هر چند - کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود - از خویشاوندان باشد و به عهد و پیمان خدا - که برای انجام تکالیف از شما گرفته است و به عهد و پیمان میان خود در باره مسایل و مصالح مشروع - وفا کنید. این‌ها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آن‌ها توصیه می‌کند، تا این که متذکر شوید و پند گیرید ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۴۰۵/۲]

(وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

« پیمان و ترازو را به تمام و کمال و داد گرانه مراعات دارید و - نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانایی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که - ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش مؤظف نمی‌سازیم ». [تفسیر فی ظلال: ترجمه فارسی ۴۰۶/۲]

### مقاصد الشریعة

مقاصد الشریعة بحثی از بحث‌های اصول فقه می‌باشد و سه قسم می‌باشد:

۱. ضروریات. ۲. حاجت‌ها. ۳. تحسینات

ضرورت‌ها: آن دسته از مقاصد هستند که برای مصالح دین و مصالح دنیا می‌باشند. اگر هنگامی این مقاصد نباشند، امور دنیا در جهت صحیح آن جاری نمی‌شوند و در عوض در جهت فساد و هرج و مرج و از بین رفتن حیات خواهند بود و در آخرت نعمت‌های الهی، از دست بروند و خسارت تاوان آشکاری به مردم برسد.

حاجت‌ها: هرآنچه برای توسعه و ترقی لازم باشد و در نبود آن حرج و مشقت برای مردم ایجاد گردد و این حرج و مشقت بدون اختلال در ضروریات خمس می‌باشد.

تحسینات: آن دسته از مقاصد که به نیکی و خوبی در عادات و مکارم اخلاق و آداب شرعی تعلق می‌گیرد.

حکومت‌های اسلامی و حاکمیت‌های مسلمین  
حکومت‌های اسلامی چهارگانه، فرق اساسی آن در حاکمیت‌ها و شرایط امت و جهان خارج از آن است.

حاکمیت‌های چهارگانه عبارتند از:

حاکمیت رسول الله (ص)

حاکمیت خلفای راشدین

حاکمیت ملوک غالب

حاکمیت شورای مسلمین و نیابت امیر

صلاحیت و مسئولیت در این حاکمیت‌ها، بر اساس تکلیف و وسعت استوار است. این فرق‌ها از مقاصد الشریعه متأثر می‌شوند. فرق اساسی این حاکمیت‌ها از وسعت و تکلیف حکام، ناشی می‌شود. در واقع بین شخصیت حضرت پیامبر (ص) و شخصیت خلفای راشدین و همچنین شخصیت یک مسلمان عادی، تفاوت از زمین تا آسمان است.

عامل عمده این تفاوت، در هدایت و شقاوت و ثواب و گناه است که به واسطه‌های ذیل ایجاد می‌شود:

۱. وسوسه‌های شیطان

۲. نفس اماره

۳. توانایی و استعداد رهبری و حاکمیت

## وسعت

### الف: وسوسه‌های شیطانی

۱. شیطان بر حضرت پیامبر (ص) هیچ راهی نداشت و هرگز نمی‌توانست به قلب

و یا فکر و اعتقاد او داخل شود.

۲. شیطان نمی‌توانست خلفای راشدین را گمراه کند و یا دچار لغزش و خطا کند، چرا که خداوند ایمان ایشان را کامل دانسته و می‌فرماید (آمنو بمثل ما آمنتم فقد اهتدو. بقره/ ۱۳۷)

و آنان را هدایت شده معرفی می‌کند و از ایشان و اعمال ایشان راضی بود و می‌فرماید: (رضی الله عنهم و رضوا عنه. توبه/ ۱۰۰) و رسول الله (ص) نیز از ایشان راضی بود و می‌فرماید:

(علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی. رواه ابوداود). سعد بن ابی وقاص (رض) روایت می‌کند که رسول الله (ص) فرمود: (ایها یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیك الشیطان سالکاً فجاً قط إلا سلك فجاً آخر. رواه البخاری و مسلم).

«ای فرزند خطاب! سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شیطان تو را در هیچ راهی ندیده، مگر این که آن راه را ترک کرده و راه دیگری را درپیش گرفته». ۳. شیطان بر یک انسان عادی، در هر لحظه بارها ظاهر می‌شود و قلب و عقل او را وسوسه می‌کند و هیچ شخص عادی، از وسوسه شیطان در امان نیست.

### ب: وسوسه‌های نفس اماره

۱. نفس حضرت پیامبر (ص) از گناه و خطا معصوم بود.
۲. نفس خلفای راشدین از ضلالت و بی‌عدالتی و ظلم خالی بود، چرا که راشدین المهدیین بودند و هم‌کانو یعدلون در باره آنها ذکر شده است.
۳. نفس انسان‌های عصر ما، از هیچ خطا و گناه بزرگ و کوچک معصوم و ایمن نیست. از گناهان کبیره مانند: غیبت و حسد و... تا گناهان پوشیده، مانند: ریا در همه انسان‌ها ممکن است و هیچ انسانی نمی‌تواند ادعای منزّه بودن از گناه را داشته باشد.

### ج: مسأله توانایی و قدرت است

۱. خداوند سینه رسول الله (ص) را شکافته بود و به او توانایی دریافت قرآن و بیان احادیث و تنظیم امور شرع و مسلمین را داده بود.

۲. خلفای راشدین افضل امت و احق به خلافت بودند و هر یک در زمان خود مجتهد اعلم و افضل و اعدل بودند.
۳. مردم عادی نه شرح صدر دارند و نه اعلم هستند و نه قوت اجتهاد دارند و نه هم تقوایی همانند صحابه (رض) که فراست و بصیرت ایمانی، مانند ایشان را دارا شوند.

## تکلیف

- وقتی که وسعت، یعنی توانایی اشخاص، تا این اندازه فرق می‌کند، مسلماً تکلیف آن‌ها نیز فرق خواهد کرد و بر همین اساس است که:
۱. پیامبر اکرم (ص) رسول خدا (ج) بوده و ما به ایشان ایمان داریم.
  ۲. خلفای راشدین اولی الامر بوده و ما از سنت ایشان تبعیت می‌کنیم.
  ۳. مسلمان عادی، نائب امت بوده و مجری الامر می‌باشد و تحت امر اجماع امت و شورای اهل حل و عقد باید باشد و ما او را وکیل امت می‌دانیم.
- اما امت مسلمه و اجماع آن معصوم می‌باشد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: (لا یجتمع امتی علی ضلالة). و بر این اساس این امت، بر گمراهی اجماع نمی‌کند و لذا معصوم می‌باشد. و این عصمت امت را واجد شرایط حکومت و حاکمیت می‌گردانند. یعنی علم جمعی و تقوای جمعی و استنباط جمعی و ... که در امت وجود دارد، کامل است و می‌تواند، حکومت را به شکل احسن اداره کند.

## مقاصد الشریعه و مصالح مرسله

- مقاصد الشریعه و مصالح مرسله در خلافت و حکومت اسلامی عبارتند از:
- الف: هدف دینی یعنی، اجرای کامل شرع و قوانین اسلامی.
  - ب: هدف دنیوی یعنی، تنظیم امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی امت اسلامی.
- این دو امر زمانی محقق می‌گردد که حکومت بر اساس اجماع امت، اداره شود تا از نقصان و خطا و انحراف در امور دینی و دنیوی و در کار حکومت جلوگیری شود. لذا مقاصد الشریعه و مصالح مرسله، حکم می‌کنند که یک

شخص عامی نائب و وکیل امت باشد و حکومت در سلطه امت قرار داشته باشد، تا از ضلالت و گمراهی و ظلم و بی عدالتی به دور باشد و امور بر سبیل هدایت انجام گیرد.

## نظریات سه گانه درباره حاکمیت اسلامی

در باره حکام اسلامی سه نظریه متفاوت وجود دارد:

۱. حاکم خلیفه رسول الله و اولی الامر مسلمین است.
۲. حاکم وکیل امت، در امر حکومت و نائب امت می باشد و حکومت متعلق به امت است.
۳. حاکم، صاحب قدرت و غلبه است و ملک مسلمین می باشد.

بر این اساس منشای قدرت حاکمیت، سه چیز است:

۱. حاکمیت با منشا الهی، مانند حکومت پیامبر (ص): پیامبر (ص) خود منتصب خداوند بود و به فرمان او بپاخواست و نظام اسلامی را ساخت و رهبری کرد. خلفای راشدین نیز بر اساس بشارات الهی و رهنمودهای پیامبر (ص) به حکومت رسیدند و جانشینان پیامبر (ص) بودند. خلفای راشدین به هر طریق که به حکومت رسیدند، خلیفه رسول الله (ص) بودند و قدرت آن منشاء دینی داشته است. آن‌ها خلفای رسول الله (ص) بودند و بر اساس کتاب الله و سنت رسول الله (ص) حکومت می کردند و مردم نیز بر اساس حکم خدا و رسولش از آن‌ها تبعیت می کردند.

۲. حاکمیت شورای مسلمین: حاکمیت‌هایی هستند که عامه مسلمین، رئیس حکومت و شورای قانون‌گذار را انتخاب می کنند و این دو، دیگر مسئولین نظام را انتخاب می کنند و حاکم در واقع نماینده و وکیل مسلمین می باشد و بر این اساس نظام وکالت را ایجاد می کند. در جامعه اسلامی، حکومت تابع دین و عقاید و آرای عامه مسلمین است. در امت اسلامی، حکومت مردمی یعنی، حکومت بر اساس اجماع امت و شورای مسلمین می باشد. همان‌طور که می دانیم بر اساس آیات قرآن مجید و حدیث شریف شورای مسلمین و

اجماع امت، سومین مصدر امر و اولی الامر هستند و این‌ها بر ضلالت نبوده و لذا از حکومت الهی تبعیت می‌کنند. بنا بر این حاکمیت شورای مسلمین و اجماع امت، نیز حاکمیت با منشاء الهی و دینی می‌باشد.

۳. حاکمیت شخصی و گروهی: حاکمیت‌هایی هستند که توسط یک نفر صاحب قدرت ایجاد می‌شود. شخصی با زر و زور و تعداد اندکی یار و همراه با لشکر کشی و قوه قهریه و یا رشوه و پول همه مردم و سایر قدرتمندان را تابع خود می‌کند و بر همین اساس، حکومت خود را ایجاد می‌کند. او نماینده خود و یاوران خود است و بر اساس منافع خود حکم می‌کند؛ اما بعضاً برای جلوگیری از شورش و طغیان مردم به عدالت و تبعیت دین کوشش می‌کند و از دین به عنوان ابزار حکومت خود استفاده می‌کند. چنین حکومتی منشاء دینی ندارد و بر غلبه و استیلا حاکم استوار است؛ اما حسب ضرورت مسلمین و جلوگیری از فتنه بزرگ‌تر که همانا جنگ و خونریزی برای تغییر حکومت باشد، بیعت و متابعت از این حکومت‌ها در آنچه موافق شرع است جایز می‌باشد. هر حکومتی از این سه حالت خارج نیست، یعنی یا منشاء الهی دارد و یا حکومت شورای مسلمین است و یا هم حکومت شخصی مانند ملوک غالب. حکومت‌های پیامبر (ص) حکومت الهی بود و حکومت خلفای راشدین نیز منبعث از فرمایشات خدا (ج) و رسول الله (ص) داشت و لذا حکومتی با منشاء الهی پنداشته می‌شود. حکومت شورای مسلمین - مردم - با نیابت و وکالت امیر، نیز منشاء دینی دارد و حکومت الهی و دینی می‌باشد.

اما حکومت‌های اموی و عباسی و دیگر ملوک مسلمین چگونه‌اند؟ آیا منشاء الهی دارند یا مردمی یا شخصی؟ ملوکیت و پادشاهی، نه منشاء الهی دارد و نه هم بر اساس اجماع امت و شورای مسلمین و یا اهل حل و عقد انجام یافته است. این حکومت‌ها بر اساس قدرت قاهره شخص سلطان و یاران او ایجاد شده‌اند و مشروعیت خود را از ضرورت مسلمین بدست آورده‌اند.

در باره حکام مسلمین، سه نظریه وجود دارد؛ اما این نظریات هر کدام موافقین و مخالفین خود را دارد و دلایلی در رد و اثبات هر نظریه وجود دارد.

واضح است تنها حکومتی که منشاء الهی دارد، حکومت خلفای راشدین است و یا خلفایی که بر اساس احادیث و بشارت‌های نبی کریم (ص) به حکومت

برسند و یا شرایط خلیفهٔ مسلمین را داشته باشند و به انتخاب امت مسلمه و اهل حل و عقد به حکومت برسند.

توضیح بیش‌تر در بارهٔ این سه نظریه:

۱. حاکم، صاحب قدرت و غلبه است و ملک و سلطان مسلمین می‌باشد.

حکومت ملک و سلطان، حکومت شخصی می‌باشد و حکومت با منشاء الهی نیست، چرا که بر اساس منابع سه گانهٔ امر شرعی ایجاد نشده‌اند. در این حکومت‌ها ولو این که ملک و سلطان، به شدت پایبند دین باشد، حکومت مشروع نیستند، چرا که این حکومت‌ها دین ابزاری برای حفظ قدرت است و قدرت هدف می‌باشد. چنین استفادهٔ ابزاری از دین هیچ گاه این حکومت‌های مطلقه را مشروع نمی‌سازد. این حکومت‌ها، حکومت غالب می‌باشند و بر اساس ضرورت، تبعیت از آن‌ها لازم است؛ اما این ضرورت نوعیت و ماهیت استبدادی و غیر دینی بودن این حکومت‌ها را تغییر نمی‌دهد. اول این حکام منتخب خدا و یا رسول الله (ص) و یا شورای امت مسلمه نیستند و چنان که می‌دانیم منشاء امر در اسلام همین سه منبع هستند. لذا این ملوک و سلاطین بر اساس امر مشروع انتخاب نشده‌اند و اصالتاً و ماهیتاً حکومت‌های نامشروع هستند.

اگر خداوند اطاعت از امرا را لازم دانسته است و رسول الله (ص) اطاعت از امرا، حتی اگر ظالم باشند را لازم دانسته‌اند و یا این که فقهای بزرگ، اطاعت از اوامر حکومت غالب را، لازم دانسته‌اند، به معنی این نیست که این حکومت‌ها ذاتاً مشروعیت پیدا می‌کنند؛ بلکه به معنی انتخاب ضرر کم‌تر، برای اجتناب از ضرر بزرگ‌تر و کلان‌تر می‌باشد که همان مسئلهٔ اخف ضررین است. جواز حکومت غلبه و حاکم ظالم، به معنی تایید ظلم و فساد و ظالم و فاسد نیست؛ بلکه مسئلهٔ ضرورت است. مثلاً اگر شخصی در دشتی گرسنه می‌ماند و هیچ چیزی برای خوردن ندارد و بیم هلاکت او است، در این صورت خوردن گوشت حیوان درنده، برای او جایز می‌گردد؛ اما این جواز به این معنی نیست که گوشت حیوان درنده، ذاتاً حلال می‌شود؛ بلکه هم‌چنان حرام است؛ اما به خاطر دفع ضرر کلان‌تر که هلاکت مسلمان است، خوردن گوشت حرام که ضرر کوچک‌تر است، اجازه داده شده است و گناهی در آن نیست؛ اما هر

زمان که آن شخص به غذای حلال دست یافت، خوردن آن گوشت درنده، حرام و ناجایز می‌گردد. بر همین اساس هر زمان که مسلمین بتوانند، بدون ضرر و زیان بزرگ، به حکومت مشروع و عادل اسلامی، دست بیابند دیگر اطاعت از سلطان غالب ظالم جایز نخواهد بود.

۱. حاکم، خلیفه رسول الله و اولی الامر مسلمین است.

عده از علما بر این عقیده‌اند که حاکم در واقع خلیفه رسول الله (ص) و اولی الامر مسلمین باید باشد. و امور مسلمین و حکومت مسلمین، باید بر منهج و سنت نبوی و مطابق با احکام دین مبین اسلام اجرا گردد. در واقع بین این دو مسأله، اختلاف اساسی وجود دارد:

۱. حاکم، خلیفه رسول الله (ص) و امیر المومنین است.

۲. اوامر و احکام حکومت اسلامی، مطابق احکام دین مبین اسلام و بر منهج نبوی (ص) صادر و اجرا گردد.

رای اول ممتنع و محال است؛ اما رای دوم لازم و واجب است.

اولاً: احادیثی وجود دارد که خلفا را تعیین و محدود کرده‌اند و لذا هر کس نمی‌تواند ادعای خلافت کند. -مانند حدیث شریف که می‌فرماید: « خلافت بعد از من سی سال است و بعد از آن حکام و ملوک می‌آیند ». انتخاب و یا انتصاب خلیفه رسول الله (ص) که به نیابت از ایشان حکومت کنند، امری است که از قدرت یک یا چند شخص و یا حتی یک شورا خارج است، چرا که اگر کبار صحابه و مسلمین صدر اسلام، حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی (رض) اجمعی را خلیفه رسول الله (ص) خواندند، به دلیل احادیث و اشارات و بشارات الله (ج) پیامبر (ص) بود. این آیات و احادیث به طور واضح، خلفای راشدین و کبار صحابه را رهبر و مقتدی امت، بعد از پیامبر (ص) معرفی می‌کنند، لذا مسلمین بر حسب امر و اشارت و بشارت ایشان را خلیفه رسول الله (ص) و امیر المومنین نامیدند و با آنها بیعت کردند و اختیار امت را به ایشان سپردند؛ اما در زمان ما چنین اشارت و بشارتی در بارل هیچ شخص خاصی، وجود ندارد که ما او را خلیفه رسول الله (ص) بنامیم و با او بیعت کنیم و اختیار خود و امت را به او بسپاریم.

ثانیاً: خلیفه رسول الله (ص) صفات و مشخصاتی دارد که در هیچ کس غیر از



خلفای راشدین یافت نمی‌شود که عبارتند از:

۱. ایمان مقبول خدا (ج)

۲. علم

۳. تقوا

۴. عدالت

۵. افضلیت

۶. شجاعت

۷. ...

این صفات که در کبار صحابه و خلفای راشدین موجود بود، در هیچ انسان دیگری به همان اندازه کامل و بالغ و معلوم نبوده و نیست. چگونه کسی را خلیفه رسول الله (ص) بنامیم و با او بیعت کنیم و اختیار امت را به او بسپاریم در حالی که:

۱. بر ایمان او گواهی قلبی نداریم.

۲. بر علم او یقین نداریم.

۳. بر تقوای و یا ریای او علمی نداریم.

۴. بر عدالت او اطمینان نداریم.

۵. بر افضلیت او دلیلی نداریم.

۶. بر شجاعت او در آینده اطمینانی نداریم.

۷. بر بهشتی و یا دوزخی بودن او هیچ خبر نداریم.

چنین شخصی را چگونه خلیفه رسول الله (ص) بنامیم و او را امیرالمومنین بخوانیم و اختیار امت اسلامی را بی قید و شرط، به او بسپاریم. آیا برای داشتن یک مقام، صفات و خصوصیات و ملزومات آن ضروری نیست؟

این نظر مطابق حدیثی است که رسول الله (ص) می‌فرمایند: (الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ تَصِيرُ مُلْكًا عَصُوفًا. فتح الباری: لابن حجر، ۱۲/ ۱۷۱) «یعنی خلافت و نیابت رسول الله (ص) سی سال می‌باشد، بعد از آن ملوک و پادشاهان خواهند بود و می‌دانیم که خلیفه، با پادشاه فرق بسیار دارد.

ثالثاً: آیا شرایط زمان ما و حدود یک میلیارد و هفتصد میلیون مسلمان، در اقصای دنیا با جهانی چنین مدرن و پیچیده، با سیستم‌های امنیتی و اقتصادی

و تکنولوژیکی به این پیشرفته‌گی، آیا می‌توان از یک شخص عادی، در زمان خود انتظار داشت؟ که همه این امور را، به نحو احسن و مطلوب رهبری و اداره کند. آیا در یک شخص چنین قدرتی هست که تمامی این صلاحیت‌ها و امور را به عهده بگیرد؟ آیا یک شخص می‌تواند، مدیریت تمامی این مسایل را به عهده بگیرد و تمامی این‌ها را به نحو احسن و صحیح به انجام برساند؟ هرگز یک شخص نمی‌تواند، زعامت کلی امور مسلمین را در عصر ما به عهده بگیرد و تمامی امور را به نحو احسن و مطلوب و شایسته انجام دهد، لذا زعامت یک شخص بر امت اسلامی بر سبیل هدایت و نجات ناممکن است، مگر این‌که آن شخص معصوم باشد و یا صفات و خصوصیات شیخین از عشره مبشره را داشته باشد که چنین چیزی محال است. -به جز مهدی موعود که بعضی از اهل سنت و جماعت به آمدن او باور دارند).

فرضیه وجود مشاورین و مباشرین و وزرا، نمی‌تواند در زعامت عام به حاکم کمک کند چرا که:

اول: حاکم خود را ملزم به قبول مشوره و نظر کسی نمی‌داند.

دوم: حتی اگر مشوره را قبول کند، آن مشوره خواهد بود که مطابق به عقل و نظر حاکم درست و صحیح باشد. از آنجا که تعداد مشاورین و وزرا و مباشرین زیاد هستند و آن‌ها نیز هر کدام نظرات متفاوت و مختلف و حتی متضاد دارند، لذا وجود تعداد زیاد مشاورین، به معنی وجود نظریات متفاوت و گاه متضاد است. در این جا حاکم از بین نظریات و آرای متفاوت و متضاد، آن نظری را انتخاب می‌کند که به عقل و فکر خود حاکم صحیح باشد و در واقع، او نظری را انتخاب می‌کند که مؤید نظر و رای خودش باشد و بر این اساس، مشوره را که حاکم تایید می‌کند، همان نظر خودش است که مورد تأیید مشاورین دیگر قرار گرفته باشد.

سوم: مشاورین هم افرادی هستند که منافع شخصی و گروهی و قومی مختلف و بسیار اوقات متضاد دارند. بسیاری اوقات رأی خود همین مشاورین، رای صحیح و خوب نمی‌باشد و حاکم و حکومت را، دچار مشکل و معضلات وسیعی می‌گردانند.

چهارم: حاکم خود یک فرد عادی است که دارای دوستان و منافع و حامیان

و اقوامی است. حاکم مشاوره هیچ کس را که با این منافع و مسایل در تضاد باشد، قبول نخواهد کرد. اگر چه در تئوری دولت اسلامی، حاکم باید از مسایل قومی و سمتی و زبانی و منافع شخصی و گروهی باید، منزه و پاک باشد و فقط بر اساس اوامر دین خدا عمل کند؛ اما چنین شخصی یک فرد معصوم و یا مخصوص است و یافتن آن در میان عامه امت و در عصر حاضر یکی از محالات و غیر ممکن‌ها می‌باشد. تاکنون بعد از خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز، شخصی با این مشخصات و خصوصیات به قدرت نرسیده و نخواهد رسید.

پنجم: مشاورین همیشه، مطابق نظر و رای حاکم نظر می‌دهند، چرا که نمی‌خواهند خلاف نظر حاکم رای و نظری بدهند و مغضوب و منفور حاکم گردند و اعتماد حاکم را از دست بدهند. مشاورین قبل از این که به منافع و مصالح امت فکر کنند، به منافع و مصالح خود، یعنی مقام و معاش خود فکر می‌کنند و لذا آنان به مداحان و شاعران متملق تبدیل می‌شوند. منافع مأمورین و وزرا و مشاورین آنان را به اشخاص متملق تبدیل می‌کند که می‌خواهند، برای حفظ مقام و منصب خود و جلب اعتماد حاکم و روابط خوب با او، همیشه مطابق ذوق و خواسته و منافع حاکم نظر و رای خود را بیان کنند. ائمه مذاهب نمی‌خواستند با حکام مصاحب شوند و یا تحت امر آن‌ها کار کنند، چون نمی‌توانستند، خلاف امر خلیفه وقت، رایی داشته باشند و دین هم اجازه حکم به غیرالله را به آن‌ها نمی‌داد و به همین دلیل است که آن‌ها منصب قضا و دیگر مناصب حکومتی را رد می‌کردند.

حال که شخصی وجود ندارد که شرایط و صفات خلیفه رسول الله (ص) و امیرالمومنین را داشته باشد، آیا این به معنی انحلال خلافت رسول الله (ص) و دولت اسلامی است؟ آیا این به معنی این است که ما نمی‌توانیم و نباید نظام اسلامی داشته باشیم؟

جواب این است که ما باید، خلافت و حکومت و نظام اسلامی داشته باشیم و می‌توانیم که چنین چیزی را ایجاد کنیم؛ اما با در نظر داشت شرایط و امکانات و محدودیت‌ها و ضروریات کل امت اسلامی و توانائی و ظرفیت یک فرد مسلمان، خصوصاً مطابق عصر حاضر. چنین نظام و حکومتی، همانا امت

سالاری می‌باشد.

همان طور که پیامبر (ص) و حکومت پیامبر (ص) با اصحاب کبار و حکومت خلفای راشدین فرق داشتند، امرا و حکومت عامه امت، نیز با اصحاب کبار و خلافت راشده، فرق خواهند داشت. ما این فرق‌ها را با دلایل و توضیحات در فصل دیگر خواهیم دید.

۳. حاکم وکیل امت، در امر حکومت است و نائب امت می‌باشد. حکومت متعلق امت است. (امت سالاری)

گفتیم که یکی از منابع سه گانه امر، شورای امت است. هم‌چنین رسول الله (ص) می‌فرماید: که اجماع امت بر ضلالت نبوده و لذا بر هدایت است، لذا امر بعد از امر خدا (ج) و رسول الله (ص) در قبضه و ید شورای مسلمین و اجماع امت است. و هم‌چنین می‌دانیم که استنباط و فهم ارجح و افضل از کتاب الله و سنت رسول الله، همان اجماع امت اسلامی می‌باشد. با انقطاع وحی و حدیث، اکنون تنها مرجع حاضر در باب مسایل جدید، امر شورا است و در تفسیر کتاب الله و سنت رسول الله (ص) نیز استنباط و فهمی که در اجماع و شورا وجود دارد، صحیح‌تر و ارجح‌تر است. چنان‌که اجماع امت، از گمراهی و تحریف و سوء تفسیر، در تمامی موارد از جمله تفسیر کتاب الله و سنت رسول الله مبرا و پاک است. لذا در تمامی امور، رای صحیح رای شورا و اجماع مسلمین است. حال اگر اجماع امت و شورای مسلمین فردی را، وکیل و نائب کند که دستورها و تصامیم این شورا و اجماع را عملی کند و در حقیقت نه صاحب امر و یا ملک؛ بلکه مجری امر باشد. این با دساتیر اسلامی و اصل امریت شورا کاملاً مطابق است و صحیح می‌باشد. در واقع این طریقه، تنها طریقه است که می‌تواند وظایف و مسئولیت‌های دولت اسلامی را تکمیل کند و اجرا کند.

شروط قبلی در باب اولی الامر که همان اجماع امت و یا شورای مسلمین باشد، همه موجود اند:

۱. ایمان جمعی در شورای مسلمین و اجماع امت، قطعاً وجود دارد و از ایمان هر شخصی ثابت‌تر و متیقن‌تر است.

۲. علم شورا و اجماع وجود دارد و بر علم هر شخصی برتری دارد.

۳. بر تقوا در اجماع امت و شورای مسلمین وجود دارد.
۴. عدالت در شوری و اجماع بیش‌تر از هر شخص دیگری است.
۵. اجماع امت و شورا بر هر شخصی حتی عالم و مجاهد و ... افضلیت او دلیلی دارد.
۶. شجاعت در اجماع و شورای امت وجود دارد و به تحقیق ثابت شده است. این شجاعت بر شجاعت هر شخصی برتر و اولی‌تر است.
۷. اجماع امت و شورای امت، بر ضلالت نیست و لذا بر هدایت است و این به معنی بهشت و کامیابی برای قاطبه امت است.
- لذا این مسأله که امر و حکم در قبضه شورا و اجماع امت باشد و حاکم فقط مجری امر باشد، نه تنها صحیح است؛ بلکه واجب است، چرا که قاعده فقهی می‌گوید: (ما لایتم اله به واجب فهو واجب).
- و اکنون تنها طریقه که حکومت اسلامی، به درستی می‌تواند وجایب و وظایف اصلی خود را، به انجام برساند، همان امت سالاری یا حکومت امت می‌باشد. بر این اساس، امت سالاری نه تنها صحیح است؛ بلکه تنها طریقه صحیح حکومت‌داری اسلامی بوده و یک واجب عینی می‌باشد.
- اصولاً هدف از حکومت اسلامی، انتخاب شخصی به عنوان خلیفه و اولی الامر نیست؛ بلکه هدف این است که حکومتی باشد که اوامر خدا (ج) و راهنمایی‌های رسول الله (ص) را در میان مسلمین تبعیت و اجرا کند و چون یک شخص و یک فرد، قدرت آن را ندارد؛ لذا حکومت او منتفی است. این قدرت تنها در اجماع امت و شورای مسلمین است، لذا حکومت باید و باید در قبضه اجماع امت و شورای مسلمین باشد. - منظور از اجماع امت، یعنی هر امر و قانون و کاری باید به تأیید امت برسد و قاطبه امت، حیطه قوانین و صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها را تعیین کنند-.

## ظاهر خلافت یا باطن خلافت

علامه محدث، شاه ولی الله دهلوی می‌گوید:

« خلافت ظهری دارد و بطنی. ظاهر خلافت، سلطنت و فرمانروایی است، برای

اقامت دین و بطن آن تشبه است، با پیغامبر در اوصافی که به پیغامبری تعلق دارد. پس نبوت آن است که اراده الهیه متعلق شود، به صلاح عالم و کبت مفسدین و کفار و ترویج شریعت، در ضمن افعال و اقوال پیغامبر و خلافت آن است که متعلق شود، اراده الهیه، به تکمیل افعال پیغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبه دین او، در ضمن قیام شخصی از امت به خلافت پیغامبر و داعیه اعلای دین پیغامبر، در خاطر شخصی ریزند و از آنجا منعکس شود، به سایر امت و این عزیز در قوت عاقله و قوت عامله، نسبتی دارد، با نفس پیغامبر، پس محدث باشد و فراست او موافق وحی افتد و انواع کرامات و مقامات که به آن کمال نفس او به اعتبار قوت عامله شناخته شود، در این عزیز موجود باشد، لابد صورت خلیفه می‌باید که موافق باشد، با صورت پیغامبر، اگر پیغامبر بادشاه است، خلیفه لا محاله بادشاه خواهد بود، اگر حبر است و زاهد، لابد خلیفه به همان صفت خواهد بود، در پیغامبر خصوص صورت از پیغامبری خارج است و در خلیفه، خصوص صورت داخل خلافت است که به مشابَهت صورت و معنی، هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است، چنان‌که فصل از عوارض جنس است و داخل در نوع و چنان‌که خاص از عوارض ماهیت نوعیه است و از صفات نفسیه صنف و دوران حکم، هر علتی که مظنه مصلحتی باشد، مقتضی حکمت است که به عموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علت، مقتضی شریعت است که به خصوص مظنات تعلق دارد و شبهه نیست

«[إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء: ص ۶۶۷]

بر این اساس، در مبحث حکومت اسلامی دو مبحث وجود دارد:

### ۱. حکم به ظاهر

حکم به ظاهر این است که مسلمانان خلیفه داشته باشند و این خلیفه، به یکی از طرق چهارگانه، یعنی بیعت اهل حل و عقد - مثلاً یک نفر و یا دو نفر و یا پنج نفر - و یا استخلاف و حکم حاکم قبلی و یا شورایی کوچک - شش نفره - و یا هم زر و زور و غلبه، به حکومت برسد. این شخص اولی الامر است و همه با او بیعت کنند و در همه امور، خواه موافق رأی و نظر آن‌ها باشد و خواه مخالف رأی و نظر آن‌ها باشد، از او اطاعت کنند. حتی اگر ظلمی و یا بی کفایتی و یا نادانی از او دیدند، از او پیروی کنند و اشتباهات و خسارات ناشی

از ظلم و جهل او را تحمل کنند، مگر این که کفر واضح دیدند و آن گاه قیام و مبارزه نموده، او را سرنگون کنند و هزینه و بهای سنگین این قیام و مبارزه را نیز متحمل شوند.

## ۲. حکم به باطن

حکم به شرایط و نتیجه این است که مسلمانان باید خلافتی داشته باشند که به طریق مشروع و بر اتباع سنت ایجاد شده باشد. احکام کتاب الله و سنت رسول الله (ص) در آن به نحو صحیح و کامل جاری باشد. نظامی که هرگاه ظلم و ستم و یا بی کفایتی در آن دیدند، به طرق قانونی و مسالمت آمیز، آن را اصلاح کنند. نظامی که نتواند برخلاف اجماع امت و شورای مسلمین که بر هدایت است، رایي داشته باشد و یا کاری انجام دهد. نظامی که فقط بر اساس مصالح اسلام و مسلمین عمل کند و تابع قانون باشد. نظامی که هرگاه مأمور و یا منصوبی، در هر سطح و مقام در آن خطا و گناهی کرد، آن را اصلاح کنند و در صورت لزوم برکنار ساخته و حتی به محکمه عدلی بسپارند و تمامی این اصلاحات را، بدون هیچ جنگ و تخریب و هزینه انجام دهند.

در حکم به باطن و نتیجه، اصل در حکومت این است که حکم خدا و رسول الله (ص) جاری باشد و این که چه کس یا کسانی و یا نظامی می تواند این هدف و مقصود را برآورده سازد و چگونه می تواند انجام دهد فرع است؟

آیا حاکم باید یک شخص باشد؟ (ملوکیت یا امارت)

آیا حکومت باید بر اساس حکم شورایی کوچک باشد؟

آیا حکومت باید بر اساس حکم شورای مسلمین و اجماع امت اداره شود؟ (امت سالاری)

در انتخاب بین این سه طریقه، باید آن طریقی را انتخاب کرد که شرایط حکومت موفق را، تکمیل کنند و اهداف و مقصود حکومت را به شکل کامل و صحیح برآورده ساخته و انجام دهند. واضح است که شرایط حکومت داری، فقط در حکومت شورای مسلمین و اجماع امت کامل است و تنها این نظام می تواند، اهداف حکومت اسلامی را کاملاً و به شکل صحیح به انجام برساند؛ لذا در حکم به باطن و نتیجه، امت سالاری حکومت اسلامی ارجح است و دیگر اشکال حکومت در کنار آن مقبولیت خود را از دست می دهند.

به عبارتی ساده‌تر کدام نظام حکومتی زیر ارجح است؟

۱. زید ملک و حاکم است و امت مسلمان رعیت او است.

فرض کنید زید به یکی از طرق چهارگانه ذکر شده به حکومت می‌رسد. در این جا سئوالاتی مطرح است، مانند: آیا زید شرایط احراز خلافت اسلام و رهبری امت اسلامی را دارد؟ می‌دانیم که هدف از تحقق شرایط، اجرای اوامر کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و هدایت و نجات مسلمین در امور دینی و دنیوی می‌باشد. آیا شخصی است که تحقق این اهداف را تضمین کند؟ آیا تبعیت از زید ما را به طریق هدایت و نجات می‌رساند؟ آیا زید دچار گناه و انحراف و ظلم و ستم نمی‌شود؟ آیا حکومت اسلامی بعد از او، بین جانشینانش و مدعیان قدرت تقسیم نمی‌شود؟ آیا بعد از مرگ او جنگ قدرت بین ولیعهد‌ها و امرا باعث فروپاشی دولت اسلامی نمی‌شود؟ آیا او علم و شجاعت و تدبیر کافی، برای هدایت مسلمین در جنگ و رقابت با کفار را دارد؟

مسئله‌ای که کسی نمی‌تواند چنین چیزهایی را تضمین کند. تجربیات تاریخی بعد از خلفای راشدین در دوران ملوک اموی و عباسی و بعد از آن نشان می‌دهد که همه این‌ها ممکن و محتمل است.

۲. حکومت در قبضه امت است و زید نائب و وکیل امت در امر حکومت می‌باشد.

در حکومتی که بر اساس اجماع امت و شورای مسلمین اداره شود، هدایت و نجات است و لذا مطابق احکام کتاب الله و سنت رسول الله (ص) و شورای عمل مسلمین، عمل خواهد کرد، چرا که دوری از ضلالت، به معنی هدایت و عصمت می‌باشد. حکومت و امرا، تابع قانون بوده به ساده‌گی قابل اصلاح و مجازات و تغییر هستند. بعد از برکناری و مرگ خلیفه، هیچ جنگ قدرت نخواهد بود و دولت اسلامی، بین مدعیان قدرت و جانشینان تجزیه نشده و دچار فروپاشی و سقوط نخواهد شد. همیشه بهترین‌ها به اداره امور، انتخاب خواهند شد و تحت نظارت قیومیت امت و شورای مسلمین وظیفه خود را اجرا خواهند کرد. همیشه امکان به قدرت رسیدن افراد شایسته و افضل، در هر دوره انتخابات است. مامورینی را که خلیفه تعیین می‌کنند، بهترین و افضل‌ترین و شایسته‌ترین خواهد بود، چرا که شورای مسلمین باید انتخاب ایشان را تایید



کند. فرامین دولتی و برنامه‌ها در مطابقت با قانون و مصالح امت مسلمان، خواهد بود و حکومت با افضل تصمیمات و برترین علم و تقوا و شجاعت اداره خواهد شد.

کدام یک از دو نظام حکومتی فوق، ارجح و افضل است؟ فرض کنید مابین یکی از این دو وضعیت و نظام حکومتی، یکی را باید انتخاب کنیم.

۱. امت حاکم و ملک است و زید نائب و وکیل امت در امر حکومت می‌باشد.

۲. زید حاکم و ملک امت مسلمان است و امت رعیت او است.

حال براساس منابع و ادله شرعی:

۱. کتاب الله (ج)

۲. سنت رسول الله (ص)

۳. اجماع

۴. قیاس

و هم‌چنین دیگر منابع که بعد از منابع بالا، مورد استفاده قرار می‌گیرند. مانند:

۱. استحسان

۲. استصحاب

۳. سد الذرایع

کدام یک از این دو افضل‌تر و ارجح‌تر و صحیح‌تر و مطلوب‌تر است. اگر ما باید یکی از این دو وضعیت و دو نظام را انتخاب کنیم، کدام یک را باید انتخاب کنیم؟

مسلماً تمام ادله فوق، وضعیت و نظام اول، یعنی امت ملک و حاکم و ملک است و زید نائب و وکیل امت در امر حکومت باشد را صحیح‌تر و برتر و مرجح و مقدم می‌دانند.

انعقاد خلافت در عصر ما «۱۴۰۰ هجری»

چنان‌که از حدیث حضرت حذیفه دریافتیم، اکنون ما در عصر فتنه قرار داریم. نظام خلافت اسلامی فروپاشیده است و اکنون حکومت اسلامی واحد، با امیری واحد، دیگر موجود نیست. امت مسلمه به بیش از پنجاه حکومت

و کشور جداگانه تقسیم شده و وحدت امت اسلامی از بین رفته است. اکثر حکومت‌ها از فرامین دینی و کتاب الله و سنت رسول الله (ص) دور شده‌اند و قوانین و رفتار و کردار غیر اسلامی در آن‌ها رایج شده است. اکثریت تمامی امور بانکی کشورهای اسلامی بر اساس نظام سود و ربا است. در تمامی امور اقتصادی و تجاری و سیاسی و اجتماعی منکرات به وفور یافت می‌شود. فرایض دین مانند: نماز و زکات و جهاد دیگر در بین مسلمین به قوت سابق نیست. سود، شراب، زنا، بی حیایی و لهو و لعب و مکروهات و ... به وفور در کشورهای اسلامی رایج شده است. دوستی گرفتن غیر مسلمین و جنگ با دیگر مسلمین، امروز یک استراتژی عمومی در تمامی کشورهای اسلامی است... قتل و قتال بین مسلمین در همه جا اوج گرفته است. ائمه مذاهب و مجتهدین بزرگ دیگر، مانند سابق مرجع نیستند و هر کس با علم اندک و تقوای ضعیفی که دارد - اگر داشته باشد - خود دست به اجتهاد می‌زند و در هر مسأله صدها فتوای مختلف صادر می‌شود و چنین مسایلی نظام امت و وحدت مسلمین را تضعیف ساخته است.

وقتی که ما در عصر فتنه زنده‌گی می‌کنیم باید به احادیث عصر فتنه متمسک

شویم:

(حَدَّثَنَا بَنُو الْيَمَانِ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ. قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بَغِيرَ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنَكِّرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاءَةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا فَقَالَ: هُمْ مِنْ جَلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللَّسِنَتَيْنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصُ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ.

أخرجه البخاری: فی ۶۱ کتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة)

» ... شما با جماعت و اکثریت مسلمانان و حاکم این اکثریت باش، گفتیم: اگر

مسلمانان دارای جمعیت متشکل و پیشوا نبودند تکلیف چیست؟ فرمود: از تمام گروه‌ها و دسته‌ها دوری کن، و از هیچ دسته ناحتی پیروی مکن، هر چند این کناره‌گیری برایت بسیار ناراحت کننده و مشقت بار باشد، و مجبور باشی که تنها از ریشه درختان تغذیه کنی و از گرسنه‌گی به آن‌ها گاز بزنی و تا زمانی که می‌میری، باید این گوشه نشینی و مشقت را قبول نمایی؛ ولی از گمراهان پیروی نکن». [اللؤلؤ والمرجان: جلد دوم، ۴۸/۲]

لازم است که برای ایجاد خلافت، شروط آن مهیا گردد و آن‌ها عبارتند از:

۱. خلیفه جامع الشروط که مسلمین بر آن اجماع کنند.

۲. شورای اهل حل و عقد.

۳. امت مومن و مطیع.

۴. امرای محلی مومن و مدبر.

۵. شرایط داخلی و خارجی مناسب.

این شروط لازمه ایجاد خلافت است و باید مهیا شود، تا خلافت بتواند استقرار یابد.

۱. خلیفه جامع الشروط

اکنون خلیفه جامع الشروط که مسلمان‌ها بر خلافت او اجماع کنند، وجود ندارد. فردی که اهل حل و عقد و حتی اهل سنت و جماعت که شامل مذاهب اربعه می‌باشد، بر آن اجماع کند. در هیچ یک از کشورهای اسلامی چنین شخصی وجود ندارد که اهل حل و عقد مسلمین بر او اجماع کنند. اگر شافعی (رح) باشد، احناف خود را افضلیت می‌دهند و اگر مالکی باشد در مکه و مدینه، پیروان و طرفداران کمی دارد و ... اگر از اخوان باشد، مکتب دیوبند با آن مخالف است و اگر سلفی باشد، با مخالفت مردمان صوفی مواجه می‌شود ... اگر عجم باشد، با مخالفت عرب روبه رو می‌شود و اگر عرب باشد، عجم به آن اعتماد نمی‌کند...

شخصی که مردم به ایمان و اعلیت و افضلیت و تقوا و شجاعت و اجتهاد و استنباط او اطمینان کنند و براین اساس با او بیعت کنند فعلاً وجود ندارد.

۲. شورای اهل حل و عقد

یکی از ملزومات اساسی حکومت اسلامی در عصر ما، ایجاد شورای اهل حل

و عقد می‌باشد. شورایی که به نیابت از امت و در مطابقت با اجماع امت، امورات کشوری را اداره و تنظیم کند و بر حاکم و دستگاه اجرائیش نظارت و مراقبت داشته باشد.

### ۳. امت مؤمن و مطیع

از حضرت علی (رض) پرسیدند: که در زمان شیخین اوضاع مسلمین برقرار بود و در عصر شما جنگ و فتنه زیاد شده است، او به آن شخص فرمود: که رعیت آن‌ها، مانند من بود و رعیت من مانند تو است. و این اهمیت وجود یک امت مؤمن و مطیع برای ایجاد خلافت را روشن می‌سازد. مسلمانان امروز به قدری پراکنده و متفرق هستند که نمی‌توان، آن‌ها را در چارچوب یک حکومت و یک نظام و یک اجتماع جمع نمود و تنظیم کرد. اختلافات عقیده‌پی و مذهبی و نژادی، قومی، منطقه‌ای، زبانی و طایفه‌پی و گروهی و شخصی آن قدر است که مشکل می‌توان آن‌ها را در قالب یک ملت و حکومت تنظیم کرد. اکنون که منافع شخصی و گروهی، بر منافع امت مسلمة و اوامر دینی پیشی گرفته است، چگونه می‌توان، منافع و ثروت‌ها و قدرت‌ها را بین همه، مساویانه تقسیم نمود و آن‌هایی که بیشتر دارند، بخشی از ثروت و قدرت و رفاه خود را، به مردم نادار و مسکین بدهند، تا امتی واحد و با حق و حقوق برابر، ایجاد گردد. کسانی که حکومت‌های آن‌ها از لحاظ اقتصادی و امنیتی پیش رفته است، آیا حاضرند مردم فقیر دیگر کشورها را در حکومت خود ولذا در بیت المال مشترک شامل سازند؟

### ۴. امرای محلی مؤمن و مدبر

یکی دیگر از اسباب‌های خلافت اسلامی، موجودیت امرای محلی و منطقه‌پی مومن و مدبر است. در حالی که تمامی امرای محلی، در جنگ قدرت با رقیبان داخلی و مردم محل هستند و همواره با اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های غیر اسلامی سعی در تقویت قدرت و حکومت شخصی خویش دارند. چگونه می‌توان آن‌ها را متحد و مؤتلف ساخت، تا ساختار خلافت را ایجاد کنند. امرایی که هم اکنون برضد یکدیگر دست به توطئه چینی و جنگ افروزی می‌زنند، چگونه از خواسته‌ها، قدرت و منافع خویش به نفع دیگران و ایجاد خلافت اسلامی چشم پوشی خواهند کرد.

## ۵. شرایط داخلی و خارجی

شرایط داخلی کشورهای اسلامی و شرایط خارجی جهان غیر اسلامی، نیز مسأله بسیار مهم است. مسلمانان تمام کشورهای عقب مانده جهان سومی هستند که در علم و صنعت و اقتصاد و بازار و تجارت و قدرت نظامی و تسلیحاتی و تکنولوژیکی محتاج کشورهای غیر اسلامی هستند. این احتیاج در تمامی مسایل اقتصادی و صنعتی و تکنولوژیکی و تجاری موجود است و شدت آن به حدی است که عملاً کشورهای اسلامی، استقلال به معنی کامل ندارند. امروزه قدرت‌های جهانی هستند که بر اقتصاد و سیاست و اجتماع و دین و اخلاق و قوانین و ... جهان و از جمله کشورهای اسلامی، حکومت می‌کنند. آن‌ها تعیین کننده همه مسایل یاد شده، در جهان و از جمله کشورهای اسلامی هستند و کشورهای اسلامی، در هیچ موضوعی قدرت مخالفت، با اجماع و اتفاق کشورهای غیر اسلامی را ندارند.

می‌بینیم که شرایط ایجاد خلافت، در زمان ما وجود ندارد و تا زمانی که این شرایط تکمیل نگردد، تلاش برای تشکیل آن نیز به نتیجه نخواهد رسید؛ اما حرکت امت مسلمه، به سمت وحدت و اتحاد، ممکن و قابل دست یابی است و همین وحدت و اتحاد می‌تواند، زمینه را برای حکومت اسلامی مطلوب فراهم کند.

## ملوکیت به طریق استیلا

ملوکیت به طریق استیلا، نیز در حال حاضر ناممکن و مردود است. هیچ قدرتی در بلاد اسلامی قادر به فتح تمامی سرزمین‌ها و بلاد دیگر اسلامی نیست و چنین جنگی با توجه به میزان تخریب جنگ‌ها و جنگ افزارهای کنونی، هرگز مطلوب و مورد قبول امت اسلامی نخواهد بود، لذا ایجاد ملوکیت از طریق استیلا، نیز در عصر ما منتفی است. در ثانی گستره امت اسلامی و تنوع اقوام و ملل و تقسیم قدرت چنان است که هیچ قوم و گروهی نمی‌تواند، با قدرت و شمشیر، بر کل امت مسلمه، حکومت کند و اگر کسی به چنین حکومتی دست یابد، در اسرع وقت حکومتش فروخواهد پاشید. لذا ملوکیت از طریق استیلا و غلبه در بلاد اسلامی ناممکن است.

## شورای مسلمین و اجماع امت

با توجه به اینکه شخصی در زمان ما یافت نمی‌شود که به طرق مسالمت آمیز و قانونی و شرعی به خلافت برسد و هم‌چنین هیچ کس قدرت ندارد که از طریق استیلا، حکومت خود را بر همه استوار سازد؛ لذا تنها طریقهٔ حکم در تمام کشورهای اسلامی، همانا اهل حل و عقد و شورای مسلمین و اجماع امت، در امر حکومت می‌باشد.

فرق بین حکومت‌های سه گانه اسلامی

### حکومت‌های اسلامی

در طول تاریخ اسلام، ما چهار نوع حکومت اسلامی داشته و داریم. این حکومت‌ها بر اساس شرایط حاکم و تکلیف و وسعت و صلاحیت و مسئولیت شخص رهبر، متفاوت بوده‌اند. در واقع، رابطه بین رهبر و امیر با امت و مسلمین، تعیین کنندهٔ نوع حکومت بوده‌اند. عامل دیگر در تعیین نوع حکومت، قوانین نافذ و نظام تنفیذ قانون می‌باشد.

دیگر فرق‌های حکومت‌های اسلامی

#### ۱. حکومت دین محور

حکومت دین محور، حکومتی است که دین هدف نهایی و غایی آن است و قدرت ابزاری در تحقق امور دینی می‌باشد. در این‌جا حکومت در نهایت می‌خواهد که امور دین، محقق گردد و قدرت را فدای دین می‌گرداند. حکومت خلفای راشدین نمونه از حکومت دین محور بودند.

#### ۲. حکومت دین ابزار

حکومت دین افزار، حکومتی است که در آن قدرت هدف غایی و نهایی بوده و دین ابزاری برای رسیدن به قدرت و حفظ آن است. در این‌جا حکومت می‌خواهد، قدرت خود را حفظ کند و دین را فدای حفظ قدرت می‌گرداند. حکومت بعضی از ملوک اموی و عباسی نمونه از حکومت دین افزار بودند. تشخیص این‌که یک حکومت دینی، یک حکومت دین محور است، یا یک حکومت دین افزار گاهی اوقات بسیار واضح و آشکار است و هر شخصی می‌تواند، با مقایسهٔ اعمال حکومت با اصول دین و اصل نتیجه، این مسأله را دریابد؛ اما گاهی اوقات بسیار دشوار می‌گردد، چنانکه فرق بین تقوا و ریا است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: تشخیص ریا از تقوا، مانند تشخیص رد پای

مورچه بر سنگ سیاه، در شب تار است.

دستگاه حکومتی به جای یک حاکم

گفته شد که حاکم نائب امت در امر حکومت است و هم‌چنین حکومت، در عصر ما آن قدر پیچیده و بزرگ و حساس است که اداره آن، از توان یک شخص منفرد بیرون است. براین اساس، حکومت نه توسط یک شخص؛ بلکه توسط نهادها و سازمان‌های حکومتی که توسط امت انتخاب می‌شوند، اداره می‌شود. نهادهای حکومتی وکیل امت، در امر حکومت می‌باشد. براساس این نظریه شخص حاکم در حقیقت وکیل ارشد امت بوده و تحت امر و نظارت امت، امور دیگر نهادهای حکومتی را مدیریت می‌کند. این نهادهای حکومتی، قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش هستند که امور حکومتی را، به جای فرد و به نیابت امت زیر نظر و کنترل امت انجام می‌دهند.

دموکراسی‌های امروزی

دموکراسی‌های امروزی، مردم سالاری‌های حقیقی نیستند؛ بلکه اکثراً نماینده یک طیف خاص، مانند سرمایه داران و یا نظامی‌ها بوده و براساس انتخابات‌های مملو از تقلب، انتخاب می‌شوند، لذا در این حکومت‌ها، قوانین غیر دینی نیز ایجاد و اجرا می‌گردد؛ اما حکومتی که براساس اجماع امت اسلامی، ایجاد گردد، هیچ گونه قانون خلاف دین و شرع، ایجاد و یا اجرا نخواهد شد، چرا که اجماع امت بر گمراهی نخواهد بود.

مصلحت امت اسلامی

مصلح در اصول دینی، تعابیر خاص دارد و در مذاهب مختلف، نظرهای متفاوتی در باره آن داده شده است.

امام غزالی مصلحت را در حفظ جان، مال، دین و ناموس و ... شخص می‌داند. تا زمانی که حکومت مسلمین به دست افضل و اعلم و اتقی و اصلح امت، یعنی خلفای راشدین و پیروان صادق آن‌ها بود، امت اسلام دارای بهترین حکومت، امنیت، اقتصاد و ... بودند؛ اما زمانی که حکومت به دست کسانی افتاد که افضل و اعلم و اتقی و اصلح نبودند، حکومت اسلامی و امت با مصائب و جنگ‌ها و ویرانی‌ها و شکست‌های بزرگی مواجه شدند. لذا مصلحت ایجاد می‌کند که حکومت اسلامی، همیشه به دست افضل و اعلم و اتقی و

اصلاح امت باشد؛ اما اجتماع این صفات در یک شخص عامی، غیر ممکن است، لذا باید از سیستم‌های مدیریتی و نهادهای حکومتی جدید استفاده نمود که بتوانند این صفات را مهیا سازند و لذا حکومت اسلامی در عصر ما، یک حکومت متشکل از قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش مستقل است که بتواند، امر حکومت را به طریق احسن انجام بپرساند. براین اساس حکومت اسلامی، در زمان ما مردم سالاری خردگرا می‌باشد که در مطابقت با قوانین دینی حکومت می‌نماید.

اطاعت از حکام مسلمین

اطاعت از امرا احادیث را می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

۱. اطاعت از امرایی که رسول الله (ص) در زمان خود، بر امور لشکر و یا حکومت انتخاب نموده بودند و هم‌چنین خلفای راشدین که بنا به احادیث حضرت (ص) بشارت و سفارش خلافت ایشان را داده بودند.

۲. اطاعت از امرای مسلمین (ملوک)

۳. اطاعت از امرای ظالم

۴. اطاعت از امراء دوران فتنه

در باب اطاعت از هریک از این امرا و حد و حدود اطاعت از آن‌ها، احادیثی موجود است که در کتب حدیث و ... موجود است.

امیدوایم که مسلمانان، روز به روز به کتاب الله و سنت رسول الله (ص) متمسک‌تر و نزدیک‌تر شوند.



# خلاصه مطالب کتاب

حکومت اسلامی: حکومت اسلامی را می‌توان از لحاظ اساس و بنیان، به سه نوع تقسیم کرد.

حکومت خواص که شامل:

۱. حکومت پیامبر (ص) «معصوم». ۲. حکومت اصحاب خاص (رض) «خواص» می‌شود.

حکومت عامهٔ مسلمین به دو نوع تقسیم می‌شود:

۳. حاکم ملک و امیر مسلمین است و امت رعیت او است. «ملوکیت»

۴. امت مالک حکومت است و خلیفه و امیر نائب و وکیل امت، در امر حکومت است. «امت سالاری»

حکومت اسلامی در اساس، یک حکومت است و آنچه فرق دارد، حاکمیت اشخاص مختلف است. چون این حاکمیت اشخاص مختلف، بر کل حکومت و نظام اسلامی تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود که نظام‌ها و حکومت‌های اسلامی، با یکدیگر فرق پیدا کنند.

حاکم و حکومت دارای صفات خاص می‌باشند. این صفات را در هر حکومت، جداگانه بررسی می‌کنیم و خواهیم دید که این صفات و خصوصیات در حکومت‌های چهارگانه فرق دارد.

## صفات مهم رهبر یا حاکم

۱. هویت
۲. ایمان
۳. علم
۴. تدبیر
۵. مصالح
۶. تقوی
۷. شجاعت
۸. عدالت
۹. مشروعیت
۱۰. سلامت حواس
۱۱. سلامت جسم
۱۲. قریشی بودن
۱۳. مرد بودن
۱۴. بالغ بودن

عمده‌ترین این مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها و وظایف امت در مقابل رهبر (حاکم) عبارتند از:

۱. مشروعیت حاکم
۲. طریقه انتخاب حاکم
۳. دوران حکومت حاکم
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در امر حاکم
۵. قوانین حکومت حاکم
۶. اطاعت از حاکم
۷. نظارت بر حاکم
۸. پیشنهاد به حاکم
۹. انتقاد از حاکم
۱۰. قضاوت درباره حاکم
۱۱. مخالفت با حاکم

۱۲. خلع حاکم

۱۳. رابطه امت با حاکم

صفات مهم خلفای راشدین المهدیین (رض) به عنوان رهبران حکومت اسلامی

## حکومت پیامبر (ص)

### صفات مهم حاکم

۱. هویت: پیامبر (ص) فرستاده و رسول خداوند است. او برای هدایت بشر، در امور دینی و دنیوی مبعوث شده است. خداوند وظیفه رهبری جامعه را به دست او سپرده است. او در اجرای رسالت خود معصوم می‌باشد.
۲. ایمان: ایمان پیامبر (ص) کامل‌ترین ایمان در بین انسان‌ها است.
۳. علم: علم پیامبر (ص) منشاء الهی دارد. «وحی خفی و جلی»
۴. تدبیر: پیامبر (ص) مدبرترین خلق در امور امت است.
۵. مصلحت: پیامبر (ص) مصلح مطلق است
۶. تقوی: پیامبر (ص) معصوم و متقی است.
۷. شجاعت
۸. عدالت
۹. مشروعیت

صفات مهم حکومت پیامبر (ص):

۱. مشروعیت: مشروعیت حکومت او، از امر خداوند حاصل می‌شود.
۲. طریقه انتخاب: انتخاب توسط الله (ج) می‌شود.
۳. دوران حکومت: مادام العمر «تا زمانی که خداوند اراده کند».
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: در اطاعت از پیامبر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، تضمین است.
۵. قوانین حکومت: او امر خداوند که به صورت، وحی جلی و خفی به او می‌رسد و علمی که خداوند به او داده است.
۶. اطاعت: اطاعت از پیامبر (ص) فرض است.
۷. نظارت: پیامبر (ص) تحت نظارت الهی می‌باشد.

۸. پیشنهاد: پیشنهاد در امور غیر دینی و خارج از وحی جایز است.
۹. انتقاد: انتقاد از پیامبر (ص) ناجایز است.
۱۰. قضاوت: قضاوت در باره پیامبر (ص) ناجایز است.
۱۱. مخالفت: مخالفت با پیامبر (ص) کفر بوده و حرام است.
۱۲. خلع حاکم: خلع پیامبر (ص) از حکومت، فقط در قدرت خداوند است.
۱۳. رابطه با امت: نبی امت است و همه، به او ایمان داشته و از او، بی چون و چرا اطاعت می‌کنند.

## حکومت اصحاب خاص (رض)

### صفات مهم حاکم

۱. هویت: اصحاب خاص و افضل مسلمین و احق به خلافت هستند. از سابقون و اصحاب بدر، احد، خندق، بیعت رضوان و عشره مبشره می‌باشند. از کسانی که رضی الله عنهم و رضوا عنه، در باره آن‌ها، در قرآن مجید آمده است و پیامبر (ص) از ایشان راضی بودند و امت بر افضلیت و اعلمیت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع دارند.
۲. ایمان: آن‌ها از عشره مبشره و افضل امت، در ایمان و عقیده و عمل صالح می‌باشند. ایمان آن‌ها کامل است، چرا که خدا و رسول (ص) از ایشان راضی هستند و جای آن‌ها بهشت می‌باشد.
۳. علم: از مجتهدین بزرگ وقت خود بودند و جامع قرآن و عامل به حدیث می‌باشند.
۴. تدبیر: تدبیر خلفای راشدین احسن است، چرا که پیامبر (ص) می‌فرماید: (علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدین المهدیین من بعدی).
۵. تقوی: تقوای خلفای راشدین، برترین تقوا در امت مسلمان می‌باشد و ایشان به تحقیق عادل بودند. ایمان و علم و تقوای ایشان، در احادیث بسیاری ثابت می‌باشد.
۶. مصلحت: خلفای راشدین برترین مصلح زمان خود بودند و تدبیر و مصلحت آن‌ها در امور بود که خلافت راشده ایجاد شد و امپراطوری بزرگ مسلمین تشکیل شد.

۷. شجاعت

۸. عدالت

۹. مشروعیت

### صفات مهم حکومت

۱. مشروعیت: مشروعیت اصحاب خاص، از بشارات الله و رسول الله (ص) حاصل شده است.
۲. طریقه انتخاب: شورای اهل حل و عقد و استخلاف. این طرق عبارتند از: اجماع اهل حل و عقد، انتخاب توسط خلیفه پیشین به وکالت مسلمین، شورای اهل حل و عقد و شورای عامه مسلمین. اهل حل و عقد در عصر صحابه از اصحاب خاص بودند که مشروعیت خود را از مصاحبت خاص پیامبر اکرم (ص) به دست آورده بودند.
۳. دوران حکومت: مادام العمر - چون به تحقیق و براساس نص و خبر، افضل امت در تمام طول عمر خود بودند -
۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در مطابعت از اصحاب خاص، تضمین است، چرا که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: (علیکم بالسنتی و سنت خلفاء الراشدين المهدیین من بعدی).
۵. قوانین حکومت: فرامین خدا و رسول (ص) و شورای مسلمین و هم چنین اجتهاد خود شان.
۶. اطاعت: اطاعت از اصحاب خاص واجب است. - اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم -
۷. نظارت: نظارت بر صحابه خاص توسط اصحاب خاص و امت صورت می گرفته است. - قضیه پیراهن حضرت عمر -
۸. پیشنهاد: پیشنهاد در امور دینی و غیر دینی به اصحاب خاص جایز بوده است.
۹. انتقاد: انتقاد که براساس اصول شرع بوده باشد، بر اصحاب خاص جایز است. - مخالفت یک زن در امر مهریه، با حضرت عمر رض

۱۰. قضاوت: از آن جایی که اصحاب خاص مورد تایید پیامبر (ص) بوده اند، امت نیز آن‌ها را تایید کرده است.
۱۱. مخالفت: مخالفت با اصحاب خاص، جز به دلیل شرعی جایز نیست؛ اما چون ایشان افضل و اعلم امت، در امور دین هستند، دلیلی برای مخالفت یافت نمی‌شود. - حضرت ابوبکر می‌فرماید: اگر مرا به راه دین دیدید، از من اطاعت کنید ... -
۱۲. خلع حاکم: کسی که به اشارات و بشارات خدا (ج) و رسول الله (ص) به خلافت برسد، خلافت او برحق است و کسی نمی‌تواند او را، از این خلافت خلع کند. چنانچه رسول الله (ص) به حضرت عثمان می‌فرماید: (یا عثمان انه لعل الله یَقْمَصُکَ قَمِیصاً فان ارادوک علی خلعه فلا تخلعه لهم). باز هم خفای راشدین، به اجماع اصحاب در مورد خلافت خود راضی بودند، چرا که اجماع صحابه، همانند اجماع امت بوده و بر هدایت می‌باشد.
۱۳. رابطه با امت: اصحاب خاص معصوم نیستند؛ اما چون ایشان خلیفه پیامبر اکرم (ص) و اولی الامر بودند و ایمان خاص داشتند، امت با آن‌ها بیعت نمود و از ایشان در امور شرع متابعت کردند.

## حکومت عامه مسلمین «عوام»

### ملوکیت

### صفات مهم حاکم

۱. هویت: انسان‌های عادی هستند که خداوند می‌فرماید: (خلق الانسان ضعیفاً). انسان‌های عادی زود به انحرافات دینی و دنیوی مبتلا می‌شوند و دچار ظلم و ستم و فساد می‌شوند و حتی ممکن دچار شرک اصغر و اکبر شوند.
۲. ایمان: ایمان انسان بین خوف و رجا قرار دارد، یعنی نمی‌توان ایمان هیچ شخص عامی را ثابت کرد، چنانکه نمی‌توان آن را رد کرد. ممکن است امروز عمل اهل بهشت را انجام دهند و فردا عمل اهل دوزخ.
۳. علم: علم امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است. - نسبت به علم

پیامبر(ص) و خلفای راشدین و ائمه مجتهدین - و هم‌چنین اگر امروز علمی داشته باشند، آینده علم عوام تضمین نیست. ممکن بر اثر بیماری و یا حوادث و یا گناهان آن علم و تقوا را از دست بدهند.

۴. تدبیر: تدبیر امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است. - نسبت به تدبیر پیامبر(ص) و خلفای راشدین و ائمه مجتهدین - و هم‌چنین اگر امروز تدبیری داشته باشند، آینده تدبیر عوام تضمین نیست و ممکن، دست به اعمال نابخردانه و نسنجیده بزنند.

۵. تقوی: تقوای امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است - نسبت به تقوای پیامبر(ص) و خلفای راشدین - و هم‌چنین، اگر امروز تقوایی داشته باشند، آینده تقوای عوام تضمین نیست.

۶. مصلحت: مصلحت سنجی امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است. - نسبت به مصلحت سنجی پیامبر(ص) و خلفای راشدین - و هم‌چنین اگر امروز مصلحت سنجی داشته باشند، آینده مصلحت دانی عوام، تضمین نیست و ممکن بر علیه مصالح اقدام کنند.

۷. شجاعت

۸. عدالت

۹. مشروعیت

### صفات مهم حکومت

۱. مشروعیت: پیامبر اکرم(ص) بعد از خود جانشینی تعیین نکردند و گروه خاصی را نیز مأمور تعیین خلیفه نکرد؛ لذا امر را به عامه مسلمین، یعنی امت تعلق می‌گیرد؛ اما ایشان به طور ضمنی و تلویحی، اصحاب خاص خود را معرفی کردند، تا بعد از ایشان خلافت - سی ساله - را به دست بگیرند. حال که اصحاب خاص در بین عوام نیستند، امر به امت باز می‌گردد. علما و متقین، گروه ارجح هستند؛ اما پیامبر اکرم(ص) علما را به دو دسته ربانی و سوء تقسیم می‌کند و فرق بین تقوا و ریا را، در حدیث بیان نموده و تشخیص این امور نیز بر امت است، چرا که اجماع امت از خطا و گناه مبرا است و لذا

امر باز به امت باز می‌گردد. در زمان ما اهل حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب امت بگیرند، چرا که رأی امت معصوم و ارجح است.

۲. طریقه انتخاب توسط امت

۳. دوران حکومت: تا زمانی که امت مصلحت بداند. حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آن‌ها تضمین نیست و افضلیت و علمیت و اصلح بودن آن‌ها، تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلیبه و داشتن صفات ثبوتیه در آن‌ها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند، ممکن است در آینده، به دلایل مختلف از جمله بیماری‌های جسمی و روحی، شرایط آن‌ها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند. (انما الاعمال بالخواتم)

۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، در اطاعت از عوام تضمین نیست؛ لذا همواره باید مرجع معتبری، مانند شورای مسلمین، بر آن‌ها نظارت کند و امر آن‌ها را بسنجد و مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند.

۵. قوانین حکومت: قوانین دینی که سه مرجع دارد: ۱. اوامر خداوند (ج) ۲. سنت رسول الله (ص) ۳. مصوبات شورای مسلمین.

۶. اطاعت: اطاعت از حاکم عام، مشروط به اطاعت او از خدا و رسول (ص) و تبعیت از شورای مسلمین و اجماع امت می‌باشد.

۷. نظارت: نظارت بر حاکم وظیفه امت است.

۸. پیشنهاد: شورای مسلمین و علمای دینی و علوم دنیوی و هر فرد مسلمانی می‌توانند در مسایل دینی و دنیوی به حاکم پیشنهاد بدهد.

۹. انتقاد: امت و افراد می‌توانند از حاکم انتقاد کنند.

۱۰. قضاوت: امت و افراد امت می‌توانند، در باره حاکم داوری و قضاوت نموده و رأی خود را به دیگران اعلام کنند.

۱۱. مخالفت: امت می‌تواند به دلایل شرعی و قانونی با حاکم مخالفت کند.

۱۲. خلع حاکم: امت حق خلع حاکم را دارد.

۱۳. رابطه با امت: امت معصوم و فرد غیر معصوم است. غیر معصوم باید از معصوم تبعیت کند، لذا حکومت در اصل از آن امت و شورای مسلمین است



و شخص حاکم و نهادهای حکومتی، نائب و وکیل امت، در امر حکومت می‌باشند. لذا امت حاکم است و خلیفه و امیر نماینده امت است.

## حکومت عامهٔ مسلمین «عوام»

نیابت

صفات مهم حاکم

۱. هویت: انسان‌های عادی هستند که خداوند می‌فرماید: (خلق الانسان ضعیفاً). انسان‌های عادی زود به انحرافات دینی و دنیوی مبتلا می‌شوند و دچار ظلم و ستم و فساد می‌شوند و حتی ممکن دچار شرک اصغر و اکبر شوند.

۲. ایمان: ایمان انسان بین خوف و رجاء قرار دارد، یعنی نمی‌توان ایمان هیچ شخص عامی را ثابت کرد، چنانکه نمی‌توان آن را رد کرد. ممکن است امروز عمل اهل بهشت را انجام دهند و فردا عمل اهل دوزخ.

۳. علم: علم امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است. - نسبت به علم پیامبر (ص) و خلفای راشدین و ائمهٔ مجتهدین - و همچنین اگر امروز علمی داشته باشند، آیندهٔ علم عوام تضمین نیست. ممکن بر اثر بیماری و یا حوادث و یا گناهان آن علم و تقوا را از دست بدهند.

۴. تدبیر: تدبیر امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است. - نسبت به تدبیر پیامبر (ص) و خلفای راشدین و ائمهٔ مجتهدین - و همچنین اگر امروز تدبیری داشته باشند، آیندهٔ تدبیر عوام تضمین نیست و ممکن، دست به اعمال نابخردانه و نسنجیده بزنند.

۵. تقوی: تقوای امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است - نسبت به تقوای پیامبر (ص) و خلفای راشدین - و همچنین، اگر امروز تقوایی داشته باشند، آیندهٔ تقوای عوام تضمین نیست.

۶. مصلحت: مصلحت سنجی امرا و حکام عام، بسیار کم و ضعیف است. - نسبت به مصلحت سنجی پیامبر (ص) و خلفای راشدین - و همچنین اگر

امروز مصلحت سنجی داشته باشند، آینده مصلحت دانی عوام، تضمین نیست و ممکن بر علیه مصالح اقدام کنند.

۷. شجاعت

۸. عدالت

۹. مشروعیت

### صفات مهم حکومت

۱. مشروعیت:

نایب امت مشروعیت خود را از اجماع امت و رای امت مسلمان بدست می آورد. همچنین در زمان ما اهل حل و عقد نیز باید مشروعیت خود را از انتخاب امت بگیرند، چرا که رأی امت معصوم و ارجح است.

۲. طریقه انتخاب توسط امت

۳. دوران حکومت: تا زمانی که امت مصلحت بداند. حکام معصوم و یا از خواص نیستند و لذا دین و ایمان آن‌ها تضمین نیست و افضلیت و اعلییت و اصلح بودن آن‌ها، تضمین نیست و حتی نداشتن صفات صلیبه و داشتن صفات ثبوتیه در آن‌ها تضمین نیست و اگر زمانی داشته باشند، ممکن است در آینده، به دلایل مختلف از جمله بیماری‌های جسمی و روحی، شرایط آن‌ها تغییر کنند و از اشخاص مطلوب به اشخاص نامطلوب تبدیل شوند. (انما الاعمال بالخواصم)

۴. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، در اطاعت از عوام تضمین نیست؛ لذا همواره باید مرجع معتبری، مانند شورای مسلمین، بر آن‌ها نظارت کند و امر آن‌ها را بسنجد و مطاع و غیر مطاع بودن آن را تشخیص و به امت ابلاغ کند.

۵. قوانین حکومت: قوانین دینی که سه مرجع دارد: ۱. اوامر خداوند (ج) ۲. سنت رسول الله (ص) ۳. مصوبات شورای مسلمین.

۶. اطاعت: اطاعت از حاکم عام، مشروط به اطاعت او از خدا و رسول (ص) و تبعیت از شورای مسلمین و اجماع امت می باشد.

۷. نظارت: نظارت بر حاکم و طیفه امت است.

۸. پیشنهاد: شورای مسلمین و علمای دینی و علوم دنیوی و هر فرد مسلمانی می‌توانند در مسایل دینی و دنیوی به حاکم پیشنهاد بدهد.
۹. انتقاد: امت و افراد می‌توانند از حاکم انتقاد کنند.
۱۰. قضاوت: امت و افراد امت می‌توانند، در باره حاکم داوری و قضاوت نموده و رأی خود را به دیگران اعلام کنند.
۱۱. مخالفت: امت می‌تواند به دلایل شرعی و قانونی با حاکم مخالفت کند.
۱۲. خلع حاکم: امت حق خلع حاکم را دارد.
۱۳. رابطه با امت: امت معصوم و فرد غیر معصوم است. غیر معصوم باید از معصوم تبعیت کند، لذا حکومت در اصل از آن امت و شورای مسلمین است و شخص حاکم و نهادهای حکومتی، نائب و وکیل امت، در امر حکومت می‌باشند. لذا امت حاکم است و خلیفه و امیر نماینده امت است.
- پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: (لایجتمع امتی علی ضلاله). این حدیث شریف اجماع امت را از ضلالت مبرا دانسته و لذا آن را مطابق هدایت میدانند و در نتیجه معصوم می‌شمارد.

## اولی الامر کیست؟

اولی الامر مصدر امر است. در قرآن ما سه مصدر امر داریم:

۱. الله (ج) (اطیعوا الله)
  ۲. رسوالله (ص) (اطیعوا الرسول)
  ۳. شورا (وامرهم شوری بینهم)
- لذا اولی الامر حقیقی، خداوند است. خداوند امر را به طرق وحی جلی یعنی قرآن، وحی خفی یعنی، سنت نبوی به انسان‌ها فرستاده است و خداوند به شورا نیز حق مشروط امر را داده است. این سه تنها مراجع امر و اولی الامر می‌باشند. کسانی را که رسول الله (ص) به عنوان امیر لشکر و یا منطقه و مردم انتخاب می‌کردند در واقع نائب و مأمورین رسول الله (ص) بودند و مؤظف به اجرای فرامین الله (ج) و رسول الله (ص) بودند، لذا آن‌ها در واقع نماینده اولی الامر و مأمور و حامل امر و مجری الامر بودند و نه صاحب امر، چرا که در یک زمان مسلمین نمی‌توانند، دو اولی الامر داشته باشند. خلفای راشدین

نیز خود را خلیفه رسول الله (ص) و نائب ایشان در امور شرعی می‌دانستند و لذا نماینده اولی الامر و مأمور بودند؛ اما خلفای راشدین نیز بر اساس حدیث پیامبر (ص) اولی الامر هستند و امر ایشان، همان سنت خلفاء الراشدين المهدیین است. غیر از این چهار مصدر امر، دیگر کسی اولی الامر نیست. لذا اطلاق لفظ اولی الامر، بر غیر از خدا و پیامبر و شورا - و خلفای راشدین - در واقع به معنی نماینده اولی الامر و حامل امر و مأمور و مجری الامر می‌باشد.

### مجری الامر

اولی الامر ظاهری، مجری الامر می‌باشد.  
 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿٥٩﴾ نساء : ۵۹)  
 « ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و فرماندارانی که از میان شما هستند ».

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿٥٩﴾ نساء : ۵۹)  
 « اگر بین شما با یکدیگر - حتی با فرماندار و امیر - نزاع گردید و در چیزی اختلاف نمودید، نزاع را برگردانید به آنچه خدا گفته و رسول بیان نموده ».   
 از این آیه معلوم می‌شود که امیر فقط می‌تواند مجری امر خدا و رسول الله (ص) باشد. اگر امری غیر از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول داشته باشد، مومنین می‌توانند با او نزاع کنند در این صورت، امر امیر باطل است و فیصله و حکم خدا (ج) و رسول (ص) جاری می‌گردد.  
 و خداوند می‌فرماید: (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ. شوری/۳۸).

یعنی مومنین باید از خدا اطاعت کنند و سپس از پیامبر (ص) اطاعت کنند و اگر در مسأله، امری از خداوند و رسولش نیافتند، پس امور خود را بر اساس شورای مسلمین انجام دهند.

### شورا

و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است. - ترجمه آیه فوق - تعبیر کلام بیانگر این است که همه کارهای شان شورایی است، تا بدین وسیله، سراسر زنده‌گی شان را با رنگ شورا رنگ آمیزی کند. امرهم به معنی

تمام امور ایشان است؛ اما خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:  
 (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴿٣٦﴾ احزاب: ۳۶)

لذا صلاحیت و مسئولیت شورا، در تمام اموری است که در آن امر خدا (ج) و رسول الله (ص) نباشد.

از مجموع آیات چنین معلوم می‌شود که اگر مسلمین با امیر خود نزاع و اختلافی پیدا کردند، حکم و امر باطل شده و فیصله خدا (ج) و رسول الله (ص) حاکم و برقرار می‌گردد و فیصله الله چنین است:

۱. اطیعوا الله

۲. اطیعوا الرسول

۳. و امرهم شوری بینهم

یعنی این سه مصدر، امر اختلاف بین امیر و مسلمانان را حل می‌کنند؛ لذا امیر نمی‌تواند از خود امری داشته باشد؛ بلکه باید بر اساس سه مصدر بالا، یعنی امر خدا (ج) و پیامبر (ص) و شورا عمل کند. از آنجایی که شورای مسلمین و اجماع امت، بر هدایت است، لذا استنباط و تفسیر شورای مسلمین از کتاب الله و سنت رسول الله استنباط و تفسیر احسن و صحیح است. بر این اساس، امیر باید در تمامی امور از شورای مسلمین و اجماع امت تبعیت کند و اولی الامر در واقع بعد از خدا (ج) و رسول الله (ص) شورای مسلمین می‌باشد. لذا صدور امر و قانون، در امت اسلام، در انحصار و اختیار شورای مسلمین و اجماع امت می‌باشد و امیر و یا حاکم اسلامی، فقط مجری الامر و کارگزار می‌باشد.

شورا واجب است

چنانچه در حدیث آمده است، شورا برای رسول الله (ص) مستحب بوده است. و شورا برای خلفای راشدین که اعلم و افضل و مجتهدین وقت بودند، نیز لازم بوده است؛ اما شورا برای حاکم مسلمان واجب است چون که:

۱. استنباط احسن از کتاب الله و سنت رسول الله در قدرت شورا و اجماع امت است.

۲. در موضوعاتی که در آن امر خدا (ج) و رسول الله (ص) وجود ندارد، حیطة

صلاحیت شورا می‌باشد و امر در آن موضوعات، فقط مربوط به شورا می‌باشد.  
 ۳. شورای مسلمین اولی الامر و مؤکل و منوب است و امیر مسلمین نائب و وکیل و عامل مسلمین است، لذا اطاعت از شورای مسلمین و اجماع امت بر امیر که نائب و وکیل است واجب شرعی است.  
 ۴. استنباط احسن از وقایع و شرایط که لازمه اجرای شرع است، در قدرت و توان شورا می‌باشد. (لعمله الذین یستنبطون منه. نساء/۸۳)

## اهل حل و عقد

اهل حل و عقد یک رکن اساسی در حکومت اسلامی می‌باشد.  
 عشره مبشره: چهار نفر از عشره مبشره، خلفای راشدین می‌باشند و سه تن از آنها، اهل حل و عقد هستند و سه نفر از بزرگان انصار نیز جزء اهل حل و عقد بودند. حضرت ابوبکر را انتخاب کردند. و شش تن از عشره مبشره، عضو شورای خلافت بودند که حضرت عثمان را انتخاب کردند و حضرت علی را بعد از حضرت عثمان افضل و احق به خلافت تعیین کردند.  
 عشره مبشره: حضرات ابابکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، طلحه، سعد، سعید و عبدالرحمن (رض) اجمعین.

خلفای راشدین: حضرات ابابکر و عمر و عثمان و علی (رض).  
 کسانی که حضرت ابوبکر را انتخاب کردند. حضرت عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه (رض) می‌باشند.

و از این‌ها سه نفر، یعنی اسید بن حضیر و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه (رض) از عشره مبشره نیستند؛ بلکه از بزرگان انصار می‌باشد.  
 شورای شش نفره خلافت نیز: حضرات علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن (رض).

در سقیفه بنی ساعده، حضرات ابوبکر، عمر، ابوعبیده (رض) که از امرای مسلمین و بزرگان صحابه و احق به هذالامر، یعنی خلافت می‌باشند. حضرات سعد بن عباد و بشر بن سعد و اسید بن حضیر و سالم، مولی ابی حذیفه را وزرا می‌خوانند و ایشان نیز این را تأیید می‌کنند. لذا حضرات اسید بن حضیر

و بشر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه (رض) به قول حضرت ابوبکر احق به وزرای امت مسلمه می‌باشند و از درجات و مراتب عالی در نزد امت برخوردار بودند.

لذا اهل حل و عقد در زمان اصحاب کبار اشخاصی بودند که احق به خلافت و احق به وزارت بوده و عالم و متقی و عادل و ... بودند.

این‌ها سه مشخصه اساسی داشتند:

۱. خداوند (ج) از ایشان راضی بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.

۳. امت مسلمه بر افضلیت و اعلمیت و عدالت و احق بودن ایشان، به خلافت اجماع داشت.

اهل حل و عقد باید چنین صفاتی داشته باشند و در زمان ما نیز داشتن این صفات لازم است؛ اما در این زمان چه کسانی هستند که این صفات سه گانه را دارا می‌باشند و چطور باید شناخته شوند.

در زمان ما اگر کسانی باشند که امت بر احق بودن ایشان، به خلافت و وزارت اجماع کند و بر علم و تقوا و عدالت آن‌ها اتفاق کند، در این صورت این اجماع بر هدایت است چرا که رسول الله ص میفرماید: (لایجتمع امتی علی ضلالة) و احادیث زیاد دیگر مشابه به آن. لذا اجماع امت بر هدایت است و رضایت الله (ج) و رسول الله (ص) نیز بر هدایت می‌باشند، لذا این گروه:

۱. الله (ج) از ایشان راضی خواهد بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی خواهد بود.

۳. امت نیز بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت و علم و تقوی و عدالت آن‌ها اجماع دارند.

و این همان شرایط اهل حل و عقد در زمان صحابه (رض) می‌باشد. لذا اشخاصی که امت بر احق بودن ایشان به خلافت و وزارت اجماع کند، همان اهل حل و عقد می‌باشد و ایشان می‌توانند، به تبعیت از سنت خلفای راشدین، حاکم امت اسلامی را انتخاب کنند.

## خلیفه نائب و وکیل امت

نائب الله و نائب رسول الله (ص) در حقیقت نیابت در اجرای امور شرع می‌باشد. از آن جایی که شریعت برای هدایت و اصلاح امت آمده است و هدایت و اصلاح از حقوق عباد الله و امت رسول الله (ص) می‌باشد و نعمت‌هایی است که خداوند به امت عطا کرده است، لذا نیابت در اجرای شرع، در حقیقت نیابت در اجرای حقوق مسلمین و خیر و صلاح مسلمین می‌باشد و لذا خلیفه و امیر و سلطان، نائب در اجرای حقوق امت مسلمان می‌باشد که خود به معنی نیابت امت است. از احادیث ثابت است که اجماع امت بر هدایت است و شرع نیز هدایت است و لذا نیابت در اجرای شرع، همان نیابت در اجرای اجماع امت است و چون خلیفه توسط امت و یا فضلالی امت - اهل حل و عقد - انتخاب می‌شود، خود وکیل و نائب منتخب امت می‌باشد. به غیر از انتصاب خلفای راشدین، هیچ امری از جانب الله و رسول الله (ص) در باب شخص خاصی، وجود ندارد که خود را خلیفه رسول الله (ص) بدانند، پس به طریق اولی، خلیفه نائب امت و وکیل امت می‌باشد.

همچنین شروط خلفای راشدین این بود که:

۱. الله از ایشان راضی بود.

۲. رسول الله (ص) از ایشان راضی بود.

۳. امت مسلمان در افضلیت و عدالت و احق بودن ایشان به خلافت اجماع داشت.

حال اگر امت مسلمان، بر افضلیت و عدالت و احق بودن شخصی به خلافت، اجماع کند، این اجماع بر هدایت است و لذا رضایت الله ج و رسول الله (ص) نیز بر هدایت است پس این شخص:

۱. الله (ج) از او راضی خواهد بود.

۲. رسول الله (ص) از او راضی خواهد بود.

۳. امت مسلمان بر افضلیت و عدالت و احق بودن او به خلافت اجماع خواهد داشت.

و لذا هر سه شرط خلافت، در او موجود بوده و او واجد شرایط خلافت بوده و مستجمع شروط خواهد بود. در این طریقه که افضل است، همانا خلیفه،



نائب و وکیل منتخب امت می‌باشد و چون خلفا و امرا در زمان ما، مصدر امر و لذا اولی الامر نیستند و فقط مجری الامر هستند، پس خلیفه و سلطان و امام مسلمین، در واقع نائب و وکیل امت می‌باشد.

## حکومت دینی

### ۱. حکومت دین محور

حکومت دین محور، حکومتی است که دین هدف نهایی و غایی آن است و قدرت ابزاری در تحقق امور دینی می‌باشد. در این جا حکومت در نهایت می‌خواهد که امور دین محقق گردد و قدرت و مقام را فدای دین می‌گرداند. حکومت خلفای راشدین نمونه از حکومت دین محور بودند.

### ۲. حکومت دین ابزار

حکومت دین افزار، حکومتی است که در آن قدرت، هدف غایی و نهایی بوده و دین، ابزاری برای رسیدن به قدرت و حفظ آن است. در این جا حکومت می‌خواهد، قدرت خود را حفظ کند و دین را فدای حفظ قدرت می‌گرداند. حکومت بعضی از حکام اموی و عباسی نمونه از حکومت دین افزار بودند. تشخیص این که یک حکومت دینی، یک حکومت دین محور است، یا یک حکومت دین افزار، گاهی اوقات بسیار واضح و آشکار است و هر شخصی می‌تواند با مقایسه اعمال حکومت، با اصول دین این مسأله را دریابد؛ اما گاهی اوقات بسیار دشوار می‌گردد. چنانکه فرق بین تقوا و ریا و شرک خفی است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: تشخیص ریا و شرک خفی - اصغر - مانند تشخیص رد پای مورچه بر سنگ سیاه، در شب تار است.

### حکومت امت

از حدیث پیامبر اکرم (ص) (لایجتمع امتی علی ضلاله)، عصمت امت نتیجه می‌شود و لذا امر به معصوم تعلق می‌گیرد و از طرفی پیامبر اکرم (ص) بعد از خود حاکم و امیری را انتخاب نمود و لذا امر را به امت وا گذاشت. لذا حاکم اصلی، امت است و نهادهای حکومتی وکیل امت، در امر حکومت می‌باشد. بر اساس این نظریه، شخص حاکم درحقیقت وکیل امت بوده و تحت امر و نظارت امت، امور حکومتی را اجرا می‌کند. چون در زمانه ما، یک فرد امکان

اداره تمام امور را ندارد. نهادهای حکومتی مانند: قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه دانش هستند که امور حکومتی را به جای فرد و به نیابت امت، زیر نظر و کنترل کلیه مسلمین انجام می‌دهند.

### دموکراسی‌های امروزی

دموکراسی‌های امروزی، مردم سالاری‌های حقیقی نیستند؛ بلکه اکثراً نماینده یک طیف خاص مانند: سرمایه داران و یا نظامی‌ها بوده و بر اساس تقلب و آرای جعلی، انتخاب می‌شوند، لذا در این حکومت‌ها، قوانین غیر دینی نیز ایجاد و اجرا می‌گردد؛ اما در حکومتی که بر اساس اجماع امت اسلامی ایجاد گردد، هیچ گونه قانون غیر دینی ایجاد نمی‌شود و هم‌چنین اجرا نخواهد شد، چرا که اجماع امت بر گمراهی نخواهد بود.

### مقاصد الشریعة

مقاصد الشریعه بحثی از بحث‌های اصول فقه بوده و سه قسم می‌باشد:

۱. ضروریات. ۲. حاجت‌ها. ۳. تحسینات

### مصلح مرسله

مصلحت در اصول دینی، تعبیر خاص دارد و در مذاهب مختلف نظرهای متفاوتی در باره آن داده شده است.

امام غزالی مصلحت را در حفظ جان، مال، دین و ناموس و ... شخص می‌داند.

### ضرورت اهتمام به مصلح و مقاصد الشریعه

تا زمانی که حکومت مسلمین، به دست افضل و اعلم و اتقی و اصلح امت، یعنی خلفای راشدین و پیروان صادق آن‌ها بود، امت اسلام دارای بهترین حکومت، امنیت و اقتصاد و ... بودند؛ اما زمانی که حکومت به دست کسانی افتاد که افضل و اعلم و اتقی و اصلح نبودند، حکومت اسلامی و امت با مصائب و جنگ‌های داخلی و ویرانی‌ها و شکست‌های بزرگی مواجه شدند. لذا مصلحت ایجاب می‌کند که حکومت اسلامی همیشه به دست افضل و اعلم و اتقی و اصلح امت باشد؛ اما اجتماع این صفات در یک شخص عامی، غیر ممکن است، لذا باید از سیستم‌های مدیریتی و نهادهای حکومتی جدید، استفاده نمود که بتوانند این صفات را مهیا سازند. بنا بر این حکومت اسلامی در عصر ما، یک حکومت متشکل از قوه مجریه، قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه

دانش مستقل است که بتواند امر حکومت را به طریق احسن به انجام برساند و اساس حکومت اسلامی، در زمان ما امت سالاری - شورای مسلمین سالاری - می‌باشد که در مطابقت با قوانین دینی حکومت می‌نماید.

### حکومت به غلبه

مشروعیت حکومت به غلبه، از فقه ضرار آمده است. از آن جایی که اگر حاکم احسن نباشد، بر کناری او به یک جنگ و جدال و فتنه بزرگ می‌انجامد که زیان و خسارت ناشی از بر کناری حاکم، بیشتر از زیان و خسارت ناشی از ظلم او است و از طرف دیگر، کسی که به جای او می‌نشیند، خود عوامی دیگر است که با روش‌های کم و بیش مشابه و فرق اندک یک حکومت عامیانه دیگر خواهد داشت. لذا زیان و خسارت ناشی از بر کناری حاکم، از زیان و خسارت ناشی از حکومت او بسیار بیشتر خواهد بود و حکومت جدید نیز حکومت عامیانه خواهد بود که بیشتر همان زیان و خسارات را خواهد داشت، لذا فقها با پذیرش زیان و ضرر کم‌تر برای پرهیز از زیان و ضرر بیشتر، رای به ضرورت مشروعیت حکومت، به غلبه داده اند. در زمان ما با انتخابات و به روش احسن می‌توان، حاکم بد را با حاکم بهتر و خوب‌تر جایگزین ساخت و مصالح امت را تامین نمود. لذا حکومت به غلبه ضرورت، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. از طرفی شرایط امت اسلامی، در زمان ما طوری است که هیچ فرد و یا گروهی نمی‌توانند، از طریق استیلا و غلبه به حکومت برسند و حتی اگر هم به قدرت برسند، این حکومت پایدار نخواهد بود و سقوط خواهد کرد. لذا تنها طریق مشروع، همانا اجماع امت و شورای مسلمین می‌باشد.

### حق رأی عامه

حق رأی عامه، از حق امت در اجماع گرفته شده است. عامه مسلمین همان امت است که شامل تمامی مردان و زنان و پیران و جوانان می‌باشد؛ اما از آن جایی که اطفال پسر و دختر تا قبل از سن بلوغ مکلفیت شرعی ندارند، این اطفال حق رأی نیز نخواهند داشت.

### حق رأی زنان

در باب حق رأی زنان، به حضرت عایشه (رض) اقتدا می‌کنیم. حضرت عایشه محدث و عالم وقت خود بود که بسیاری از صحابه به رأی و فتوای او مراجعه

می‌کردند.

مجموعاً « ۲۲۱۰ » حدیث، از احادیث گهربار رسول‌الله (ص) از طریق عایشه (رض) روایت شده است: که « ۱۷۴ » حدیث را شیخین، یعنی امام بخاری و امام مسلم، در کتاب‌های شان نقل کرده‌اند. « ۵۴ » حدیث فقط در بخاری آمده و « ۶۹ » حدیث تنها در مسلم ثبت شده است. (بگذارید از مادر عایشه صدیقه بگویم: ص ۶۴)

حضرت عایشه صدیقه (رض) جزو هفت نفری است که بیشتر از يك هزار حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند. [نساء اهل البیت] در شناخت کتاب، سنت، فقه و استنباط احکام درجه او چنان بلند است که همیشه در ردیف اشخاصی چون حضرت عمر فاروق، علی مرتضی، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس (رض) از او نام برده می‌شود. [مادر مؤمنان عایشه: ص ۳۰۱]

در عقاید، فقه، استنباط، استدلال و احکام، او هم‌چنان به آیه‌های قرآن استناد می‌کرد. [مادر مؤمنان عایشه: ص ۳۰۴]

حضرت عایشه به عنوان یک زن، شهادت او در محکمه نصف شهادت یک مرد حساب می‌شود؛ اما نقل احادیث و سنن نبوی (ص) که شهادت حضرت عایشه در اقوال و اعمال حضرت پیامبر (ص) می‌باشد مساوی و برابر شهادت یک مرد مانند: حضرت ابوبکر (رض) حساب شده است و هیچ جایی نیست و نبوده که حدیثی را که حضرت عایشه بیان دارد، نصف حدیث یا حدیث ضعیف، خطاب شود، یا مورد قبول قرار نگیرد. و فتوای که حضرت عایشه، بر اساس احادیث و آیات صادر نموده باشد، نیم فتوا یا فتوای ضعیف خوانده نشده است. در نقل احادیث و آیات و فتاوی شهادت حضرت عایشه در اقوال و اعمال پیامبر (ص) و کلام خدا (ج) همانند شهادت هر یک از اصحاب مرد و مساوی آن می‌باشد و نه نصف شهادت ایشان و اعتبار و صحت و مؤثق بودن آن‌ها، همانند هم است. مثلاً کسی نگفته که حدیثی که حضرت عایشه (رض) روایت کرده است، اگر یک زن و یا یک مرد دیگر نیز آن را روایت کند، آن گاه آن حدیث معتبر است، چرا که شهادت دو زن بر قول و عمل پیامبر (ص) برابر شهادت یک مرد بر آن قول و عمل می‌باشد؛ بلکه حدیثی که حضرت عایشه روایت کرده است، از

لحاظ اعتبار در علم حدیث، برابر با حدیثی است که حضرت عبدالله بن عباس و یا حضرت عمر و یا حضرت ابوهریره روایت کرده است می‌باشد و در این جا شهادت حضرت عایشه، بر قول و عمل رسول الله (ص) برابر و مساوی با شهادت حضرت ابوهریره بر قول و عمل رسول الله (ص) می‌باشد. زمانی که زن می‌تواند امور دین را به شکل مساوی و برابر با یک مرد تعلیم دهد، حتماً می‌تواند امور دنیا را نیز تعلیم به شکل مساوی و برابر یک مرد تعلیم دهد که یکی از آنان حق رأی در انتخاب حکام و قوانین است. این واقعه حق مساوی در امر تعلیم دین که به طریق اولی رأی در امور است، به زن داده است. لذا آرای زن و مرد در انتخابات حکام و قوانین مساوی می‌باشند. در یک حکومت امت سالاری، یا مردم سالاری دینی حتی اگر زنی وکیل منتخب شود، این زن امیر و یا حاکم و اولوالامر نیست؛ بلکه وکیل و نماینده امت در امر حکومت می‌باشد و زنان حق وکیل شدن دارند، اگر چه وکالت آن‌ها ارجح نیست. هم‌چنین وزارت و ریاست زن در ادارات در حقیقت نیابت حاکم در آن امر و یک ماموریت است و به نوعی نیابت و وکالت و ماموریت برای زن محسوب می‌شود. در اسلام امامت عظمی و یا اولی الامر بودن برای زن، منع شده است که از حدیث مربوط به پادشاهی دختر کسری آمده است.

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ).

## مراجع

۷۰۰ حدیث مختصر از صحیح بخاری: گردآوری محمد خیر الشعال، ترجمه عمران دهواری.

ابوالحسن علی بن ابی طالب (رض): نویسنده امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی: ترجمه: استاد ابوشعیب عبدالقادر دهقان.

ابوبکر صدیق (رض) برترین صحابی و مستحقترین فرد، به خلافت: تحقیق و تلخیص محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، برگرفته از کتاب منهاج السنه النبویه، اثر شیخ الإسلام. ترجمه: اسحاق دبیری.

اجتهاد نص، واقع، مصلحت: تألیف دکتر احمد الریسونی، استاد محمد جمال باروت. ترجمه سعید ابراهیمی.

احادیثی در فضایل خلفای راشدین: تهیه کننده احمد بن عباس بن علی. احکام القرآن: نویسنده امام محمد بن ادريس شافعی (رح): ترجمه: سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی.

الأحكام السلطانية: المؤلف أبو الحسن علی بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي (المتوفى ۴۵۰هـ) مصدر موقع الإسلام. <http://www.al-islam.com>

الاختیار لتعلیل المختار المؤلف: عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفی. دارالنشر: دارالکتب العلمیة - بیروت / لبنان - ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م

الطبعة الثالثة. تحقیق عبد اللطیف محمد عبد الرحمن عدد الأجزاء / ۵

الاختیار لتعلیل المختار: المؤلف عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفی دار النشر، دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان - ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م

الطبعة الثالثة. تحقیق عبد اللطیف محمد عبد الرحمن، عدد الأجزاء : ۵.

اربعین نووی: چهل حدیث، تألیف امام ابو زکریا یحیی بن شرف نووی دمشقی شافعی (رح) ترجمه: اسحاق دبیری.

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء: تألیف محدث هند، شاه ولی الله دهلوی:

تصحیح و مراجعه سید جمال الدین هروی

أسنى المطالب فى شرح روض الطالب: المؤلف شيخ الإسلام زكريا الأنصارى: دار النشر، دار الكتب العلمية، بيروت ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٠ الطبعة الأولى، تحقيق د. محمد محمد تامر، عدد الأجزاء: ٤.

الْأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ الْمُؤَلَّفِ الشَّيْخِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نُجَيْمٍ (٩٢٦-٩٧٠ هـ) المحقق الناشر. دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان الطبعة ١٤٠٠ هـ. ١٩٨٠ م

اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت: تألیف دکتر صالح بن سعد سحیمی، دکتر عبدالرزاق بن عبدالمحسن عباد و دکتر ابراهیم بن عامر رحیلی. باده ناب: ترجمه فارسی الرحیق المختوم، مؤلف شیخ صفیالرحمن مبارکفوری.

البحر الرائق شرح كنز الدقائق: المؤلف زینالدین بن ابراهیم بن نجیم، المعروف بابن نجیم المصری. (المتوفى ٩٧٠ هـ) عدد الأجزاء، ٨ مصدر، موقع الإسلام.

البحر الرائق شرح كنز الدقائق: المؤلف، زین الدین بن ابراهیم بن نجیم، المعروف بابن نجیم المصری (المتوفى ٩٧٠ هـ) عدد الأجزاء ٨، مصدر موقع الإسلام <http://www.al-islam.com>

بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع: تأليف علاء الدين أبوبكر بن مسعود الكاسانى الحنفى، ٥٨٧ هـ دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان الطبعة الثانية ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م

بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع: علاء الدين الكاسانى سنة الولادة، سنة الوفاة ٥٨٧ الناشر دارالعربى. سنة النشر ١٩٨٢. مكان النشر، بيروت.

بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع: علاء الدين الكاسانى. سنة الولادة، سنة الوفاة ٥٨٧ الناشر، دارالعربى، سنة النشر ١٩٨٢ م مكان النشر، بيروت، عدد الأجزاء ٧.

بررسى حجیت اخبار آحاد در عقیده، از دیدگاه اهل سنت: نگارش على صارمى. خرداد ١٣٨٦.

بهترین انسانها بعد از پیامبران: ترجمه کتاب - خیرکم قرنى - تهیه کننده: وزارت اوقاف و شؤون اسلامى، کویت. ترجمه: اسحاق بن عبداللّه العوضى.

التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح مختصر صحيح بخارى فارسى: تأليف محمد بن اسماعيل بخارى.

تحقیق شرح مولانا السید احمد بن محمد الحنفی الحموی الناشر دارالکتب العلمیة سنة النشر ۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م مکان النشر لبنان: بیروت. عدد الأجزاء ۴.

تحقیقی پیرامون اجتهاد ائمه: نویسنده شیخ الاسلام تقی‌الدین احمد بن تیمیه: مترجم: دکتر احمد علی آریانژاد.

ترجمه تفسیر طبری

ترجمه فارسی ریاض الصالحین: مجموعه گرانمایه از احادیث پیامبر بزرگ اسلام(ص): تألیف امام ابی زکریا یحیی بن شرف نووی دمشقی « ۶۳۱ - ۶۷۶ هـ» ترجمه و شرح عبد الله خاموش هروی

ترجمه فارسی فقه السنه: تألیف سید سابق. ترجمه: دکتر محمود ابراهیمی.

ترجمه فارسی المرتضی: پژوهشی تاریخی و فراگیر پیرامون زندهگانان امیرالمؤمنین.

تفسیر نور

چرا صحابه را عادل میدانیم؟ تألیف: محمد سلیم آزاد.

حاشیه الدسوقی علی الشرح الكبير: المؤلف محمد بن أحمد الدسوقي (المتوفى ۱۲۳۰هـ). مصدر موقع الإسلام <http://www.al-islam.com>.

حاشیه رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار فقه أبو حنیفة ابن عابدين. الناشر دار الفكر للطباعة والنشر. سنة النشر ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م. مکان النشر: بیروت. عدد الأجزاء ۸.

حاشیه رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار: فقه أبو حنیفة ابن عابدين. الناشر دارالفکر، للطباعة والنشر. سنة النشر ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م. مکان النشر بیروت. عدد الأجزاء ۸.

حقوق و تکالیف زن در اسلام: مؤلف دکتر عبدالکریم زیدان. مترجم: سهیلا رستمی.

خلفای راشدین و اصحاب f - از دیدگاه اهل سنت و جماعت- تألیف شیخ الاسلام ابن تیمیه: مترجم: عبدالمتمین.

خورشید نبوت: ترجمه فارسی، الرحیق المختوم، مؤلف شیخ صفی‌الرحمن مبارکفوری، برگردان: دکتر محمدعلی لسانی فشارکی.



خورشید نبوت: ترجمه فارسی الرحیق المختوم، مؤلف شیخ صفی‌الرحمن مبارکفوری. برگردان: دکتر محمدعلی لسانی فشارکی.  
 دلیل المحتاج شرح المنهاج: للإمام النووی، لفضيلة الشيخ رجب نوری.  
 روضة الطالبین وعمدة المفتین: المؤلف النووی، عدد الأجزاء ۱۲ مصدر موقع الوراق، <http://www.alwarraq.com>.

زنده گانی ابوبکر صدیق (رض): به قلم دکتر محمد حسین هیکل. ترجمه: دکتر محمد مجدی.

زنده‌گانی پیغمبر اسلام (ص): مؤلف استاد ابوالحسن ندوی، مترجم: محمد بهاء الدین حسینی

زنده گانی حضرت محمد (ص) و خلفای راشدین: - ویژه نوجوانان - تألیف دکتر مصطفی السباعی. ترجمه: احمد ازغ.

زنده گی حضرت علی d - ویژه نوجوانان - تألیف: دکتر مصطفی سباعی. ترجمه: امیر صادق تبریزی.

سنة الولادة / سنة الوفاة ۱۰۵۱ الناشر عالم الكتب سنة النشر ۱۹۹۶ مكان النشر بيروت عدد الأجزاء ۳.

السياسة الشرعية في اصلاح الراعى والرعية المؤلف أحمد بن عبد الحلیم بن تیمية الحرانى الناشر: دار المعرفة. عدد الأجزاء ۱.

شرح السير الكبير: المؤلف محمد بن أحمد بن أبی سهل شمس الأئمة السرخسی (المتوفى ۴۸۳هـ) مصدر موقع الإسلام <http://www.al-islam.com>.

شرح المقاصد فى علم الكلام: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازانى، سنة الولادة، سنة الوفاة ۷۹۱ هـ. تحقيق الناشر. دار المعارف النعمانية

سنة النشر ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱ م مكان النشر باكستان عدد الأجزاء ۱\*۲.

شرح زاد المستقنع: المؤلف الشيخ حمد بن عبد الله الحمد.

شرح منتهى الإرادات المسمى دقائق أولى النهى لشرح المنتهى منصور بن يونس بن إدريس البهوتى.

شرح منتهى الإرادات: المؤلف منصور بن يونس بن إدريس البهوتى (المتوفى ۱۰۵۱ هـ) عدد الأجزاء ۳ مصدر موقع الإسلام <http://www.al-islam.com>.

شيوهای نبوی در برابر اشتباهات مردم: تألیف محمد صالح المنجد. ترجمه:

عبدالقدوس دهقان.

صهرين عثمان و على f: به قلم سيد عبدالرحيم خطيب : .  
الطبعة الطبعة الرابعة المنقحة المعدلة بالنسبة لما سبقها .

العدة شرح العمدة شرح كتاب العمدة: لشيخنا الإمام أبى محمد عبد الله بن أحمد المقدسى : .

العقود الدرية فى تنقيح الفتاوى الحامدية « حنفى ». المؤلف: ابن عابدين، محمد أمين بن عمر (المتوفى ١٢٥٢هـ). مصدر موقع الإسلام. <http://www.al-islam.com>

العلمانية فى ميزان العقل

غمز عيون البصائر شرح كتاب الأشباه والنظائر (لزين العابدين ابن نجيم المصرى) أبو العباس شهاب الدين أحمد بن محمد مكى الحسينى الحموى الحنفى سنة الولادة بلا/ سنة الوفاة ١٠٩٨هـ

فروغ جاويدان: -سيرة النبى sجلد اول- صحيح ترين و جامع ترين كتاب سيرة نبوى و تاريخ صدر اسلام: تأليف انديشمندان بزرگ، علامه شبلى نعمانى و علامه سيد سليمان ندوى.

الفروق المؤلف أسعد بن محمد بن الحسين الكرايسى النيسابورى الحنفى (المتوفى ٥٧٠هـ) مصدر موقع الإسلام <http://www.al-islam.com>  
الفقه الإسلامى وأدلته (الشامل للأدلة الشرعية والآراء المذهبية وأهم النظريات الفقهية وتحقيق الأحاديث النبوية وتخريجها). المؤلف: أ.د. وهبة الزحيلي أستاذ ورئيس قسم الفقه الإسلامى وأصوله بجامعة دمشق: كلية الشريعة الناشر دارالفكر، سورية - دمشق عدد الأجزاء ١٠ .

الكتاب تبين الحقائق شرح كنز الدقائق فخرالدين عثمان بن على الزيلعى الحنفى. الناشر دارالكتب الإسلامى. سنة النشر ١٣١٣هـ. مكان النشر القاهرة. عدد الأجزاء ٣\*٦

كتاب تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل: المؤلف أبو بكر محمد بن الطيب بن جعفر بن القاسم أبو بكر الباقلانى. الناشر مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت الطبعة الأولى، ١٩٨٧. تحقيق عماد الدين أحمد حيدر.

الكتاب: لوايح الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية لشرح الدرر المضية

فى عقد الفرقة المرضية. المؤلف: شمس الدين، أبو العون محمد بن أحمد بن سالم السفاريني الحنبلى (المتوفى : ١١٨٨هـ). الناشر: مؤسسة الخافقين ومكتبتها - دمشق. الطبعة : الثانية - ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م

لإعتصام در شناخت بدعت و سنت: جلد اول، تاليف امام ابو اسحاق شاطبى. اللّٰه محمد الجلعود. المحقق الناشر. دار الجبهة للنشر والتوزيع. الطبعة. عدد الأجزاء ٢.

مادر مؤمنان عايشه: نوشتۀ علامه سيد سليمان ندوى. ترجمۀ محمد گل گمشاد زهى .

مآثر الإنافة فى معالم الخلافة: المؤلف أحمد بن عبد اللّٰه القلقشندى. دار النشر. مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٥. الطبعة الثانية. عدد الأجزاء : ٣. تحقيق عبد الستار أحمد فراج.

المبسوط المؤلف محمد بن أحمد بن أبى سهل شمس الأئمة السرخسى: (المتوفى ٤٨٣هـ) عدد الأجزاء ٣٠ ، مصدر موقع الإسلام. <http://www.al-islam.com>

متن الرسالة: المؤلف ابن أبى زيد القيروانى، عبد اللّٰه بن عبد الرحمن (المتوفى ٣٨٦هـ) الناشر، دارالفكر مصدر موقع مكتبة المدينة الرقمية. <http://www.raqamiya.ors>

مجموع فتاوى ابن تيمية مجموع فتاوى ابن تيمية - الإصدار الثانى دراسة وتحقيق عبد الرحمن بن محمد بن قاسم الناشر مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية - ١٤١٦هـ/ ١٩٩٥م إعداد موقع روح الإسلام

مغنى المحتاج إلى معرفة ألفاظ المنهاج: المؤلف محمد بن أحمد الخطيب الشربيني (المتوفى ٩٧٧هـ) [ هو شرح متن منهاج الطالبين للنووى ( المتوفى ٦٧٦هـ) ]. مصدر موقع الإسلام. <http://www.al-islam.com> المكتبة الشاملة: (المكتبة الشاملة فارسي و عربى مياشد).

المنحول، ٣٥٥، دارالفكر، دمشق، ١٩٨٠

الموالات والمعاداة فى الشريعة الاسلامية: المؤلف الشيخ محماس بن عبد الموسوعة الفقهية الكويتية المصدر ملتقى أهل الحديث: المؤلف وزارة الأوقاف

و الشؤون الإسلامية بالكويت: الجزء من حرف النون ناقصا بعض المصطلحات فى النهاية، إلى حرف الواو كلمة وضوء. عدد الأجزاء ٤٢. [www.ahlalhdeth.com](http://www.ahlalhdeth.com)

نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج. شمس الدين محمد بن أبى العباس أحمد بن حمزة ابن شهاب الدين الرملى الشهير بالشافعى الصغير. سنة الولادة / سنة الوفاة ١٠٠٤هـ. الناشر دارالفكر للطباعة سنة النشر ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م. مكان النشر: بيروت. عدد الأجزاء ٨ .

الهداية شرح بداية المبتدى: أبى الحسن على بن أبى بكر بن عبد الجليل الرشدانى المرغيانى. سنة الولادة ٥١١هـ / سنة الوفاة ٥٩٣هـ الناشر المكتبة الإسلامية.